



This is a digital copy of a book that was preserved for generations on library shelves before it was carefully scanned by Google as part of a project to make the world's books discoverable online.

It has survived long enough for the copyright to expire and the book to enter the public domain. A public domain book is one that was never subject to copyright or whose legal copyright term has expired. Whether a book is in the public domain may vary country to country. Public domain books are our gateways to the past, representing a wealth of history, culture and knowledge that's often difficult to discover.

Marks, notations and other marginalia present in the original volume will appear in this file - a reminder of this book's long journey from the publisher to a library and finally to you.

Usage guidelines

Google is proud to partner with libraries to digitize public domain materials and make them widely accessible. Public domain books belong to the public and we are merely their custodians. Nevertheless, this work is expensive, so in order to keep providing this resource, we have taken steps to prevent abuse by commercial parties, including placing technical restrictions on automated querying.

We also ask that you:

- + *Make non-commercial use of the files* We designed Google Book Search for use by individuals, and we request that you use these files for personal, non-commercial purposes.
- + *Refrain from automated querying* Do not send automated queries of any sort to Google's system: If you are conducting research on machine translation, optical character recognition or other areas where access to a large amount of text is helpful, please contact us. We encourage the use of public domain materials for these purposes and may be able to help.
- + *Maintain attribution* The Google "watermark" you see on each file is essential for informing people about this project and helping them find additional materials through Google Book Search. Please do not remove it.
- + *Keep it legal* Whatever your use, remember that you are responsible for ensuring that what you are doing is legal. Do not assume that just because we believe a book is in the public domain for users in the United States, that the work is also in the public domain for users in other countries. Whether a book is still in copyright varies from country to country, and we can't offer guidance on whether any specific use of any specific book is allowed. Please do not assume that a book's appearance in Google Book Search means it can be used in any manner anywhere in the world. Copyright infringement liability can be quite severe.

About Google Book Search

Google's mission is to organize the world's information and to make it universally accessible and useful. Google Book Search helps readers discover the world's books while helping authors and publishers reach new audiences. You can search through the full text of this book on the web at <http://books.google.com/>



Muhammad Hashim, called Khefi Khe.

BIBLIOTHECA INDICA
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



THE
MUNTAKHAB AL-LUBÁB
OF
KHÁFÍ KHAN.

EDITED BY
MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA :

1869.

حصه اول

منتخب اللباب

تصنيف

محمد هاشم خان المخاطب به خاني خان نظام الملكي

در

احوال سلاطين تیموریه که در هندوستان

سلطنت کردند



باقتضای

اشیایک موسیقی بنگاله

بتصحیح

مولوی کبیرالدین احمد و مولوی غلام قادر

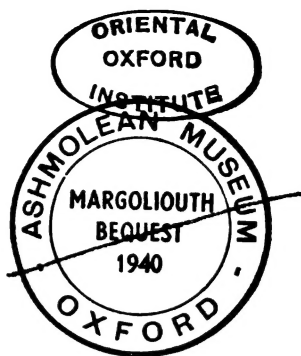
در

کلیج پریس

بکاربردازی منشی کرامت حسین طبع شد



کلکته سنه ۱۸۶۹ ع



فهرست حصه اول کتاب منتخب الباب

۱	حمد و نعت
ایضا	دیباچه
۲	مقدمه در ذکر نصب ملاطین تیموریه
۳	ذکر معمل خان
۷	ذکر ملکه النقا و شیوع آفتاب پرمختی در ترکان
۹	ذکر چینگیز خان
۱۳	ذکر امیر تیمور صاحب قران
۱۶	ذکر اولاد تیمور
۲۱	ذکر ملطنت فردوس مکانی محمد بابر پادشاه
۳۵	ذکر وفات مہرنگار خانم مادر محمد بابر پادشاه
۳۷	ذکر تولد شاهزاده همایون
۴۵	ذکر لشکر کشی بابر پادشاه بر هندوستان
۴۶	حملة اول و دوم و سوم بر هند
۴۷	حملة چهارم بر هند

- ۴۹ حمله پنجم و مصاف کردن با ابراهیم لودی
- ۵۲ ذکر فتح دهلی و کشته شدن ابراهیم شاه
- ۵۴ جنگ کردن بابر شاه با رانای سانکا و راجه چتور
- ۶۴ .. ذکر آمدن خواند میر صاحب حبیب السیر درهند
- ایضا ذکر وفات بابر بادشاه
- ذکر سلطنت محمد همایون بادشاه از اول جلوس تازیدن ایران
نزد شاه طهماسب صفوی از تسلط شیرخان افغان و
- ۷۰ مراجعت نمودن بحصول مقصود
- ۷۲ .. کثیفیت محاربه همایون شاه با سلطان بهادر گجراتی
- ۸۰ فوج کشی همایون شاه بر بنگاله
- ۸۷ ذکر سلطنت فرید خان سورکه آخر مخاطب بشیر شاه شد
- ۱۰۰ جنگ کردن شیر شاه با راجه مالدیو راجه مازول
- ۱۰۱ .. لشکر کشی شیر شاه بر قلعه چتور و وفات شیر شاه ..
- ۱۰۳ .. ذکر سلطنت اسلام شاه عرف سلیم شاه
- ۱۰۷ .. ذکر سلطنت مبارز خان عادل شاه عرف عدلی
- ۱۱۳ .. ذکر سلطنت سکندر شاه سور
- ذکر متوجه شدن محمد همایون بادشاه بعد از هزیمت یافتن
از افغانان از نفاق انگریزی برادران و رفتن طرف ایران
- ۱۱۵ نزد زبده دردمان به مصطفوی شاه طهماسب صفوی
- ذکر مراجعت همان بادشاه طرف هندوستان و گرفتن ان از
- ۱۲۲ دست افغانان
- ۱۲۷ .. ذکر سلطنت محمد اکبر بادشاه

- ۱۳۸ قصه شاهم بیگت و خان زمان
- ۱۴۲ فتح گوالیار
- ۱۵۲ فتح مالو
- فرستادن اکبر بادشاه خانزمان و بهادر خان را بر شیرخان
- ۱۵۴ بهز عدلی و شکست یافتن شیرخان
- ۱۵۵ ذکر دستور العمل تودرمل
- ۱۵۸ مناکحت اکبر بادشاه بادختر راجه بهارمل
- ۱۶۰ قرار نمودن باز بهادر و بدست آمدن قلعه ماندو
- ۱۶۱ کشتن لدهم خان خان اعظم کوکه را و پیام رسیدن او
- ۱۶۳ فساد شاه ابوالمعالی
- ۱۶۵ ذکر تعمیر و ترمیم قلعه و مسجد آگره
- بغاوت عبدالله خان اوزبک در مالو ایضا
- کشتن میرزا حلیمان شاه ابوالمعالی را و در کلل شکوه
- ۱۶۷ خطبه کردن او بنام خود
- ۱۶۹ خبر فساد مالو و بغاوت میرزایان در اطراف بلاد
- ۱۷۰ تسخیر قلعه چتور
- ۱۷۳ تسخیر قلعه و نتهنبر
- ۱۷۸ فتح احمد ابله
- ۱۸۵ بغاوت میرزا محمد حکیم
- ۱۹۰ تنبیه افغانان در شذائی
- ۱۹۴ فتح کشمیر
- ۱۹۵ وفات راجه تودرمل

۱۹۶	بغاوت یادگار میرزا در کشمیر
۱۹۶	خبر کشته شدن مظفر خان والی گجرات
۱۹۷	فتح اربعه و دیگر بعضی نواح بنگاله
ایضا	نقل قول عبدالقادر بدوانی در حق محمد اکبر بادشاه
۲۰۴	رعیدن میرزا رستم صفوی بخدومت اکبر بادشاه
ایضا	رفتن خانخانان و شاهزاده دالیل برای تحخیر دکن
						مراجعت خانخانان از دکن و مقرر شدن یومف خان
۲۱۲	مهدی و ابوالفضل دران مهم
۲۱۳	باز رفتن خانخانان برای نظم دکن و فتح قلعه احمد نگر
۲۱۶	ذکر بغاوت نمودن شهزاده حلیم یعنی جهانگیر بن اکبر بادشاه
۲۲۳	ذکر کشته شدن ابوالفضل
۲۲۸	ذکر وفات مادر اکبر بادشاه
۲۳۲	ذکر وفات شاهزاده دانیال
ایضا	ذکر وفات محمد اکبر بادشاه
۲۳۷	ذکر تاریخ نظامی و تاریخ فرشته
ایضا	فهرست منصبداران عهد اکبری
۲۳۹	ذکر شیخ حلیم حیکری
ایضا	ذکر شیخ عبدالحق دهلوی
۲۴۰	ذکر خواجه باقی بالله
ایضا	ذکر ملا عبدالله سلطان پوری
۲۴۱	ذکر عرفی شیرازی
ایضا	ذکر شیخ مبارک ناگوری

- ۲۴۲ ذکر میر فتح الله شیرازی
 ۲۴۳ ذکر ملا عراقی مشهدی ..
 ۲۴۴ ذکر قاسم کلهی ..
 ۲۴۵ ذکر سید محمد جامه باق ..
 ۲۴۶ ذکر میر حیدر معنائی ..
 ۲۴۷ ذکر متروکات محمد اکبر بادشاه وقت وفات ..
 ۲۴۸ ذکر سلطنت ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر بادشاه ..
 ۲۴۹ ذکر ولادت محمد جهانگیر بادشاه ..
 ۲۵۰ ذکر کتب که در احوال جهانگیر بادشاه تالیف شده ..
 ۲۵۱ ذکر بغارت خسرو ..
 ۲۵۲ ذکر گرفتار شدن خسرو و بصلاحت رسیدن همراه وی ..
 ۲۵۳ بیان رسم دادن خطاب ..
 ۲۵۴ تلخت لورده حسن خان شاملو حاکم هرات بر قندهار و
 ۲۵۵ برخاسته رفتن او از حکم شاه عباس ..
 ۲۵۶ ذکر استعمال لفظ صوبه دار برای عمال ..
 ۲۵۷ قصه خان آعظم میرزا عزیز کوکه ..
 ۲۵۸ تدبیر بیرون کردن خسرو از قید ..
 ۲۵۹ ذکر کنخدانی جهانگیر بادشاه با دختر قاسم خان عرب ..
 ۲۶۰ حکم عنایت نمودن نقاره تانصیب ده هزار و پانصدی ..
 ۲۶۱ احوال نور جهان بیگم ..
 ۲۶۲ شکه زند بنام نور جهان بیگم ..
 ۲۶۳ ذکر تمنای جهانگیری که به اراکین سلطنت داده شد

- ۲۷۲ ایجاد عطر جهانگیری
- ۲۷۳ ذکر رسیدن سر عثمان خان از بنگاله
- ۲۸۰ ذکر اجازت نواختن نقاره با اعتماد الدوله
- ۲۸۱ ذکر تولد دارا شکوه پسر شاهجهان
- ۲۸۲ ذکر فتح یافتن شهنواز خان ببر عنبر
- ۲۸۹ ذکر تولد محمد شجاع پسر شاهزاده شاهجهان
- عزل عبد الله خان صوبه دار احمد آباد بجرم اهانت
- ۲۸۹ اخبار نویسن
- ایضا زبا و طلوعون عظیم
- ۲۸۸ عذایت شدن خطاب شاه بشاهزاده خرم یعنی شاهجهان
- ۲۸۹ شکار شدن شیر از دست نورجهان و رانی گلان
- ۲۹۸ وفات شهنواز خان
- ایضا حکم تعمیر مساجد و سرای پخته و چاه و غیره در هر منزل
- ۳۰۱ نزول بادشاه مع نورجهان بیگم بخیمه معتمد خان
- ایضا بغارت راجه کشتوار و چکان کشمیر و بیان احوال کشمیریان
- ۳۰۴ باز بغارت کردن عنبر حبشی
- ۳۰۸ نقلی عجیب منقول از جهانگیر نامه
- ۳۱۲ نقل بازیگران بنگاله
- ۳۱۳ نقل عشق فقیری بر زن هندوئی
- ۳۱۴ خبر یورهی دکنیان بر ملاوا و تنبیه ایشان
- خبر مرض اعتماد الدوله پسر نورجهان بیگم و رفتن بادشاه
- ۳۲۵ بعیدات ارو وفات اعتماد الدوله

- ۳۲۷ پرورش شاه ایران بر قندهار
- ۳۲۸ متاقشه نور جهان بیگم با شاهجهان و برپا شدن فساد عظیم
- ۳۳۵ بغارت شاهجهان و فوج کشی او بر جهانگیر بادشاه
- ۳۴۶ احوال قلعه رهناس بنگاله
- ۳۴۷ مواضع دکن
- ۳۵۰ احوال سلطان پرویز که بنقاب شاهجهان رفته
- ۳۵۸ قید کردن مهابت خان جهانگیر بادشا را
- ۳۷۷ فکر تدابیر نورجهان بیگم در استخلاص جهانگیر بادشاه ..
- ۳۸۲ رحلت نمودن سلطان پرویز
- ۳۸۳ بقیه احوال مهم دکن
- ۳۸۷ خبر غرق شدن مکرم خان حاکم بنگاله
- ذکر وفات محمد جهانگیر بادشاه ایضا
- ۳۹۰ بر تخت نشستن شهریار در غیبت شاهجهان بخت بیدار
- ۳۹۵ ذکر سلطنت ابو المظفر شهاب الدین جهان جهان بادشاه
- ۴۰۳ تفصیل حاصل ایران و توران و هندوستان
- ۴۰۶ ذکر فراری شدن و بغی ورزیدن نرسنگه دیو بندیه ..
- ۴۱۰ فتح و معمار نمودن قلعه بامیان که بدست ازبکان رفته بود
- ۴۱۱ بغارت کردن خان جهان لودی
- ۴۲۲ فکر تنبیه افغانان که رویه ملحدان اختیار کرده بودند ..
- ۴۲۴ بقیه احوال خانجهان لودی
- ذکر بغاوت افغانان خلیلی و مهندي و داودزنی و لودی
- ۴۲۸ و رهيله و عیره

۴۳۵	ذکر تیره بختی باقی ایام خان جهان لودی
۴۴۴	ذکر قحط سال دکن که بحال غم موصوم گردید
۴۵۴	ذکر تنبیه ابدام نام کانر بد فرجام
ایضا	ذکر تسخیر قلعه ستونده
۴۵۹	ذکر واقعه ممتاز محل بیگم
۴۶۲	ذکر تعیین انواع برای خرابی ملک بیجاپور و فتوح قلعات
۴۶۸	فتح بندر هوگلی و جنگ با فرنگیان
۴۷۰	تسخیر قلعه کالنا
۴۷۳	جنگ نمودن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب با فیل
		بغاوت کردن فتح خان پسر عنبر حبشی و فوج کشی نمودن
۴۷۵	او بر دولت آباد دکن
۴۸۴	جنگ نمودن مراری پلنت نوکر عادل خان باخان رمان
۵۰۵	ذکر خرابی نجابت خان در قبول مهم = مری نگر
۵۰۶	ذکر مهم چهار منگه بندیده
۵۲۳	ذکر سلوک قطب الملک
۵۴۱	ذکر کتخدائی شاهزاده اورنگ زیب با دختر شهنواز خان
۵۴۴	ذکر تنبیه پرتاب منگه زمیدار شرقی
۵۴۶	احوال ولایت بکلانه
ایضا	احوال ولایت تبت
۵۴۷	احوال سید محمد رضی
۵۴۸	احوال سید جلال
ایضا	احوال سید محمد

۵۴۸	احوال میان میر ..
۵۴۹	احوال ملا شاه بدخشی ..
ایضا	احوال خواجه خواند ..
۵۵۰	احوال شیخ ناصر ..
۵۵۱	احوال ملا میر ..
ایضا	احوال شیخ عبد الحق دهلوی ..
۵۵۲	آمدن علی مردان خان بهند ..
۵۵۶	حقیقت ملک آشام ..
۵۶۷	آمدن علی مردان خان بحضور شاه جهان ..
۵۷۰	بر آوردن نهر لاهور بتجویز علی مردان خان ..
۵۷۲	ذکر حادثه سوختن خانه پادشاه زاده محمد شجاع ..
۵۷۵	بیان جنگ شاه ایران با سلطان روم ..
۵۸۳	ذکر وفات یمن الدوله ..
۵۸۹	ذکر مهم قندهار دیگر بار ..
		تفصیل این اسر که در هندوستان هیچ میدی صحیح النسب
۵۹۲	سلطان شده یا نه ..
۵۹۸	ذکر سوختن پادشاه بیگم ..
۶۰۵	احوال جواهر خانه شاهی ..
۶۱۸	وفات نورجهان بیگم ..
۱۱۹	ذکر مهم بلخ و بدخشان ..
۶۳۴	احوال نذر محمد خان والی توران ..
۶۷۱	تفصیل جمع داسی مویشات هندوستان ..

- ۶۸۱ احوال قلعه شاهجهان اباد
۶۸۴ لشکرکشی شاه عباس بذات خود بر قندهار
۷۳۲ ضوابط بندوبست اراضی دکن
۷۵۰ احوال محمد امین متصدی بند مورت و بیابا رسیدن او
۷۵۴ ذکر بذای مسجد جامع شاهجهان اباد
۷۶۰ ذکر خاتمه و قلع سلطنت شاهجهان بادشاه

تمام شد

پیشه می باشد ترتیب داده در هر دولی دو جوان امرد بلباس زنان و در چند دولی پیرزalan سال خورده و عمر باخته با رخت و زیور باشتار مادر و جدۀ و عمه که در صورت تفحص پرده از لوی کار بر نخیزد نشاند و زیر پای هر جوان تیغهای آبدار گذاشته با گوان و کهاران و مردورهایی پراز بار و خریطهای زر که در نظرهای طامعان نمایان و فی الحقیقت همه مصالح جنگ و قلعه گیری بود پیش و پس دولیها جلوه داده داخل قلعه نمود و خود بشهرت رسانیدن عورات و رخصت شدن از دروازه ها با چندی از سواران پیکار جوی کار آزموده بر سر دروازه رسید و بعد تجسس چند دولی پیرزalan و جوانان ساده رو در بانان را برعایت سابق و لاحق راضی ساخت که دیگر با دولیها کج و کاوش زیاد نمایند و همین که دولیها داخل دروازه دویم شدند جوانان ساده پرکار با حربهای پیکار باتفاق کهاران که اکثر از افغانان یکه بهادر بودند و حمالان بار با چوبهای که در دست داشتند بر دروازه بانان ریخته و کشته در چشم برهم زدن دروازه را بتصرف آورده بر روی چشم براهان مرده فتح الباب را نمودند - و شیرخان که از موافق افتادن تقدیر با تدبیر در جامۀ خورشوقتی نمی گنجید نقاره زنان داخل قلعه گردید و باتفاق شمشیرکشان بجان راجپوتهای غافل افتاده بکشتن و بستن پرداختند حتی پیرزalan آنها زیاده از بعضی مردان جوان شرط رفاقت و تردد بجا آوردند - راجه بعد خرابی بصره از مال کار آگهی یافته سوای آنکه بوسیله فرار جان بسلامت برد دیگر چاره کار ندیده سراسیمه وار احساس کنان از راه غیر متعارف با چند هوا خواه بدر رفته و

بگریز نهاد و چنان قلعه به چنین غدر و حمن تدبیر سراپا تدویر
 بی‌تردد جنگ بچنگ افغانه در آمد - و بعد از چندین کارزار که با
 جنت آشیانی و امرای نامدار چفته نمود دفعهٔ حادثهٔ عظیم
 بران صاحب دیهم یعنی جنت آشیانی که ذکر آن گذشت روداد
 که قلم سوخته زبان را بتکرار تذکار آن آشنا نمودن خالی از اثر ملال
 ندانسته بحاصل کلام حادثات آسمانی می پردازد - که جنت آشیانی
 بعد شکست مرهٔ اخری ارادهٔ پنجاب و کابل پیش گرفتند و شیر
 شاه بطریق مشایعت تا لاهور تعاقب نمود - بعده که حضرت جنت
 آشیانی راه سند اختیار نمودند شیر شاه به بندوبست آن ملک
 پرداخت و اکثر افغانان بلوچ آن نواح آمده بشیر شاه رفیق گردیدند -
 و بعد ملاحظهٔ آن سرزمین قلعهٔ رهناس (49) را درانجا احداث
 نموده خواص خان و هیبت خان نیازی را آنجا گذاشته طرف دهلی
 مراجعت نمود - می خواست که به تسخیر و نسق آگره و توابع آن
 پردازد درین ضمن خبر شنید که خضر خان منصوب کرده او که در بنگاله
 گذاشته بود دختر پادشاه بنگاله را بعقد خود در آورده طریقهٔ سلوک
 سلاطین اختیار نموده - دفع آن مادهٔ فساد را برارادهٔ دیگر مقدم داشته
 بآن طرف شتامت - بعد استیصال خضر خان قاضی فضیلت (50)

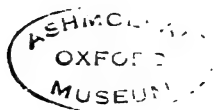
(49) این رهناس غیر اول است چه رهناس اول قریب سه سرام
 بوده است و رهناس ثانی در پنجاب غربی دریای جیلم می باشد •
 (50) در یک نسخه اصل و تاریخ فرشته نامش قاضی فضل نورشته
 اما در طبقات اکبر شاهی نامش قاضی فضیلت نوشته •

نام را که در السنه بقاضی فضیحت زبان زد بود بجای خضر خان منصوب ساخته در سن نهصد و چهل و نه [۹۴۹] باگرو آمده از بندوبست آنجا فارغ شده سکه و خطبه بنام خود نموده متوجه تسخیر مالوه گردید و گوالیار رسید - ابو القاسم قلعه دار منصوب کرد و جنده آشیانی و شجاع خان (51) امیر شیر شاه که بقصد تسخیر و محاصره گوالیار پیشتر رسیده بود آمده شیر شاه را دیدند - و بعد تصرف گوالیار چون بمرحد مالوه رسید ملو خان حاکم مالوه از راه اطاعت باستقبال آمده بعد تسخیر مالوه فراری گردید - و شیر شاه حاجی خان را در مالوه گذاشته خود متوجه قلعه رنتهنبور گشت - و ملو خان باز با لشکر بر سر حاجی خان آمده مالوه را به تصرف خود در آورد - و شیر شاه قلعه رنتهنبور را از منصوبان سلطان محمود بصلح گرفته خود را باگرو رسانید - بعد انقضای یک سال در آگره خبر رسید که پورنمل نام راجپوت بدعوی ارث علم بغی در نواح قلعه رای سین برافراشته و دو هزار دختر نارسیده و رسیده هندو و مسلمان را رقص نموده داخل محل خود ساخته شیر شاه بقصد تنبیه او روانه گشته قلعه رای سین را محاصره نمود - هر چند خواست بران قلعه پورنمل دست نیافت - آخر چاره کار دران دید که بقول و عهد و آمان قلعه را ازو گرفته بفتوای فضلا بر سر پورنمل تاخت - باوجودیکه پورنمل نظر بر عهد و پیمان غافل بود

(51) در یک نسخه اصل و تاریخ فرشته شجاعت خان و در

باقی نسخ اصل و تاریخ داودی و طبقات اکبر شاهي شجاع خان

فرشته و هو الصمیم *



محمد همایون شیر شاه (۱۶۰۰) سنه ۹۵۰

با چهار هزار راجپوت و فیلیان بهستند جنگ شده اول زن و اطفال را کشته خیمه و خرگاه و همه مال و اقمشه را سوخته بهیئت مجموعی خود را بر سر شیر شاه زده چنان جنگ رستمانه نمود که خرمن عمر چندین هزار راجپوت و افغانان بباد فنا رفت - و مکرر کار بهزیمت شیر شاه انجامید و فیلهای کوه پیکر از پا در آمدند آخر کار طعمه شمشیر افغانان گردیدند *

بعده شیر شاه که باگرة آمده بقصد تسخیر مازوار روانه شد چون نزدیک راجه مالدیو راجه مازوار که پنجاه هزار سوار راجپوت داشت رسید تا یک ماه در سرحد اجمیر جنگ و مقابله روداد - بعده از طرفین آدم بسیار بکار آمدند و فتح آن دیار دشوار می نمود باتفاق زمینداران دیگر آن حدود که با راجه مالدیو که به غصب آن ملک را از جد و آبایی آنها متصرف گشته بود عداوت باطنی داشتند خطوط هندوی مشتمل بر اظهار ساخت و خصوصیت بنام امرای مالدیو نوشته چنان تمهید بکار بردند که خطها بدست راجه آمد و راجه از امرای خود بدگمان شده در فکر فرار افتاد - درین ضمن گویند نام امیر نامی راجه که یک خط بنام او نیز بود و محرک پیش بودن راجه بیش از همه او میگشت و این معنی زیاده ماده و سواس راجه می گردید از راه اظهار عقیدت و اثبات تمهید شیرخان باوجود فرار اختیار نمودن راجه مقابل افاغنه آمده چنان جنگ بی سردار نمود که چندین هزار تن را بی سر و سردار ساخت - و در هزیمت دادن لشکر شیر شاه که مکرر پس پا شده باز مقابله نمودند هیچ نمانده بود که دران محل گرمی دار و

گیر و متفرق شدن لشکر جلال خان جلوانی که بشجاعت و جلاوت شهرت داشت از راه دور رسیده جلو ریز خود را بر سر راجپوتان زده هزیمت داد و فتح نصیب شیر شاه گردید - چون در مازار سوامی باجری دیگر جنس غله کم میشود شیر شاه بعد فتح مکرر می گفت که برای مشقت باجری ملک بدست آورده هندوستان را بباد داده بودیم - و راجه مازار را که غدر شیر خان و نمک حلای امرای خود یقین گردید افسوس بسیار خورد - لما باز بر تصرف ملک قادر نگردید *

شیر شاه بعد تحخیر مازار و نسق آن جا بقصد تصرف قلعه چنور لشکر کشی نمود آخر کار بمصالحه دارومدار کرده سکه و خطبه بنام خود قرار داده ملک برانای آنجا وا گذاشته بر سر قلعه کالنجر آمد - و راجه آنجا از شنیدن بدعهدی و غدر که با راجه پورنمل و دیگران از افغانان بعمل آمده بود محصور گردیده بجنگ پیش آمد و محاصره بامداد کشید - روزی که کار بمردم قلعه تنگ گردید و امید فتح بصبیح و شام انجامید و شیر شاه بر سر باروت خانه ایستاده تردد نموده حقهای آتش بار در اندرون قلعه می انداخت از اتفاقات و اثر قهقلام ربانی که مکرر با جنمت آشیانی در میان داده مرتکب خلاف آن گردیده بود یک حقه بر دیوار قلعه خورده برگشته میان باروت خانه و دیگر حقها افتاد و در چشم برهم زدن شیر شاه از صدمه آتش با چند امیر نامی دیگر سوخته گردید - چون پاره از اثر حیات بی ثبات مانده بود هر نفسی که می گذشت از دم واپسین غنیمت دانسته خود را بموچال رسانده لشکر را ناکید

محمد همایون و شیر شاه (۱۰۲) سنه ۹۵۲

و ترغیب اخفای خبر خود و جهد در کار تسخیر می نمود - تا
آنکه آخر روز دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو [۹۵۲]
خبر فتح قلعه شنیده و دیعت حیات نمود * بیت *

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب

کین سیه کاسه بآخر بکشد مهمان را

سوی ایام خروج و سلطنت ملک شرقی پنج سال سلطنت
هندوستان نمود - میان قوم خود در عقل و رای مائب و شجاعت
امتیاز تمام داشت - آثار خیر بسیار گذاشته - گویند مابین راه بنگاله و
تا اکبرآباد و ماندو و سنهت که مسافت بعید است برای مسافران
مسجد و چاه پخته ساخته و در مساجد موزن و جاروب کش بمدد
وظیفه مقرر نمود - و در سراها طعام پخته و خام برای مسافری و مترددین
مسلمین و هندو قرار داده جهت پختن آن غلامان و نوکران نگاه
داشته بود - گویند آش پزان سراهایی هند که به بهتیاره و پیتیاری زبان
زد مردم هند گردیده اند از اولاد همانها مانده اند - و مقرر نمودن اسپان
سرکار در سراها برای زود رسیدن اخبار مختلفه روزگار بدر بار بطریق
دات از اختراع اوست - و مابین راهها اشجار میوه دار و درختان
سایه دار برای آرام مسافران نشانده شهرت نیکنامی خود داده بود
(ز آتش مبد) تاریخ وفات او یافته اند *

ذکر سلطنت اسلام شاه عرف سلیم شاه از سلسله شیر شاه

دروقتی که شیرشاه رخت هستی ازین سرای مالی بر بخت
عادل خان پسر کلان او که ولی عهد بود در حضور نبود - در قلعه
رنتهنبر قیام داشت - امیران از ملاحظه فساد اهل عناد جلال خان
را که نزدیک توابع پنه بود بیلغار طلب داشته بر تخت نشاندند -
و مخاطب باسلام شاه که از کثرت استعمال زبان افغانان بسلیم
شاه معروف گردیده ساختند - و اسلام شاه بعادل خان برادر بزرگ
عریضه مشتمل بر تعزیت و اظهار عذر آنکه بسبب تجویز
امرا که شما دور دست بودید مرا طلبیده بر تخت نشاندند
نلچار قبول نمودم - خود را زود برسانید و مرا مطیع خود دانید -
فرستاد - و خود متوجه آگره گردید - و باز خطی به برادر کلان متضمن
بر انتظار مقدم شریف نوشت - عادل خان به قطب خان و عیسی
خان نیازی امرای حضور خطی نوشت که در آمدن من چه
مصلحت میدانند و به جلال خان نیز پیغام داد که اگر سه چهار امرای
معتبر آمده مرا تسلی داده ببرند باعث رفع وسواس خواهد گردید -
اسلام شاه چهار امیر حضور را نزد عادل خان روانه نمود - آنها نزد او رسیده
قرار و عهد نمودند که بعد ملاقات روز دویم رخصت او را با جاگیر هر
مکانی که خواهد بگیرند - بعد ملاقات که سر راه واقع شد جلال خان

در اظهار تپاک اتحاد زیاد نسبت به برادر بزرگ با کلمات عذ خواهی غدر آمیز بیان آورده تا اگر همراه بودن تکلیف نمود - و روز داخل شدن قلعه اگر هرچند تمهید آنچنان بود که زیاده از سه چهار نفر همراه برادر نگذارند اما امیران همراه او بزور بازو و پهلوی با جمع کثیر رفقت نمودند - اسلام شاه چون دید که تمهید پیش نرفت برای دفع ظن بچاپلوسی در آمده گفت بذایر ضرورت تا امروز افاغنه را باخود رام ساخته نگاهداشتم الحال تخت و لشکر را بتومی سپارم و دست او را گرفته بزور بر تخت نشاند - عادل خان که در اصل عیاش بی جوهر بود اراده رو بای بازی برادر را دریافته قبول نکرده از تخت برخاست - و اسلام شاه را بر تخت نشاند اول خود سلام مبارک باد بجا آورد - و امرا از سرنو بفرموده عادل خان شروط ایثار و نثار سلطنت بعمل آوردند - درین حین عیسی خان و خواص خان باسلام شاه عرض نموده جایگزین بیانه برای عادل خان مقرر کرده رخصت او حاصل نمودند - و عیسی خان و خواص خان همراه او مقرر شدند - بعد دو ماه غازی نام را با زنجیر طلا برای مقید ساختن عادل خان تعیین کرد و خواص خان مطلع شده غازی را گرفته همان زنجیر در پایی او انداخته بحضور روانه نمود - بعده میان هردو برادر و امیران نزاع ظاهری و باطنی بطول انجامید و مکرر بمکاربه و صلح منجر گردید - و باوجود عادل خان شکست یافته طرف پتنه رفته چند گاه مفقود الاثر گشت - میان امرای همراه او که رفقت عادل خان میسر نیامد و اسلام شاه جنگ و نزاع باقی بود - اگرچه تحریر تفصیل آن بطول کلام منجر میگردد اما مجمل این ذکر آنکه چون

خواص خان با جمعی از امرا طرف پنجاب رفته علم بنی برانراخته بود سلیم شاه بدلهلی آمده قلعه تعمیر کرد؛ محمد همایون پادشاه را از سرنو از گچ و سنگ ساخته متوجه لاهور گردید - خواص خان با اعظم همایون و لشکری که مضاعف فوج اسلام شاه بود آمده بمقابلہ پرداخت - آخر خواص خان جنگ نا نموده طرح داده هزیمت نمود - اما دیگر نیازیان بعد حرکت مذبح شکست یافته متفرق شدند - اعظم همایون ازان میان بشهرت صلح و ملازمت باده کس از لشکر خود جدا شده خود را بحلیم شاه رسانده قصد نمود که حربہ بر سلیم شاه انداخته کار اورا بصارد - آخر کار بی نفاخته خود زخم برداشته بدر رفت - و سلیم شاه عقب نیازیان فوج تعیین نموده با گره مراجعت نمود - و ازانجا بگوالیار آمد - و روزی عثمان نام بحضور سلیم شاه آمده شمشیری بر شجاع خان که امیر نامی بود بسبب عداوت قدیم انداخته بدر رفت - شجاع خان بشاره سلیم شاه دانسته از گوالیار برخاسته به مالوہ رفت - سلیم شاه تا ماند و تعاقب نمود و با شجاع خان و اعظم همایون و عیمی خان قریب بیعت هزار سوار فراهم آورده بعد محاصره و محاربه نیازیان هزیمت یافتند - و مادر و عیال اعظم همایون اسیر گردیدند - و نیازیان طرف پنجاب آمده باز پناه به کهران بردند - سلیم شاه بآن طرف آمده دوسال با کهران و نیازیان مقابلہ داشت و نیازیان باز هزیمت یافته پناه بحاکم کشمیر بردند و اعظم همایون و سعید خان و شهباز خان بقتل رسیدند حاکم کشمیر سرهایی آنها را نزد سلیم شاه فرستاد و سلیم شاه مراجعت نمود - درین اوان میزاکامران

محمد همایون و سلیم شاه (۱۰۶) سده ۹۴۰

که بعد از مراجعت جنت آشیانی از ایران تا کابل هزیمت یافته بود چنانچه انشاء الله العزیز باحاطه قلم خواهد درآمد پناه سلیم شاه آورد و سواي آبرو باختن و خفت فائده ندیده از انجا نیز فرار نمود - و سلیم شاه طرف دهلي روانه گردید - و خواص خان چون از طرف سلیم شاه که دران ایام بقتل و قید اکثر امرا میگوشتید متوهم بوده پناه بتاج خان حاکم سنبهیل برد - و تاج خان سراروا بغداد بریده نزد سلیم شاه فرستاد و خواص خان را در دهلي آورده مدفون ساختند - و از اولیا محسوب مینمایند - و بعد قتل خواص خان دنبال بسیار در نشستگاه سلیم شاه برآمد و دیگر عارضات لدني علاوه آن گردید تا ازین دار فنا رخت هستي بربست - نه سال سلطنت نمود - مابین دوسرا از سراهامي شیر شاه سراي دیگر ساخته بدستور پدر طعام پخته و خام مقرر نموده بود

* بیت *

درین زمانه بهار و خزان هم آغوش است
زمانه جام بدست و جنازه بردوش است

ذکر سلطنت مبارز خان که بعدال پادشاه عرف

عدلی شاه موصوم گردید

گرویند سلیم شاه از بی بی بائی (52) نام منکوحه پسر بی داشت
فیروز خان نام - و مبارز خان نام که برادر زاده شیر شاه و برادر زن
سلیم شاه می شد صاحب داعیه بود سلیم شاه از وضع او واقف شده
اکثر در خلوت بزن خود می گفت که اگر پسر خود را دوست میداری
و حیات و سلطنت او را میخواهی رضا ده که برادر ترا از میان
بردارم و اگر محبت برادرت بر فرزندت غالب است اختیار داری - زن
برادر خود را از آن موی ظن بری دانسته راهی نمیگردید - بعد وفات
سلیم شاه امرا بموجب ولی عهد بودن فیروز خان را بر تخت نشاندند -
بعد دو روز مبارز خان با اخوان بقصد قتل فیروز خان بمحل درآمد
مادر فیروز خان اطلاع یافته نزد برادر آمده هر چند بالحاج و زاری
شفیع پسر گشته می گفت که مرا با پسر بگذار که بدیار دور دست
رویم و الا بفرما زنده مقید ساخته نگاه دارند و آن قدر گریه نمود که از
لشک او دامن مبارز خان تر گردید اما فائده نه بخشید • شعر *

(52) درین نام بسیار اختلاف است در تاریخ داودی ماهی
در تاریخ فرشته بابی در طبقات اکبر شاهی و منتخب التواریخ بائی
و در یک نسخه اصل مانپی و در دیگر بائی نوشته و الله اعلم به •

نفس در آینه آهنی کند تاثیر

سخن نمی شنوی ظالم این چه سنگ دلیست

مبارز خان سنگ دل آن طفل را بکشت و خود را بمحمد شاه عادل مخاطب ساخته بر تخت دهلی جلوس نمود - عوام الناس باثر آنکه عادل را بارتکاب آن خون بیگناه هیچ نسبت نبود به عدلی شاه زیان زد ساختند - و از آنکه بشهوت پرستی و عشرت رغبت تمام داشت و خود هم جوهر قابل سلطنت نداشت مردم ابدال بی استعداد را پیش آورد - هیمن (35) نام قوم بقال ساکن قصبه ریواری که شخته بازار بود بمدد طالع و تقاضای گردون درن پرور وزیر صاحب مدار و مدار علیه مستقل عدلی گردید و خود باپری پیکران دل آرام بشرب مدام و شنیدن نغمه که همه خانه برانداز جان و ایمانند مشغول گشته چند گاه بتقلید صاحب همتان ارباش وضع گشته دیگر همت بیجا بجوش آورده زر وافر بمغنیان و مردم بی سروپا می بخشید و تیرهای پیکان را از یک توله طلا ساخته وقت سواری بخانهای مردم انداخته حکم نموده بود هر که آنرا می آورد ثلثان قیمت آنرا بدو میداد - و ظریفان خوش طبع هند باوجود انواع رعایت که در حق مسخره پیشگان بزله گوی می نمود عدلی را باند دهلی که بزبان هندی کور باشد نظر بر کارهای بی موقع او که کور باطنان مینمایند مبدل ساخته می گفتند - تا آنکه در نظر افغانان و همقرمان او را وقار و اعتبار و بردباری سلطنت نماند و در هر گوشه

و کنار بحرهای خفت آمیز زبان زد بی باکان گردید - و نسق و رونق پادشاهی نماید - و فتنه خوابیده از سر نو بیدار گشت - و امرا سر از طاعت او پیچیده بطبل مخالفت نواختن پرداختند *

روزی در قلعه گوالیار دیوان نموده بعد مدت برآمده نشسته تغییر و تبدیل جاگیرات و خدمات برهنمونی هیمن می نمود - درین وقت فرمود که قنوج را از شاه محمد خرملی (۵۴) تغییر نموده به سرمست خان سربنی که از افغانان سگ فروش مشهور شده بود بدهند سکندر خان بن شاه محمد که جوان شجاع و بی باک بود گفت کار ما بجائی رسید که جاگیر مارا بمسرفیان سگ فروش بدهند چون گفت و گو بلند گردید پدر او که مرد هموار بیمار بود پسر را از تنگی مانع آمد او در جواب پدر زبان طعن بیغیرتی که او را در زمان شیرشاه در قفس مقید کرده بودند دراز نموده سرمست خان که خود را در قوی هیکلی و پردلی از دلاوران روزگار محسوب مینمود محتانه و از روی غرور برخاسته بازوی سکندر خان را گرفته به نصیحت مشفقانه پدرانۀ پیش آمده میخواست که او را بگیرد سکندر خان پیش دستی نموده بکاری که در کمر داشت او را بیک زخم از پا در آورد و کار چند کس دیگر که در آن گرمی باعانت مقتول و منع او پرداختند نیز بساخت و طرف عدلی

(۵۴) در جمله نعم اصل خرملی نوشته اما در تاریخ داودی و خلاصه التواریخ هند و منتخب التواریخ بداونی و طبقات اکبر شاهي فرملی و در تاریخ فرشته قرملی نوشته *

محمد همایون و عدلی شاه (۱۱۰) سنه ۹۴۰

پرداخت عدلی برخاسته خود را بحرم سراساند بعده که سکندر خان چند امیر نامدار را از پا در آورد و غوغای عظیم برخاست از دست ابراهیم خان سور شوهر خواهر عدلی بمکان اصلی خود شتافت و شاه محمد خرملی را دولت خان لوهانی (۵۵) بکشت تاج خان کرانی که از امرای عمده بود ازین هفگامه بیدماغ گشته از همان مجالس برآمده نقاره زنان راه بنگاله و چنار اختیار نمود بارجود تعاقب نمودن عدلی مال و متاع و خزانه وافر با فیلان بسیار که در محلات خالصه و خامه عدلی بود متصرف گردید - آخر همیون خود را بار رسانده مغلوب ساخت *

درین ضمن ابراهیم خان یزنه عادل خان نیز اراده بغی نمود و عدلی اطلاع یافته میخواست که کار او را بسازد زن او که خواهر عدلی باشد اطلاع یافته او را خبردار ساخت و ابراهیم خان علانیه طبل مخالفت زده لشکر فراهم آورده طرف پیانه که حکومت موروثی آنجا داشت رفته بتاخت و تاراج پرداخته جیسی خان را که بجنگ او تعیین شده بود شکست داده بر سر دلهلی آمده به تسخیر در آورد و سکه و خطبه بنام خود نموده متوجه تسخیر آگره گردیده اکثر بلاد آنطرف را بتصرف خود آورد - و عدلی که متوجه مقابله و دفع ابراهیم خان گردیده بود بعد نزدیک رسیدن ابراهیم خان بصلح و موافقت پیش آمده پیغم داد که اگر اعظم همایون و بهار خان سروانی و حسین خان جلوانی را با چند

(۵۵) در تاریخ فرشته لوحانی و در بعض نسخ لوحانی نوشته *

امیر فہمیدہ کار نزد من بفرستی بعضی کلمات بآنها گفتہ و شنیدہ
عہدہا از طرفین بمیان آرد و بوساطت آنها خود را بملازمت رساندہ
بالمشاہتہ معذرت بخواد - عدلی بیخبر از بازی روزگارا امیران نامی
مذکور را کہ ارکان سلطنت او بودند نزد او فرستاد ابراہیم خان کہ
نحبت بعدلی در وقار و سلوک و پرداخت حل امرا و رعایا نیکنم
ہود امرا را بزبان خوش وعدہای تلافی عہد عدلی از خود
ساخت و استقلال سلطنت بہم رساند و عدلی برناموافقت ایام
خود اطلاع یافتہ راہ چنار بطریق فرار اختیار نمود - و بہمان حدود اکتفا
کردہ فروکش ساخت - و ابراہیم خان خود را بہ سلطان ابراہیم
شہرت دادہ بہ نصق سلطنت پرداخت - احمد خان سور حاکم پنجاب
کہ خواہر درہم عدلی در خانہ او بود برین خبر اطلاع یافتہ خود را
از ہم زلف خود کم ندانستہ باتفاق ہیبت خان و تاتار خان و دیگر
امرا خود را سکندر شاہ ملقب ساختہ با دہ ہزار سوار از لہور متوجہ
آگرہ گردید - ابراہیم خان کہ کمال استقلال و تجمل بہم رساندہ بود
با پنجہشت (۵۶) امیر و ہفتاد ہزار سوار و دہدبہ پادشاہی
مقابل او روان شد سکندر شاہ از راہ صلح پیغام نمود کہ سمت پنجاب
را با او گذاشتہ باقی دیار ہند خود داشتہ باشد سلطان ابراہیم از
غرور و بیزاری سپاہ و امرا قبول ننمود و کار بمقابلہ و مقاتلہ انجامید -
سکندر شاہ علم و علامت ہمراہ خود با امیران دیگر کہ سردار فوج مقابل
ساختہ بود دادہ خود را با جمعی از جانبازان ہمراہ ہمراہ خود

بکناری کشیده چشم بر راه عطیه الهی بود - سلطان ابراهیم بعد محاربه بر لشکر سکندر شاه غالب آمده هزیمت داد و لشکر بر سر بهیر و خیمه هزیمت یافتها رسیده بتاراج و غارت پرداختند - و سکندر شاه غافل از جای خود حرکت نموده از یک جانب بابراهیم خان در آمد و لشکر هزیمت خورده نیز خبر یافته خود را از طرف دیگر مخالف رسانده تا خبردار شدن ابراهیم خان ائانه سلطنت او را با سپاه او برهم زدند و مردم بهیار را بقتل آورده هزیمت دادند - ابراهیم خان طرف سنبل گریخت و سلطان سکندر متوجه دهلی و آگره گردید و با فتح و نصرت علم فرمان دهی برافراشت *

درین اوان خبر آمدن همایون پادشاه از طرف ایران و محاصره کابل و تنبیه برادران که بمدد خامه تیز رفتار به تسطیر آن خواهد پرداخت زبان زد خواص و عوام گردید - و هر طرف فتنه تازه برپا شد و سلطان ابراهیم از هیمن که درین وقت با لشکر فراوان متوجه دهلی از طرف عدلی گشته بود اول دفع سلطان ابراهیم را اهم دانسته محاربه نموده هزیمت یافته خود را به بیانه رساند - و هیمن آمده سه ماه بیانه را محاصره نمود - درین ضمن محمد خان سور حاکم بنگاله را هوس دعوی ملک گیری بخاطر رسید بر سر عدلی آمده به تسخیر آن حدود پرداخت - و هیمن از شنیدن آن ترک محاصره کرده خود را بجنگ محمد خان رساند - و سلطان ابراهیم تعاقب هیمن نموده هزیمت یافت بعده بر سر راجه رامچند والی تهنه زنه بعد جنگ گرفتار گردیده ببادیه عدم شتافت - باقی ذکر عدلی بتحریر خواهد در آورد *

ذکر سلطنت سکندر شاه سوز از سلسله شیر شاه

سکندر شاه سوز بعد فتح و ظفر بکمال سرور لوازم سوز بجا آورد -
و امرای سوز همقوم را فراهم آورده گفت که بزرگان گفته اند
هولت از اتفاق خیزد و بی دولتی از نفاق - سلطان بهلول لودی
و شیر شاه با اتفاق برادران سلطنت دهلی رسیدند • • بنیت
سوزچگی را چو بود اتفاق • شیر زبان را بدر آزند پوست
سلطان ابراهیم لودی و عدلی بزخلاف رویه بزرگان بمکافات بد سلوکی
و نفاق و زبانی با برادران ملک و سلطنت را از دست دادند - الحال
من خود را قبل سلطنت ندانسته التماس دارم که هرگز شما
قبل این کار دانسته باشید اختیار نمایید - مرا رفیق اطاعت دانید -
والا درین وقت که همایون پادشاه با لشکر جرار خونخوار قزلباش
رسیده ملک از دست رفته خود را متصرف شده تا کابل از سرنو
به تسخیر در آورده - بعد فراغ استیصال برادران متوجه دهلی خواهد
گردید - سلطنت به نفاق ماده خرابی خاندان لودی و سوز خواهد
گشت - و بیخ و بنیاد افغانه ازین دیار کنده خواهد شد - همه امر
باتفاق قهصبا بمیان آورده باظهار رضامندی و اطاعت عهد و پیمان
نموده سکندر شاه را که پسر عموی شیر شاه می شد بر تخت نشاند
لوازم تهنیت و نثار بجا آوردند - اما در همان هفته بر سر مقرر شدن

اتظام و منصب و خطاب گفتگوی عتاب آمیز بمیان آمد - رویه عناد و نفاق منجر گردید - و خبر رسیدن محمد همایون پادشاه به معنائی ظفر و نصرت به پنجاب و گریختن تاتار خان از قلعه رهناس و حرکت نمودن همیون از طرف عدلی برای تسخیر دهلی چنانچه باحاطه بیان می آید زبان زد هر بنا و پیر گردید - و معا عرائض امرای پنجاب مشتمل بر رسیدن فوج مغل و مقصوف شدن تا سهرند و گریختن افغانان به پناه زمینداران لکھی جنگل رسید - و سکندر شاه با چهل هزار سوار تاتار خان را و هیبت خان را برای سد راه چغته خعین نمود و بعده بمقابل شدن فوجها تاتار خان شکست فاحش یافته فیل و اسب و آبرو باخته تا دهلی بند نگردید - و سکندر شاه باوجود علم غلبه محمد همایون و نفاق قوم خود هشتاد هزار سوار را همراه گرفته با فیل و توپخانه بی شمار متوجه مغل گردید باقی احوال بر محل بذکر خواهد فر آمد *

ذکر متوجه شدن محمد همایون پادشاه بعد از
 هزیمت یافتن از افغانان از نفاق انگیزی
 برادران و رفقن طرف ایران نرزد بده دودمان
 مصطفوی شاه طهماسب (57) صفوی

چون جنت آشیانی محمد همایون پادشاه را از ناموافقت ایام و
 شومی نفاق برادران بد فرجام چشم زخمی عظیم در ایام تسلط
 شیر شاه چنانچه بزبان خامه داده رسید - با جمعیت معدود
 که همه جا شهر شاه تعاقب کنان می آمد متوجه پنجاب شده
 طرف کهکرفته مادر محمد اکبر را که از خاندان احمد جام
 قدس سره بود بعقد در آورده عازم پنجاب گردید - بعد رسیدن لاهور
 بمصلحت نفاق آمیز میرزا کامران از راه سند و کهکرفته
 ایران و سمت قندهار گشتند و قصد داشتند که چون میرزا مسکری
 که در قندهار است اگر برخلاف آنچه گذشته نفاق را بهمدمی
 میرزا کامران باتفاق مبدل سازد باز لشکر فراهم آورده فکراستیصل
 خصم بدسگال نموده آید - بعده که نزدیک قندهار شرف نزل

محمد همایون پادشاه (۱۱۶) سنه ۹۵۰ ثانیاً

فرمودند میرزا عسکری بشهرت استقبال و اعانت برآمده باشاره
میرزا کامران براراده شب خون و فکر فاسد کمر بست - حضرت
جنت آشیانی براراده برادران اطلاع یافته قصد ایران نموده با محدود
چند از امرای خانه زادان وفاکیش که بروایتی مجموع بهفتاد
نفر نهی رسیدند و از عمدهای آنها که رهبر و بلای این سفر خیر
اثر گردیدند بفرم خان بهادر ترکمان بود که از ایام عهد فردوس مکانی
محمد باهر پادشاه همراه نجم ثانی که دفعه ثانی چنانچه بگذارش
آمده از طرف شاه ایران منجمله کرمکیان برای دفع شر از بیکه
بدخصال همراه پدر رسیده در جنگ مغلوبه از بکان که قزلباس
هزیمت یافته بدشتی با سرداران کشته و زخمی شدند بفرم خان
نیز زخمی برداشته باز ازلان روز سایه وار قدم از رفقت دوستان
صاحبقران بر نه داشت - و چندی از خواص و شاگرد پیشه مرحله
پیمای سمت مقصود گردیدند و نو نهال سرو جویبار سلطنت پادشاه
زاده محمد اکبر در همان سال قدم از کتم عدم بعرضه وجود گذاشته بود
همراه بردن او متعذر دانسته با انکه و انکه در اردو گذاشته بحفاظ
حقیقی سپرده والده محترمه اش را با چند دیگر از خدمه محل
همراهم گرفته و آخر سنه نهصد و پنجاه [۹۵۰] بامداد بدرقه فضل الهی
ره نور سبت ایران گشتند و برادران حق ناشناس صد مرحله از
سروت دور اطلاع یافته این معنی را نصت غیر مترقبه و سر آمده
آرزوی خود دانسته بر اثاث البیت ریخته بتاراج بردند - پادشاه همراه
محمد اکبر را بقلعه قندهار رسانده باز نگاه داشتن آنجا مصلحت
ندانسته بقلعه کابل آوردند - و حضرت چنت آشیانی بعد طی مراحل

بحرحد سیحطان که داخل گزم سیرخراسان است رسیده از آنجا
در قطعه نسیقه محبت اثر باظهار کمال شوق و اشاره از احوال پرمال
و ازاده خود بخط خویش نوشته بدیم مصحوب قاصد و همراه بایرم
خان نزد شاه طهماس صفوی روانه ساختند - احمد سلطان شاملو
حاکم سیحستان خبر یافته بی آنکه حکم شاه باو برسد برادر خود
را با یازخانه و دیگر سرانجام شکل و فواکه آن فصل باستقبال
فرستاده خود نیز با تهیه ضیافت بخدمت محمد همایون پادشاه
شقامت - و شاه مهمان نواز بعد از رسیدن بایرم خان و بمطالعه در
آوردن خط آب دیده گشته بمهمان داری بایرم خان پرداخته باظهار
شوق تمام بدین مضمون جواب نامه نوشت *

همای اوج سعادت بدام ما افتد • اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
و اظهار شوق زیاده نوشته از حضور امراي قاعده دان برای مهمان
داری تعیین نموده فرمود که در هر منزلی سر راه از ماکولات و فواکه
و ملبوسات و اهل نغمه و اسباب عیش و آنچه ما یحتاج بزم
سلطین میباشد با اسبان عراقی و جواهر سرانجام ضیافت و پیشکش
موجود نمایند - حتی که سولی نغمه سرایان خوش آواز از امرود و انانده
ایران سازنده و مغنیان هند باهتمام تمام در هر منزلی حاضر و
مهیلا و تیار نمودند - چون بهرات رسیدند سلطان محمد میرزا پسر گلان
شاه طهماس با شرف الدین اتالیق و دیگر امرا باستقبال رسیده در
لوازم تعظیم و تکریم و سرانجام لازم و ملزوم سلطنت کمی نه نمود -
و جنت آشیانی سیرباغات و تفرج آب و هوای آن دیار که بر
طبع اشرف بسیار موافق آمده نموده در سنه نهصد و پنجاه و یک

[۹۵۱] با شاه ملاقات فرمودند و بکمال گرمي و تپاک ظاهري و باطني فراخور حال مهمان شرائط ميزباني بعمل آمد - گویند در مدت ملاقات از ملاحظه اثر انفعال از احوال افغانان بد مآل حرفي بزبان شاه نگذشت هرگاه خود جنت آشياني ذکر سرگذشت بيميان مي آوردند شاه باتواع تسلي پيش آمده نميگذاشده که از ان ذکر کلام و کلمه ملال اثر بر زبان جاري گردد - مگر روزي شاه بتقريب استفسار سبب برهمزدگی ملک نمود - جنت آشياني در جواب گفتند که نفاق برادران علاوه همه سرگرداني و قوت دشمن گردید - در انوقت بهرام ميرزا برادر شاه بدستور بزرگان ايران که برادر خور و پسر خدمت والدين و مهمان سعادت دو جهان ميدانند طشت و آفتابه گرفته خدمت مينمود - بعد فراغ برخلاف دستور هند دست بسته مي ايستاد - شاه اشاره به بهرام ميرزا نموده گفت که طريقه و آداب سلوک با برادران و فرزندان نه چنانست که شما می نماييد - جنت آشياني تصديق قول شاه نمودند - اين معني بخاطر بهرام ميرزا پاره گراني نمود و در وقت مصلحت سرانجام مدد کلمه و کلام حرف بي مددي باظهار مخالفت مذهب نميت بچنت آشياني بزبان می آورد - نزديک بود که ماده انحراف مزاج شاه گردد اما جنت آشياني طريقه ملايمت و فروتني با همه اعيان شاه از دست نديدند - و سلطان بيگم خواهر شاه و قاضي جهان و حکيم نور الدين در تسلي و تقديم خير خواهي جنت آشياني و رفع وسوسه بغايت ميکوشيدند و روزی در خلوت بتقريب اظهار فرط محبت اهل بيت نسبت به همه خاندان امير تيمور صاحبقران

سنه ۹۵۲ ثانيا (۱۱۹) محمد همايون بادشاه

غازي ابن رباعي طبع زاد همايون پادشاه را نزد شاه خواندند • بيت •

ما تيم ز جان بنده اولاد علي

هم تيم هميشه شاد با ياد علي

چون سروايت ز علي ظاهر شد

کرديم هميشه ورن خود ناد علي

و نیز تقریبا مذکور نمودند که ابتداء بظاهر علت فائى ماده عنده بعضی امرای چفته و نفاق برادران خصوصا میرزا کامران همین بود که پادشاه اختیار سلطنت باهل ایران داده در اظهار محبت اهل بیست افراط می نمودند - و باعث تقویت مذهب تشیع میگرددند - و بعد از تقدیم ضیافت در خور حالت سلاطین و شاهان که در اکبر نامه بشرح و بحظ مذکور است شاهزاده محمد مراد را باتلگی بدافع خان قاچار و سرداران نامدار دیگر و ده هزار سوار قزلباش سواي کومکي خرامان و محرا نشینان که موافق رویه ایران چون خدمتگر و عهده دار مغال آنجا را پیاده طی نمی توانند نمود همراه اکثر سوار فرا خور حالت عرض پیاده سوار می باشد - قریب به سی هزار سوار جمعیت فراهم آورده - بود و دیگر سرانجامی که لازم سفر در خور حالت و شان هر دو طرف بود موجود نموده خود مشابعت بجا آورده مرخص ساختند - جنت آشیتانی وقت رخصت قرار چنان دادند که بعد فتح قندهار را بشاهزاده محمد مراد تواضع نمایند - و از راه تبریز و مشهد مقدس شده زیارت مزار شاه صفی نموده وسعدت طواف روضه امام علي مرسى رضا علیه السلام و دیگر اولاد امجاد نبوی حاصل کرده

محمد همايون بادشاه (۱۲۰) سنه ۹۵۳ ثانيا

با كوكجه و دبدبه بتوايح گرم سفير رسیده قلاع آنجا را بتصرف آوردند و قندهار را بعد محاصره شش ماه كه ميرزا عسکري آنجا بود اوائل ماه رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو [۹۵۲] فتح نموده موافق قرار داد بمردم شاهزاده محمد مراد سپردند - بعد از روانه شدن از آنجا خبر واقعه شاهزاده محمد مراد كه دوساله بود انتشار یافت - بعضی مردم فتنه جو مصلحت چنان دادند كه تا فتح كابل مال و عيال ما در قندهار باشد و سردار و قلعه دار قزلباش باظهار آنكه مالحل كه قلعه حواله ما شده بدون حكم شاه احدي را در قلعه جا بنمیدهم راضي بنگاه داشتن اطفال و انقل همراهان ركاب نشدند - و اين معني بر مزاج اشرف و اميران همراه گراني نموه - و بيرم خان و ديگر امرای ركاب با هم مصلحت نموده چنان قرار دادند كه بهر وجهي كه دانند قلعه را باز بتصرف خود در آرند - آخر كار قرار مصلحت بران یافت كه جمعي از مردم هند و مغليه همراه شتران اكاه و هيمة داخل قلعه شدند - و پشتارهلي گاه بر سر گرفته چند روز آمده و شد نمودند - بعده روزي اسلحه درميان پشتارها پنهان ساخته داخل قلعه شدند - غافل دست باسلحه برده دروازه بانان را بقتل آورده دروازه برروي لشكر كه نزديك قلعه بود را نمودند - قلعه دار هم اندر اين تعميد جان بازان خبردار گشته صوفيه در جنگ ندیده از قلعه برآمده راه هراق پيش گرفت - و جنت آشيائي قندهار را به يوم خان سپرده متوجه كابل شدند بعد نزول رايات حوالي قلعه ميرزا كامران جان بعلامت بردن غنيمت دانسته بغزئين گريخت و ميرزا همدالي كه بسعادت قدمبوس رسیده بود بتغافل او مامور گرديد -

سنه ۹۵۳ ثانی (۱۲۱) محمد همایون بادشا

جنت آشیانی در سنه نهصد و پنجاه و سه [۹۵۳] (۵۸) بفتح و
فیروزی داخل قلعه کابل گشته بعد حصول نعمت دیدار شاهزاده محمد
اکبر و تقدیم شکر الهی بند و بعت قلعه نموده محمد علی خان (۵۹)
را در خدمت شاهزاده گذاشته در همان سال بقصد تسخیر بدخشان
و دیگر بلاد موروثی در آمدند - میرزا کامران که اهل پناه باغنانان
برده به بی آبرونی از آنجا برگشته به بهکر نزد شاه حسین بنی عم
رفته بود - از شنیدن متوجه شدن جنت آشیانی طرف بدخشان
باز لشکر فراهم آورده بطریق یلغار آخر شب های تار خود را بهایی
حصار کابل رسانده انتظار مبع می کشید وقت را نمودن دروازه
قابوی فرصت یافته داخل قلعه گردید و چند امیران جنت
آشیانی را بقتل رساند و باردیگر جنت آشیانی تشریف آورده در
محاصره چند روز قلعه را از تصرف او برآوردند همین دستور سه دفعه دیگر
بدستیاری و مدد میرزا عسکری و دیگر میرزایان در غیبت جنت
آشیانی به تسخیر کابل پرداخته فرار می نمود باوجود مکرر از راه صلح
و ندامت مطیع گشته بعد عفو جرائم جاگیر و آبرو یافته باز بتمرد پیش
آمده فرار نموده بتاراج زمینداران رفته ریش تراشیده گریخته بود آخر
کار گرفتار گردیده محکوم گردید و در سنه نهصد و شصت [۹۶۰] رخصت

(۵۸) در تاریخ فرشته نوشته که قلعه کابل دهم رمضان المبارک

سنه ۹۵۲ فتح شده و ماده تاریخ درین مصرعه آورده • ع •

بی جنگ گرفت ملک کابل ازوی

(۵۹) در تاریخ فرشته محمد علی طغانی نوشته •

کعبه خواست - میرزا هندال که بتعاقب میرزا کامران مامور گشته باز برگشته بر حضرت شبخون زده بود مقید [مقتول] گردید - و میرزا عسکری قبل از محکول گردیدن میرزا کامران برخصت جنت آشیانی روانه بیت الله گردیده مابین راه شام و مدینه فوت گشت - و میرزا کامران نیز بعد از طواف بدو پیوست - و از میرزا کامران ابوالقاسم نام پسر و سه دختر ماندند که ازان یکی را به فخرالدین مشهدی و دو دختر دیگر را به بنی اعمام خود دادند - و از میرزا عسکری دختری مانده بود که بعقد سید یوسف مشهدی درآمد *

حاصل کلام بعد از دفع برادران و بند و بست ملک موروثی سمت کابل اگرچه متواتر خبر فوت سلیم شاه و اختلاف سلطنت میان افغانه و برهم خوردن نسق هندوستان و تسلط هیمون بر همه افغانه رسید اما جنت آشیانی دو دفعه طرف بلخ و سیستان و کشمیر تشریف فرموده جنگهای رستمانه که مکرر بدست مبارک شمشیر بر مخالفان زدند نمودند و خود زخم برداشته باز طرف کابل توجه نمودند - و بسبب نامی حاسدان نسبت به بیرم خان بطریق دریافتن اصدق مقال غمازان طرف قندهار تشریف برده او را ازین تهمت بری یافته بموجب درخواست بیرم خان را در رکاب آوردند *

چون بتفصیل آن پرداختن از سر رشته اختصار باز می ماند بر سرمدعای اصل می پردازد - که در سنه نهصد و شصت و دو [۹۹۲] شاهزاده محمد حکیم میرزا را با منعم خان در کابل گذاشته متوجه تسخیر دهلی گردیدند - چون نزدیک پنجاب رسیدند از پانزده هزار سوار زیاده در رکاب همایون نبود - باوجودیکه خبر سکندر شاه و خبر

روانه شدن هیمون صاحب مدار عدلی با لک سوار و دو هزار فیل می رسید املا اندیشه از بسیاری لشکر خصم بخاطر راه نداده مایین راه ملتان و پنجاب قلعه رهناس بنا کرده شیر شاه را با دیپال پور و دیگر بلاد که امرای افغانان با لشکر زیاد سد راه گردیده بودند مفتوح ساخته افغانان بسیار را بقتل آوردند - و لاهور که نزول رایات ظفر آیات گردید خبر رسید که تاتار خان و هیبت خان با سی و چهل هزار سوار تعیین کرده سکندر شاه باستقبال می آیند - بحسب التماس بیرم خان خود در لاهور توقف فرموده دفع آنها را به بیرم خان فرمودند - و بیرم خان نزدیک بآب بجواره (60) بان تیره بختان که از شجاعان نامی بودند مقابل شده باوجود کمالات لشکر چنان تدبیر و شجاعت را کار فرمود که از اقبال و طالع همایون بمحض شب خون زدن که دیگر امیران را خبر نه نموده با نوکران خود بر سر آن جماعه تاخته ترده های نمایان بر روی کار آورد هزیمت فاحش در لشکر افغانه افتاد و فیل و اسب و اسباب بسیار بدست چغنه آمد - بعد فتح و نصرت مراجعت نموده بخطاب خان خانان یار وفادار سرفرازی یامت - باز خبر رسیدن سکندر شاه با هشتاد هزار سوار و فیلان بی شمار انتشار گرفت حضرت جنت آشیانی خود بدولت از لاهور برآمده شاهزاده اکبر را که دوازده سال از عمر آن نونهال گلشن عز و اقبال نشو و نما پذیرفته با تالیقی و هراولی بیرم خان بمقابل سکندر شاه که به سهرند رسیده سد سکندر گردیده بود تعیین

فرمودند - بعد مقابله و مقاتله که از امرای نبرد آزمای چغته جانغشانها بظهور آمد و چندین هزار سربى سرگردیدند نسیم فتح و فیروزى بر لشکر جنت آشیانی وزید و افغان بیدمار گرفتار پنجه اجل گردیدند - و سکندر شاه هزیمت یافته با بقية السیف بکوهستان سواک گریخت و همیون از شنیدن آواز فتح چغته عنان عزیمت طرف شرنی یافت - و بیرم خان تاریخ این فتح را (شمشیر همایون) یانت - و جنت آشیانی شاهزاده محمد اکبر را باتالیقی خان خانان یار وفادار برای تعاقب سکندر بد اختر و دیگر افغانان طرف لکهی جنگل تعیین فرموده خود بهمرکابی فتح و نصرت متوجه دهلی گردیدند - و در ماه رمضان المبارک سنه نهصد و شصت و سه [۹۴۳] (61) داخل دهلی گردیده به نسق ملک برهم خورده پرداختند - و ابوالمعالی را حکومت پنجاب و سکندر خان [اوزبک] را ایالت آگره عنایت فرموده روانه ساختند - و علی قلی را برای بند و بست سنبهل و میرتهه مقرر فرمودند - و به تردی بیگ خان خلعت حکومت دهلی مرحمت فرموده می خواستند که خود بدولت متوجه آگره شوند - از بد مددی فلک ناپایدار بتاریخ پنجم ربیع الاول سنه مذکور (62) از بالای بام کبوترخانه که وقت فرود آمدن متوجه شنیدن اذان گردیده بودند پا بدر رفت و از بالای زینهای بلند افتادند و یازدهم ماه مزبور وقت غروب آفتاب جهانداب آفتاب

(61) الصحیم شصت و دو *

(62) سنه نهصد و شصت و سه *

عمرش بمغرب زوال فرو رفت و طائر همایون بل روحش از قفس تن باشیانه جنت پرواز نموده بمکن اصل پیوست و تاریخ وفاتش (همایون پادشاه از بام افتاد) یافتند - در دهلي مدفون نمودند *

گویند بمرتبه صلاح و تقدیم اوامرو مناهي الهي مي پرداخت که بی وضو نام خدای عزوجل بر زبان جاری نمی ساخت - و در صوم و صلوة و فرض و سنن و تلاوت قرآن تقید تمام داشت - با علما و شعرا صحبت داشتن و مباحثه نمودن دوست داشته فراخور حال هر يك رعایت می نمودند - و طبع موزون داشت که در ایامی که بیرم خان را در قلعه قندهار نگاه داشته کابل را مکرر گرفته و استیصال برادران بدمآل کوشیده چند بیته که از راه توجه باطنی به بیرم خان نوشت بطریق یادگار آن پادشاه عالی تبار بزبان قلم میدهد * بیت *

بار فتحی ز غیب روی نمود * که دل دوستان ازان بکشد
شکر لله که باز شادانیم * بر رخ یار و دوست خندانیم
دوستان را بکام دل دیدیم * میوه باغ فتح را چیدیم
روز نوروز بیرم است امروز * دل احباب بیغم است امروز
شاد بادا همیشه خاطر یار * غم نگردد بگرد یار و دیار
همه اسباب عیش آماده است * دل بفکر وصال افتاده است
گوش خرم شود ز گفتارت * دیده روشن شود ز دیدارت
در حریم حضور شاد بهم * به نشینیم خرم و بیغم
بعد ازین فکر کار هند کنیم * عزم تسخیر ملک سند کنیم
در تاریخ فرشته مذکور است که هر چند بر عالمیان ظاهر است که
حضرت جنت آشیانی بر رویه مذهب برحق امام اعظم رحمه الله

قائم بود اما از آنکه میرزا کامران با جنت آشیانی نزاع ملکی داشت و حضرت را میل محبت اهل بیت رسول الله نسبت جد و آبی بزرگوار خصوص امیر تیمور صاحبقران موافق عقیدت مشایخ سلف و اعلان حق بافراط بود و میرزا کامران طرف داری اعتقاد بعضی متکلمین متاخرین متعصب می نمود و خلاف مرضی حضرت بظهور می آمد برفاقت بیرم خان کلمات مطایبه آمیز در مقابل مکالمه میرزا کامران گفته می شد چنانچه در ایام اواخر شورش شیر شاه که جنت آشیانی به پنجاب تشریف آورده بودند وقت سواری همراه میرزا کامران بر قبرستانی عبور افتاد سگی را دیدند که بر سر قبر بول می نمود میرزا کامران را نظر بران سگ افتاد متوجه طرف جنت آشیانی شده گفت که ظاهر این سمت که قبر رافضی بود حضرت در جواب تبسم کنان فرمودند که آری آن سگ سنی است - و سوای آن اختیار زمام سلطنت بیشتر به بیرم خان و دیگر مردم ایران که همیشه در ایام سلف پادشاهان هند و دکن دخیل امور سلطنت بوده اند داده بودند - و نسبت خاندان این دودمان عالی نسب با سادات مشهد مقدس و دیگر مردم آن مرز و بوم می رسید این معنی نیز بر اکثر چغته و میرزا کامران گوارا نمی گردید حضرت را بطرف داری امامیه نسبت می دادند - و مجموعه ایام سلطنت بیست و پنج سال و عمر شریفش پنجاه و یک سال بود *

* بیت *

بدنیا دل نه بندد هر که مرد است * که دنیا سر بسر اندوه و درد است

ذکر سلطنت محمد اکبر بادشاه که بهشت واسطه

بامیر تیمور انار الله برهانه می رسد

از چمن اخبار سلاطین گیتی سنان چنان نسیم روایت
وزیده که جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی که در ایام
هزیمت جنت آشیانی در حصار امرکوت توابع تهته از بطن
ملکه نصران حمیده بانوی بیگم مخاطب بمریم مکانی که نسبت
شریف قدسیه آن بجناب ولایت مآب شیخ احمد جام ملقب
به ژنده پیل میروند شب یکشنبه پنجم رجب سنه نهصد و چهل
و نه [۹۴۹] بعرضه وجود آمده و تاریخ ولادت آن گوهر درج
صاحبقرانی که ندرت تمام دارد چنین یافته اند * بیت *

لله الحمد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است
پادشاهی که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد * شب یکشنبه پنجم رجب است
بعد از رسیدن خبر رحلت حضرت جنت آشیانی ازین تنگنا
و سرای فانی بروضه جاردانی روز جمعه دوم ربیع الثانی سنه
نهصد و شصت و سه هجری [۹۴۳] که از عمر شریف آن پادشاه
اسکندر جاه سیزده سال و نه ماه شمسی و چهارده سال و چند ماه
قمری در گلشن همیشه بهار امید سلطنت نشو و نما یافته بود
در قصبه کلانور تعلق صوبه لاهور در طالع جوزا که بنظر سعد

صاحب طالع و دیگر نظرات سعد سعدین و نیرین از خانه دهم ریاست و یازدهم زینت افزای وقت بودند سریر آرای هند گردیدند و مذابر عرش پایه مساجد از اسم نامی شریف سرفخر بر اوج برین رسانیدند

• بیت •

خطیب چرخ را گونا بخواند خطبه بر منبر

بنام خسرو غازي جلال الدین شه اکبر

و امرای ذوالاقتدار آداب تهنیت و ایثار بجا آورده بعنایات اضافهای نمایان و خطاب مفتخر و معزز گردیدند - اگر خواهد سوانح پنجاه و یک سال آن پادشاه سکندر اقبال مفصل بزبان خامه دهد در جلد کامل علیحدّه نگنجد هر که خواهد بر احوال آن خسرو گیتی ستان اطلاع واقعی یابد رجوع بابکر نامه و تاریخ بداونی عبدالقادر نماید - اما از واقعات عمده ملکی و مالی فقره چند بطریق انتخاب از تاریخ فرشته و تواریخ معتبر دیگر بتحریر می آرد - خان خانان بیرم خان که حقوق خدمت سه واسطه آن دودمان خصوص رفاهت سفر ایران و مقابله و مقاتله در حربهای صعب بر حضرت جنت آشیانی ثابت گشته بود بموجب وصیت والد بزرگوار منصب و کالت ضمیمه اتالیقی و سپه سالاری عطا فرموده خطاب خان بابا را بر القاب و عنایات دیگر افزودند و فرمودند که اختیار سلطنت و بندوبست عزل و نصب حکومت و ایالت و امارت بلاد و کشتن و بکشتن و بخشیدن خیر خواهان و بدخواهان این دولت ابد پیوند بعهده خود شناخته از احدی وسواس در دل خود راه ندهند - خان خانان در ابتدای سلطنت فرامین انتظام و نسق سلطنت بدلهی و اگر و هم جا

فرستاده دران برلې منع بعضي محصولات نامشروع که در ایام سابق میگرفتند درج نمود - چون هنوز سلطنت جنت آشیانی که از سر نو بتصرف ملازمان چغته در آمد مزاج نگرفته بود و مردم هنگامه طلب و زمینداران افساد پیشه گفت و گو داشتند که ازین سرای بی ثبات بعالم بقا شتافتند - افغانان خاندان لودی و سور و نیازی که میان هم مخالفت داشتند و از هر گوشه و کنار اطراف شرقي طبل سرکشی بلند آوازه ساخته علم سلطنت برافراخته خود را فرمان فرمای مستقل می دانستند - و سواي صوبه پنجاب منصوبان جنت آشیانی استقلال بهم نرسانده بودند از هر طرف هنگامه فوج کشي و شورش و حرکت افواج انتشار یافت - ابو المعالي که از سادات مشهور ترمذ و از مقربان چغته بود از مشاهده اختلال انتقال سلطنت بفکر فاسد افتاد - خان خانان براراده او اطلاع یافته او را مقید ساخته حواله کوتوال نمود - ابو المعالي قلمرو یافته گریخت - کوتوال از ملاحظه باز پرس آن خود را هلاک ساخت *

و قبل ازانکه از استیصال سکندر شاه خاطر جمعی حاصل شود خبر رسید که هیمن بقال وزیر و صاحب مدار عدلی شاه باگرة رسیده آگرة را بی محاصره و جنگ متصرف گردید - و سکندر خان حاکم آگرة از خبر آمد آمد هیمن تاب مقاومت نیاورده از قلعه برآمد و بعده که فوج هیمن تعاقب نمود برگشته بمقابله و مقاتله پرداخت و قریب دو سه هزار کس از جمله فوج و بهیر و دیگر همراهان بقتل رسیدند و زخمی گشتند و در دریا وقت فرار غرق شدند - سکندر خان با معدود چند خود را بدھلي رساند

و نردی بیگ خان حاکم دهلی نیز از شنیدن خبر هیمنون بفکر گرد آوردی کومکي که در اطراف بودند نپرداخت و در قلعه دهلی هم اگر محصور گردیده در پناه شهر پناه رعایا را بمدافعه آسیب خصم مامور می نمود و بحضور عرضه داشت ارسال میداشت تا رسیدن جواب با کومک استقامت می توانست ورزید - اضطراب نموده بمقابلۀ هیمنون برآمده جنگ بی صوفه نمود - و باندک زد و خوردی که بمیان آمد - هزیمت یافته راه اردوی معلی پیش گرفت - و هیمنون دهلی را بتصرف در آورده در قلعه و اطراف حکام و عمال تعیین نمود - و روزی که باگروه رسید پنجاه هزار سوار با او بودند - بعد تسخیر دهلی قریب لک سوار فراهم آمدند و بقصد مقابلۀ محمد اکبر بادشاه که بعد ازین بعرش آشیانی بذکر خواهد درآمد روانه سمت پنجاب گردید - و در همان حالت که خبر هیمنون در لشکر عرش آشیانی انتشار یافت معا خبر رسید که خان زمان حاکم میرتپه که از امرای عمده و متوسلان خان خانان بابا بود از شنیدن هزیمت حکام هردو پای تخت و تسلط هیمنون تاب استقامت نیاورده روانه حضور گردید - باوجود پیهم رسیدن اخبار موحش اول به تنبیه افواج سکندر شاه که اطراف پنجاب سر بفساد برداشته بودند پرداخته خواستند باستیصال راجه رامچند نگر کورت که از سرکشان مشهور آن صوبه بود متوجه شوند - راجه مذکور نظر بر بهبود کار و عاقبت بینی خود و ملک و رعایای خویش نموده رجوع بخان خانان آورده بحضور رسیده ملازمت نمود - و بعنایات همان ملک و قلعه موروثی خود و دیگر نوازشات سر بلندی یافت *

درین ضمن از نوشتجات کابل بوضوح پیوست که میرزا سلیمان بنی عم عرش آشیانی از بدخشان با لشکر گران برای تسخیر کابل رسیده بود منعم خان حاکم کابل بعد از امتداد محاصره که مکرر از قلعه کابل برآمده دست برد نمایان بر فوج خصم نموده تسلط خود ظاهر ساخت - آخر کار نظر بر تقاضای وقت بلطائف الحیل با میرزا سلیمان پیش آمده اورا راضی بدین ساخت که سکه و خطبه بنام او باشد و او به بدخشان مراجعت نماید - عرش آشیانی باوجود هنوز بمن حد بلوغ نرسیده بود ازین هجوم آلام اخبار ناخوش ذره الم بخاطر نیاورده بصیر و شکار و پیکار خصم مشغول بودند - و باز روزی از سرنو خان خانان را در خلوت طلبیده فرمودند که ما شما را بجای عموی مهربان میدانیم - و در سلطنت اختیار اختیار شماست - و قسم بروج پدر بزرگوار و سز مبارک خود داده فرمودند که در همه امور جزئی و کلی متضمن بر صلاح دولت و سلطنت در بخشیدن زر و ملک و اجرای سیاست محتاج به پرسیدن ما و اذن حاصل نمودن نگشته در اجرای کار ملکی و مالی بکوشید - و در همان اوان که امرا سر رشته کار از دست داده از ملاحظه وضع روزگار و پیهم رسیدن اخبار کدورت افزا بفکرهای دور از اندازه کار افتاده بودند و صلاح کار و مصلحت نیک درین می دانستند که بدستور عرش [فرروس] مکنی طرف کابل رفته بعد مزاج گرفتن سلطنت و فراهم آوردن لشکر متوجه تسخیر هند باید گردید - و خان خانان بدین مصلحت تن نمیداد - درین حال تردید بیک که از دهلی هزیمت یافته باعث استقلال هیمن گشته روانه حضور

گشته بود روزی که پادشاه بشکار رفته بودند بخدمت خان خانان رسید - خان خانان بحضور خود راه نداده بی آنکه بپادشاه اطلاع دهد و استمزاج حاصل نماید فرمود تردی بیگ را گردن زنید • نظم •
کمی را که دیدی تو در جنگ پشت

بکش گر عدو در مصافش نکشت

و این معنی باعث کمال نسق و توهّم خاطر چخته و دیگر امرای هند و عجم گردید - اگرچه بعد مراجعت پادشاه خان خانان عذر خواه این جرأت گشته التماس نمود که نظر بر حلم و خداترسی آن حضرت که اغلب چنین تقصیر عمد او خواهند بخشید درین آشوب که کار سلطنت به سیاست رزق میگیرد صلاح دولت درین دانستم که او را بهرزا رسانم - عرش آشیانی خان خانان را در بغل شفقت گرفته آفرین گفته و تحسین نموده فرمودند که مکرر گفته ایم اختیار اختیار شمایست - از هیچ طرف و هیچ ممراندیشه در دل راه ندهید و گفته و اظهار حاسدان صاحب غرض را بخاطر نیارید و این مصراع خواندند • ع •
دوست کو دوست شود هر دو جهان دشمن گیر

اما ازین جرأت خان خانان بر دیگر امرا و مقربان پادشاهی خصوص ماہم آغا که آنکه و مزرعه (؟) پادشاه بود گوارا نه نمود و تخم حسد این در مزرعه دل پر نفاق کاشتند - بعده خضر خواجه را که از اولاد سلاطین کاشغر بود حاکم پنجاب نموده متوجه بمقابلۀ هیمنون گشتند و بعد رسیدن سرهند خان زمان را که بخطاب امیر الامرا سرافرازی یافته بود با فوج خان خانان و دیگر امرا هراول نموده پیشتر رخصت فرمودند - و هیمنون که بعد تعخیر دهلی و هزیمت دادن منصوران

جنت آشیانی با جمعیت لک سوار و هزار و پانصد فیل باستقبال
 عازم پنجاب بود از شنیدن توجه پادشاه سمت دهلی چند سردار
 نامی کارزار دیده رزم آزمای را با بیست هزار سوار بطریق هراول
 مقابل فوج پادشاه گیتی ستان مرخص ساخت - هردو فوج نزدیک
 پانی پت مقابل بهم رسیدند و جنگ عظیم در پیوست - بعد
 کوشش و کشش طرفین فتح نصیب خان زمان گردید - و فوج
 افغانان هزیمت یافته بغارت رفتند - و فیل و اسب بیشمار بدست
 مغان افتاد همین که خبر بهیمون رسید هراس تمام در دل او و فوج
 اورا یافت و به آراستگی تمام که قریب پانصد فیل محنت جنگی
 انتخابی را پیش رو داده با توپخانه جهان آشوب که عقب آن هر
 طرف که نظر کار میکرد جوق بر جوق فوج مسلح زره پوش درش
 بدش زینت افزای فوج بودند ترتیب لشکر نموده متوجه مقابله
 خان خانان که هراول لشکر عرش آشیانی بود گردید - و ازان طرف
 بهادران ایران و توران و نام آوران با حربهای جان ستان بیمین و
 یسار و یلتمش و قول جابجا مقرر گشته از روی صدق و صفا نقد هلی
 جان را برای نثار راه ولی نعمت بر کف اخلاص گذاشته تکبیر گویان
 از هر طرف حمله آور گردیدند - و مبارزان صف ربا و دلوران نبود آرما
 اسبان بجوان در آوردند و افغانان جلالت نشان نیز خود نمائیهای
 مرد ربا بروی کار آوردند و نائره قتال و جدال اشتعال گرفت • نظم •
 ز غریبن ژنده پیلان محنت • گره در گلوی هژبران شکست
 در آمد بغریبن آواز کوس • فلک بر دهان دعل داد بوش
 بعد کوشش بسیار و کشش بهشمار که کار به هزیمت لشکر چفته

رسیده بود و هیمن با جمعی از بهادران همدم و دلاوران همقدم از
فوج خود برآمده خواست یکم تاز تا قلب گاه فوج منصور بتازد - و
علم شهرت این فتح برافرازد - و غلغلۀ عظیم در فوج مغلان برخاست -
خان خانان مقابل حملۀ او تاخت - و زد و خورد غریب بمیان آمد -
ناگهان از خانۀ کمان اقبال تیموریہ تیر جان ستان بحدقۀ چشم آن
خیرۀ چشم رسید همان لمحہ اسیر سر پنجہ نبرد گاه چغته گردید - و
افغانان و راجپوتان و میواتیان رو بفرار گذاشتند - و تمام فیلان و خزانه
و جواهرخانه و دیگر اقسام مال و عیال بدست مغلان افتاد - و فیلان
و توپ خانه بضبط سرکار در آمد باقی بغاریان معاف فرمودند - و
خان خانان هیمن را دست بسته آورده نزد عرش آشیانی حاضر
ساخته التماس نمود کہ بدست مبارک بقصد اجر غزا شمشیری
بر فرق نحس آن کافرزنند - بعدہ خان خانان کار آن اجل رسیده را
باتمام رساند - و فرمودند کہ سر اورا بریدہ بہ کابل روانہ نمایند - و جسدہ
پلید او بدروازہ دہلی بردہ آویزند بعد این فتح نمایان صدای کوس
شادی بلند آوازه ساخته در پانی پت مقام نمودہ بہ تداوی مرہم
لطف زخمیہا پرداختہ اکثر بندہا را بعطای اضافہ و خلعت و خطاب
نواختہ جایجا فوجہا را برای ضبط ملک و مال و استیصال افغانان
بدسگل تعین فرمودند *

درین اوان خبر رسید کہ لشکر شاه اسمعیل بر سر قندہار آمدہ
بدعوی تلافی آنکہ امرای ہمایون قلعہ را بموجب قرار و عہد تواضع
نمودہ باز گرفتہ بودند در محاصرہ چند روز بتصرف خود آوردند -
این نزاع اول است کہ بر سر قندہار میان شاه ایران و پادشاه ہند روداد *

درین ضمن خبر مصاف نمودن خضر خواجه خان حاکم
 لاهور که با حضرت جنت آشیانی خویشتی وصلت نیز داشت
 با سکندر شاه و هزیمت یافتن بعرض رسید و علاوه بیدماغی قندهار
 گردید - پادشاه خود بقصد گوشمال آن افغانان بدمال عنان توجه
 طرف لاهور معطوف داشتند - سکندر شاه سراسیمه کار و بار خود گشته
 پناه بقلعه مال [مان] کوت احداث کرده سلیم شاه برده محصور
 گردید - و فوجهای منصور رسیده بر محاصره قلعه پرداختند - امتداد
 محاصره بشش ماه کشید و مردم بسیار از طرفین کشته و زخمی
 گردیدند و ذخیره قلعه رو باتمام آورد - بعده سکندر شاه بعجز آمده
 التماس صلح و عفو تقصیر بدین شرط بمیان آورد که عبد الرحمن
 پسر کلان او با فیلان و آلات حرب و دیگر آنچه قابل نذر و ایثار باشد
 در رکاب آمده نوکری و جان فشانی نماید - و سکندر امان جان یافته
 رخصت بنگاله یابد - التماس او بدرجه قبول افتاد - بعده که روز بروز
 اختیار نظم و نسق سلطنت بقبضه اقتدار خان خانان میگردید
 و آن قدر در مزاج عرش آشیانی جا کرده بود که بشکار رفتن و در شکار
 گاه بودن و اندرون محل تشریف بردن بی صلاح و استمزاج
 خان خانان صورت نمی گرفت - این معنی ماده مزید عناد و حسد
 معاندان و هم چشمان تنگ چشم می گشت - و شهاب الدین خان
 و احمد خان نیشاپوری و ادهم خان که پسر و خویشان ماهم آغا
 می شدند باتفاق بعضی امرای مقرب چغنه همدم و همراز گشته هرگاه
 پادشاه را که ایام شروع شباب بود تنها می یافتند کلمات عداوت
 آمیز و فتنه انگیز بانواع دلائل گوش زد می نمودند - و عرش

آشيانى اصلا گوش بحرف آنها نمي نمودند - هم چنان در مجالس و محافل هرجا جمعي فراهم مي آمدند مضمون همين شکوة را مجلس مي ساختند - تا آنکه خيمه بخيمه و قهوه خانها اين حکايت شکايت آميز لبريز دوست و بيگانه گرديد - و شجره معلونه حسد و غيبت را بابياري غمازي و نمامي که گل سرسبد شيطان رجيم است پرورش ميدادند - آخر بوسيله هنگامه طلبان هرزه دراي بگوش خان خانان رسيد و باعث عالم عالم کدورت خاطر عقيدت اثر او گرديد - از اتفاقات در همان ايام عارضه بدني علاوه الم روحاني او گشت و چند روز بخدمت پادشاه حاضر نتوانست شد - و در همين اوان حکم فيل بجنک انداختن فرمودند - بعده که فيلان کوه پيکر عفریت هيکل چند کله بربکديگر زدند فيل مغلوب که باختيار فيلبان نمانده بود هزيمت يافته روبه بازار و خيسهاي خان خانان شد - و از صدمه گريختن آن فيل و ديدن فيل غالب بقصد تعاقب او و هجوم تماشاينان بجان و مال مردم بازار آفت پامل و دست برد تاراجيان رسيد - و غلغله و هنگامه غريب برپا گرديد - و نزديک بود که آسيب بخيمه خوابگاه خان خانان رسد زرين معني گراني تمام بخاطر خان خانان روداد - و بگمان ظن بد که آن نيز از فتايج توهم حسد و وسوسه ابليس پرفتن ويران کن خان و مان کهن است بحکم پادشاه و اشاره و مصلحت معاندان دانست - و بيهام آغا پيغام داد که نمي دانم در عقيدت و رسوخيت و فدويت من چه خلل راه يافته که بصلاح بد خواهان دولت پادشاه اشاره و حکم برگذاشتن فيلان طرف بازار فرموده باعث آزار و حيراني چندين

هند و محملتان گردیدند - و نزدیک بود که تزلزل در خیمه ناموس
این بندۀ بی تقصیر راه یابد - بعد عرض رسیدن بعضی مقربان
فتنه جو شعله افروزی عداوت بدین مضمون نمودند که در مقابل
آن همه بذل و فضل پادشاه بدین مرتبه سویی ظن بردن نه شرط
حقیقت و نمک خواری است - عرش آشیانی اصلاً بخاطر نیاورده
شمش الدین خان نام امیر نامی را برای تحلی خان خانان باظهار
تکرار قسم که اتفاقی فیل بآن طرف آمده مع فیل باتان هرچه
خواهند بدان سزا رسانند فرستادند - و بعد نزول رایات بدھلی که
اکثر از روی لطف و دلبری و خلط جوئی و خوشی خان خانان توجه
مبذول می فرمودند برای مزید تحلی و رفع مادۀ ملال نسبت (63)
سلیمه سلطان بیگم که خواهرزادۀ حضرت جنت آشیانی می شد و
بحسن صورت و سیرت و صفات حمیدۀ چند که از احاطۀ تحریر بیرون
است و مرزونی طبع موصوف بود با خان خانان مقرر کرده بعقد
ازدواج او در آوردند - این معنی زیاده از سابق بر خویشتان و امرای
چغته ناگوار نمود و مزید مادۀ رشک گردید - خصوصاً پیر محمد
نام شروانی که از فضایی کهن سال دکنی بود و ذکر او در سلطنت
نظام شاهی بگزارش آمده و در عهد حضرت فردوس مکنی بحسب
نواج مذهب تشیع میان نظام شاهیه برای نمائی شاه مظاهر دکنی

(63) در تاریخ فرشته نوشته که در موضع جالندر ازدواج سلیمه

سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد خواهرزادۀ همایون پادشاه

به بهرام خان بحکم اکبر پادشاه واقع شد •

جلا وطن شده و بروایت بعضی مورخین ملا پیر محمد شروانی نیست بهر حال ابتداء آمده نزد خان خانان نوکر گشته داروغه کتابخانه گردید و در سفر اهران رفاقت نموده بدستگیری خان خانان در جرگه پندهای پادشاهی بهایه امارت رسیده بود با مدعیان خان خانان همدم و شریک شعله افروزی گشته ازین نسبت تازه که باوجود اختلاف مذهب بمیان آمد کلمات نامناسب بهم زبانی دیگران بر زبان می آورد *

درین حال گل تازه دیگر شگفت چون خالی از غرائب نیست به تفصیل آن قلم را رنجه میدارد شاهم بیگ نام جوان ساده روی بود که خالی از ملاحظت نبود چند روز در آغاز خوبی و جوانی منظور نظر جنت آشیانی گشته درسلک خواصان در آمده مورد عنایات گردیده بود - بعده که حسن صورت او بزشتی سیرت زبان زد خاص و عام گردید حکم اخراج او فرموده بودند - درینوقت خان زمان که باوجود از طرف پدر به شیبانی خان ازبک پادشاه توران میرسید و از طرف مادر نسبت او بشرنای عراق منسوب میگردد که در وقت تاخت خراسان بقید یکی از اولاد شیبانی خان در آمده بود و در شجاعت سر آمد تهو و پیشگان آن عهد گفته می شد خانخانان متوجه تربیت و پیش آوردن او گردیده به پایه امیرالامرا رسانیده بود برخلاف رویه خان خانان که در همه مذهب میجوئید چندان طرفداري مذهب امامیه داشت که در مجلس او اصلا تقیه نبود - بدام عشق شاهم بیگ گرفتار گردید و روز بروز محبت و الفت او برو زیاد می گشت تا اختیار

زمام عقل از دست رفت و او بمرتبه مفتون و واله او گشت که اکثر تواضع و سلوک که مخصوص سلاطین است نسبت او بجا می آورد و در خلوت او را بر مسند نشاندند خود دست بسته ایستاده شده شاهم شاهم میگفت - محرمان این راز بوساطت ملا پیر محمد که مدام رخنه جوی زشتی افعال خان خانان و متوسلان او بود به پادشاه رساندند - و حکم طلب و اخراج شاهم بیگ شرف نفاذ یافت - و بر خان زمان دل بداغ فراق او مبتلا ساختن دشوار گردید و بدفعیه و رفع آن گفت و گو می کشید - و نصیحت خان خانان درین ماده نفع نمی بخشید - تا آنکه بتحریک ملا پیر محمد لشکر بر خان زمان تعیین گردید و خان زمان براه نمائی خان خانان نظر بر مآل کار آن تبه کار را از خانه بر آورده برج علی نوکر عمده خود را برای رفع آن فحاک و رسوائی و التماس عفو تقصیر در خدمت پادشاه نزد ملا پیر محمد فرستاده شفیع خود ساخت - ملا پیر محمد بدون عرض خفت زیاده بحال برج علی رسانده از بلای برج عمارت خود بزیور انداخت - و شاهم بیگ از خان زمان رخصت حاصل نموده خود را بجایگزین و تعلق حکومت عبد الرحمن نام که از جمله همدان و هم زبان و دست گرفته شاهم بیگ بود رساند - و او باستقبال و تهیه ضیافت و مهمان داری کمر بسته سرگرم تردد گردیده شاهم بیگ را باعزاز تمام در خانه فرود آورد - و در ایامی که شاهم بیگ با خان زمان نزد محبت می باخت با عبد الرحمن نیز سرگرم نشاط و الفت بود - خان زمان لولی داشت آرام دل نام که با او هم محبت تمام بهم رسانده لمحله بی او دل او آرام نمی گرفت - میان شاهم بیگ و آن

لولي نیز الفت بنهایت بهم رسید - از آنکه بوی عشق و مشک پنهان نمی توان نمود و عشق این طائفه که خانه برانداز چندین هزار خانه اند سواي ندامت و بدنامي و پشیماني نمره دیگر بلر نمی آرد خان زمان برنار و نیاز هر دو معشوق بی باک اطلاع یافته از آنکه در خاطر داری شاهم بیگ نهایت می کوشید آن آرام دل را بدل و جان توافع این آرام دل خود نمود - شاهم بیگ بعد وصال چند روزه بدعوي معشوقی شیوه عاشقی را موافق حوصله خود و حال و جمال خویش ندیده بعبد الرحمن که او را نیز نظر رغبت بآن آرام دلها بوده بخشید - و عبد الرحمن آرام دل را بنگلج خود در آورده بعد ان شاهم بیگ مربی او گشته حکومت جایگزین او گرفته روانه ساخته بود - درینوا که شاهم بیگ مهمان او وارد گردید آن ملعونه که آخر کار چنین الفتها آماده انواع فساد دینی و جانی میکرد از گوشه در و بام باشاره حاجب و ابرو و گوشه چشم پیام محبت دیرینه بمیان آورده خود را آراسته بعشوه و دلربائی جلوه داد - چون بی حکم عبد الرحمن بمجلس حاضر شدن او متعذر بود باشاره و راهنمایی آن یار قدیم شاهم بیگ باظهار محبت زنجیره باف و بی تکلفی که میان یاران همدم فارغ از رعایت شریعت و غیرت می باشد تکلیف طلبیدن آرام دل دران بزم بمیان آورد - عبد الرحمن از قبول ابا نمود - شاهم بیگ برسماحت برافزود - چون سر خوشی شراب خانه خراب نیز سزاول آن تکلیف بود بگفتگوی ناملایم انجامید و زبانه بر طعن بیوفائی مقابل چندان احسانهای ابله فریب دراز گردید و کار به برآمدن شمشیر از غلاف کشید - چون سواران خان زمان

که برای رفاهت و رساندن شاهم بیگ همراه آمده بودند دران فحاشه
 رفیق گردیدند - و بفرموده شاهم بیگ عبد الرحمن را گرفته بسته
 بیحرمت ساختند - و مرید بیگ که بقولی پدر عبد الرحمن و
 برادری برادر کلان او بود خبر یافته با جمع کثیر از اوباشان بر سر
 شاهم بیگ آمد و جنگ درگرفت و بزمخ تیر اجل شاهم بیگ
 کشته گردید و عبد الرحمن و مرید بیگ جان بسلامت بدر برده
 خود را به پناه ملا پیر محمد که بخطاب پیر محمد خان سرافرازی
 یفته بود رساندند خان زمان که سوخته آتش فراق یار مقتول
 گردید سرشته عقل و دور اندیشی از دست داده بقصد کشتن هردو
 برادر روانه گشت - مرید بیگ از شنیدن آن باستصواب پیر محمدخان
 که قبائح خان زمان را از خان خانان جدا نمی دانست بآب و تاب
 تمام بعرض پادشاه رساند و خان زمان را خان خانان نزد خود طلبیده
 در دفع کوشید و در همان ایام از در هم اندازی غمازان فتنه جو از
 مصاحب بیگ خان ولد خواجه کلان که بمسبب قرب موروثی
 خود در خدمت پادشاه و ادعای حقوق سابق سرطاعت بخان خانان
 فرو نمی آورد نسبت با خان خانان ادا های خارج سرزد و
 خان خانان متحمل آن نتوانست گردید و به پیروی نفس اماره
 بر قتل مصاحب بیگ خان مبادرت نمود این همه اسباب علاوه
 بیدمانی و سرمایه نزاع امرای دیگر گردید و بر خاطر عرش آشیانی
 نیز گرانی نمود

* نظم *

خطرهاست در قرب شاهان بسی * که باشاه خویشی ندارد کسی
 بعده که از دهلی با گره تشریف آورده به نسق اطراف پرداختند

محمد اکبر پادشاه (۱۴۲) سنه ۹۹۹ .

پير محمد خان که بمرض بغض و حقد دائم گرفتار بود و کمتر کسی را بي آبرو ريختن بخانه او راه بود اتفاقا مريض گرديد خان خانان براي عيادت بخانه او رفت از دربانان باظهار خبر نمودن ادایي خلاف داب بظهور آمد خان خانان آزردہ خاطر گرديده خواست که برگردد پير محمد خان خبر يافته برآمده بمعذرت پيش آمده گفت که دربانان نواب را نشناختند خان خانان در جواب گفت تا حال که شما مرا نشناخته ايد بر چو دراران شما چه تقصير لازم توان نمود - مع هذا زياده از یک دو آدم همراه خان خانان اندرون رفتن نتوانست و اين ناخوشي علاوه غبار خاطر سابق و لاحق گرديد - و کار بجائي کشيد که ملا پير محمد را بي منصب ساخته چند گاه در قلعه بيانه محبوس نمود آخر بالتماس بعضی روانه کعبه الله ساخت - و بجای ملا پير محمد حاجي محمد خان سيستاني را مورد عنايات پادشاهي گردانیده استاذ عرش آشياني مقرر نمود *

درين ايام چون مهم تسخير قلعه گواليار که بعد از تصرف حضرت فردوس مگاني از دست افغانه باز بتصرف راجه موروثي آن قلعه درآمده بود پيش آمد و مکرر فوجها تعين گرديد کاری نساغند خان خانان براي رفع ملال خاطر پادشاه اهتمام تسخير قلعه مذکور بي آنکه ديکري رفيق گردن و خزانه پادشاهی بخرج آيد بعهده خود گرفته بپای قلعه رفته تردد و سعی نمايان بکار برده بپامردي يورش و ضرب شمشير آن قلعه را بتصرف اولیای دولت در آورد - هم چنان در ملک شرفي که از فساد و فوج کشي افغانان فتنه عظيم برخاسته بود و هيچ امير برفتن آنصوب اقدام نمي توانست

نمود - خان زمان بامید خطا بخشي بذات خود فوج کشي براي تنبيه آن سرکشان نمود و جنگهاي صعب روداد باوجود افغانان زياده مثل مور و ملخ بدعوي ارث ملطنت سور فراهم آمدند هر طرف که می تاخت از گشتها پشتها ميساخت - تا آنکه چنده افغان نامي را از پا در آورد و تا کنار گنگ بآب ضرب شمشير گرد روي مخالفان را شست و شوداده بتصرف قلمرو عرش آشياني در آورد - وهم چنان در تنبيه و تاديب ميواتيان که هميشه مفسدي و سرکشي پيشه آنها بود و استيصال ديگر سرکشان نواح دهلي و آگره کوشيده در سعي و تردد جانفشاني خود را معاف نميداشت - تا آنکه از سرنو خان خانان مورد عنايات بي پايان گرديد - اما معاندان و حاسدان شب و روز در فکر بر انداختن اعتبار و دولت خان خانان و ريختن آبروي او بودند و هر هفته و ماه تمهيد تازه بروي کار می آوردند - و آمد و رفت رسائل شاه ايران مصحوب تجار مع تحف و هدايا گوش زد پادشاه مي نمودند - تا آنکه ماهم اتکه و ادهم خان کوکه و احمد خان داماد اتکه باهم همدم و همراز گشته بخدمت حضرت شاه غوث رجوع آورده اورا نيز بر بعضی قبائج خان خانان که ساخته و پرداخته آنها بود اطلاع داده شريک و معاون خود ساختند - درين اوان چنان مقرر شد که خان خانان را برای انتظام امور ملکي و مالی در آگره گذاشته عرش آشيانی تهيه شکر چند روزه گرفته جانب سکندره برآمدند - و صيد افغانان و تفرج کنار آب جمنا مي رفتند - تا بسکندر آباد از توابع دهلي رسيدند - درين ضمن ادهم خان و ماهم اتکه بعرض رساندند که حضرت مريم مکاني والبه

آن حضرت عارضهٔ بدنی بهم رسانده اند اگر بطریق عیادت عنان توجه بدان طرف معطوف دارند بجاست پادشاه متوجه دهلی گردیدند شهاب الدین خان خویش ماهم آنکه که در دهلی حاکم بود باستقبال برآمده بعد ملازمت و ایثار و نیاز بجا آوردن ترسان و لرزان باتفاق دیگر همدمان اشک ریزان بعرض رساندند که خان خانان توجه حضرت بدلهی بالتماس ما دانسته مثل مصاحب خان و دیگران کار ما را خواهد ساخت - لهذا التماس رخصت کعبهٔ الله داریم و در مزاج عرش آشیانی اگرچه ازین کلمات خانه برانداز نگرانی بهم رسید اما باز از راه لطف فرمودند بخان بابا بنویسند که ما بقلعهٔ دهلی بعیادت مریم مکنی باختیار و ارادهٔ خود آمدمیم ظن تکلیف این معنی بر دیگران نبرند - بعده در خلوت شهاب الدین خان برفاقت دم کشان بعضی مقدمات ساخته و پرداختهٔ خود را با دیگر مذکورات وقعی و غیر وقعی درهم بافته باقسام قسم در مادهٔ خان خانان مع تمهیدات چند که ازان بوی نفاق و مخالفت او بمشام اهل خرد رسد بگذراندن شهادت دو سه رفیق همدم قسمی خاطر نشان عرش آشیانی نمودند که خاطر پادشاه را بالکل از طرف خان خانان منحرف ساختند - و کار بجائی رساندند که بعد ورود فرمان خان خانان در جواب عرش آشیانی بعنوان معذرت بیاد نمودن قسم مغلظه و همراه دادن کلام الله مصحوب حاجی محمد خان و دو نفر معتمد دیگر و زبانی آنها پیغام دادن که ازین مقوله که بعرض رسانده اند اصلاً بخاطر عاجز راه نیافته عرض داشت نمود - قبول نیفتاد بلکه حاملان عریضه و مصحف مقید و محبوس گردیدند - و صدای طشت بدنمایی

خان خانان به عی دشمنان چنان از بام افتاد که بگوش خاص و عام رسید- و ذکر این مقل در السنه دوست و بیگانه بگفتگو درآمد و سرگوشیا بذکر علانیه منجر گردید - و ایام کامرانی بدشمن کامی مبدل گشت - و توجهات و عنایات پادشاه رو بقتل گذاشت - و بعد تشریف آوردن عرش آشیانی باگرو خان خانان برای دفع غبار ملال ولی نعمت تسخیر مالوا را پیش نهاد خاطر بلا مدد و رفاقت دیگری نموده از پادشاه رخصت حاصل کرده بآن سمت لشکرکشی نمود و مبلغ کلی بخرچ در آورد اما از بد مددی ایام و معاندان بد فرجام که بزمینداران اطراف آن مرز و بوم از زبان پادشاه خفیه احکام نوشته برهم کار گشتند فائده بظهور نیامد - باز بقصد تسخیر ملک شرقی مهم بنگاله بعدد خود گرفت بار جزد سعی و تردد نمایان از ناموافقت امیران دور و نزدیک کاری ساخته نشد بلکه بدنامی دیگر که هرجا میرود عمدا کار سرکار را برهم میسازد عائد و علاقه گفتگوی سابق گردید و بهر کاری که اقدام می نمود بهیچ وجه روی بهبود بنظر نمی آمد تا آنکه اراده بیت الله را وسیله دستگیری از زبان بدگویان ساخته التماس رخصت ببیان آورد درجه قبول افتاد و مرخص ساخته میر عبد اللطیف قزوینی استاذ خود را نزد خان خانان فرستاده پیغام دادند که اول تقاضای ایام سن و ذوق سیر و شکار و عدم تجربه کار رجوع مدار سلطنت بآن خان بابا واگذاشته بودیم الحال می خواهیم که خود بدولت متوجه کارهای خلق و سلطنت گردیم درم شمارا هم که احرام کعبه الله بحته اید ادای حج بجهات واجب و لازم گردیده باید که دست از علائق دنیا کوتاه

نمایید - خان خانان از شنیدن آن پیغام و استماع احکام اطاعت امر نموده علم و نقاره و فیلان و اسبان زیاده مع اسباب تجمل و امارت مصحوب حسین قلی بیگ نوکر معتمد خود روانه درگاه معلی نمود و خود بسرانجام بیت الله پرداخت و بعضی اسباب زیادتى نزد درویش محمد اوزبک که از خرویشان خان زمان و دست گرفته بیرم خان بود و شیر محمد خواجه که او نیز دم از پرورش احسان خان معزى الیه میزد فرستاده راه کعبه الله اختیار نمود هر منزلی که میرسید از تاخت زمینداران و حکام که متوسل بمعاندان آن خان نیک فرجام بودند تصدیع و هرج زیاده میکشید تا آنکه متواتر خبر رسید که مخالفان باشاره مدعیان کمر بر اراده هلاک او بسته اند و اکثر همراهان نیز ترک رفاعت او نمودند - ازین وسواس که دامن گیر او گردید از منزل سانگانیرسی گروهی دار الخلافت مراجعت نمود و بدین بدنایمی که بحسب دل بستگی دنیا نسخ اراده حج نموده زیاده مطعون زبان هرزه درایان گشته نمی دانست که مآل کار بکجا منجر خواهد گشت - درین فرصت ملا پیر محمد بموجب نوشته همدان خود را برکاب عرش آشیانی رسانده از سرنو بعطای خطاب و اضافه منصب و فیل و نقاره سرافرازی یافت و برفاعت دیگر امیران برای تنبیه بیرم خان نامزد فرمودند بیرم خان که مکرر اراده سفر بیت الله نموده راه نیافته بقدم برگشتگی ایام مراجعت نموده متوجه پنجاب گشته بود که از راه قندهار و مشهد مقدس بعد زیارت مرقه حضرت امام رضا و نجف اشرف عازم بیت الله گردد از شنیدن تعیین ملا پیر محمد ناچار برای محافظت

جان و آبرو شروع بنگاه داشت سپاه نموده بفراهم آوردن جمعیت پرداخت و بقصد راه قندهار راه پنجاب اختیار نمود و بعد رسیدن پیر محمد خان نزدیک سرهند آنقدر شکوه بیرم خان و اراده بغی او بخدمت عرش آشیانی نوشت که آزرده گی خاطر اشرف یکی بنده منجر گردید بعده که عرصه بر بیرم خان تنگ گردید بخدمت پادشاه معروض داشت متضمن براینکه چون بموجب اظهار و آرزوی حاسدان حقوق خدمت دیرینه سه واسطه آن دودمان پامال تهمت کفران نعمت در خدمت ولی نعمت گردیده و معاندان در حلال دانستن خون رافضی فتوی داده اند برای محافظت جان که در همه مذہب واجب است می خواهم بیدم و رفاهت چندی خود را ازین بلیه نجات دهم و هم بدین هیئت که باظهار اهل غرض اسباب بغی آماده میدانند در خدمت آن خداوند هرچند نفس الامر اراده بیت الله باشد آمدن کفر میدانم و بر عالمی ظاهر است که در خاندان ما ترکان نمک بحرامی بظهور نیامده و لهذا راه مشہد اختیار نموده ام که بعد طواف روضه امام رضا علیه السلام و عتبات نجف اشرف و کربلا و خواندن فاتحه دران مکانهای شریف برای بقای عمر و سلطنت ولی نعمت از سرنو احرام کعبه الله بندم التماس آنست که اگر بنده را در جرگه نمک بحرامان واجب القتل میدانند یکی از بندهای بی نام و نشان را تعیین فرمایند که سریرم را بریده بر سر سنان جلوه دهان برای تنبیه و عبرت دیگر بدخواهان دولت بحضور بیارد

• ع •

گر قبل افتد زهی عزو شرف

و الاسرداری فوج سوای ملای خارجی که از نمک پروردهای نمک بحرام و اخراجی فدویست بدیگریکی از بندهای درگاه والا مقرر شود - از رسیدن عرضه داشت و اطلاع بر مضمون رقت فرموده پیر محمد خان را طلب حضور فرمودند و شمس الدین خان را بخان اعظم مخاطب ساخته بودند حاکم لاهور مقرر کرده وقت رخصت خفیه فرمودند که اگر اثر نافرمانی در بیرم خان مشاهده نمایند دفع فتنه او نیز بعهده خود داند اما چون ایام برگشتگی طالع و انتهای دولت بیرم خان که هرکمال را زوال است رسیده بود هر طرف که روی می آورد اگر همه برادر حقیقی و فرزند صلبی او بود ازو روی می تافت چندان مکروه خاطر و غبار ملال از طرف همدمان و محرمان و هم زمان قدیم باو می رسید و بد مددی چندان از دوستان نامی مشاهده می نمود که اگر خواهد موافق قول مورخین سلف عسری ازان بر صفحه بیان آرد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان میگردد - آنچه اسباب زیاد نزد درویش محمد خواجه و شیر محمد خواجه فرستاده بود که بروقت بکار آید تا وقت حادثه بتاراج تاراجیان در نیاید و برای همان یاران قدیم بماند کار بآنجا برسانند که بآنها تواضع نموده خود را و آنها را از بدنامی زبانها نجات دهد بلکه نزد هر کدام که برای طلب بعضی اشیای ضروری یکی از محرمان را فرستاد در جرگه مجرمان آورده مقید ساختند و انکار امانت نمودند و عهده داران اسباب را چنان از میان برداشتند که نام و نشان ازان در میان نمانده

و هرجانب که بتوقع ملاقات و استفسار مصلحت رومی آورد ازو رومی یافتند شمس الدین خان نیز به تبعیت همدمان حضور سوای آنکه با بیرم خان پرخاش نماید و بزبان شمشیر حرف زند صرفه کار ندانست • بیت •

بقر خدا چون کسی افتاد • همه عالمش پای برسر نهند
چوبیند که اقبال دستش گرفت • ستایش کزان دست بربر نهند
تا آنکه با فوج خان اعظم در ظاهر قصبه ماحی بجواره مقابل نمودن ضرور افتاد با جودیکه جمعی از همهران که بر آنها وقت کار اعتماد بود جدائی اختیار نمودند دولت بیگ که آنقدر تیر روی ترکش فوج بیرم خان بود با بعضی مردم مشهور دیگر کشته گردید خان اعظم را هزیمت داد و بیرم خان باز با فوج ولی نعمت مقابله و محاربه نمودن صلاح کار ندانسته طرف کوه سواک روانه گردید عرش آشیانی بعد از شنیدن هزیمت اعظم خان بتحریک بعضی مقربان متوجه لاهور گردیدند - درین اوان منعم خان از کابل بحضور رسیده بمراتب و خطاب خان خانان سرافرازی یافت و بقصد تنبیه بیرم خان متوجه لکهی جنگل گشتند - چون داخل کوهستان شدند زمینداران آن زمین بمدد بیرم خان فراهم آمده با فوج هراول پادشاه طرح جنگ اداختند - بیرم خان چون دید که در هر صورت با ولی نعمت سوای اطاعت مردود هر دو جهان گردیدن است زمینداران را ازان قصد فاسد مانع آمده و امان خواسته هر دو دست خود بسته دستار ندامت در گردن انداخته در خدمت پادشاه حاضر آمده سربهای عرش آشیانی گذاشت و بهای و هوی

درد آلود بگریست - آن زنده دودمان صاحب قران نیز برقت سر
 اورا از راه لطف بدست مبارک برداشته دست شفقت به پشت
 او گذاشته خلعت خاصه مرحمت فرموده بزبان دربار گفتند که
 حق خدمت موزنی تو بر ماست اگر باز اراده نوکری داری سرکار
 کالپی و چندیری در اقطاع تو مقرر می نمایم و در صورتیکه در حضور
 باشی در همه باب از احوال تو غافل نخواهم بود و غم خواری
 خواهم نمود و اگر اراده بیت الله داری بعزت و آبروی تمام روانه
 خواهم ساخت - بیرم خان در جواب التماس نمود که الحمد لله
 آنچه انتهای آرزوی انسان میباشد در بندگی حضرت فردوس
 مکانی و جنت آشیانی و در رکاب سعادت بعرض ظهور آمده و
 درین تازگی همین مراد دل و مرکوز خاطر بود که بعد دریافت
 تجدید سعادت قدمبرس در حصول عفو جرائم رخصت کعبه الله
 نحاصل نمایم نمیدانم که شکر این نعمت که بخواهش دل رسیدم
 بچه زبان و چه سان بجا آرم و مضمون این بیت بعرض رساند

• بیت •

زانجا که لطف شامل خلق کریم تست

جرم نکرده عفو کن و ماجرا مپرس

امیدوارم که محض از فضل بی پایان قلم عفو بر جرائم و صفحه
 اعمال این سیه نامه تبه کار کشیده بمدد بدرقه فاتحه رخصت
 بیت الله مرحمت فرمایند - و پنجاه هزار روپیه مدد خرج راه مع
 دیگر لوازم سفر از روی لطف عنایت فرموده مرخص ساختند - عرش
 آشیانی بعد فراغ بند و بست اطراف و تنبیه بعضی مفسدان

متوجه آگره گشتند و بیرم خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار [۹۷۴] (۶۴) مع فرزندان و معدود چند که همدران رفاقت نمودند متوجه کعبه مقصود گردیده بعده که به بندر کهنبایت تعلقه احمد آباد رسید و در آنجا چند مقام اتفاق افتاد مبارک خان نام افغان که در جنگ هیمن پدر او از دست بیرم خان کشته گشته بود برهنمونی معاندان خود را رسانده رفیق راه گردیده انتظار فرصت می کشید غافل خود را بر بیرم خان رسانده بیک زخم کار او ساخت و افغانان دیگر که در گوشه و کنار مددگار او بودند بر سر خیمه و خانه او ریخته آنچه یافتند بغارت بردند و در وقت دم واپسین همین کلمه بعد ادای کلمه شهادت بر زبان او جاری گشت که صد شکر در راه ولی نعمت در سفر بیت الله بدرجته شهادت رسیدم - تاریخ کشته شدن او (شهید شد محمد بیرم) یافته اند و میرزا عبد الرحیم پسر چهار ساله بیرم خان و سلیمه سلطان بیگم و دیگر متعلقان با احمد آباد آمده بمدد بدرقه حاکم آنجا بحضور رسیدند و سلیمه سلطان بیگم را که شمه از اوصاف او بر زبان قلم جاری گشته عرش آشیانی در حباله نکاح خود در آوردند •

بیرم خان از اولاد علی شیر ترکمان بهار لویی مشهور بود جد و آباء او پرورده نمک خاندان امیر تیمور بودند و خود خدمت سه پادشاه ازان دودمان نموده در شجاعت و سخاوت و اجرایی امور ریاست ضرب المثل آن عهد گفته می شد و طبع موزون

داشت و از اکثر علم با خبر بود خصوص در علم موسیقي موشگافی می نمود اگرچه بیرم خان بسبب رشک حاسدان که روز بروز بعالت مزید اختیار سلطنت در چشم همچسمن تنگ چشم خار حسد می خلیل و کار به تعصب و نزاع می انجامید و خونهای ناحق که لازم ملزوم مکنت و ثروت می باشد علاوه مکافات اعمال او گردید و پنداشت که در مقابل پاداش سیاست از اثر آه مظلومان قرب سلاطین آخر کار خود می سازد متهم به بغی ورزیدن گردید - اما بر عقلای ناموس خصوص که تاریخ طبقات اکبری لژی روی غور بمطالعه در آورده و از حسن عقیدت و ارادت که ترکان در حق ولی نعمت دارند واقف است میداند که ازین سلسله نمک حرامی کم بظهور آمده - ظاهراست که خلاف عقیده بعضی که او را از اهل بغی می شمارند ازین تهمت بری و پاک بود و از طرف پادشاه نیز در ماده او قصوری راه نیافته آری معاندان کار خود ساختند و در اندک فرصت همه بمکافات اعمال رسیدند چنانچه عنقریب باحاطه تحریر می آید *

القصه در سنه نهصد و هفتاد و شش [۹۷۶] (65) ادهم خان را برفاقت پیر محمد خان برای تسخیر مالوا تعین فرمودند و باز بهادر فرمان روابی مالوا که در عیاشی و فراهم آوردن اسباب عشرت شهرت تمام دارد و از خبر آمد آمد فوج پادشاه گیتی ستان باوجود آگاهی یافتن چنانچه در خلوت نشاط با روپ منی

نام که به طبیعت پدمنی بزبان خاص و عام موصوف بود و اشعار هندی بمضمون نازک ادا خوب میگفت و معشوقه او گفته می شد مشغول بود - وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود - و با چندی از ناموس و جواهر بحالیکه قادر بر همراه بردن روپ متی نگردید طرف جنگل سرکار بیجاگیر (66) که کوهها و مکنهائی قلب دارد و دران ایام داخل سرحد مالوا بود فرار نمود - و ادهم خان بی آنکه کار بکارزار افتد تمام خزانه و فیلان و اسبان و اسباب تجمل و مغنیهای حور لقا بدست آورد و بر احوال روپ متی اطلاع یافته رغبت ملاقات او بهم رساند و تکلیف وصال آن صاحب جمال بمیان آورد و روپ متی که عفت ضمیمه صفات دیگر داشت در ابتدا تا مقدور بعذر و جواب ملأئم و نا ملأئم پیش آمده میخواست که دفعیه نماید آخر کار دانست که بدون اطاعت امر چاره نیست باظهار عجز و سلوک مهلت یک روز خواسته عمل نموده بتجدید رخت و زیب و زینت و بانواع عطریات خود را معطر ساخته بشهرت ملاقات ادهم خان پرداخت - باختلاف روایات حاصل کلام آنکه قبل ازانکه دست تصرف احدی بدامن او رسد خود را مسموم ساخت - و ادهم خان از جمله اموال چند فیل برای پادشاه روانه ساخته باقی در تصرف خود داشته بقصد تسخیر باقی قلاع آن حدود روانه گردید - عرش آشیانی بر

(66) در یک نسخه اصل بیجاگیر و در منتخب التواریخ بدوانی

بیجاگیره و در تاریخ فرشته بیجاگیر نوشته •

متصرف شدن آن همه زر و مال و جنس وافر اطلاق یافته خرد
متوجه تسخیر همان قلعه که ادهم خان روانه گردیده بود گشتند و
بطریق ایلغار با چهار صد پانصد سوار مسافت یکماهه پادشاهان
که اول ایلغار عرش آشیانی همان بود در کمتر از هفته طی نموده
نزدیک قلعه کاکردن رسیدند - قلعه دار مع کلید برآمده ملازمت
نمود و لمحه در آنجا توقف ورزیده ماحضری که قلعه دار حاضر ساخت
تناول نموده بعطای منصب و خلعت او را سر بلندی داده همچنان
جلو ریز خود را بادهم خان که هنوز در راه بود رسانند - و ادهم خان
نظر بر بحال ماندن آبرو همه غنائم از نظر گذراند و ترسان و لرزان
به معذرت پرداخت و قلم عفو بر جرائم او کشیده خلعت عطا نموده
پیر محمد خانرا حکومت مالوا عنایت کرده باگرة مراجعت
فرمودند *

دربین ضمن خبر رسید که شیرخان پسر عدلی شاه که
دربین مدتها مفقود الاثر بود سی هزار سوار فراهم آورده بملک
شرقی درآمده ماده فساد و آشوب آن فراع گردید - خان زمان و بهادر
مکان برادر او برای دفع آن فتنه مامور و مرخص گردیدند - بعد
رسیدن بمقابل فوج افغانان که جنگ عظیم در پیوست دران
مصاف ترددات نمایان از هر دو برادر بظهور آمد و جمعی کثیر
با مردم نامی از هر دو طرف گشته و زخمی گردیدند - شیرخان
هزیمت یافت و فیلان پر از خزانه و مال و اتمش وافر از هر جنس
بدست خان زمان آمد - و وقت ارسال داشتن عرضه داشت فتح
املا از ذکر غنائم دران هیچ نه نمود و همه را عوض خون بهایی

همراهان مقتول خود محسوب نمود - چون این خبر از زبان منهبیان
 بعرض رسید دانستند که خلاف داب ازو بظهور آمده - بشهرت قصد
 شکار سمت کالهی برآمده بهمان طریق ایلغار خود را نزدیک لشکر
 خان زمینی رساندند - خان زمان اطلاع یافته ناچار باستقبال شتافته
 از فیلق و دیگر غنیمت آنچه دران جنگ یافته بود پیشکش نمود - و
 وکالت به خان اعظم مرحمت فرمودند - (67) و تودر مل که در پیشکاری
 وزارت مامور بود بندوبست و پرداخت ملک که در مقدمات
 مالی ازو بظهور آمده بر السنه خاص و عام هندوستان تا آخر زمان
 ضرب المثل و مشیر کار و بار دیوانیان و امنای بیست و دو صوبه
 خواهد بود چند کلمه ازان بزبان خامه صدق بیان میدهد - در سواد
 اعظم هند مدار کار و بار و خرید و فروخت و جمع بندی محل و
 تحصیل مل و علوفه نوکران راجها و پادشاهان بر پل سیاه بحساب
 تنکه بود اگرچه زرسفید مسکوک می شد که آنرا تنکه نقره می
 نامیدند اما مخصوص انعام ایلیچیان و مطربان بود و رائج عام
 نبود و بجای نقره فروخته می شد - تودر مل که از قوم کهتریان
 بخطاب راجه میان همقرمان سربلندی و امتیاز یافت بنای
 منصب و نوکری پادشاهی برین گذاشت که موافق وصل تنکه
 لزدیهات و مواضعات سکه روپیه بمقدار یازده ماشه قرار داد فی روپیه

(67) عبارتی که ازین جا تا آخر سطر ۴۰ صفحه ۱۵۸ مرقوم

است سیوای دو نسخه اصل در دیگر هیچ نسخه اصل یا دیگر

تواریخ مذکور نیست و نه مناسبی بمقام دارد •

چهل دام موافق نرخ مس آن وقت و اجوره سکه پل سیاه که مراد از يك فلوس باشد مقرر کرده در تنخواه ملازمان پادشاهي جاري ساخت - و موافق همان جمع كل ديهات و قصبجات و برگذات در دفتر ثبت نمود - اين را عمل نقد جمعبندي فاميد و بناني وصول محصول وضع ديگر برياي گذاشت - يعنى جنس حبوبات خريف و ربيع كه از آب باران بعمل آيد آن را بالمنافعه نصف سالم براي صاحب زراعت و نصف باقي در سركار پادشاهي بضبط در آيد مقرر نمود و هر جنسي كه از حبوبات و بقولات و نيشكرو انيون و زرد چوب و غيره محتاج بآب چاه گردد كه دران خرچ رعيت زياده مي شود ربع هر يك قطعه بر اخراجات و خريد و فروخت آن گرفته جنس غله را سيوم حصه و باقي جنس نيشكرو غيره كه آنرا جنس اعلى نامند و خرچ آب چاه و نگاهباني زراعت و درو نمودن نسبت بغله زياد دارد بتفاوت چهارم و پنجم و ششم و هفتم حصه براي سركار قرار داده باقي بحصه مزارعان مقرر نمود - و همچنان اگر خواهند محصول هر جنس واحد نيشكرو غيره نقد بگيرند موافق بمربع هر جنسي را في تنكه (بيگه) كه مراد از سه هزار و شش صد درعه شاه جهاني مطابق حاصل زمان حال است كه آن نيز موافق درع آن عهد وضع كرده اوست زر نقد در دستور العمل ثبت نموده كه آن را دهارة و دستور العمل راجه تودرمل نامند و لغايت حال در دفاتر قانون گويان همه صوبجات ثبت و جاريست - و رعاياي سقيم حال را برلي برداشتن زمين ببيخير كه مراد از اراضي نامزروع باشد و زميني كه بعد مزروع گشتن از ظلم مفسدان اطراف و حكام ظلم پيشه بدنام

افتاده باشد که در آن نیز دهارة و دستور العمل مقرر کرده زر نقد
پیشگی برای خرج قلعه رانی که آنرا تقاضای نامند دهانیدن موضوع
اوست - که یادگار گذاشته - اما بر عقلی باهوش تجربه کار ظاهر است
که الحال موافق تقاضای وضع روزگار طریقۀ غور امور ملکی و رعیت
پرویی و آبادی ملک و افزونی محصول از میان برخاسته و عمل
اجاره دار که مبلغها خرج دربار داده بر سر محالّات میروند و باعث
وبال حال رعایای مال گذار میگردند و آنها را اصلاً نظر بر آبادی
ملک و خرابی حال رعایا نیست و از آنکه اعتماد بر بحال ماندن
سال دیگر بلکه تمام سال ندارند هر دو حصۀ محصول را فروخته
میگیرند - و زهی خداترسی که بر همین ظلم اکتفا نموده کار بفروختن گاو
و ازابه که مدار قلعه رانی برانست نرساند - و باز بخرچ دربار و سه بندی
و نقصان تعهدی که نموده وفا ننماید بساط باقی ماندۀ رعایا را
حتی اشجار میوه دار و زمین ملکی و موقوفی آنها را بفروش
نیارد و تاخت و تاراج مفسدان آن نواح علاوه ویرانی ملک
و خرابی حال رعایا میگردد - از آنست که ده کوره بیست کوره زمین
نامزروع افتاده بجای زراعت اشجار خار دار دامنگیر مسافران و
نختر جگر جاگیرداران بی سرو پایه است بسیار پرگنه و قصبجات
سیر حاصل بمرتبۀ خراب و ویران از تعدی حکام بد انجام گردیده
که بیشۀ شیرو مسکن سباع گشته - و آنقدر دیهات خرابۀ محض و
بی چراغ شد که نام آبادی راهها برخاسته - اگرچه از شامت
نفس و رعایا و تقاضای ایام بد فرجام که روز بروز ملک
زیاده ازین خراب شود و رعایا پامال جور و جفای عمال بد مآل

گردند جاگیر داران گرفتار و بال آه عیال مزارعان مظلوم گردند
اما ظلم و تعدی و بیداد حاکمان از خدای بی خبر بجائی
رسیده که اگر خواهد عشر عشیر آن را باحاطه بیان آرد از سر رشته
کلام دور می افتد - در صورتیکه یکی از عمال که فی الجمله اندیشه
روز جزا داشته باشد و خواهد برخلاف دیگر ظلم پیشکن سختی
و تعدی را جزو اعظم شیوه عاملی نداند و ترحمی بر حال رعایا
نماید و در پرداخت حال رعیت مل گذار و افزونی محصول
سال بسال و نیک عاقبت مال کار خود و فرزندان خود داند -
مردم روزگار او را مطعون ساخته از جمله بیوقوفان نا کرده کار محسوب
مینمایند - و اگر خدا نکرده سال را تمام نرساند و تغییر گردید خراب
و پامال خرج سه بندی و غیر ذلک گشته بوبال نقصان مایه و
شمارت همسایه گرفتار میگردد - چنانچه مکرر بر مسود اوراق گذشته -
حق سبحانه و تعالی همه بندهای عاصی را ازین آفت در پناه
خود نگاه دارد بحق محمد و آله - دیگر بپاید دانست که کروری که
آن نیز وضع کرد تودر مل است مراد از انست که هرگاه محال
یک کرور دام که بقرار دوازده ماه در ضبط خالصه آمد برای تحصیل
و گرد آوری مال آن هرگز مقرر می نمودند به کروری موسوم
می کردند - و کرورهای آن عهد همه صاحب نیل و فوج بودند
و جمع کثیر را بغیض می رساندند - سر رشته سخن از کجا بکجا
انجامید •

القصة عرش آشیانی که روز بروز آوازه گیتی ستانی او در
ممالك محروسه هندوستان زبان زد هربنا و پیر گردیده بود میخواستند

کہ بر راجہ بہاریل (68) کہ از راجہای نامدار و صاحب فوج بود و جد و آبائی او سر اطاعت پادشاهان سلف ہند فرود نیاورده بودند اقواج ظفر امواج تعین نماید راجہ از شنیدن دبدبہ اقبال عدو مال اکثری وکیل معتبر صاحب اختیار را بخدمت ارکان دولت فرستادہ و حلقہ اطاعت بگوش بند نیروش کشیدہ دختر خود را مع پیشکشہای لائق گذراند و از قبول آمد بر آبروی او افزود - بعدہ شرف الدین حسین را برای گوشمال راجہ مالدیو و تحخیر ملک او کہ مراد از جد و آبائی جسونت باشند و از قدیم الایام منجملہ راجہای با نام و نشان ہندوستان گفتہ می شدند و بملاطین دہلی رجوع نمی آوردند و باستظہار سہ قلعہ جود پور و میرتہ (69) و سامان از سرکشان مغرور مشہور بودند مرخص فرمودند - شرف الدین حسین بعد رسیدن نزدیک بقلعہ جود پور کہ بالای دامن کوہ واقع است و محصور گردیدن راجہ بہ پیش بردن مورچال و دواندن نقب پرداخت در محاصرہ چند روز راجہ مالدیو امان خواست و قرار یافت کہ برادر خورد او برای برآوردن فرزندان و عیال بوعدہ ہفتہ در قلعہ ماندہ فیلان و آلات حرب و ذخیرہ بتصرف مردم پادشاہ واگذارند - و تا خالی شدن قلعہ جود پور راجہ بقلعہ سامان کہ در دامن کوہ قلب واقع شدہ رفته بماند بعد بر آمدن راجہ میان برادر راجہ و شرف الدین حسین بر سر بعضی تکلیفات گفتگو بیان آمد و

(68) در تاریخ فرشتہ نامش پورنمل نوشتہ *

(69) این میرتہ قلعہ ایست میان ناگور و اجہیر *

باز کار به پیکار کشید برادر مالدیوزن و اطفال را زیر تیغ آورده با پانصد سوار برآمده جنگ بهادرانه نموده علف تیغ و هدف تیر و سنان دلاوران چغته گردید و سر مقتولان با فتح نامه بحضور رسید و و شرف الدین حسین مورد عنایات بی پایان گردید .

باز بهادر که از مالوا فرار نموده خود را به پناه کوهستان بیجاگیر که سابق از توابع مالوا بود و الحال از عهد اعلی حضرت شاهجهان تعلق بصوبه خاندیس گرفته رسانده چندگاه مانده بعضی از عیال و قدری مال که با خود برده بود دران کوه جایی قلب گذاشته خود را نزد حاکم برهانپور برای درخواست کومک و فراهم آوردن جمعیت رساند - پیر محمد خان خبر یافته با فوج خود شنافته بعد سعی بسیار مال و عیال باز بهادر را بدست آورده همچنان به برهانپور تاخت آورد - باز بهادر باتفاق فوج فرمان روی برهانپور که مدد حاکم برار نیز رسیده بود مقابل پیر محمد خان برآمد و هفت هشت گروهی برهانپور جنگ در پیوست - ازانکه از عدم سلوک و سختی پیر محمد خان همراهان او بدل و جان رنجیده خاطر بودند بجنگ دل ندادند - و باز بهادر از هر طرف که باز صفت حمله می نمود سوار و پیاده فوج خصم را کنجشک وار می ربود - تا آنکه شکست فاحش در لشکر پیر محمد خان راه یافت - و تمام کار خانجات پادشاهی که همراه او بود بتاراج رفت - و مردم بسیار کشته و زخمی گردیدند و پیر محمد خان دست و پا باخته رو بهزیمت آورده تا کنار آب نربدا عنان نکشید و از اطراف بهیلان و مفسدان آن سز زمین بمدد باز بهادر رسیده بر فوج مغلوب تاخته سوار را پیاده و

پیداده را بر هم می ساختند - بعده که پیر محمد خان قدم در آب نرید
گذاشته از مدمات غلبه فوج باز بهادر در سنه هفت جلوس فرق
بحرفنا گردید و کمتر کسی از همراهان اونجات یافت و باز بهادر باستقلال
تمام آمده بمکن حاکم نشین خود رسیده از سرنوبه بند و بست ملک
رفته خود پرداخت - عرش آشیانی بعد از شنیدن این خبر بید ماغ
گشته عبد الله خان اوزبک را برای تنبیه باز بهادر مع بهادران دیگر
و فوج و سرانجام شایسته مرخص فرمودند - و بعد رسیدن عبد الله
خان باز بهادر بگرد آوری فوج و تهیه جنگ پرداخته حرکت
منذبحی نموده آخر جنگ فرار اختیار نموده خود را بهمان کوهستان
بیجاگیر رساند (۷۰) و عبد الله خان تا مانند تعاقب نموده قلعه
ماندو را نیز بعد محاصره چند روز بدست آورده قلعه دار تعیین نموده
بر زمین مراجعت فرموده عرضه داشت فتح مع کلید قلعه مانندو
بحضور ارسال داشت و مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید *

درین اوان ایلچی طهماس صفوی شاه ایران با نامه نامی
بر اظهار محبت موردنی و عذر کدورت قندهار که بسبب نوکران
نادولت خواه طرفین بمیان آمده بود و تحفه های ایران رسید روز
ملازمت دولک رویه نقد مع جواهر و خلعت و اسب با ساز
مرمع بایلچی عنایت نمودند *

بعد از آن که شمس الدین کوکه در وکالت و امور ملکی صاحب
اقدار گردید رشک و حسد آن روز بروز چنان در ادهم خان باوجود

(۷۰) در تاریخ فرشته نوشته که بکوهستان کمبل میر گریخت *

رشته اخوت می افزود که بفکر بر انداختن نعل حیات او بدستور
 بیرم خان افتاد - هر چند بآتش زنۀ حقد و حسد سعی و تدبیرها
 بکار برد مفید نیفتاد - روزی در خلوت وقتی که خان اعظم تلاوت قرآن
 می نمود قابو یافته فرصت وقت را غنیمت دانسته به بهانۀ
 تعظیم نه نمودن اول زبان پیرخاش کشاد بعده غافل بضرب شمشیر
 کار او تمام ساخت چون خانۀ که خان اعظم دران کشته شد نزدیکه
 محل و خوابگاه خاص واقع شده بود و قاتل بغرور مستی و قرب و
 جوانی اصلا متنبه ازان فعل شنیع نگشته همانجا استاده ماند و
 چهارطرف اندرون و بیرون محل آواز گریه و صدای فتنه آمیز بلند گردید
 وقت آرام عرش آشیانی خبر بگوش مبارک رسید بر قصه اطلاع
 یافته شمشیر در دست گرفته غضب آلود بر آمدند خان اعظم را
 کشته افتاده مشاهده نموده ادهم خان را مخاطب بعتاب ساخته
 شمشیر از غلاف نیمکش بر آورده اشاره بقتل نموده سبب این فعل
 شنیع استفسار فرمودند آن اجل رسیده خون گرفته ندانست که
 چه عذر گوید و بی ادبانه هردو دست پادشاه باظهار رسوخیت
 گرفته شروع بقصۀ پر غصه گریه آلود نمود - عرش آشیانی دستهای
 خود را از دست آن بدبخت جدا ساخته دو سیلی قائم چنان بر روی
 او زدند که بیخود شده افتاد بعده فرمودند که او را بسته بالای بام
 برده دو باره پائین انداختند و بجزای اعمال او رساندند - و بمکافات
 حمد سابق و لاحق کار او ساخت و ماهم انکه نیز از غصۀ هردو
 قاتل و مقتول رنجور گشته چهل روز ازان واقع نگذشته که ازین جهان
 انتقال نمود *

* بیت *

بی فائده بهر یک دم آب و دوان

بر پیوسته جدل گشتند با هم دوان

با آنکه کسی ز خوان او سیر نخورد

یک کس نگرفت عبرت از وضع جهان

و در اندک فرصتی مدعیان بیرم خان بمواد دل نرسیده بدو رسیدند
درین اوان خبر فساد شاه ابرالمعالی رسید اگر خواهد سوانح او را
مفصل برنگرد از ادعای اختصار نویسی باز می ماند مجمل
بتحریر می آرد که شاه ابرالمعالی از سلسله سلاطین صاحب داعیه
بود و نزد جنت آشیانی آمده بهایه امارت رسیده فکر فساد داشت
بیرم خان از اراده او که بزشت کرداری مرکوز خاطر داشت او را
آماده شورش دانسته مقید ساخته در محافظت او می کوشید
تا قابویافته از حبس گریخته بعد فتنه انگیزی و فساد زیاد باظهار
ندامت رخصت کعبه الله گرفته رفته باز به هندوستان آمده متوسل
ببعضی مقربان خصوص شرف الدین حسین گشته در جرگه امرا
در آمده بار دیگر سرمایه فساد گردید - باوجود مکرر از سر تقصیر او
گنشتند هر بار شرف ملازمت حاصل کرده از سرنو هتکامه فساد
می ورزید تا آخر کار کار بجائی رساند که دوسه امیر نامی را بحیله
و غدر کشته خود را به پنجاب رسانده چند کلاه ماده شورش بود - بعده
که افواج پرتو تعین گشتند از انجا فرار نموده خود را به کابل بخدمت
میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی رسانده قسمی جوهر ذاتی
ضمیمه اخلاص بظهور آورد که شاهزاده را فریفته رشادت و حسن
عقیدت خود ساخت و میرزا محمد حکیم بیحکم عرش آشیانی

همیشه خود را بعقد او در آورد - و آن بی سعادت مادر زن خود را که دخیل امور ملک رانی بود بتدبیر بد عاقبتی بکشت و زمام اختیار سلطنت آنجا را از طرف میرزا محمد حکیم بدست خود آورد و در فکر و منصوبه برانداختن میرزا محمد حکیم نیز بود میرزا سلیمان برین قصه اطلاع یافته خود را از بدخشان بکابل رسانده ابو المعالی را بعد از جنگ بدست آورده در مکافات اعمال او بقتل رساند - مرش آشیانی برین خبر اطلاع یافته شکر دفع شر او بجا آورده فرمودند - که کرد که نیافت - درین ایام فولاد (71) نام غلام میرزا شرف الدین حسین وقت سواری پادشاه که از شکار گاه مراجعت نموده بودند از میان کمین گاه ازدحام عام تیری بر کمان نهاده به پادشاه رساند که ثلث تیر در شانه مبارک جا گرفت و قبل از برآوردن تیر آن تیر انداز خطا کار گرفتار آمد و بجزای کردار رسید گریزند بعد دستگیر شدن او بعضی هواخواهان بعرض رساندند که اول ازو تحقیق باید کرد که ابن فعل شنیع ازو بگفته و راهنمایی که بعمل آمده در جواب فرمودند که در صورت تحقیق و استفسار مبدا از راه عداوت بدروغ نام یکی از خانه زادان عقیدت کیش ما گرفته مارا در حق او بد مظنه سازد حکم نمودند که فرصت حرف زدن نداده بقتل رسانند - و پادشاه بعد حصول صحت ازان زخم خود بدولت متوجه تسخیر بلاد جنوبی گردیدند و بعد رسیدن سرحد برهانپور میران مبارک شاه دختر خود را مع دیگر تحف و هدایا پیشکش گذرانیده مورد مرحمت

پادشاه گردید و حکومت مالوا را بقرا بهادر داده باگرو تشریف آوردند •
چون قلعه آگرو ساخته سکندر لودی که از عهد او بر آبادی
آگرو افزوده پای تخت خود گردانید بعده تا تیاری قلعه شاه جهان
آباد تخت گاه پادشاه دهلی گردیده بود از سنگ و خشت و آهک تیار
کرده بودند - عرش آشیانی در سال یازده جلوس که سنه نهصد و هفتاد
و سه [۹۷۳] (72) هجری باشد شروع به بنای قلعه از سنگ سرخ
و مسجد عالی از سنگ مرمر و عمارت دلنشین دیگر نمودند و در سنه
نهصد و هشتاد [۹۸۰] رو باتمام آورد و یادگار خود گذاشتند بیست
لک روپیه بخرچ آن در آمده و سه هزار درعه دوره قلعه و ارتفاع
سی درعه و عرض دیوار حصار ده درعه و عرض خندق سی درعه و
عمق دوازده درعه سکندری واقع شده اگرچه در السنه کهن سالن
شهرت تمام دارد که اکبر آباد موسوم از عهد عرش آشیانی گشته اما
آنچه از تاریخ شاه جهان نامه تالیف میرزا امینا ظاهر گشت تا
عهد جلوس اعلی حضرت باگرو زبان زد بود صاحب قران ثانی
مصطفی بابکر آباد ساختند - درین ایام عبد الله خان اوزبک در مالوا
ماده فساد و بغی گردید بعده که فوجها برو تعیین فرمودند تمام شهر
و قصبجات را که لکها مال تجارت درانجا موجود بود و تیار می شد
تاخت و تاراج نموده طرف احمد آباد فرار نمود از انتشار این
خبر بعضی واقعه طلبان حرام خوار دیگر سرمایه شورش گشتند
خصوص خان زمان و بهادر خان که حسب و نسب هر دو سابق

بزیان خامه داده هر چند که هردو برادر در همه باب وضع امیران اختیار نموده بودند اما از آنکه پادشاه در حق امرای ازبکيه بدگمان و کم توجه شده بودند و از بعضی اطوار سابق خان زمان که بگزارش آمده شاکي بودند و مکرر میفرمودند که این از نسل شیبانی خان ازبک که فخر خود مینمایند آنچه از شیبانی خان و دیگر ازبکان بفردوس مکانی الم و تصدیعات رسیده باید که اصل قوم ازبک را از قلم رو خود اخراج نمائیم و این معنی روز بروز ماده فزاع و فساد هردو برادر که در مهم شرقی مامور بودند میگردید تا آتش فتنه بالا گردید و باتفاق سکندر خان و ابراهیم خان ازبک چندی دیگر از نمک بحرامان او باش وضع را با خود متفق ساخته سی هزار سوار توران و افغان فراهم آورده حق احسان و نمک ولی نعمت را فراموش ساخته طرف بلاد شرقی علم بغی برافراشته صریح طبل مخالفت نواخته خلل تمام در ملک انداختند - و پادشاه بسبب موانع چند که ذکر آن منافی اختصار نویسی میگردد اخبار موحش را شنیده نا شنیده می انگاشتند - و تا خاطر جمعی از دفع بعضی ماده فساد دیگر اغماص میفرمودند تا آنکه قابری وقت را از دست نداده بعدم شهرت مهم که گوشمال آن فتنه پزوهان را قابل فوج کشی و گرد آوری لشکر ندانستند بشهرت شکار فرمودند که سرانجام چند روزه بردارند - و با جمعی از امرای مخصوص و فدویان جان نثار که در رکاب سیر و شکار می بودند طرف رخنه شرقی متوجه شدند - و تفرج کنان و صید افکنان عنان توجه جانب صریح بهار معطوف داشته یکبار بدستور مقرری ایلغار نموده بهمعنائی

اقبال اکبري با جمعيت قليل که قابل ذکر نيست غافل بر سر آن
 مدحوشان بلاء غفلت رسيدند - و آن تيره بختان که مست نشاي
 غرور بودند بي ادبانه بمقابله شتافتند - بعد زد و خورد که بميان آمد
 از صدمه مدد طالع آن خسرو سکندر فرچنان مغلوب هراس گرديدند
 که التماس عفو تقصير را ميانجي قرار صلح ساخته والده خود را
 برای شفاعت بخدمت پادشاه فرستاده شعله آتش غضب را فرو
 نشاندند - و بتقاضای وقت خطا بخشي را که خاصه خاندان صاحبقران
 است کار فرموده تقصير هر دو برادر را مع آن ملک بطريق اقطاع
 به مادر خان زمان بخشيدند - و مقرر شد که مادر او در حضور
 باشد - وقت مراجعت عرش آشياني هنوز به جونیپور نرسيده بودند
 که خبر فساد هر دو بدنهاد رسيد فرمودند که والده او را محبوس دار
 حواله حاکم جونیپور نمايند - چون درين ایام خيبه هاي ناخوش از کابل
 و اطراف پنجاب ميرسيد تنبيه آنها را موقوف بروقت ديگر داشته
 متوجه آگره گشتند - خان زمان خود را بجونیپور رسانده با حاکم
 آنجا محاربه نموده غالب آمده جونیپور را با والده خود بتصرف
 آورده حاکم آنجا را عوض والده خود مقيد ساخت - عرش آشياني
 از شنيدن جرأت و شوخي آن خيره چشمان بد عاقبت باز متوجه
 جونیپور گشتند - درين اوان خبرهاي موحش کابل پيهم رسيد *
 حاصل کلام ملالت انجام سوانح اينکه بعده که ميرزا سليمان از
 شنيدن استيلاي ابوالمعالي خود را به کابل رسانده ابوالمعالي را
 کشت و کابل را بتصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود نموده
 ميرزا سلطان را در کابل گذاشت و ميرزا محمد حکيم بتقاضاي وقت

جان بسلامت از دست او بدر بردن غنیمت دانسته خود را بکوهستان آن سرزمین رساند - بعده بگرد آوری لشکر پرداخته بر سر میرزا سلطان آمده کابل را متصرف گردید - میرزا سلطان خود را نزد میرزا سلیمان رساند فوج همراه گرفته برای تسخیر کابل بار دیگر کمر همت بست و نزدیک رسیده بمحاصره کابل پرداخت - و میرزا محمد حکیم از استحکام مورچال و برج و باره و گرد آوری ذخیره خاطر جمع نموده محصور گردید - و در دفع فتنه میرزایان بدخشان می کوشید - و حقیقت پدیم بحضور معروض داشت - و بعد رسیدن خبرهای ملال اثر عرش آشیانی فریدون خان کابلی را که خالوی میرزا محمد حکیم می شد بانوج حاکم پنجاب و امیران دیگر را بمدد میرزا محمد حکیم روانه ساخته بودند - و تا رسیدن فریدون خان میرزا محمد حکیم تاب مقاومت در کابل نیارده خود را قبل از رسیدن فریدون خان بنیلاب رساند - بعده که فوج کومکي بدو پیوستند فریدون خان مصلحت داد که پادشاه بمهم خان زمان در اطراف بهار پابند گردید و شما هم وارث ملکید تقاضای وقت و غیرت آنعت که باتفاق کمر همت بعته ملک پنجاب را متصرف شویم و سرهند را حد خود سازیم و آینده چشم بر راه عطیه الهی باشیم - کابل که ملک مورثی شماست کجا می رود - و میرزا محمد حکیم باری و فریب آن ابله فریب خورده روانه لاهور گردید - حاکم پنجاب باتفاق کومکیان محصور گردیده سراز اطاعت بچید - و اکثر همراهان فریدون خان ازو جدا شده رفاقت حاکم پنجاب اختیار نمودند - و فساد عظیم علاوه شورش شرقی گردید - بعده که مجددا خبر این واقعات بعرض آشیانی رسید عبد الرحیم بن بیرم خان

را مخاطب به منعم خان ساخته و بر مراتب منصب او افزوده
 جمعی از مردم کار طلب تجربه کار همراه او داده برای بند و بست
 آگه مقرر و مرخص نمودند - و مهم خان زمان را موقوف بروقت
 دیگر داشته متوجه پنجاب شدند - و بطریق ایلغار همینکه نزدیک
 سرهند رسیدند میرزا محمد حکیم بمجرد آواز زور و رایات ظفر آیات
 تاب مقاومت نیاروده سراسیمه کار و بار نا کرده کاری خود گشته
 ناچار راه فرار طرف کابل اختیار نمود - از اتفاقات از مردمان بدخشان
 هیچ کدام در کابل نبودند و جمیعت هم موافق مقابله و محصور
 گردیدن در قلعه نبود - میرزا محمد حکیم بلا تردد تیغ و سنان ملک
 از دست رفته خود را متصرف گردید *

عرش آشیانی از شنیدن خبر مراجعت میرزا محمد حکیم
 میخواستند چند روز به بند و بست پنجاب و تسلی دل الم خورده مردم
 آنجا پرداخته متوجه تنبیه خان زمان گردند درین ضمن خبر آشوب
 تازه طرف مالوا بعرض رسید مجمل از تفصیل آن بزبان خامه
 میدهد که محمد حسین میرزا و مسعود میرزا که با محمد سلطان
 و میرزا محمد زمان چهار برادر می شدند و با خاندان صاحبقران
 رشته بنی اعمام ذوی الارحام میرسانند چنانچه بغی و زبیدن محمد
 سلطان و میرزا محمد زمان در ذکر سلطنت فردوس مکانی و جنت
 آشیانی باحاطه تحریر آمده و مکرر قلم عفو بر جریده اعمال آنها
 کشیده شده بود درین ایام از شنیدن هنگامه اطراف شرقی و کابل
 با الغ بیگ میرزا و شاه میرزا که آنها نیز از همان سلسله صاحب
 داعیه بودند هندستان گشته مع پسران بغی و زبیده فتنه عظیم برپا نموده

قصبجات صوبه مالوا را بتاخت و تصرف آورده درمیان هم قسمت برادرانه نمودند - عرش آشیانی از شنیدن خبر این فساد تازه فسخ اراده توفیق پنجاب نموده اول بفکر دفع فتنه و آشوب خان زمان بد پیمان پرداختن اهم دیگر مهم دانسته مسافت بعیده را بطریق ایلمار طي نمودند - که قبل از انتشار یافتن خبر حرکت آن پادشاه گیتی ستان بر سر آن خفتگان بادی غفلت رسید و خان زمان اجل زاگهان بچشم عبرت بین مشاهده نمود - از آنکه راه فرار و در التماس عفو تقصیر بر روی خود مسدود یافت بجز آنکه در مکافات نلک بحرامی خود را بدم تیغ و سنان دهد چاره کار دیگر ندانست - و بعد کوشش لاحاصل طعمه شمشیر و هدف تیر بهادران رکاب گردید - و بهادر خان که زنده دستگیر شده بود به برادر خود پیوست - آری که کرد که نیافت - و که کاشت که ندروید - سرهای باغی پیشگان مقتول را بطریق هدیه برای میرزایان که تازه بعرضه بغی آمده بودند روانه فرمودند - و اکثر همراهان هر دو بردار را که بقید در آمده بودند حکم فرمودند - که بر پایی فیل بسته تشهیر نمایند تا بسرداران خود واصل گردند و تاریخ این فتح (مبارک فتح اکبر) یافته اند •

بعد فراغ استیصال مدعیان دولت سمت شرقی متوجه تنبیه میرزایان باغی گردیدند - در همان زودی از هیبت اقبال اکبری میرزا الغ بیگ که در بغی ورزیدن پیش قدم دیگر میرزایان بود بمساطر حیات در نوردید - و دیگران تاب صدمات بهادران رکاب نیاروده آواره طرف احمد آباد و گجرات و خاندیس گشتند - و عرش آشیانی در سنه دوازده جلوس متوجه تسخیر چتور و تنبیه

رانا گردیدند - همین که رایت ظفر اثر نزدیک سرحد تعلقه رانا رسید رانا که بعد هزیمت دو لک سوار و پیاده از مقابل ده دوازده هزار سوار چغته هزیمت یافته مغلوب هراس گشته بر فرزندان خود قسم گذاشته بود که بر روی بودمان صاحبقران شمشیر نکشند خود بعیال و اطفال خویش برآمده طرف کوهستان قلب که الحال بآبائی آدیپور موسوم گشته و مسکن اولاد آن رانا قرار یافته پناه برد - و جیپال (۷۳) نام برادر صاحب مدار خود را با دیپال نام برادر اور و هشت هزار سوار جرار و ذخیره بسیار و آلات حرب مع کارخانجات در قلعه گذاشت - و کار بمحاصره و پیش بردن مورچال و بستی دمدمه انجامید - و ایام محاصره بامتداد کشید و چندین دفعه در یورش و بر آمدن راجپوتان بقصد شب خون بر مورچال پایی جدال و قتل بمیان آمد و آدم بی شمار از هر دو طرف کشته و شهید گردیدند و از ابتدای محاصره تا روز پرانیدن دیوار و برج یک طرف قلعه پانزده امیر نامی با جمع کثیر بدرجه شهادت رسیدند - در آخر یورش جیپال از گوله بندوق پادشاه بقول مشهور کشته گردید - و برادر او دیپال نام ناچار گشته دست از جان و مال و عیال شسته باتفاق همه راجپوتان شروع بجوهر نمودن زنان و فرزندان نموده چهار پنج هزار بل زیاد زن و مرد زیر تیغ آورده از قلعه برآمده بمقابله و مقاتله پرداخت - و جنگ عظیم در پیوست - و از راجپوتان همراه او بیشتری طعمه تیغ و تیرو سنان مغلان دلاوران چغته گردیدند •

گویند دران روز آنچه بشمار آمدند ده هزار آدم از زن و مرد هندو و مسلمین علف تیغ گشتند - و حکومت آنجا را باصف خان مقرر فرمودند - و بعد آن لغایت حال آن قلعه ویران مطلق مانده و رانا و دیگران وطن خود در همان کوهستان قرار داده آبادی باسم آدیپور آباد ساخته می بود - مسعود اوراق در ایامی که همراه خلیفه سلطان شاهزاده ایران بطریق مهمان و از رفیق بود وارد ملک او گردید و بحسب تکلیف رانا برای ضیانت چند مقام نمودن اتفاق افتاد و با نوکران عمده رانا که برای استقبال و رساندن تا سرحد با تحف و هدایای مرسومه رانا آمده بودند از روی غور بحقیقت و رسیدن و از اطوار مذمومه آنها واقف گشته - ملک وسیع پرحاصل که در طول از هشتاد کوه زیاده و در عرض کم از هفتاد کوه جریبی نخواهد بود - و جمع آن سواي مداخل سائر و راهداری و ابواب فروعی فوجداری و غیره که این هم مبلغ کلی می شود از محصول مال نقد فقط از کرور روپیه تجاوز مداخل دارد - و نوکران عمده او که در سال بیست هزار و سی هزار تا پنجاه هزار روپیه مقرری دارند آنها را باصلاح آن جماعه بیست هزار و سی هزار موافق همان مواجب می یابند - سه صد و چهار صد سوار همراه هریک از آنها تعیینند - و در همان برگذات که تنخواه نموده اند می باشند - در سال یکبار دو بار روز دسره یا شادی برای سلام رانا میروند - یا باستقبال و مشایعت پادشاهزاده یا امیرنامی که از ان راه عبور نمایند تعیین می گردیدند - گویند رانا خود را از اولاد نوشیروان میگیرد که بمروار ایام آتش پرستی آنها به بت پرستی مبدل گردیده اما

اصل ندارد - بهر حال ازوزمیندار عمده در هندوستان نیست - از جمله نوکران موروثی رانا که وطن در همان سرزمین از قدیم الایام دارند سید علی و سید ولی نام بسیارند که خود را سید مینامند - و قتیکه از آنها ارکان دین و مذاهب پرسند سواي نام رانا و ملت رانا نمی دانند - و هرگاه رانا ازین جهان انتقال نموده بمکان اصل خود شتابد و خواهد که پمراو بجای او قائم مقام گردد - یکی از جماعه کوه نشینان سروپا برهنه که گویند خزانه رانا از قرنهای کرسی بکری حواله آن جماعه است که در جنگل مدفون دارند و هیچ احدی را بران مکن اطلاع نمی دهند و هر سال و ماه و بروایتی هر روز بران خزانه مدفون می افزایند او آمده سرانگشت خود را بکار شکاف می نماید و قطره خون آن انگشت بر پیشانی آن وارث ملک می مالد - بعد ازان ارکان دولت آداب مبارک باد بجا می آرند - و آنها با پادشاهان نسبت دختر نمی نمایند *

القصة بعد فراغ تسخیر قلعه چتور در سنه سیزده جلوس متوجه تسخیر قلعه رنتهپور تعلقه سورجن حاکم آنجا گردیدند - بعده که بمحاصره رنتهپور پرداختند باوجود در همین اوان خبر رسید که میرزایان باغی پیشه از احمد آباد باز برگشته طرف مالوا آمده تاحمت و تاراج مینمایند اصلا متوجه دفع فساد مالوا نگشته دست از محاصره برنداشتند - و راجه سورجن حاکم قلعه مغلوب هراس گشته فرار نمود - بعده قلیچ خان اندجانی و غیاث الدین علی نخشبی را مع فوج شایسته برای تنبیه و دفع فتنه میرزایان باغی تعیین فرمودند و خود متوجه اجمیر شدند - بعد

رسیدن فوج طرف مالوا میرزایان دست و پای حاصل زده هزیمت یافته راه خاندیس اختیار نمودند - و عرش آشیانی بعد فراغ زیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره و رساندن فیض بساکدان و خادمان آن مکان فیض نشان و تقدیم فاتحه و التماس فرزند طرف آگه متوجه شده و بسیکری هفده هیزنه کروهی آگه که رسیدند بخدمت حضرت شیخ محمد سلیم چشتی که از مردمان والا مقام آنجا بود رفته درخواست فاتحه برای طلب فرزند نموده زهر نمودند که اگر خدا بدین امید کامیاب سازد هم اسم شیخ نمایند - و در همان زودی بمزده حمل و بارور گشتن نخل مراد مبشر گردیدند - و آن حجله نشین سراچه عصمت را که اثر ثمر آرزو در بطن او ظاهر گشته بود از راه مزید حسن عقیدت همراه پسر گیان حضرت شیخ نگاه داشتند - بعده که بمزده ولادت با سعادت آن نور حدیقه سلطنت و نور حدیقه خلافت که هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع میزان از مطلع فضل یزدان بر ساحت زمین جهانگیر گردیده کامروا گشتند بطریق استعجال خود را بخدمت شیخ سلیم رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطنی آن قدوه زمان خرمن خرمن و دامن دامن زربمستحقاق و خادمان آن سرزمین رسانده مولود مسعود را بسلطان سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت آن نونهال گلشن جهانبانی و گوهر درج اکبرشاهی (در شهوار لجه اکبر) یافتند - و پیاده بزیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی باجمیر که صد و بیست کروه عرفی مسامت دارد تشریف بردند - و قصبه سیکری را بسبب

فنجی که حضرت فردوس مکانی را با رانا سانکا دران مکن میمنت
 نشان رو داده بود مسمی بفتح پور ساخته مشقه برونق خلد برین
 آباد نمودند - و عمارات عالی گذاشتند - چون قلعه کالینجر که شیر شاه
 در هوای تسخیر آن سوخته در حالت نزاع بمراد دل رسیده مفتوح
 ساخته بود - و باز کفار بدعوی ارث بتصرف خود آورده بودند -
 عرش آشیانی همین که اراده تسخیر آن قلعه در دل راه دادند - راجه
 رامچند که در آن قلعه حاکم مستقل بود کلید قلعه را مع دیگر
 هدایا پیشکش فرستاده مبارک باد ولادت پادشاهزاده معروف
 داشت - و در همان زودی از مزده روح پرور تولد فرزند دیگر که
 ممی بسلطان محمد مراد ساختند کل عیش و نشاط در چمن
 مراد شگفته گردید - و باز از سر صدق و صفا باجمیر تشریف برده
 زیارت نموده زر وافر بخادمان و ضعیفان و ارباب حاجت رساندند -
 و فرمودند که حصاری از گچ و سنگ گرد آن مزار سازند - راجه کلیان مل
 حاکم بیکنیر و چندر سین والد مالدیو آمده مع انواع تحف
 ملازمت نمودند - و دختر کلیان مل از جمله پیشکش داخل
 پرستاران خاص سرادق جاه و جلال گردید - درین اوان از نوشته
 اعتماد خان وزیر سلطان مظفر گجراتی که اکثر نظر بند (؟) و امیر
 صاحب مدار می بود و آخر با یکی ازان هر دو ساخته در دفع
 امیر دیوم کوشیده فی الجمله در سلطنت اختیار بهمرساند مع هذا
 در سلطنت و ملک خلل باقی ست و در حقیقت ملک گجرات
 بتصرف امرا در آمده چنانچه در ذکر حاکمان احمد آباد مفصل
 بگزارش در آمده و نسق سلطنت احمد آباد بسبب نفاق امرا

برهم خورده ملک صاحب ندارد و هردو میرزای باغی پیشه که از صدمات فوج پادشاهی این طرف آواره شده اند در بهرونج و اطراف احمد آباد باتفاق بعضی مفسدان واقعه طلب علم بغی برافراشته اند باندک توجه و تعیین فوج این ملک بتصرف اولیای دولت خواهد آمد بعد عرض پیر محمد خان اتکه را بافوج شایسته پیشتر مقدمه الجیش مرخص فرمودند - چون بر سرحد راجه سروهی رسید راجه آنجا یکی از راجهوتان چرب زبان تهور نشان را بطریق رساندن پیغام و اظهار بعضی مطالب ضروری و عجز حال خود فرستاد - و او در وقت ادای پیغام جمدهر از نیام کشیده بر شکم خان مذکور رساند همروان پیر محمد خان بر سر او ریخته دست بدست بسزای کردار او رساندند - و پیر محمد خان اگرچه باوجود رسیدن زخم کاری جانبگر دید اما از الم زخم که بعد مدت التیام پذیرفت جرأت رفتن احمد آباد ننموده بخدمت پادشاه مراجعت نمود - و عرش آشیانی خود بدولت و اقبال عذر مال عنان عزیمت طرف گجرات معطوف داشتند - دو سه منزل طی نموده بودند که بمزده ولادت نونهال گلشن سلطنت پادشاه زاده دانیال مبشر گردیده بغال نیک گرفتند - و در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] بقصبه پتن احمد آباد رسیده حاکم آنجا را محتمل ساخته بی تردد تیر و سنان از تصرف گجراتیان بر آورده سید احمد خان را که از سادات باره بود فوجداری آنجا داده رایت ظفر آیت طرف احمد آباد برداشتند و نزدیک احمد آباد رسیدند - سلطان مظفر باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشته

مؤرد عنایات بی پایان و مخاطب بظفر خان گردید - بعده دیگر برادران سلطان مظفر که همه از سلاطین زادهای احمد آباد بودند سعادت قدمبوس حاصل کردند و سجدهات شکر نزول قدوم میمنت لزوم بآن سمت بجا آوردند - و بی آنکه کار بخون ریزی و فوج کشی انجامد ملک بتصرف آن گیتی ستان درآمده امیران عقیدت آئین جبین سالی تهنیت گردیدند - و از جمله میرزایی هنگامه طلب بنی پدیده که آواره سمت بهرونچ و کهنایت بودند از شنیدن آواز فتم اقبال اکبری سراسیمه کار و بار گشته میخواستند که فرار نمایند - عرش آشدنی مطابق رویه یک تازی بطریق ایلغار بر سر میرزایان که قریب هزار و پانصد سوار داشتند از آنکه همراه عرش آشدنی زیاده از دوهصد سوار فرسیده بود میرزایان بشوخی و جرأت تمام اقدام بر مقابله نمودند و در مکان قلب سر راه پادشاه گرفتند و کارزار سخت و دار و گیر غریب بمیان آمد و بمرتبه جنگ مغالبه گردید که از سیف و سنان کار بمشت و گریبان رسید - و هیچ نمانده بود که چشم زخم بدشمنان آن چنان رسد - و مکرر حملهای مخالفان را بشجاعت ذاتی رد فرمودند - و راجه بهگوان داس که از عقب رسیده رفیق جانفشانی گشته بود بعد تردد بهادرانه با چند راجپوت بکار آمد - و پادشاه خود دو ترکش تیر بدست مبارک خالی نمودند - آخر کار نسیم فتم و فیروزی باقبال اکبری همعنان گردیده بر فوج پادشاه وزید - و ابراهیم میرزا و محمد حسین میرزا رو بفرار گذاشتند - چون قلعه بذر سورت در تعلقه گل رخ بیگم دختر میرزا کامران بود عنان توجه طرف بندر سورت معطوف داشتند - گلرخ بیگم از شنیدن خبر دبدبه

جان سلامت از دست او بدر بردن غنیمت دانسته خود را بکوهستان آن سرزمین رساند - بعده بگرد آوری لشکر پرداخته بر سر میرزا سلطان آمده کابل را متصرف گردید - میرزا سلطان خود را نزد میرزا سلیمان رساند فوج همراه گرفته برای تسخیر کابل بار دیگر کمر همت بست و نزدیک رسیده بمحاصره کابل پرداخت - و میرزا محمد حکیم از استحکام مورچال و برج و باره و گرد آوری ذخیره خاطر جمع نموده محصور گردید - و در دفع فتنه میرزایان بدخشان می کوشید - و حقیقت پیهم بحضور معروض داشت - و بعد رسیدن خبرهای ملل اثر عرش آشیانی فریدون خان کابلی را که خالوی میرزا محمد حکیم می شد بانوج حاکم پنجاب و امیران دیگر را بمدد میرزا محمد حکیم روانه ساخته بودند - و تا رسیدن فریدون خان میرزا محمد حکیم تاب مقاومت در کابل نیارده خود را قبل از رسیدن فریدون خان بنیلاب رساند - بعده که فوج کومکي بدو پیوستند فریدون خان مصلحت داد که پادشاه بمهم خان زمان در اطراف بهار پابند گردید و شما هم وارث ملکید تقاضای وقت و غیرت آنست که باتفاق کمر همت بسته ملک پنجاب را متصرف شویم و سرهند را حد خود سازیم و آینده چشم بر راه عطیه الهی باشیم - کابل که ملک مورثی شماست کجا می رود - و میرزا محمد حکیم باری و فریب آن ابله فریب خورده روانه لاهور گردید - حاکم پنجاب باتفاق کومکیان محصور گردیده سراز اطاعت بچید - و اکثر همراهان فریدون خان ازو جدا شده رفاقت حاکم پنجاب اختیار نمودند - و فساد عظیم علاوه شورش شرقی گردید - بعده که مجددا خبر این واقعات بعرش آشیانی رسید عبد الرحیم بن بیرم خان

را مخاطب به منعم خان ساخته و بر مراتب منصب او افزود
 جمعی از مردم کار طلب تجربه کار همراه او داده برای بند و بست
 آگه مقرر و مرخص نمودند - و مهم خان زمان را موقوف بر وقت
 دیگر داشته متوجه پنجاب شدند - و بطریق ابلغار همینکه نزدیک
 سرهند رسیدند میرزا محمد حکیم بمجرد آواز ورود رایات ظفر آیات
 تاب مقاومت نیاورده سراسیمه کار و بار نا کرده کاری خود گشته
 ناچار راه فرار طرف کابل اختیار نمود - از اتفاقات از مردمان بدخشان
 هیچ کدام در کابل نبودند و جمیعت هم موافق مقابله و محصور
 گردیدن در قلعه نبود - میرزا محمد حکیم بلا تردد تیغ و سنان ملک
 از دست رفته خود را متصرف گردید *

عرش آشیانی از شنیدن خبر مراجعت میرزا محمد حکیم
 میخواستند چند روز به بند و بست پنجاب و تسلی دل الم خوردند مردم
 آنجا پرداخته متوجه تنبیه خان زمان گردند درین ضمن خبر آشوب
 تازه طرف مالوا بعرض رسید مجمل از تفصیل آن بزبان خامه
 میدهد که محمد حسین میرزا و مسعود میرزا که با محمد سلطان
 و میرزا محمد زمان چهار برادر می شدند و با خاندان صاحبقران
 رشته بنی اعمام ذوی الارحام میرسانند چنانچه بغی وزین محمد
 سلطان و میرزا محمد زمان در فکر سلطنت فردوس مکنی و جنت
 آشیانی باحاطه تحریر آمده و مکرر قلم غفور جریده اعمال آنها
 کشیده شده بود درین ایام از شنیدن هنگامه اطراف شرقی و کابل
 بالغ بیگ میرزا و شاه میرزا که آنها نیز از همان سلسله صاحب
 داعیه بودند عدستان گشته مع پسران بغی و زریده فتنه عظیم برپا نموده

قصبجات صوبه مالوا را بتاخت و تصرف آورده درمیان هم قسمت برادرانه نمودند - عرش آشیانی از شنیدن خبر این فساد تازه فسخ اراده تولد پنجاب نموده اول بفکر دفع فتنه و آشوب خان زمان بد پیمان پرداختن اهم دیگر مهم دانسته مسافت بعیده را بطریق ایلغار طی نمودند - که قبل از انتشار یافتن خبر حرکت آن پادشاه گیتی ستان بر سر آن خفتگان بادیه غفلت رسید و خان زمان اجل ناگهان بچشم عبرت بین مشاهده نمود - از آنکه راه فرار و در التماس عفو تقصیر بروی خود مسدود یافت بجز آنکه در مکافات نلک بحرانی خود را بدم تیغ و سنان دهد چاره کار دیگر ندانست - و بعد کوشش حاصل طعمه شمشیر و هدف تیر بهادران رکاب گردید - و بهادر خان که زنده دستگیر شده بود به برادر خود پیوست - آری که کرد که نیافت - و که کاشت که ندروید - سرهای باغی پیشگان مقتول را بطریق هدیه برای میرزایان که تازه بعرضه بغی آمده بودند روانه فرمودند - و اکثر همراهان هر دو برادر را که بقید در آمده بودند حکم فرمودند - که بر پای فیل بسته تشهیر نمایند تا بسرداران خود واصل گردند و تاریخ این فتح (مبارک فتح اکبر) یافته اند •

بعد فراغ استیصال مدعیان دولت سمت شرقی متوجه تنبیه میرزایان باغی گردیدند - در همان زودی از هیبت اقبال اکبری میرزا الخ بیگ که در بغی ورزیدن پیش قدم دیگر میرزایان بود بساط حیات در نوردید - و دیگران تاب صدمات بهادران رکاب نیارنده آواره طرف احمد آباد و گجرات و خاندیس گشتند - و عرش آشیانی در سنه دوازده جلوس متوجه تسخیر چتور و تنبیه

رانا گردیدند - همین که رایست ظفر اثر نزدیک سرحد تعلقه رانا رسید رانا که بعد هزیمت دو لک سوار و پیاده از مقابل ده دوازده هزار سوار چغته هزیمت یافته مغلوب هراس گشته بر فرزندانش خود قسم گذاشته بود که بروی لودمان صاحبقران شمشیر نکشند خود بعیل و اطفال خویش برآمده طرف کوهستان قلب که الحال بآبادی آدیپور موسوم گشته و مسکن اولاد آن رانا قرار یافته پناه برد - و جیپال (73) نام برادر صاحب مدار خود را با دیپال نام برادر او و هشت هزار سوار جرار و ذخیره بسیار و آلات حرب مع کارخانجات در قلعه گذاشت - و کار بمحاصره و پیش بردن مورچال و بحتن دمدمه انجامید - و ایام محاصره بامتداد کشید و چندین دفعه در یورش و برآمدن راجپوتان بقصد شب خون بر مورچال پای جدال و قتل بیان آمد و آدم بی شمار از هر دو طرف کشته و شهید گردیدند و از ابتدای محاصره تا روز پرانیدن دیوار و برج یک طرف قلعه پانزده امیر نامی با جمع کنیر بدرجه شهادت رسیدند - در آخر یورش جیپال از گوله بندوق پادشاه بقتل مشهور گشته گردید - و برادر او دیپال نام ناچار گشته دست از جان و مال و عیل شسته باتفاق همه راجپوتان شروع بجهوهر نمودن زنان و فرزندانش نموده چهار پنج هزار بل زیاده زن و مرد زیر تیغ آورده از قلعه برآمده بمقابله و مقاتله پرداخت - و جنگ عظیم در پیوست - و از راجپوتان همراه او بیشتری طعمه تیغ و تیرو سنان مغلان دلاوران چغته گردیدند *

گربند دران روز آنچه بشمار آمدند ده هزار آدم از زن و مرد هندو
و مسلمین علف تیغ گشتند - و حکومت آنجا را بآصف خان
مقرر فرمودند - و بعد آن لغایت حال آن قلعه ویران مطلق مانده
و رانا و دیگران وطن خود در همان کوهستان قرار داده آبادی
باسم آدیپور آباد ساخته می نمود - معبود اوراق در ایامی که
همراه خلیفه سلطان شاهزاده ایران بطریق مهمان وارد فنیق بود وارد
ملک او گردید و بحسب تکلیف رانا برای ضیانت چند مقام
نمودن اتفاق افتاد و با نوکران عمده رانا که برای استقبال و رساندن
تا سرحد با تحف و هدایای مرسوله رانا آمده بودند از روی غور
بحقیقت را رسیده و از اطوار مذمومه آنها واقف گشته - ملک وسیع
پیر حاصل که در طول از هشتاد کوه زیاده و در عرض کم از هفتاد کوه
جریبی نخواهد بود - و جمع آن سواهی مداخل سائر و راهداری و
ابواب فروعی فوجداری و غیره که این هم مبلغ کلی می شود از
محصول مال نقد فقط از کرور روپیه تجاوز مداخل دارد - و نوکران عمده
او که در سال بیست هزار و سی هزار تا پنجاه هزار روپیه مقرری
دارند آنها را باصلاح آن جماعه بیست هزار و سی هزار موافق
همان مواجب می یابند - سه صد و چهار صد سوار همراه هریک از
آنها تعیناتند - و در همان پرگنات که تنخواه نموده اند می باشند -
در سال یکبار دو بار روز دهمه یا شادی برای سلام رانا میروند -
یا باستقبال و مشایعت پادشاهزاده یا امیرنامی که از ان راه عبور
نمایند تعیین می گردیدند - گربند رانا خود را از اولاد نوشیروان میگیرد
که بمروار ایام آتش پرستی آنها به بت پرستی مبدل گردیده اما

اصل ندارد - بهر حال از زمیندار عمده در هندوستان نیست - از جمله نوکران موروثی رانا که وطن در همان سرزمین از قدیم الایام دارند سید علی و سید ولی نام بسیاری که خود را سید مینامند - و قتیکه از آنها ارکان دین و مذاهب برسند سواي نام رانا و ملت رانا نمی دانند - و هرگاه رانا ازین جهان انتقال نموده بمکان اصل خود شتابد و خواهد که پسر او بجای او قائم مقام گردد - یکی از جماعه کوه نشینان سر و پا برهنه که گویند خزانه رانا از قرنهای کرسی بکرسی حواله آن جماعه است که در جنگل مدفون دارند و هیچ احدی را بران مکن اطلاع نمی دهند و هر سال و ماه و بروایتی هر روز بران خزانه مدفون می افزایند او آمده سرانگشت خود را بکاره شکاف می نماید و قطره خون آن انگشت بر پیدشانی آن وارث ملک می مالند - بعد ازان ارکان دولت آداب مبارک باد بجا می آرند - و آنها با پادشاهان نسبت دختر نمی نمایند *

القصة بعد فراغ تسخیر قلعه چتور در سنه سیزده جلوس متوجه تسخیر قلعه رنتهپور تعلقه سورجن حاکم آنجا گردیدند - بعده که بمحاصره رنتهپور پرداختند باوجود در همین اوان خبر رسید که میرزایان باغی پیشه از احمد آباد باز برگشته طرف مالوا آمده تاخت و تاراج مینمایند اصلا متوجه دفع فساد مالوا نگشته دست از محاصره برداشتند - و راجه سورجن حاکم قلعه مغلوب هراس گشته فرار نمود - بعده قلیچ خان اندجانی و غیاث الدین علی نخشبی را مع فوج شایسته برای تنبیه و دفع فتنه میرزایان باغی تعیین فرمودند و خود متوجه اجمیر شدند - بعد

رسیدن فوج طرف مالوا میزایان دست و پای لحاصل زنده هزیمت یافته راه خازدیس اختیار نمودند - و عرش آشیانی بعد فراغ زیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره و رساندن فیض بهاکنان و خادمان آن مکان فیض نشان و تقدیم فاتحه و التماس فرزند طرف آگرو متوجه شده و بسیکری هفده هیزنه کروهی آگرو که رسیدند بخدمت حضرت شیخ محمد سلیم چشتی که از مردمان والا مقام آنجا بود رفته درخواست فاتحه برای طلب فرزند نموده نذر نمودند که اگر خدا بدین امید کامیاب سازد هم اسم شیخ نمایند - و در همان زودی بمزده حمل و بارور گشتن نخل مراد مبشر گردیدند - و آن حجله نشین سراچه عصمت را که اثر ثمر آرزو در بطن او ظاهر گشته بود از راه مزید حسن عقیدت همراه پسر گیان حضرت شیخ نگاه داشتند - بعده که بمزده ولادت با سعادت آن نور حدیقه سلطنت و نور حدیقه خلافت که هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع میزان از مطلع فضل یزد منان بر ساحت زمین جهانگیر گردیده کامروا گشتند بطریق استعجال خود را بخدمت شیخ سلیم رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطنی آن قدوه زمان خرمن خرمن و دامن دامن زر بمستحقاق و خادمان آن سرزمین رسانده مولود مسعود را بسلطان سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت آن نونهال گلشن جهانبنانی و گوهر درج اکبرشاهی (در شهوار لجه اکبر) یافتند - و پیاده بزیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی باجمیر که صدو بیست کروه عرفی مسافت دارد تشریف بردند - و قصبه سیکری را بسبب

فتحی که حضرت فردوس مکتی را با رانا ساتکا دران مکل میمنت
 نشان رو داده بود محمی بفتح پور ساخته مشتبّه برنوق خلد برین
 آباد نمودند - و عمارات عالی گذاشتند - چون قلعه کالینجر که شیر شاه
 در هولی تحخیر آن سوخته درحالت نزاع بمراد دل رسیده مفتوح
 ساخته بود - و باز کفار بدعوی ارث بتصرف خود آورده بودند -
 عرش آشیانی همین که اراده تحخیر آن قلعه در دل راه دادند - راجه
 رامچند که دران قلعه حاکم محنتل بود کلید قلعه را مع دیگر
 هدا یا پیشکش فرستاده مبارک باد ولادت پادشاهزاده معروض
 داشت - و در همان زودی از مرزده روح پرور تولد فرزند دیگر که
 محمی بسلطان محمد مراد ساختند کل عیش و نشاط درچمن
 مراد شگفته گردید - و باز از سر صدق و صفا باجمیر تشریف برده
 زیارت نموده زرافرا بخلامان وضعیفان و ارباب حاجت رساندند -
 و فرمودند که حصاری از گچ و سنگ گرد آن مزار سازند - راجه کلیان مل
 حاکم بیگنیر و چندر سین والد مالدیو آمده مع انواع تحف
 ملازمت نمودند - و دختر کلیان مل از جمله پیشکش داخل
 پستاران خاص سرائق جاه و جلال گردید - درین اوان از نوشته
 اعتماد خان وزیر سلطان مظفر گجراتی که اکثر نظربند (؟) و امیر
 صاحب مدار می بود و آخر با یکی ازان هردو ساخته در دفع
 امیر دریم کوشیده فی الجمله در سلطنت اختیار بهمرساند مع هذا
 در سلطنت و ملک خلل باقی ست و در حقیقت ملک گجرات
 بتصرف امرا در آمده چنانچه در ذکر حاکمان احمد آباد مفصل
 بگزارش در آمده و نسق سلطنت احمد آباد بمسبب نفاق امرا

برهم خورده ملک صاحب ندارد و هر دو میرزای باغی پیشه که از مدمات فوج پادشاهی این طرف آواره شده اند در بهرنج و اطراف احمد آباد باتفاق بعضی مفسدان واقعه طلب علم بغی برافراشته اند باندک توجه و تعین فوج این ملک بتصرف اولیای دولت خواهد آمد بعد عرض پیر محمد خان اتکه را بافوج شایسته پیشتر مقدمه الجیش مرخص فرمودند - چون بر سرحد راجه سروهی رسید راجه آنجا یکی از راجپوتان چرب زبان تهور نشان را بطریق رساندن پیغام و اظهار بعضی مطالب ضروری و عجز حال خود فرستاد - و او در وقت ادای پیغام جمدهر از نیام کشیده بر شکم خان مذکور رساند همزمان پیر محمد خان بر سر او ریخته دست بدست بسزای کردار او رساندند - و پیر محمد خان اگرچه باوجود رسیدن زخم کاری جانبگرید اما از الم زخم که بعد مدت التیام پذیرفت جرأت برفتن احمد آباد ننموده بخدمت پادشاه مراجعت نمود - و عرش آشیانی خود بدولت و اقبال عدو مال عنان عزیمت طرف گجرات معطوف داشتند - سه منزل طی نموده بودند که بمزده ولادت نونهال گلشن سلطنت پادشاه زاده دانیال مبشر گردیده بفال نیک گرفتند - و در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] بقصبه پتن احمد آباد رسیده حاکم آنجا را مستمال ساخته بی تردد تیر و سنان از تصرف گجراتیان بر آورده سید احمد خان را که از سادات باره بود فوجداری آنجا داده رایت ظفر آیت طرف احمد آباد برداشتند و نزدیک احمد آباد رسیدند - سلطان مظفر باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشته

مژده عنایات بی پایان و مخاطب بظفر خان گردید - بعده دیگر برادران سلطان مظفر که همه از سلاطین زادهای احمد آباد بودند سعادت قدمبوس حاصل کردند و سجدهات شکر نزول قدم میمنت لزوم بآن سمت بجا آوردند - و بی آنکه کار بخون ریزی و فوج کشی انجامد ملک بتصرف آن گیتی ستان در آمده امیران عقیدت آئین جبین سلی تهنیت گردیدند - و از جمله میرزایی هنگامه طلب بغی پدیده که آواره سمت بهرونج و کهنایت بودند از شنیدن آوازه فتح اقبال اکبری سراسیمه کار و بار گشته میخواستند که فرار نمایند - عرش آشیدتی مطابق رویه یک تازی بطریق ایلغار بر سر میرزایان که قریب هزار و پانصد سوار داشتند از آنکه همراه عرش آشیانی زیاده از دو صد سوار نرسیده بود میرزایان بشوخی و جرأت تمام اقدام بر مقابله نمودند و در مکن قلب سر راه پادشاه گرفتند و کارزار سخت و دار و گیر غریب بمیان آمد و بمرتب جنگ مغالبه گردید که از سیف و سنان کار بمشت و گریبان رسید - و هیچ نمانه بود که چشم زخم بدشمنان آن جناب رسد - و مکرر حملهای مخالفان را بشجاعت ذاتی رد فرمودند - و راجه بهگوان داس که از عقب رسیده رفیق جانفشانی گشته بود بعد تردد بهادرانه با چند راجپوت بکار آمد - و پادشاه خود دو ترکش تیر بدست مبارک خالی نمودند - آخر کار نعیم فتح و فیروزی باقبال اکبری همعنان گردیده بر فوج پادشاه وزید - و ابراهیم میرزا و محمد حسین میرزا رو بفرار گذاشتند - چون قلعه بندر سورت در تعلقه گل رخ بیگم دختر میرزا کامران بود عنان توجه طرف بندر سورت معطوف داشتند - گلرخ بیگم از شنیدن خبر دبدبده

اقبال اکبري پسر خود را همراه گرفته از راه بکلانه طرف دکن فرار نمود -
 قلعه بندر مذکور بتصرف پادشاه گيتي ستان در آمد - (عجب قلعه
 گرفت) تاريخ آن يافتند درين ضمن ميرزا يان فرصت يافته پتن را
 محاصره نموده حل بر سيد احمد خان تنگ آوردند - و همين که تيغ
 آفتاب گيتي ستان از افق مشرق سر بر آورده بود آواز رسيدن پادشاه
 ذو الاقبال انتشار يافت - دست از محاصره برداشته سايه وار از گرد
 احاطه آن ديار معدوم الوجود گشته آواره دکن گشتند - و عرش آشياني
 خان اعظم را به صوبه داري احمد آباد با ديگر حکام تجربه کار کار دیده
 رعيت پرور در احمد آباد گذاشته در سینه نهضت و هشتاد و يك
 [۹۸۱] متوجه آگره گرديدند - و فوج برای تسخير بهکر تعين
 فرمودند - و ابراهيم حسين (۷۴) ميرزا خود را به پنجاب رسانده
 چند روز ماده فساد گرديده بزردی از دست بلوچان کشته شد -
 و سر او بحضور رسيد - فرمودند بر دروازه آگره آویزند - و در همان روزها
 مسعود ميرزا گرفتار شده آمده در قلعه گواليار مقيد گرديد *

درين اوان که پادشاه در فتحپور تشریف داشتند بعرض رسيد که
 اختيار الملک گجراتي باتفاق محمد حسين (ميرزا) لشکر فراهم آورده آمده
 احمد آباد را محاصره نموده اسف - عرش آشياني ابتداء چند هزار
 سوار انتخابي همراه امراي عقيدت نشان رزم آزما پيشتر بطريق
 هراول رخصت فرموده بتايد اکيد بهريک فرمودند که اگرچه ما از

(۷۴) د. دو نسخه ابراهيم بيگ ميرزا نوشته ليکن ان صحيح

نباشد *

شما بیشتر خواهیم رسید اما تا مقدور شما هم خود را نزد تر برسانید -
از عقب بعد چند روز خود بدولت از فتح پور با چهار صد پانصد سوار
انتخابی یک تاز بهادر که بیشتر از امرای جان نثار و خانه زادان
تجربه کار کارزار دیده بودند بر شتران ماده سوار نموده و خود
پاره راه بر اسب و بیشتر بر بهل و شتر سواری فرموده شب و روز
طی مسافت نموده چهل روزه راه را که پادشاهان در سه ماه و
چهار ماه قطع نتوانند نمود در نه روز طی فرموده بحوالی احمد آباد
رسیدند - مابین راه هرجا که با امرا و لشکری که سابق مرخص
فرموده بودند ملاقات می شد آنها باظهار خجالت غرق عرق
انفعال گردیده برکاب می پیوستند - و باز تا احمد آباد در ایلغار
بهم رکابی آن پادشاه در افتدار نتوانستند رسید - و روزی که کار بمقابل
و مقاتله افتاد زیاده از سه هزار سوار در رکاب نبودند چون در همان
دو سه روز جاسوسان اختیار الملک پادشاه را در فتح پور گذاشته بی اثر
خبر حرکت کوچ آمده بودند بعد که آثار گرد فوج هم رکبان
عرش آشیانی و غلغلۀ رسیدن لشکر تازه بگوشها رسید یکی از سواران
فوج مخالف که برای آب دادن اسب خود کنار آب متصل
دروازه شهر آمده بود در همان آن از سواران خان اعظم صوبه دار
محصور برای آب خوراندن اسب کنار آب آمد سوار اختیار الملک
ازین سوار استغفار نمود که کدام سردار تعیین کرده پادشاه شما تازه
رسیده - آن سوار در جواب گفت که جلال الدین محمد اکبر پادشاه
غازی خود بدولت و اقبال رسیده اند - سوار آن طرف که بروایت
بعضی مورخین محمد حسین میرزا خود بود بدو گفت زهی لاف

دروغ - خبرداران مابینست روز است که پادشاه را در قتم پور بلا خبر اراده کوچ گذاشته آمده اند - سوار خان اعظم در جواب گفت آری چنانست که می گویند - اما امروز نه روز است که پادشاه شتر سواره از فتحپور بدین سمت ابلاغ نموده با شتر سواران یک تاز بهادر انتخابی خود را رسانده *

بر منصف پیشگان باهوش ظاهر است که هیچ پادشاه بدین جرأت و این یازری طالع و مدد اقبال عدو مال نموده که باوجود تحقیق خبر فوجهای سنگین مخالف و میسر داشتن آنکه اگر خواهد با لک سوار و چهار پنج هزار فیل که همیشه در فیلقانه سرکار موجود می بودند متوجه کارزار گردد - این همه جرأت نماید - که هر جا با چهل پنجاه هزار سوار کارزار باید نمود با جمعیت معدود که آنها نیز بسبب یلغار شب و روز و بیدار خوابی با کلفت و کسل تمام خمار آلود بیداری رسیده باشند که ادنی فوجدار پرگنه از عهده مقابله و پیکار او تواند بر آمد چنان تهوری را کار فرماید - و بر عالمی ظاهر است که وقت اراده توجه پادشاهان از شهر بشهر دوسه ماه خبر کوچ و بر آمدن پیشخانه و تیاری کارخانجات شهر بشهر انتشار می یابد - و آن خسرو گیتی ستان بدان چستی و چالاکي خویش را برساند که قبل از رسیدن خبر خود را با دوسه صد سوار برساند - برخلاف فرخ سیر پادشاه که باوجود فراهم آوردن هفتاد و هشتاد هزار سوار و جمع نمودن همه امیران ایران و توران و راجهای نامدار و سالها بکار بردن منصوبه و تدبیر از عهده یک نوکر نتوانست بر آمد -

قابدم بلاي او گرفتار گرديد - چنانچه انشاء الله تعالى مفصل
 بگزارش خراعد در آمد * ع * ببين تفاوت ره از کجاست تابکجه
 القصه محمد حسين ميرزا و اميران گجرات از چنين ايلغار نمودن
 آن نامدار انگشت حيرت بدنندان گزيده حوصله باختند - و چنان
 مقرر کردند که اختيار الملك بطريق فوج يلتمش با پنج هزار
 سوار نزديک بدروازه شهر که خان اعظم از احمد آباد برآمده بمدد
 پادشاه نتواند رسيد مستعد باشد باز هر طرف که ضرور داند خود را
 برساند - و محمد حسين ميرزا با هفده هيئته هزار سوار خود و اختيار
 الملك و ده هزار پياده تيرانداز و برقنداز حکم انداز بمقابلۀ پادشاه
 پردازد - و فوجها بحرکت آمده باستقبال پادشاه شتافته اطراف فوج
 پادشاهي فرو گرفتند - و کوس و کرناي رزم وهلي و هوي دليران
 بلند آواره گرديد - و زد و خورد غريب بميان آمد - و بهادران جانباز
 و دلوران يکه تاز باوجود چنان ماندگي و کسل مسامت بعیده از
 بسياري لشکر خصم اندیشه بدل راه نداده دادتهري ميدادند * نظم *
 همه جنگ را تنگ بسته ميان * بگردون برآورده گرز و سنان
 بخون آب دانه همه نيغ را * سنان بر جگر دوخته ميغ را
 بعده که اثر غلبۀ فوج مخالفان ظاهر گرديد - و چندين از اميران
 پادشاهي شرط جان نثاري بتقديم رساندند - و بسياري گلگونه
 سرخروئي زخمهائي نمايان حاصل نمودند - و نزديک بود که چشم
 زخم بفرج پادشاه ذو الاقبال رسد - عرش آشياني با خاصان جان نثار
 شير وار از قلب فوج ظفر موج برآمده چون فيل کوه ربا بر محمد حسين
 ميرزا تاختند - همين که پرتو همت اقبال اکبري برابر چشم ميرزا

جلوه گر گردید - دل باختۀ هراس گشته عنان از معرکه گردانیده
 با فوج خود رو بفرار گذاشت - و بپاداران فوج پادشاهی بتعاقب
 پرداختند - در اثنای آن حال که گرم گریختن بود - اسپ محمد حسین
 میرزا سکندری خودۀ افتاد - و بدست مردم پادشاهی مقید گردید -
 و بخدمت عرش آشیانی حاضر آوردند - چند نامداری که در گرفتن
 و آوردن او باهم دعوی سبقت می نمودند - میان آنها گفتگو بنزاع
 انجامید - پادشاه از پرسید که راست بگو ترا که گرفته میرزا در جواب
 گفت راست این است هیچ کدام مرد آن نبودند که مرا بگیرند
 مگر کفران نعمت ورزیدن من و اقبال پادشاهی مرا دستگیر ساخت -
 و دران حالت که غلبۀ فوج میرزا ظاهر گردیده بود و پادشاه از فوج
 برآمده بمیرزا تاخته هزیمت داده بود تا گرفتار شده آمدن او
 عرش آشیانی برای دفع کسل یلغار و تردد ده روز در زبر سایه
 درخت آرام گرفتند - در لشکر اختیار الملك خبر مغلوب گشتن
 فوج پادشاه انتشار یافت - اختیار الملك بشغب تمام مکل خود را
 گذاشته بقصد مقابله و غارت فوج پادشاه و مدد لشکر خود بهمعنائی اجل
 خویش و اقبال پادشاه جلو ریز وقتی خود را رساند که تمام فوج
 عقب میرزا تاخته بود - و عرش آشیانی با دو عمد و سه صد سوار
 زیر درخت سایه دار با دل بیدار در راحت بودند - از رسیدن اختیار
 الملك پادشاه خبردار گردیده مستعد مقابله گشته نثار چیان را
 که دل و دست آنها از کار رفته بود - بنواختن شادبازۀ فتح مامور
 ساختند - و خان اعظم که با فوج خود در شهر محصور بود -
 باستعجال تمام برآمده از عقب اختیار الملك رسیده بکارزار و مدد

عرش آشیانی پرداخت - درین گرمی دار و گیر راجه جی سنگ که خود را بمدد عرش آشیانی رسته بود باندک دار و گیر که بمیان آمد راجه نامی با چند نفر رکاب بکار آمد و اختیار الملك گرفتار جنگ اجل گردید و تمام فوج و بهیر گجراتیان و میوزا بغارت تاراجیان و بهادران پادشاهی درآمدند - و خان اعظم بملازمت عرش آشیانی رسید - و سعادت قدمبوس حاصل نموده شکر چنان فتح که کمتری از پادشاهان را رو داده باشد بجا آورده بتقدیم آداب تهنیت پرداخت - و دیگر اهرای عظام رکاب تسلیمات مبارک باد بجا آوردند و نثار گزراندند - اگرچه عرش آشیانی بر قطع شجر حیات میوزا راضی نبودند اما راجه رام سنگ راضی بنگه داشتن ماده فساد نگردیده بقتل او مبادرت نمود - و خان اعظم را بدستور سابق در احمد آباد گذاشته متوجه آگره شدند *

بعد آرام گرفتن چند روز رایت ظفر پیکر طرف ملک شرقی برافراشتند - و بعد رسیدن بنواح حاجی پور پهنه ترددات فوج کشی و کلزار و محاربات رستخانه آنچه در تسخیر آن ولایت ازان پادشاه گیتی ستان که قلم ابطال برداستان رستم و اسفندیار می کشید بظهور آمد - و افغانان سور و لودی و نیدازی بسیار را علف تیغ ساختند - اگر خواهه مجمل از تفصیل آن بگزارش آرد از سر رشته اختصار نویسی بیرون می افتد - هرکه خواهد که اطلاع یابد باکبر نامه و تاریخ فرشته رجوع نماید *

حاصل کلام در سنه نهصد و هشتاد و چهار [۹۸۴] بعد قلع ریشه فساد مدعیان خاندان این دودمان بعضی را بجزا و سزا برساندند

و جمعی را مطیع و منقاد ساختند و بیشتر از توابع ملک شرقی را بتسخیر و تصرف اولیای دولت در آوردند - و بامداد تدبیر و طالع اکبری خطبه و سکه بنام نامی خود نموده خان جهان را بحکومت بنگاله مقرر فرموده بفتح پور مراجعت نمودند *

درین آوان والی برهان پور مظفر میرزا را با گلرخ بیگم والدۀ او مقید ساخته مع تحف و هدایای دیگر همراه ایلچی زبان دان قاعده فہم بحضور فرستاد - پادشاه از راه فضل و عنایت مظفر میرزا را بانواع رعایت نوازش فرموده بہمسری شاهرادہ خانم دختر خود معزز و مفتخر ساختند *

درین سال از غیب در فراش خانہ فتح پور آتش افتاد و چنان شعله ور گردید کہ ہرچند سقایان و عملہ کارخانجات برای فرو نشاندن آن دست و پا زدند - فائدہ نہ بخشید - و تا دوسہ روز میسوخت - و اموال چندین لک روپیہ تلف گردید - و بحکم تلف المال خلف العمر شکر سلامتی خود بجا آوردند *

و درسنہ نہصد و ہشتاد و ہشت [۹۸۸] خبر فوت خان جهان بعرض رسید و متواتر بظہور پیوست کہ بعد واقعہ خان جهان فساد عظیم در ملک نو تسخیر در آمدہ بنگالہ برخاستہ - خواستند کہ متوجہ بلاد شرقی و دفع فساد ینگالہ گردند - درین ضمن خبر فرحت اثر تسخیر قلعہ بہکر در سنہ ہفدہ جلوس بعرض رسید - و بشگون نیل گرفتند *

و درہمین آوان از نوشتجات کابل و اخبار نویسان شمالی بوضوح پیوست کہ میرزا محمد حکیم از شنیدن تشریف بردن

پادشاه سمت بنگاله و مهم ولایت شرقی برهنائی بعضی گرهان واقع طلب بگرد آردی لشکر پرداخته خود را برای تسخیر لهور طرف پنجاب رساده و بسیاری از زمینداران و هنگامه طلبان بد عاقبت با اور فریق گشته خلل عظیم در اطراف لهور انداخته اند - لهذا رایت ظفر آیت بدان سو بر افراشتند - همین که خبر رسیدن پیش خانه پادشاه گیتی ستان بهائی بت بمیرزا محمد حکیم رسید - سراسیمه وار بدستور سابق راه کابل اختیار نمود - بعده که برهنگد مضرب خیام گردید شاه منصور حاکم سرهند را که در طلبیدن میرزا محمد حکیم هم داستان بود مقید ساخته فرمودند که منصور وار بر سر دار عبرت جلوه گرسازند - و شاه زاده محمد مراد را هراول ساخته بقصد گوشمال میرزا محمد حکیم متوجه کابل شدند - نزدیک کابل که رسیدند فریدون خان ناگهان بر سر اردوی شاهزاده تاخته نفرقه تمام بحال سپاه و مردم بازار که ازین حادثه غافل بودند رساند و مال و متاع بسیار بغارت رفت - و در همان گرمی شاه زاده بر محمد حکیم خود را رسانده معرکه قتال و جدال بیاراست - و آدم بسیار از طرفین کشته و زخمی شدند - آخر نسیم فتح بر لشکر شاهزاده محمد مراد وزید - و میرزا محمد حکیم فرار نموده پناه بکوهستان کابل برد - و عرش آشیانی بعد شنیدن مرده فتح بکابل تشریف برد - اعیان و بزرگان شهر را اعزاز و اکرام تمام فرمودند و رعایتها نمودند - میرزا محمد حکیم عریضه مشتمل بر اظهار ندامت و التماس عفو جرائم مصحوب ایلچی فهمیده بخجدمت عرش آشیانی فرستاده و مضیرون این بیت بعرض رساند

• بیت •

سهر و خطای بنده گرش نیست اعتبار

معنی لطف و رحمت پروردگار چیست

قبول افتاد - وقت ملازمت نظر ترحم و عنایات بحال او دریغ
نداشته متوجه هند و سزد گردیدند - بعد از آنکه نزدیک آب
نیلاب مضرب خیام گردید فرمودند که قلعه در آنجا بنا نمایند
و مسمی به انگ سازند - بعده که در سنه نهصد و نود و یک
[۹۹۱] آن قلعه مرتب گردید و پادشاه بلاهور شرف نزول فرموده
بودند قلعه داری آنجا بر اجه بهکوان داس عنایت فرمودند و متوجه
فتح پور گردیدند - بعد داخل شدن فتح پور در مزاج عرش آشیانی
افحرف تمام رو داد - و ماده فتنه و فساد واقع طلبان گردید - و
برای تسلی و رفع گفت و گوی بیحوصلگان باوجود اثر تفسرو
نقااحت اکثر دیوان میفرمودند - و چون خود بسبب عارضه بدنی
مهم بنگاله نتوانستند نمود و دیگری را سزاوار این کار عمده ندانستند
شهباز خان کنبر را که در قید بود نظر بر جوهر ذاتی او از قید
بر آورده بعد عنایات سلطانی برای دفع فساد بلاد شرقی روانه
بنگاله ساختند *

چون ظفر خان گجراتی در ابتدای سال فتح احمد آباد
شرف اندوز ملازمت گشته بعطای منصب عمده و جاگیر لائق
سرافرازی یافته بود آخر باغوازی فتنه جوین بدعاقبت گریخته طرف
احمد آباد رفته علم بغی برافراشت - و روز بروز ماده خلل ملک
و خرابی حال رعایا میگردد - و بامداد نفاق حکام معزول و منصوب
که بتحریر و تفصیل آن نمی پردازد مهم او بامتداد کشید - و آشوب

عظیم در صوبه احمد آباد برپا گردید - آخر میرزا عبد الرحیم ولد
 بیوم خان مخاطب بمیرزا خان را بدان مهم مامور فرمودند - و در سنه
 نهصد و نود و دو [۹۹۲] با گجراتیان و ظفرخان محاربات
 معب و کارزار مف بمیان آمد و چندین هزار سرو سردار یزیر تیغ
 آمدند - و بعد کوشش و کشش بسیار که از طرفین بظهور آمد نسیم
 نصرت بر لشکر میرزا خان وزید - و ظفرخان خود را طرف جونه گره
 و جام رسانده بفکر خام فراهم آوردن لشکر از سر نو افتاده فساد تازه
 دران شلع برپا نمود - میرزا خان با فوج شایسته بآن صوب شتافته بعد
 تردد نمایان ظفرخان را ازانجا بدر ساخت - و بار دیگر آن سرمایه فساد
 با لشکر زیاد سر از بهرونج بر آورده با قطب الدین خان جاگیردار
 حاکم بروده و بهرونج مقابله نموده غالب آمده قطب الدین خان را
 کشته فوج اورا غارت نموده خزانه که دران هر دو محال موجود بود
 بدست آورده و مبلغی از تجار و صرافان نقد و جنس بطریق قرض
 بزور گرفته سی هزار سوار فراهم آورده بقصد مقابله میرزا خان
 متوجه احمد آباد گردید - میرزا خان ده گروهی احمد آباد برآمده
 با او محاربه نمود - و دار و گیر غریب زد و خورد عجیب رو داد -
 و سه هزار آدم از هر دو طرف دران کارزار کشته و زخمی گردیدند - آخر
 فتح نصیب میرزا خان گردید - ظفرخان باز طرف جام شتافت و میرزا
 خان همچنان خود را به بروده و بهرونج رسانده منصوبان ظفرخان را
 اخراج و تاراج نموده عمال پادشاهی دران محل مقرر کرده با احمد
 آباد مراجعت نمود - و بار سیوم و چهارم نیز میان ظفرخان و میرزا
 خان مقابله و مقاتله رو داد - و هر بار ظفر نصیب میرزا خان گردید -

آخر ظفر خان بی پروبال گردیده چند بار آوارہ دشت ابار بود -
 و میرزا خان بحضور رسیده مورد عنایات بی پایان و مخاطب
 بخان خاتان گشته باز برای دفع فتنه و استیصال ظفر خان مرخص
 گردید - و در سنه نهصد و نود و سه [۹۹۳] امیران عمده دکن مثل
 برهان الملک و شاه فتح اللہ شیرازی بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت
 گردیده در جرگه بندهای پادشاهی در آمدند - و ۱۰ نمونی تسخیر
 دکن نمودند - شاه فتح اللہ مخاطب به عضد الدوله گشته مامور گردید
 که باحمد آباد نزد خان اعظم اتکے رفتہ باتفاق بتسخیر برهانپور
 و برار پردازند و برهان الملک را نیز بمنصب عمده و عطای فیل و
 جواهر مفتخر ساخته با عضد الدوله و خان اعظم رفیق ساختند - بعد
 رسیدن هر دو امیر باحمد آباد خان اعظم بتهیه و سرانجام مهم دکن
 پرداخته مصلحت دران دانستند که اول به تسخیر برار که دران
 ایام بتصرف نظام الملک بود پردازند - بعدہ کہ بہ ایرج پور کہ حاکم
 نشین آن ہوبہ است رسیدند - هنوز بہ بندوبست آن ملک پرداختہ
 بودند و چند روز توقف درانجا واقع شدہ بود کہ فوج نظام الملک
 بمرداری راجی خان و دیگر امرای برار و برهان پور از دو طرف
 رسیده چون مور و ملخ هجوم آوردند - و خان اعظم تاب مقاومت
 دران ملک نیارودہ صرفہ در مقابلہ و مقاتلہ با آنها ندانستہ بدار و مدار
 پای اقامت ازانجا کشیدہ قسمی کہ انتشار فرار ظاہر کار بمیان
 نیاید بشہرت رسیدن خبر فساد احمد آباد براہ سلطان پور ندر بار خود
 را باز بر سر تعلقہ خویش برساند •

در سال نہصد و نود و چہار [۹۹۴] میرزا شاہ رخ نبیرہ میرزا

سلیمان بنی غم عرش آشیانی که در بدخشان فرمانروائی می نمود از تسلط اوزبکی و رفتن بدخشان بتصرف عبد الله خان اوزبک بخدمت عرش آشیانی رسیده در جرگه امرای ذوالاقتدار در آمد *

و در همان سال (۷۵) جشن طوی شاهزاده محمد سلیم با دختر راجه بهکوان داس ضمیمه جشن نو روزی عالم امروز گردیده بود که خبر واقعه میرزا محمد حکیم از کابل رسید و کنور مان سنگه و له راجه بهکوان داس بحکومت کابل سر بلندی یافت *

بر طالبان اخبار دیر کهن ظاهر و هویداست که تمام نسق و تسخیر هندوستان عشرت نشان یعنی بعضی بلاد دکن و صوبه احمد آباد و مالوا و بهار و کشمیر و بیشتر ولایت شرقی و قلعبات تعلقه زمینداران با نام و نشان خصوص اطاعت راجهای نامدار که حلقه اخلاص بگوش نمودن و بندگی و سر افکندگی بدین مرتبه اختیار کردن که باوجود کمال تعصب که هر قومی را با مخالفان ملت خود می باشد دختران خود را مسلمان نموده داخل پرستاران خاندان دودمان صاحب قران ساختن و بدان مفتخر گردیدن و بخدمات مامور گشتن و رسیدن صاحب کمالان ایران و توران و در جرگه جان نثاران این سلسله عالیه داخل گردیدن و هندوستان را زینت تغییر و تبدیل از وضع سابق دادن مخصوص عهد سلطنت عرش آشیانی بود *

القصد میخواستند که خود عرش آشیانی بقصد تسخیر دکن

متوجه سمت جنوب گردند - درین ضمن خبر شورش افغانان
 روشنائی که نزدیک کوههای پشاور با حکام پادشاهی به شوخی پیش
 آمده قطاع الطریقی و راهزنی اختیار نموده بودند - و خبر فساد
 کشمیر که در ذکر صوبه و سلاطین کشمیر مفصل درج گشته بعرض
 رسید - و معاً بظهور پیوست که والیان توران بقصد تسخیر کابل کمر
 بسته لشکر کشی نموده اند بسبب تواتر رسیدن اخبار ناملائم متوجه
 پنجاب شدند - و میرزا شاه رخ را با امرای عقیدت کیش دیگر
 برای تسخیر کشمیر که پیشتر ماده فساد اطراف همان بود
 مرخص فرمودند - و زین خان کوکه را با شیخ فیضی که از مقربان
 خاص بود برای تنبیه افغانان مرخص نمودند - میرزا شاه رخ
 که بکشمیر رسید محاصره و محاربه آنجا بامتداد کشید و ایام برف
 و شدت سرما رسید و لشکر هندوستان تاب شداوند ایام یخ و برف
 نیاورده بسیاری تلف شدند - لهذا میرزا شاه رخ بدین حکم صلاح دولت
 و رفاه حال مسلمانان دران دانستی که قرار صلح بدین شرط بمیان
 آورد که محصل دار الضرب و زعفران که عمده حاصل آن سرزمین
 است در سرکار پادشاهی بضبط در آید و لشکر دست از محاصره
 بر دارد - بعد عرض خلاف مرضی بظهور آمد و میرزا شاه رخ مورد
 اعتراض گردید - درین ضمن میرزا سلیمان جد میرزا شاه رخ بحضور
 رسیده در جرگه مصاحبان و مقربان گشته شفیع نا کرده کاری میرزا
 شاه رخ گردید •

وارانکه حکیم علی الاطلاق در هر عهده از حکمای مشهور
 و صاحب کمالن مغرور آن عصر را بهمان بلا که خود را دران

فن چار دانگ میدانستند مبتلا ساخته هم آغوش مرگ نموده چنانچه افلاطون و دیگر حکمای کامل عیار باآزار اسهل و هر مرضی که در علاج آن خود را سر آمد روزگار می شمرند در گذشتند - و راجه بیربل (76) که از جمله مقربان عمده محمد اکبر پادشاه صاحب السیف و القلم گفته می شد و در فهم و فراست و دانائی و رای صائب و بزله گوئی و حاضر جوابی نادر العصر آن عهد خود را میگزشت و عمری در پست و بلند تجارب روزگار بسر برده بود - در سنه هزار و یک [۱۰۰۱] (77) مطابق آغاز سال سی و یک جلوس غریب حادثه و چشم زخم بر فوج عرش آشیانی که به سرداری راجه بیربل تعیین گشته بود رسید - مجمل از تفصیل آن در گزارش می آرد که بعده که زین خان و شیخ فیضی برای تنبیه افغانان روشنائی تعیین گردیدند هر چند شرط سعی و تردد بتقدیم رساندند بسبب کثرت افغانان که از مرور و ملخ زیاد بودند فائده مرتب نشد - بعده کنور مان سنگه را با لشکر تازه بدان مهم مرخص ساختند و روز بروز مقدمه فساد آن قوم زیاد میگردد - تا آنکه راجه بیربل همراه سعید خان کهکر و فتح الله مخاطب بحکیم ابو الفتح که او هم از دانشمندان روزگار گفته می شد و جمعی

(76) در نسخ موجوده بیربل و بیربر هر دو نوشته و در تاریخ فرشته و اکبر نامه بیربل و در منتخب التواریخ بداونی و بعض نسخ آئین اکبر بیربر نوشته *

(77) بداونی و فرشته تاریخ قتل بیربل ماه صفر سنه ۹۹۴ گفته *

از امرای تجربه کار مع فوج ده هزار سوار و پیاده کارزار دیده
نبرد آزما بطریق سردار مستقل علاحدہ بمدد زیر خان و شیخ
فیضی مرخص ساختند - از آنکه بیربل در فن شعر هندی و لطیفه
گوئی و مشیر بودن در امور ملکی و دانائی در خدمت عرش
آشپانی بسیار معزز بود و کمتر بر جدائی او از رکاب راضی می شدند
و سرانجام آن مهم را موقوف برفتن او دانسته بودند وقت رخصت
از راه کمال لطف دست بردوش او گذاشته تاکید بزرگ مراجعت نمودن
بعد فراغ تنبیه آن جماعه بدسکال فرمودند - بعده که بیربل بدان مکان
رسید در ابتدا ترددات نمایان و سعی جمیل او در تنبیه و تادیب
آن جماعه بد عاقبت بظهور آمد و جمع کثیر از ان مفسدان را قتیل و
اسیر ساخت و مکانهای قلب آنها را بتاخت و تاراج درآورد - اما از آنکه
مقابل غرور او نظر بر دانائی خود داشت در تقدیر چنان رفته بود که
چشم زخمی که در تمام ایام سلطنت عرش آشپانی نرسیده بود بلکه
کمتر در محاربات رو داده که از جمله چهل پنجاه هزار نفر سوار و
پیاده یک متنفس جانبر نگردیدند بر او گذشت - یعنی در عین
ایام کوشش در پای کوتل کوهی که دره دشوار گذار پر از سنگهای
نا هموار نزدیک آن واقع شده بود جاسوسان خبر آوردند که افغانان
جمعیت فراهم آورده قصد شب خون بر موج پادشاهی دارند -
بیربل بعد شنیدن این خبر بی آنکه همراهان دور و نزدیک خبر کنند
و پای مشورت بیان آرد بقصد آنکه این سه چهار گروه دره کوه
را طی نموده از ان مکان که ملاحظه شب خون زدن بود بر آید آخر
روز با لشکر و بهیر کوچ نمود - از اتفاقات یکنی از افغانان جلد رو که

دران لشکر بطریق جاسوس بود بچالاکي تمام خبر بدان سرگروه آن
 کوه و سرداران آن گروه رساند - همینکه اول شب داخل دره گردید اول
 بعصب سنگ لاخ و نشیب و فراز در شب تار ترتیب فوجي که
 مقرر کرده بود برهم خورد - و پدر از پسر و نفر از آقا و سپاهي از
 سردار جدا افتاد - دوم افغانان از دست راست و چپ بالاي کوه
 و روبرو و عقب رسیده بزدن سنگ دست و فلاخن و انداختن
 پارچه سنگهای فیل ربا شروع نمودند - راه پیش رفتن و برگردیدن
 و تردد نمودن بند گردید و از تنگي راه و برخاستن آشوب و بر سر
 هم فراهم آمدن سوار و پیاده قیامت بر پا گردید از هرسنگي که
 فرود مي آمد و از اطراف متصل مي بارید دست و سرو پای
 سه چهار کس شکسته مي گردید و فریاد بجای نمی رسید و تمام
 شب سنگ بلا بر سر اجل رسیدگان مي بارید - تیر و گولي آن قدر
 مي رسید که از احاطه حساب بیرون بود و تا اثر دمیدن صبح اثر
 از حیات بلکه نام و نشان آن اهل مبات نماند سواي زمین خان
 کوکه و حکیم ابو الفتح که دران قتل عام رفیق نبودند بلکه از حرکت
 لشکر راجه خبر هم بآنها نرسیده بود باقي تمام فوج از سپاه و
 مردم بهیر صغیر و کبیر همراه هشت نه سردار نامي مثل راجه
 بیربل و راجه دهیر (؟) و خواجه عرب بخشي فوج و حسن پني
 و ملا شیري مشهور که دران بلیه دار و گیر دیده بودند و غیره بقتل
 رسیدند و متنفسي ازان ورطه نجات نیافت و زمین خان کوکه و حکیم
 ابو الفتح بعد آن چشم زخم درانجا استقامت نتوانستند نمود - و دست
 از اسباب و خیمه برداشته ایلغار کنان خود را بقلعه اثلث رساندند ۲

و مغضوب پادشاه گردیدند (و از مقررات راجه بیربل است که روزی محمد اکبر پادشاه تار یکی قبر یاد نموده اندیشه می نمود - راجه مزبور با وجود بودن قوم برهمن گفت در زمینی که جسد مبارک پر نور سرور کائنات مدفون باشد دران زمین تاریکی چرا خواهد بود) (۷۸) •

بعده راجه تودرمل را با لشکر گران برای تدارک و تلافی آن و تنبیه مفسدان مرخص فرمودند - و راجه تودرمل بعد رسیدن آنجا تدبیرات بکار برده و قلعه ساخته بمور ایام از اتمام مهم سرخ روئی بروی کار آورد - عرش آشیانی خواستند که بقصد تسخیر کشمیر خود بدولت متوجه شوند - محمد قاسم خان کابلی را با فوج شایسته بطریق هراول مرخص فرمودند - بعد رسیدن محمد قاسم خان طالع او یاروی نمود که قبل از رسیدن او میان سلطان زادهای کشمیر و زمینداران آن دیار که همیشه آن ملک ماده شورش و نزاع بوده فغان و نزاع تمام بمیان آمد و بیشتر از زمینداران تمن دار بمحمد قاسم خان رجوع آورده مع فوج خود بدو پیوسته بی قتل و جدال کشمیر را بتصرف ملازمان پادشاهی در آوردند - و اقبال اکبری باستقبال شنافته کار خود ساخت - اما بسبب نزاع اعیان کشمیر بعد تسخیر با محمد قاسم خان موافقت نیفتاد و بند و بست نتوانست نمود و بیشتر از مردم کشمیر بحضور باستغاثه آمدند - بنابراین حکومت آنجا را بحید یوسف خان مشهدی که دختر میرزا

هندال باو منسوب بود مقرر فرمودند - و زمین خانی اتکه را بحکومت کابل مرخص نمودند - و بعد رسیدن خبر بند و بست کشمیر در سنه نهصد و نود و هفت [۹۹۷] خود بدولت برای سیر و تفرج لاله زار و شکار آن سرزمین همیشه بهار متوجه شدند •

و درین سال خبر فوت راجه تودرمل که مدارالهام ملکی و مالی بود و کاردانی و بندوبستی که او در هندوستان نموده بر صفحه روزگار و دفاتر لیل و نهار یادگار مانده و سابق بگزارش آمده بعرض رسید - باعث ملال خاطر مبارک گردید • (۷۹)

چون بحسب مراجعت خان اعظم از برار و دکن بی نیل مقصود او را از احمد اباد معزول فرموده بودند درینوقت باز بحکومت احمد آباد مقرر فرمودند و مخاطب بکولکاتاش خان نمودند - و کابل را بمحمد قاسم خان ارزانی داشتند - و شهاب الدین خان را حاکم مالوا ساختند - و خان اعظم با فرج شایسته برای تسخیر و تادیب راجه جونه گته که مکرر پرو نوج رفته بود و سر بطاعت فرود نمی آورد و دم از انا الملکی میزد رفته بعد محاربات معیب و کارزار رستماته و کوشش و کشش بسیار مغلوب و منکوب ساخته آن ملک را که کنار دریای شور واقع است بتصرف پادشاهی در آورد •

چون مردم کشمیر را که مدام ماده شورش بوده اند با سید یوسف خان موافقت نیفتاد میرزا یادگار را بحکومت آنجا

(۷۹) عبارتی که از صفحه ۱۵۵ سطر ۴ تا صفحه ۱۵۸ سطر ۲۰

چاپ شده آن عبارت در نسخه سوم اینجا نوشته است •

مرخص فرمودند و خود بدولت بلاهور تشریف آوردند *

بعد از آنکه عرش آشیانی از تسخیر بنگاله و مالوا و احمد آباد و کشمیر و بهکرو سند و اکثر زمینداران و راجه‌های نامدار هند خاطر جمعی حاصل نمودند از سر نو بفکر تسخیر دکن افتادند - اول چهار ایلچی با وقار فهمیده کار بهمه زبان آشنا نزد والی برهانپور و برار و بیدر و احمد نگر روانه ساخته کلمات چند از روی نصیحت وعده و وعید آمیز نوشته پیغام نمودند - از آن جمله شیخ فیضی که علامه دبیران عهد بود هرچند آنچه شرط تبلیغ رسالت بود بتقدیم رساند مفید نیفتاد - و بار دیگر فرستاده‌ها جواب ناکامی شنیده مراجعت نمودند *

درین ضمن بظهور پیوست که یادگار میرزا که دختر یکی از زمینداران کشمیر را که صاحب فتن و ماده فساد بود بعقد خود درآورد علم بغی بر افراشت - و امرای که برفاقت او تن ندادند با قاضی آنجا قتیل و اسیر ساخته - شیخ فرید بخشی که از اولاد جعفر کذاب و بسادات رضوی زبان زد و از شجاعان مشتهر بود برای تادیب او رخصت فرمودند - و او رفته بعد قتال و جدال غالب آمده یادگار میرزا را مقتول ساخته سر او را بحضور فرستاد عرش آشیانی بار دیگر برای سیرگل و لاله بهار کشمیر بهشت نظیر تشریف برده حکومت آنجا را از سر نو بسید یوسف خان مشهدی مرحمت نموده بعد فراغ تنبیه بعضی مفسدان و بند و بست اطراف طرف قلعه رهناس تعلقه پنجاب رایت ظفر آیت برافراشتند *

درین آوان خبر کشته شدن مظفر خان عرف سلطان مظفر گجراتی که بعد چندین مقابله و کارزار که هر بار فرار اختیار نموده باز اقدام

بر محاربه خان خانان و خان اعظم می نمود آخر اسیر سر پنجه خان اعظم گردید و چون دانست که بخواری و زاری پا مال مکانات کردار خواهد گردید حربۀ پنهانی بهم رسانده وقت رفتن جایی ضرور بدست خویش خود را هلاک ساخت - بعرض رسید - و معا مزید متع اودیسه و دیگر بعضی نواح بفکاله که مانده بود از روی عرضه داشت راجه مان سنگه با صد و بیست زنجیر فیل فرستاد او معروض گردیده باعث تفریح طبع عرش آشیانی گشت *

(80) اگر چه عبد القادر مولف تاریخ بداونی که مدتی از

(80) در یک نسخه بعرض این عبارت این چنین نوشته که - شیخ عبد القادر بداونی که امام محمد اکبر پادشاه گفته می شد در تاریخ بداونی تألیف خود چندین جا فقرات چند در حق محمد اکبر پادشاه نوشته که از آن صریح بوی تعصب و غرض نفسانی بمشام اهل درد می رسد چنانچه بعد فوت او مضمون تاریخ بداونی بعرض جنت مکانی جهانگیر پادشاه رسید و حکم مقید ساختن پسر او و تاراج نمودن خانه فرمودند و با وجود از صحافان مچلکی این معنی گرفتند که خرید و فروخت تاریخ بداونی نماینده زیاده از همه بداونی در دار الخلافه نزد صحافان یافته می شود و از شهرت این غضب سلطان قاسم فرشته و شیخ نور الحق دهلوی مولف تاریخ زبده و غیره که سه مولف در شروع عهد جهانگیر هم عهد بوده اند اصلا قلم را بذکر این مقدمه آشنا نساخته اند اما مسود اوراق که سوای حق گوئی کار بهما جزوئی میر و وزیر

مقربان خلوت و امام عرش آشیانی و فاضل مقرری بود -
 ظاهراً در عقائد دینی باتفاق دیگر فضلی آن عهد با شیخ فیضی و
 شیخ ابو الفضل پسران شیخ مبارک که از مقربان و محرمان خاص
 عرش آشیانی گفته می شدند اختلاف بهم رسانده بود - لهذا درباره
 هر دو برادر و جمعی که از جمله پیش آورد های آنها بودند و نزد
 پادشاه قرب و راه حرف زدند داشتند بعضی مذکورات خلاف
 عقیده اسلام بزبان داده - همچنان نسبت به بندگان عرش آشیانی
 نیز در چندین مقدمات کلمات نا گفتنی و نا نوشتنی دور از قبول
 عقل نوشته خواهد عشر عشیر آنها بتذکار در آورد از پاس ادب
 دور میداند اما از آنکه نقل کفر کفر نمی باشد چندین فقرات از
 نگاشته عبد القادر بزبان خامه میدهد - اولاً چون عقلای آن عهد
 همیشه در مجالس و مخاطب فیضی و ابو الفضل را مطعون
 خلاف طریقه متشرعین و پیروان دین می ساختند و بسبب اسم
 پدر آنها که مبارک نام داشت طعن عدم نجابت نیز می نمودند
 مضمون خطی که مبارک به پسران خود نوشته و از روی نصیحت
 کلمه چند دران درج نموده چون نقل آن خالی از طول کلام نیست
 خلاصه آنها می نگارم - بابای من از فضلی این عهد که همه جو
 فروش گندم نما اند و دین را بدنیا فروخته تهمت آن بر ما بعثه اند

ندارد بعد تجسس و تفحص بسیار آنچه از انتخاب تواریخ بدآونی
 و غیره بر آورده بطریق آنکه نقل کفر کفر نمی باشد فقره چند بزبان
 خامه صدق بیان میدهد *

از گفته حرف آنها نباید رنجید - و از آنکه از طرف نجابت ما گفتگو دارند دل بتشویش نباید نمود - در ایامی که والد من ودیعت حیات نمود من بحد تمییز نرسیده بودم والدۀ من مرا در سایۀ عواطف یکی از سادات ذر الاحترام در کمال عشرت پرورش میداد - و در تربیت من از طرف درس علمی و دیگر تادیب کمال سعی بکار میبرد - از آنکه پدرم مرا حسب فرمودۀ بزرگی موسوم بمبارک ساخته بود روزی یکی از همسایه‌های حسد پیشۀ آن سید والا نژاد که غمخواری و تیمارداری ما بیکسان می نمود مادرم را بکلمات درشت رنجانیدۀ مرا بعدم نجابت مطعون نمود - والدۀ ام گریه کنان نزد آن سید والا مقام که از حسب و نصب پدرم اطلاع داشت رفته نالشی تعذیبی او نمود - و آن (سید) او را زجر و توبیخ تمام فرمود - الحال الحمد لله که حق سبحانه تعالی ما و شمارا از فضل بی پایان خویش در سایۀ لطف و کرم پادشاه عادل و باذل فخرزمین و زمن بدین رتبه و پایه رسانده که فضایی عصر از راه همچشمی حسد میدارند و رشک میبرند - بعد اتمام این مضمون از ابتدای احوال شیخ مبارک می نویسد که در ابتدا بمرتبه از متکلمین صلاح شعار بود و از وجد و سماع انکار داشت از خانه که دران می ماند در صورت شنیدن صوت سرود و نغمۀ خانۀ همسایه اجتناب می نمود - و دران خانه ادایی صلوۀ و توقف جائز نمی دانست - بعد چند گاه میل بتصرف بهم رسانده دم از وحدت وجود میزد - و کار بجائی رسید که لمحۀ بی غنا نبود - و چون دران ایام ابتدای آمد آمد فضلا و دانشمندان و سخن وران ایران و عروج دولت صاحب کمان هر دبار بود - و آنها را باهم بسبب

قرنی که شیخ ابو الفضل و شیخ فیضی در خدمت پادشاه داشتند سروکار همبزمی واقع می شد - و شیخ مبارک جویای صحبت دانشوران بوده از آنها گرمی بازار خود میدانست از اثر صحبت که با فضایی ایران سوای ملا عرفی که در همان ایام از شیراز رسیده با وجود آغاز بهار شباب در فن شعر و مداحی پادشاه و گفتن قصائد و اشعار رنگین و دیگر همه کمالات بمرتبه تمام شهرت یافت و نزد پادشاه معزز گردید و باعث رشک هر دو برادر گشت و میان همدیگر سو مزاج بهم رسید - گویند روزی عرفی وارد خانه ابو الفضل گردید و ابو الفضل قلم در دست گرفته در تحریر دیباجه قران که می خواست بلا نقط تصنیف نماید ببحر فکر فرو رفته بود عرفی پرسید که مخدوم در چه فکری در جواب گفت می خواهم که اسم پدر خود بی نقط ظاهر نمایم عرفی گفت حاجت فکر نیست بزبان اصل خود مبارک بنویسید - این معنی پر طبع ابو الفضل نهایت گرانی نمود - باز روزی عرفی برای عیادت فیضی رفته بود نزدیک خوابگاه او سگ بچه چذد دید که فلاهای زربفت با زنجیر طلا در گردن داشتند پرسید که مخدوم زاده ها بچه اسم موسومند فیضی گفت باسم عرفی در جواب از زبان عرفی برآمد مبارک باشد - گویند عرفی در عین شباب بهار جوانی که سال عمر او از بیست تجاوز نموده بود مسموم گردید که با او موافقت نیفتاد میداشت - میل بمذهب تشیع بهم رساند - و با آنها اظهار همرنگی می نمود بعد چند گاه رغبت تمام بمطالعه کتب حکما بهم رسانده رفته رفته از مجتهدان و پیش قدمان دهریه گردید و پسران او راهنمای اکثر مقرران

پادشاه گردیده مطیع و منقاد خود ساختند - و مزاج عرش آشیانی را نیز در بعضی مقدمات چنان از راه برده بودند که در زبانها بمرتبه اتم متهم می ساختند - و چون خان اعظم کوکلتاش اتکه که اصل اسم او میرزا عزیز بود - و در نظم و نثر و اکثر علم از دانشوران و صاحب کمال مشهور آن عهد گفته می شد و در خدمت عرش آشیانی از راه قرب مادر که مرضعه پادشاه بود نهایت گستاخانه ملوک می نمود - و در ریش تراشیدن و سجده نمودن خلاف امرای دیگر که اطاعت امر می نمودند بعمل نیارند، ریش را هراز گذاشته بود - و مدام با مقربان حضور مخصوص با شیخ ابوالفضل و شیخ فیضی درین ماده نزاع دینی داشت - لهذا هر دو برادر و مقربان دیگر ماندن او در حضور مصلحت ندانسته تجویز موبه داری احمد آباد بعد تسخیر آن بمیان آورده او را از پادشاه جدا ساخته بودند - بعد انقضای چند سال بموجب درخواست والد او فرمان طلب او از راه کمال لطف بدین مضمون صادر شد که چون والد شما خواهش ملاقات شما زیاده از حد دارد باید که نائب در احمد آباد گذاشته زود خود را بحضور سراپا سرور رسانند - خان اعظم چون سر از اطاعت امر بیچیده بود در رفتن حضور دفعیه می نمود - باز فرمان اعتراض آمیز بدین مضمون صادر فرمودند که مگر ریش شما سنگین مینماید که در آمدن بخدمت هردو قبله خود تعلل می ورزید بعد ورود فرمان ثانی خان اعظم که از مدت بهانه طلب بود بعضی پرگنه و مکنهائی مفسد پیشه را تاخات و تاراج نموده مبلغی کلی تر نقد و جنس بدست آورده طلب سپاه را مفروغ ساخته با عیال

و اطفال ببندر کهنابیت که از آنجا چهارات بهمه بنادر تردد مینمایند آمده راکب جهاز گشته روانه کعبه الله گردید - بعده که بعرض عرش آشپانی رسید فرمان استمالت نصیحت آمیز باین مضمون نوشتند که بی حصول رضای دو کعبه دل بکعبه سنگ و گل رفتن خلاف شرط عقل و رای اسلام است - خان اعظم در جواب گستاخانه معروض داشته و املا پاس ادب و حق نمک را منظور نداشته پادشاه را متهم بدعوی نبوت نموده فقرات لغو دران درج نموده که بتحریر و تفصیل آن نپرداختن اولی - و مبالغه بدین مرتبه نموده که چون شما را بدخواهان دین و دولت از راه راست برده بدنام راه بدعاقبتی ساخته اند و نمیدانند که کدام پادشاه دعوی نبوت نموده مگر مثل کلام الله برای شما نازل گشته یا معجزه مثل شق القمر از شما واقع شده یا مثل چهار یار باصفا دارید که خود را متهم بدین بدنامی ساخته اید - بذابران که عزیز کوکه نسبت بهمه خیرخواهان دیگر که فی الحقیقه بدخواه آن جنابند فدویت دارد رو به بیت الله آورده بدین قصد که آنجا مقیم گشته برای شما دعای رجعت براه راست نماید - امیدوارم که مناجات این عاصی بدرگاه قاضی الحاجات اثر بخشیده شمارا براه محتقیم باز آرد - و نیز در تاریخ بدوانی نوشته که خان اعظم بعد رفتن بکعبه متبرکه از سلوک شریف بآنجا استقامت نتوانست ورزید باز او بدین جناب خطا بخش و جرم پذیر رجوع آورده در ریش تراشی و سجده و در همه باب متابعت نموده - اگرچه بر عقلا ظاهر و هریدا است که مقدمه دعوی نبوت در همه صورت خواه در ماده از عرش آشپانی و خواه نسبت بخان اعظم که آن

چنان گستاخانه بزبان قلم داده افتراي محض خواهد بود اما از مضمون خطي که آن بي سعادت از احمد آباد بوالی برهان پور در ماده عرش آشياني نوشته بود و بعد تسخير قلعه امير (اسير) کتبخانه حاکم برهان پور باموال ديگر بضبط در آمده - و در سنه اول جلوس جنت مکاني جهانگیر بادشاه آن نوشته همچنان بمهر و خط خان مردود از میان کتبخانه مذکور برآمده از نظر جهانگیر بادشاه گذشت - بعد مطالعه که همه مضمون صلو از کلمات لغو و فقرات لا يعني نسبت بعرش آشياني بود بدست خان اعظم دادند و فرمودند که بلند بخواند - و آن کم سعادت بي حجابانه با آواز بلند خواند و سامعان حضور برو لعن و طعن نمودند - جنت مکاني فرمودند که اگر نسبت حق شیر با عرش آشياني در میان نمی بود سزاور قتل بودي - و اکثفا بعزل منصب او نموده حکم فرستادن قلعه نمودند - در جهانگیر نامه تالیف کامگار بیگ مخاطب بغیرت خان مفصل بدین ذکر پرداخته •

القصة بعد رفتن خان اعظم به بیت الله شاهزاده محمد مراد را باتاليفي صادق محمد خان صاحب مدار صوبه احمد آباد فرمودند - و مالوا را بشاه رخ میرزا عنایت نمودند - و شهباز خان را به نیابت او روانه ساختند - درین اوان باز خبر فساد و غلبه افغانان روشنائي بعرض رسید و آصف خان عرف میرزا محمد جعفر را برای تنبیه آن جماعت بد عاقبت مرخص فرمودند - و از ترده آصف خان که محاربات صعب در میان آمد در اندک فرصت چهارم پانصد سر و اسیران آن قوم بحضور رسیدند •

و درین سال سنه هزار و چهار [۱۰۰۴] (81) مرده رسیدن میرزا
 رستم بن سلطان حمین نبیره شاه اسمعیل صفوی حاکم قندهار که
 بسبب هجوم و فساد مخالفان اطراف و اعتراض شاه ایران تنگ
 آمده بود با کلید قلعه معروض گردید - و بعد رسیدن حضور و
 دریافت سعادت ملازمت بمنصب پنجهزاری که معراج پایه دولت
 آن عهد بود و عطای حکومت ملتان و دیگر عنایات معزز و
 مفتخر ساختند *

و در همان سال خان خانان را مع فوج شاهزاده دانیال و
 دیگر امیران کار طلب نامی برای تسخیر دکن مرخص فرمودند -
 یعه که خان خانان بماندو رسید خبر مرگ برهان شاه نظام الملک
 و لشکر کشی عادل شاه بیجا پور باحمد نگر و کشته شدن پسر
 برهان شاه و سر بر آوردن میان منجو نام که امیر صاحب مدار
 نظام الملک گشته بود و رسیدن عریضه او بخدمت شاهزاده
 محمد مراد در احمد آباد مشتمل بر التماس طلب برای تسخیر
 دکن و روانه شدن شاهزاده محمد مراد از احمد آباد بطریق استعجال
 بدکن در لشکر خان خانان انتشار یافت - و متصل آن نوشتجات
 میان منجو و دیگر حکام برهان پور و برار متضمن بر تاکید زود رسیدن
 بنام خان خانان نیز رسید - و خان خانان خود را بسرعت تمام
 به برهان پور رسانیده راجی خان والی اسیر را با خود رفیق ساخته
 تا رسیدن شاهزاده محمد مراد که با بیست هزار سوار نزدیک

دولت آباد رسیده بود بخدمت شاهزاده رسیده ملحق گردید - و منجو و بعضی رفقای او که عرائض مشتمل بر طلب شاهزاده و خان خانان فرستاده بودند بتعلی و استمالت چاند بی بی دختر نظام الملک که فی الحقیقت دران ایام همان وارث ملک بود و در تدبیر و رای مائب و سخاوت و شجاعت و عصمت در میان زنان نادره زمان گفته می شد پشیمان از نفاق ورزیدن و طلبیدن شاهزاده گشته باتفاق چاند بی بی برگرد آوری مصالح جنگ و فراهم آوردن ذخیره قلعه و تسخیر قلوب امرا و زمینداران نواح پرداختند - و باز مصلحت کار قرار بران یافت که چاند بی بی در احمد نگر استقامت ورزیده در محافظت قلعه دولت آباد و احمد نگر کمر سعی بندد - و باتفاق امرای عقیدت کیش در استحکام برج و باره پردازد - و منجو احمد نام مجهول النسب را که برای نام وارث ملک قرار نموده بود برداشته بمرحد بیجاپور رفته با بیجاپوری اتفاق نموده بعد گرد آوری لشکر برای مقابله فوج پادشاهی تردد زیاده نمود - ازین خبر خان خانان باقول (82) خوه آمده بمحاصره قلعه احمد نگر پرداخت - و چاند بی بی مردانه وار کمر همت بسته محصور گردیده چنانچه باید در دفع ضرر قلعه و در سرانجام و اهتمام کارزار می کوشید - و هر تدبیری که لشکر پادشاهی در پیش بردن مورچال و کندن نقبها و بعتن دمدمه بخرج مبلغهای گلی می نمودند چاند بی بی در مقابل و برابر آن چنان تردد بر روی کار می آورد که از زدن

توبه‌ای پیاپی و شبها فرستادن لشکر برای شبخون و خراب نمودن دمدمه و نقب کمی نمی نمود - و آخر کار بسعی بهیار مور چال و نقب باروت زیر دیوار و برج قلعه رسید و مبلغ خطیر بران خرج گردید - آن شیرزن با تدبیر بنیروی عقل خبر داری بتلاش جاسوسان با هوش از مکن اندرون و بیرون نقب خبر یافته قبل از روز یورش مردان کاری متلاشی را فرمود که از اندرون بقیاس مقابل تا جایی رساندن باروت شکافته خریطهای باروت دو نقب بدست آوردند و برای احتیاط آن قدر مشک و کوزه‌های آب ریخته که بجای شراره آتش آب ازان طرف جوشید - و در تلاش سراغ دیگر نقب و سوراخها بودند - درین ضمن شاهزاده و خان خانان بقصد پرانیدن برج و یورش نمودن باقواج و مبارزان قلعه کشا سوار شده فرمودند که در نقبها آتش زنند زیر برجی که باروت بقدر پنجاه گز در طول دیوار پرید دران هنگامه دار و گیر بلند شدن دود و برخاستن صدای زلزله افزا و باریدن سنگ و آذم مرده که مثل کبوتر با آسمان ریخته معلق زنان فرود می آمدند دلوران کار طلب در انتظار پریدن برج و دیوار دیگر مستعد یورش بودند و از در نگرفتن آتش بنقبهای دیگر بحیثیت افتاده در یورش چستی و چابکی که بایست بکار نتوانستند برد - درین فرصت آن زن مرد سیرت بدستور مردان نبرد دید؛ تجربه کار برقه پوشیده شمشیر حائل نموده و شمشیر دیگر بدست گرفته برق کردار با مصالح تخته و چوب و بانس و سبدهای پز از گل و خریطهای گلان که همه را در عالم احتیاط موجود نموده چشم بر راه وقت بود بهای دیوار از پا در آمده رسیده بزبان خوش

در ریزش زرو وعده و وعید از زن و مرد کار گرفته بجلدی و چابکی تمام رخنه حصار را بند نموده توپهای خورد بران گذاشته سد راه آمد و شد و حائل آمدن لشکر گردید - و مغلان و بهادران رخنه جو باوجود حملهای پیاپی و یورشهای بی صرفه که آدم بحیار بکار آمدند و راه در آمدن و دخول نیافتند بعد تردد تمام روز بمکانهای خود شناختند و همین که خسرو انجم سپاه پناه بحصار نیلگون گردون برد چاند بی بی بلکلران و بیلداران جلد دست با مزدور بحیار در پای دیوار بر سرکار آورده خود بر اسب سوار شده مشعل بسیار روشن ساخته از خشت و گل و چونه و سنگ و قش مرد ها هر چه بدست می آمد تا اثر ظاهر شدن سفید صبح در برداشتن دیوار و استحکام آن می کوشید و از در دست و دامن مزدوران بطریق انعام می پاشید - و همان شب دیوار پنجاه درعه که از سه و چهار درعه عرض کم نخواهد بود و سه درعه بلند نمود - و بهمین دستور تردداتی که ازان زن سرا پا تدبیر در محافظت قلعه و دفع شر خصمان بظهور آمده درین اوراق مختصر بنحویر آن نمیتوان پرداخت - گویند چند روز که برو عرصه امید نجات، تنگ گردید و اثر رسیدن کومک اطراف ظاهر نشد و غله و دیگر ذخیره قلعه رو باتمام آورد فرمود که گولهای نقره در توپ پر نموده بلشکر پادشاهی اندازند •

درین ضمن خبر روانه شدن سهیل خان حبشی نائب عامل شاه با هفتاد هزار سوار از بیجاپور انتشار یافت - و راه رسیدن رسد لشکر پادشاهی بند گردید - و گاه و هیمة دران نواح نماند - و کهی دور دست از آفت دست اندازی زمینداران و دکنیان نمی.

رسید - بنابران قلت کاه و غله در لشکر بمرتبه شد که اسپان و بار بردار
 بهیاری تلف شدند - و امرای چاند بی بی نیز تنگ آمده صلاح صلح
 میدادند - لهذا طرفین بمصالحه راضی گشته پیام الصلح خیر بمیان
 آوردند - و قرار یافت که شاهزاده دست از مزاحمت و محاصره قلعه
 احمد نگر و دولت آباد و نواح آن بردارد و بتصرف چاند بی بی
 و بهادر شاه نبیره برهان نظام شاه را گذارد - و صوبه برار با بعضی
 پرگنات احمد آباد بیدر تعلق بیادشاهزاده محمد مراد پذیرد - و نظر
 بر دفعیه وقت ایجاب و قبول طرفین منعقد گردید - و شاهزاده محمد
 مراد و خان خانان رایست توجه طرف برار برافراشته بدانجا رسیده
 قصبه شاه پور آباد نموده عجله پای تخت خود ساخته پرگنات بجایگزین
 امرای تنخواه کرده جهت آرام گرفتن بجهت و چهار پا فرستادن اطراف
 بهامله نزدیک پرداختند - و مصلحت نمودند که دختر راجی علیخان
 برهانپوری بعقد شاهزاده محمد مراد درآوردند - ازانکه از طرف صلح
 دکنیان خاطر جمعی که باید حاصل نشده بود بلکه خبر رسیدن
 سهیل خان حبشی با لشکریان شهرت تمام داشت در استمالت
 و خاطر جوئی راجی علی خان نهایت می کوشیدند - و با سه
 چهار هزار سوار نزد خود طلبیده در همه باب رعایت خاطر او مرعی
 میداشتند - و چون پادشاه زاده را با شهباز خان کمبو نائب صوبه دار
 سالوا که بطریق کومک با خود آورده بودند بر سر منع تاراج شهر
 احمد نگر در ایام پیغام صلح رنجش بمیان آمده بود - او بی رخصه
 شاهزاده بر سر تعلقه خود برخاسته رفت - و در همین آوان بتحقیق
 پیوست که سهیل خان باتفاق امرای پنجپور و چاند بی بی

مع فوج شصت هزار سوار و توپخانه عظیم که از ابتدای بنای رواج توپخانه دکن زیاده بر بلاد دیگر هندوستان بود از احمد نگر گذاشته می آید - خان خانان باتفاق راجی علیخان و راجه رامچند و دیگر امرای رزم آزمای کار طلب و بیعت هزار سوار برای مقابله فوج دکن از شاه زاده مرخص گشته متوجه پیکار و کارزار با سهیل خان گردید - و از آب گنگ که بزبان هندی گنگا زبان زد مردم دکن است گذشته نزدیک ناندیر کار بمقابله و مقاتله افتاد - و زد و خورد غریب بمیان آمد - و محاربه صعب روداد - و مکرر هراول هر دو طرف غالب و مغلوب گشته از آنکه راجی علی خان و رام چند در ابتدای یورش فرصت خالی نمودن توپخانه نداده فوج سهیل خان را برداشته بودند - و دکنیان فوج پادشاهی را بطریق فرار طرف خود بمکن دشوار گذار گذاشته باز برگشته از اطراف در آمده تا آخر روز جنگ را قائم داشتند - تا آنکه راجی علیخان و راجه رامچند با دوسه هزار سوار بکار آمدند - و مغال بحیار کشته و زخمی گردیدند - و دکنیان زیاده نیز سینه را سپر بلا ساخته بدایه عدم شتافتند - آخر هزیمت بلشکر خان خانان افتاد و کار بجائی رسید که خان خانان با چند سوار معدود و نقارچیان نزدیک توپخانه خصم که در یورش اول بنصرف خود آورده بودند استقامت ورزیده قریب غروب آفتاب فرود آمد - باقی فوج مغلیه باهتمام فرار اختیار نمود و سرکشان قطار قطار شتر و استرو گاو پر از بار پیش انداخته راه پرگنات اطراف که خانهای اینها دران بود پیش گرفتند - و اکثری بحسب انتشار خبر کشته شدن خان خانان ترک رفاقت سردار نموده بطمع بدست

آوردن صندوقهای سقرالت گرفته سرخ و سبز پر از اشرافی بتعاقبها
مغان و شتران کارخانجات شتافتند - و سهیل خان با جمعی که با او
بودند بخاطر جمعی فتح نمایان خود را پرباده فروردنخت ساخته
بعد غروب آفتاب در کنار رود خانه که مقابل توپخانه گوله رس بود
بی اطلاع حال خانخانان برای پایان رساندن شب و فراهم نیامدن
فوج در تاریکی بدین مشعل فرود آمد و خان خانان نظر بر توکل
حق از انجا حرکت نمودن مصلحت ندانسته آن شب را شب یلدای
نا امید دانسته در انتظار صبح امید بی آنکه بر احوال خصم اطلاع
داشته باشد لنگر اقامت انداخته ازابهای توپخانه را برای احتیاط
بجای مورچال قرار داد از اتفاقات مدد طالع اکبری چند مشعل
روشن نموده نزد سهیل خان آوردند خان خانان از روشنائی
مشعلها و بنظر آمدن کثرت ازدحام دانست که سهیل زحل سیرت
در مقابل آن شهر معرکه شجاعت جا گرفته چون اکثر توپ و
و زنبورک پر از باروت و گوله بود فرمود که دو بهکله را طرف آن
سیه اختر مائل ساخته محرا بسته آتش دهند هنرمندان آن فن
بعلاصت روشنائی که نشان غروب کوکب سهیل بود بآتش دادن
توپها شروع نمودند همینکه چند گلوله جان ستان ناگهان بی در پی
در مجمع دکنیان عقل و هوش باخته رسید یک دو نفر را
قالب تپ و بی سرو پا ساخت تزلزل تمام در جمیعت آنها
راه یافت - و بفکر تبدیل مکان روشنائی صبح امید را بتاریکی
شام مایوسی مبدل ساختند - خان خانان از اثر راه یافتن
توهم در دل مخالفان بنقارچیان فرمود که صدای نقره و کرنا

بدستور شادبانه فتح بلند سازند - بعده که شروع بنواختن
شادبانه نمودند صدای فرحست افزای آن بگوش مغلان و دیگر
همراهان فوج پادشاهی که در گوشه و کنار غار و مغاک برای
بحر بردن شب تار بامید صبح نجات پناه برده بودند رسیده جان
نازه در قالب آن دل و جان باختگان دمید - و جمعی که بغت
الغش وار متفرق بودند مانند خروشه پروین فراهم آمده بهوی
صدای نقاره جوی جوق روانه شده بخدمت خان خانان رسیدند -
بعد رسیدن آن جماعه باز خان خانان اشاره ببلند ساختن آواز
کوس و گرنای شاهی نمود بار دیگر دسته از سواران برهنه منوی آن
صدای روح پرور فرحست افزا خود را در خدمت آن سپه سالار
رساندند - همچنان هر بار جمعی که میرسیدند غرش کوس و نفیر بلند
آوازه گشته در گوش دکهنیان حکم هزار پا بهم رساند و عذاب روح آن
جماعت میگردد - و برای مغلیه سرمایه سرور و شاهی گشته رهبری
بخدمت خان خانان می نمود - چنانچه تا بنزدیک رسیدن اثر صبح
یازده دفعه تغیر آیه نصر من الله وفتح قریب بگوش دل باختگان آن
تیه سرگردانی رسید - و نقیبان سپیل خان نیز بغریاد نعره و بانگ
وحشت افزا فوج ابرم متفرقه خود را می خواندند و دکهنیان از
هزیدن آواز دهل فتح مغلان و صدای توهم افزای مردم خود متروم
گردیده تا مقدور گوشه و کنار اشجار پناه خود قرار میدادند معهذا
قریب دوازده هزار سوار نزد سپیل خان فراهم آمدند - و نزدیکی
خان خانان قریب چهار هزار سوار مغلیه جمع شدند - خان خانان
مصلحت دران دانست که هنوز تاریکی همرنگ حبشیان حائل

چشم دکهنیان است و سهیل خان نیز بر کمیت فوج مغلان اطلاع نیافته - بر خصم تیره روز در تاخت سبقت باید ورزید - و فرمود که صدای کوس رزم با نعره‌های جانگداز جوانان نبرد جو بلند سازند - تکبیر گویان جلو ریز بر سر خصم تاخته در حمله اول فوج سهیل خان را از پیش برداشته بتعاقب پرداختند - و بزخمهای پیهم که بسهیل خان رسید از اسب سرنگون افتاد - و هوا خواهان آن بد خواہ سپر اجل او گشته نیم مرده او را برداشته از معرکه بدر بردند - و مغلیه دست از تعاقب برنداشتند - و از کشته‌ها پشته‌ها ساختند - و دکهنیان آنچه بتاراج متصرف شده بودند از راه نیک معاملگی مضاعف آن واپس داده حتی بجان مضایقه روانداشتند - و خان خانان بآوازه فتح و نصرت بکمال سرخروئی خود را بخدمت شاهزاده محمد مراد رساند - و مورد آفرین و عنایات گردید - بعد از چند روز از شعله افروزی آتش حسد محمد صادق خان شاهزاده را با خان خانان ملال خاطر بهم رسید - بحضور معروض داشت - بجای خان خانان سید یوسف خان مشه‌دی و شیخ ابو الفضل تعیین گردیدند - خان خانان بحضور رسیده بسبب رعایت خاطر شاهزاده چند روز مصلحه منضوب بود - و سید یوسف خان و شیخ ابو الفضل باظهار حسن تردد قلعه پرناله و کپیرله و کاریل تعلقه نظام الملک بتسخیر در آوردند - و مورد تحسین و آفرین گردیدند - و در همان اوان بتقاضای مهمان کشی چرچ نیلگون سرزنو نهال شاهزاده محمد مراد بباد مصرر اجل از پا در آمد - و دکهنیان از اطراف زور و هجوم آورده اکثر پرگنات و قلعات تازه بتصرف آورده را باز متصرف شدند - و خلل تمام

در بندوبست مردم پادشاهی انداختند - و شیر خواجه که جاگیردار عمده گفته میشد بعد محاربه شکست فاحش یافته بحدائق تاراج رفت - و متواتر خبرهای آشوب دکن بعرض می رسید - و باعث ملال خاطر عرش آشیانی میگردد - تا آنکه باز خان خانان را باضافه خلعت و دیگر عنایات سرفرازی بخشیده جانان بیگم دختر او را بعقد شاهزاده دانیال در آورده هر دو را باتفاق بی نقاق رفیق ساخته صاحب اختیار نعمت ملک و مهم دکن نموده روانه فرمودند - و سال دیگر که سال هزار و هفت هجری [۱۰۰۷] باشد انتظام مهم اطراف آگره و دهلی و پنجاب و مهم با رانای چتور بشاهزاده محمد سلیم مقرر و منصوب نموده خود با هشتاد هزار سوار رایت ظفر پیکر برای تسخیر دکن برافراشتند - و چون بعد کشته شدن راجی علی خان فاروقی والی برهان پور از بهادر دل (۸۳) پسر او نسبت بخند متکاری و اطاعت که از پدر او بظهور آمد کوتاهی ظاهر گردید بخاطر رسید که تا قلعه آسیر و ملک خاندیس باحاطه تسخیر نیاید و بدون آنکه این پارچه سنگ را از میان برداریم بر موجبات دیگر کمر بستن خلاف رای سلیم است - لهذا بشاهزاده دانیال و خان خانان فرمان صادر شد که خود را زود باحمد نگر رسانده بتسخیر آن پردازند - که ما بدولت متوجه تسخیر قلعه آسیر میگردیم - خان خانان در رکاب شاهزاده بموجب حکم بهایی قلعه احمد نگر رسیده به پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه پرداخت و دکنیان از اطراف مثل مور و ملخ فراهم آمده

بزدن کهي و شوخي نمودن بر بهير لشکر شروع نمودند و چاند
بي بي به بندرست برج و باره و گرد آوري آلات جنگ و جذب
قلوب سپاه و فراهم آوردن ذخيره آنچه شرط تردد و سرداري است
بعمل می آورد - و عرش آشياني بعد نزديک رسيدن به برهان پور
امرای قلعه کشاي کار طلب را براي محاصره و پيش بردن مورچال
جا بجا مقرر فرمودند - و آنچه تردد در تسخير قلعه از بهادران جان نثار
بظهور آمده و لشکر فاروقي هر آنچه در محافظت قلعه و از ناختماي
بهادرانه بر افواج پادشاهي چنانچه طريقه دلوران بانام و ننگ است
کوشيدند درين اوراق بتذکار آن مفصل پرداختن از سر رشته اختصار
بيرون افتادن است - اگرچه درالسنه شهرت تمام دارد که چهار پنج
سال ايام محاصره بامتداد کشيد اما آنچه از تواريخ بتحقيق پيوسته
در اوائل سنه هزار و هشت [۱۰۰۸] بمحاصره پرداختند و در
آغاز سال هزار و دوازده [۱۰۱۲] قلعه بتسخير در آمد - گريند که
در دريای تبتي متصل شهر برهانپور پارچه سنگ کلان بود بعده
که بفرموده حضرت شيخ برهان الدين که از بزرگان دين آن عهد بودند
بزرگان فاروقي بنای آبادي شهر برهان پور بنام آن پير دين گذاشتند
شيخ فرمودند که تا اين پارچه سنگ بصورت اصل خواهد بود
ملک بتصرف شما خواهد ماند همين که اين سنگ بصورت ليل
تبدیل خواهد يامت قلعه و سلطنت اين ولايت از سلمه شما بيرون
خواهد رفت - عرش آشياني بعد امتداد ايام محاصره که شهر بتصرف
آمده و قلعه مانده بود برگفته مقتداي فاروقيها مطلع شده فرمودند تا
سنگ تراشان چابک دست دست بدست آن پارچه سنگ را تراشیده

بصورت فیل ساختند - و این معنی نظر بر حسن عقیدت که در باره
 پدر خود داشتند باعث حمله باختری سلطان بهادر گردید - و در فخریه
 غله که باقی مانده بود دواب کرم افتاد - و بعضی بموت به گرفت
 که خورده آن بر چهار پایان دشوار گردید تا بآدمها چه رسد - و خبر
 نزدیک رسیدن تسخیر قلعه احمد نگر بسعی و ترقه خان خانان
 نیز انتشار یافت - بهادر دل باخته سراسیمه کار و بار گشته بعد عهد
 امان قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد - و خزائن و ثنائی
 بسیار سواي دولت فاروقیه بابت عهد آسا اهیور که بانی قلعه
 آسیر بود و ذکر او در سلطنت فاروقیان بگزارش در آمده زیر خاک
 مدفون بر آمد - و اقمشه و تحف بیشمار بضبط سرکار در آمد - و
 شاهزاده دانیال و خان خاتان که بعد ترددات نمایان و کوشش
 و کشش بسیار کار بر چاند بی بی تنگ ساختند در اکبر نامه و
 تاریخ فرشته بهرح و بسط درج است - و بروایتی چاند بی بی
 بعد از ملاحظه آنکه کار از دست رفته بتدبیری در هلاک خود
 کوشید که احدی واقعی بر احوال او مطلع نگردد - و اقوال مختلف
 درین باب زبان زد کهن سالن دکن گردیده بود - قلعه بتصرف
 پادشاهی در آوردند و بحضور سراپا سرور رسیده عطای افتاده و فیل
 و جواهر مفتخر گردیدند - و از انتشار اخبار وزین نسیم فتح و فخر روزی
 هفته در اطراف قلمرو هندوستان خصوص دکن ابراهیم عادل شاه
 والی بجاپور عریضه تهنیت و پیشکش مع التماس قبول بیگم
 سلطان دختر برای شاه زاده دانیال با فراوان مال بحضور ارسال
 داشت بشرف قبول در آمد و جمال الدین حسین را برای آوردن

عروس مامور نموده روانه فرمودند *

دزین ضمن خبر شورش پادشاهزاده محمد سلیم بعرض رسید - انتظار آمدن دختر عادل شاه نکشیده نظر بردفع فساد سلطنت عروس و ملک نوبتصرف درآمد؛ جنوبی را به شاهزاده دانفیل باتالیقی خان خانان سپرده در دکن گذاشته رایت مراجعت بفتح و نصرت طرف اگره برافراشتند *

برارباب خرد پوشیده نمائند که ذکر بغی ورزیدن جنت مکانی جهانگیر بادشاه در ایام شاهزادگی محمد قاسم فرشته و دیگر مورخان که هم عهد جنت مکانی بودند در رعایت ملاحظه آن بادشاه باشاره اکتفا نموده مفصل بزبان قلم نداده اند - اما میرزا کامگار مخاطب بغیرت خان برادرزاده حمید الله خان که بتحریر احوال جنت مکانی کینیت خامه بجوان در آورده و نسبت بمعتمد خان در راست نویسی کوتاهی قلم را کمتر کار فرموده شمه از ایام بغی نمودن شاهزاده محمد سلیم باحاطه بیان آورده است - مجمل ازان می نگارد - که بعده که در سنه هزار و هشت هجری [۱۰۰۸] رایت ظفر اثر عرش آشیانی برای تسخیر دکن برافراشتند پادشاهزاده محمد سلیم را مخاطب به شاهنشاهی ساخته تسلیم ولی عهد فرموده صوبه اجمیر را در تیول آن پادشاهزاده والا هر عطا نموده بهم استیصال رانای چتور نامزد فرموده راجه مانسنگه خضرپور پادشاهزاده و شاه قلی خان که از امرای کار طلب نامدار بودند با امرای رزم آزمای دیگر در رکاب پادشاهزاده تعیین نموده بعنایت فیل و جواهر و لک اشرفی مفتخر ساخته رخصت

فرمودند - و صوبه بنگاله را که از راجه مانسنگه تغییر نموده بودند بدستور سابق بحال فرموده چنان مقرر فرمودند که راجه خود در خدمت شاهنشاهی بتقدیم خدمت پادشاهی کوشد - و جگت سنگه بهر کلاں خود را یا هر کرا مناسب داند به نیابت بنگاله روانه سازد - و بعد رسیدن بحوالی اجمیر خود شاهنشاهی بحیر و شکار آن دیار مشغول گشته فوج دریا موج را برای تنبیه و گوشمال رانای بدسگال روانه فرمودند - و رانا از وصل موکب و دبدبه لشکر فیروزی اثر مکن خود را گذاشته چند محال پادشاهی را تاخت و تاراج نمود - چون از هر چهار طرف فوج هامون نورد نبرد آزما باطراف آن تبه کار درآمدند عقل و هوش باخته سراسیمه کار خود گشته بجبال دشوار گذار خود پناه برد - و بهادران یکه تار داخل ملک او گشته هر جا اثر آبادی یافتند زیر سم اسبان پایمال ساختند - و در گردآوری و اسیری مال و عیال کفار پرداختند - و چندین هزار برده هندو نواد این بد مآل در تصرف غازیان در آمدند - درین حال خبر شورش و فتنه زمینداران طرف بنگاله و غلبه مفسدان آن ضلع و شکست یافتن نائب راجه مانسنگه بعرض شاهنشاهی رسید - شاهزاده کنکش قصد توجه بنگاله با امیران همراه در میان آوردند - بعضی امیران فتنه جو و واقعه طلبان هرزه گو مصلحت دادند که درین وقت که پادشاه بمهم دکن پرداخته اند و مسافت بعید و چند صوبه عقب گذاشته منصوبه عظیم در پیش دارند اگر راجه مانسنگه را برای نسق بنگاله مرخص ساخته خود بدد جوهر غیرت و برش تیغ شجاعت متوجه سمت آگرو شده برگزانت و محال سیر حاصل خالصه و جایگزین داران آن ضلع را

بتصرف خود در آورده بفراهم آوردن خزانه پردازند تردد موقع خواهد بود - بتقاضای ایام شهاب و مصلحت خام احباب راجه مانسنگه را خلعت و اسب عطا فرموده طرف تعلقه او مرخص ساخته مهم رانا را موقوف داشته عازم آگره گردیدند - همه جا محال پادشاهی و جاگیر داران را بتصرف آورده نزدیک قلعه آگره رسیده شرف نزول فرمودند - قلیچ خان حارس قلعه که در تدبیر و منصوبه مشهور بود از قلعه برآمده مع نذرو پیشکش و اظهار عقیدت و اطاعت و فدویت ملازمت نمود - و آنچه شرط رای صائب بود بکار برده خود را چنان خیر خواه پادشاهزاده را نمود و برهنسائی دفع بد نامی شاهنشاهی پرداخت که هر چند بدخواهان هر دو دولت در مقید ساختن قلیچ خان و تعیین نمودن قلعه دار دیگر بجد شدند شاهزاده بدان مصلحت هم داستان نشده او را خلعت بحال داشتن قلعه داری از طرف خود عطا فرموده بقلعه باز مرخص ساختند - و فرمودند که از هر طرف به بند و بست قلعه پردازد - و مریم مکنی والدۀ ماجدۀ عرش آشیانی که پادشاهزاده را زیاده از فرزند ارجمند خود دوست می داشتند از شنیدن اغوای برهمکاران و بحال ماندن مزاج پادشاه زاده بقصد پند و نصیحت آن زببندۀ سربر و انصراف قلعه برآمدند - شاهنشاهی برین معنی اطلاع یافته از راه خجالت و ادب برکشتی نشسته با جمعی از مردم خاص راه اله آباد اختیار نموده لشکر را برای خشکی روانه فرموده ملاحان را بعطای انعام سرگرم کشتی راندن ساختند - و مریم مکنی آزرده خاطر گشته بقلعه مراجعت نمودند - و شاهنشاهی باله آباد رسیده همه محال پادشاهی را

بملازمان سرکار خود مع اضافه و خطاب عطا فرمودند - و همه جا حکام خود مقرر و منصوب نمودند - و صوبه بهار را بشیخ جیون کوکه خود با خطاب قطب الدین خان مرحمت فرمودند - و سرکار جنرور بلعل بیگ (۸۳) عنایت فرموده سرکار کالپی را بتم بهادر (۸۴) مرحمت نمودند - و سی لک روپیه نقد از خزانه پادشاهی که موجود بود بتصرف خود در آوردند - چون این خبر از نوشته اخبار نویسان و زبانی منہیان بعرض عرش آشیانی رسید و در تمام اردو خیمه بخیمه انتشار یافت و زبان زد خاص و عام گردید و متواتر بعرض عالی رسید - درین ضمن خبر انتقال پادشاه زاده دانیال که با عروس جهان بکام دل همبستر نگشته بصد حشرت ازین جهان فانی رحلت نموده نیز بعرض رسید - پادشاه از راه فرط محبت که از ابتدا نسبت بهمہ فرزندان بآن ثمرشجر خلافت زیاده داشتند خصوص از داغ فرزندان دیگر بانواع غم و الم مبتلا گردیده بودند براهنمائی عقل حوصله بردباری کار فرموده گوش بر حرف بر همکاران واقعه طلب و ہرزہ درایان سراپا مطلب نہ نموده از جا در نیامده از راه لطف و شفقت پدرانہ فرمان عنایت آمیز نوشته مصحوب محمد شریف پسر خواجہ عبد الصمد شیریں قلم کہ با پادشاه زاده ہمدرس بود و باہم ہمبازی بودند روانہ نموده زبانی نیز کلمات لطف آمیز و نصیحت مملو از اظہار شفقت و محبت و اشتیاق دیدار و طلب حضور بکمال شفقت

(۸۳) ن - لالہ بیگ

(۸۴) ن - یتیم بہادر

و سرور موافق مضمون فرمان ارشاد و پیغام نمودند - بعد رسیدن محمد شریف شرط استقبال و تعظیم بجا آورده فرمان را گرفتند و بمطالعه مضمون قصد احرام حضور و قدمبوس بخاطر آورده با همدمان همراز مصلحت بمیان آوردند - آخر از بد مددی و مشورت برهمکاران ظاهر بین جرأت بر اقدام رفتن حضور نمودند - و محمد شریف را آخر مرخص نساخته نزد خود نگاهداشته وکیل السلطنت خود ساختند - باز که بتازگی حقیقت سلوک آن نوباره گلشن سلطنت با محمد شریف بعرض رسید عرش آشیانی باوجود نزدیک اتمام رسیدن مهم دکن که اگر چندگاه دیگر در آن ضلع رایست ظفرائری می افراشتند اکثر قلاع و بلاد نظام الملکی و عادلشاهی بتسخیر می آمد خان خاتان و شیخ ابو الفضل را در برهانپور گذاشته کوچ بکوچ متوجه دارالخلافه آگره گشتند - از شنیدن توجه عرش آشیانی بآگره زیاده از سابق بفراهم آوردن فوج و ترتیب لشکر پرداخته خواجه عبد الله را خطاب عهد الله خان مع اضافه نمایان عطا فرمودند - همچنان اکثر از نوکران خود را که آثار شجاعت و کارطلبی آنها بود اضافه خطاب و جایگز عطا نموده برهمدیگر امتیاز بخشیدند - بعده که عرش آشیانی اواخر سنه هزار و ده هجری [۱۰۱۰] در دارالخلافه نزول فرمودند شاهزاده باسی چهل هزار سوار و مصالح کارزار باشتهار ملازمت پدر بزرگوار عنان توجه طرف دارالخلافه معطوف داشتند - و در راه جایگز بسیاری از امرای حضور بتاراج در آوردند - چون بجایگز آصف خان رسیده در اثاوه شرف نزول فرمودند وکیل آصف خان لعل گران بها فرستاده آصف خان مع عرضه داشت

که بلاشاه عرش آشیانی فرستاده بود گذراند معینا مبلغی کلی از جاگیر او بوصول آوردند - و بهر هفته بل هر روز خبرهای ناخوش و عرضه داشتگاهی فتنه افزای اطراف بعرض عرش آشیانی می رسید و امرای حضور که جاگیر در صوبه بهار داشتند خصوص آصف خان نالاش زیاده می نمودند و سخنان هرزه و کلمات فساد افزا بعرض می رساندند - و عرش آشیانی در جواب آنها سوای کلمه لطف آمیز و محبت و شفقت افزا در ماده فرزند ارجمند بر زبان نمی آوردند - بعد از آنکه فریاد از حد در گذشت و خبر قصد کوچ از آثار بعرض رسید خلل عظیم در بند و بهمت سلطنت بهم رسید و عالمی در رجا و بیم سرگردان کاروبار خود گردید - و عرش آشیانی را خوشوقتی دیدار راحت آثار نور الابصار بوحشت و سوسه چگونگی مآل کار خود و آن سرمایه عمر و زندگانی مبدل گشت - فرمان قضا جریان بدین مضمون بنام آن قرة العین صادر فرمودند که اگرچه اشتیاق دیدار آن فرزند کامگار زیاده ازان ست که بتحریر آرد اما آمدن فرزند بدیدن پدر مشتاق بدین حشمت و شکوه بر خاطر محبت اثر شاق و ناگوار می نماید اگر مطلب از نمودن تجمل و غرض از عرض لشکر و سپاه است مجرای آن فرزند ارجمند بظهور آمد - مناسب آن ست که مردم زیاده را بجایگزین مرخص ساخته بدستور مقرری جریده رسیده دیدند و مددیده دل حرمان کشیدند پدر را منور و خورسند سازند - و اگر از هرزه درائی بدخواهان و سواسی و توهمی که ازان اصلاً بنسبت آن فرزند سعادتمند در دل مارا نهافته بخاطر رسیده عنان مراجعت

طرف اله آباد معطوف ساخته و سوسه دیگر بالکل بخاطر نیارده
هرگاه نقش توهم از دل آن فرزند شسته و رفته گردد بملازمت
شتابد - چون شاهزاده بعد نزول فرمان سرا پا لطف و شفقت بر
مضمون اطلاع یافتند و باقی متردد خاطر گشته بآن شان و دبدبه
بخدمت ولی نعمت رفتن و با آن همه لطف فرزند نوازی که در
چنان حالت از هیچ پادشاهی و هیچ پدری در حق فرزند بظهور
نیامده خلاف حکم بعمل آوردن نشان بی سعادت بی دانسته در اتاوه
توقف نمودند - و عرضداشتی مشتمل بر عذر آنکه مرا بجز اراده
قدم بوسی و آرزوی ملازمت اندیشه دیگر که بردل و زبان بدگویان
واقع طلب گذشته نبود الحال که چنان حکم رسیده اطاعت امر
نمودن واجب دانسته چند روز از خدمت خداوند و مرشد و قبله
خود جدا ماندن ضرور لازم گردید - و کوس مراجعت بطرف اله آباد
هلند آوازه ساخت - و دران زودی از روی کمال لطف و رای صائب
و فرزند نوازی برخلاف دیگر سلاطین فرمان عطای صوبه بنگاله و
آدیسه بطریق اقطاع و صوبه داری بالاستقلال بنام شاهزاده والا قدر
صادر فرموده برفق و مدارا دران درج نمودند که همه جا مردم خود
را تعیین نموده بضبط و نسق ملک بخاطر جمعی پردازد - و سوسه و
دغدغه خلاف مرضی از دل بر آرد - شاهزاده شکر آن عنایت و عذر
عدم قبول تعیین مردم خود بحضور معروض داشته سرداران و جمعیت
از خود جدا نمودن مصلحت کار ندانستند - و در اله آباد چند گاه
توقف فرموده آنچه دستور سلاطین و فرمان رویان می باشد در عطا
نمودن منصب و اضافه و خطاب و نقاره و جایگزین و مقرر نمودن

محالّت امرای حضور بعمل می آوردند •

درین اوان خبر روانه شدن شیم ابو الفضل از دکن بموجب حکم عرش آشیانی بقصد حضور از زبانی منہیان ظاهر گردید - ازانکه از مدت آن شاهزادۀ ذوالاقتدار را از بعضی اطوار ناهموار آن صاحب مداراگراہ و ناخوشی تمام در خاطر اہ یافتہ بود - و گاہ گاہ در خلوت می فرمودند کہ ہردو برادر پدرم را از راہ بردہ اند و میدانست کہ بعد رسیدن حضور در مادۀ آن سزاوار افسر و تاج طریقہ بد خواہی بظہر خواہد آورد راجہ نرسنگ راو کہ وطن نزدیک گوالیار داشت بشہرت رخصت وطن مرخص فرمودہ خفیہ اشارہ نمودند کہ خود را قبل از رسیدن او رساندہ سراہ برو گزینہ بیخبر برو تاختہ در قطع شجر حیات آن دہر پرست کوشد و راجہ موافق ارشاد و حکم بعمل آوردہ بطریق ابلغار بوطن قبل از نزدیک رسیدن او رسیدہ بر قابوی وقت خود را غافل بر سر او رساندہ کار او را ساختہ نام او از صفحہ دہر و جماعہ دہر پرستان برداشت - جنت مکنی در جہانگیر نامہ کہ خود بتحریر سوانح ایام فرمانروائی خویش پرداختہ اند بزبان خامہ دادہ اند کہ چون آن مقتدای ملحدان باعث بدنامی نام نامی عرش آشیانی گشتہ بود کار او را بدان تدبیر ساختم •

القصہ بعد عرض ہرچند در خدمت عرش آشیانی گرانی نمود افسوس زیادہ نمودند - اما در ظاہر تحمل را کار فرمودہ برہمنوی رای عقدہ کشا خدیجہ الزمانی مہد علیا سلیمہ سلطان بیگم را کہ در دانائی و کاردانی و سخن سنجی سحر آفرین بود

برای تسلی و هدایت و دلجوئی فرزند ارجمند مع فیل خاصه فتح لشکر نام مشهور و خلعت و جواهر و دیگر تحف روانه ساختند و پیهم از ارسال انواع اقمشه و ماکولات و ملبوسات بطریق هدیه آن نور حدقه سلطنت را یاد و شاد می فرمودند و بمرهم لطف و عنایت و دوائی اقسام تدبیر دل رسیده فرزند را حکیمانه تداوی می نمودند - چون بیگم نزدیک رسید آن دره التاج بکوبه و دبدبه تمام بر آمده آداب فرزندی بجا آورد - و بیگم به پیغام التیام آمیز و افسانه و افسون محبت انگیز از زبان پادشاه بنوازش خطا بخشی و جرم پوشی امیدوار ساخته زنگ کدورت و سواس از دل پر هراس آن سلطنت اساس بصیقل بند و وعظ زدودند - و آن نیر سپهر جاه را با خود گرفته عازم حضور گشتند - از تکلیف شاه زاده والا مقام قرار چنان دادند که روز ملازمت حضرت مریم مکنی جدّه ماجده باتفاق خدیجه الزمانی سلیمه سلطان بیگم که دستگیری هر دو جدّه و مادر مهربان عذر خواه عصیان و جرّاثم باشد در پای عرش آشیلانی اندازند - و در باب عفو تقصیرات که عرضه داشت نمودند درجه پذیرائی یافت - و بعد رسیدن نزدیک دار الخلافت حضرت مریم مکنی والدّه عرش آشیلانی یک منزل رفته آن گوهر درج صاحبقرانی را تنگ در آغوس شفقت گرفته بهزاران اعزاز برفاقت مهد علیا بخانه خود آوردند - و بعد آن عرش آشیلانی همانجا تشریف بردند و جدّه ماجده برخاسته برفاقت خدیجه الزمانی سر شاهزاده والا گهر عالیقدر بر قدم مبارک پدر بزرگوار انداختند - پادشاه بکمال لطف و شفقت سر فرزند عزیز تر از دل و جان را برداشته تا مدت در بغل

گرفته دیده هجران دیده را از دیدار فرزند روشن ساختند - و رقت زیاده نمودند - از جمله پیشکش و نثار هزار مهر و هفت نیل قبول فرمودند و بعضی نیل و اقام جواهر و مرصع آلات معزز ساختند - و دستار از فرق مبارک برداشته بر سر فرزند جگر پیوند گذاشته فرق اعتبار آن نور دیده را بر آسمان برین رساندند - و از سرنویرید ولی عهدی بالاستقلال نمودن را سامعه افروز عالمیان ساخته حکم بلند نمودن آواز شادیانه فرموده از صدای کوس عشرت افزا گوش بوهملران مغنای و هوا خواهان موافق پر ساختند - و بعد جشن و بزم بهجت افروز بانقضای چند روز مهم رانا بدستور سابق بغام آن زبده دولتمدار سلطنت مقرر فرمودند - و روز دهم مرخص نموده جمعی از امرای نامدار تعیین کردند - بعده که در فتح پور نزول واقع شد برای رسیدن خزانه و لشکری که همراه حکم شده بود چند روز مقام ضرور گردید و از تعادل متصدیان در سرانجام مطالب تاخیر رو داده و این معنی بر از سرنو ماده برهم خوردن مزاج و آشفتنی خاطر آن درة التاج گشت - و بخدمت پادشاه معروفی داشتند که هرگاه متصدیان سرکار در سریراه نمودن و سرانجام دادن مصالح ضروری مهم تکامل ورزیدند و این مرید که حکم آن مرشد و قبله را بجای حکم خدا میداند بموجب فرموده برآمده چند روز در انتظار بگذرانند و اثری از سرانجام دام و درم بر روی کار نیامد تقصیر غلام چیست - و بتحقیق فدوی عقیدت آئین رسید که مکرر بمحاجت درخواستی مطالب ضروری و شکوه متصدیان دولت مدار و کار پردازان کفایت شعار بیدان آوردن خود را سبک و بی اعتبار ساختن و بر سر چاه زبان هرزه در میان انداختن

است - و بر عالمی ظاهر و هویدا است که مهم رانا بآن وسعت ملک و جبال قلب بدون زر و لشکر و سرانجام توپخانه خاطره‌خواه که در چهار طرف مابوای او محاصره نمایند صورت گرفتن متعذر - و هزار سماجت و لجاجت بکار بردن باعث ملال خاطر اشرف و خفت خود گردیدنست لهذا اراده و التماس دارد که این مرید را چندگاه بجایگزین مرخص فرمایند که در آنجا رفته بمصالح و سرانجام فراهم آوردن آن کوشیده بخاطر جنح در تقدیم خدمت مامور پردازد - بعد عرض بخت النما بیگم عمه شاهزاده بلند اقبال را با یک دو امیر محرم مامور فرمودند که رفته بتسلی آن دره التاج پردازد - فائده مرتب نشد - و هرچند آن حمله نشین سراق جاه و جلال در دلاسا و فهمانیدن برادر زاده بهانه جو کوشید بجای نرسید - ناچار آن پادشاه افلاطون منش نظر بر پاس خاطر آن گوهر بحر سلطنت طوعا و کرها بر رفتن اله آباد مرخص ساختند و از فتح پور کوچ نموده کوچ بکوچ بکوکبه و شان خسروانه متوجه اله آباد شدند - هرچند بعضی هواخواهان ظاهر بین مصلحت خام عدم تقاضای وقت بمیان آوردند عرش آشیانی گوش بحرف برهنگاران نداده بلکه از راه اظهار کمال عنایات و شفقت موافق ایام زمستان و تقاضای سال برای آن تازه نهال گلشن عزو ناز نیمه آستین پوست رویاه سفید که خالی از ندرت و تحفگی نبود با تحف دیگر پیهم برای دفع توهم شاهزاده جوان بخت روانه فرمودند - در جواب عرضداشت متضمن بر شکر عنایات عطیه مرشد و قبا به بنوشتند - و بعد رسیدن بخرحد اله آباد بهمان رویه سابق بتغییر نمودن جایگزینان عمده حضور پرداختند -

و فتنه جویان واقعه طلب در عرض رساندن و شعله افروزی هنگامه فساد تقصیر نمی نمودند - و پادشاه شنیده ناشنیده می انگاشتند - و عبد الله خان که نواخته و پیش آورد شاهزاده والا نژاد بود چون گاه گاه در خلوت کلمات نصیحت آمیز بر زبان از راه غفیدت خاص می آورد مفید نمی افتاد - وقت یافته برخاسته بخدمت پادشاه روانه گردید - در همین آوان چون والده خسرو که همشیره راجه ماتسنگه می شد سودای مزاج بهم رسانده بود و از اداهلی خارج و اطوار ناهموار خسرو ناخلف که سه سال از شاهزاده عالی نژاد بلند اقبال محمد خرم گلن بود و نظر بر عنایات و توجهات جد بزرگوار و پدر نامدار که نسبت بخسرو در حق آن غره جاه و جلال زیاده مبذول میگردید از راه حسد برخود هموار نمی توانست بود و در خدمت پدر گستاخانه و بی ادبانه سلوک می نمود - و عند الفرصه بخدمت جد بزرگوار طریقه غازی از طرف شاهنشاهی بکار برده شعله افروزی عناد می نمود و مادر او در منع آن می کوشید و فائده نمی بخشید علاوه مرض سودا گردیده بود - درین آوان روزی خود را از غصه اطوار آن فرزند بد عاقبت از افیون معصوم ساخت - و برخاسته رفتن عبد الله خان و واقعه والده خسرو معا بعرض شاهزاده نامدار رسید و باعث الم خاطر گردید - و در همان ایام کنورت اثر یکی از واقعه نگاران حضور شاهزاده را با یکی از خاصان امرد که خالی از وجاهت هم نبود و منظور نظر عالی بود تعلق سرشار روداد او را از راه برده با خود گرفته بطریق فرار راه دکن اختیار نمود - بعد عرض مردم برای گرفته آوردن هر دو تبه کار تعیین گردیدند از چهار پنج منزلی

مقید ساخته آوردند - فرمودند که هر دورا رو بروی شاهزاده پوست بکشند
 ازین ماجرا در حالت بعرض عرش آشیانی رسید - علاوه اینکه هر روز از
 زبانی جاگیر داران آن نواح نالش تعدی شاه زاده معروض میگردد
 بغایت بخاطر پادشاه که اصلا طبع مبارک بر چنان سیاست
 و ظلم راضی نبود نهایت گرانی نمود و فرمودند سبحان الله ما هرگز
 بهوست کردن گوسفند مذبح بحضور خود راضی نشدیم نمیدانیم فرزند
 ما بدین مرتبه سختی قلب از چه راه بهمرساند - درین ضمن واسوختههای
 بیداد تاراج و تغییر نمودن جاگیر بعرض رساندند که در عالم افراط
 شراب خانه خراب که انیون با ارض ساخته اند و مداومت می
 نمایند چنین افعال از نتایج آنست و در وقت حکم احدی را مجال و
 یارای عرض نمی باشد بعده بخاطر عاطر خطور نمود که خود بدولت
 متوجه اله آبک گشته فرزند دلکند خود را بوسیله پند و دلجوئی
 باعزاز همراه گرفته بیارند بدین قصد در سنه هزار و دوازده [۱۰۱۲]
 از دارالخلافه اکبر آباد برآمده بر کشتی سوار شدند - از اتفاقات کشتی
 بلای تبه ریگ آمده نشعت چندانکه ملاحان تردد و سعی نمودند
 فائده نداد تا آنکه کشتی دیگر آوردند و بران راکب گشته در منزل
 پیش خانه تشریف آورده نزل فرمودند و این معنی نزد اهل
 شگون میمون نمود و در همان شب و روز دیگر تا هشت نه پیر بر مرتبه
 بازان بشدت نازل گردید که خیمهای نصب شده بر روی آب حباب وار
 نمودار گشتند و سوائی خیمهای دولتخانه و پیدشخانه امرا دیگر
 هیچ جا در خورد و کلان استوار نماند و جمعی که از شهر بر نیامده
 بودند قادر بر برآمدن نگردیدند - درین ضمن خبر رو بشدت آوردن مرض

مریم مکنی که از چندگاه بعراضه جسمانی مبتلا بودند و اخبار ناملائم شاهزاده نامدار علاوه مکرره روحانی گشته بود و راضی بحرکت پادشاه بآن صوب نبودند بعرض رسید - اول تمارض دانسته شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را که در استرضای جد بزرگوار و همواری دفع بدنامی پدر ذوالاقتدار همواره می کوشید مامور فرمودند که نزد جدّه ماجده رفته بعد حصول سعادت عیادت بر احوال کم و زیاد گردیدن مرض واقعی مطلع گردیده آمده بعرض رساند - سلطان خرم بخدمت مریم مکنی رفته بعد در بهمت احوال موافق مرضی جدّه مکرمه آمده بعرض رساند که اگر خواهند ثواب دیدار راپسین دریابند و خوشنودی حضرت مریم مکنی حاصل نمایند صلاح نیک عاقبتی دارین درین است که بر سر بالین آن سرمایه سعادت هردو جهان حاضر شوند - عرش آشیانی بقصد طواف کعبه مرادات مراجعت فرمودند و دیدار دم آخرین والدّه ماجده دریافتند - و همان روز واقعه مغفورّه مرحومه شد - ملول خاطر گشته سر و ریش و برت تراشیده تغییر لباس داده دو روز در ماتم مانده روز سوم تبدیل رخت نمودند - و امرانی که در ریش تراشی و تغییر لباس رفاقت نموده بودند بهمه خلعت عنایت فرمودند - بعده که این خبر ملال اثر بشاهزاده سلیم رسید از شنیدن خبر هولناک و قصد پدر و غم واقعه جدّه که برای ولی نعمت علاوه الم جدائی آن نور دیده گردیده بر اهنمائی هدایت ازلی باراده و شهرت پرسه جدّه و التماس عفو جرائم متوجه حضور شدند - بعد رسیدن بخدمت پدر عالیقدر و حصول سعادت قدمبوس عرش آشیانی فرزند دلکند بجان پیوند را در

آغوش شفقت گرفته رقت بهیار نمودند - و الباس قیمت لک
روپیه با پیشکشهای دیگر قبول افتاده دست شاهزاده گرفته متوجه
جرم سرا شده کلمات عذاب شفقت آمیز بمیان آوردند - و فرمودند
که از افراط باده پیمائی و اثر رهنمونی همراهان بد عاقبت خلل
در دماغ و مزاج شما راه یافته بهتر آنست که چند گاه در خلوت
خانه بآرام بحر برند تا حکما بعلاج مزاج برهم خورده آن فرزند
پردازند - بعد منزوی فرمودن والد ها و همشیر ها آمده بصیقل
دلبری و بند و نصائح مشفقانه و امیدوار زود مطلق العنان گردانیدن
زنگ ملال آن شاهزاده در الاقبال میزدودند - تا آنکه باز شفقت پدری
و شفاعت و کفالت والد ماجده باعث زود بر آمدن بذروه اوج
جاء و جلال از هاله کدورت انزوا گردید - و روز بروز بر عنایات و الطاف
بالمشافهه و غائبانه افزوده غبار ملال از چهره حال فرزند کامکار پاک
نمودند - و خاطر وحشت گرفته و دل رمیده بی آرام جگر گوشه را
بتداوی انواع تدبیر حکیمانه باصلاح آوردند - روزی بحسب التماس
و آرزوی سلاطین نامدار قرار جنگ فیلان عفریت نژاد بیان آمد -
شاه زاده محمد سلیم که بعد ولی عهدی ملقب به شاهنشاهی گشته
بود فیلی داشت گران بار نام که در نمو و تنومندی و جنگ ضرب
المثل شده بود و خسرو را نیز فیل کوه پیکر آپروپ نام قوی هیکل
بود که در روز مقابله خصم و معرکه جنگ هم سزک او هیچ فیل
نمی توانست شد فرمودند که آن هر دو فیل کوه شکوه را با هم در
جنگ اندازند - و زن تهن نام فیل خاصه سرکار را که از فیلان نامی
گفته میشد و هیچ فیل هم نبود او نمی شد مقرر کردند که هر

خیلی که اثر مغلوب گردیدن او ظاهر شود گومل او نناید - و این
فیل کومکي و چرخي و کوهه لنگر وضع کرده و اختراع محمد اکبر پادشاه
است - وقت رو برو بر آمدن فیلان خود در جهروکه نهشته سلطان
بخرم را که بحیب برداشتن بغرندي و مشاهده کمال شعور و عقل
خدا داد لږ مغرس کمتر از خود جدا مي نمودند نزد خویش
جا دادند و شاهنشاهی شاهزاده سلیم و خسرو ابن خواسته برای
تماشای فیلان بر اسپان باد پیمای برق کردار سوار شده استافند چون
فیلان گردون شکوه کوه پیکر بحرکت آمده آهنگ جنگ نمودند در
نظر تماشاگران از جنبش هر دو کوه آسمان شکوه زمین به تزلزل
در آمد *

دو کوه آهنگی از جای جنبید * زمین گفتی ز سرتاپای لرزیده
بعده از چند کله که بر همدیگر زدند اثر غلبه فیل شاهنشاهی ظاهر
گردید فیلبان پادشاهی فیل خاصه رن تهن را بموجب ضابطه
مقرری خواست بمدد فیل خسرو رماند جمعی از نوکران هواخواه
هرزه خوانان و شاگرد پیشه فیل خانه شاهنشاهی آواز ممانعت
بلند کرده شروع بزدن سنگ و کلوخ طرف فیلبان پادشاهی نمودند
و سنگی بر پیشانی فیلبان رسید و قطرات خون بر پیشانی او ظاهر
گردید خسرو بدمال که مدام در بدخواهی پدر میکوشید باتفاق
و اشاره فتنه جریان بدسگل از میان آن همه کثرت هجوم و ازدحام عام
خود را بخدمت عرش آشیانی رسانده زبان بشکوه بیمزه فساد آمیز
گستاخی مردم پدر نسبت فیلان پادشاهی کشود و گلّه زیاده
نمود و مجروح گردیدن مهارت پادشاه را بآب و تاب شاهد مقل

خود ساخت - عرش آشیانی که اثر خون نیز از دور مشاهده نموده بودند برهم خاطر گشته سلطان خرم را نزد شاهزاده محمد سلیم فرستادند و فرمودند نزد شاه بهائی خود رفته بگویند که شاه بلبا می فرمایند که هر دو فیل و فیلبانان از شما اند این همه طرفداری جانور برپاس ادب ما و آدم سرکار رجگان دادن از چه راه است - شاه زاده بلند اقبال بخدمت پدر عالیقدر رفته پیغام جد والا مقام و کلمات التیام آمیز بآئین خردمندان گزارش نمود - و شاهنشاهی نیز در جواب بآداب تمام عذر خواسته باظهار قسم سر مبارک گفتند که مرا ازین ادای پوچ خبر نبود و راضی برین جرأت بیجای آنها نبودم - شاه زاده خرم به بشاشت و خرمی و شگفته رویی تلم بخدمت جد والا مقام رفته در دفع ماده ملال فساد انگیز کوشیده باصاح گفت و گو از طرف پدر عالیقدر و از جانب خود بی تقصیری شاهنشاهی را بزبان عذر بیان بعرض رساندند *

درین ایام از واقعه دکن معروض گردید که شاه زاده دانیال که تازه نهال جویبار سلطنت بود زاده از یلک سال با عروس عیش و کامرانی که تازه بعقد در آورده بود هم آغوش نبوده از مرمر باد اجل بروضه جاردانی شتافت عرش آشیانی را از شنیدن این حادثه جانکه ناگه و واقعه غم فزایی ناگهانی که در اندک ایام چنان دو سرو روان گلشن جهانبنایی از پا در آمدند و در عین شباب و جوانی ازین دار فانی بصد حسرت و ناگامی رخت هستی بر بستند غم و الم زیاد رو داد و عارفه جسمانی علاوه آلام روحانی گردیده و روز بروز بر شدت حوارت تب و مرض مرگ که انبیا و اولیا و شاه و گدا ازین ناگزیرند

می افزود و معاملات سود نمی بخشید تا اثر زوال آفتاب حیات
هویدا گردید - چون خسرو که دخترخان اعظم کولکلتاش باو منسوب بود
و همشیره زاده راجه مان سنگه می شد و هر دو امیر که صاحب
فوج بودند مربی او گفته می شدند بخیال محال باطل آنکه چون
شاهنشاهی شاه زاده سلیم چند روز پا از جاذبه اطاعت بیرون گذاشته
طریقه بغی اختیار نموده بود خسرو را بسلطنت باید برداشت و
وارث تاج و تخت را بدست آورده مکحول و محبوس باید ساخت -
انتقادند - چون جمعیت شاهنشاهی دران روزها طرف احمد آباد و
دیگر اقطاع متفرق گشته بودند نظر برینکه هر دو مدعی دولت از
اعظم امرا و ارباب حل عقد امور جهان ستانی بودند از راه احتیاط
و تقاضای وقت شاهزاده ولی عهد از بیمار داری و خدمتگاری پدر
والقدر دست کشیده ترک آمد و شد نموده بیرون قلعه در حویلی خود
خانه نشین شدند و در همه باب شرط هوشیاری در دفع شر اعدا بکار
می بردند - و شاهزاده خرم با دل قوی کمر خدمتگاری جد والا مقام
بسته اصلا از کید بد اندیشان نفاق کیش و سواس بخاطر راه نمیداد -
و شاهنشاهی از راه مهر پداری درس ماده دغدغه تمام بخاطر آورده
بفرزند دلبنده پیغام میدادند که بودن آن نور حدقه میان اهل نفاق
خلاف رای مائب است - صلاح حال درین است که خود را ازان
بخطر بکنار کشیده نزد این جانب رساند - آن نوزنهال خدمت
جهانبانی در جواب پیام میدادند که تا دم واپسین از پرستاری و
تیمار داری جد بزرگوار دست نخواهم برداشت تا آنکه والده ماجده
سلطان خرم برای بهمانیکن و بر آوردن فرزند کامگار ازان تهلکه رفت.

محمد اکبر بادشاه (۱۲۳۴) سنه ۱۰۱۴

از طرف پدر عالیقدر و خود هر چند ترقیب بر آمدن از قلعه نمود
و الحاح و مبالغه بسیار بدستوری که مادران را مهر در حق فرزندان
می باشد فرمود موثر نیفتاد - و بخدمت والدین جواب مریع داد
که تا اثر حیات شاه بابا باقی است دست از قدم جد والا قدر
بر نخواهم داشت - آن حجله نشین پرده عصمت ناچار فرزند را در
کنف حافظ حقیقی گذاشته مراجعت نمود - و آخر ظاهر شد که بر
نیامدن شاهزاده بلند اقبال از قلعه محض حکمت الهی بود چا
که کسان خان اعظم و مانسنگه مسامح و مکمل بطریق جاسوس متفرق
بر سردرواز های قلعه انتظار بر آمدن نو نهال سلطنت می کشیدند
که هر وجه بدست آرند - تا آنکه مرتضی خان بخاری که بخشی پادشاه
و از خیر اندیشان شاهنشاهی بود امرای بسیار باو گردیدگی داشتند
با جمعی از دلاور پیشگی بمدد ریافت آن شاه زاده ولی عهد کمر
ببستند - و میان نوکران خان اعظم نیز تفرقه اختلاف و نفاق افتاد و
طرف داری آن طریق منجر براجعه مانسنگه گردید - و خیر بدمال
که از ابتدا با پدر نزاع ورزیده گستاخانه سلوک می نمود لغایت
آنروز هزار رویه یومیه که سال سه لک و شصت هزار رویه بامداد
می یافت - و لشکر خانگی که مصالح آن فکر فاسد او تواند شد
نداشت و بعضی بندهای خیر خواه صلاح دولت درین دانستند که
راجعه مانسنگه را به پیغامهایی وعده و وعید نهانیده فی الحال صوبه
داری بنگاله بدستور سابق بر او مقرر و محکم داشته همان روز خلعت
داده بخصت نمودند - و شاهنشاهی بعد خاطر جمعی از شر اعدا
روزی که شب دیگر آن روز وداع عرش آشیانی بود بقلعه آمده

در حالت اختصار پدر بزرگوار سعادت همی دم واپسین دریافته -
و بر سر دیوانه‌های قلعه و مداخل و مخارج شهر مردم معتمد خود
ثمن نمودند - و شاه زاده خرم را که چهارده سال از عمر شریف آن
نونهال سلطنت در گلشن جهانبانی نشو و نما پذیرفته بود از طرف
استقلال و ثبات قدم در خدمتگاری جد و الا قدر آفرین گفتند - در نیم
شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده هجری
روح پر فتوح عرش آشیانی از نفس تنگ نواب عالم فانی
بهار القرار پرواز نمود

جهان چیدمت بگذر ز نیرنگ او • رهائی بچنگ آر از چنگ او
مقیمی نه بیند درین باغ کس • تماشا کند هر یکی یک نفس
پنجاه و یک سال و دو ماه سلطنت نمود •

پادشاهی بود با داد و عدل در کمال هوشیاری و تهوری فتح
نصیب که چندین بار با صد دود سوار بطریق بلغار چنانچه
بفکاش آمده سعادت بعیده را طی نموده بر صف بیعت هزار
و سی هزار (۸۵) زده فتح یافته و دانائی و حوصله و بردباری
از آن معلوم می توان نمود که با چنان فرزند تند مزاج بعد بغی
وز بدن چنین سلوکی با تدبیر بکار برد که مکرر مرغ رسید
نفس شکسته را باز بی تردد لشکر کشی و آه کشی بدام
خود آورد - و با وجود از میرزایان بنی اعمام آن همه شوخی و نمک
حرامی در بغی و زدن بظهور آمد باز طریقه جلالت را کار

نفر مرده شفقّت مله رحم از دست نداد - و از مفاتیح شمشر آن
 گیتی ستان که بر قلعه‌های آسمان رفعت هندوستان صدای اذان بگوش
 پیروان دین رسیده - و اکثر بلاد شرقی و جنوبی و شمالی و صوبه
 ربالو و احمد آباد و کشمیر و غیره از ترددات نمایان او که از صدیکی
 باحاطه تحریر آمده مفتوح گشته و بتسخیر در آمده - و راجه‌های سرکش
 و راهب‌های خود رای چنور و جوده پور را در رتبه بندگی و اطاعت
 خود در آورده مطیع و منقاد ساخته - و چندین افغانان جهالت کیش
 یداندیش که بدعوی ارث ملک ماده فتنه و فساد گشته از هر طرف
 علم سرکشی بر افراشته بودند و دم استقلال میزدند همه را بزور
 باتوی اقبال بخاک ادبار انگذید خرم هستی شان را بباد فنا در
 داد - و از جمله بناهای عالی که در بلاد هندوستان یادگار گذاشته یکی
 قلعه اکبر آباد است که با عمارات و باغات دیگر آن شهر را از سرنو
 رونق بخشیده - دروم قلعه اله آباد که با گردون ابد بنیاد هم اساس
 است - دیگر مسجد عالی فتحپور است که عمارت‌های دیگر بنا
 گذاشته اوست - و در تمام سواد اعظم هندوستان عمارات عالی و
 لباس‌های فاخره و منازل خوش و بساتین دلکش و دیگر مایحتاج
 لذت زندگانی در عهد آن راضع آئین دولت و بانی نسق سلطنت
 رواج گرفت - و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا
 و حکمای ذوق فنی از ترک و تاجیک و عرب و عجم با آواز و سمعت
 خلق و کرم و صیفت غریب نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم چشم
 در پای تخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از
 واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد .

نظام الدین هروی که در جرگه بخشیان محمد اکبر پادشاه در آمده بود تاریخی مشتمل بر ذکر تعداد سلاطین بیست و یک صیغه دکن تالیف نموده محمی بتاریخ نظامی ساخته - در آن تا سده سی و هفت بذکر محمد اکبر پرداخته - اکثر در ذکر سلاطین دکن کلام او محل اعتماد را نشاید - و سواي قول محمد قاسم فرشته هیچ مورخی بذکر سلاطین دکن نپرداخته که در صحت کلام اعتبار داشته باشد - اما چون نظام الدین عمر در رکاب و بندگی محمد اکبر پادشاه صرف نموده قول او در ذکر سوانح سلطنت عرش آشیانی اعتبار تمام دارد - آنچه بتعداد امرای پنجهزاری که معراج دولت آن عهد بود پرداخته تا سال سی و هشت دوازده نفر بشمار آورده چنانچه بتفصیل ذیل بنکارش می آید •

[۱] اول میرزا شاه رخ بن میرزا ابراهیم که از بنی اعمام

پادشاه میشد •

[۲] دوم میرزا رستم قندهاری که از جمله برادران پادشاه صفوی

ایران می شود بسبب مخالفت برادر و تسلط ازبکن در قندهار استقامت نتوانست ورزید و رو بدین درگاه عالم پناه آورده در جرگه امرای پنجهزاری منسلک گردید •

[۳] سوم بیرم خان وکیل السلطنت مخاطب بخان خانان

و عمو جان گردیده باز مغضوب گشته بدرجه شهادت رسید •

[۴] چهارم سعید خان برادرزاده جهانگیر قلی خان •

[۵] پنجم خان جهان خواهرزاده بیرم خان •

[۶] ششم امین خان کوکا •

[۷] هفتم شجاع خان *

[۸] هشتم رسول خان که اول نوکر بیرم خان بود بعده در جرگه

بندهاي پادشاهي در آمده بدین پایه ارجمندی یافت *

[۹] نهم شهاب الدین احمد خان *

[۱۰] دهم مهدی قاسم خان *

[۱۱] یازدهم راجه بهگوان داس ولد بهارمل *

[۱۲] دوازدهم راجه مان سنگه که صبیغه او بیجانگیر منصور

گردیده بود *

سوی امرای چهار هزاره که تعداد آن بچهارده پانزده می رسید
عبد المجید آصف خان را که ابتدا داخل اهل قلم بود اگرچه
بلا قید منصب در جرگه امرای عظام نوشته اما صاحب بیست
هزار سوار بزبان قلم داده - دیگر شیخ ابو الفضل و شیخ فیضی که
از مستعدان نادر العصر آن عهد بودند و سکندر خان ازبک
و عبد الله خان ازبک و محمد مراد خان و شاه بدافع خان و مظفر
خان که بپایه وزارت رسید و پیر محمد خان را که اول نوکر بیرم
خان بود بعده در زمره امرای مقرب در آمد بلا قید مراتب
و منصب از جمله امرای کبار و مقربان گستاخ بقعداد در آورده -
و راجه بیربل هر چند پایه او از دو هزار تجاوز ننمود اما از آنکه
در لطیفه گوئی و عقل و فراست و حاضر جوابی و موزونی طبع
نحبت بر شعرا و مستعدان هند گوی سبقت می ربود بمرتبه
در دل بادشاه جای گرفته بود که در ماه و سال لکها از نقد و جواهر
در وجه انعام بدو رعایت می فرمودند - و همه امرای دورو نزدیک

از ارسال تحف و هدایای گران بها باو سلوک مرعی می داشتند -
و تا حرم سرا در خلوت و وقت آرام در خلوتخانه راه داشت و از
امری باره که در عهد محمد اکبر پادشاه بامارت رسیدند سید محمود
خان است که به پایت چهار هزار پی رسید و سید احمد برادر او
بمنصب سه هزار پی سرفرازی یافت •

اگر خواهد بذکر اوینا و مشایخ واصل بالله وفضله و مستعدان
و شاعران ایران و توران که در آن عهد از شهرت کمال دوستی و گنج
بخشی آن پادشاه دریا دل جمع آمده بودند پردازد نسخه علیده
مرتب گردد اما بتذکار اسم بعضی از مشایخ و صاحب کمال
و شعری مشهور می پردازد •

حضرت شیخ سلیم سیکری قدس الله سره که از مشایخ صاحب
نیافت آن وقت بود کرامات و خوارق بسیار پادشاه مشاهده
نموده بودند مدت در مکه معظمه و مدینه منوره بسر برد بیعت
و چهار حج گزارده اکثر ملجای درمندان و مستمندان محتاج بوده -
ذکر سپردن والده ماجده جهانگیر بعد ظاهر شدن اثر حمل که ثمر
شجر دعای شیخ بوه در خدمت و خانه آن برگزیده حضرت حق
سابق مجمل بزبان قلم جاری گشته باز بتقریب باجاطه بیان خواهد
در آمد - چنانچه اسم پادشاهزاده محمد سلیم تیمنا بهم اسمی شیخ
گذاشته شده و شهر فتح پور بمسب ارادت پادشاه در خدمت شیخ
آباد گشته - در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] برحمت حق
پدرست •

شیخ عبدالحق دهلوی از افضل الفضای آن عهد و از

محمد اکبر پادشاه (۲۴۰) سنه ۱۰۱۴

محدثان مشهور بود بکعبه الله رفته بعد ادای حج واجب مدت مدید محض برای تحقیق صحت احادیث دران مکان بسر برده صد کتاب از همه علوم عقلی و نقلی تالیف فرموده خصوص شرح مشکوٰۃ و تاریخ مدینه که دران ذکر حضرت ائمه طاهرین و ظلم و تعدی مخالفین باظهار کمال حسن عقیدت نموده و تکمیل الایمان که مشتمل است بر ذکر عقائد از تالیفهای مشهور آن واصل بالله زیاده از صد سال مرحله عمر طی نموده تا اواخر عهد جهانگیر پادشاه بود - در صلاح و تقوی که لازمه علم با عمل است ممتاز بوده در ادای فرض و سنن تا دم واپسین دقیقه فرو گذاشت ننمود گویند بعد مراجعت از کعبه الله اکثر بر زبان صداقت بیان او جاری میگردد که تا به بیت الله رفته مدتی مقیم گشته صرف اوقات برای تحقیقات احادیث نمودم ندانستم که پیشتر احادیث مشهور وضعی است - مقبره ایشان در دهلی نزدیک مزار حضرت خواجه قطب الدین واقع شده •

دیگر از واصلان حضرت خواجه باقی بالله دران عهد از مقتدای زمان بوده صفات ذاتی و کسبی و خوارق ایشان زیاده ازان است که بزبان قلم داده شود - اکثر درانرا گذرانده با مخلوق کم میجو شیدند و از اکثر علوم عقلی و نقلی بهره تام داشتند نزدیک کهنه شاه جهان آباد متصل قدم حضرت رسول که سابق درانجا آبادی نبود خانقاه همانجا بود آسوده اند •

ملا عبد الله سلطان پوری که از فضایی مشهور بود بخطاب مخدّم الهکی در لباس سرخ پوشی میان دیگر مشایخ امتیاز یافته

در فراهم آوردن مل دنیا کار او بجائی رسید که بعدواقعه اوسه کرور روبیه نقد سواي املاک و اقسام جنس از خانه او بر آمد •

الحال بذکر شعراي آن عهد زبان قلم را شاداب می سازد •

عرفي شیرازي آن قدر طبع رسا داشت که در شروع ایام شباب از تحصیل علم و درس اکثر کتب متداوله فارغ شده قبل از آنکه بحد تکلیف شرعي رسد اشعار رنگین و قصیده های برجسته میگفت تا آنکه ابنای زمان بروحمد بردند و در پی خفت او شدند لهذا ترک وطن مالوف نموده عازم هندوستان گردیده سعادت ملازمت پادشاه حاصل نمود و در اندک مدت چنان مقرب و معزز گردید که آنچه مشهور است فیضی و ابو الفضل در عالم هم چشپی حسد برده او را محسوم ساختند از جمله اشعار او که در حمد گفته • بیت •

ای نه فلک زخوشه صنع تودان • در قصر کبر پایی تو عرش آشیانه
در تنگنای کوچه شهر جلال تو • وسعت که زمانه کمین کاخانه
نه توسی سپهر سراسیمه در درت • تا حکمت گرفته بکف تازیانه
ذات تو قادر است بایجاد هر محال • الا بآفریدن چون خود یکانه

شیخ مبارک ناگوری و هر دو فرزند ارشد او که از صاحب کمال آن عهد بودند ذکر آنها مکرر بزبان قلم جاری گشته خصوص فیضی که خطاب ملک الشعرا یافته بود در اکثر علم کتاب تالیف نموده و تفسیر کلام الله بی نقط نوشته و در اخلاق هم نسخه بی نقط یادگار گذاشته از اشعار او صحت • بیت •

نظر غیض چو بر خفاک نشینان فگنم

محمد اکبر پادشاه (۲۴۲) ص ۱۰۴

مورا مغز سلیمان رسد از خشمیت ما
میر فتح الله شیرازی از وطن بخدمت پادشاه رسیده بحسب
رشد کمالات ضروری و معنوی کار او بجائی رسید که بتنقیح معاملات
دیوانی مامور گردیده از جمله مشاهیر گشت *
ملا عراقی مشهده از مستعدان و شعرای مشهور گفته میشد
قریب یک لک و بیست هزار بیت مثنوی دارد از جمله اشعار
اوست * نظم *

شوری شد و از خراب عدم دیده کشودیم
دیدیم که باقی است شب فتنه غنودیم
قاسم گاهی که صد و بیست سال عمر بود این بیت از جمله
دیوان مشهور اوست * بیت *
چون سایه هم‌رهم بهر سو روان شوی * باشد که رفته رفته بکار آشنایی
خواجہ حسن ہروی کہ از صاحب کمالن و مقربان پادشاه بود
از زاده طبع اوست * بیت *

مجبئی کہ مرا با تو هست می‌خواهم
همین تو دانی و من دانم و خدا داند
سید محمد جامہ باغ از سادات ستوده صفات و صاحب طبع
بود در رباعی شهرت داشت * رباعی *

آن روز کہ آتش محبت افروخت
عاشق روش سوز ز معشوق آموخت
از جانب دوست سوزد این سوز و گداز
تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت

میر حیدر معنائی در فن شعر و تاریخ موشگافی مینمود از
جمله اشعار اوست • ریاعی •

زاهد نکند گنه که قهاری تو • ما فرق گناهیم که غفاری تو
او قهارت خواند و ما غفارت • یارب بکدام نام خوشداری تو

در وقت وفات محمد اکبر پادشاه زیاده از پنجم هزار فیل که گاه قریب
شش هزار میرسید در فیل خانه او موجود بود و دوازده هزار اسپ
در طوبله و هزار یوز در چینه خانه داشت اما گویند هر چند
خواست هزار چینه شود میسر نمی آمد یک دو یوز را
آفت می رسید - و بعد وفات او که عرض خزانه گرفتند ده کرور روپیه را
اشرافی یازده ماشه و سیزده ماشه و چهارده ماشه سوای اشریفیهای
گلان که از صد توله تا پانصد توله هزار اشرافی در خزانه موجود بود
و دو صد و هفتاد و دو من طلای غیر مسکوک و سه صد و هفتاد من
نقره و یک من جواهر خاعه که قیمت آن از سه کرور روپیه تجاوز
نموده بود برآمد - ذاک میوزة جابجا نشانند تصرف اوست •



ذکر سلطنت جنت مکانی ابوالمظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه که بواسطهٔ نهم بامیر تیمور صاحبقران غازی میرسد

مورخان مذاقت بیان سلف در ذکر سلطنت جهانگیر پادشاه
چنان روایت نمایند که چون عمر محمد اکبر پادشاه به بیست و
شش سال رسید حق تعالی فرزندی کرامت نمود در خدمت حقائق
و معارف آگاه حضرت شیخ سلیم ساکن سیکری که از درویشان
صاحب حال بود رفته بعد التماس فاتحه درخواست فرزند نموده بودند
بعد از آنکه آثار حمل بیکمی از حجله نشینان سراچه عصمت ظاهر
گردید او را در سیکری بخانه شیخ فرستاده چشم براه عطیه الهی
بودند - بعده که نور صبح ولادت آن نونهال گلشن اقبال هفدهم ربیع الاول
سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع بیست درجه میزان از
مطلع فضل ایزد منان بر ساحت جهان جهانگیر گردید - عرش آشدانی
در آگره بدین نوید روح پرور مبشر گشته خود را بسیکری بخدمت
شیخ رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطنی آن برگزیده زمان و زمین
و رساندن خرمن خرمن زر بمسئلقان و خادمان درگاه مولود مسعود
را موافق قراری که در خدمت شیخ نموده بودند بهم اسمی شیخ
بسلطان محمد سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت با سعادت او (گوهر
درج اکبرشاهی) یافتند - و موافق نداری که نموده بودند پیاده بزیارت درگاه

خواجه معین الدین چشتی باجمیر تشریف بردند - و سیکری را محمی
 بفتح پور ساخته شهر عظیم آباد نمودند - و مسجد عالی آسان رفعت
 دران مکن میمنت نشان بنا نهادند - چنانچه سابق نیز بذكر درآمده -
 بعد سپردن آن نو باره جاه و جلال بمکتب مولانا میر گلان هراتی را
 بعلمی و قطب الدین خان آتکه را باتالیقی مقرر فرمودند - بعد از
 چند گاه میرزا جان پسر بیرم خان باین خدمت سعادت اندوز
 گردید - و چون شاهزاده قدم مبارک بصل هشتم گذاشت منصب
 ده هزاره پنجهزار سوار عنایت فرمودند - و بعده که پانزده سال از نشو
 و نمای نهال عمر شریف در گلشن جاه و جلال گذشت صبیحه راجه
 بهکوان داس را که از راجهای نامدار دیار هند گفته میشد برای
 شاهزاده جوان بخت خواستگاری نمودند - و خود بدولت و اقبال
 در جشن طوبی بخانه راجه تشریف آزرانی فرموده آن بانوی حجله
 عصمت را بعقد درآورده بدولت خانه ابد پیوند درآوردند - و در هفده
 سالگی که سنه نهصد و نود و چهار [۹۹۴] باشد دختر فرخنده
 اختر راجه اودی سنگه پسر راجه مالدیو که در حسب و نسب و
 دولت مورثی بر همه راجهای عالی تبار افتخار داشت بعقد آن
 گهر بحر سلطنت و جهان بانی نیز در آورده خود بذات شریف
 و همه حجله نشینان سرلجه عصمت رونق افزای خانه و کاشانه
 راجه گردیدند - و بخوررتبه و دستور سرور آریان هند لوازم شادی
 بتقدیم رساندند - و همدرین سال فرخنده فل از دختر راجه بهکوانداس
 صبیحه بوجود آمد موسوم بسطان بیگم گشت - و در سنه نهصد و نود
 و هفت [۹۹۷] از همان محل پوری متولد گردید موسوم بخضر

محمد جهانگیر پادشاه (۲۴۶) سنه ۱۰۱۴

ساختمند - و در همین سال خجسته مآل دختر خواجه حسن ولد زین خان برای آن شاهزاده عالی نژاد خواستند - و او اخر سال بفرخی و فیروزی ازان حجله نشین سراچه عز و ناز پهری مولود گشت سلطان پرویز موسوم گردید - و در سنه هزار [۱۰۰۰] هجری بتاریخ سلخ شهر ربیع الثانی بعد انقضای پنج ساعت شب پنجشنبه بطالع مبارک میزان که بحساب اختر شناسان هند سنبله بود در دار الخلافت لاهور اختر سعادت اثر برج سلطنت و کامرانی از بطن صبیغه راجه اودی سنگه عرصه زمین را منور ساخت - حضرت عرش آشیانی آن تازه نهال گلشن سلطنت را سلطان خرم معصی ساخته بفرزندی خود نسبت بدیگر فرزندان امتیاز بخشیدند •

نغمه سرایان بزم اخبار جهانگیری چنین روایت کنند که ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عرف شاه زاده محمد سلیم که (در شهوار لجه اکبر) تاریخ ولادت او سابق (۸۶) بریان قلم داده در سال هزار و چهارده [۱۰۱۴] روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانی که سی و هشت سال از نشو و نماي نهال عمر شریف او در گلشن کامرانی و جهانبانی گذشته بود در دار الخلافت آگره بر اورنگ جهانبنایی جلوس نمود - و خطبه جهانگیری بر منابر قلمرو سواد اعظم هند بنام نامی او خواندند - و زر سرخ و سفید از میمنت اسم آن زبده دودمان صاحبقران سرخ روئی تازه بهمرساند و ملقب بنور الدین جهانگیر گردید • بیت •

(۸۶) شف صفحه ۱۷۴ سطر ۲۰ و صفحه ۲۴۴ سطر ۱۹ •

نجوان شد بار دیگر عالم پیر * بعد شاه نورالدین جهان گیر
 یگیننی فتنها در خواب ازو شد * گل باغ بقا سیراب ازو شد
 بر ضمیر منیر دانشوران نکته سنج خورده گیر ظاهر باد که چون
 مولف اقبال نامه معتمد خان و میرزا کامگار مخاطب به عزت خان
 برادرزاده عبد الله خان که هر دو بزرگوار بتذکار احوال آن شهریار
 سمند تیز رفتار خامه را بر صفحه بیان بجوان در آورده اند و آنچه
 حضرت شاهنشاهی جهانگیر واقعات سلطنت خود را قلم بند
 فرموده اند در چندین مقدمه در هر سه تالیف مختلف بنظر مسود
 اوراق در آمده و باهم موافقت نمی نموده و سواي آن میرزا عابد نام
 درویش صاحب کمال منزوی معمر که در اکثر صفات اسم با مسمی
 مشاهده شد بموجب اظهار او که همراه والدۀ خود در صغرس با اعتماد
 الدوله پدر نورجهان بیگم وقت آمدن از ایران هم سفر بوده و ایام
 شباب در رکاب ظفر انتساب صرف نموده و بعد از انتقال سلطنت دل
 از آیش روزگار کنده در بندر سورت انزوا اختیار کرده بود در سنۀ هزار
 و صد و هفت [۱۱۰۷] هجری که با وجود زیاده از صد و پنج سال از مرحله
 عمر او طی شده بود تفاوت چندان در هواس خمسه او ظاهر نمی
 گردید و بر صدق اقوال و راستی کلام افعال و اطوار آن پیرو حق شهادت
 میدادند - با جامع این اوراق رابطه و داد بهمرسانده بود اکثر سرگذشت
 عهد آن پادشاه عادل باذل خصوص از مادی نزاع صاحب مدار
 آن سلطنت و منجر گردیدن به بی ادبی که از نوکر ناحق شناس
 مهابت خان بظهور آمد آنچه ازو منسوخ نموده راوی ثقه دانسته
 بصندوق حائطه سپرده با مضمون هر سه جهانگیر نامه و شاهجهان نامه

میرزا امینا که از ابتدای ولادت تا ده سال از جلوس تالیف نموده و تقریباً دران اکثر بذکر جهانگیر پادشاه نیز پرداخته بخاطر آورده موافق عقل ناقص خویش بطریق اختصار خروشه چینی نموده باحاطه تذکار می آرد - امید که اگر اختلافی بنظر مطالعه کنندگان در آید بعد عیب پوشی حصه رسد زبان طعن دراز ننمایند *

اول حکمی که از عدالت پروری نمودند این بود که بعد جلوس فرمودن از چهارمین ملا زنجیر عدالت بمسازند و دران شصت زنگ نصب نمایند یک سراو به شاه برج قلعه اکبر آباد و سردیگر بر میلی که کنار در یا برای همین کار نصب نموده بودند قائم کنند و ندا نمودند که هر مظلومی که دست او بدامن طرفداران ظالمان نرسد بلا واسطه دست دادخواهی بران زنجیر زده ضدای ناله و فریاد مسم بدستیاری زنگ بگوش آن پادشاه عدالت پزوه رساند - و در ابتدای سلطنت میرزا خان را که در ایام شاهزادگی دیوان بود خطاب وزیر الملک عنایت فرمودند و غیاث بیگ را مخاطب باعتماد الدوله ساختند - و آصف خان عرف محمد جعفر برادر زاده غیاث الدین که در ابتدا از ایران آمده در عهد محمد اکبر پادشاه دویستی شده قبول نموده به بنگاله رفته باز بامداد طالع و یارری بخت و رشادت ذاتی بپایه وزارت رسیده مخاطب بآصف خان گردیده بود از صوبه بهار آمده شرف اندوز ملازمت گردید - و شیخ فرید بخشی را که اصل از سادات بود میر بخشی نمودند - و راجه مان سنگه را صوبه داری بنگاله فرمودند - و دلار خان افغان را حکومت لاهور آرزانی داشتند و سلطان

پرویز را با تالیقی آصف خان بهم رانای چنور که در عهد عرش
آشیتانی خود باین خدمت مامور گشته بسبب بعضی موانع در
عقد تعویق افتاده بود مامور ساختند - و شمشیر و خنجر مرصع و اسپ
و فیل و خلعت انعام نموده فرمودند که محمد اکبر پادشاه غازی را
عرش آشیتانی مینوشته باشند - و حکم شد که جا بجا در بلاد و محل
عمده تعلقه حکام احکم و فرامین منع شراب و میز بحری و راهداری
و دیگر ابوابی که حکام دور دست بتعمدی می گرفتند و قطع شجر حیات
دزدان و قطاع الطريق و غور رسی مظلومان و زبردستان صادر فرمودند -
و حکم شد هر جاکه مسافر تاجر و مقیم مالدار فوت شود و وارث او حاضر
نباشد مال او را امانت نگاهدارند و در صورت مفقود الاثر بودن وارث
مال ترکه یت را صرف تعمیر و احداث مساجد و پل و مدرسه و
سرای نمایند - در جهانگیر نامه که جذت مکنی خود تالیف نموده
بزیان قلم داده که اگرچه طبع ما رغبت و میل بشراب دارد و خود
هم میخوریم اما در منع آن تاکید زیاد نموده ایم و بدین تقریب
کیف شراب را بر دیگر کیفیات ترجیح داده چند فقره نوشته اند *

آغاز سال اول جلوس مطابق غره فروردی موافق

یازدهم ذی قعدة سنه یکهزار و چهارده هجری

در اول سال جلوس و جشن نوروز عالم افروز نذر و پیشکش امرا
معاف فرمودند - و خرمن خرمن زر و جواهر با انعام و بخشش در آمد -
و در شروع این سال خسرو بدمال که از بدو حال در خدمت
پدر بزرگوار چنانچه بگذارش آمده بی ادبیا از سر زده و در ایام
عارفه سفر آخرت عرش آشیتانی بخیال و آرزوی خدام ادعای

محمد جهانگیر بادشاه (۲۵۰) سنه ۱۰۱۴

جهانبانی داشته بود درینولا هشتم ذی الحجّه سنه احدی جلوس
اول شب باتفاق و رفقت جمعی از قلعه ارک آگره برآمده متوجه
سمت پنجاب ولاهور گردید - بعد عرض نظر بر پیش بینی که زود
شعله این فتنه را فرو باید نشاند خود بدولت رایت ظفر اثر بتعاقب
او بر داشتند - شیخ فرید بخاری میر بخشش را که مخاطب به مرتضی
خان ساخته بودند همان ساعت بطریق هراول مرخص فرمودند -
و شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را با شیخ علاء الدین نبیره شیخ
سلیم که کرکه پادشاه می شد و بخطاب کولکناش خانجی سرافرازی
یافته بود و اعتماد الدوله عرف غیاث بیگ طهرانی را که ذکر او
مفصل بزبان قلم خواهد داد و جمعی دیگر را در دار الخلافت گذاشته
نهم شهر مذکور بقصد تعاقب خسر کوچ فرمودند - و در همان روز
میرزا حسن (۸۷) پسر میرزا شاه رخ که شریک مصلحت و رفیق او
گشته بود بسبب عقب ماندن گرفتار پنجه اجل گردید - حضرت
بشکون خوب گرفتند - و حسن بیگ بدخشی (که خمیر این جماعه
از بیوفائی سر رشته اند) (۸۸) بموجب حکم از لاهور عازم حضور بود
با خسرو در خورده به بمحض تکلیف سرفروندی با سه صد (۸۹) سوار

(۸۷) در دو نسخه اصل و تاریخ تذکره السلاطین چغتای حسن

و در دیگر نسخ حسین نوشته *

(۸۸) این عبارت فقط در یک نسخه است *

(۸۹) در تذکره السلاطین چغتای نوشته که حسن بیگ با چهار صد

پانصد کس بدخشیان از کابل عازم ملازمت بود الخ

وفات نمود هر جا میرسیدند از مال تجار و مسافروں و متزددین و از محصول و خزانه محال پادشاهی و زراعت رعایا تاراج نموده متصرف شده و از تیر آه مظلومان املا اندیشه نموده دیهات را می سوختند • بیت •

آتش سوزان نکند باسپند • آنچه کند دود دل دردمند

دلاور خان صوبه دار لاهور که روانه درگاه والاشده بود از شنیدن بغي خسرو مراجعت نموده بمحافظت برج و باره پرداخت - و عبد الرحیم دیولی لاهور که او نیز قصد حضور نموده روانه شده بود در راه به خسرو در خورد و او را با قسوں از راه برده رفیق طریق گمراهی ساخت و او از شومی طالع یا خسرو وفات نموده مخاطب بملك الوزرا گشته دیوان آن برگشته ایام بد فرجام گردید - چون مرتضی خان پاشنه کرب می آمد خسرو بعد رسیدن نزدیک لاهور که دروازه قلعه بروی خود بسته یافت با وجود فراهم آمدن ده دوازده هزار سوار که واقعه طلبان هزینه کار و فتنه جویان اطراف روزگار با او ملحق شدند دست و پا باخته دوسه روز دست و پای لا حاصل زده از ملاحظه مال کار نائنه در محاصره ندیده بمقابل مرتضی خان پرداخت و باندك زد و خوردی پای ثباتش از جا رفت - و دران معرکه از سادات بارهه سید جلال و غیره هفتاد نفر لشکر پادشاهی بکمر آمدند - و قریب و چهارم نفر از فوج خسرو کشته و زخمی گردیدند - و بعد هزیمت یافتن خسرو پالکی سواری او با صندوقچه جواهر که زاد راحله او همان بود بدست مرتضی خان افتاد و بخدمت جنت مکانی با عریضه فتح ارسال داشت پادشاه بعد

از اطلاع هزیمت آن خسران مآل بطریق یلغاز جریده خود را به مرتضی خان رسانده مورد عنایات ساختن شب در خیمه او گذراندند و راجه باسورا که از زمینداران عمده آن طرف بود بتعاقب خسرو مامور فرمودند - و خسرو بعد کنکاش از همراهان که افغانان مصلحت مراجعت آگرو و بهار میدادند و حسن بیگ صلاح رفتن طرف شرقی خلاف رای صائب دانسته تکلیف روانه شدن سمت کابل نموده امیدوار بها میداد و میگفت چهار لك روبیه در قلعه رهناس بادگیر سرانجام ضروری موجود دارم پیشکش مینمایم - خسرو آن خزانه را دم نقد دانسته بمصلحت حسن بیگ همدستان گردید و ازین معنی افغانان که ماده فساد این کار بودند در ظهور خلاف خواهش آنها ترك رفاقت نمودند و تفرقه تمام بحال خسرو راه یافت - بعده که بآب چناب رسید چون حکم سر راه گرفتن بر خسرو بحکم همه طرف و معبرها رسیده بود وقت گذشتن از آب زمینداران آنجا مانع ملاحان گردیدند و ملاحان تن باطاعت خسرو نداده گریختند - همراهان خسرو بعد نگ و دو بسیار کشتی که ملاحان آن غافل بودند بهرسانده ملاحان را مجبور ساخته خسرو را با جمعی از خاصان بران سوار نمودند - ملاحان کشتی را عمدا بر سر تاپوی ریگ برده خود را بدریا انداخته بدر رفتند - خسرو خسران مآل سراسیمه و حیران گشته در گرداب تفکر افتاد چون خبر بمیر ابوالقاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا که در گجرات لاهور بودند رسید بلا توقف شتافته خسرو را با حسن بیگ و عبد الرحیم و دیگر همراهان مقید ساخته بحضور معروض داشتند - زبانی شمس

نام نوشکچی خبر دستگیر شدن آن بد فرجام بعرض رسید بخطاب خوش خبر خان و دیگر عنایات سرافرازی بخشیدند •

سلخ محرم سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] امیر الامرا عرف محمد شریف پسر خواجه عبد الصمد شربین قلم برای آوردن خسرو مامور گردیده بطریق استعجال رفته او را با همراهان بحضور آورد - بعده که آن سرگشتگان بادیة ناکامی محصل با طروق و زنجیر از نظر گذشتند - فرمودند که عبد الرحیم را در پوست خرو حسن بیگ را در پوست گاو کشیده هر دو را با دیگر متابعان بر خر و اژگون سوار نمایند و در نظر تماشاگران تشهیر دهند - حسن بیگ در پوست گاو چهار پهرنگذشته قالب از جان تهی نمود - و عبد الرحیم هشت پهر زننه مانند وقت گرداندن از راه غلبه جوع و بیغیرتی خیار از بازاریان گدائی نموده گرفته میخورد - و فرمودند که از دروازه باغ میرزا کامران تا در قلعه لهور دو رسته نخل دار نشانده از وجود همراهان خسرو بارور سازند - بعده که دارها نصب نموده آن جماعه بد انجام را بر سردارها جلوه گرا ساختند حکم شد که خسرو را برفیل با طروق نشانده از میان دارهای سر سرخ بگذرانند - و نقیدان دست راست و چپ فریاد می زدند که امرا مجرا می نمایند •

بعد این فتح چون خواهش سیرکابل در خاطر جا گرفته بود وجدائی شاهزاده والا کهر محمد خرم ناگوار می نمود حکم طلب شاهزاده بلند اقبال همراه خدیجة الزماتی سلطان سلیمه بیگم که شاهزاده عالی نژاد را بفرزندی برداشته بود فرمودند - و سلطان پرویز را که بمهم رانای چنور مرخص فرموده بودند و بعد فتور خسرو طلب حضور گشته

بود درین اوان رسیده ملازمت نمود - و دران مکن که خسرو از مقابل شیخ فرید هزیمت یافته بود فرمودند که قصبه آباد نموده محمی بفرید آباد سازند - اگرچه شیخ فرید را قبل از مهم خسرو بخطاب مرتضی خان سربلندی داده بودند اما چون از قبول آن بعدر آنکه از من خدمت قابل عنایت خطاب بظهور نیامده ابا مینمود بعد از فتح که مورد عنایات دیگر نیز گردید آداب تسلیمات خطاب بتقدیم میرساند •

برارباب هوش مخفی نماند که درزمان سلاطین سلف هندوستان اوائل عهد عرش آشیانی خطاب خانی و تبدیل اسم با لفظ خان بسیار کم اتفاق می افتاد مگر جمعی که از اولاد واحفاد سلاطین بودند بکلمه میرزا که بر سر اسم یا آخر اسم در دفاتر ثبت میکردید بر دیگر امرا فخر می نمودند - بعد بر هموسانیدن تسلط افغانان که با وجود بر افتادن دولت آنها و بعضی بسبب خانی قومیت که عطای منصب پادشاهی با آن ضم میکردید بر دیگران تفاخر مینمودند - عرش آشیانی بیشتری از عمد نوکران مقرب را بعطای خانی بر دیگران امتیاز بخشیده فرمودند که افغانان را بدون آنکه از طرف پادشاه مخاطب به خان گردند خان نه نوشته باشند - و اکثر مثل شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل و میر غازی و دیگر از اهل فضل و کمال با کمال رتبه اعتبار و قرب مخاطب بخان نگردیدند - و بعضی با وجود رسیدن به پایه ایالت بدون آنکه از آنها تردد نمایان بظهور آید در قبول تبدیل اسم بمزید لفظ خان تن نمی دادند - بمرور ایام خسرو در عهد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه خطاب

خانی برای مردم نامی صاحب پایۀ و مکنت رواج زیاد یافت
اما باز تا سنه بیست و پنج جلوس خلد مگنی محمد اورنگ
زبب مطابق سال هزار و نود و یک [۱۰۹۱] که اعتبار منصب
و خطاب و عطای ثروت و طوغ و علم و دیگر لوازم جهانبانی
فی الجمله مانده بود و بدین مرتبه خانی از رتبه نیفتاده بود که
بدون قرب روشناسی و استعداد کمال صوری و معنوی بخطاب
سرافرازی یابند - بعده که خلد مگنی بهم استیصال کفار بد کردار
دکن متوجه گردیده بخجسته بنیاد تشریف آوردند برای جذب قلوب
مرهته و دکنیان چنانچه انشاء الله تعالی مفصل بزبان خامۀ تیز
رنگار داده خواهد شد در همه مراتب و اعتبار دولت هندوستان
خلل پذیرفت - خصوص نسفی که در پیش نیارودن افغانان و
واجبیت و کشمیری از فرمودن خدمات عمده و نیفزودن بر پایۀ
منصب داشتن نماند - و در ایام سلطنت خلد منزل بهادر شاه کور
بجائی رسید که درین محل بتحریر تفصیل آن نیرداختن اولی -
و باقی این داستان بر مکن خود گزارش خواهد یافت - سر رشته
سخن را باز بزبان قلم میدهد که درین ایام بعرض رسید که حسن
خان شاملو حاکم هرات از شنیدن واقعۀ عرش آشیتی و آشوب
خسرو بی حکم شاه عباس بلا توقف خود را ببلاد گرم سیر رسانده
بعضی جاها را تاخته بقندهار رسیده محاصره نموده - و شاه بیگ
خان قلعدار بمذائع (۹۰) پرداخته - از شنیدن این خبر میرفانی را

مع فوج شایسته برای مدد شاه بیگ خان تعیین نمودند - و میرزا علی اکبر شاهي را بحکومت کشمیر مقرر فرمودند - و قطب الدین خان کولکناش را بصوبه داری بنگاله مرخص ساختند •

دیگر پریشیده نماند که قبل از تسخیر بلاد ممالک محروسه هندوستان که به تیغ گیتی ستان عرش آشیانی به تسخیر درآمد حکام که بشهرهای اطراف تعیین می شدند حاکم آن شهر می نوشتند - از عهد جنت مکانی جهانگیر پادشاه حکم شد صوبه و صوبه دار می نوشته باشند - بعد رسیدن خبر محاصره قندهار و رخصت میر غازی معروض گردید که حسن خان شاملو بموجب حکم شاه ایران که در منع محاصره بزجر نوشته بودند برخاسته رفت - و حسن بیگ نام که بمزاولی برخیزانند حسن خان تعیین شده بود محبت نامه شاه مشتمل بر عذر جرأت بیجای حسن خان و اشاره متعاقب فرستادن تهنیت و تعزیت نامه مع ایلمچی فهمیده کار و تحف و هدایا آورده مورد عنایات گردید - و قلعداری قندهار را بمیر غازی مقرر فرموده شاه بیگ خان را از روی لطف طلب حضور فرمودند - پسران شاهزاده دانیل مرحوم همراه مقرپ خان از دکن آمده ملازمت نمودند -

درین اوان داروغه کتبخانه خطی بمهرخان اعظم عرف میرزا عزیز کوکه که در عهد عرش آشیانی قبل از رفتن بکعبه متبرکه براجی علیخان حاکم برهان پور بطریق داب نمک بحرامان کافر کیش چنانچه سابق از گستاخی او در جواب فرمان عرش آشیانی نیز بزبان قلم جاری گشته مشتمل بر شکوه و اظهار زشتی اعمال ولی نعمت نوشته بود و از اموال و کتاب خانه راجی علی خان برآمد گذراند آنرا طلبیده بمطالعه

درآورده از روی غضب بدست خان اعظم دادند - و فرمودند که باواز بلند بخواند - از شنیدن آن امرای یمین و بحارلعن و طعن بحیار برو نمودند - هرچند از ظهور این تقصیر قابل سیاست بود اما نظر بر حقوق او و مادر او که الطاف عرش آشیانی در باره آن بی ادب مبذول می گردید و زیاده از فرزندان می خواستند و ناز و هرزه گویی او را شنیده ناشنیده می انگاشتند بعزل منصب و جاگیر معاتب ساخته در قلعه حبس فرموده جان بخشی نمودند *

ذکر سوانح سال دوم شمسی از جلوس مطابق

بیست دوم ذیقعد سنه هزار و پانزده هجری

در جشن آغاز سال دوم از جلوس شاه زاده خرم بلند اقبال را بمناسبت عطای منصب هشت هزار و علم و نقاره و دیگر لوازم آن سرسبز و خرم ساختند و آصف خان را خلعت و زرات و قلمدان مرصع مرحمت فرمودند و خواجه ابوالحسن را بموجب التماس آصف خان به پیشکشی وزارت مقرر فرمودند و رایب توجه طرف کابل برافراشتند و تفرج کنان و شکار انگنان وسط ماه صفر المظفر سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] در باغ متصل کابل شرف نزول فرمودند بعد سیر و انقضای چند روز باغی باسم جهان آرا دران مکن فیض نشان احداث نمودند - درین ایام خبر کشته شدن قطب الدین خان کوکلتاش و شیرانگن از دست یکدیگر در بلکاله که مجلی از تفصیل آن در اوراق آینده بر محل در ذکر نوز محل بزبان خامه صدق بیان خواهد داد رسید و باعث ملل خاطر گردید - در شروع سال هزار و شانزده [۱۰۱۶] از کابل متوجه

دار الخلافت آگره گردیدند - درین ضمن خبر واقعه میرزا شاه رخ صوبه دار مالوا که از بنی اعمام جنت مکانی می شد رسید - در اثنای راه عجب بلایه ناگهانی بر جمعی از هوا خواهان خسرو از شامت نفس او گذشت تفصیل این اجمال آنکه نور الدین محمد و حکیم ابو الفتح و میرزا محمد ازبک و بداع بیگ ترکمان با هندی صاحب مدار اعلیٰ خان که خسرو در قید و اختیار او بود همدم و همراز گشته با هم عهد و پیمان بسته اتفاق نمودند که خسرو را از قید بر آرند و قریب چهار صد نفر اجل رسیده دیگر را که داخل جلوی کاب بودند و با هندی مذکور توسل داشتند با خود همدستان نمودند و قرار دادند که وقت سواری قلمرو کار فرموده قصد پادشاه نموده خسرو را بسطنت بردارند و ندانستند • ع •

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلا

از اتفاقات یکی از آن جماعه را رنجشی با همدمان بمیان آمد و نزد شاه زاده خرم آمده بر حقیقت کار آگاهی داد و شاه زاده بعرض رساند و در همان ساعت آصف خان نیز اطلاع یافته معروض داشت و مقوی قول و اظهار شاه زاده گردید حکم طلب عدهای آن جماعه نمودند از آن جمله میرزا محمد ازبک و بداع بیگ را بوعده و وعید تهدید آمیز تسلی عهد امان جان داده بر تعداد اسلامی آن بدمالان واقف گشته همه را بردار جزا کشیدند - و شاه بیگ خان قلعه دار معزول قندهار آمده ملازمت نمود - بخطاب خاندورلن و صوبه داری کابل و کنیه افغان سرکش اطواف آن حدود سرافرازی داده مرخص فرمودند •

ذکر سوانح سال سیوم شمعی از جلوس

مطابق دوم ذی‌حجه سنه هزار شانزده هجری

در آغاز جشن سال سیوم جلوس که شرف نزول در حوالی
اگره واقع شد امرای دوز و نزدیک شرف اندوز ملازمت گشتند بعد
داخل شدن حکم شد که جشن شروع سال سیوم جلوس و نوروز که بنای
جشن سوم سال غره فروردی روز نوروز عالم افروز که ابتدای سال شمعی
و سرمایۀ بهار عیش و کامرانی است با شادی طوی مبارک خود
که با صالحه باتوننت قاسم خان عرب مقرر شده بود ضمیمه هم سازند
آنچه عطای اضافه و نقد و جنس به شاه زاده و امرا و ملحا و فضلا
و شعرا و اهل نشاط دران بزم بخرج آمد و خرمین خرمین و دامین
دامین زر سرخ و سفید بارباب حاجت رسید اگر خواهد بتجرب
تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز می ماند - آن نوعروس سراج
عفت را بهادشاه محل ملقب ساخته بر دیگر پردگیان حرم امتیاز
بخشیدند و خان خانان عرف مهرزا عبد الرحیم را بهایۀ پنج هزار
پنج هزار سوار رسانده بهمم دکهن مامور و مرخص فرمودند - و جمعی
از امرای دیگر را بادوازه هزار سوار همراه او تعیین نمودند و ده لک
روپیه با فیل و غنایات دیگر عطا فرمودند - و مهلبت خان را سه
هزاری دو هزار سوار و نقاره مرحمت نموده بهمم رانای چتر
برفانت دیگر امرا رخصت نمودند - و دختر راجه جکت سنگه
پسر راجه ماسنگه را بعقد ازدواج در آوردند - از جمله آنچه راجه در
جهاز دختر خود داد سه لک روپیه مرارید و شصت فیل بود -
و تقصیر خان اعظم کوکه عرش آشیانی را بالتماس شاه زاده خرم

معاف فرموده بصوبه احمد آباد مرخص فرمودند *

ذکر سال چهارم شمسی از جلوس مطابق

چهاردهم ذی الحجه سنه هزار و هفده هجری

شاه زاده پرویز را بصوبه داری و مهم دکن باتالیقی سیف خان و فوج شایسته مامور و مرخص فرمودند خان خاتان را و سیف خان بآه را همراه او مقرر ساختند و بیعت لک روپیه مدد خرج با ده فیل و دو صد اسب و دیگر جواهر آلات مرحمت نمودند و چون مهابت خان در مهم رانا کاری نداشت طلب حضور نموده عبد الله خان را بران مهم مامور فرموده مورد عنایات بی پایان ساختند - میرزا برخوردار خلف میرزا عبد الرحیم که از خانه زادان موروثی بود بخطاب خان عالم سرافرازی یافت - اسلام خان را بصوبه بنگاله مرخص فرمودند - درین ایام صبیغه میرزا مظفر حسین که بواسطه چهارم نبیره زاده شاه اسمعیل صفوی می شد بعقد شاه زاده خرم در آوردند و از آن سال رابطه نسبت و خویشی صوری ضمیمه خلعت و مواصالت معنوی پادشاه ایران گردید اما ثمر نتایج بعرضه ظهور نیامد *

ذکر سال پنجم شمسی از جلوس مطابق

چهارم ذی الحجه سنه هزار و هجده هجری

در شروع این سال حکم شد که نقاره بر سر پانصدی مرحمت می شده باشد - درین اوان بعرض رسید که ولی محمد خان والی توران از جور امام قلی خان که فی الواقع از اثر ظلم خود او بر عایا بود بخدمت زبده دودمان مصطفوی شاه عباس صفوی

التجاء برد و بعد عنایات و مهمان نوازی شاه که خاصه آن برگزیده خاندان رسالت است بمدد سپاه برای تصرف ملک رفته موردنی او تکلیف فرمود درین ضمن نرشتجات بعضی امرای منافق و سرکرده ازبکن مشتمل بر طلب او و اظهار اطاعت و رفاقت خود نزد لورسید ولی محمد خان فریفته نوشتنهای غدر آمیز آنها گردیده محتاج بگرفتن و بردن کرمک نگشته بلکه لشکر قزلباش را محل دانسته باز مقابل امام قلی خان به گشش شاهباز تقدیر شتافت و باتدک زد و خورد که به میان آمد گرفتار سربنجه اجل گردید - درین سال از نوشته اخبار نویسان پتنه معروض گردید که در ایام حکومت افضل خان قطب نام مجهول فقیری در پتنه خود را به سلطان خسرو شهرت داده علم فساد بر افراخته جمعی را از واقعه طلبان سرکار و او باشان مادر آزار پدر بیزار فراهم آورده در فرصتی که افضل خان از پتنه طرف جاگیر رفته بود و بنارسی نام نائب افضل خان و غیاث بیگ دیوان در شهر بودند غافل با جمعی انبوه خود را بقلعه رسانده دربانان را با قلعه دار کشته قلعه را بتصرف در آورد بنارسی و غیاث بیگ تاب مقاومت نیارده خود را با افضل خان رساندند بعده مع فوج بمقابل خسرو جعلی رسیده بعد محاربات و مقابله که بمیان آمد آن فقیر دستگیر گردید و بجزای اعمال رسید حکم فرمودند که بنارسی و غیاث بیگ را مسلح نموده لباس عورات پوشانیده سر و ریش تراشیده بر خر سوار کرده از پتنه تا حضور تشهیر کنان بیاورند و افضل خان را بعطای اضافه سربلندی بخشیدند - درین ایام از واقعه دکن بعارض رسید که مهم دکن بسبب نفاق و حسد

محمد جهانگیر بادشاه (۲۹۲) سنه ۱۰۲۰

همراهان از خان خانان صورت انفصال یافتن متعذر می نماید و افواج بادشاهی مکرر از لشکر ملک عنبر هزیمت یافته و خان خانان بحال تباء ببرهانپور خود را رسانده و احمد نگر که در عهد عرش آشیانی بعد لشکر کشیها بتسخیر در آمده بود باز بتصرف دکنیها رفت - درین ضمن عرضداشت خان جهان لودی که در خدمت جنت مکانی از ایام شاه زادگی قرب و اعتبار زیاده داشت مشتمل بر التماس و درخواست سر لشکران مهم دکن بتعهد آنکه در مدت دو سال در استبصال سرداران بد سگال دکن سعی جمیله بظهور آرد بعرض رسید خان خانان را طلب حضور نموده خان جهان لودی را بجای او مقرر فرمودند باز خان اعظم را برفاقت خان عالم و فرید خان مع سی هزار سوار بطریق کومک بمهم دکن مامور نمودند •

ذکر سال ششم جلوس مطابق پنجم

محرم سنه هزار و بصت هجری

در آغاز این سال یادگار علی ایلیچی ایران با اسپان و تحف و نامه محبت آمیز مشتمل بر پرستش عرش آشیانی و تهنیت سلطنت و عذر تاخیر تحریر نامه بحسب پیش آمدن مهم آذر بایجان و شروان رسید و لک رویه نقد و پنجاه هزار رویه را جواهر آلات و طلا آلات مع اسب با ساز مرصع و خلعت عنایت فرمودند - درین حال خبر حادثه که از طرف تاختن حداد بد نهای با جمعی از افانغه بر کابل و تردد صوبه دکن که بتحریر تفصیل ان نمی پردازد بظهور آمد معروض گردید - قلیچ خان را بصوبه داری کابل مقرر فرمودند •

درین ایام عشرت انجام خواستگاری نورجهان بیگم بمیان آمد اگرچه
 رشدرح ابتدا و انتهای آن درگزارش بعضی مقدمات بتقاضای ایام و
 پلس ادب و رعایت هر دو طرف چون مولف جهانگیرنامه را کوتاهی
 قلم کار فرمودن ضرور بود ترانه این نغمه در پرده مختلف بقانون دیگر
 فواخته اما بر مسود اوراق آنچه بعد تحقیق قریب بصدق ظاهر گشته
 و آنچه در تاریخ منهج الصادقین که مولف او محمد صادق تبریزی
 نوکرش جامع بود و بدستور سیر تالیف نموده بمطالعه در آمده باحاطه
 تحریر می آرد - گویند غیاث بیگ ولد خواجه محمد طهرانی که از
 اعیان آن دیار بود و در عهد شاه طهماسب حکومت خراسان داشته
 ثانیاً باقی دار سرکار شاه گشته بود و از خدمات دیگر حوادث لیل و نهار
 کار او بکمال عصرت کشید و دل از وطن برداشته با دو دختر و یک
 پسر همراه قافله هند در عهد عرش آشینی عازم هندوستان گردید
 مابین راه بار دیگر بر حادثه روداد که آنچه داشت و نداشت
 بباد فنا رفت و تفرقه بحال او بجائی رسید که میان پنج و شش نفر
 دو اشتر سواری و بار بردار داشتند که به نوبت سواری شدند چون زن غیاث
 بیگ حامله بود رعایت او در سوار نمودن زیاده می نمودند چون نزدیک
 قندهار رسیدند نورجهان در چنان ساعت محمود و طالع مسعود مولود
 گردید که همان روز رنج عصرت والدین بر راحت عیش مبدل گشت یعنی
 چون بعد تولد قادر بر غم خواری او نبودند و از کمال عصرت و تعب
 و مشقت راه شیر در پستان ملادر لو آنقدر که برای غذای لوکفایت
 نماید بهم رسیدن متعذر می نمود دختر را در پارچه پیچیده بحفاظ
 بروحق سپرده وقت شب در قافله انداختند هنگام کوچ آواز گریه

طفل بگوش يکي از ملازمان ملک مسعود نام قافله باشي رسيد و برداشته نزد قافله سالار آورد بمجود ديدن روی آن طفل حق سبحانه تعالی مهر او در دل قافله باشي انداخت و رغبت تمام به پرورش او نمود از آنکه فرزند نداشت بفرزندی خود برداشت و از اینکه خلاف قافله هندوستان در قافله ايران بودن زن کم اتفاق مي افتد براي مرضعه او که جست و جو نمودند سواي مادر او نيافتند چون بعد طلوع اختر با سعادت او از مطلع اميد وصال حال والدين بفرح و شادي مبدل گرديد و نحوست هبوط بسعادت شرف تبديل يافت والده او را باعزاز طلب داشته براي هر يکي مدد سواي و رخت نموده در احترام آنها کوشيده بوعدهاي نيك انجام خوشوقت ساختند و بدستور دايه خانه بزرگان طفل نيك اختر را بجهت شير خوراندن بکنار او سپرده اطعمه و اشربه فراخور حال آنها مقرر نمودند بعده ملک مسعود که در خدمت عرش آشياني روشناسي و آبرو داشت هميشه از ايران تحف و هدايا آورده شرف اندوز ملازمت ميگرديد بدستور هميشه بعد رسيدن دارالخلافت سعادت جبهه سائي آن آستان ابد بنياد حاصل کرده ارمغان راه آورد را گذراند عرش آشياني فرمودند که اين دهنه خلاف سالهاي ديگر تحفه قابل سرکار ما نياورده در جواب التماس نمود که کدام تحفه نزد ما کرباس فروشان لائق اين درگاه آسمان بارگاه ميتواند بود اما درين سفر دوسه جواهر بي بهاي جاندار آورده ام اگر نظر تربيت بر آنها افتد تا حال چنان ارمغان از ايران و توران به هندوستان براي پادشاهان سلف نيامده بعده غياث بيگ را با ابوالحسن پسر

نو ملازمت فرموده در زمرة ملازمان پادشاه نلک جاه در آورد و روز
 بنروز از مده طالع و جوهر ذاتی رشد ایشان بر سر آتب منصب و عزت و جاب
 آنها موافق رتبه و پایه آن ایام می افزودند وزن قاتله باشتی که مادیون
 بآمدن درون محل گشته بود همراه والدۀ خلیقی نور جهان در محل
 آمد و رفت می نمود و روزهایی جشن و نوروز از مجرای بیگمان و
 و دیگر خدمۀ محل کامیاب مزید عزت و آبرو و عطای نقد و
 جنس زیور می گردید - بعده که نور جهان بحد رشد و بلوغ رسید
 و آثار جوهر عقل و فهم ضمیمۀ حسن روز افزون ظاهر گردیدگاه که نگاه
 مهر افزای دلربا میان جنت مکانی و آن حجله آرای عزو ناز
 مشاطگی می نمود میل خاطر مبارک طرف او زیاده می گفت
 و تخم محبت نور جهان در دل آن خدیو جهان می کاشت تا روزی
 در گوشه و کنار محل وقت خلوت یافته بطریق ملاعبه دست آن
 سرمایه رعنائی گرفته بکنار لطف کشیدند نور جهان خود را کنار
 کشیده نزد بیگمان شکوه نمود و منہیان محل بعرض عرش آشنائی
 که در عدالت گستری بی همتای عصر بود رساندند از لوازم حزم و
 پاس ناموس زبردستان برجنت مکانی بید مافی نموده بوالیان
 نور جهان فرمودند که آن گوهر ناسفته بی بها را بعقد ازدواج احدی
 در آرند غیاث بیگ بعرض رساند که ما بندها را در بارۀ خانه
 زادان چه اختیار است تا آنکه علی قلی نام ترک احتیاج که سفره
 چپی شاه طهماسب صفوی بود و از حسب آب خورد بهندوستان
 رسیده در ملتان بخدمت خان خانان پیوسته خدمت می نمود
 چون جوان سپاهی کار طلبند صاحب جوهر بود خان خانان متوجه

احوال او گشته تفقد زیاده باحوال او نموده غائبانه در امر ملازمان پادشاهی در آورد و بعد رسیدن حضور منظور نظر عرش آشیانی گردید و نسبت صبیغه غیاث بیگ بحکم پادشاه عدالت اساس در همان نودی باو مقرر نموده مخاطب بشیرافکن خان ساخته جایگزین صوبه بنگاله با تعلق خدمت آن طرف عطا فرمودند - و در مهم رانا چند گاه در رکاب جنت مکنی بوده بجایگزین مرخص گردید - بعد از آنکه جنت مکنی سریر آرای هند گردیدند قطب الدین خان کولکتنش کوکه را صوبه دار بنگاله نموده وقت رخصت در خلوت چند کلمه درماده شیرافکن خان ارشاد فرمودند - شیرافکن خان از نوشته وکیل بر مضمون حکم از روی قیاس آنکه بوی عشق و مشق پنهان نمی ماند اطلاع یافته از راه غیرت همان روز بواقعه نگار گفت من از امروز نوکر پادشاه نیستم و بحسب ظاهر ترک یراق بستن نمود بعد آنکه قطب الدین خان به بنگاله رسید و مکرر مردم و نوشته برای طلب شیرافکن خان فرستاد او درآمدن تعلل و تجاehl ورزید تا آنکه قطب الدین خان خود را بتقریب ضرور طرف جایگزین و تعلق شیرافکن خان رساند و پیغام ملاقات نمود شیرافکن خان جریده با بکتر و شمشیر زیر نیمه آستین همائل کرده با معدود چند نزه قطب الدین خان رسید بعد ملاقات و احوال پرسیدها قطب الدین خان هر چند خواست پیغامهایی ناملائم طبع شیرافکن خان را بزبان ملائم ادا نماید ملائم خاطر او نیفتاد و گفت و شنید کنایه آمیز و پند و نصائح نفاذ انگیز مشتمل بر اطاعت امر پادشاهان بمیان آمد که بتوضیح آن قلم را رفحه نداشتن اولی آن بهادر شیردل متحمل

کلمه و کلام ملائت انجام نگشته دانست که سوای کشتن و کشته شدن جان بآبرو بدر بردن محال است نیمچه که زیر آستین حمائل داشت کشیده بر شکم قطب الدین خان زد که با رندهای شکم از اسب بهائین انداخت خواست که بدر رود کشمیری از همراهان مقتول خود را برسانده زخم شمشیر بر او رساند شیر افکن خان بعد برداشتن زخم کاری کار او را بصاخت و ملازمان دیگر قطب الدین خان بر هجوم آورده بزخمهای پیاپی کار او ساختند - و برایت دیگر شیر افکن خان هر چند زخمهای کاری جان ستان بار رسیده بود با نیم نفسی که آن شیر باقی داشت بتقویت غیرت بقصد کشتن زن و خوشدامن ازان انبوه اسب تاخته بدر رفته تا بدر خانه زنده رسید مادر نور جان که عاقله باهوش بود نظر برینکه شیر افکن خان مظلوم از جهان رود و آلوده خون ناحق زن و مادر زن نگردد در خانه بر روی او بخت و فریاد و شیون آغاز نمود که نور جهان از شنیدن کشته شدن شوهر خود را بچاه انداخته جان داد ترا اندرون آمدن مصلحت نیست بیرون بعلاج زخمها باید پرداخت شیر افکن خان از شنیدن حادثه زن بروقه جاودانی شتافت - بر عقال ظاهر است که اگر این حکایت تدبیر مادر نور جهان مقرون بصدق است هر چند بحسب ظاهر بینان نظر برونفاداری خلاف پاس غیرت واقع شده اما از راه عقل و شرع که هیچ وجه ریختن خون زن جائز نبود و رفتن شیر افکن خان مظلوم از جهان بمراتب به از ظالم رفتن در دم واپسین بسیار تدبیر بجا بود که بکار برد - بعده بعرض جنت مکانی رسید بر کشته شدن کوکه که یادگار حضرت شیخ سلیم نیز بود بحیار مقام گشتند و حکم

طلب نورجهان بحضور نمودند بعد رسیدن نورجهان بحضور که قبل از ورود حکم مقصدیان بنگاله مجبور ساخته روانه نموده بودند جنت مکانی خواهش مواصلت و مناکحت او بپایان آوردند نورجهان باظهار شکوه و دعوی خون شوهر استادگی زیاده نمود و پادشاه بغضب گشته بدعوی کشته شدن کوکه نورجهان را در جرگه کنیزان مقصوره در آورده محبت را بغضب مبدل ساخته در خدمت سلطان سلیم بیگم مادر نصرتی خود سپردند بعد یک دو سال که میان طالب و مطلوب بنا خوشی و ناکامی گذشت باز بمرد طالع نورجهان در ریاض محبت جانان نسیم مودت رزید و از سر نو روزی در نظر مهر اثر جنت مکانی جلوه گر گردید و نهال پژمرده عشق کهنه سرسبزی و خرمی تازه پذیرفت و اختر اوج طالع از مشرق امید سرزد و موافق حکم شمع بعقد در آورده جشن ملوکه نموده اول بغور محل ملقب ساختند باز بنورجهان پادشاه بیگم مخاطب نموده بر همه حجه نشینان سزای عصمت و پردگیانی حجه عفت امتیاز بخشیدند و رفته رفته تمام مهم سلطنت بدست و اختیار او داده شریک سکه بدین سجع ساختند

• بهت •

بحکم شاه جهانگیر یافت مد زیر • بنام نورجهان پادشاه بیگم زر و سواهی احکام شرع و عدالت در همه کار و بار و امور ملکی و مالی بدون مصلحت او کارفرمای نمی گردیدند - و دمی و لمحّه از خود جدا نه نموده وقت دیوان و سواهی فیل عقب پرده بلا فاصله باخود می نشاندند و فی الواقع عجب زن عاقله و فیض رسان و مجمره

جوهر رشد و صاحب تصرف بود اقسام زیور و لباس زنان هند که در محل پادشاهی و امرای مغلیه تا حال رواج دارد همه وضع کرده اوست زیور و پیرایه سابق که بسیار کلفت و بدنام بود منسوخ ساخت مگر در بعضی بلاد دور دامت میان شیخ زاده‌ها و افغانه مانده - چاندنی که نفس الامر عجب فرش عیب پوش خانه نامرادان و گرد پوش فرش دولتمندان است و در شبهای مهتاب نمود خاص دارد وضع کرده همانست و عطر گلاب که اول مسمی بعطر جهانگیری گردیده و دیگر بعضی عطرهای کم بها که برای مردم نامراد بر آورد تصرف او و مادر اوست - اقسام جنس بادله که قسم سنگین آنها بنام پادشاه و کارخانه موسوم ساخت رجس سبک که ازان تمام خلعت عروس و داماد مردم نامراد به پانزده و بیست روپیه تمام شود از راه دانهائی بنام خود نورسجلی وضع نمود - و دیگر تصرفهای بجای او که برای او و برای شاه و گدا بکار آید زیاده ازانست که بتفصیل آن توان پرداخت - حاصل کلام اکثر لذات هندوستان را او بعرصه نمود آورده و بمرتبه فیض رسان بود که هر سال جمع کثیر از مغال بی سروسامان را روانه ولایت و مکه معظمه و کربلا و نجف اشرف می ساخت و چندین هزار دختر بی پدر و بیوهای بیگس را چهار و دیگر اخراجات از سرکار خود داده کنخدا می نمود بآن همه فیض رسانی و همتی که داشت بمرتبه کد بانو بود که روزی وقت گذشتن فیلان از نظر جللهی فیلان از زربفتیهای ولایتی بسیار تحفه خوش بوته که همه دال و گل بریده بودند و هر گل ازان غیر مکرر بنظر جلوه میداد و از دهن آن چشم خیرگی

می نمود در نظر پادشاه در آمد و بسیار مرغوب طبع گردید و پسند نموده از خان سامان استفسار فرمودند که چند زربفت بخرج در آمده و هر جل بچه مبلغ تیار شده خانسامان بعرض رساند که جلها تیار از محل خاص بر آمده از نور جهان پرسیدند که شما چندین زربفتهای تحفه برای جل نیلان بریده اید در جواب گفت خیر اصلا زربفت برای این کار بقطع در نیامده خریطهایی عرائض امرا که میرسید و جمع شده بود متفرقه ازان بهره بخشیده می شد ازان چندان تمتع حاصل نمی نمود درینجا بصرف در آوردم - و با این همه تعلقی که پادشاه بار داشت چنان خود را در دل او روز بروز جا میداد و مزاج شوهر را در اطاعت و فرمان برداری و تبعیت امر و نهی می آورد که هرگز خلاف مرضی خجنت مکانی بظهور نیامده و کاری که باعث بدنامی پادشاه باشد از و سر نزد - گویند طبع موزن داشت - در زبانها شهرت دارد که روزی پادشاه جامه که تکه لعل بی بها داشت پوشیده بود نور جهان بدیده این شعر از زاده طبع خواند • بیت •

ترا نه تکه لعل است بر قبای حریر

شده است قطره خون منت گریبان گیر

نور جهان بیگم مخفی تخاص میکرد این دو بیت نیز به بیگم نسبت میدهند • بیت •

دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم

بندۀ عشقم و هفتاک و دو ملت معلوم

زاهدان هرل قیامت مفرق در دل ما

هول هجران گذراندیم قیامت معلوم

اما مد حیف بآن همه عقل و دانائی بعد از آنکه دختر خود را که از شیر انگی داشت بعقد شهر یاز پسر جهان گیر بادشاه در آورده نظر بر محبتی که زنان را بسبب دختران با داماد می باشد و حسد غرض آورد آنها که پای شیر مردان ازان می لغزد برای پیش آوردن شهر یازی عیار مقابل اختیار شاهزاده ولی عهد ذو الاقدار چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد در افتادگی و در هم اندازی نموده نظر بر مال کار بر هم خوردن سلطنت و خلل ملک و مال و حال پادشاه و رعایا نکرده زنبور خانه هندوستان را بشویش در آورد و مثل مهابت خان را که با او و برادر او نزاع دینی و ملکی داشت آن قدر قوت بخشید که آنچه ازو نسبت بچنت مکنی و خود او رسید بر محل باحاطه بیان خواهد در آمد .

سر رشته سخن را باز بدست آورده بتحریر اصل مطلب می پردازد که درین سال از رسیدن اخبار فساد افزای دکن عبد الله خان را که بصوبه داری احمد آباد سر افزای یافته حکم شد که او خود را از راه ناسک و ترمک برای کومک خان جهان و تنبیه سر کشان دکن رساند و رامداس کچهواهی را از روی عنایت خاص قلعه رتنهنبورو خلعت مرحمت نموده برفاقت عبد الله خان کومک مهم دکن بطریق یلغار مرخص فرمودند - درین ایام همراه خادمین محل بشکار قمرغه بر آمده شش صد و چهل آهو زنده گرفته ازان جمله چهار صد آهو بفتح پور فرستادند که در میدان چوکل باتی سر دهند و از آب و دانه آنها خبر بگیرند و صد آهو را

حلقه نقره در انداخته در همان شکار گاه سردادند - درین سال فرمودند که شبیه پادشاه را بر پارچه طلا بوزن یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر صورت شیر که مرکوب آفتاب باشد نمایان نموده بامرای مقرب و دیوان خاص دهند که باعزاز بر سر دستار یا روی سینه بجای حرز جان نگاه می داشته باشند - وبصوبه داران اطراف احکام صادر شد که امرا در جهر که نه نشینند و وقت نشستن دیوان فیل و اسب از نظر نگذرانند و فیل بجنگ نیندازند و بنوکران پادشاهی تکلیف چوکی نمایند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بمیاست بریدن گوش و بینی و کور نمودن چشم اقدام نمایند و هرگاه بنوکران خود و ملازمان پادشاهی فیل و اسب انعام نمایند کجک برگردن و جلو بردوش نگذارند و حکمی و سندی که بنام پندهای پادشاه نویسند بر روی کاغذ مهر نمایند و وقت بر آمدن و نشستن نقاره نزنند و جلای اسب از پارچه سرخ نوازند و اسبها را بوته نقاشی نمایند این همه نسق جنت مکانیست که از آن بعضی تا حال بحال مانده •

ذکر سال هفتم از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری در شروع جشن نکست افروز این نوروز و سال جلوس والدۀ نورجهان عطرگلاب بتصرف طبع خود کشیده گذراند پهنه نموده بنام نامی خود محمی بعطرجهانگیری ساخته مائه مروارید بقیعت سی هزار روپیه انعام فرمودند - فی الواقع عجب تصرف بجا نموده که هیچ بوی خوش بدان نمی رسد و از شمیم روح پرور آن بشام ملک

و جن و انس معطر میگردد قیمت عطر خوب جهانگیری تا اوائل
عهد خلد مکنی عالمگیر محرر اوراق تا هشتاد روپیه توله یاد دارد
که الحال بهشت و نو روپیه توله رسیده - درین سال عرضه داشت
اسلام خان صوبه دار بنگاله و نوشته واقع نگار که با سر عثمان مقتول
مفسد مشهور فرستاده بود رسید که اسلام خان و شجاع خان بر سر
عثمان باغی پیشه که چندین امیر عمده ازو هزیمت یافته بودند
شتافته بعد چند دفعه جنگ و مقابله که شجاع خان را با فیل
مست مقابل شدن و کارزار نمودن و زخم کاری برداشتن اتفاق
افتاد و بیشتر از ملازمان عمده پادشاهی بکار آمدند و لشکر هزیمت
یافته بود بمدد طالع و اقبال بی زوال جهانگیری غالب آمده
بذات واحد هردو بهادر صفیر او را بقتل رسانده سر او را با سرهای
جمعی از همراهان او بحضور ارسال داشته اند - ازین خبر جنت
مکنی مشغوف خاطر گشته اسلام خان را که پنجهزایی بود
شش هزاری ساخته بر مراتب دیگر امرا افزودند و شجاع خان
بخطاب رستم خان معزز گردید و بهمرهان اضافها مرحمت فرمودند
و بنام عبد الله خان بتجدید حکم بتاکید رفت که از راه کنار کوکن و
وناسک داخل دکن شده باتفاق راجه رامداس بروز و تاریخ
معین که در همان روز و تاریخ بامیر الامرا خان جهان و میرزا رستم و
راجه مانسنگه که سابق صوبه دار باستقلال دکن و بهم عنبر
حبشی نظام الکی مامور بودند رسیده که با توپخانه و مصالح
خود ها را مقابل عنبر رسانند و باتفاق بلانفاق به تنبیه دکنیهایی
بد سرشت پردازند و از هردو طرف با لشکر عظیم بر سر خصم تازند

اما چون میان امرا و نوکران اتفاقی که اتفاق با دران کار نفرمایند خیال محال و فکر باطل بود بعده که عبد الله خان بموجب حکم خود را بطریق استعجال بتعلقه حد ناسک و گلشن آبک رساند و از راه غرور شجاعت که مآل آن خفت و ندامت است خواست که بلا رفعت و شراکت خان جهان فتح آن مهم بنام او باشد و صرفه در خبر نمودن و طلب فوج و سرداران برهان پور ندید خلاف حکم و تدبیر پادشاه قصد آن نمود که فقط بنام او کوس شهرت تسخیر ملک نظام المکی بلند آوازه گردد با یازده هزار سوار که اکثر از بهادران رزم آزما و دلاران نبرد دیده بودند و هر یکی از جماعه داران خود را از شیر ژیان روزگار می شمرد جلو ریز متوجه استیصال عنبر بن خصل گردید - ملک عنبر خبر یافته از عبد الله خان که فی الواقع از سپه سالاران فتح نصیب نامدار گفته می شد - حساب برداشته لشکر بی حساب با توپخانه عظیم که بسبب قرب و جوار کله پورشان فرنگ دران دیار زیاده از هندوستان مصالح توپ و تفنگ رواج یافته بود چندین هزار بان آتش فشان مقابل عبد الله خان تعیین نمود - و دکهنیهای قزاق پیشه یکه تاز خوش اسبه باستقبال فوج پادشاهی شتافته غافل چهار پنجم گروهی لشکر رسیده شروع بزدن کبی و تاختر اطراف فوج عبد الله خان نمودند و موافق دستور دکهنیان که تن بجنگ صف فداده جنگ بگریز و قزاقی می نمایند اکثر اوقات از یمن و یسار لشکر در آمده دست برد نمایان می نمودند - و از چهار پای کبی هر چه می یافتند بتاراج می بردند - و آدم بسیار بقتل میرساندند و شتران پراثر بار قطار قطار وقت کوچ بدست

آن جماعه مي افتاد و گوش و بيني زن و مرد لشکر پادشاهي بریده
 سرمي دادند و روز بروز غلبه لشکر ملک عنبر مي افزود و مثل مور
 و ملخ فراهم آمده قوت مي گرفتند و چيره مي گشتند - و کار بجائي
 رسيد که نصف لشکر عبد الله خان بمعرض تلف آمد - و بي آنکه کار
 بجنگ صف کشد بيشتر مردم از گوشه و کنار فرار اختيار نمودند و
 روزي نبود که کرمک ملک عنبر نميرسد - و چشم زخم تازه بفوج پادشاهي
 فرسانند تا آنکه عبد الله خان عاجز آمده از همراهان صلاح کار پرسيد
 هواخواهان مصلحت دلداد که طرف احمد آباد مراجعت نموده
 بار ديگر با لشکر مستعد و توپخانه سنگين و فيلان جنگي ببايد آمد
 و تلافی بروی کار بايد آورد - لهذا ناچار قرار بمراجعت دادند و
 لشکر هراول نزديک بدولت آباد رسیده برگريد - چون ملاحظه
 تعاقب نمودن دکهنيا که شهرت تمام دارد در دلها راه یافته بود
 علي مردان نام را که از صف آرايان مشهور گفته مي شد با فوج
 شايسته چندان نمودند - و دکهنياي بد سگال از هر طرف فوج
 فوج نمايان گردیده نور مي آوردند همين که فوج علي مردان
 بمقابل آنها مي پرداختند فرار مي نمودند - و باز غافل
 از طرف ديگر نمودار می گشتند - و گلا بيگاه غافل و ناگاه
 بر بهير تاخته بغارت مي بردند - و در مقابل کار بر لشکر
 تنگ مي آوردند و در شبلي تاربان پيشمار از يمين و يسار
 فوج می انداختند - آخر کار روزي ده دوازده هزار سوار بر علي
 مردان تاخته از چهار طرف اورا بميان گرفتند - و علي مردان بعد
 تردد نمايان زخمهائي کاري برداشته دستگیر گرديد - نزد ملک

عزیز بردند و در دولت آباد مقید گشته بعد چند روز درگذشت -
و مخالفان تا سرحد بکلانه تعاقب لشکر بشوخی تمام نموده برگشتند
و سرداران برهاتپور اگرچه بموجب حکم از شنیدن خبر روانه شدن
عبد الله خان از راه برار عازم دولت آباد گردیده بودند اما از حسد
آنکه آنها نیز دران مهم برفاقت عبد الله خان راضی نبودند و
عبد الله خان چنانچه بایست در خبر کردن نپرداخته بود لنگروار
کوچ مقام کنان می رفتند از شنیدن این خبر مراجعت نموده
خود را بخدمت شاه زاده پرویز رساندند •

بر عقلا ظاهر است که هر چند رای پادشاه صائب بود اگر
سرداران هر دو طرف اتفاق بی نفاق را کار می فرمودند اغلب
که کار پیش می بردند اما از رشک و عدم اتفاق نوکران نتیجه
بر عکس بخشید - چون این خبر ملالت اثر بحضور رسید باز
انفصال استیصال عزیز بد خصل منحصر در فرستادن خان خانان
دانسته او را با خواجه ابوالحسن برای مهم دکن تعیین و مقرر
فرمودند - درین ضمن خبر فوت آصف خان جعفر (بیگ) و میر
غازی قلعه دار قندهار بعرض رسید و میرزا رستم بصوبه داری تهنیه
مامور گردید - و در همین اوان شاهی طوی پادشاه زاده خرم که
با عبیه اعتماد خان پسر اعتماد الدوله منعقد گشت بمیان آمد -
و در همین سال واقعه سلطان سلیمه بیگم که احوال او مکرر بزبان
قلم آمده روداد و باعث ملال خاطر جنت مکنی گردید - گویند
سلطان سلیمه بیگم که بانواع صفات آراسته بود طبع موزون نیز
داشت از جمله اشعار آبدار که قابل درج سفینهای صاحب طبعان

است این بیت بدو نسبت میدهند • بیت •

کاکلت را من زمستی رشته جان گفته ام

مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

ازین مقوله لالی آبدار بسیار سفته •

ذکر سال هشتم شمسی از جلوس مطابق بیست

و هشتم محرم الحرام سنه هزار و بیست و دو هجری

درین جشن جهان افروز حکم شد که دو معجزه نقره بوزن

مد و بیست من که مراد از هر من سی آنا شاه جهانی باشد

نیاز ساخته یکی را ملاحظه نموده هریکی را برای ایستادن امیران

در دیوان خاص و عام موافق پایه و اعتبار نصب و مقرر نمایند -

درین سال از غرائب روزگار جفت شدن شیرو یوز نر و ماده

یهمدیگر و بچه آوردن که هرگز شیرو یوز خانگی بچه نیارنده بعرض

رسید - درین اوقات جنت مکانی متوجه مهم رانا گشته بعد نزدیک

رسیدن بسوحد رانا راییت ظفر آیت جانب اجبیر برافراشته

شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را که هشت هزاره بود از اصل

واضحه دوازده هزاره شش هزار سوار نموده خان اعظم را که در

مالوا صوبه دار بود باتالیقی مقرر کرده با امرای دیگر و مبارز پیشگان

کارطلب برای گوشمال رانای چنور مرخص ساختند •

ذکر سال نهم شمسی از جلوس مطابق نهم

صفر المظفر سنه هزار و بیست و سه هجری

در جشن آغاز این سال اعتماد الدوله را از اصل اضافه پنج هزاره

در هزار سوار فرمودند و اعتماد خان پسر اعتماد الدوله را سه هزاره

هزار سوار نمودند و بموجب التماس همشیره‌ها و بیگمان خسرو را ماذون
بمجرأ ساخته بودند و بطریق نظر بند آمد و رفت می نمود از
ملاحظه بعضی اطوار مذموم او که اکثر مغنوم بخدمت پدر می آمد
باز محبوس ساختند - درین سال همایون فال نو نهال زهره خصال
گلشن شاهزاده خرم از صبیغه آصف خان در چمن نشات بجلوه درآمد
و مسمی بجهان آرا بیگم گردید میرزا قندهاری را که صوبه دار پهنه
نموده بودند جاع کثیر از مردم تعلقه صوبه او بحضور آمده استغاثه
ظلم و تعدی او نمودند از پهنه معزول ساخته طلب حضور فرمودند
بعد رسیدن حضور حکم شد که اول بدلاسی دادخواهان پردازد
بعده ملازمت نماید - عبد الله خان صوبه دار احمد آباد را بتاکید
فرمان صادر شد که خود را نزد شاهزاده خرم بکومک برساند و
بعضی کومکین دکن نیز مامور گشتند که با فوج شایسته با لشکر
شاهزاده ملحق گردند جمله بیست هزار سوار همراه شاهزاده
نامدار عالی قدر تعیین گشتند و شاهزاده بعد داخل شدن بحد
تعلقه رانا محمد تقی بخشی خود را که آخر بشاه قلی خان
مخاطب گردید با پنجهزار سوار بطریق هراول مرخص فرمودند که
هر جا قصبه و معموره ملک رانا باشد بتاخت و تاراج آرد و بت
خانه هر جا یابد مسمار سازد و خود همه جا در استیصال منصوبان
رانا کوشیده مردم خود نشانده کوهایی فلک رفعت را که ملجایی
کفار بود بزیر سم موکب نصرت اعتصام درآورد - از آنکه رانا جلی حاکم
نشین خرد را که مراد از ادیپور باشد و بنا کرده ادیستگه پسر رانا
سانگا بود که با فردوس مکانی بابر پادشاه بالک سوار مقابله نموده بود

و بعد هزیمت پسر او میان دره و مکان قلبی که سه طرف آن کوه واقع شده شهر آباد نموده و دو تلاب با صفا و وسعت متصل آن آبائی ساخته و ازان سال تا زمان حال سلسله رانا ترک ماندن قلعه چتور نموده در آنجا سکونت ورزیده بود گذاشته رو بکوهستان دشوار گذار پر از اشجار دیگر بطریق فرار آورده شاه زاده خود را بادیپور رسانده چهار فوج اطراف ملک او تعیین نمودند و شش تپانه برای بند و بست ملک و رسیدن رسد مقرر ساختند و محمد تقی بخشی را مکرر با سرداران رانا کارزار صعب بمیان آمد خصوص بر سر مسمار ساختن بتخانها که ازان گروه داد دلیری و نهرونی بظهور آمد بمرتبه پالی غلات قائم نمودند که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید گردیدند - و پدیم پسر ارشد رانا شبی با فوج کوه نور جهان آشوب بطریق شب خون بر فوج هراول ناخت آورد و دران شب نیز از محمد تقی و همراهان او تردد نمایان بظهور آمد و بمرتبه قدم همت استوار نموده جوهر مردی و پردلی بروی کار آوردند که بیشتر از راجپوتان کشته و زخمی گردیدند و در همین هنگامه عبد الله خان فیروز جنگ و دلور خان گلگر کرمی احمد آباد رسیدند و تقویت بر لشکر اسلام افزوده و خان اعظم عرف میرزا عزیز را که نظر بر قدیم خدمت و حقوق سابق و سرخیست او نموده صاحب حل و عقد کنکاش شاه زاده مقرر فرموده بودند بعد که کار از فوج کشی بصلح و رجوع رانا منجر گردید باوجود قرب مسافت با جمعیت قلیل رسید و روز ملازمت قانون عقیدت و بندگی را خارج آهنگ ساخته بمرتبه بد نواخت

و ادا های نفاق آمیز از سر زد که مغضوب گردید و مقید نموده
 بحضور نوشت بعد رسیدن حکم طلب او همراه مهابت خان روانه
 ساختند و بحضور که رسید در قلعه گوالیار محبوس فرمودند - حاصل
 کلام شاه زاده خرم با وجود عدم موافقت آب و هوا که بسیاری از
 مردم لشکر و نوکران نامی تلف و بیمار گشتند چنان عمره زندگانی
 بر رانا و کارپردازان و سرداران او تنگ نمود که پیغام عجز و التماس
 امان بمیان آورده اول خالوی خود را فرستاده شفیع جرائم ساخت
 بعده خود آمده برخلاف طریقه جد و آبا که هرگز ملازمت پادشاه
 و پادشاه زادها نه نموده اند ملازمت نموده هفت فیل با پیشکش
 دیگر گذراند - شاه زاده خلعت و شمشیر مرصع و دو فیل و پنجاه
 اسب و صد و بیست خلعت بهرمان او عطا نموده مرخص بخانه
 او ساختند - بعد ازان او رانا کرن پسر کلن صاحب تیکه را با تحف و
 پیشکش در رکاب شاه زاده بوالا خدمت پادشاه روانه نمود بعد
 رسیدن حضور شاه زاده را که دو اзде هزاره بود شش هزاره چهار
 هزار سوار اضافه مرحمت فرمودند - و همه همراهان از عطای اضافه
 معزز گشتند و کرن نیز مورد عنایات بی پایان پادشاهی گردید *

ذکر سال دهم شمسی از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق

نوروز دهم (۹۱) صفر المظفر سنه هزار و بیست و چار هجری .

اعتماد الدوله را درین جشن شش هزاره نموده بعطای نقاره که

در حضور می نواخته باشد بلند آوازه ساختند این عنایت

در تیموریه مخصوص باعتماد الدوله واقع شد و اعتقاد خان پسر
اعتقاد الدوله سه لک روپیه را جواهر و دیگر جنس نذر گذراند
لك روپیه جواهر قبل افتاد و بخطاب آصف خان سرلندی داده
تعلیم چهارهزاری دو هزار سوار فرمودند - کرن پسر رانا را پنج هزار
نمودند درین سال در گلشن نرنهل سلطنت شاه زاده خرم از صیبه
آصف خان فرزند بی بعرضه وجود آمد مسمی بدارا شکوه ساختند -
در همین ایام از واقعه کشمیر بعرض رسید که حافظ نام را از منزله
کشمیر که از چهل سال در عبادت خانه تلاوت کلام الله و ادای صوم
و ملوه بسر برده بود چون روز موعود سفر آخرت او نزدیک رسید
بقاضی زاده آنجا که از مریدان عقیدتمند او بود خبر نمود که فردا
بعد از نماز جمعه لبیک حق را اجابت خواهم نمود باید که شما
بدر حجه حاضر شده تاحجوه خود را نشود قدم جرأت در خانقاه
نگذرانید و کلام الله که تلاوت مینمایم هدیه نموده با هر چه در کلبه من
بیابید فروخته خرج کفن و دفن نموده و آنچه بماند در راه
خدا تصدق نمایید روز جمعه که قاضی زاده بموجب وعده رسید
حجوه را بسته یافت بعد از ساعتی خود را شد و آن محقر راه
طریقت را بر سجاده نشسته تکیه نموده بخدا وصل شده یافتند
آری دنیا از مردان خدا خالی نیست - از غرائب آن سال آنکه
کشته شدن کشتن سنگه خالوی شاه زاده خرم است تفصیل این
این اجمال آنکه گویند داس نام وکیل صاحب مدار راجه سورج سنگه
گوبال داس نام برادر زاده راجه را بمحبت نزاع دنیای دور کشته
بود کشتن سنگه برادر زاده میخواست گویند داس وکیل راعوض قصاص

مقتول بقتل رساند سورج سنگه که با وکیل محبت وافر داشت دفعیه مینمود تا آنکه کشتن سنگه با کرن نام برادرزاده خود و جمعی از راجپوتان بر سر خانه گویند داس که در پناه سورج سنگه می بود آمد بعد بلند شدن شور و هنگامه دار و گیر که هنوز کشتن در جست و جوی گویند داس بود گویند داس دران غلبه هجوم غیر معلوم کشته گردید سورج سنگه ازان غوغا خبردار گشته از خانه شمشیر گرفته برآمد و باتفاق جمعی راجپوتان بر سر کشتن سنگه پیاده شده تردد و جست و جوی مقتول نا معلوم می نمود ریخت و کشتن سنگه و زانا کرن و جمعی کثیر را کشت و بقیه السیف کشتن سنگه جنگ کنان ازان مکان برآمده بطریق استغاثیان روانه بارگاه شدند و راجه سورج سنگه تعاقب آن جماعه نموده تا بدر دولتخانه رساند و فتنه و غوغای عظیم پیش روی جهروکه برخاست و چند راجپوت دران میدان مقابل پادشاه کشته شدند بعد سعی بسیار دفع فساد گردید - در اواخر این سال مرده فتح خان خانان که شه نواز خان پسر او عنبر را شکست عظیم داد بمصامع عالی رسید مجملی ازین بزبان خامه شیرین بیان میدهد در ایلمی که شه نواز خان در بالا پور برار از طرف خان خانان بسر فوجی قیام داشت یاقوت خان و جمعی از امرای دکن از عنبر که دران ایلم تسلط فساد و غلبه او زیاده از حد بود رنجیده و برگشته نزد شه نواز خان آمدند و راهنمای مقلبه عنبر گردیدند و شه نواز خان از آمدن آنها نهایت محرورو مشغوف گشته برای مزید اعتبار آن بی همتان و رساندن صدای مرده تقویت بگوش فدربان دور و نزدیک درگاه والا حکم نواختن

شادبانه نمود و بتیغ سواری پی کار آن سیه روی اجل گرفته با لشکر
و توپخانه که با خود موجود داشت پا برکاب قمع و نصرت در آورد
و محل دارخان و یاقوت خان و دانش خان و دلاور خان را با
جمعی دیگر از امرای نظام الملکی و خانه زادان کار طلب رزم افروز
و توپخانه دشمن سوز بطریق هراول مقابل افواجی که از طرف
عنبر در محلات چون مور و ملخ پراگنده بودند و تحصیل زرا از
برگنات پادشاهی می نمودند تعیین فرمودند و دکنیان از هر طرف
فراهم آمده باستقبال فوج پادشاهی پرداختند بجمرد مقابله و
و مقتله هزیست در فوج دکن افتاد از شنیدن این خبر اخگر غیرت
در سینه و جان عنبر بد اختر شعله در گردید و خود با دبدبه و شان
تلم با لشکر آراسته و فیلان جنگی و توپخانه آتش بار و پیاده
بیشمار بقصد مقابل فوج ظفر موج شه نواز خان از دولت آباد
برآمد و هر دو طرف با سپاه رزم پرست دامن همت بر کمر عزیمت
بسته مقابل هم دیگر چون سیلاب دامن کوه می شتافتند تا آنکه
همه فوج ملک عنبر باهم پیوسته بفاصله شش کوه که ناله قلب
در میان حائل بود فوجها مقابل هم رسیدند یاقوت خان که از
شیر دلان آن بیشه و واقف کار آن ضلع بود و بر اطوار پیکار دکنیان
اطلاع داشت پیش آهنگی نموده میدان جنگ جائی قرار داد که
سراة ناله پر گل ولای کم عرض بر غنیم گرفت و جمعی بر قندازان حکم
انداز و تیراندازان قدر انداز و بهادران جانپاز و دلاوران یک تاز اطراف
لابروی ناله مقرر نمود و عقب آن جماعه فوج کومکي که به پشت
کرمي هم دیگر از گولهای سوزان و بانهای آتش نشان و شمشیر

های جان ستان آتش چشم لشکر حریف توانند گرفت جابجا نصب کرده علم مقابلہ بر افراشت و دکنیان بدروز دو روز درتدبیر آرایش فوج و توپخانه و آراستن فیلان مصمت و پیراستن و استمالت جوانان جنگ پرست گذرانده روز سیوم همین کہ تیغ دودمہ آفتاب از غلاف مشرق بر آمده شعله افروز کوه و دشت گردید سپاہ سرخ و سیاه زیادہ از شمار مور و ملخ کہ اکثر غرق آهن باحرہای فیل افکن بودند از دامن صحرائی خونبار نمودار گشتند بعدہ کہ جلو ریز نزدیک نالہ خون خوار رسیدند ازین طرف جوانان شیر نبرد یا تیر و کمان و دندان جان ستان مقابل حبشیہای تیرہ روز استقامت ورزیدہ شروع بہ تیرباران جگردوز رزہن باتہای جان سوز نمودند و بہ پشت گرمی آنها برقندازان بی خطا بانداختن تفنگ شعلہ افروز پرداختند و ازان طرف نیز بان زیادہ از شمار در هوا بغرش درآمد و از بسیاری غبار سم اسپان و دود توپ خانہ مابین آسمان و زمین حجاب و پردہ حائل چشم مبارزان جنگ جو و بہادران شعلہ خوگردید

• بیت •

دولشکر بہم در کشیدند کوس • چو شطرنج از عاج و از آبنوس
و بمدد باد ہر تیری کہ از کمان قضا از طرف مغلیہ جدا میشد نصیب
جان حبشی و دکنیہا می گردید و از ضرب گولہ و تفنگ و صدمہ
بان بسیاری از سران سرو پا می باختند و در نشیب و فراز و تنگی
راہ جنان گار بران اہل فیلان تنگ گردید کہ سوار و پیادہ بی شمار
بلای ہم قطار بر قطار افتاد و ہر کہ از آب جدا نمی گردید سواپی آنکہ
اجل دستگیری او می نمود فریاد رس دیگر بداد او نمی رسیدہ و پای

اسپی که به دلیل فرو میرفت راکب آن خلاصی خود را که میسر می آمد از عطیۀ آلهی میدانست و هرتیری که با اسبان کچی و تازی میرسید برقص درآمده از چهارپا شدن سوار خود را زیردوپا می مالید و هرنوجی که از عقب بمدد دکنیها میرسید از ملاحظۀ پامل گشتن فوج پیش آهنگ چون بخت خویش بر میگشت و ازین طرف بهادران اسپ برداشته از بالای سر و سینه و مرده و زنده نیم جان که بالای هم افتاده بودند میگذاشتند تا همه فوج پادشاهی شمشیرها علم کرده نعره زنان بر تباہی زدهای ناله برآمد عنبر برگشته اختر مضطر گشته باوجود گشته و زخمی شدن بیشتر از همراهان و دلوزان فوج با جلالت ذاتی که داشت خود را با جمعی از همدمان جانباز مقابل فوج فیروزی اثررسلند و عجب زد و خورد و غریب رستخیز بمیان آمد و چون کوه بالای سپاه ثبات قدم ورزیده داد تهوری و دلوزی داده بمرتبۀ کرشش نمود که تزلزل تمام در لشکر مغلان راه یاقوت و نزدیک بود که چنان فتح نمایان به هزیمت مبدل گردد شه نواز خان و یاقوت خان چون سیل روان خود را مقابل عنبررسانده بمحملای رستمخانه آن بالای سیاه را از پیش رو برداشتند و عنبر ناچار فرار اختیار نموده تا دولت آباد بند نکردید و اسپ و فیل بصیار با سه صد شتر پرازبان و بار و کارخانجات او با غنیمت بیشمار بدست بهادران افتاد و صدای کوس و کرنای فتح در فوج شه نواز خان بلند گردید و لشکر پادشاهی تعاقب و تاراج کنان تا کمزگی که الحال به خجسته بنیاد اورنگ آباد موسوم گشته رسیده بعد از سه روز از تاخت و غارت نمودن مامورن ساختند و بعد

محمد جهانگیر بادشاه (۲۸۶) سنه ۱۰۲۵

عرض شه نواز خان و باقوت خان مع همه امیران آمود عذایات
پادشاهی گردیدند •

ذکر سال یازدهم جلوس مطابق غره

ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجری

در جشن آغاز این سال آصف خان که چهار هزار و دو هزار
سوار بود باضافه هزار و هزار سوار و عطای نقاره سرافرازی
یانت و شاهزاده خرم بمزده تولد تازه نهایی گلش سلطنت
سلطان شجاع سرسبزی و خرمی پذیرفت - درین روزها از
عرضه داشت واقعه نگار احمد آباد بعرض رسید که عبد الله خان
صوبه دار برای نوشتن روی داد واقعی خانه زاد را بخفت از
خانه پیاده طلبیده اهانت تمام رسانده حکم شد که دیانت خان
رفته عبد الله خان را پیاده از شهر بر آورده بعده بر اسپ سوار
ساخته بحضور بیارد و از صوبه داری معزول نمودند عبد الله خان
از شنیدن خبر و هیبت جهانگیری قبل از رسیدن حکم و سزاوار
پیاده از احمد آباد برآمده روانه حضور گردید و همه جا پیاده طی
منازل می نمود تا دیانت خان در راه باو رسید و بزور سوار نمود و
بعد رسیدن حضور بی منصب ساخته از مجرا ممنوع فرمودند
بعد از چند روز بالتماس شاهزاده خرم تقصیر معاف نمودند - درین
سال مرض وبا و طاعون که از پنجاب شروع شده تا دهلی و آگره
انتشار یافت هر روز در هر شهری بل در هر محله چندین هزار قالب
از جان تهی می گردید و کار بجائی رسید که فرصت کفن و دفن
نساند و از آنکه گفته اند که مرکب انبوه جشنی است پرسیه و ماتم

لذت میان برخاست و تا هفت سال کم و زیاد که گله شدت مینمود و بعضی سال تخفیف می یافت اثر را ماند و در خانه که اثر این بلیه آسمانی و علامت غضب ربانی ظاهر می شد اول موشهای نیم مرده از بالای گوشه و کنار بام یا از سوراخ آن خانه برآمده و بروی صاحب خانه چرخ زده می مردند و مقرر است که در هر شهری که مردم آنجا از شامت افعال خود بدین بلا مبتلا شدند جنس موش خورد و گلان دران شهر اصلا نمی ماند و اقل مدت این مرض هفت هشت بهر و بیشتر در سه چهار روز فارغ می سازد و کم اتفاق می افتد که زیاده از سیزده روز بکشد هر که این سیزده روز منخوسه میگذراند امید نجات ازین بلا بهم می رسد و تا مردن موش در خانه آشکارا نمی شد و اثر طاعون ظاهر نمی گردید بیشتر این آفت جان ستان بر هند و کنیز و غلام و مردم نامراد رو می داد شاید سبب این از غذایی ثقیل که هند و بیچاره نامرادان بی بضاعت میخورند دران قوم زیاده رو میداده است آنچه از علامت و سبب امتداد ایام این قهر الهی مولف اقبال نامه زبان داده بلا تفاوت کم و زیاد مکرر اوراق درایامیکه خلد مکن بدکن نزل میفرمودند مشاهده نمود که از سنه هزار و نود و هفت در آگه دکن هرگز اثر وبا دران دیار شنیده نشده بود شروع نمود تا هشت سال در برهانپور و خجسته بنیاد و بلجاپور و بندر سورت عالمی باین آفت بباد فغا رفت عجب حکمت الهی مشاهده می شد هر چند کمتر کسی بعد از برآوردن طاعون جانبر می گردید اما از هزار یک دو زنده مینماند می بایست که عضوی از اعضای بدن او ناقص گردد مثلا یک چشم

یا دو چشم معیوب و کور میشد یا شل و لنگ میگردد و الا گنگ میگشت یا عقل زائل می گردید - درین سال شاه زاده خرم را بیست هزاری نموده ملقب بشاه خرم ساخته مامور بهم دکن فرمودند و وقت رخصت دولک روپیه را مرصع آلات سوابی عنایات دیگر عطا نمودند ازان جمله پرتله الماس و شمشیر از غنائم فتح احمد نگر که بتصرف عرش آشیانی آمده بود و بجنت مکنی بخشیده بودند تیمنا یدست خود بر کمر شاه زاده خرم بستند و عبد الله خان فیروز جنگ را با جمعی از امرای دیگر در رکاب شاه زاده مقرر و تعیین فرمودند و شاه زاده پرویز را از دکن بحضور نارسیده مرید داراله آباد ساختند - درین اوان رای صواب نما برین قرار گرفت که برای پشت گرمی و تقویت شاه زاده خود متوجه مالوا شدند و در ماه ذی قعدة رایت توجه بدان طرف برافراشتند چون بتعلقه رانا رسیدند رانا شرف اندوز ملازمت گردیده پنجم زنجیه فیل و بیست و پنج اسپ با تحف دیگر پیشکش گذراند ازانجمله سه اسپ قبل نموده باقی بدو بخشیدند و بعد عطای فیل و اسپ و خلعت مرخص ساختند نبیره او در رکاب معادت مع هزار سوار همراه گردید بعده که رایت ظفر آیت به چاندور افتاد از زبانی کهن سالن آنجا بعرض رسید که پسر ناخلف غیاث الدین نصیر الدین نام که از کوتاهی سخن بتحریر بر احوال او نپرداخت از فرما رزایان مالوا پدر هشتاد ساله خود را بحسب کبر سن و امتداد انتظار مردن سه بار عمدا مسموم ساخت بعد علاج کار گریختاد دهنه چهارم مریم پدر را اطلاع داده در خوردن زهر و علاج نمودن

مجبور ساخت باوجودیکه پدر از شفقت پدری پسر را درتقصیر که از بی سعادت‌ی از سرزد وقت خوردن معاف نموده قلم عفو بوجرائم او کشیده بود - پادشاه حق آگاه فرمود قبر آن ملغون را شکافته استخوان او برآورده در دریا بیندازند قدری ریزه استخوان برآمد - درین ایام برای شکار مع محل تشریف بردند چهار شیر در باره بعرض رسید نور جهان التماس نمود که شکار هر چهار شیر بمن وا گذارند و هر چهار شیر را بگوله تفنگ بی خطا پدیم زد در انعام آن پونجهی الماس قیمت لک روبیه عطا فرمودند - گویند قبل ازین شکار بیک دو سال روزی در شکارگاه که محل قدیم و نور محل را همراه داشتند و شیر قوی جثه را قراولان در احاطه باره در آورده بودند قبل از آنکه مترجه زدن شی شوند بر پادشاه خواب معناد غلبه نمود و باستراحت پرداختند بندوق خامه بافتیل روشن نزدیک مسند خاص گذاشته بودند و هر دو محل با دوسه خواص برسم پرستاران اطراف پادشاه نگاه میداشتند درین ضمن شیر از میان باره غریو کنار بر آمد از آنکه در زمان قدیم تقید تمام بود که پردگیان حرم و پرستاران خاص سلاطین هندوستان استعمال سواری اسپ و انداختن تیر و تفنگ می نمودند و نور جهان بدم درین فن عاری بود همینکه شیر از دور در نظر محل کلان در آمد بندوق را همچنان با جامکی روشن بر داشته بر روی سینه گذاشته ماشه خوابانده چنان بر پیشانی شیر زد که شیر ابر صفت بغرش آمده یک نیزه بالا جسته بر زمین غلطید و از آواز تفنگ و غریدن شیر پادشاه از خواب بیدار گشته شیر را بدان حال افتاده و رانی را با بندوق

بموش و تلي استاده ديدند و نور محل را دور لزان و ترسان و گريزان
 در يافتند هر زاني گان آفرين گويان تنگ در آعوش شفقت گرفته
 ازان روز بر مهرباني او از زده و نور جهان بيگم را تشنيع نموده در باره
 او کم توجه گرديدند - والده نور جهان که در فراست و عقل ميان زنان
 ممتاز بود به تدبير و تهديد و سعي بسيار تقريبي بميان آورده قول
 حضرت امير المومنين مرتضیٰ علي عليه السلام را که از جمله
 صفات حميده بر لي مردان نيگ شمرده بدان ستايش نمايند و در
 ماده زنان عيب شمارند شجاعت و سخاوت است خاطر نشان
 جذت مکاني نموده باز بدستور سابق بر نور جهان مهربان ساخت -
 و ازان روز نور جهان بيگم از راه جواهر غيرت بفکر استعمال بندوق
 افتاده در الدک مدت مشق آن را بجائي رساند که چهار شير قوي
 هيکل را از پا در آورده - و در همين اوان از عرضه داشت شاه خرم و
 واقعه دگهن بغرض رسيد که شاه بلند اقبال شاه خرم قبل از رسيدن
 بآب نريد! علامي افضل خان را و راجه بکر ماجيت را همراه و کلاي
 نظام الملکي و عادل خاني که بحضور رسیده همراه شاه خرم همراکاب
 بودند بطريق سفارت با نشان فرمان نويد نزول کوبکه کواکب شمار
 ظفر اقبال و تهديد و وعده و وعيد نزد ملک عنبر و عادل خان روانه
 نموده دران درج فرمودند • بيت •

در شعله ز يك شمع دارم بچنگ • يکي نور ملح و يکي نار جنگ
 بود نور ملحم شبستان فروز • و لي نار جنگم بود خانه سوز
 و فرمودند که هر دو اول نزد عادل خان روند عادل خان بعد نزديک
 رسدن افضل خان و راجه بکر ماجيت استقبال نموده با عزت تمام بشهر

آورده بعد تقدیم مهملان دایمی قبول اطاعت امر و واپس سپردن
 بعضی محال که بخطا کاری از تصرف ملازمان بی جوره پادشاهی
 برآورده بود نمود و بعینرئوز درباب انقیاد حکم آنچه باید نوشت و او
 در سرانجام روانه ساختن پیشکش نقد و جواهر و فیل و اسب
 و دیگر تحف فراخور حال خود و درگاه است - و نیز موقوف گردید
 که حبیب میرزا شاه نواز خان بی خان خانان را شاه والا قدر بموجب
 حکم بعقد خود در آوردند - از رسیدن هر دو مزده فرحت افزا
 چنت ممکنه را سرور تمام روداد *

ذکر سال دوازدهم جلوس مطابق دوازدهم

ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری

در آفراین سال سید عبد الله خان بارهه مع عرضه داشت
 شاه خرم مشتمل بر مزده آنکه از اقبال عدو مال بی زوال جهانگیری
 عامل خان و عنبر و دیگر سرکشان دکن حلقه عبودیت و اطاعت
 درگوش پند نیرش انداخته بر قبول عند تقصیرات گذشته التماس
 دارند و کلید قلعه احمد نگر و قلعهایی دیگر که عنبر متصرف
 شده بود فرستاده بتصرف بند هلی والا وا گذاشتند و ولایت از
 دست رفته باز تصرف لویایی دولت روز افزون درآمد و مفسدانی
 که دم استکبار میزدند از روی عجز و نیاز باظهار انکسار باج سپار
 و خراج گذار گشتند شرف اندرز ملازمت گردید - جذت مکانی را
 نهایت فرح و انبساط روی داد و حکم نواختن نقاره شادیانه فرمودند -
 و سید عبد الله خان را مخاطب به سیف خان نموده برای شاهزاده
 عمل بیش بها که مدتها زیغت افزای افسر فریق مہارک بود عنایت

نمودند و فرمانی که بنام عادل خان صادر شد این بیت از زاده طبع خود نرشتند •

• بیت •

شدی از التماس شاه خرم • بفرزندی ما مشهور عالم
بعد رسیدن فرمان به عادل خان یک لک و پنجاه هزار هون و دولک
روپیه را جواهر و پنجاه فیل و پنجاه اسب عراقی و عربی که
مجموع پانزده لک روپیه نقد و جنس باشد همراه افضل خان و
راجه بکرماجیت روانه حضور نمود - و سواي نقد و جنسی که خفیه
و آشکارا در ایام مهماندانی تواضع فرستاد های شاه زاده نموده بود
بهریک دولک روپیه وقت رخصت به افضل خان و راجه
بکرماجیت رعایت نمود - و راجه بکرماجیت آن دولک روپیه را
یک لعل بوزن سی و هفت مثقال که در بندر گرهه نزد فرنگی بود
خریده از طرف خود برای شاهزاده خرم آورد - و افضل خان نیز از جمله
زرکه باو رعایت نمودند مبلغی را جواهر و تحف آن دیار برای سرکار
خرید نمود - و از نزد قطب الملک نیز بهمین دستور و بهمین کمیت
نقد و جنس که بقیمت پانزده لک روپیه میشورند رسیدند - و چون
بکرماجیت وقت آمدن از لیجاپور به بند و بست قلعه احمد نگر
پرداخته تار رسیدن قلعه دار از حضور کسان معتمد خود در قلعه گذاشته
بود جانشین خان را بضبط نواح و قلعه داری احمد نگر تعیین فرمودند -
بعد از فراغ و خاطر جمعی از بند و بست دکهی که جا بجا حکام
معامله فهم جز رس تعیین کردند خان خاتان را صوبه دار برهان پور
و برار مقرر کرده شاه نواز خان را با دو هزار سوار برای ضبط ملک
مفتوحه بالا گهاٹ نظام الملکی منصوب ساخته خود بقصد ملازمت

پدر بزرگوار مراجعت فرمودند - و در ماندو شرف اندرز قدم بوس گردیدند - وقت ملاقات جنت مکانی بلا اختیار از جای خویش برخاسته چند قدم پیش گذاشته آن حاصل حیات خویش را تنگ در آغوش کشیده نزدیک خود حکم نشستن فرمودند و خوان جواهر و اشرفی بدست خود برفرق شاه زاده والا نژاد تصدق نموده برای مستحقین افشاندند - و ازان روز کرسی بجهت نشستن شاه بلند اقبال که لغایت آن سال در دودمان صاحب قران بهیچ یک از فرزندان این نفقد مبدول نگردیده مقرر ساختند - و لعل قیمت لك روپیه که وقت ولادت جنت مکانی والدۀ عرش آشیانی رونما داده بود و مدت مدید از فرق جد و پدر بزرگوار آن شاه زاده ذو الاقتدار اعتبار آن می امزود بدست خود با دو مروارید کلان آبدار بر سر شاه زاده گذاشته تسلیم سی هزار پی و خطاب شاهنشاهی شاه جهان و بیعت فرمودند - و شاه زاده نامدار بیست لك روپیه نقد و جواهر دیگر تحف نذر و نیاز و پیشکش از طرف خود گذرانید - بعد ازان پیشکشهای عادل شاه و قطب الملک از نظر گذشت - بعد ازان بهرجی زمیندار بکلانه که از سعی فرستادهای شاه جهان در رکاب عالی آمده بود با مبلغ نقد و جنس ملازمت نمود - خلعت و جواهر و فیل عنایت نمودند - بعده پیشکش زمینداران چاذه و گوندانه که تعلقه صوبه برار بود فیل و سه لك روپیه بعرض رسید - از جمله پیشکشهای والیان بیجاپور و حیدرآباد مع آنچه بفرستادهای شاه جهان رعایت نموده بودند و برای شاه زادهای جوان بخت ارسال گشته بود مجموع قریب پنجاه لك روپیه نقد و جنس بقیمت

درآمد - فیلی برد از فیلهای سر حلقه عادل شاه مسمی به سرپاک
که در حضور مبصران لك رویه قیمت نمودند و چنان فیل
در فیلهخانه سرکار نبود بسیار پسند و مرغوب طبع افتاد - خورد بدولت
برو سوار شده اندرون غسلخانه برده در همان مکان رو برو چند روز بستن
فرمودند - و در لك رویه از نقد و جواهر برای نور جهان و دوسه لك
رویه برای دیگر بیگمان رسمیات ارمان از طرف شاه جهان بیدان
آمد - و نور جهان بیگم جشن فتح دکن بآئین بندی که بایست نموده
قریب سه لك رویه جواهر و دیگر اشیای نفیس مع توره خلعت
بشاهنشاه شاه جهان از طرف خود رعایت و تواضع نمود - و صوبه
داری کابل بهدات خان مرحمت فرمودند - بعده عیان ترجمه
طرف سیر و شکار فیان احمد آباد معطرف داشتند و تفرج کنان و
صید افکنان تا بغدر کهنابایت رسیده بر جهاز سوار شده سیر دریا
نمودند ده روز در کهنابایت تشریف داشته مترجه احمد آباد شده
زیارت بزرگان نمودند - چون بعرض رسید که قوم سیوره که قوم بقال
معتقد آنها اند بیشتر با زنان مردان خود بدفعای می نمایند
فرمودند که از شهر اخراج نمایند بعد یک و نیم ماه که در حوالی
احمد آباد توقف واقع شد بحسب ناموافقت آب و هوا که چند
روز انحراف مزاج پادشاه رو داد خاطر اشرف از هوای احمد آباد
نفرت گرفت و بطبع مبارک پسند نیفتاد - و چنانچه مولف اقبال
نامه از راه مزاج گوئی مکرر مذمت شهر احمد آباد فرموده از حد
نوشت - و الا شهر احمد آباد شهر بیست که نزد مردم صاحب طبع
با سلیقه بعد شاه جهان آباد در تمام محالک محروسه هندوستان

مقابل آن معموره نیست - خصوص از وفور آرزائی اکثر اشیای
ماکولت و فواکه و بهم رسیدن انواع و اقسام اقمشه نفیسه و تحف
غریبه بر بلاد ایران و توران و امصار جهان فخر تمام دارد و هر سال
تجار لکها خرید از هر یک جنس ادنی و اعلی آنجا نموده بطرف
و اکناف هفت اقلیم می برند - خربرزه گرمه هفت ماه دران شهر
می باشد در شیرینی و شادابی چهار قسم گرمه بهم می رسد که هر قسم
آن یک دو ماه وفور می ماند از آن جمله نزدیک شروع بر شکل قسمی
از گرمه ب بازار می آید کهنشپاتی نامند بیشتر ب ترکیب امرودی میان
سبز میباشد دو شیرینی و شادابی و لطافت مثل آن در هیچ شهر
دیگر ننهد و دیده نشده بلکه جمعی که انصاف دارند و طرفداری
وطن نمی نمایند از زبان آنها مسموع گردید که در ولایت ایران و
توران نیز به از آن گرمه بهم نمی رسد - القصه جنت مکنی با وجود
رسیدن موسم بهار و لاله زار که در احمد آباد لاله و کوکنار هزاره بسیار
هوفور و گل و بالیده می شود از احمد آباد متوجه مالوا گردیدند
و راجه جام که از سرکشان آن ضاع گفته می شد از سعی و هیت
شمشیر منصوبان شاه زاده بلند اقبال بعد کوچ سر راه رسیده مع
پیشکش ملازمت نمود *

ذکر سالی سیزدهم از جلوس مطابق بیست و سوم

ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری

در جشن آغاز این سال آصف خان را هزار سوار اضافه عنایت
فرمودند - و در همین اوان میر جمله عرف میر محمد امین که در
لعل سفر از عراق آمده نزد قطب الملک کلکنده ملازم گشته اعتبار

زیاد بهم رسانده صاحب مدار دولت او گردیده بود بعده که سلطنت
 سلطان محمد برادر زاده او انتقال نمود نقش میر جمله در
 عهد او موافقت ننمود و نزد عادل خان بیجاپور رفت آنجا نیز
 بحسب مراد او صحبت گرم نشد بعده بایران رفته ملازمت
 شاه عباس نمود باوجود گذراندن جواهر و دیگر تحف هندوستان
 که از لک روپیه قیمت آن زیاده بود از طرف شاه نفعی که آبروی
 او از آن حاصل گردد عائد حال او نشد بنابراین بامید تمام رو بدین
 درگاه که ملجای بزرگان هفت انلیم است آورده بحضور رسیده
 شرف اندوز ملازمت گردید - نه راس اسپ عراقی و نه تفوز زر بفت
 و دو انگشتری یاقوت مع تحف دیگر مجموع قیمت پنجاه هزار
 روپیه گذرانده مورد عنایات بی پایان گردید - درین اوان نز یک دهه
 که اصل دوحه است یعنی از آنجا راه مالوا و گجرات جدا میشود
 رسیده چند مقام نموده بشکار فیلان حکم فرمودند - درین ایام خجسته
 فرجام در مقام مبارک منزل ولادت با سعادت گوهر افسر خلافت
 محمد اویگ زیب پانزدهم ذی قعدة یازدهم دی ماه الهی سنه
 هزار بیست و هفت هجری در طالع میزان اتفاق افتاد - و در صد
 و بیست و هفت فیل قرالان پادشاهی و شاه بلند اقبال شکار
 نموده آورده از نظر گذراندند - و از رسیدن خبر حدث و با و شدت طاعون
 که در آگره هنوز تخفیف نیافته باز با احمد آباد مراجعت فرمودند -
 و صوبه گجرات که در عهد عرش آشیانی در تیول لجنه مکانی
 مقرر بود در جاگیر شاه جهان مقرر کردند و شاه کشورستان سه فوج
 بجزداری دلازان رزم جو و بهادران آتش خو برای تنبیه و گوشمال

زمینداران مفسده پیشه آن ضاع و متمردان آن ملک که کراس و
 مواس خوانند و کولیان کنار دریای مهبی و سامرمتی که همیشه
 قطاع الطریق شیوه آن گره ضال بدسکل بوده تعین و مرخص
 فرمودند و راجه بکرماجیت کارفرمای شاهزاده بلند اقبال را مع
 شهباز لودی و جمعی از امرا برای تسخیر قلعه کانکره که ذکر آن
 بگزارش خواهد آمد تعیین نمودند و خود جنت مکتی اواخر
 شهریور که فوج پنجاب از قطره فشانی رو بکمی آورد متوجه
 دارالخلافه آگره شدند - درین سال ستاره دنباله دار که سر او بصورت
 عمود می نمود در آسمان قریب دو سه هفته نمودار بود - و در همین
 ایام راجه سورجمل پسر راجه باسو که ذکر آن مفصل قابل تحریر
 نمیداند بغی و زبده چندگاه ماده شورش و فساد بود بعد لشکر کشیها
 و شهادت سید صفی بارهه با جمعی از سادات دفع آن فتنه
 گردید چون مابین راه خبر امتداد شدت و با در آگره بعرض رسید
 رایت توجه طرف فتم پور معطوف داشته چندگاه دران مکان
 میمنت نشان توقف نمودند - درین اوان خان خانان سپه سالار از
 دکن آمده شرف اندوز ملازمت گردید و تسلیم منصب هفت
 هزاره که لغایت آن سال به هیچ امیر این مراتب در تیمور به عطا
 نشده بود فرمودند از جمله چهار لک روپیه نقد و جنس پیشکش
 یک لک و پنجاه هزار روپیه جواهر و غیره قبول نمودند •

ذکر سوانح سال چهاردهم از جلوس مطابق چهارم

ربیع الثانی سنه هزار و بیست و هشت هجری

سرانجام جشن این سال شاه بلند اقبال شاه جهان ترتیب

داده لك روپيه جواهر سواي نقد و جنس ديگر پيشکش نمود -
 و درين ايام خبر واقعه شهنواز خان که در شروع بهار جواني از
 سرمر اجل خزاني و سموم تموز ناگهاني نهال حيات او از پا در
 آمد بعرض رسيد بر جواني و شجاعت و کارداني او افسوس
 فرموده بجاي او داراب خان برادر خود او را از اصل و اضافه
 پنجهزاري نموده بصوبه داري خاندیس و برار سر افزای بخشيدند -
 درين ولا شاهزاده پرويز از اله آباد آمده شرف قدمبوس دريافت
 هشتاد فيل و یک لک روپيه گذراند و خان دوران از کبر سن
 استعفاي منصب و خدمت نموده هفتاد و پنجهزار روپيه برگشته
 خوش آب در وجه خرچ ساليانه او مقرر فرمودند - و در هيمن
 سال که مراد از سنه هزار و بيست و هشت [۱۰۲۸] باشد حکم
 فرمودند که مابين راه از لاهور تا تعلقه سرحد مالوا بفاصله یک کروه
 جريبي يک ميل و مابين دو ميل یک چاه بسازند و همه جا
 دو رسنه درختان سايه دار بنشانند و به زمينداران و حکام احکام
 تربيت اشجار صادر فرمودند - هر جا محال خالصه بود براي ساختن
 سرا حکم نمودند و بامرا حکم فرمودند که در تعلقه محال جاگیر خود
 هر مکاني که قابل سرا ساختن باشد براي نزول محافرين و مترددین
 سراي بخته و مسجد و چاه بسازند که براي آرام مسافران و سيلحان
 ربع مسکون بکار آید - و اکثر جاگیر داران عمده بموجب اشاره پادشاه
 و هم چشمی يکديگر بنای خير احداث سرا مابين هر چهار پنج کروه
 گذاشتند - بدیده تامل غور بايد نمود که چون دران ايام فرخنده انجام
 نوبت انام بر اجراي امور اخروي متصرف ميگردید موافق همان

خیر و برکت بود برخلاف زمان حال که کار ابنای روزگار بجائی رسیده که همگی همت بر انهدام بنای دولت و بباد دادن آبروی همدیگر می گمارند و ارباب مکننت و ثروت ابواب خیر و احسان بر روی ارباب حاجت بمرتبه مسدود ساخته اند که برای کشیدن تمام نعمتهای الهی طرف خود و خراشیدن دلهای محتاجان حکم تیشه بهم رسانده - لهذا اشجار میوه دار باغات و درختان سایه افکن راه که از سعی نیک فرجامان سلف پرورش یافته و باعث آرام محقرین و مترددین و زینت قصبات و دیهات و حوالی معمرها بوده از شر ظلم حکام بد عاقبت و از ستم لشکریان همه را بخرچ عمارت و مطبخ و چهار پا درآوردند - نام و نشان درخت در اکثر راه و اطراف آبادی نمانده همچنان سنگ و خشت سرا و مقبرها و مساجدیکه تعمیر طلبند برای نیکنامی و استحکام بنای سرای آخرت خود تیمنا و تبرکا برده بخرچ حمام و عمارات نواحداث که از زرا اندوخته ظلم و رشوت رو باتمام نیاروده خراب میگردد آورده صرف مینمایند - درین سال برای سیر و تفرج کشمیر بهشت نظیر رایت توجه بر افراشتند بمتهر که رسیدند شاه زاده پرویز را بصوبه اله آباد بخصت فرمودند - بالتماس خان اعظم خجور را از حبس برآورده بطریق نظر بند برای آمدن به مجرا ماذون ساختند بعده که بلاهور شرف نزول واقع شد بحسب نزدیک رسیدن موسم بهار و سیر گلزار کشمیر بدرون آنکه تفرج باغات و عمارات لاهور نمایند در اواخر همین ماه الهی از لاهور کوچ فرمودند درین اوان خان عالم که با یلچی گری ایران رفته بود و به انو هیچ ایلچی خدمت مامور را سرانجام

نداده آمده ملازمت نمود اگر بتحریر تقدیم حسن خدمت خان عالم که در سفارت ایران بعمل آورده و عنایات شاه ایران که در حق او بظهور آمده مفصل پروازم بطول کلام منجر می گردد حاصل سخن بمرتبه شاه ایران را فریفته گردانی و جوهر رشادت و حسن خدمت خود ساخته بود که در خلا و ملا شاه بدون او آرام نداشت و اگر او بمجرای شاه برای موانع ضروری نمیتوانست رسید خود بدیدن خان عالم قدم رنجه می نمود و وقت برآمدن و رخصت از اصفهان شاه بمشایعت برآمد بعد ملازمت مورد عنایات گردید از اصل و اضافه تسلیم پنج هزاری فرمودند - بعد ازان که بمنزل بابا حسن ابدال رسیدند بسبب تنگی و نشیب راه حکم فرمودند که سوای نورجهان بیگم باقی خدمه محل باتمام بهیر درانجا چند روز ثوقف نمایند - درینولا مهابت خان بمخدمت مرجوعه مرخص گردید - چون خبر رفتن رانای چتور بدار البوار رسید خلعت ماتمی مع خطاب رانای برای پسر رانا مرحمت فرمودند - برای جشن کنار آب (۹۲)

فرحت افزای مقام شد *

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق پانزدهم

ربیع الثانی سنه هزار و بیست و نه هجری

چون آغاز سال جلوس جشن موافق سرانجام سفر نموده بعد

دو سه مقام کوچ فرمودند نظر بر راهای قلب و کم عرض بودن راه بمعتمد خان مواف اقبال نامه اهتمام راه فرموده حکم نمودند که

بغیر از آصف خان که بامعروف چند بیاید دیگران را نگذارد - معتمد خان آدم جلد برای منع برداشتن خیمه خود از منزل روانه نموده گفت که اگر روانه شده باشند هر جا آدم در خورد همانجا خیمه نصب نمایند چون خیمه را مردم او بار نموده روانه شده بودند مابین منزل بر بلندی استاده نمودند و پادشاه که بانور جهان متوجه منزل گشتند برف و باران گنده بهار و وزیدن باد گزنده شروع شد و رعد و ماعقه بشدت تمام بصدا آمده جنت مکانی را بیدوق ساخت - درین ضمن بمدد طالع معتمد خان خیمه او نمایان گردید پادشاه غنیمت دانسته با محل خاص دران خیمه فرود آمدند معتمد خان رسیده تسلیمات عنایات و آداب نثار بتقدیم رسانده ماحضری که توانست حاضر ساخت - شب آنجا بسر برده وقت کوچ خلعت خاصه که در بدن مبارک بود باضافه پانصدی مرحمت فرمودند - و حکم نمودند که مابین راه کشمیر در هر منزل عمارت مختصر که در وقت ضروری بکار آید بسازند - معماران چابک دست و کارداران با وقوف بگرد آوری مصالح و تیاری آن پرداختند - درینوقت بعرض رسید که جمعی از قوم چکان کشمیر که خود را وارث ملک و از وزیرزادهای آن سرزمین می گیرند و همیشه ماده فساد و آشوب بوده اند باتفاق راجه کشتوار سر از اطاعت مال گذاری پیچیده طریقه سرکشی و مفسدی اختیار نموده با منصوبان پادشاهی شوخی زیاده بکار بردند - دگور خان را با ده هزار سوار برای تنبیه و گوشمال آن فرقه بد سگال تعیین فرمودند و بعد محاربات که ترده مردانه و جنگ رستماته از مردم پادشاهی بظهور آمد و جمع کثیر

از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند چکها را مغلوب و اخراج ساخته راجه را مقید نموده بحضور آورده محبوس ساختند و جذت مکانی بعد رسیدن کشمیر سیر سبزه گلزار آنجا نموده بر سر تالاب دل نزول فرمودند - در اقبال نامه درج است که طول صوبه کشمیر پنجاه و شش کروزه و عرض بیست و هفت کروزه جریبی است محصول بیشتر آنجا برنج و زعفران است و غذای بیشتر مردم آنجا برنج گنده است نخود اول سال خوب می شود و سال دیگر که همان نخود را بکارند ریزه و کم حاصل میگردد و سال سیوم بصورت مونگ بر می آید و در زمان سابق در آنجا اسپ کلان و گاو و گاو میش کمیاب بود و طعام تازه در آنجا خوردن کم رواج دارد صبح که می پزند شام بخورچ می آرند و آخر روز که بخته می شود صبح بصرف می آید و نمک در طعام انداختن بمرتبه کم رواج یافته که در چهره زنان و مردان آنها نیز اثر نمک پیدا نیست و زن و مرد کرته پشمین می پوشند خصوص زنان آنجا که سالها کرته را بدستور زنار برهمنان از خود جدا نمی سازند و غریب حکایت نمایند با وجود وفور آب که در هر محله نهر آب جاریست زن و مرد آنجا کم اتفاق می افتد که غسل جنابت هم نمایند و از بعضی رخت بدن عورت کثیف و ضعیف و شریف آنجا از هرجا بگذرند کسی که تازه از پهلوی آنها بگذرد نفرت تمام حاصل می نماید گویند چون جنت مکانی اکثر میفرمودند که کشمیر در قلمرو سلطنت ما بهشت روی زمین است و هر سال اکثر برای سیر کشمیر تشریف می بردند روزی وقت گذشتن از رسته بازار کشمیر که زنهای آنجا هر دو طرف

فیل سواری پادشاه استاده دست بدعا و ثنا برداشته بودند اثر
 بوی رخت بدن آنها بمشام جنت مکانی رسید و نفرت تمام نموده
 فرمودند این چه بوست درانوقت یکی از امرای گستاخ که عقب
 نشسته مکس میزد عرض نمود که بوی حوران بهشت روی
 زمین حضرت است - اگرچه مردم آن گل زمین به حدت فهم و ذکا
 و جوهر رشادت آراسته اند اما خمیر سرشت آن جماعه چنان از روز
 ازل از شرارت مخمر گردیده که بر السنه خاص و عام ضرب المثل
 گشته و هرکه بر احوال سکنه آنجا که در زمان سابق نسبت
 بخاندان سلاطین و همدیگر چه شعلهای فساد و عناد افروخته اند
 از روی توار بخ اطلاع حاصل نموده در زمان حال مشاهده مینماید
 و هرگز بدین طائفه سروکار افتاده میدانند که درین گروه شرارت و
 غیرت و مروت بچه مرتبت است مگر بطریق ندرت که نیک و بد
 در همه قوم یاقده می شود - و در اقبال نامه درج است میرزا حیدر
 که در عهد عرش آشیانی حاکم کشمیر بود سواری اسپ کلان و بنای
 عمارات دلنشین و اکثر وضع معقول دران شهر رواج داده و پیوند دادن
 اشجار میوه دار در کشمیر و تمام هندوستان نبود محمد قلی افشار
 داروغه باغات کشمیر در عهد عرش آشیانی اول نهال شاه آلو از کابل
 طلبیده پیوند نموده بآب و هوای آنجا موافق آمد از ان ایام رواج یافت
 و سال بسال در همه بلاد هندوستان ازین پیوند میوهایی شاداب و
 شیرین بالیده گردیدند الا درخت انبه را پیوند نتوانستند نمود اگرچه
 کشمیر بد مردم واقع شده و در مذمت راه دشوار گذار سراپا نشیب و
 فراز او نیز بحیار مبالغه نموده اند اما آنچه از خویبهلی آب و هوای

محمد جهانگیر پادشاه (۳۰۴) سنه ۱۰۲۹

همیشه بهار و طراوت سبزه گذار و دیگر خصوصیات آن سرزمین که
پنداری قطعه ایست از بهشت برین و در اکثر ایام درو بام و دشت
و خانه آن مکان جنت نشان پر از اقسام گل و ریحان و انهار روان
و تالابهای روح پرور که اطراف آن تا نظر کار بکند انواع گل هر فصل
جلوه گر است چنانچه عرفی گفته

• بیت •

هر سوخته جانی که بکشمیر در آید

گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

• طغرا گوید •

دشت سبز و کوه سبز و بام سبز و خانه سبز

باز از نو شد کدوی باده در میخانه سبز

آتش این سرزمین از بس بهار آلوده است

از هوای شعله میگردد پر پر اوانه سبز

و عده گاه جوش ریحانها اینجا دوزنیست

گر نماید در نظر پشت لب پدمانه سبز

در همان ایام گشت لاله زار و سیر سبزه شاهزاده شجاع در چهار سالگی
از بلندی که نه درع ارتفاع داشت افتاد از آنکه حافظ حقیقی همه
جا و در همه وقت نگهبان اطفال معصوم و کلان می باشد بالای
بالشت و نمدهایی فراش خانه رسیده از آفت صدمه محفوظ ماند
لها صدقه بفقرا رساندند و هموزن شاهزاده اشرافی و زوبیده تصدق
نمودند - درین اوان از واقعه دکن بعرض رسید که سیدی عنبر
بد اختر از شنیدن توجه پادشاه سمت کشمیر قرار و عهد اطاعت
را فراموش ساخته بر ماگ قدیم و جدید پادشاهی لشکر کشی

نموده تاخت آورده دست تعدی و غارت بمرتبه دراز ساخته که تا حوالی برهانپور آبائی نگذاشته و تاراج کنان فوج دکنیان از آب نربدا عبور نمودند و قلعه احمد نگر را محاصره دارند و شهر برهانپور در معرض خطر است و داراب خان مع همراهان که مکرر بر سر مخالفان تاخته بنگاه آنها را تاخت و تاراج نموده منصور نام حبشی را زخمی نموده دستگیر ساخته بود باز از غلبه آن تیره بختان که از موز و ملخ زیاده هجوم آورده اند صرفه در مقابله ندانسته از گهات رو نکره فرود آمده بمقتضای وقت و صلاح دولت خواهان در نواح بالا پور توقف نموده در دفع ضرر اعدا می کوشد و عرضه داشت صوبه دار برهانپور و غیره نیز رسید که عرصه بر بندهای پادشاهی نهایت تنگ گشته اگر بدستور ایلغار عرش آشیانی که در نه روز بمدد امرای احمد آباد خود را رسانده سایه لطف پادشاه یا شاه زاده بلند اقبال عدو مال شاه جهان بر سر مایان پرتو افکن گردد جان و آبروی بندها محفوظ خواهد ماند والا فدریان را برسم راجپوتان کار فرمودن و بعد قتل ناموس خود ها را بدم شمشیر مخالفان دادن ضرر خواهد گردید و بسبب خرابی ملک از کمی خزانه و عسرت حال سپاه نیز معروض داشته بودند - بعد عرض همان روز تفریق بیست لک روپیه بر خزانه احمد آباد و مالوا بسبب قرب جوار نموده مصحوب سزاواران شدید تیز گام احکام بنام متصدیان هر دو صوبه صادر فرمودند و شاه والا قدر شاه جهان مامور بسر انجام رخصت و روانه شدن دکن بطریق استعجال گردید - و خود بادشاه اواخر مهر ماه از کشمیر کوچ بطرف لاهور و

دار الخلافت آگره فرمودند و برای تیاری عمارات سر راه که سابق بگزارش آمده حکم بغام بیوتات لاهور و سرکارداران صادر شد که زر و مصالح جا بجا برسانند - و بنایان چابک دست و معماران باوقوف بر سرکار تعیین نمایند - درین ضمن خبر رسید که زینل خان ایلمچی ایران نزدیک رسیده حسام الدین خان را برای مهمانداری مع خلعت و سی هزار روپیه نقد باستقبال او روانه نمودند - بعد از کوچ در منزل دویم و سویم آن قدر برف و باران بشدت متواتر دو سه روز بارید که آدم و اسب و چارپایان بار بردار زیاده از شمار تلف شدند - ازان جمله بابا شیخ نام ابن یمن خدمتگار که افیون خاصه و آبدار خانه باو تعلق داشت ضائع و تلف گردید - از آنجا که کوچ فرمودند مابین راه مکانی که در ایام شاهزادگی مرغوب طبع گشته بود و شکار بسیار در آنجا نموده بودند حکم ساختن عمارات عالی نموده مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه علی الحساب برای تیاری آن تنخواه نمودند و آن معموره آباد ساخته مسمی بجهانگیر آباد فرمودند - بعد نزول لاهور خبر فرحت اثر فتح قلعه کانگوه که سورجمل پسر راجه باسو که خود را راجه باستقلال آن ضلع دانسته باتفاق زمینداران مفصل پیشه پنجاب طریقه سرکشی بدستور آبای خود پیش گرفته پرگنات اطراف لاهور را متصرف شده بود و در سالی سیزدهم جلوس از احمد آباد شاه ظفر اقبال شاه جهان و راجه بکرماجیت را چنانچه گذشت بدان مهم تسخیر قلعه مذکور مامور نموده بود و راجه بکرماجیت باوجود بودن بتخانه عظیم و شهرت استحکام برج و بارو آن که پادشاهان سلف مثل فیروز شاه و عرش آشیانی سعیدها برای تسخیر آن نموده

بودند و مفتوح نگردیده بود اطاعت امر شاه دین پرور و جنت مکانی را بر رعایت ملت و یکیش خورشید مقدم داشته ترددات نمایان بروی کار آورده بتخانه را خراب و قلعه را مفتوح ساخت - بعرض رسید - و راجه را مورد عنایات بی پایان ساختند - زینل خان ایلچی ایران بحضور رسیده ملازمت نموده اسپان و مروارید و تحف دیگر فرستاده شاه مع محبت نامه از نظر گذراند - و متصل آن لعلی یوزن دوازده مثقال که بر کلهی نصب بود و اسم میرزا الغ و اسم شاه ایران کنده بودند از نزد شاه که نظر بر رابطه اخلاص فرستاده بود رسید - فرمودند که برلن لعل اسم جهانگیر شاه بر کنند - و چون لعل از پیش میرزا الغ برآمد داخل پوشاک خاصه نمودند و پنجاه هزار روپیه به ایلچی مع خلعت و اسب و مرصع آلات عنایت فرمودند - درین سال نسبت صبیحه نوریجهان بیگم که از شیرافکن خان داشت با شاه زاده شهریار که آخر ماده فساد روزگار گردید بمیان آمد و شاه زاده بلند اقبال شاه جهان را برای گوشمال سرکشان دکن مرخص فرموده یک کروز روپیه برای خرج سپاه نقدی و کرور دام انعام با دیگر انعامات جواهر و فیل عنایت نمودند و حکم شد که خسرو خسران مآل را همراه برده قسمی که خاطر ازو جمع باشد نگاهدارند - و خان جهان لودی را صوبه دار ملتان نموده خود متوجه آگره شده عبد العزیز خان را قلعه دار قندهار نمودند و وسط اسفندار داخل آگره شدند •

ذکر سال شانزدهم جلوس مطابق بیست و

ششم ربیع الثانی سنه هزار و سی هجری

درین جشن نیز شاه زاده شهریار بمنصب هشت هزار و چهار هزار

سواز سرافرازی یافت درین اوان بعرض رسید که در سواد قصبه جالندهر چنان برق بصدای مهیب افتاده که دوازده ذره اطراف او اثر سوختگی و حرارت گرمی ظاهر بود و اثر گیاه و سبزه نماند بعده که زمین را شگفتند پارچه آهنی برآمد آنرا حکام سر بهمر روانه حضور ساختند - بعد عرض فرمودند که آنرا کارد و شمشیر بسازند اما بمرتبه صلب و سخت بود که بعد داخل نمودن سیوم حصه آهن آهنگران باستعمال آوردند و شمشیر که همه آثار و علامت (93) جنوبی ظاهر بود ساخته شد داخل شمشیرهای خاصه نمودند • چون ذکر مقدمه غرائب روزگار میان آمده فقره چند از نگاشته جنت مکانی که در جهانگیر نامه تالیف خود بزبان قلم داده اند و خالی از غرائب و شیرینی کلام نیست بتذکار آن می پردازد ازان جمله نقلی از طلسمات فرنگ دران درج فرموده اند که مغلی عراقی تازه از ولایت آمده سرگذشت خود بعرض رسانده بود و همان نقل را محرر اوراق زبانی استاد خود میرسید محمد نام که از فضایی مشهور و مجموعه کمالات صوری و معنوی و ریاضی دان بی مثل و هم عهد جنت مکانی بود مسموع نموده که از زبانی همان مغل بلا واسطه شنیده بلا تفاوت نقل می نمودند بلکه در نظم بسته بودند حاصل مضمون آنکه عراقی یک دست بریده آمده ملازمت نمود از پرسیدند که دست تو در کدام جنگ افتاده عرض نمود که بدستم

(93) در اقبالنامه نوشته - بدستور شمشیر بهمانی و جنوبی خم

می شد و اند خه نمی ماند •

در جنگ آفت نرسیده جنت مگنی فرمودند پس بعلت دزدی
بریده اند التماس نمود که دستم ازین عیب نیز بری است حکم
نمودند که آنچه بر تو ماجر گذشت مفصل عرض نما بعد ماذون
گردیدن بعرض رساند که اگرچه هر آنچه از نیرنگی روزگار بر من رو
داده قابل آن نیست که در پیشگاه سلاطین مقرون بصدق گردد
مگر آنکه افسانه محض تصور فرمایند اما اطاعت حکم لازم دانسته
بعرض سرگذشت خود مبادرت می‌نمایم ما سه نفر دو برادر با پدر
بعد از فراغ طواف بیت الله باراد هندوستان راکب جهاز گشتیم
جهاز ما طوفانی شد و چند روز در جهاز بوده به بیم هلاک گرفتار
بودیم در آن حال در بارود خانه آتش افتاد و جمعی از عمله جهاز و
راکبان و همه اسباب و چادرهای کشتی سوختند و چند روز جهاز
بصورت کچکول بی نوایان بروی دریا می گردید و اختیار ناخدا و
معلم سوای آنکه بخدا نالند، ماند و امید نجات از آن بلیه نداشتیم تا
آنکه جهاز معیوب در جزیره فرنگ افتاد از آنکه جهاز شکسته شکار
پرتگل می باشد و بقاراج می آرند جمعی از فرنگی بقصد غارت
نمودن بالی جهاز آمدند درین ضمن فرنگی با لباس فاخره و مردم
اعتمادی بر جهاز آمده دیگران را از دست اندازی و تاراج
نمودن مانع آمده از مردم جهاز باظهار لطف و امید نجات
استفسار نمود که میان شما سه چهار نفر از یک قبیله که باهم قرابت
قریبه داشته باشند نشان دهید که می خواهم رعایت درباره آنها
بعمل آریم پدرم ازین نوید مشغوف گشته گفت که ما سه نفرانیم
پدر با دو پسر بعده نبض ما هر سه را حکیمانه بدست گرفته بعد

ملاحظه و تامل بسیار ما هر سه نفر را با مل و آشیانی که داشتیم سالم از آفت برآورده دیگر مردم جهاز را مرخص بناراج نمودن ساخت و مایان را باعزاز تمام بخانه آورده از اقسام فواکه و اطعمه و اشربه حاضر ساخت هفته در مهمان داری کوشیده بعد ازان روزی برادر مرا از ماجدا نموده بدن او را شست و شوی داده فسون چند برودمیده اطراف او قنات کشیده بتفاوت دو سه ساعت نجومی پرده از میان برداشته رو بروی ما استاده کرده شمشیر برگردن او زده همان لحظه سر او را بریده بجلدی تمام چادری میان ما و او حائل ساخت ما که بفریاد و فغان آمدیم بدلداری تمام در تسلی ما کوشیده گفت که این را نکشته ایم بلکه نسبت بشما و دیگر مردم روزگار مدتهای مدید زنده و خزانچی پادشاه خواهد بود و بعد دو سه ساعت نجومی پرده حائل را از میان برداشته او را زنده و سالم الاعضا بما نموده باز بدستور اول سر او را از تن بتیغ بیدریغ جدا ساخته و حجاب در میان گرفته بعد زمانی بهمان صورت بار اول در نظر ما نمودار ساخت همچنان سه بار بعمل آورد و هر دفعه آنچه در هیبت و صورت اصلی او تغییر بهم میرسید سرخی بود بسیار با اثر هیبت و خشم که در چشمهای او هر بار ظاهر میگردد و از مشاهده آن زهره آب میشد بعد ازان او را از پیش ما برده در تسلی ما مبالغه زیاده نمود و باز نزد ما نیاوردند هرگاه احوال او می پرسیدم می گفتند او را خزانچی پادشاه کرده ایم دیگر ملاقات شما با او دست نخواهد داد مگر روز رخصت که شمارا نزد او خواهیم برد که هرچه از جنس و جواهر و طلا خواهید

بردارید هر جا که اراده دارید مرخص و روانه خواهم نمود تا آنکه
التماس رخصت بمیلان آوردیم و ما را بمکانی بردند که چهار دیواری
داشت و دو طرف آن دو دروازه مقابل هم نصب نموده بودند و
برادرم شمشیر در دست با چشمهای خون آلوده بربلک در روز دیگر
نموده در کمال هیبت استاده و اندرون حصار جایجا از اقسام جواهر
تراشیده و ناتراشیده و طلا و نقره خاک آلوده و صاف نموده بی آنکه
در صندوق و جایی محفوظ نگهدارند افتاده آن فرزندی حکیم دست
ما گرفته همه جا نشان میداد و ترغیب می نمود که الحال شما
از پسر و برادر خود رخصت حاصل نموده هر چه خواهید و توانید
و در جیب و بغل و دامن شما گنجد از جواهر و طلا و نقره
بردارید و سلام و دایع بجا آورده چشم جواب نداشته مرحله پیمایی
منزل مقصود گردید ما گفته او را مقرون بصدق دانسته بخاطر آوردیم
که چون از دیدار و ملاقات او محروم ماندیم بهتر آنست که مبلغ از
جواهر و طلا گرفتن و خود را به وطن یا شهر دیگر رساندن و سرمایه
تغیم همراه بران غنیمت باید دانست ما هر دو پدر و پسر هر چه
توانستیم از الماس و یاقوت و زمرد و دیگر جواهر و طلا برداشته دامن
و جیب و کنار پر ساختیم پدرم در برداشتن طلا بیشتر می کوشید و من
از فراهم آوردن سنگ ریزه جهد می نمودم بعده که گران بار شده
مقابل برادر استاده دست بغاقت رخصت برداشته از دور وداع
بی آنکه از جواب و حرکت برتوقع آید شده روانه شدیم همینکه ما
هر دو نزدیک دروازه رسیدیم و بیک قدم درون دروازه گذاشته بودیم
که ناگهان چنان صدای هیبت افزای هوش ربا از عقب سر بگوش

ما رسید که دست و پای ما لرزید و نزدیک بود که قالب از جان
تهی نماییم ما خبردار شدیم و عقب نگاه کردیم آن طلسم آدم
صورت را دیدیم که با شمشیر برهنه بر سر ما رسید پدرم که از ضعف
پیری قدم از در بیرون نتوانست گذاشت زیر تیغ بیدریغ آن تمثال
مهیّب آمد و منکه یکپای خود بیرون در گذاشته بودم و پای دیگر
اندرون در بود بعد فراغ پدر بر من شمشیر برن کردار انداخت از
ترس جان عجز کنان دست بالا کردم شمشیر او دستم را پراند و
من بیرون در که حد طلسم بود خود را انداختم و آن ستمگر بمکن
خود برگشت و فرنگی که میزبان ما موافق حکم پادشاه خود بود
بعد خاطر جمعی از مهمان کشی امتحان طلسم را با خود گرفته
بالاش پدرم نزد پادشاه برده مجرای انتهای طبیعت طلسمی که
نموده بود یعنی هرگاه با پدر و برادر چنان سلوک نموده دیگری را
چه مجال که درم و دینار ازان مکان بیرون تواند برد نمود و مورد عنایات
پادشاهی گردید و بر دستم دوائی مالید که زود بحال آمد و قدری
از خون بهای پدر و برادرم داده مرا بر جهاز هندوستان را کب
ساخت - جهاز در مچھلی بندر حیدر آباد رسیده لنگر انداخت •
دیگر جنت مکانی در تالیف خود نوشته که روزی جمعی از
بازیگران نیرنگ سار بنگاله بحضور ما بازی می نمودند ازان میان
یکی کمان و هفت تیر در دست گرفته تیر اول که بر روی هوا
انداخت تا آن تیر از بلندی سر به نشیب آرد تیر دیگر چنان
بچستی و چالاکي بچلّه کمان پیوسته از عقب آن روان ساخت که
بیکن تیر دوم در سو فار تیر اول نشست بهمین دستور تیر دیگر روانه

نمود تا هفت تير پيهم دنباله دار هديگر گشته يك جا فرود آمدند -
 ديگر درج نموده كه از ان جماعه شخصي بياضي آورده اوراق يكرنگ
 سفيد نموده بخدمت ما گذراند ما هم كه ملاحظه نموديم همه
 اوراق سفيد نا نوشته بنظر آمدند باز آن بياض از ما گرفته دست بران
 زده بدست ما داد كه تمام ورقهاي آن سرخ بودند دفع ثالث رنگ
 ديگر در نظر ما جلوه گر گرديد همچنان هفت دفع بياض از نزد ما
 گرفته هر بار كه باز بدست ما ميداد رنگ ديگر مشاهده ميكرديم •
 از غرائب سوانح يكي از معمر هلي كنار درياي شرقي بعرض
 رسيد كه فقيري برن هندي صاحب جمال مشهور تعلق سرشار
 بهم رساند بمرو ايام در عشق او ترك خور و خواب نموده بدستوري كه
 مبرو قرار و عقل عاشق پيشگي بحال نمي ماند انگشت نما و رسواي
 زن و مرد آن ضلع گرديد بقصد ديدن معشوقه خود مدام بكنار دريا
 كه او براي آب آوردن مي رفت خود را مي رساند تا آنكه روزي
 بكنار دريا رسيده از ديدار محبوب گامياب نگشته لمحّه در انتظار او
 توقف ورزيد دران حالت يكي با او گفت براي شخصي كه آمده
 انتظار ميكشي قبل از آمدن تو براي بردن آب آمده بود پاي
 بلغزيد و در آب فرو رفت و غرق بحرفنا گرديد آن عاشق صادق
 بدون آنكه بصدق و كذب ماجرا پردازد بمجرد استفسار مكل و جاي
 غرق شدن آن خود را دران درياي خون خوار انداخته ناپديد گرديد
 و در همان حالت آن زن بر سر همان مكل رسيد و بر حقيقت ثبوت
 دعوي عاشق خود اطلاع يافته از آنكه گفته اند • بيت •

تا كه از جانب معشوق نباشد كشي

دعوی عاشق بیچاره بجائی نرسد

بلا امهال خود را میان همان آب انداخته چنان مفقود الاثر گردید که بعده وارثان او چند نفر دریا نورث را اجوره داده دوسه کروه دریا را جست جو نمودند هر دو طالب و مطلوب که جان براه جانان داده بودند دست در بغل همدیگر برآمدند *

دیگر در جهانگیر نامه درج است که یکی از قوم آهنگر نزد جنت مکانی آمده باظهار عاشقی بر یکی از هم قوم خود و تن ندادن او استغاثه نمود فرمودند که آن زن را حاضر نمایند بعده بعاشق او گفتند اگر در دعوی عشق ثابتی خود را ازین بلندی که ارتفاع زیاده از جرأت جستن آدم است یینداز و آن عقل باخته بلا تعلل خود را انداخته جان عزیز بباد داد *

دیگر آنکه شیرین را با گوسفند یک قفس ساخته نزد پادشاه آوردند که آن را نخورده بود فرمودند که بصورت آن دیگر گوسفند در قفس اندازند شیر او را بلا فرصت پاره پاره نموده خون آن آشامید - ازین مقوله در جهانگیر نامه تالیف خود بسیار نوشته اند که قلم را از گزارش آن باز داشته بتحریر دیگر سوانح می پردازد *

از وقائع مالوا بعرض رسید که فوج دکهنیهایی بد عاقبت از آب نریدند عبور نموده داخل ملک مالوا شده خرابی تاخت و تاراج می نمودند - از شنیدن خبر نزدیک رسیدن لشکر شاهزاده جهان و جهانیان که خواجه ابو الحسن را با پنج هزار سوار برای تنبیه آنها بطریق هراول تعیین نموده بودند چون بخت خویش برگشته رو بهزیمت آوردند و ابو الحسن پاشنه کوب تعاقب نموده از آب

گذراند و غنیمت و اسیر زیاده بدست مردم پادشاهی افتاد چون شاه والا قدر را جنت مکانی در جشن وزن سال گره سال بیست و چهار بتکلف تمام شراب خورانده بود بعده که درین سال که سی و یک سال نهال عمر شریف درگلشن جهانبانی نشو و نما پذیرفته بود کنار آب چنبل شرف نزول واقع شد بصنعت جد خود فردوس مکانی بابر پادشاه که روز مقابله رانا سانکا از شراب و دیگر منهیات توبه نموده بود شاه بلند اقبال نیز بصدق باطن بقصد فتم دکن با خدا عهد نمودند که دیگر لب بشراب نیالایند و ظروف طلای مرصع کارخانه را شکستن فرمودند و حکم شد که بمستحقاق رسانند و شرابها را در آب چنبل بریزند *

* بیت *

حبذا شاهي که در عهد شباب * شد ز توبه همچو پیران کامیاب
الحق اگر ملاحظه احوال سلاطین سلف نمایند نهایت توفیق بود که با نسته جوانی و چنان ریاست و کامرانی و دستگه عیش از خمار روز جزا اندیشیده از سرمایه نقد نشاط بگذرد *

القصة که مضرب خیام نصرت انجام نزدیک شادی آباد قلعه ماندو شد عرصه داشت خان خانان و داراب خان و سپه سالاران دکن رسید که فوج دکن زیاده از شصت هزار سوار با سرداران عمده حوالی برهان پور بطریق محاصره انتشار دارد بعضی مقریان رکاب التماس نمودند که اکثر کومکیان و جمعیت پادشاهی و مردم سرکار برای سرانجام سفر عقب مانده اند چند روز این طرف آب حوالی قلعه توقف نمودن تا فراهم آوردن لشکر صلاح دولت است - آن شاه ذری اقبال نا شنیده انگاشته با شانزده هزار سوار که در رکاب

حاضر بودند از آب نبرده عبور نموده و در همان کنار آب عبد الله خان که از کومکیان عمده بود با دو هزار سوار آمده بلشکر شاهزاده ملحق گردید و به ترتیب فوج بندی پرداخته عبد الله خان را هراول با دیگر دلاوران نبرد دیده نمودند و راجه بکرماجیت را برنغار و خواجه ابوالحسن را جرنغار قرار دادند چون از کنار آب تا برهان پور که چهار روزه راهست يك تاخت دکهنی بیش نمی باشد برای شب خون احتیاط تمام فرمودند - بعد رسیدن نزدیک برهانپور و ملازمت نمودن خان خانان و داراب خان و دیگر متصدیان و متعینان بعرض رسید که دکهنیان خیره سر با رجود ورود مرکب چهار پنج گروهی القشار دارند و از راه کوه اندیشی شوخی می نمایند صلاح دولت درین است که غنیم قوت زیاده گرفته و فوجهای کومکی رسیده و به برسات دو ماه مانده فی الحال فوج دکن را از پیش رو برداشته از آب پورنا گذرانده تا فراهم آمدن فوجهای اطراف دوسه ماه شدت بر شکل کنار آب پورنا که از برهانپور چهارده پانزده کوه است چهارنی و توقف باید نمود بعده که بارش تخفیف یابد داخل ملک مخالفان گشته به تنبیه آنها باید پرداخت - در جواب فرمودند آنچه شما بیان کنکاش نیک بود بعرض رساندند هرچه ماهم نیک دانیم بعمل خواهیم آورد - بعد ازان بدیوانیان و بخشیان حکم نمودند که جمعی از منصبداران که جاگیر آنها بتصرف دکهنیان رفته و متعینه که جاگیر دور دست دارند از روی سرشته دفتر بی آنکه سند مطلوب متصدیان تیار و رجوع نمایند شش ماهه از خزانة همراه و هرجا زر سرکار باشد سزاهای واقف کار همراه

تعیین نموده بار باب طلب واصل سازند و محصلان گمارند که اسب و بار بردار و یراق هر که ندارد خرید و موجود نماید - و خود بدولت تا ادای نماز عشا متوجه پرداخت حال سپاه بودند چنانچه در سه روز چهل لک روپیه بلشکر عائد گردید و سی هزار سوار بسرداری پنج امیر نامدار تجربه کار کارزار دیده مقرر نمودند - سه فوج بهرکردگی عبد الله خان و داراب خان و خواجه ابو الحسن امرای پادشاهی و در فوج بسرداری راجه بکرماجیت و راجه بییم نوکران عمده خود قرار دادند و اختیار هفت هزار سوار سرکار شاهزاده و اهتمام تمام فوج بر راجه بکرماجیت فرمودند باز همه را محکوم داراب خان ساختند - و چون در جنگ دکن تمام شورش و یورش بر چنداول عقب فوج می باشد قرار دادند که هر روز سرداری ازان پنج فوج بنوبت چنداولی نمایند و همه سرداران را بعنایت اسب و فیل و جواهر و خلعت فاخره خوشدل ساخته برای تنبیه و تادیب دکنیان مرخص ساختند بعده که فوجهای ظفر موج از آب تپنی به فاصله چهار پنج کوه ز برهانپور عبور نمودند در کوچ دویم و سویم یاقوت خان حبشی که سپه سالار نامدار عنبرگفته می شد با فوج جنگی سنگین ناگهانی بر چنداول که نوبت خواجه ابو الحسن بود تاخت آورده بمرتبه بشوخی قدم چرات پیش گذاشت که تزلزل تام در تمام لشکر انداخت - باوجود سه چند بودن فوج مخالف خواجه ابو الحسن با ملازمان رزم جو استقامت ورزیده چنان داد تهوری داد که قریب پانصد نفر دکنی کشته شدند و بسیاری زخمی و اسیر گردیدند و یاقوت خان رو بهزیمت آورد و غنیمت

وافر بدست مردم پادشاهی افتاد و از هم‌رهان خواجه ابو الحسن اله‌وردی بیگ ترکمان که ثانیاً بخطاب خانی مفتخر گردید و شیر بهادر زخم برداشتن و تعاقب کنان از آب پورنا که چارده پانزده کوه عرفی از برهانپور مسافت دارد گذشتند و نزدیک ملکپور نزل نمودند - هنوز بهیر لشکر بعضی در راه بود و داراب خان و راجه بکرماجیت برای ترتیب فوج بجهت فرود آمدن اطراف لشکر می‌گردیدند که دلاورخان و آتش خان نظام الملکی با چارده پانزده هزار سوار غافل رسیدند و از یک طرف بزدن بان بر لشکر و از طرف دیگر بتاراج نمودن بهیر برداختند و آشوب و غلغله عظیم انداختند - سرداران پادشاهی مقابل دکنیان تردد نمایان بر روی کار آورده بعد زدو خوردی که از هر دو طرف بمیان آمد و مردم زیاد کشته و زخمی گردیدند دکنیان را از پیش رو برداشتند - باز بر کمر گاه بهیر زده بار دیگر جمعی بکشتن داده دست اندازی نموده رو بفرار آوردند - بعد که فوجها بر بالای گهات دیو آمدند داخل ملک نظام الملک گزیده بتاخت و تاراج ملک برداختند جمعی سرداران ملک عنبر مثل یاقوت خان و دلاور خان حبشی و آتش خان و جادو راو و بیسنک (۴) راو و ساهو جی بهوسله و غیره اتفاق نموده یک در فوج در مقابل سر فوجان پادشاهی چون سیلاب بلا تاخت آوردند و فوج دیگر اطراف لشکر را فرو گرفته بزدن بان آغاز نمودند راجه بکرماجیت استقامت مردانه ورزید و سید صلابت خان و سید علی و سید مظفر که همه از سادات بارهه و دلاوران تهر پیشه بودند بمدد راجه بکرماجیت رسیده کارزار رستمانه نمودند

• بیت •

یکی قلزم آهن آمد به موج • نهنگان دران جلوه گر فوج فوج
 بعده که از هر دو طرف تهور بها بر روی کار آمد و پتنگ (۹) راو که دکنی
 نامی بود با جمع کثیر گشته گردید و سید علی بارهه و جمشید خان
 حبشی از طرف پادشاهی بکار آمدند و سید مظفر بارهه که آخر بمید
 خان جهان مخاطب گشته میان سادات بارهه علم شهرت برافراخت
 بعد بکار آمدن دو برادر زاده چهار زخم کاری برداشته از اسب
 افتاده عرصه کارزار را گلگون ساخت بعد ازان که مردم بسیار بکار
 آمدند و زخمی شدند دکنیها رو بفرار آوردند یا قوت خان چنانچه
 دستور آن جماعه است در عین فرار باز برگشته از طرف دیگر
 بر عقب فوج پادشاهی تاخت آورده از سرنو تزلزل در فوج
 انداخت و بعد تردد نمایان که پنج نوکر عمده پادشاهی و مردم
 شاه زاده با جمعی از جان بازان دیگر شرط فدویت بتقدیم رساندند
 و از طرف غنیم فیروز خان حبشی که سردار نامی عنبر بود با قریب
 هفت صد نفر گشته گردید و خیمه و خرگاه بسیار بتاراج رفت
 و دکنیان هزیمت یافتند همچنان هر روز قتال و جدال در میان بود
 تا آنکه اواخر اردی بهشت بشش گروهی کهزکی که بشهر خجسته
 بنیاد اورنگ آباد موسوم گشته رسیدند تمام شب غنیم اطراف لشکر
 شوخی نموده صبحی که سوار شد از هر طرف چندین هزار سوار با سرداران
 نامدار نمودار گشتند و بدستور قزاقان اطراف لشکر حمله آور گشته
 دست برد نموده رو بفرار آورده باز مقابل می شدند - و سر لشکران
 فوج ظفر مرچ از هر جانب بر آنها تاخته هدف تیر و سنان و علف
 تیغ ساخته سراز تن و تن از زمین جدا می ساختند عنبر سراسیمه

وار نظام الملك را که آنای مجبور او بود با خود گرفته اسباب و ائقال کارآمدنی برداشته پناه بزیر قلعه دولت آباد برده لشکر را برای مقابله که بطریق قزاقان اطراف لشکر شوخی نمایند و رسد و کهی نگذارند تعیین نموده و لشکر پادشاهی کهرگی را تاخته عمارات حاکم نشین را سوخته بعد سه روز متوجه محاصره دولت آباد گردید آن روز نیز جنگ عظیم با سرداران غنیم روداد و دران رستخیز از عبدالله خان که با سردار های نامی مقابله افتاد تردد نمایان بروی کار آمد - و دکنی بیشمار علف تیغ بهادران گشتند چون قلعه احمد نگر بیامردی خنجر خان قلعه دار باوجود امتداد ایام محاصره بتصرف دکنیا نیامده بود و درین ایام شوخی زیاده نموده نظر بر آخر شدن ذخیره عرصه بر قلعه دار تنگ ساخته بردند مصلحت چنان قرار یافت که فوجهای ظفر انتساب متوجه احمد نگر شده جوهر حبشی داماد عنبر را که بمحاصره احمد نگر پرداخته بود تنبیه نموده از حوالی آن ضلع برداشته از ذخیره خاطر جمع کرده عنان توجه طرف ناسک و سنگنیر که ملک سیر حاصل آباد است معطوف دارند همین که فوجهای هامون نورد روانه احمد نگر شدند خنجر خان قلعه دار خبر یافته تقویت بهم رسانده باستعداد تمام از قلعه برآمده بر جوهر حبشی تاخت آورده قریب دوصد و پنجاه نفر را کشته و زخمی نموده دکنیا را هزیمت داده از نواح قلعه برخیزاند - افواج پادشاهی نزدیک مونگی پٹن کنار بان گنگا نصف راه رسیده بر این خبر آگاهی یافتند - اما چون درین آوان غنیم از اطراف قراعه آمده بود که جوهر بی جوهر حبشی نیز بانواج خود همراه

آنها ملحق شد مابین راه وقت کوچ و هنگام شب شوخی زیاده می نمودند سرداران جان نثار برای تنبیه آن جماعه اتفاق نموده سه فوج ساخته چهار پنج هزار سوار بر سر بنگاه گذاشتند و باقی فوج بر سر دلاور خان و آتش خان که با بیست و پنج هزار سوار یک طرف صف آرا بودند تاخت آوردند - و از طرف دیگر عبدالله خان و راجه بکرماجیت و خواجه ابوالحسن تاختند - همچنان دو فوج عدو مل دو طرف دیگر خود را مقابل دکنیان خیره سر رسانده - سرداران دکن نیز مردانه وار باستقبال شتافته باهم آویختند و قتل و جدال غریب و رستخیز عجیب از هر طرف روی داد و از طرفین داد سعی و تلاش دادند و جلادتهای رستمانه بر روی کار آوردند و مکرر فوج دکنیها را برداشته به بنگاه آنها میفرساندند - و فوجهای عنبر بعد هزیمت باز مستعد کارزار گردیده بمقابل می آمدند و سوار و پیاده بسیار کشته و زخمی می گردیدند و تمام روز نائر قتل شعله در بود - و دران دار و گیر از خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت ترددات نمایان بظهور آمد و زیاده از دوهزار کس از مردم غنیم کشته گردیدند و مردم پادشاهی نیز بسیاری بکار آمدند و زخمی شدند - بعد زد و خورد بسیار و دستگیر شدن یک دوسردار دکنیان را بفرار آوردند و دو فوج ملحقه که بسرداری محمد تقی و دیگر مبارزان برای ضبط پرگنات صوبه خاندیس و برابر شاهزاده والا تبار تعیین نموده بودند آنها نیز بعد تردد نمایان که مکرر بر سر آنها هجوم آورده مغلوب ساخته بودند آخر بتادیب آن کوتاه اندیشان برداشته ملوک رفته را از سرنو بضبط در آوردند - حاصل کلام عنبر

بد سرانجام از شکستهای پی در پی لشکر خود شکسته بال شده و بر خبر عزیمت افواج بحرامواج بجانب ناسک و ترمک اطلاع یافته و کلائی معتبر نزد متصدیان شاه زاده جهان ستان فرستاده باظهار عجز و انکسار از روی خجالت و ندامت پیش آمده عذر و شکوه این معنی را که دفعه اول آن حضرت بهمم دکن توجه فرمودند عادل خان را مشمول عواطف و مورد عنایات ساختند و ناصیه اعتبار این غلام بی اعتبار و بنده خاکسار را قابل جبهه سائی شکر عنایات بنده پروری و الطاف پادشاهانه ندانستند شفیع جرائم ساخته طلب عفو و مرحمت بمیان آورد - و التماس نمود که اگر قلم عفو بر جرائم این غلام کشیده شود تعهد می نمایم که من بعد سراز اطاعت نه پیچم و جریمه گذشته و پیشکش حال و آینده سال بصال بحضور ارسال دارم پنجاه لک روپیه عجالة حواله بندهای پادشاهی می نمایم و نیز مقرر می نمایم که محال چهارده پانزده لک روپیه جید سوابی ملک مفتوحه سابق متصل سرحد پادشاهی بمتصدیان سرکار را گذارم و بدرقه همراه داده ذخیره بقلمه احمد آباد رسانم - شاه زاده خطا بخش جرم پذیر نظر بر خرابی ملک که گرانی غله و آفت کاه علاوه آن گشته بود التماسات عنبر بدرجه قبول آوردند - افضل خان را با عرضه داشت فتح و عرائض عنبر بحضور روانه ساختند - جنت مکانی از مطالعه عرضه داشت گل گل شگفته خاطر گشته افضل خان را مع فرمان سراپا عنایت و کلگی بابت شاه عباس مرخص فرمودند - وقت رخصت افضل خان را خلعت مع قلعدان مرصع به نسبت دیوانی سرکار شاه زاده عنایت نمودند •

درین ضمن قاسم بیگ فرستاده دارای ایران با نامه محبت افزا و تحف و هدایا که ازان جمله اسب سر طویله بابت فتح روم بود رسید و آن اسب را با اسبان دیگر نیز برای شاه ولی عهد حواله افضل خان نمودند - چون در همین سال در مزاج پادشاه بسبب عارضه کُرتاهی دم که بعد از برآمدن کشمیر ظاهر شد بعد معالجه کم گردیده بود باز بمرتبۀ عود و شدت نموده اختلال احوال بهمرساند که حکمای مزاج دان یونان و تجربه کاران هند در علاج آن عاجز آمدند - و سلطان پرویز از شنیدن آن خود را بی حکم بحضور رسانده مورد اعتراض گردیده بود درین اوان صحت کلی ضمیمه خوشنوتی فتح دکن گشت - و جشن وزن شمسی هر سال که مقرر است در همین ایام اتفاق افتاد - نورجهان بیگم التماس نمود که سرانجام هر سه جشن بعده این پرستار باشد - بوکلا و متصدیان خود امر نمود که اسباب عیش و شادی چنان موجود نمایند که نزد نکته گیران بزم عشرت هیچ وجه دران نقص راه نیابد و از اثر محبت باطنی و سعی کار پردازان با هوش چنین می عشرت از خمخانه نشاط جوش زد که ازان نشۀ فرحت بخش همه ارباب طرب و اهل حاجت و نظار گیان کامیاب و سرمست گشتند و زاهد و فاسق دوش بدوش مدعوش و هم آغوش گردیده رقص مستانه می نمودند

• بیت •

جلالهای زرین و خوش آهنگ • بها بستند رقاص گل رنگ
 اصل تال با رقص آشنا شد • زهر سوچنگ و بر بربط در نوا شد
 رباب و عود و رود آمد با آهنگ • جهان از نغمه شد بر مطربان تنگ

محمد جهانگیر بادشاه (۳۲۴) سنه ۱۰۳۰

مغنی پیشگان هم ساز گشتند • بهار شعله آواز گشتند
بکهاج هم نوابی تال گردید • صدا در گنبد افلاک پیچید
ز بس رنگین بتان رنگین ادا شد • سرا سر دستها گلدستها شد
چنان نالهد هر مطرب ز بیداد • که آمد بند بند نی بفریاد
و جهانی در جوش و خروش آمده لشکر غم و هم را بسزاولی گلبانگ
چنگ و رباب از کوچه و بازار اخراج نمودند - و طرب مستانه وار
بهر محله و خانه در آمده خانه بخانه اسباب شادی و بیغمی آماده
ساخت • بیت •

طرب می خورد و رود در کوچه هاگرد • ز بد مستی در هر خانه واکرد
چندین هزار خلعت به بی نوایان بی سرو پا رسید و طبق طبق
ز و گوهر بذل اهل طرب گردید تا با امیران و مقربان بارگاه چه رسد
و از شنیدن آوازه بزم روح بخش و آواز سرود دلکش حوران روضه
رضوان بتماشا خرامیدند - چون جنت مکنی در ایام انحراف مزاج
با خود عهد نموده بودند که چنانچه در باطن از معتقدان شیخ - لیم
چشتی اند در ظاهر نیز از حلقه بگوشان آن جناب باشند حلقه مرورید
در هر دو گوش انداختند - اکثر امرای حلقه بگوش تبعیت نموده
گوشه های خود را از آویزه مرورید مزین ساختند • نظم •

اگر شه روز را گوید شب است اینی

بباید گفت اینک ماه و پروین

سلطان پرویز را رخصت بر تعلقه صوبه و جاگیر او فرمودند - و در
وسط ماه ابان متوجه کشته بهشت نظیر گردیدند - درینولا بعرض
رسید که راجه جگت سنگه کچهواحد از متعینه دکن مسافر انکه

عدم آباد گردید بعرض او جادو راو از سرداران عمده دکن بدمه
توفیق بخدمت شاه زاده بلند اقبال ملحق گردیده در زمره ملازمان
سرکار در آمد - اعتماد الدوله پدر نور جهان که از مدت بمرض مرگ
مبتلا بود معروض گردید که در حالت نزع است و نور جهان بیگم
بی تاب می نماید - جنت مکانی برای عیادت او قدم رنجه
فرمودند - بعد از برخاستن پادشاه آن قدیم الخدمت بی توقف
جان شیرین را نثار و پای انداز ولی نعمت نمود - جنت مکانی
آب دیده گشته در تسلی نور جهان و دیگر فرزندان او کوشیده تمام
متروکه خان مغفور را از خزانه و اسباب تجمل حتی نوبت
نواختن حضور به نور جهان بیگم عنایت فرمودند - درین صورت نوبت
نور جهان بفاصله نیم ساعت نواخته میشد - جنت مکانی برای سیر
و تفریح قلعه مفتوحه کانکره عنان توجه معطوف داشتند و سیرکنان
بریتخانه نظرافتاد که شعله آتش از سر آن بت سر میزد و مسلمان
و هندو ضلالت نشان آن مکان از خرق عادت آن بت دانسته فوج فوج
بتماشای او می آمدند - بموجب رهنمائی و خاطر داشت بعضی
گمراهان فرمودند که چتر طلا ساخته بر سر او مرتفع سازند - خواجه
ابو الحسن از همراه شاه جهان بحضور رسیده بعد ملازمت از انتقال
اعتماد الدوله بعطای قلمدان مرصع مفتخر گردید و خطاب قبول
نه نمود - خسرو را که همراه شاه زاده شاه جهان داده بودند بقول
عزت خان مولف جهانگیر نامه مسموم نمودند - چون فرمان روای
ایران نظر بر اخلاص و رابطه خاص که با جنت مکانی داشت و
امرای شاه برای مهم قندهار باظهار آنکه جنت آشیانی همایون

پادشاه بعد رفتن ایران از فتنه برادران و افغانان و ظهور آمدن کمال خدمت گذاری و مهمانداری از شاه و وقت رخصت همراه دادن قزلباش بسر داری شاهزاده محمد مراد چنانچه بگزارش آمده با پادشاه ایران عهد نموده بودند که بعد مفتوح گردیدن قندهار را تواضع شاه زاده محمد مراد نمایند و باوجود بعد فتح موافق عهد و قرار سپردن قلعه قندهار بمتوسلان شاهزاده بعمل آمد باز بعد از نا همواری قزلباش که برای نگاهداشتن بعضی وابستهایی همراهان جنت آشیانی در قلعه تا تسخیر کابل مضایقه نمودند - و درین ضمن شاه زاده محمد مراد نیز ودیعت حیات نموده بود امرای هندوستان بدعا و تزویر باز قلعه را از تصرف قزلباش برآوردند و بغض تلافی آن در دل سپه داران ایران جا گرفته بود تکلیف می نمودند - و شاه میخواست تا مقدور برای پارچه کوه دوستیها برنجش فوج کشی مبدل نگردد مصحوب ایلیچی موافق قول مشهور کهن سالن ثقه آن عهد کچکول مرمع از مروارید و فیروزه نزد جنت مکانی فرستاده باظهار ابرام امرای خود درخواست قلعه قندهار که ماده نزاع در میان نباشد نمود - آصف خان و نور جهان در استرضای شاه مصلحت دفع مایه فساد دادند - بعده که جنت مکانی این معنی را بشاه جهان نوشته کنکاش بیدار آورد شاهزاده از راه عاقبت بینی آنکه اگر باز دیگر چنین تکلیف بمیان آید تا چند پاس محبت و خاطر داری میتوان نمود جواب نوشت - و مهابت خان نیز درین مشورت پادشاه زاده هم داستان گردید - در جواب شاه معذرت پاس آمیز نوشته روانه ساختند •

ذکر سال هفدهم از جلوس مطابق نهم

جمای الاولی سنه هزار و سی و یک هجری

در آغاز جشن این سال که ماده شورش و فساد بود آصف خان را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار فرمودند - چهل هزار روپیه بزیل خان ایلچی ایران مرحمت نمودند - مهابت خان را که از کابل بحضور رسیده بود باز بکابل مرخص فرمودند - اول اردی بهشت داخل کشمیر همیشه بهار گردیدند - درین اوان بعرض رسید که شاه ایران بقصد تسخیر قندهار روانه گشته با قشون مقرری و لشکر کرمکی خراسان و دیگر اطراف ایران فراهم می آیند - از شنیدن این خبر فرمان طلب شاه زاد و الا نژاد شاه جهان مصحوب زین العابدین نام بقا کنید تمام روانه نمودند - و خبر نزدیک رسیدن شاه عباس بخراسان و قندهار برای تسخیر پیهم می رسید و قلعه دار قندهار برای طلب کرمک معروض میداشت - تا آنکه خبر ورود شاه به قندهار و به تسخیر در آوردن قلعه بی آنکه ایام محاصره بامتداد کشد بعرض رسید - و عرضه داشت شاه جهان در جواب فرمان مصحوب زین العابدین نیز مشتمل بر اینکه این نیازمند مطابق حکم و مرضی از کشمیر به برهانپور بطریق یلغار قریب هزار کروه راه در اندک فرصت طی کرده رسیده با کمی جمعیت با چنان فوجهایی دکن مقابل و مقاتله نموده در مدت فرصت کم مخالفان را گوشمال داده ملک یکصد و بیست و پنج کروز دام رفته را بضرب تیغ جهان ستان و اقبال جهانگیری يتصرف آورده و پنجاه لک روپیه از نظام الملک بطریق پیشکش سابق بمرسل آورده و ده لک روپیه

از زمینداران این ملک جرمانه گرفته و خس و خاشاک وجود مخالفان را در اندک مدتی رفت و روب واقعی داده - الحال که این مرید خیر خواه را برای مهم قندهار طلب فرموده اند نظر بر استرضای خاطر عاطر بلا توقف از برهانپور آمده عازم حضور گردید از آنکه لشکر هنوز از یورشهای پیایی دکهی نیاسوده و ایام بر شکل رسیده و عبور لشکر از گل مالوا درین ایام خالی از کسالت نیست در فواج مانند تا انقضای شدت بارش توقف نموده همینکه ستاره سپیل طلوع نمود کوچ کوچ خود را میسرساند - اما القماس دارد که چون این مهم عمده پیش آمده و با همچو شاه عباس که از شجاعان یکه تاز مشهور است سرور کار افتاده کارهای که ازو در تسخیر بعضی بلاد روم و توران و دیگر اطراف بظهور آمده بران شاه جم جاه پوشیده نیست برای مقابله چنان نهنگ دریای غیرت که همه قشون او جان در رکاب و راه ولی نعمت فدا نمودن سرمایه عبادت می دانند و سرو سامان لائق و سرانجام شایسته و استقلال و اختیار تمام مطلوب است - امید وار است که صوبه پنجاب که سر راه قندهار واقع شده و برای افروخته ما یحتاج لشکر که پیهم روانه نمایند بودن کسان عقیدت کیش دران ضلع ضرور بجاگیر این نیازمند عنایت فرمایند - رسیده بعد عرض حکم شد که از صوبه پنجاب بیشتر محال در اقطاع شاه ولی عهد مقرر نمایند *

درین زمان بدستیاری فلک شعبده باز و روزگار فتنه پرداز رنگ فساد تازه ریخته شد تفصیل این اجمال آنکه چون قبل ازین شاه جهان پرگنه دهل پور را در جاگیر خود درخواست نموده

نظر بر حسن خدمت و اختیار خود و عنایات پادشاه پیش از رسیدن خبر پذیرائی دریا نام افغان را برای ضبط این محل تعیین نموده بود و همان پرگنه قبل از رسیدن عرصه داشت شاه زاده بموجب تجویز نور جهان بیگم به تیول شهریار داماد بیگم مقرر گردیده - و شریف الملک نام از طرف شهریار بآن دیار رفته بتصرف خود آورده بعد رسیدن دریا بر سر دخیل و عمل محل گفت و گوبجدال و قتال انجامید - و تیري از کمان فتنه جوي روزگار بر چشم شریف الملک رسید - بعد رسیدن خبر خمیر مایه فساد باعث رنجش بیگم بدش از پیش گردید - ماده اصل نزاع آنکه چون در حضور حل و عقد امور خلافت باختیار نور محل بود از آنکه حب ریاست پای بیشتر مردان را چنان از جامی برد که پدر و پسر بر قطع شجر حیات هم دیگر سعی می نمایند و در صورت ولی عهد بودن و روز بروز بر استقلال شاه زاده بلند اقبال افزودن یقین نور محل بود که بعد واقعه ناگزیر پادشاه در اساس دولت او اختلال تمام بهم خواهد رسید - و نسا را در باره داماد محبت خاص می باشد - بدین فکر فاسد افتاد که شهریار را پیش آورده در تربیت و استقلال او کوشد - و تا مقدور چنان سعی بکار برد که آخر کار سلطنت برو قرار گیرد و دامن دولت کامرانی از چنگ او بیرون نرود - درین باب جمعی از هواخواهان خود را بوعدها رفیق و معاون خود ساخته در باب مهم قندهار قسمی خاطر نشان جنت مکانی نمود که باوجود بودن دیگر فرزندان شاه جهان را از راه دور که آنجا نیز مدام مهم ضروری در پیش است طلبیدن و بدین خدمت مامور

محمد جهانگیر بادشاه (۳۳۰) سنه ۱۰۳۱ -

ساختن خلاف رای صواب است - و تجویز این مهم را بنام شهریار بمیان آورد - ازانکه می دانست که جنت مکنی شهریار بی اختیار را قابل آن کار نمی داند مقرر نمود که میرزا رستم صفوی که مدت در قندهار کامرانی نموده واقف آن سرزمین است اتالیق و صاحب اختیار شهریار و آن مهم باشد - ازینکه بیگم صاحب خزانه بود و اموال اعتماد الدوله نیز مبلغ کلی بدو بخشیده بودند خود متکفل خرج و سامان یورش و تسخیر قندهار گردید - و جایگزین پنجاب و دیگر اقطاع سیر حاصل شاه جهان را تغییر نموده در تخواه شهریار مقرر کردند - و فرمان بنام شاهزاده صادر فرمودند که هر جا رسیده همان جا توقف نمایند - و کرمکیان همراة را زود روانه حضور سازند که همراه شهریار مقرر ساخته آید - و برای آوردن متعینة دکن سزاولان تعیین شدند و شهریار را بمنصب دوازده هزاری هشت هزار سوار سرافرازی داده و باتالیقی و هراولی میرزا رستم صفوی مرخص ساختند - و میرزا رستم پیشتر برای تهیه بعضی سرانجام روانه لاهور گردید - و جنت مکنی اعتقاد (94) خان را در کشمیر گذاشته و راجه کشتوار را از قید خلاص نموده وطن او بدو بخشیده محل زعفران زار و شکارگاه در سرکار ضبط کرده متوجه لاهور شدند - بعده که فرمان و احکام فساد افزا بشاه جهان رسید نهایت آشفته خاطر و مگدر گشته افضل خان دیوان خود را با عرضه داشت مشتمل برین مضمون روانه حضور نمود که اگر چه فرزند مرید را چه یارا که در خدمت مرشد و قبله

خود خلاف دستور ادب به اندرز نوشتن خویش را خسرالدنیا
وآخرة سازد اما بران پادشاه جهان و جهانیان و همه عقلا و حکما
ظاهر است که پای غرض و حسد که بمیان آمد پای مردان افلاطون
منش میلفزد تا بزنان که بحکم خدا از حلیه عقل معری و بزبور
رشک و غرض آراسته اند چه رسد • بیت •

چراغ کذب را کافروزدش زن • بجزاشک دروغش نیست روغن
ازان روغن چراغی چون فرزند • بیک ساعت جهانی را بعوزد
خصوص در مقدمات ملکی و مالی جزئی و کلی برای زنان
عمل نمودن نزد عقلا مذموم و شوم است خاصه در حق غلام که
ملک رفتۀ پرفتنۀ دکن را دو بار بشمشیر اقبال جهانگیری بتسخیر
در آورده خود را گوسفند قربانی تصور نموده در هیچ کار سر از
فرمان نه پیچیده ام و باز سوای فدویت و اطاعت منظور نیست
در پاداش چنان خدمات و جانفشانی که چشم انواع عنایت
داشت سرگرانی فرمودن و باعث شماتت دشمنان گشتن و بگفتن
مناقصان و اهل عناد جاگیرهای نیازمند را تغییر نمودن و بدان
نا خلف دادن و از سود و از نقصان خود فرقی ننمودن و غور و تامل
را کار نفرمودن بجز ناموافقت ایام خود حمل بر چه توان نمود -
اگرچه شاه ولی عهد را سوای آن مطلب غرضی نبود که بهره
غبار ملای که بسعی واقعه طلبان فتنه جو و کم توجیهی نور محل
بر خاطر پدر جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد و پرده ادب
و آزر از میان برداشته نگردد و کار بددنامی بغی و وزیدن و
فوج کشیها نکشد اما اراده بعضی کوه اندیشان برهمکار که متوسل

شهریار بی عیار و بیگم بودند اینکه در پیش آوردن رتبه جاه و اعتبار شهریار در ارتفاع غبار ملال و نزاع کوشند - چون آصف خان را بمسبب دامادی شاهزاده ذوالقادر طرف دار شاه جهان پنداشتند در افروختن نائره فساد از آتش زنه عناد اهل غرض میان خواهر و برادر نیز ماده ملال خاطر بهم رسید - و آصف خان از راه عقل و دانائی مهر سکوت بر لب و زبان زده گوش بحرف هرزه درایان نداده وقت تذکار این کلمات خود را کنار می کشید - و افضل خان بعد رسیدن حضور و رساندن عرشه داشت و پیغام هرچند سعی نمود فائده مرتب نگردید - و بدون نیل مقصود برگردید - و از ینکه حکم مراجعت دکن بنام شاهزاده صادر شده بود او در جواب التماس نمود که یک بار بحضور رسیده بعرض حال و بی تقصیری خود پرداخته باز بدانچه مامور گردد بعمل خواهد آورد - این معنی نیز بر بغی و عدم اطاعت خاطر نشان پادشاه نمودند - و بعضی مفسدان هنگامه طلب مصلحت کار درین دانستند که چون مهابت خان و آصف خان را با هم سویی مزاج است و دشمن دانا و سپاهی مزاج گرفته صاحب فوج است بحضور طلبیده همراه شاه زاده پرویز مقرر نموده برای مقابله شاه جهان تعیین باید نمود - و فرمان و نشان بیگم بجهت طلب مهابت خان پدیم صادر گردید - و مهابت خان را پایه عناد از عقل و دانائی نور محل تعجب بر تعجب می افزود که چگونه با این همه جوهر شعور و غور در امور ملکی سر رشته عاقبت اندیشی را از دست داده باعث انتشار فساد در سواد هند گردیده میخواهد عالمی را بشورش آرد - بلکه بگمان آنکه شاید این همه تمهید و

ساختگی برای استیصال من باشد در قبول این مهم دور از عقل تعلل می نمود - و در جواب نوشت که اگر برای برهم زدن دولت و آبروی شاه جهان که احتمال خلل عظیم در سلطنت می رود کمر بسته اند باید که آصف خان را از حضور خود جدا نمایند تا من جرأت در آمدن نمایم - این معنی را نیز قبول نموده آصف خان را فرمودند که باگرو رفته آنچه از خزانه طلا و نقره غیر مسکوک باشد و جنس جواهر تفریق نموده بحضور بیاورد - و بمهابت خان حکم ناطق بتأکید پیهم صادر شد که پسر را در کابل گذاشته بحضور بیاورد - و سلطان پرویز را بسزاولی محمد شریف وکیل برای مقابله شاه جهان فرستادن طلب حضور نمودند - و درین ایام که مزاج پادشاه از غلبه آزار ضیق النفس بحال نبود مکرر حکم برای مراجعت شاه جهان بدکهن رفت - بعد از التماس آنکه بدون رسیدن حضور و دیدن قدم مبارک خفتی که مدعیان صاحب غرض بمن رسانده اند برخورد گوار نمی توانم نمود معاودت نمی نمود - و نور محل باتفاق واقعه طلبان هنگامه جو دلیل اثبات بغی و سرکشی شاه جهان بغرض می رساند - و ملال بر ملال خاطر پادشاه می افزود - لهذا موسوی خان را که درسختن شناسی و زبان فهمی بی نظیر بود نزد آن گوهر درج سلطنت روانه ساختند و پیغامهای مشفقانه نصیحت آمیز نمودند و فرمودند - اراده ظاهری و باطنی شاه زاده را واقف گشته زود مراجعت نماید - درین ضمن مهابت خان بحضور رسیده ملازمت نمود - در همین اوان عرضه داشت اعتبار خان که از منصوبان نور محل در آگوه بود رسید - مشتمل بر اینکه شاه جهان با مصالح بغی از ماندن

گذشته و نوشته آصف خان نیز با عریضه داروغه خزانه و دیوان
 معروض گردید - که درین هنگامه اخبار فساد افزا برآوردن خزانه
 از قلعه آگره مصلحت نیست - و ذکر بغی و زبیدن شاه جهان که
 در گوشه و کنار بایما و اشاره بود در هر کوچه و بازار و محافل
 آشکارا انتشار یافت - و بعد رسیدن موسوی خان نزد شاه جهان
 باتفاق قاضی عبدالعزیز در جواب آورد و زبانی التماس نمود
 مضمون آنکه آرزوی غلام بی تقصیر همین است که غیار ملالی
 که بسعی واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهی بیگم برخاطم عاطر
 جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد - و پرده ادب و آزر از میان
 برداشته نگردد - و جایگزین های مرا بحال فرمایند - و الا یکبار بحضور
 رسیده بعد حصول سعادت قدمبوس عرض حال و بی تقصیری
 خود نمایم مطلب دیگر ندارم - فائده نه بخشید - و قاضی عبدالعزیز
 فرستاده شاه جهان را بار عرض نداده حواله مهابت خان نمودند -
 درین هنگامه ارباب غرض بوساطت مهابت خان بعرض رساندند
 که محرم خواجه سرا و خلیل بیگ و فدائی خان میرتزک و
 ذوالقدر خان معروف معتقد خان وکیل با شاه جهان مراسلات
 درمیان دارند - اگرچه مهابت خان برای قتل هر پنج نفر مصلحت
 داد اما فدائی خان و ذوالقدر خان قسم کلام الله را شفیع
 بی تقصیری خود ساخته از قتل نجات یافته محبوس گردیدند -
 دیگران را حکم کشتن فرمودند - و جنت مکانی کوچ بکوچ متوجه
 دار الخانات گردیدند - و خان جهان و دیگر امیران را بجا بمرجوب
 طلب بحضور رسیدند - حکم شد که باقی محال جایگزین از شاه زاده

ولي عهد تغيير نموده بشهر يار و ديگران تنخواه نمايند - و عبدالله خان
 نيز با جمعي از سادات بارهه از نزد شاه زاده برخاسته بموجب حكم
 بحضور رسيد - و فوج برای مقابلۀ شاه باغی بسرداري عبدالله خان
 بطريق هراول سلطان پرويز تعيين فرمودند - و تا رسيدن پادشاه
 بدهلی آصف خان و نوازش خان پسر سعيد خان با راجهائي
 نامدار و امراي ذو اقتدار ديگر از اطراف رسیده ملازمت نمودند -
 بعده خبر تعيين فوج به شاه جهان رسيد خواست از فوج جدا شده
 جريده خود را بخدمت پدر رسانده عذر تهمت خواسته پرده حجاب
 از میان بردارد - بآر بسبب برخاستن غبار فصاد زياد چند هزار
 سوار بسرداري داراب خان و راجه بکرماجيت و راجه بهيم براي
 احتياط سرازه عبدالله خان گذاشته خود متوجه دکن گرديد .

ذکر سال هيچدهم از جلوس و جشن نوروز جهان افروز

مطابق بيستم جمادی الاولی سنه هزار سي و دو هجري

چون تهيه بزم جشن سال هيژدهم جلوس سنه هزار و سي و
 دو [۱۰۳۲] هجري بزم مبدل گشت و بعرض رسيد که شاه جهان
 از شنيدن مقيد گرديدن قاضي عبد العزيز و تعيين افواج فوج براي
 مقابل عبدالله خان گذاشته خود براه غير شارع روانۀ دکن گرديد -
 به تجرېز بيگم عبدالله خان را با خواجه ابو الحسن و لشکر خان و
 نوازش خان و ديگر امرا که مجموع بيست و پنج هزار سوار طومار
 فوج بندي شد تعيين فرمودند - بعده که فوجها در سرحد مالوا مقابل
 بهم رسيدند همين که صف کارزار بياراست هنوز صدائي داروگير بلند
 نشده بود که عبدالله خان با فوج خود برآمده بلشکر شاه جهان

محمد جهانگیر بادشاه (۳۳۶) سنه ۱۰۳۲

پیوست - بکرماجیت که هراول بود بخوشروقتی آنکه این مرده را خود بداراب خان رساند عنان را معطوف داشته عبد الله خان را بجای خود قائم نمود - درین آن گولی تفنگ از غیب بدو رسید و از اسب افتاد - باوجود آنکه بسبب کشته شدن راجه بکرماجیت و پیوستن عبد الله خان بلشکر شاه جهان انتظام هردو فوج از هم کسبخت باز از سرداران طرف شاه جهان تردد نمایان درحمله اول بظهور آمد - و از مردم لشکر پادشاهی زبردست خان شیر حمله باجمعی از سادات بکار آمدند - و سید هاشم باره زخم برداشته دستگیر گردید - و زود هردو لشکر از هم جدا گشته متفرق گردیدند - چون مهابت خان قبل از رسیدن خبر مراجعت شاه جهان از راه تدبیر و تدویر از قاضی عبد العزیز بشاه جهان نویسنده بود مشتمل برینکه پادشاه می فرمودند که مهابت خان را مقرر نموده همین که خبر معارفت شاه زاده بدکهن برسد محال جاگیر بدستور سابق بحال می نمایم - و شقه بمهر خاص فرمان دستور نیز بدین مضمون صادر گردید - شاه جهان که اصلا دل نهاد فساد نبود و پیش از ورود فروشتجات متوجه دکهن گردیده بود - هرچند اعتماد بر گفته و نوشته مدعیان دولت نداشت و مقابله و مقاتله با پدر کفر می دانست برای اثبات حجت بطریق استعجال در طی مسامت مراجعت کوشیده در جواب اظهار اطاعت امر معروض داشت - و بموجب تکلیف نور محل و هنگامه طلبان دیگر پادشاه بعد رسیدن دهلی متوجه اجمیر گردیدند - و درین اوان شاه زاده پرویز بحضور رسید - و درینوا معروض گردید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ که

در احمد آباد بر سر جایگزین بود برادران غافل برو تاخته بقتل رسانیدند - فرمودند قاتلان را بی جایگزین ساخته محبوس سازند - و حکم نمودند که شاه زاده پرویز را به هراولی و اتالیقی مهابت خان و جمعی دیگر از امرا بتعاقب شاه جهان تعیین نمایند بیست لک روپیه برای سپاه مع عنایات دیگر مرحمت نموده مرخص ساختند - داور بخش پسر خسرو را از تغییر شاه جهان صوبه احمد آباد باتالیقی خان اعظم مقرر و مرخص فرمودند - و آصف خان را صوبه دار بنگاله نمودند - اعتبارخان که در اهتمام برج و باره قلعه آگره پرداخته بود بوسیله نور محل از اصل و اضافه شش هزاره نمودند - درین سال والده ماجده جنت مکانی ازین تنگنای سرای فانی بروضة جاردانی شتافت - درینوقت بعرض رسید که میان عبدالله خان و صفی خان دیوان احمد آباد محاربه غریب رو داد و عبد الله خان هزیمت یانت تفصیل این اجمال آنکه چون شاه جهان نیابت صوبه داری احمد آباد از انتقال راجه بکرماجیت بنام عبد الله خان مقرر نمود بعد رسیدن وفادار نام خواجه سرا نائب عبد الله خان باحمد آباد که حکم روانه نمودن کهتر داس منصوب کرده بکرماجیت مع خزانه احمد آباد و تخت مرصع و پرتله الماس که حسب فرموده شاه جهان برای ارسال حضور تیار نموده بودند نزد شاه جهان با خود آورده بود و صفی خان دیوان احمد آباد منصوب کرده پادشاه که همزلف شاه جهان می شد و بنام او بر شاه جهان در باب روانه نمودن تخت و پرتله مع خزانه حکم فرستاده بودند نظر بر بغی ورزیدن شاه جهان و فدویت

خود در خدمت ولي نعمت ناهر خان نام و ديگر مردم نامي
متعينه احمد آباد خفيه با خود رفيق و همراه ساخته بشهرت روانه
شدن نزد شاه زاده از احمد آباد برآمده بفراهم آوردن جميعت
پرداخت محمد صالح نام که صاحب فوج و از قدريان شاه جهان
بود برين اراده مطلع گشته کهتر داس را اطلاع داده با هم اتفاق
نموده خزانه ده لک روپيه اشرافي و پرتله مرصع با خود گرفته قادر
بر همراه گرفتن تخت نگشته تا خبر يافتن صفي خان نزد شاه جهان
روانه گرديد - صفي خان بمدد تدبير و ديگر امرا غافل بشهر درآمده
وفادار نائب عهد الله خان را بدست آورده تخت مرصع را شکسته
طلای آن را با زر خزانه که داشت و توانست بهم رسانده بسپاه
داده به نسق شهر از طرف پادشاه پرداخت عبد الله خان خبر
يافته از شاه جهان رخصت خواسته از غرور شجاعت و بنظر نياوردن
صفی خان محتاج بکومل و فراهم آوردن لشکر نگشته بطريق
ايلغار تاخته خود را تا بروده چهل گروهی احمد آباد رساند و
ندانست که خمار غرور ندامت است و گفته اند • ع •

دشمن نقوان حقیر و بیچاره شمرد

صفی خان باتفاق ناهر خان با جمعی که داشت از احمد آباد
برآمده تا بروده باستقبال عبد الله خان شتافت - و بعد
شکست که بر فوج عبد الله خان افتاد و دو دفعه باهم کارزار
نمودند و هر بار عبد الله خان هزیمت یافت - صفی خان تا
سلطان پور تعاقب نموده بخفت تمام لشکر خصم را بتاراج در آورد -
و عهد الله خان خود را بحال تباه نزد شاه جهان رساند - و صفی

خان حقیقت بحضور معروض داشت - بعد عرض صفی خان را که هفت صدی بود سه هزاری نموده مخاطب بسیف خان فرمودند - و ناهر خان را نیز از نهصدی سه هزاری نمودند - زهی خواهش الهی که عبدالله خان بآن شهرت شجاعت که از آوزۀ فام او شیردر بیشه آرام نمی گرفت - از صفی خان که چندان سرو سامان نداشت و عدم وجود او نزد عبد الله خان مساوی بود چنان هزیمت فاحش یابد و باعث مزید آبرو و ترقی صفی خان گردد - و اغلب که این اثر شامت آن باشد که باوجود از نمک پروردها و پیش آوردعای جنت مکانی بودن و بروقت کار زار بفوج شاه جهان پیوستن چنین نتیجه بخشید - القصه بعده که شاه جهان از ماندو گذشته خبر تعین شدن و روانه گردیدن سلطان پرویز و کشته شدن بکرماجیت شنید رستم خان را که از نمک پروردهای قدیم شاه جهان گفته می شد - و از سه بیستی پبایه پنجهزاری رسانده بود با جمعی از امرا سد راه هراول فوج پادهی تعین نمود - رستم خان قبل از رسیدن افواج سلطان پرویز در نامه و پیام با مهابت خان ساخته بدو پیوست - باقی فوج و سرداران خود را نزد شاه جهان رساندند - و شاه جهان از گذر اکبر پور عبور نموده کشتیها جمع ساخته پراز گاه و هیمة نموده سوخت - و سرداران ملاح را مقید ساخته با خود گرفت - و بیرم بیگ بخشی را بر سر آب که ایام برشکل رسیده بود باجمعی از فوج نگاه داشت - و خود را به برهان پور رساند - نزدیک برهان پور که رسیدند قلعه آسیر را بتدبیر و منصوبۀ سلطانی بتصرف آورده

محمد جهانگیر بادشاه (۳۴۰) سنه ۱۰۳۲

راجه گوپال سنگه را بقلعه داري آنجا مقرر ساختند - درینولا نوشته
خان خانان که بمهابت خان نوشته در آن این بیت درج
نموده بود • بیت •

مد کس بنظر نگاه میدارندم • در نه بهریدمی زبی آرامی
بدست یکی از ملازمان شاهي افتاده از نظرشاهجهان گذشت -
بعد مطالعه خان خانان را طلبیده بدست او دادند - چون سوای عرق
خجالت که برچهره حال او پیدا گشت جواب دیگر نداشت
فرمودند که با پسران متصل دولتخانه نظر بند باشند و موافق فل
قال او که گفته اند • ع •

مزن فل بد کارد حل بد

همان مد نفر برو نگهبان مقرر ساختند - و بعضی خدمت محل
را باسباب زیادتی در قلعه آسیر گذاشته در سد حوالی برهان پور
دائرة فرمودند - چون سلطان پرویز و مهابت خان کنار آب رسیده
کشتی موجود نیافتند و دریا در طغیان و گذرها بند بنظر آمدند
مهابت خان به بحر فکر و تدبیر فرو رفته از راه منصوبه بازی
بخان خانان باوجود اطلاع بدنام و نظر بند گشتن او خطی نوشت
که ازان بوی ساختگی نیاید - و منجر بظن بد نسبت بخان خانان
نگردد - و دران درج نمود که برعالمی ظاهر و هویداست که
شاهزاده جهان و جهانیان را سوای اطاعت پدر و رفع فساد مطلب
دیگر منظور نیست و مدعیان دولت که برهمکار گشته گرمی هنگامه
بلازار خود درین در هم اندازی دانسته اند بجزای اعمال خواهند
رسید من اگرچه در آمدن مجبورم اما در اصلاح حال ملک که

باعث امنیت خلق الله باشد کوشیدن بر خود و همه مسلمانان واجب میدانم - اگر خاطر نشان شاهزادہ بلند اقبال نموده یکی از معتقدان هواخواه معامله فهم را بفرستند که بعضی مذکورات باهم درمیان آورده در دفع نائزہ فساد و عناد کہ پای قتال و جدال از میان برخیزد فیما بین پدر و پسر زیاده از سابق آمیزش بمیان آید و نور محل هم نادم گشته راضی گردد و جاگیرات شاه جوان بخت باضانہ آن بحال نمایند بہتر خواهد بود - و ازین معنی کلمات صلح آمیز بکفالت قسم و پیمان کلام ایزد منان بحیار دران بذکر در آورد - و چنان تدبیر و تدویر بکاربرد کہ آن خط بدست شاه جهان افتاد و بمطالعہ خاص درآمد - شاه جهان کہ خواہان اصلاح کار و رفع فتنہ بود ادعای مہابت خان را موافق خواہش خود دانستہ برای حجاب و وکالت این کار بہ از خان خانان دیگری را ندانستہ او را استمالت نموده قسم کلام الہی را کفیل بمیان آورده ہر دو پسر او را نزد خود نگاہداشتہ نزد مہابت خان روانہ نموده مقرر فرمودند کہ خان خانان این طرف آب ماندہ بنای عہد و قرار استوار سازد - بعدہ کہ خان خانان نزدیک بآب گذر اکبر پور رسید و میان مردم خبر صلح انتشار یافت مردم بیرم بیگ کہ بر معبرہا برای محافظت مقرر بودند از شنیدن خبر مصالح خاطر جمعی حاصل نموده در بندوبست گذرہا مہل انکاری نمودند - و بعد فرود آمدن خان خانان و بمیان آمدن رسل و رسائل صلح مہابت خان وقت آخر شب فرمود کہ یک طرف آب جمعی از مردم باتار و سواران ناکارہ بامشعل و صدای تفنگ و آواز دار و گیر آثار تردد عبور بظہور آرند - و فوج بیرم بیگ

را بآن طرف کشند و از جانب دیگر چهار پنج هزار سوار جانباز بر اسپان دریا تاز موار شده از دوسه جا که آب کم تحقیق کرده بود خود را بآب زنند و تا مردم بیرم بیگ بر خود جنبیدن و بقصد مقابل و سد راه گردیدن فراهم آمدن دوسه فوج مهابت خان از آب گذشته خود را بخان خانان رساندند - و سر رشته اختیار ترده بدسع بیرم بیگ نماند - و راه برهان پور اختیار نمود - و خان خانان نظر بر قابوی وقت قسم کلام الله را از خوردنی هر روزه تصور نموده ناخورده انکاشته با فوج مهابت خان ملحق گشت - شاه دریا دل ازین خبر آگاهی یافته در توقف برهان پور مصلحت ندانسته سراسیمه وار راه گلکنده بقصد ملک بنگاله اختیار نموده از شدت باران و طغیان آبها کوچ بکوچ روانه شد - اکثر از نوکران شاهی و پادشاهی ترک رفاقت نموده به مهابت خان و لشکر سلطان پرویز پیوستند - و سلطان پرویز خبر شنیده بطریق استعجال از آب گذشته کارخانجات را گذاشته خود را ببرهان پور رسانده چند منزل دیگر تا سرحد برار تعاقب نموده به برهانپور مراجعت نمود - جنت مکانی برهزیمت شاه جهان اطلاع یافته پاره مطمئن خاطر گشته چون از گرمای دار الخلافت و نا موافقت هوای اطراف دهلی خاطر نفرت داشت و بمزاج آب و هوای کشمیر موافقت نموده بود باوجود تفرقه خاطر اوایل آذر ماه الهی عنان توجه اطراف کشمیر بهشت نظیر معطوف داشتند - و درین وقت بودن آصف خان بسبب هوا خواهی شاه جهان در بنگاله خلاف مصلحت دانسته طلب حضور نمودند - و بعرض رسید که شاه جهان بعده که بسرحد

گلکنده رسید قطب الملك خدمتگاری در فرستادن هدایا و تحف و گزrandن از سرحد خود بجا آورد - و نیز معروض گردید که از جمله مردم عمده که ترک رفاقت شاه جهان نموده بودند محمد جعفر پسر افضل خان دیوان بعد رسیدن نزدیک تعلقه تلنگانه مع فرزندان جدا شد و برای تسلی نمودن و برگرداندن او سید جعفر نام را با جمعی تعیین نمود بعده که هر دو بهم دیگر رسیدند و افسون سید جعفر برلی برگرداندن محمد جعفر موثر نگردید میان هر دو کار بقتال انجامید و از هر کدام تروید بهادرانه بظهور آمد و هر دو از دست همدیگر کشته گردیدند *

ذکر سال نوزدهم از جلوس جهانگیری مطابق بیست

و نهم جمادی الاولی سنه هزار و سی و سه هجری

بعده که خبر رفتن شاه جهان بسمت بنگاله بتحقیق پیوست بنام پرویز حکم صادر فرمودند که بعد فراع بند و بست دکن خود را بتعاقب شاه جهان به بنگاله رساند و خان جهان لودی را در آگوه گذاشتند و فرمودند هر طرف که کار افتد گوش بر آواز و چشم بر راه حکم باشد - سلطان پرویز بعد رسیدن فرمان بتعاقب شاه جهان به تهیه روانه شدن سمت شرقی پرداخته وقت کوچ مقرر نمودند که مهابت خان چند روز برای نسق دکن در برهان پور مانده زود خود را در مقامات مابین سرحد حیدر آباد برساند - مهابت خان قاضی عبدالعزیز شاهي را که در قید داشت مردکار دانسته از قید برآورده مستمال ساخته نزد عادل خان روانه نمود - و قاضی حجابت را بسیار باگین شایسته بجا آورده پیغامهای عنایت آمیز مشفقانه

رسانده عادل خان را زباده از سابق مطیع و منقاد ساخت - و قرار یافت که ملا محمد لاری که مدار علیه و فهمیده کار و شجاع نامدار بیجا پور گفته می شد با پنج هزار سوار آمده مهابت خان را دیده تا خاطر جمعی از فساد شاه جهان در برهانپور مقرری بماند! و نوشته ملک عنبر مصحوب علی شیر نام مشتمل برین مضمون رسید که اگر تا رفع فساد بند و بست دکن حواله غلام نمایند تعهد میدهم که اگر فتور در مقدمه ملکی رو دهد جواب آن بعهده خود لازم دانم - مهابت خان نسق دکن با اختیار ملک عنبر گذاشتن صلاح کار ندانست و به بند و بست اطراف پرداخته جا بجا تهاه نشاند - چون سلطان پرویز از شنیدن رسیدن ملا محمد لاری بیرونها مقام نموده بود بعد آمدن ملا محمد که مبلغها از نقد و جواهر و جنس اقمشه و غیره بملا محمد از طرف مهابت خان رعایه بعمل آمد همراه برده ملازمت شاه زاده پرویز فرموده پنجاه هزار روپیه و فیل و شمشیر و خلعت از طرف شاه زاده دهاند و حکومت برهانپور به پسر مکندرایی مقرر نموده جادو رای را با آدی رام و جمعی دیگر کومک همراه پسر مکندرایی تعیین نموده بعد همراه گرفتن پسر ملا محمد لاری و پسر جادو رای و برادر آدی رام را بطریق پرغمال که به هندوی اول گویند پسر مکندرایی را به تبیعت ملا محمد سفارش نمود - نام بردها را در برهانپور گذاشته حقیقت بحضور معروض داشته مرحله پیمایی سمت ملک شرقی گردید - بالجمله بعد ورود موکب شاه جهان بملک بنگاله جنگهایی که با ابراهیم خان صوبه دار که خالوی نور محل می شد و مرد معتبر

بود و دیگر منصوبان پادشاهی روداد و مردم نامی از هر دو طرف
گشته و زخمی و اسیر گردیدند - و خزانهای اندوخته چندین سال
پادشاهی و امرا به حادثه تاراج رفت و بتصرف شاه جهان درآمد -
اگر خواهد مفصل بزبان خامه دهد موجب تطویل کلام است -
مجموع می نگارد که از روی نوشته اخبار نویسان بعرض رسید که بعد
رسیدن شاه جهان بطرف ضلع بهار و حصار مردمان ابراهیم خان
صوبه دار و احمد بیگ برادرزاده او و محمد صالح جابجا در تعلقهای
خود ثبات قدم ورزیده تردد های مردانه و کارزارهای رستمانه بظهور
آوردند - باوجود پیغامهای لطف آمیز شاه جهان بابراهیم خان که در
رفتن حضور و زفانت و متابعت بانواع امیدواری و دلبری مختار
ساخت ابراهیم خان از راه فدویت پاس نمک و بندگی قدیم را از دست
نداده در جان و مال نثار نمودن براه ولی نعمت سرمایه آبروی
خود دانست - و بعد تردد و کوشش بهادرانه که اکثر همهرهان او بکار
آمدند و بعضی فرار ورزیدند و دوسه دفعه بمقابله و مقاتله عظیم
پرداخت کار بجائی رسید که بعضی از هواخواهان ابراهیم خان
جلوی اسب او را گرفته خواستند ازان معرکه برآوند راضی نشده مآل
کار نقد حیات باخزانگی سی لک روپیه و جواهر که داشت در کار
پادشاه نثار نمود - و محمد صالح و احمد بیگ بعد زخمی شدن و
سر رشته اختیار از دست رفتن معرفت عبد الله خان شاه جهان را
دیدند - و سوای فیضان و کار خانجات امرای پادشاهی زر بسیار طلا و
نقره آلات و جواهر وافر که از زرو مال جاگیرداران دیگر فراهم
آورده بودند بتصرف متصدیان شاه جهان آمد - که آخر دست

محمد جهانگیر بادشاه (۳۴۶) مده ۱۰۳۳

بدست ازان جا هم بمحادثه تاراج رفت چنانچه عنقریب باحاطه تحریر خواهد در آمد - و نیز معروض گردید که داراب خان پسر نلان خان خاتان که لغایت آن روز در قید بود شاه جهان اورا از قید برآورده بعد قسمهای شدید که ازو گرفت صوبه دار بنگاله ساخته زن و فرزندان اورا و خان خاتان را نزد خود نگاه داشت - و راجه بهیم را طرف پٹنه برای بند و بست روانه ساخت و خود نیز بعد از فراغ نسق اطراف متوجه پٹنه شد - مخلص خان و غیره که از طرف سلطان پرویز در پٹنه بودند قبل از رسیدن راجه بهیم استقامت نورزیده بی آنکه کار بکارزار افتد ملک و خزانه را حواله راجه بهیم نمودند - بعده که شاه جهان وارد پٹنه گردید همه منصبداران و حکام آنطرف رجوع آورده مطیع و منقاد گردیدند و سید مبارک قلعه دار رهناس هراس خورده کلید قلعه را باخود گرفته آمده ملازمت نمود *

کلمه چند از وسعت و خصوصیات قلعه مذکور موافق نکاشته میر محمد امین عرف میرزا امینا مولف ده ساله شاه جهان نامه بزبان قلم می دهد - قلعه رهناس سمت غربی بهار پٹنه بر فراز کوهی که سر به بنگاله کشیده واقع شده دورش از پائین شانزده کوه و محیط قلعه دوازده کوه جریبی است چهارده دروازه دارد که بعد تسخیر شیر شاه چهار دروازه مفتوح می باشد و مابین دو دروازه قریه آباد است و سه چشمه سرشار داران قلعه مدام جاریست و سه تالاب چشمه خیز داران که همیشه مالا مال از آب زلالست و از کشت و زراعت موافع اندرون قلعه چندان غله حاصل

می شود که ساکنان آن جا محتاج بنذخیرگی بیرون نیستند هم چنان از وفور گاه و بسیاری چراگاه که اگر سالها کار بمحاصره افتد محصوران آن قلعه از طرف غله و گاه و علف مستغنی اند - راجه مان سنگه در ایام صوبه داری خود عمارت های عالی و باغ روح بخش و نشیمن های دلگشا در آن قلعه احداث نموده الحاصل قلعه بدین وسعت و رفعت و استواری و فراوانی اذوقه شاید در تمام دکن که هشتاد و نود قلعه نامی دارد یک دو قلعه یافته شود یانه - کوتا می سخن عبد الله خان را باله باس و دریا افغان را بارده روانه ساخته خود چند روز در پتنه مانده بعده بیرم بیگ را در پتنه گذاشته پیشتر متوجه شدند •

الحال فقره چند از سوانح دکن بتحریر می آرد - چون عنبر و عادل خان باهم نزاع موروثی داشتند و هر کدام وقت وزد سلطان پرویز در برهانپور چنانچه بگذازش آمده خواهش سپردن بندوبست دکن بعهده خود نمودند و ملوک عنبر بسبب وا گذاشتن اختیار بعادل خان ملال خاطر بهم رسانده در ایام فتور و آشوب آنچه مال و عیال نظام الملکی بود از کهرکی بقلعه دولت آباد فرستاد خود برای وصول زر ذمه قطب الملک که هر سال بنظام الملک می رساند طرف گلکنده و قندهار روانه گردید وجه مقرری هر سال را از قطب الملک بوصول در آورده مراجعت نموده به بندر رسیده مردم عادل خان را که در آن جا بودند هزیمت داده بندر را تاخته خود را به بیجاپور برسر عادل خان رساند - چون فوج عادل خان همراه ملا محمد لاری به برهانپور رفته

بود صرفه در برآمدن از بیجاپور ندیده محصور گردیده نوشتجات مع در دکنی سخن دان نزد ملا محمد و سربلند رای صوبه دار برهانپور فرستاده بهمه منصوبان پادشاهی بمملق برای طلب فوج و کومک نوشت و درج نمود که این غلام سیه قام برمن زور آورده چشم آن دارم که همه بند های پادشاهی در امداد و معاونت من کوشند - درین اوان عنبر اطلاع یافته او نیز به سربلند رای و دیگر همراهان او نوشت که من هم از غلامان درگاه فلک جاه پادشاهم میان من و عادل خان عداوت قدیم است و مدام با من بد عهدی و تعدی می نماید مرا نسبت بهیچ یک از سگان آستان پادشاه خصومت و نزاع نیست مرا بار و اورا بمن وا گذارند - چون مهابت خان وقت رفتن سربلند رای را باطاعت و تبعیت ملا محمد لاری سفارش زیاده نموده بود همه متعینند خود را برفاقت ملا محمد لاری روانه بیجاپور نمود - و خنجرخان قلعه دار احمد نگر که از شجاعان مشهور بود نیز خود را بمدد عادل خان و رفاقت فوج پادشاهی رساند بعده که فوجها نزدیک بیجاپور رسیدند عنبر چون ظلمت آخر شب از حوالی بیجاپور رو بفرار آورد و بفکر تلافی و منصوبه یازی پرداخت و لشکر پادشاهی و ملا محمد غالب آمده تعاقب نموده امان و فرصت نمی دادند - هرطرفی که عنبر رو می آورد می تاختنه و او بعجز پیش آمده پیهم عریضه مشتمل بر التماس عفو تقصیر کرده و نا کرده می فرستاد - تا آنکه بمیدان حوالی احمد نگر رسیده میدان قابو برای جنگ بدست آورده صف کارزار بپاراست - و رزم طلبان هر دو طرف با فوجهای آراسته

و فیلان جنگی مست و توپخانه جهان سوز بمقابل پرداخته نخست
 میان مردم عادل خان و عنبر جنگ آغاز شد - و فوج حبشی
 بهیئت مجموعی چون بلای سیاه بر لشکر ملا محمد یورش نمود -
 و حملهای یکه تاز بر یکدیگر آوردند درین ضمن گول قضا بر ملا محمد
 خورد و از اسب برگردیدن او و هزیمت خوردن لشکر همان بود
 همه سرداران فوج پادشاهی و بیجا پور عنان بر عنان راه فرار
 اختیار نمودند - درین حالت فوج تازه که بمدد عنبر رسیده بقصد
 عقب فوج هزیمت خورده خود را رسانده بود بدان انبوه مغلوب دو
 چار شد - و از یک طرف فوج عنبر تاخت آورده سوای آنچه از سوار
 و پیاده بی شمار زیر تیغ آمد پنج امیر و نوکران عمده پادشاهی
 و عادل خانی دستگیر گردیدند - و خنجر خان قلعه دار احمد نگر زخم
 برداشته جان بسلامت بدر برده خود را بقلعه رساند - از جمله امرای
 که مقید گردیده بودند فولاد خان را که از نوکران عمده بیجا پور بود
 و با عنبر عداوت همپیشی داشت زیر تیغ بیدریغ آورد - باقی امرای
 را بطوق و زنجیر در آورده بالای قلعه دولت آباد فرستاد - و بروایتی
 گویند ملک عنبر امرای دستگیر گشته را فرمود که نزد او بسته حاضر
 آوردند - امرای پادشاهی را جدا نموده مخاطب و معاتب ساخته
 گفت که بی آنکه از شما تردی ظاهر شود یا یکی از نمایان
 کشته و زخمی گردد بمحض کشته شدن یکی از نوکران بیجاپور
 که راه فرار اختیار نمودند کجا این شرط پاس نام و ننگ خود
 و حق نمک آقا بود که بظهور آوردند - بعده فرمود که هر یکی را
 روی او صد کپره (?) بزنند از آن میان اول شخصی را که برای کپره

زدن آوردند شاعری بود لطیفه گو پانصدی منصب داشت همین که خواستند او را کپره زنند بفریاد آمده گفت که شنیده بودم ملک عنبر عدالت پیشه و منصف است اما غلط بوده والا کجا شرط عدالت است جمعی که دولت دو هزار و سه هزار و سه داشته باشند جرمانه آنها صد کپره باشد منکم پانصدی باشم بهمان جرمانه معاتب گردم - عنبر را این سخن خوش آمد و کپره زدن موقوف نمود - بعده بتاخذ و تاراج ملک عادل خان پرداخته قلعه شعله پور (شولاپور) که از ابتدا همان قلعه مایه نزاع ملکی گردیده بود تاراج نموده احشام آنجا را زیر تیغ آورده از بند و بست آن طرف خاطر جمعی حاصل کرده متوجه تاخذ ملک پادشاهی گشته و تا ملکه پور و نواح برهانپور آثار آبادی نگذاشت - چون این خبر ملال اثر بعرض خدیو زمان رسید باعث کمال کدر و رت خاطر عاظم گردید - بعد از فراغ سیر لاله زار کشمیر عنان توجه طرف لاهور معطوف فرمودند *

باز بدو کسر سلطان پرویز و مهابت خان عنان خامه را معطوف میسازد - بعده که شاهزاده پرویز روانه بنگاله می شد چون از طرف خان خانان بسبب بودن فرزندان او در خدمت شاه جهان خاطر جمع نبود و صبیحه بیوه او که در عقد شاه زاده دانیال آمده بود و در مقدمات مالی و ملکی از جمله نسای صاحب رای و با تدبیر گفته می شد فرمود که خان خانان را با همه تبعه و لحقه ذوالاقتدار او نزدیک خیمه خاص نظر بند نگهدارند - ازان میان میان فهیم غلام صاحب مدار خان خانان که در شجاعت و رای صیانت و اختیار کار و بار زبان زد خاص و عام بود

از راه جوهر غیرت تن بدان خفت قید نداده بجنگ کمر بسته
 مع پسران و همراهان کشته گردید - بعد رسیدن بسرحد بنگاله نوشتجات
 مهابت خان با حکام شاه زاده مشتمل بر وعده و وعید تحدید آمیز
 و ترک اطاعت و اعانت و رفقت شاه جهان بنام زمینداران و حکام
 پادشاهی رسید - و تمهیدات و تدبیرات دیگر از مهابت خان بکار
 رفت - سلسله نسق و بندوبست شاه جهان برهم خورد - و زمینداران
 صاحب نواره و کشتی جنگی که بعضی مجبور در قبضه اختیار
 متصدیان شاه جهان در آمده بودند و جمعی که برضا و رغبت
 اطاعت شاه والا قدر را سرمایه سعادت میدانستند بیشتری از
 تمهیدات و تحدیدات مهابت خان و احکام پادشاهی از اردو
 گریختند - و ملاحان از بالای کشتیها خود را بدریا انداخته فرار
 نمودند - از آنکه مدار زیست سکنه و لشکر آن ملک و رسیدن رسد
 و غله و همه ماکولات و ملبوسات و تردد جنگ بر نواره و کشتی
 است و تمام عمل کشتی بلشکر سلطان پرویز پیوستند عرصه بر
 لشکر شاه جهان بمرتبه تنگ کردند که بی آنکه پای جنگ و کار
 زار بمیان آید جوق جوق سپاه و کاسبان بازار بر خاسته رفتند - و از
 جمله سی چهل هزار سوار که با شاه جهان فراهم آمده بودند ده هزار
 سوار که بیشتر از آنها نیز در فکر فرار بودند بماندند - و اتفاق نزول لشکر
 در جنگل پر از اشجار خار دار واقع شد - شاه جهان با چار گشته فرمود
 که چار دیواری گرد لشکر کشند - و راه رسیدن غله بانکل مسدود گردید
 تا آنکه فوج سلطان پرویز مقابل رسیده اطراف را محاصره نمود -
 بعد گذشتن چند روز در محاصره که روز بروز حال لشکر تباہ می

گردید و باقی سپاه دل بکار زار نمیداد بلکه سرداران عمده نیز تن بطرح جنگ انداختن نداده می خواستند بصلح و مدارات پیش آیند - راجه بهیم و شیرخان تهوری را کار فرموده مقابل فوج شاه زاده پرویز برآمده خود را به توپ خانه آتش بار پروانه وار زده جنگ مردانه و تردد رستمخانه که بشرح و بیان نیاید نمودند - خصوص راجه بهیم بدست خودشمشیر زنان مع همراهان جانباز یکه تاز صف فوج را از هم دریده خود را تاغول سلطان پرویز رساند - و درین مابین هرکه مقابل او آمد به شمشیر و سنان از پا درآورده تارسیدن مقابل سلطان پرویز چندین امیر و مبارز نامی را از خانه زین بزمین سرنگون ساخت - و نزدیک بود که فوج چهل هزار سوار پادشاهی برهم خورد - مهابت خان فرمود که فیل محبت مقابل او آوردند راجه بهیم و شیرخان با جمعی از راجپوتان بران بلای میاه حمله آورده بضرب های شمشیر و برجهی خرطوم او را انداختند و فیل را خوابانند - و هر بار که برقلب گاه لشکر حمله رستمخانه می آورد بی اختیار صدای آفرین از هر دو لشکر بلند آوازه می گردید - تا آخر کار مهابت خان خود باچندی از بهادران نامدار مقابل او آمد - راجه بهیم باوجود برداشتن زخمهای گاری هم نبرد مهابت خان گردیده بعد تردد بهادرانه از اسب افتاد - بعده که بقصد بردن سر او نزدیک او رسیدند باز بمدد جوهر غیرت برخاسته حریف خود را دریافته کار او ساخته تادم واپسین شمشیر از دست نینداخت - و شیرخان نیز با جمعی از راجپوتان دیگر شرط فدویت و جان بازی بتقدیم رساند - باز بازار کارزار چنان گرم گردید که دوسه تیر بجیب

سنه ۱۰۳۳ (۳۵۳) محمد جهانگیر پادشاه

جامه و سه چهار تیر با اسپ سواری خاصه شاه جهان رسید - و از جمله دوازده هزار سوار قریب پانصد سوار همراهان عبد الله خان و بعضی دیگر هوا خواهان جان نثار ماندند - شاه جهان مکرر خواست که کلمه شهادت و استغفار بر زبان آورده خود را بر قلب لشکر خصم زند عبد الله خان مانع آمد و بقصد مکرر شاه جهان کار بجائی کشید که عبد الله خان باتفاق بعضی هوا خواهان جلوی اسپ گرفته گستاخانه از روی درشتی فدویانه سد راه گردیده گفتند که جد آبای حضرت مثل فردوس مکائی بابر پادشاه چندین دفعه با ده بیست سوار از معرکه کارزار برآمده خود را بکنار کشیده باز کامیاب گردیده اند اگر حیات باقی ست سلطنت خانه زاد و همراکب است - و شاه جهان را با چند نفر جریده ازان تهلکه بر آوردند - و تمام خزانه و فیلق و کارخانجات و توپ خانه بحادثه تاراج رفت و بتصرف مردم سلطان پرویز آمد - و چون در همان ایام ولادت شاهزاده محمد مراد بخش اتفاق افتاده بود آن نو نهال سلطنت را با بعضی خادمان محل بقلعه رهناس رسانده زیر سایه فضل اینزد متعال سپرده محل خاص را همراه گرفته بقصد دکن زمام سمند خوش خرام را باختیار توکل الهی وا گذاشتند - از نوشته مهابت خان حقیقت بعرض جنت مکائی رسید و بر حال شاه زاده والا قدر انصوس زیاد نمودند و چون نیز معروض گردید که شاه جهان بعد از مدمات بنگاله عنان عزیمت از سرنو سمت دکن معطوف داشت حکم تعاتب مع سزاول بنام سلطان پرویز صادر گردید و فرمان رفت که مهابت خان را برای بندوبست ملک برهم خورده بنگاله

محمد جهانگیر بادشاه (۳۵۴) سنه ۱۰۳۳

نگاه داشته خود بلا توقف مرحله پیمای سمت دکن گردید - و بنام سر بلند رای صوبه دار برهانپور حکم صادر گردید که تا رسیدن سلطان پرویز در صورت رسیدن شاه جهان محصور گردیده بمحافظت شهر پردازد و جرأت جنگ ننماید - چون شاه جهان وقت سپردن صوبه بنکاله بداراب خان زن و فرزند او را همراه گرفته بود بعد این حادثه قبائل او را همراه شاه زاده نو نهال محمد مراد بخش در بهتاس گذاشته بداراب خان نوشت که چون نوشته ملک عنبر و دیگر سرداران دکن مشتل بر طلب و انتظار ما رسیده زود خود را برساند که باتفاق روانه شویم - داراب خان از ناموافقت ایام و کوتاهی عقل بعدر هلی نامسموع دفعیه نمود تا آنکه خبر روانه شدن شاه بلند اقبال طرف دکن برای قدیم شنیده بعده که سلطان پرویز صوبه بنکاله بمهابت خان مقرر کرده متوجه تعاقب شاه جهان می گردید برای طلب داراب خان نوشتجات روانه ساخته نزد خود طلبیده بمهابت خان اشاره نمود که زیر تیغ کشید - و عبد الله خان نیز بعد مایوس شدن از رفات داراب خان پسر کلان داراب خان را که حواله عبد الله خان بود بدورن فرموده شاه جهان ره نورد بادیه عدم ساخت •

واقعۀ خان اعظم کوکه درین سال بعرض رسید خان اعظم از مستعدان روزگار و بکمالات صوبی و معنوی آراسته بود و در نظم و نثر دستگاه تمام داشت - درین ایام خانه زاد خان پسر مهابت خان را که به نیابت پدر در کابل بود بموجب التماس مهابت خان از کابل طلبیده نزد پدرش روانه ساختند - و خواجه ابو الحسن را صوبه دار کابل نموده احسن الله پسر او را مخاطب به غضنه خان نموده به

نیابت پدر مقرر کرده بعد عنایات دیگر روانه کابل باستقلال نمودند •

ذکر سال بیستم از جلوس جهانگیری مطابق دهم

جمادی الاخری سنه هزار و سی و چهار هجری

بعد فراغ جشن جلوس رایت ظفر آیت طرف کشمیر همیشه بهار برافراشته همه جا سیرکنان و شکار انگنان در عبارات نو احداث سرازه بلا حرج بار بردار که خیمه و فرش مطلوب نبود و فرشهای ملوکانه موجود بود نزل فرموده نزدیک تالاب تل که از مکنهای فیض نشان کشمیر است رسیده دیبه بجای مرتفع نمودند هر جا که نظر کار می کرد دشت و کوه و صحرا و بام و خانههای شهر و گلهای اقسام و سبزه زمرد فام جلوه گر بود - آنچه در صفت آب و هوا و سبزه و نغمه و وفور فواکه و باغات پراز گل و ریاحین آن مکان بهشت نشان که شعرا و سیاحان و مورخان بزبان خامه صدق بیان داده اند از صد یکی باحاطه بیان نمی توان آورد - قطع نظر از آنکه در صفت باغ و بهار و لاله زار آن سرزمین شعری هفت اقلیم سخنان آبدار برشته بیان کشیده اند ملا طغرای مشهدی تعریف خزلن آن جا را بدین رنگینی ادا نموده • بیت •

کشمیر بود فصل خزان عالم نور

بر طالع فیض دیدنش هست ضرور

گویی که باین باغ چمن ساز قضا

آورده نهال شعله از گلشن طور

و دیگر گفته •

• بیت •

ز غریب اشجار زر پیخته • بصر چمن اشرافی ریخته

محمد جهانگیر بادشاه (۳۵۶) سنه ۱۰۳۴

القصه بعد تفرج سیر و شکار و فیض رساندن بمردم مستحق و
بصاحب کمال آنجا عنان مراجعت طرف پنجاب معطوف
داشتند - چون بمنزل بهمبر رسیدند آدم بسیار از برف و سرمای
بی هنگام و وزیدن باد گزنده که حکم زمهریر بهم رسانده بود تلف
شدند - از اختلاف هوای بالای کوه و پائین آن مکان منزل بهمبر
عجیب نقل می نمایند - که در عین تیر ماه الهی که زمین و
آسمان کوره آهنگر می گردد و پائین کوتل گرمی و شدت حدت هوا
موافق موزم تابستان است که مسافرا برهنه خوابیدن در عذاب
گرما میدارد و همین که بالای کوه برآمدند از سرمای لحاف خواب
نمی توان نمود - چنانچه در تعریف آن منزل طغرا می نویسد - تا
بمنزل بهمبر نرسیده معنی آیت لایستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة
نفهمیده - بعد ورود رایت ظفر آیات به لاهور از نوشته واقعه نگار
برهانپور بظهور پیوست که از انتشار خبر مراجعت شاه جهان از
سمت بنگاله بعد هزیمت و نزدیک رسیدن بسرحه براریا قوت
حبشی و ملک عنبر بقصد اعانت شاه جهان با لشکر گران رسیدند
و برهانپور را محاصره نمود - و سر بلند را پی بقتال و جدال و
دفع شر آن جماعه بدسگال پرداخت - و بعد رسیدن شاه جهان که
جلو ریز رسیده باتفاق فوج نظام الملکی سه دفعه بقصد تسخیر قلعه
ارگ برهانپور پورش نمود و هر بار با صوبه دار و دیگر مردم پادشاهی
مقابله و مقاتله عظیم روی داد - و بعده که نزدیک میدان قلعه
ارگ مدای دار و گیر بلند گردید از شاه قلی خان و سر بلند
را پی و غیره تردد نمایان بظهور آمد و شیر انداز خان و شاه بیگ

خان و دیگر جمعی از مردم نامی شاه جهان کشته و زخمی گردیدند و از طرف مردم پادشاهی لودی خان و بابا میرک و بسیاری از راجپوتان بکسر آمدند - باوجود مفتوح ساختن دروازه قلعه بحسب رسیدن تیر بچشم سید جعفر بخشی و افتادن او از اسب هزیمت بلشکر شاه جهان افتاد - و بیرون شهر دایره نمودند - درین ضمن عارضه بدنی علاوه تصدیعات روحانی شاهزاده گردید - و درین اوان خبر نزدیک رسیدن سلطان پرویز انتشار یافت لهذا ترک محاصره نموده متوجه تعلقه نظام الملکی گردید - بعد عرض فرمان عنایت آمیز مع خلعت و اضافه هزاری بر چهار هزاری و خطاب رام راجه که خطاب پادشاهان سلف دکن بود برای سربلند رانی مرحمت فرمودند - درینوقت عرضه داشت خان جهان لودی و فدائی خان مشتمل بر رسیدن از احمد آباد بدکن بموجب حکم و رسیدن شاهزاده پرویز بطریق ابلغار بعرض رسید - و معروض گردید که عبد الله خان بخان جهان پیغام داده که از ظهور عصیان نمک جبرامی و وفات شاه جهان نادم و پشیمانم التماس عفو جرائم و پیوستن به سلطان پرویز دارم

• ع •

گر قبول افتد زهی لطف و کرم

بعد عرض این مصرع در جواب خواندند

• بیت •

باز آی هراچه هستی باز آی

گر کافر و گبرو بت پرستی باز آی

این درگه ما درگه ناامیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی باز آی

محمد جهانگیر بادشاه (۳۵۸) سنه ۱۰۳۵

درین روز ها میرزا دکنی پسر میرزا رستم صفوی را مخاطب بشاه
نواز خان ساخته بر مراتب منصب افزوده عنایات دیگر پادشاهی
مبدول حال او فرمودند - درین اوان طهمورث و هوشنگ پسران شاه
زاده دانیال از شاه جهان جدا شده بحضور رسیدند - بعد ظهور عنایات
دیگر نسبت همسری بهار بانو بیگم صبیح خود به طهمورث و هوشمند
بانو صبیح خسرو با هوشنگ مقرر نموده سر بلندی بخشیدند - چون
فساد انگیزان طرف کابل خصوص سرکشی و مفسدی حداد بد
نهاد مکرر بعرض می رسید و خواهش دریافت آب و هوای آن طرف
داشتند در وسط اسفندار بقصد سیر و شکار و گوشمال مفعدان آن
کوه سار عنان توجه بآن طرف معطوف فرمودند - در کوچ دویم و سیوم
افتخار خان با احمد بیگ پسر حداد بد نهاد که سرمایه فساد و
شورش کابل گشته بود و اگر بالتفصیل ابتدای بغی وزیدن و انتهای
قتل رسیدن او که مآل کار باغی پیشگان بد عاقبت است پردازد
از سر رشته سخن دور می افتد رسید - و شکر این عطیه آلهی بجا
آوردند و سر اورا با گره فرستاده حکم فرمودند که همه جا تشهیر کنان
برده بر سر دروازه شهر بیارینند *

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس جهانگیری مطابق

بیست و دوم جمادی الاخری سنه هزار و سی و پنج هجری

سینه کمیت خامه تیز رفتار بتدکار فتنه تازه که درین سال

بعرض ظهور آمده و در قرنهای مدیده چنان ماجرای شگرف بر

سلاطین سلف نگذشته بچون می آرد - چون بعرض رسید که

مهابت خان از سلطان پرویز جدا شده صاحب صوبه بنگاله گشته

داران ملک زر خیز سیر حاصل ماند تمام محالات جاگیر داران بی تقصیر و صاحب تقصیر را با فیلان و زر بسیار بتصرف آورده و بر سکنه آن طرف ظلم و تعدی زیاد نمود - و محالات خالصه را نیز متصرف گشته دیوانیان و متصدیان پادشاهی را بیدخل ساخته دامی و درمی بحضور نفرستاد و کلاهی امرا و جاگیر داران فریاد تعدی او در حضور نمودند - آصف خان که از سابق سوخته آتش حصد او بود و الحال بمده تمهید نور محل چنان صدمه بشاه جهان رسانده و خزانه بی شمار و جواهر و افر با کل کارخانجات بتصرف خود در آورده و باز در ایندلی سکنه آن ضلع می کوشد - از آنکه جنت مکانی در شنیدن شکوه مظلومان گوش شنوا داشت و در عدالت و غور ستم رسیدگان کد و جهد تمام می نمود همه تقصیرات و تعدی و مردم آزاری مهابت خان را خطر نشان پادشاه نمود - بعد عرض عرب دست غیب را که از شجاعان ضابط گفته می شد برای تحقیقات برداشت که بر تحقیق تصرف مهابت خان از محال پادشاهی و ظلمی که برزیردستان نموده و آوردن مهابت خان بحضور مع خزانه و فیلان مقرر و منصوب گردید - بعد رسیدن عرب دست غیب نزد مهابت خان و غور مقدمات خدمت ماموره و مکالمه که با او بمیان آمد مهابت خان فیلان پادشاهی را همراه سزاول مذکور داده و خود مهلت چند روز در خواسته سوای فوج مقرری که داشت چند هزار راجپوت انتخابی نو نگاه داشت - و فرزندان عمده آنها را بطریق یرغمال با خود گرفته روانه درگاه معلی گردید - و عرب دست غیب قبل از

رسیدن مهابت خان با فیلان بحضور رسیده حقیقت را آنچه دریافته آمده بود بعرض رساند - بتفاوت يك دو ماه مهابت خان نیز با لشکر آراسته باز در رسید - درین ضمن چندین هزار داد خواه از ستم رسیدگان آن دیار و وکلای جاگیرداران و امرای نامدار گروه گروه و فوج فوج بحضور رسیده باغواهی آصف خان بفریاد دادداد وقت سواری و معتاد آرام پادشاه را بی آرام می ساختند - بعد عرض رسیدن بمهابت خان حکم شد که اول بدلاسی و ادایی حق ستم رسیدگان و مظلومان پرداخته و ادای مطالبه پادشاهی نموده بعد ازان ملازمت نماید - اگرچه نور محل که همه آتش افروخته او بود میخواست در همواری و اصلاح مقدمه کوشد اما چون جنت مکانی بمرتبه در عدالت گستری و غور فریاد ستم رسیدگان تقید داشتند که با همه تعلق سرشار که با نور محل بهم رسیده بود و هیچ مقدمه امور ملکی و مالی بی صلاح او صورت نمی گرفت همین که ذکر استغاثه ستم رسید ب میان می آمد نور جهان را یارای طرف داری احدی نبود - و مکرر فرموده بودند که تمام مدار سلطنت از تو لا در مقدمه غور مظلومان مرا معذور دار - و در همان اوان خواجه برخوردار نقشبندی داماد مهابت خان که دختر خود را خلاف ضابطه آن عهد بی عرض و اذن پادشاه بدو نسبت نموده بود آصف خان قبح غرور او را درین ماده بعرض رسانده بدان تقصیر برخوردار نا برخوردار را گرفته بحضور آورده گروه خاردار فرموده بخفت و خواری تمام با برهنه بزدان فرستادند و فرمودند - که از جواهر و فیل و دیگر اسباب جهاز هر چه باو داده تحقیق نموده بضبط در آرند - و محصلان شدید

گذاشتند که بعد ادای حق مظلومان مغلوب و جاگیرداران معذور بدفتر دیوانیانی و محتوفیان مهام کفایت انجام رجوع آورده محاسبه تصرف و مطالبات چندین ساله سرکار را فارغ سازد - آصف خان اگرچه بر خفت و خواری چنان مدعی قوی که در شجاعت و تدبیر و تدبیر مشهور بود کمر بست و چنین اراده عمده را سبک گرفته آن چنان دشمن عظیم را بچشمی کم دیده در فکر تلافی افتاد - اما موافق آن اراده احتیاط و نندوبستی که بایست و مصالحی که ضرور مطلوب بود در گرد آوری و تدبیر آن نکوشید و ندانست •

ستیزه بجائی رساند سخن • که ویران کند خان و مان کهن لهذا از خمار غرور آنچه کشید و کار بجائی رسید که آنچه سواي سلطنت و فساد عظیم که در ملک بهم رسید بمرتبه خفت بخود او عائد گشت که داخل تواریخ از غرائب لیل و نهار روزگار گردید - حاصل کلام ملالت انجام ایکه مهابت خان بعد ظهور این مکاره که همه از اثر مکلفات اعمال پدش انسان می آید مغلوب و منکوب گشته مغموم و مهموم روز بشام می آورد و در فکر منصوبه انتقام شب بروز می رسانید - تا آنکه کنار آب بهمت که پل برای عبور لشکر بآسانی بسته بودند و برای گذشتن لشکر و کارخانجات مقام واقع شده بود یک روز قبل از روز کوچ پادشاه امرا و لشکر موافق دستور شروع بعبور نمودن نمودند - و همه ارکان دولت و امرای ذو اقتدار و منصب داران نامی حتی آصف خان و فدائی خان و خواجه ابراهیم که مدار علیه سلطنت بودند از آب گذشتند و در

خدمت پادشاه سوامی نورمحل و صادق خان بخشي و مير منصور بدخشي و شجاع خان و مقرب خان و معدود چند از عهده داران و خواجه سرايان و خواصان مثل خدمت پرست خان و جواهر خان و عرب دست غيب و فصيح خان ديگري نماند - و آصف خان که با همه دانائي با چنان مار زهر دار پنجه گرفته با زهر مار را قهر نمود مار بازي را باز پنجه سرسري دانسته ولي نعمت را تنها گذاشته از آب گذشته در عالم آب بعشرت محبوبان پرداخت غرائب داشت - مهابت خان که چشم بر راه و گوش بر آواز چنين قابو بود بر بي خبري مير وزير و خطاي تدبير مطلع گشته لشکر را خفيه آخر شب اشاره فرمود که بي صدا و ندائي شهرت مسلم و آماده شود و جمع باشند با هفت هشت هزار سوار که با خود داشت سوار شده قريب دو هزار سوار بر پل تعيين نموده فرمود که از آن طرف نگذارند که سوار و پياده ببايد - و از اين طرف هر که رود ممانع نگردند و خود با چهار پنج هزار سوار بخيمه پادشاه روانه گرديد و نشان اسباب تجمل را همراه فوجي که بر سر پل تعيين نموده بود بشهرت عبور از آب روانه ساخت - و بجماعه داران تاکيد نمود که در صورت يورش فوج از لای طرف پل را آتش دهند و نگذارند که کومک تواند رسيد - و خود نزديک دولتخانه رسیده فرمود که اطراف خيمه را فرو گیرند - و خود با جمعي از خاصان قدم جرأت اندرون بارگاه گذاشت - خواصان و خواجه سرايان باري دار خبردار گشته سرا سيمه ولر رو بخوابگاه پادشاهي آوردند - و جنت مکاي را که اکثر از خمار شب اول روز در آرام خواب مي بوفند بمالش پا بودار ساختند -

و از نیرنگی روزگار و رسیدن آن نابکار آگاهی دادند - چون تا رسیدن نزدیک خوابگاه چندین عهده دار و پرده دار که آواز ممانعت بلند ساخته بودند از پا در آورده بود پای استقامت دیگران بلغزید - و اطراف متفرق گشتند - پادشاه با چشم خواب آلود خماری زده شمشیر در دست گرفته برخاسته دیدند که مهابت خان با جمعی رسیده و با ولی نعمت چهار چشم گردید - آواز بلند نموده بانگ بر زدند که ای مهابت نمک حرام چه قسم آمدن است - آن غدار که مهابت پادشاه در دل او راه یافت باظهار مکر و غدر شروع بآداب ملازمت و ثنا خوانی بدستور مقرری کرده زبان بعدر شکوه مدعیان و آرزوی شوق قدم بوس کشاده مردم همراهِ را دور و بری تخت استاده کرده خود عجز گزان نزدیک رسیده قدمبوس نموده سه بار گرد پادشاه گردیده بزبان نیاز پرده راز برداشته دست بسته استاده التماس نمود - که چون بدخواهان دولت مرا مغضوب قرار داده از سعادت آستان بوسی محروم ساخته بودند وقت یافته برای عرض حال آمده ام امیدوارم که بعد اثبات تقصیر که بموجب حکم در رکاب شاه زاده شمشیر زده جلن نشانی نموده ام بحضور خود میاست فرمایند - اما بدشمنان بیدین را نگذارند - جنت مکانی مکرر دست بقبضه شمشیر برده خواستند جلالت و تهوی را کار فرمایند و آن نمک حرام بی ادب را بحرار رسانند - میسر منصور بدخشی بزبان ترکی مائع آمده عرض نمود که وقت تحمل و امتحان حوصله و بردباری پادشاهان باوقار است - به تسلی او باید پرداخت - بعده دست از قبضه برداشته بتقاضای وقت بدلبری او

محمد جهانگیر پادشاه (۳۹۴) سنه ۱۰۳۵

پرداختند - چون راجپوتان اندرون و بیرون فرو گرفته بودند و هر ساعت می افزودند دست خواصان و عهده داران از تردد خدمتاتی که بدان مامور بودند کشیده می گردید - و آن غدار به چاپلوسی و تملق زبانی باظهار رسوخیت زیاده می پرداخت - و عرض نمود که وقت سواری و شکار شده - طشت و آئینه برای روی شستن بیاورند و پوشاک خاص حاضر سازند - بعد فراغ روشستن قصد نمودند که خود را بوسیله تبدیل رخت خواب نزد نور محل رسانند و با او مشورت تدبیر کار نمایند - آن بی سعادت مانع آمده التماس نمود که بیرون رخت عوض نمایند و زود سوار شده غلام را در رکاب بگیرند که بمردم واقعه طلب قسم دیگر ظاهر نشود - ناچار بتکلیف و مساجت او رخت و جواهر پوشیده متوجه سواری گردیدند - و نور محل از نیرنگی روز کار خبردار گشته رنگ رو و هوش باخته افوس کنان دست حیرت بر سر و زانو زنان تردد دیگر بخاطر او نرسیده سوای آنکه به تغییر وضع و تبدیل رخت و سواری که جواهر خان ناظر و دیگر خواجه سربان را فرمود همراه سواری نباشند - بهر وجه خود را آن طرف پل که بموجب ارشاد بانای فساد راجپوتان مانع رفتن آن روی آب بلحی نمی شدند رساند - و باصف خان و دیگر امرای هوش و عقل بباد داده شروع به تشفیغ و تندی و زجر نمود - برادر بی خبر را زیاده سرزنش نمود و گفت - وای بر عقل و نمک خوردن شما که چنان ولی نعمت را چنین تنها و غافل گذاشته و بدشمن سپرده ببااید - و بفکر تدارک و تدبیر کار افتاد - بعده که مهابت خان دست پادشاه را گرفته تسلیم

کنان از خدمه برای سوار شدن برآورد و اسب و فیل سواری خاصه را هرچند عهده داران خواستند برسانند از هجوم و ممانعت مردم مهابت خان نتوانستند - و اسب خود را مهابت خان حاضر ملخت - جنت مگنی از راه غیرت بران اسب سوار نشده اسب سرکار طلب فرمودند و سوار شدند - و اطراف راجپوتان مجرا کنان فرو گرفتند - چند قدم نرفته فیل خود را مهابت خان آورده بالتماس و مساجت بران سوار نمود - و دو راجپوت مسلح هر دو طرف پادشاه نشاند - درین وقت داروغه فیل خانه که ماده فیل سرکار را آورده دست و پای زیاده زده خود را نزدیک رسانده تلاش داشت که بران سوار نماید باشاره آن بد عاقبت مع پسر از دست راجپوتان بقتل رسید - و مقرب خان داروغه خواصان به سعی بسیار که زخمی الف وار بر پیشانی او نمودار گردید و قطرات خون و عرق ترسد از پیشانی او ریزان بود خود را باقی حوضه رسانده برای مگس زدن نشست - و مهابت خان فرمود که یراق ازو جدا سازند - و خدمت پرست خان عهده دار که شیشه و پیاله معتاد همراه داشت بعد از مدمات پهلوی راجپوتان کنار حوضه را قائم گرفته بود لمحّه آریزان بوده به روجه خود را جانمود - و مهابت خان فیل سواری بر طرف خیمه خود برده بادب تمام اهتمام کنان ثنا گوین عذر خواهان فرود آورد و فرزندان خود را با نذر و نثار حاضر ساخته بر دور خدیو زمان گرداند - بعده که تفحص حال نورجهان پرداخته از بدر رفتن و رسیدن نزد برادر اطلاع یافت دست افسوس برهم سائیده بر غفلت بخود و هدرهان تشنّیع زیاد نموده وسواس تمام بهم رسانده بتقاضای

مصلحت و سراسیمگی که نمی دانست چه کند و مآل کار بجای
منجر خواهد گردید پادشاه را باز سوار نموده ازانکه خیمه پادشاهی
بتاراج برده بردند و خیمه شهر یار برپا بود همان جا برده باعزاز
فرود آورده به تسلی و دلبری تمام کوشیده دست بسته استاد - و
مردم او اطراف فرو گرفتند - درین وقت شجاع خان که از راه فدویت
با عدم تعلقه به چیقلش و سعی تمام خود را نزد جنت مکانی
رسانده بود باشاره آن مست بادشاه ناکامی از دست کافران شهید
گردید - اگرچه آن غدار مکار بآن همه کاردانی و کامیابی سر رشته
هوش از دست داده بود و چون حوصله باختگان مردم و هر لحظه
همدم فکر و خیال تازه می گردید - اما جنت مکانی را چنان دل و حوصله
تدبیر بجای بود که هرچه می گفتند و می فرمودند خالی از رای
ضواب نبود - و بالهام غیبی و فکر صائب خود را موافق کردار و اطوار
آن بد کردار و تقاضای روزگار و می نمودند - و فرمودند که خوب کردی
مرا از دست آن رافضی بد کیش با اختیار خویش گرفتی - و دست
آن بد خواه دولت را کوتاه ساختی - و او هم مردم باظهار عقیدت و
فدویت دم میزد و معذرت می خواست و تخت طلبیده بدستور
مقرری بران نشاند شراب معتاد حاضر آورده خود برسم بند های
عقیدت کیش خدمت می نمود - نور محل بعد رسیدن نزد برادر
و امیران بعد ازانکه قیل و قال و سرزنش بمیان آمد قرار مصلحت
چنان یافت که فردا همین که خورسراز افق برآرد مهد علیا
نورجهان بیگم را برفیل سوار نموده همه اتفاق کرده شمشیر انتقام از
نیام بر آورده بران بدنام ناکام ناخته ولی نعمت را خلاص نمایم -

اگرچه نور محل این مصلحت را بصبت بودن پادشاه با اختیار دشمن چنانچه بایه نه پسندید اما از ملاحظه آنکه بعدم جرأت خود مطعون نگردد و فکر صائب به ازان بخاطر نمی رسید چار ناچار قرار بران یافت و راضی شد - خبر این مصلحت که بجنت مکانی رسیده برهنائی مهابت خان بتاکید تمام در تسلی نور محل و آصف خان و امرای دیگر و منع آن تدبیر پیغام فرمودند - و باز مقرب خان و صادق خان بخشی و میر منصور بدخشی را فرستادند - و در ممنوع ساختن اراده آنها مبالغه فرمودند و گفتند که هرگاه من این جا باشم شما را در مقابل جنگ نمودن و تیر و بندوق بروی من انداختن نه رای صواب - و از طرف من که بآرام تمام درینجا ام و سوا می نمایند - و انگشتی خود را بدست میر منصور فرستادند - و مهابت خان زبانی صادق خان با آصف خان پیغام داد که از شومی اختیار سلطنت که شما داشتید و خود را فراطون وقت می دانستید کار ولی نعمت شما باینجا رسید - الحال صلاح دولت و بهبود کار و حال شما درین است که چند گاه کار وزارت و خدمتگاری پادشاه بمن ناکاره و آگاه داشته شما به پنجاب یا جاگیر خود رفته به نشینید - نور جهان و آصف خان پیغام پادشاه را بموجب گفته مهابت خان دانسته ممنوع نگشتند - و قرار دادند که اول فدائی خان که خود را از شجاعان جلالت پیشه می گرفت با جمع بهادران یکه تاز رفته جوهر خود را بروی کار آرد - و بعد سر زدن آفتاب فدائی خان کنار آب آمد - و راجپوتان پل را آتش زده مستعد کار زار گشتند - و دلاوران از بصیاری آب و تیر باران رو برو اندیشه نا نموده اسپان بآب زدند و

محمد جهانگیر بادشاه (۳۶۸) سنه ۱۰۳۵

فدربانه شناساوری کرده مقابل دولتخانه برآمدند - و جمعی که اجل آنها دامن گیر گردید بآب فرود رفتند - و بعضی را که صدمه تلاطم دریا بپایان برد با نیم جان بر آمده بفوج نتوانستند پیوست - از جمله فوج قریب هفتاد نفر جلالت پدشه پیش قدمی نموده خود را مقابل فوج مهابت خان رسانده چندی را انداخته ازان میان بعضی کشته و زخمی گردیده باوجود بکار بردن حمله رستمانه استقامت نتوانستند ورزید - و تا پیوستن فدائی خان برگردیدند فدائی خان هم چون دانست که کاری پیش نمی رود - رفتن همان بود و بر گشتن همان روز دیگر که اواخر جمادی الثانی آن سال باشد آصف خان باتفاق همه امیران مهد علیا را بر فیل سوار نموده و نور جهان دو ترکش و دو کمان و بندوق با نقیله روشن نزد خود گذاشته بدلاسا و رغبت همراهان پرداخته از راه پایایی که تحقیق نموده بودند و بعضی جا کودکانها داشت داخل دریا شدند - و همه جان نثاران مستعد کارزار گردیده نقد های جان را بر کف اخلاص گذاشته از سرو جان گذشته در رکاب بیگم خود را بآب زدند - وقت عبور بسبب آنکه راه قلب بود و در سه غار و آب عمیق داشت عجب حرج و مرج بر لشکر گذشت و سلسله انتظام فوج از هم گسیخت - و هر فوجی طرفی و هر امیری جایی بعد تصدیقه صدمات زیاد از آب سر بر آوردند - آصف خان و خواجه ابو الحسن و ارادت خان که از عمارتی نور محل جدا شدند همین که کنار دریا رسیدند فوج مهابت خان و راجپوتان جهالت نشان با فیلان جنگی مقابل آمده سد راه گردیده بآب درآمده شروع بتیر باران و

زهن گوله تفنگ نموده - هنوز آصف خان و خواجه ابو الحسن بابیگم در آب بودند که جلوی سپاه از مدمات تیرو بان و گوله بندوق که متصل هم می رسید برگشت و بعضی که دلاوری را کار فرموده پیش آهنگی نموده از آب گذشتند بسبب یراق و تر شدن رخت خود را جمع نتوانستند نمود شمشیرها علم کرده با فوج مهابت خان کارزار مردانه نمودند چون کرمک نرسید از ضرب تیر و سنان بیشتر زخمی و کشته گردیدند باقی متفرق شده جان بدر بردند - و راجپوتیه که خود را برابر و مقابل سواری مهد علیا رسانده بودند از زخمهای شمشیر و برچهی سرو بدن جوانان پر خون و روی آب را گلگون ساختند - و جواهر خان ناظر محل و ندیم خوجه بیگم و بیشتری از مردم روشناس در پای فیل نور محل کشته و غرق بحر فنا گردیدند - و فیل و شتر و اسب و آدم بسیار از مدمات همدیگر در آب می افتادند و بی زک و راحله راه سفر آخرت اختیار نموده بر یکدیگر سبقت می کردند - درین حالت رستخیز که یاد از جزع و فزع روز جزا و محشر می داد تیری در عماري بیگم که دختر شیر خواره شهریار را بادایه او باخود گرفته بود رسیده بر بازوی آن دختر خورد و آن ضعیفه را مضطر ساخت و اندرون عماري رنگین گردید و نور محل تیر از باتوی او بر آورده بدلاسا و به بعثن زخم او پرداخت - و دوزخ شمشیر و چند زخم برچهی راجپوتان بر خرطوم فیل و مهات فیل نور جهان بیگم رسید و فیل از زخمهای پیاپی آن طرف دریا برگشت و فیلبان از سبب زخمهای خود و اضطراب فیل فیل را نتوانست داشت و فیل در آب

عمیق افتاد و چند غوطه خورده بزور شناوری از آب برآمد و ازان
 تهلکه نجات یافت و از عماري صدا و فریاد وادلا بلندگردید - و خواجه
 ابوالحسن که اسب او از تیر باران رو برو در آب پیتاپي مي نمود و
 دو سه زخم بدو رسیده بود بآب عمیق افتاد و اختیار عنان از دست او
 رفت از زمین سرنگون گردید چون دران حالت قاش زمین را گرفته
 بود آفت بدو نرسید و از مدد ملاح نور محل ازان گرداب بلا بر
 آمده بماحل نجات رسید - و فدائي خان بتفاوت دو تیر پرتات از
 آصف خان و خواجه ابوالحسن بترده و پامردی تمام برآمد - و
 ابوطالب پسر آصف خان و اله یار و شیر خواجه و بسیاری از جان
 یاران پائین تر از فدائي خان عبور نمودند - و فدائي خان با جمعی
 دلاوران و ملازمان پادشاهی و نوکران جلالت پدشۀ خود مقابل
 فوج خصم پرداخته چندی را بضرب شمشیر و تیر و سنان افداخته
 زخمی ساخته باقی راجپوتان را از پیش رو برداشته تردد رستمانه بکار
 برده جنگ کنان خود را تاخیمۀ بادشاه رساند - فوج مهابت خان
 بمقابله و مقاتله پیش آمدند و صدای دار و گیر بلند گردید - همراهان
 فدائي خان دست و بازو به تیر اندازی کشادند و چپقلشها در
 دفع اعدا بکار بردند - چون تیرهای فدائي خان اندرون خیمه بروی
 نشیمن پادشاه می رسید مخلص خان خود را حائل مقابل و بلا گردان
 جنت مکانی ساخته بود - درینفرا مهابت خان بعرض رساند که
 جرأت و بی ادبی پاجی را مشاهده نمایند که رو بروی ولی نعمت
 تیر میزند و ملاحظه مال اندیشی اهلا ندارد - بعده پادشاه مکرر پیغام
 سعی جنگ نکردن بفدائي خان فرستادند و او ناشنیده انگاشته

محمثانه وار میکوشید - تا آنکه عطاء الله داماد فدائی خان و سید مظفر و وزیر بیگ باجمعی شرط جلی نثاری را بتقدیم رساندند و چندی زخمی گردیدند و بخود فدائی خان واسپ اوسه چهار زخم تیر رسید - و هرچند دست و پا زد که خود را باجمعی اندرون تواند رساند و کاری تواند ساخت از هجوم فوج مهابت خان که پی هم بمدد هم میرسیدند و بکومک فدائی خان احدی خود را نتوانست رساند و حکم منع جنگ پی در پی می رسید ناچار پا از کار زار کشیده از اردو بر آمده باز بزر بازار و شناری از آب گذشته خود را به رهتاس پنجاب که فرزندان او درانجا بودند رساند - و عیال و ناموس در تعلقه زمینداران که بالو محبت دیرینه داشت گذاشت و خود جریده طرف دهلی شناسمت - و آصف خان که می دانست که • ای باد مبا این همه آورده تمت • انتقام ازو خواهد کشید خود را بانگ که جاگیر او بود رساند - و شیرخواجه و اله یار و بسیاری از نوکران پادشاهی نظر بر پاس آبرو هر طرفی متفرق شده راه خود گرفتند - و خواجه ابوالحسن و اراکات خان و معتمد خان مولف اقبالنامه و جمعی دیگر عهد و پیمان امان و آبرو بمهابت خان بمیان داده رجوع آورده ملاقات نمودند - اگرچه نقصان دیگر بآنها نرساند اما بعد ملاقات آنقدر هزّه و لایعنی و کلمات نلائق و رکیک خفت افزا در برابر آن جماعه گفت که بدتر از کشتن و کشته شدن بود - همه را دیوس و نامرد و از زن کمتر مخاطب و معاتب ساخت - چون آصف خان خود را با قریب دویسد و پنجاه نفر مخ اقربا و نوکران بقلعه آتک رسانده بود اول

فوج راجپوتیه برای محاصره بطریق ایلغار روانه ساخته بعد خود از بندوبست حضور که نور محل را بموجب خواهش پادشاه همدم و رفیق شب‌هایی الم ساخت نصف جمعیت را در خدمت جنت مکانی نگاهداشته با باقی فوج خود را بآصف خان رساند و باندک تردیدی جمعی که آصف خان باعتماد آنها پناه بدانجا برده بود با مهابت خان رفیق گشتند - و آصف خان را با ابوطالب پسر او و خلیل الله پسر میر میران بدست آورده به بیحرمتی تمام پیش آمده مقید ساخته با خود بحضور آورد و در همان اوان عبدالخالق خوانی را با محمد تقی بخشی شاه جهان که در برهان پور بدست آورده با خود داشت و خواجه عبدالصمد و ملا محمد که هر دو فاضل و مصاحب آصف خان و صلاح شعار بودند حواله راجپوتان نمود که بتیغ بیدریغ شهید ساختند - از انجمله ملا محمد که از فضلا و صلحایی مشهور و حافظ قرآن بود و اگر بدر میرفت کسی را باو کاری نبود اما از آنکه او را مظلوم از جهان رفتن و آن ظالم را شریک خون او گشتن سرنوشت بود بگمان آنکه مهابت خان را بآن مرد ملا چه کار فرار اختیار ننموده گرفتار پنجه اجل گردید - گویند اول در فکر کشتن او نبود فرمود که زنجیر در پای او اندازند و وقت زنجیر نمودن طرق و زنجیر دوبار خود بخود باوجود خوب قائم نمودن از پای او برآمد و چون مدام آن بزرگ در تلاوت قرآن و خواندن اوراد مشغول بود و در آن حالت نیز لب‌های او در حرکت یافت آخوند را بدعوت و دعای سحر و افسون خواندن مبعاتب ساخته حکم قتل نمود - هر چند قاضی رکاب و بعضی

همدمان باظهار خوبیهای ملا زبان آشنا نموده شفیع گشتند زیاده
بغضب آمده بر شهادت او اقدام نمود - زهی سختی و شقاوت قلب
آن چه نویسم از حوصله و بردباری جنت مکن که با چنان مدعی
بدعاقبت از راه عاقبت بینی دران ایام ملالت افزا که آخر بمدد
فضل الهی سرانجام کار بخیر منجر گردید برفق و مدارا پیش آمدند
و از آنکه گفته اند (مصرع) مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش •

• بیت •

چو در طاس رخشنده افتاد سر • رهاننده را چاره باید نه زور
هرچه از کلمه و کلام بآن بد فرجام بر زبان الهام جاری میگردد
موافق و مصلحت مزاج گوئی او بود - و نور محل نیز بتقاضای
وقت و صلاح دولت رهنمائی می نمود و می گفت تا توانی
زبان به شکوه برادرم آشنا ساز و بگو - هرچه شد از حمد و ناتوان
بینی هر دو برادر و خواهر می دانم ترا و مرا درین باب که آنچه
نبایست بعمل آمد تقصیر نبود و مهابت خان هم در برابر سلوک
پادشاه بتعلق و اظهار فدویت و عبودیت پیش آمده طریقه
خدمتگاری از دست نمیداد و آن سریر آزایی هند را بر تخت بدستور
مقرری نشانده خود بدستور دستوران گستاخ کاردان نزد تخت سر دیوان
استاده بعد عرض مطالب و وقائع اطراف بلاد از زبان پادشاه جواب
داده حکم می نمود و احکام امنیت و اجرای حکم سلطان باطراف
حکام نشین دور و نزدیک روانه می ساخت - و پادشاه باظهار لطف
حکم و تکلیف نشستن می فرمودند و عمدا گاه اطاعت امر میدنود
و گاه پلس ادب را کار می فرمود - اما بحسب نشستن هر دو راجه پوت

محمد جهانگیر بادشاه (۳۷۴) حقه ۱۰۳۵

پیش و عقب حوضه که از بوی عرق انگوزه و گنده دهان کامران مزاج
عنبر سرشت جنت مکانی منغص میگردد گاه گاه برای تبدیل و
تخفیف بودن هر دو بدسرشت می فرمودند - تا آنکه بیک نفر
راجپوت که عقب حوضه بنشیند منجر گردید و کوچ بکوچ متوجه
کابل گردیدند و بشکار و مزار بزرگان گاه گاهی تشریف می بردند و همه جا
و همه وقت سایه وار از قدم آن ظل الله جدائی اختیار نمی نمود
تا آنکه اوائل خورداد داخل حویلی کابل شدند و همراه آن بدمال
بفاتحه فردوس مکانی و بنی اعمام و تفرج باغات و عمارات و
شکار سواری می فرمودند - درین اوان ایلچی توران با نامه و
هدایای نذر محمد خان رسید و قیمت تحفه که آورده بود پنجاه
هزار روبیه بعرض رساندند •

درین ضمن بمدد روح پرفتوح صاحب قرانی و تمهید
نور محل عجب اختلال در استقلال مهابت خان رو داد - تفصیل
لین اجمال آنکه چون در همان نزدیکی ایام رساله نواحداث احدیان
بتجویز نورجهان بعمره آمده بود مردم جلالت پیشه انتخابی
تازه نگاه داشته ازان جمله جمعی را تعینات قراولان برای محافظت
شکارگاه از دست اندازی افغانان بدسگل نموده بودند - روزی بعضی
از راجپوتان ناهموار که از غرور مهابت خان احدی را وجود نمی
دانستند در چراگاه شکار اسپان و جازپایان بار بردار خود سر داده
بودند - احدیان و قراولان مانع آمدند - آنها ممنوع نگردیدند - گفتگو
بنزاع فساد آمیز منجر گردید - یک دو احدی کشته و زخمی گردیدند
و همه احدیان و قراولان اتفاق نموده بر دیوان استغاثه نمودند -

مهابت خان گفت هرکرا بشناسید و نشان دهید بجزا رسانده آید - مستغنیان که طرفداري متصدیان درین جواب صریح ظاهر میشد مطمئن خاطر نشدند و بهیئت مجموعی بشورش آمدند دران هنگامه اشاره ازطرف نورمحل بآن جماعه رسید باهم اتفاق ورزیده برسر راجپوتان که نزدیک فرود آمده بودند ریختند و شور و غوغای عظیم برپا شد و جنگ درگرفت - هرچند که راجپوتان سپاهی نژاد قوم دیگر را مقابل خود نمی گرفتند اما ازآنکه چندان محنت باده غرور گردیده بودند که احدی را بخاطر نمی آوردند و سواي شمشیر و برجهی حربی دیگرنداشتند و میان احدیان کمانداران قدر انداز بودند و قراولان حکم انداز که همه سوخته بیداد این جماعه ضلالت کیش گشته بهانه می طلبیدند بعد بلند گردیدن ناثره قتل راجپوتان بدستگال مغلوب گردیدند - و عجب کشاکش بمیان آمد - و ازدحام عام رفیق و معارن فرقه اسلام گردیدند تاخبر رسیدن بمهابت خان قریب هزار راجپوت که اکثر جماعت دران مشهور و نوکران روشناس مهابت خان بودند کشته و زخمی گردیدند - و جمعی کثیر دیگر از معارنان آنها بجزا و سزای اعمال رسیدند - و کار بجائی کشید که چهار صد پانصد نفر راجپوت وقت فرار از دست احدیان و قراولان که در اطراف غار و کنار مغاک روپوش بامید نجات شده بودند بدست افغانه هزاره افتادند - که دست بدست مانند گوسفند در بغل گرفته بدستورنی که دارند از کوتل هندوکش گذرانیده فروختند - و از رگ پا معیوب ساخته چوپانی فرمودند - مهابت خان بعد فراغ واقعه خبردار گشته چون حوصله باختلک سراسیمه وار سوار شده خواست خود را ببدن راجپوتان

رسانده بتلانی کوشد درین حین دیگر مردم پادشاهی جوق جوق و فوج فوج خود را بکومک احدیان و قراولان رساندند - و اناغنه هنگامه جو زیاده از شمار فراهم آمده رفیق ملازمان پادشاهی گردیدند - بعضی از هواخواهان مهابت خان نظر برآنکه قابوی وقت از دست رفته و منصوبه بازی برگشته جلوی اسپ مهابت خان را گرفته باظهار خیرخواهی مانع آمدند - مهابت خان نیز نیرنگ بازی روز کار و روی گرمی بازار کار زار قسم دیگر دیده از شنیدن خبرهای منحش رنگ رو باخته صرفه در مقابل شدن ازدحام ندانسته تقاضای وقت را از دست نداده مراجعت نمود - و خود را به پناه دولت خانه پادشاهی رساند و کوتوال خان و خلیل الله خان و جمال محمد خواص را با جمعی از مردم بیگم برای دفع و منع نائره فساد تعیین نمود - و روز دیگر سردیوان ظاهر ساخت که ماده فساد قاسم خان برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش او بوده اند و وقت اشتعال نائره جدال مردم خود را بکومک فرستاده اند هررد را بخفت تمام سرپا برهنه از خانه طلبیده مقید ساخته خانهای آنها بضبط و تاراج در آورد اما در تسلط او خلل پذیرفت و هرچند خواست از احدیان تلافی و تدارک آن واکشد بعمل نتوانست آورد - مگر آنکه در یک دو ماه رساله آنها را برطرف فرمودند •

درینو از واقعه دکن بعرض رسید که عنبر صاحب اختیار نظام الملک در سن هشتاد سالگی درگذشت - شاه جهان از شنیدن واقعه او و فساد مهابت خان و غلبه سلطان پرویز بحضور از بی تقصیری خود و التماس عفو جرایم کرده ناکرده معروض

سنه ۱۰۳۵ (۳۷۲) محمد جهانگیر پادشاه

داشت - بعد عروسی فرمودند که اگر قلعه رهناس و اسیر بمردم پادشاهی سپارد و سلطان دانا شکوه و سلطان اورنگ زیب را بجای روانه بآورد التماس او درجه پندیرائی خواهد یافت - لهذا هر دو شاه زاده گرامی قدر را روانه حضور ساخته هر دو قلعه را بملازمان پادشاهی واگذاشته خود از راه سلطان پور و نندربار روانه گشته از گذر لکهر پور عبور نموده بمقصد بطریق ایلمار رسیده حقیقت معروض داشت •

اولاد شهر یوز از کابل درایت توجه طبف هندوستان هر انراشتند درین اوان بظهور پیوست که شاه جهان بعد رسیدن باجمیر راه تهیه اختیار نموده •

الحال چند کلمه از تدبیر نور محل که در مطلق العنان گردیدن خدیو جهان بکار برده می نگارد - که اول از وقوع جنگ و فساد بموقع راجپوتان و احادیان که هرگز چنان خانه جنگی زیر گردون بوتلمون شنیده نشده بسیاری از غرور آن مخمور بانه ناکامی کم شده بود دوم مزاج گویی بدمستی که از طرف پادشاه درباره برادر و خواهر گوش زد او می شد روز بروز غبار دل پر کینه او شست و شو می یافت و اکثر می فرمودند که اگر صحبت ظاهری نور محل که برهم زدن ملک و جمعیت من گشته میان من و فرزند دلپذیر ارشد من نزاع انداخته اختیار دلم از دستم نمی رود و بی شوم هر دو نمی دیدم - و بعضی اوقات می فرمودند که نور جهان در فکر استیصال تست از خود باخبر باش - ازین کلمات و تقریب که هر روز بگوش او می کشیدند تسلی بخش

بخطرات او می گردید - و احتیاط احاطه راجپوتان گرد دولخانه کم می شد - و بیگم ها بجا به عمل و خواجه سرایان سر راه تعلقه جاگیر خود و شهریار که از کاردان و رازدان میدانست پیغام و نامه نوشت - و بعضی را در خلوت طلبیده زبانی خاطر نشان نموده گفت که بقدر مقدور سپاه جلالت پدشاه کارزار دیده انتخابی تجربه کار بیش قرار متفرق بشهرت سبندی نوکر نموده بمروزر بار و بفرستند که از همدیگر دور و اطراف پراکنده فرود آیند تا آنکه قریب دو سه هزار سوار جرار کار آزما که همه را اشجع روزگار توان گفت بخاطر جمعی تمام عمل محال جاگیر سر راهها نوکر نموده چنانچه درز بانها شهرت نیابد متفرق فرستادند که بفاصله دور و نزدیک در مثلها که نام و نشان پیدا نگردد با لباسهای کسیف بشهرت جماعه بیکاران و تلاش نوکری فرود آرند - و تا فراهم آوردن آن جماعه پادشاه باشا بیگم بی آنکه از اصل تمهید مقدمه اطلاع یابد بمهابت خان بعد اظهار رسوخیت و فدویت او و نملک حرامی و بد خواهی دیگران و تمهیدات دیگر در خلوت گفت که درین هنگامه بعضی واقعه طلبان تابینان خود را بر طرف ساخته اند اگر بدین محله امرا پردازي بد نخواهد بود - مهابت خان قبول نموده جا بجا نقیبان و سزاول بقید تاریخ و روز تعیین نمود که امرا محله دهند - نقیبی که برای خبر رساندن نزد متصدیان نور محل آمد و به نوبه جان ظاهر ساختند بیگم در جواب از روی درشتی پیغام داد که اگر چه ما را به سپاه و محله چه کار و چه نسبت آنچه پادشاه بما می دهد برای خرج انعام ار باب نشاط و زینت و آرایش ما و محل نشینان

هاست - مع هذا معجزه درعی من کمتر از دستار سی درعی دیگر مردان نخواهد بود - ازین مقوله عمدا کلمات غیرت افزا که ازان بوی ساختگی نباید گفته فرستاد - مهابت خان از شنیدن این جواب حرفهای لغو بر زبان آورده زیاده تقید در محله گرفتن نمود و بر همه توابعان و منصوبان نورجهان سزاول تعیین فرمود تا آنکه بوزی که گذشتن مردم بیگم از نظر مقرر گشت قرارداد که طرف دست راست همه مردم قدیم با لباس فاخر زرین پوش خوش یراق با نذری که همراه محله می باشد از تحف و جنس اعلی گرفته استاده شدند و طرف چپ نوکران بکه چین بهادر جدید با رخت سپاهیان و یراق درهم شکسته غیر معلوم بنام امرای گم نام دیگر استادند - و وقت شب خدیو جهان بمهابت خان باظهار اخلاص گفته بودند که فردا محله نورجهان ست از قلقچیهایی او خود را کنار و دور داشتن لازم و ضرور دانسته احتیاط تمام نماید - آن رموز فهم بدسرشت نیز خیریت خود درین دانست که نسبت پرورهای دیگر عنان کشان همراه سواری می آمد - همین که فیل سواری پادشاه میان هردو گروه فوج نور محل رسید و نقیبان برای مجرای سپاه طرف یمین بنام محله مردم بیگم فریاد بلند نمودند و پادشاه و مهابت خان و همراهان او متوجه آن جماعه گردیدند و زرق و برق لباس آنها چشمهای حاسدان را خیره ساخت - یکبارگی جوانان تهور نشان جانب یسار با شمشیرهای آبدار و سنان سینه گذار و تیزهای جگر درز از جا جسته بچستی و چالکی که بایست در چشم برهم زدن کار را چهرت و فیلبانی که مینسوب نموده آن بدسگل بود ساختند -

و جنت مکانی را از ملاحظه شر آنها مأمون نمودند - و در همان گرمی و چلندی فیلبانی که همراه آن سپاه مصلح و مکمل چشم بر راه قابو برده خود را بالای فیل رساند تا مهابت خان و مردم او ازین فتنه خبردار شده متوجه طرف چپ گشته خواستند در تلافی کوشند سپاه قدیم طرف راست اطراف فیل آمده باتفاق جلقبازان جدید فیل پادشاه را حلقه وار فرو گرفته دست و بازو بدفع اعدا کشانند - مهابت خان بر ماجرایی کار و تبدیل وضع روزگار خبردار گشته دانست که کار و اختیار از دست رفته و جان در پی تلافی بر باد دادن شرط عقل نیست درین ضمن از غلوی عام امرای دیگر نیز در رکاب پادشاه جلو ریز حاضر آمده کمر بجان فشان بستند - مهابت خان دران حالت از میان لشکر خود را کنار کشیده چنان پدر زد که سلیقه او هم خبردار نگردید - و راجهوتیه و دیگر همراهان مهابت خان متفرق گشته فرار اختیار نمودند و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید پادشاه گردون بارگاه از چنگ چنان دشمن قوی نجات یافتند - دران حالت جنت مکانی از مریم زمانی برای تعیین لشکر و تعانب او مصلحت پرسیدند و نور محل گفت زهار بدین فکر نیفتاده او را بگذارند هر جا خواهد رود بلکه از ربانی پادشاه مصحوب بلند خان خواص باظهار لطف و اخلاص پیغام بدان بد انجام دادند که بهار عاتقانه و بجا گردید که خود را از سر مردم بیگم کنار کشیدید بهتر آنست که شما پیشتر از آب بکنوبید - و مهابت خان از آب رعتاس گذشته فروه آمد و خیمه پادشاهی در همان گن زمین بیمنت قرین نصب نموده شاهانته شاه گامی بلند آواره ساختند - و آخر نور افضل خان را نزد مهابت خان

فرستاده پیغام دادند که آصف خان را با ابوطالب پسر او و پسران
دانیال که باختیار آن بدخصل بودند بگذارد - تقصیر ترا معاف
فرمودیم - خود را بتعاقب شاه جهان رساند - مهابت خان هردو پسر
دانیال را باعزاز حواله افضل خان نموده درباب آصف خان عذر
خواست که چون از طرف بیگم مطمئن خاطر نیستم تا گذشتن از
لاهور از پسران آصف خان و پسر او مرا معذور دارند - جنت مکنی
از جواب او بی‌دماغ گشتند - اما تقاضای وقت از دست نداده باز
مکرر افضل خان را فرستاده از طرف خود و بیگم ختم کلام الهی
در میان آوردند تا سه چهار منزل بآمد و رفت پیام بدفع الوقت
گذرانده آخر آصف خان را نزد خود طلبیده ازو نیز قسمی شده
گرفته اسب و خلعت و فیل تراضع نموده نزد پادشاه فرستاد - اما
ابوطالب را چند روز دیگر تا خاطر جمعی از وسوسه تعیین فرج
نگاه داشت بعده او را نیز باعزاز مرخص نمود •

اوائل ماه ایان نزدیک لاهور نزول ریات ظفر اقبال واقع گردید -
از آنکه شاه جهان باوجود امر پدر هردو گنهر درج سلطنت را روانه حضور
ساخته و هردو قلعه رهقاس و آسیر را موافق حکم بمردم پادشاهی
چنانچه بگذارش آمد واگذارشته برای حصول مرئی پدر و غور محل
خود را تا اجمیر رسانده بود آخر معلوم شد که هنوز گرد و غبار و کدورت
ملان از اینه همور بیگم بر طرف نگشته و کم توجهی پادشاه باقی ست
و ماده فساد حضور از میان بر نخاسته لهذا رفتن بخدمت پدر
مصلحت ندانسته راه تهته بازاده ایران و هرجا اتفاق افتد اختیار
نمود - و گذشتن شاه و اقتدار از اجمیر بقصد تهته از روی نوشته واقعه

نگاران بعرض رسید - بعد داخل شدن لاهور خلعت صوبه داری لاهور
 بآصف خان و وزارت بدستور سابق بخواجه ابو الحسن عنایت
 فرمودند - و افضل خان را خانسامان مقرر نمودند - و میر جملہ را
 بخدمت میر بخشی سرافرائی بخشیدند درین ضمن بعرض رسید
 کہ مہابت خان از طرف شرقی متوجہ جنوبی گشتہ تا از کجا
 مبر بر آرد - چون خبر رساندند کہ بیست لک روپیہ از محصول
 جاگیر مع فیلان و دیگر اموال مہابت خان از طرف بنگلا می آید
 نزدیک دہلی رسیدہ صفدر خان را با دیگر جمعی از امرا و ہزار
 احدی برای آوردن زر مذکور تعین فرمودند - در منزل شاہ آباد مردم
 پادشاہی بخزانہ رسیدند - مردم مہابت خان خزانہ را بشاہ آباد در
 آوردند - و بچنگ استقبال نمودند - صفدر خان سراي را سوختہ جمعی
 را کشتہ و زخمی ساختہ خزانہ را بدست آوردہ روانہ حضور نمود
 بعد عرض صفدر خان را با همان فوج و جمعی دیگر برای تنبیہ
 و تادیب مہابت خان مامور و تعین فرمودند *

درین سال ملال مال بعرض رسید کہ سلطان پرویز کہ تعاقب
 شاہ جہان می نمود ازین کلفت سراي فانی بدار القرار جادانی
 رحلت نمود - و عرصہ داشت خان خانان مشتمل بر قبول
 تعاقب و تنبیہ مہابت خان رسید و بمعرض پذیرائی درآمد -
 درین ضمن عرصہ داشت مہابت خان مبذی بتر التماس عفو
 تقصیرات و تعاقب نمودن شاہ جہان بعرض رسید - از واقعہ
 دکن نیز معروض گردید کہ یاقوت حبشی کہ بعد از واقعہ عنبر
 ظلم شہرت برافراختہ بود بامنصوبان پادشاہی شرط اطاعت و دولت

خواهی بجا آورده - درینولا از نوشته اخبار نویسان تهته ظاهر گردید که شاه جهان با چهار صد سوار طرف تهته رسیده اراده ست ایران داشت - و شریف الملک حاکم تهته بمقابل شاه جهان برآمده باوجود قلت جمعیت شاه جهان تاب مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نموده بشهر درآمده محصور گردید - شاه جهان متوجه شهر و دست اندازی نگردیده بسبب شنیدن واقعه پرویز و عارفه بدنی خود و موانع دیگر متوجه سمت دکن گردید - درین اوان آصف خان بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت - از واقعه دکن بعرض رسید که فتح خان پسر عبدالعزیز بموجب اشاره نظام الملک باقوج سنگین بقصد تاخت ملک خاندیس و برار روانه گردید و خان جهان لودی از تغیر سربلذد رای بصوبه داری خاندیس و برار مقرر گشته بدفع شر آن پرداخته - و لشکرخان را در برهانپور نائب گذاشته درینولا خبر رسیدن شاه جهان از راه احمد اباد بدکن و فرود آمدن حوالی جنیر نزدیک ناسک بعرض رسید - وقت رفتن به تهته از راه اجمیر مسافت چهار صد و پانزده کروزه جریبی را در چهار ماه بهفتاد کوچ و پنجاه مقام طی نموده بود - در وقت مراجعت برای احمد آباد مسافت دو صد و شصت کروزه را در چهل کوچ و ده مقام طی نموده - و نیز ظاهر گردید که مهابت خان بقصد شهرت تعاقب خود را بدکن بشاه جهان رساند - اما بعد رسیدن باظهار رسوخیت و فدویت و عنبر مقامات ایام گذشته - پرداخته و در همین اوان معروض گردید که خان جهان لودی به تنبیه و تادیب امرای نظام الملکی رفته

بود بعد رسیدن مقابل حمید خان حبشی که یکی از نوکران عمده نظام الملکی بود و زنی داشت مکاره که بعاشقی بعقد در آورده در استرضای او بمرتبه می گرشید که کار او بهیوسنی کشید و آن فاجعه بانظام الملک بمرتبه رشته الفت را استحکام داده بود که بیرون شوهر او و اندرون خود صاحب اختیار گردید - و باقی دیگر رشادت او بزبان خامه خواهد داد - آن ملعونه باخان جهان برفاقت شوهر ساخته در ارسال هدایا و تحف و نامه و پیام مودت القیام چنان بنای دوستی و پدر خواندگی قائم نمود که از اثر افسانه و افسوس بازار رزم و فوج کشی به بزم و یکجہتی تبدیل یافت - و چہارہنم لک ہون و دوسہ لک روپیہ جواہر بخان جهان داده ملک لڑ دست رفتہ نظام الملکی کہ بعد از کشتہ شدن چندین ہزار آدم و خرچ کرورہا بتصرف عرش آشیانی و جنت سکانی آمدہ بود خرید - و آن افغان نمک حرام نظر بر فساد ایام طمع نمودہ فروخت - و عرض محصول یک دو محال محنت چندین سال دو پادشاہ و دوسہ شاہزاد ہاے نامدار و امرای ذوالاقتدار و کرورہا کہ در تسخیر آن دیار صرف گشتہ بود و ابکان از دست داد - ہمہ حکام حکم خان جهان را در سپردن ملک بفرستدہای نظام الملک قبول نمودند و اطاعت و وزیدند الا خنجر خان قلعه دار احمد نگر حکم و نوشتہ خان جهان را رد نمودہ جواب داد کہ بدون حکم پادشاہ کلید قلعه بسر من وابستہ است اما برگزانت تحلقہ مال محال نواح احمد نگر بتصرف منصوبان نظام الملک در آمدہ - گویند آن مکارہ تباہ کارچون زنہای مردم عمدہ را کہ بحسن صورت و زشتی سیرت شہرت داشتند برای تسخیر دل نظام الملک

باز و له برده با خود هم بزم و همدم معتمد عشرت می ساختند - و بعد
واقعاً عنبر کفایت نام در سرانجام امور ملکی می پرداختند - زمام
اختیار ملک و سپاه چنان یکف اقتدار او برده بود که وقت سوار شدن
فوکران عمده دیگر در رکاب و پای فیل او پیاده رفته عرض مطالب خود
و بادشاهی می نمودند - تا آنکه چون میان عادل شاهیه و نظام الملکی
مدام عداوت شدید و فوج کشی بود در ایام اقتدار او و شوهر او خبر
رسید که عادل شاه با لشکر آراسته و فیلان جنگی و توپخانه جهان
آشوب برای مقابله می آید - نظام الملک به تهیه جنگ برآمد
پرداخت - آن عداوت گفت که سر فوجی و اختیار این جنگ بنی
و گذارند - اگر از اقبال پادشاه بر خصم غالب آمدن تا قرنهای برونها
جاری خواهد بود که یک نظام الملک با پادشاه بیجاپور مقابله
نموده هزیمت داد - و در صورتیکه خدا نکرده قضیه برعکس شود
خواهند گفت که پادشاهی زنی را مغلوب ساخت و باز بتدارک
می توان پرداخت - نظام الملک را حرف او مقرون بصواب نمود
و محبوسه نازنین خود را مامور بسر لشکری فرمود - و او به ترتیب
لشکر و آراستن فیلان کوه پیکر و تسلی و استمالات پیکار پیشگان رزمجو و
گرد آوری دلاوران شعله خو پرداخته و توپخانه عظیم آراسته خود
بیراق بحتی بروج نقاب مرصع انداخته بر فیل گردون شکوه سوار شده
امیران را بزبان خوش و لطف امیدها داده بظهار وعده و تهدید
و وعید سرگرم کارزار ساخته کوه بسیار از مرصع و طلا و نقره موافق دستور
یکمی که بعد ظهور تردد برای دل خوشی سپاه انعام می نمایند قیام
نموده وقت سواری با خود گرفته در مقابله فوج خصم آمده اقدام

یگرزار و آراستن صفوف نموده هر ساعت با امرای یمین و یسار
 دلبری و ترغیب نموده تهرپی می نمود و از هرکه اثر شجاعت و
 جلالت و ترقه ظاهر می گردید کوزه مرصع و طلا فراخور زیاده از رتبه
 بدو رسانده موقوف بر امید نسیمه نمی گذاشت - و همراه از شیرینیها
 سبدها پر کرده داشت که باگروهایی نقره موافق دستور دکن
 برای جذب قلوب پیدای های توپ خانه پیهم می رساند و باعث
 دلگرمی سپاه میگردید تا آنکه فوج عادل شاه را از پیش رو برداشت
 و بمحلهای مردانه آن زن مرد امن چند هزار مرد مقتول
 و اسیر گردیدند - وزن صف شکن بفتح و نصرت بخدمت
 نظام الملک رسیده بیشتر از پیشتر معزز و محبوب گشت - الحامل
 نغان جهان لودی از زنی بازی می خورده چنان ملکی را
 بقلیلی که بخرچ انعام یکروزه پادشاهان هندوستان وفا نماید
 از دست داده خود را نزد ولی نعمت و عالمی مطعون ساخت •
 درین آوان ابو طالب پسر آصف خان را بخطاب شایسته خان
 مخاطب ساختند - درین سال خان خانان ولد بیرم خان که از
 نامداران بی همتای روزگار بود بعد انقضای هفتاد و دو سال
 از مرحله عمر و دیعت حیات نمود و باعث ملال خاطر عاطر گردید •
 سابق مقرر بود که پادشاه صورت خود را بر پارچه طلائی مدور بوزن
 یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر شبیه شیرینی که بران آفتاب
 سوار باشد سکه زده با امرای مقرب خاص می بخشیدند که بر
 چیره بسته باعث افتخار خود و زیب دستار می داشتند - و
 بعضی در گردن انداخته بر روی سینه بجای حرز جان نگاه میداشتند -

درین سال حکم فرمودند که شبیه را کلن تر از پنج توله طلا ساخته
 پامرای مخصوص مقرب می داده باشند - درین اوان از نزد
 امام قلی فرمان فرمای توران خواجه عبد الرحیم ایلیچی که از خاندان
 مشهور ملک بود با محبت نامه مشتمل بر اظهار مدد برای جنگ
 ایران در تلافی دعوی آن اصلاح و فساد می که میان شاهنشاهی و
 شاهزاده ولی عهد بمیان آمده بود رسید - درین روزها مهابت
 خان که از مدت گرد خیال رانا بحال تباہ سرگردان بود بشفاعت
 فدایت و اعتراف تقصیر بامید عفو جرائم عرائض پی در پی
 بحضور ارسال داشته التماس نمود که بحضور آمده بعد شرف ملازمت
 و تسلیات خطا بخشی بمهم شاه جهان بدستور سابق کمر جهد بخته
 روانه گردد - پادشاه جرم بخش خطا برش التماس او را مقرون باجاب
 فرمودند - بعد رسیدن مهابت خان بحضور و روانه نمودن بدکن
 در اوائل ماه اسفندار متوجه کشمیر همیشه بهار گردیده و سیرکنان
 و شکار افکنان آخر ماه مذکور بآب چناب رسیدند •

ذکر جشن سال بیست و دوم خاتمه جلوس جهانگیری

مطابق (95) دوم شهر رجب سنه هزار و سی شش هجری

اول روز جشن این سال بعرض رسید که مکرم خان حاکم بنگاله
 برگشتی با ساز عشرت سیر و تفرج دریا می نمود از صدمه باد تنه
 کشتی برگردید و مکرم خان با جمعی غرق بحر فنا گشت - نزد
 اهل شگون آن خبر نامیمون افتاد - فدائی خان را بعد از قبول

لکت رو بیده پیشکش و نذر که هر سال در سرکار پادشاه و نور محل
می رسانده باشد صوبه دار بنگاله مقرر فرمود که - بعد رسیدن بکشمیر
مرض دائمی رو بشدت آورد و محبت بدن بانحراف مزاج مبتدل
گردید روز بروز برکسل طبع می افزود و علاج حکمایی حائق گردیدی
بخشید و مرض بااستعداد کشید و از سواری قیل و اسب که بسیار
رغبت داشتند ماندند و اثر وجع در هر بنی مظاهر گردید و هرچند
که خود را بسیر سبزه و گلن مشغول می نمودند دل رغبت نمی
نمود - و از همه ماکولات و مشروبات حتی انهن که رفیق مالمها بود
طبع نفرت کشید و سوای چند پیاله شراب هیچ چیز خواهش نمی
شد - و علامات سفر آخرت ظاهر گردید - درین ضمن شهریار بنی غیار
که بدو سه مرض مبتلا گردیده صوبی ریش و بروز بیداد داده بود
بتقاضای مصلحت ظاهر هوا خواهان بدخواه باوجود منع نور جهان
یکم برای رفتن لهور بقصد علاج سناجت زیاده نموده مرخص
گردید - و داور بخش پسر خسرو را که نور محل حواله شهریار نموده
بود و از بنی رشیدی و بی جوهری بار سنگین دانسته از خود جدا
نموده در حضور گذاشت بارادت خان سپردند - و از کشمیر کوچ طرف
لهور فرمودند - بمنزل راجور که نزول واقع شد در راه پیاله شراب
خواستند بر لب نهاده که از گلو قزو فرقه برگرداندند - تا رسیدن
بدولت خانه کار بنزع کشید - وقت چاشت اواخر ماه صفو
سنه هزار و سی و هفت [۱۰۳۷] هجری بسفر آخرت پرداختند

چرخ را جام نگون دامن کز می عشرت قهی ست

بنده از جام نگون جستن نشان ابلهی ست

درین وقت از اندرون و بیرون آثار رستاخیز محشر ظاهر گشت
و نور جهان بیگم از وقوع این حادثه جهان در چشم او سیاه و تیره
می نمود - هر چند برادر را برای فکر تکفین و تدفین و مصلحت
ملکی طلبید آصف خان بعد از هائے مختلف بدفع الوقت پرداخت
و باتفاق اعظم خان و جمعی از امرا که با آصف خان همراز و دمساز
بودند داور بخش پسر خسرو را از قید بر آورده بمزده سلطنت که
مخواب و خیال محض بود مبشر ساختند - چون او میدانست که
این سلطنت بی اعتبار دوسه هفته خون بهائی بیش نیست
باین امر بی اختیار راضی نگشته اظطراب و انکار بسیار نمود فائده
نداد و بعد از سوگند تسلی او نموده بتقاضای مصلحت چون
گوسفندی که عوض جان مریض برای تصدق بیرون آرند بر تخت
نشاند چتر بر سر او گردانده شرط نثار و مبارک باد بتقدیم رساندند -
نور جهان بیگم که لاله وار دل سوخته نقش واژگون فلک بود
چهار ناچار نعلش رفیق آخرت را باخود همراه گرفته با هزاران ناله
زار و دل بیقرار به لهور آورده در باغ خود مدفون ساخت و آصف
خان از منزل بهنبر بفارسی داس نام را که در یلغار رفتی ید بیضا
می نمود مهر خاص انگشت خود را از عدم فرصت حواله نموده
نزد شاه جهان بتاکید اکید روانه ساخت - و آنچه بایست گفت
ز بانی پیغام داد - و بسرعت رسیدن و اول نژد مهابت خان رفتن
و باز باتفاق او ملازمت شاه جهان نمودن و سزاوی نمودن برلی
زود روانه شدن شاه جهان مبالغه که باید نمود - چون نور جهان برای
سلطنت شهریار از اظطراب بیقراری بسیار داشت و همشیره دویم که

درخانه صادق خان بود شوهر او نیز با نور جهان همراه گرفته می شد اصف
نقان چوکی بدر خانه هر دو همشیره فرستاده راه آمد و رفت امرا و نامه
و قاصد بند نموده بود - شهریار غافل از بازی روزگار بوده در لاهور بعد
از شنیدن خبر واقعه جنت مکانی خود را چون سلطنت بازی
میر و وزیر اطفال بادشاه موسوم ساخته از ناموافق تقدیر غافل
گردیده بتصرف خزانه لاهور دست سخارت و بخشش دراز نموده
از جمله نود لک روپیه که موجود بود هفتاد لک روپیه برای جذب
قلوب امرا بصیغه انعام و علوفه پیدگی نوملازمان و مساعدت در هفته اول که
بدو هفته ایام فرمان روائی او نکشید بخشید - پسر دانیال را که با او بود
برای مقابل فوج داور بخش و اصف خان سر فوج ساخته تعیین نمود - و
از آن طرف اصف خان داور بخش را با کوکبه و دبدبه شاهي و تجمل
پادشاهی بر غیل نشاند خواجه ابو الحسن را و مخلص خان را با
سادات باره همراه نمود و از آب لاهور گذشته مقابلو مقاتله روی داد -
هنوز مدای دار و گیر بلند نگردید که فوج شهریار فرار اختیار نمود - بعضی
خود را بقلعۀ لاهور رساندند و جمعی بفوج داور بخش پیوستند و
شهریار نزدیک در قلعه ایستاده چشم بر راه مرده فتم بود بر خبر
برگشتگی طالع خود مطلع شد - از سراسیمگی سراز پای خرویش
نشاخته راه قلعه ارتک اختیار نموده محصور گردید - و فوج داور بخش
بگرد حصار آمده بمحاصره - پرداختند و روز دیگر همین که علم زرافشان
خاور از مطلع مشرق با تیغ فتم و نصرت نمایان گردید اکثر مردم درون
و بیرون قلعه از دور و نزدیک امان طلبیده نزد اصف خان آمده
ملحق شدند - اختصار کلام آنکه شهریار را چون مرغ پروبال کنده

از قفس قلعه ارک بر آورده نزد داور بخش آوردند و مثل گناهکاران ملازمت فرموده محکول ساخته بقفس زندان اجل محبوس نمودند. و پسران دانیال را نیز بر صورت شهریار ساخته یار و رفیق او گردانند. و یمین الدوله آصف خان حقیقت را بخدمت شاهنشاه زمان شاه جهان صاحبقران نوشته روانه ساخت. و بنارسی داس که از بهنبر رخصت شده بود مسافت بعیده را تا بقلعه نظام الملک به بیست روز طی نموده موافق ارشاد آصف خان سر راه بخانه مهابت خان رفته بر سرگذشت اطلاع داده و مهابت خان همان زمان بنارسی داس را با خود گرفته بدر حرم سرا رفته خبر اندوختن محل فرستاده مخبر ساخت. همین که شاه جهان صاحبقران بیرون تشریف فرمودند بنارسی اول مهر سکه یمین الدوله را گذرانده داب ملازمت و تعزیت و تهنیت را بآئین رسولان آداب دان بتقدیم رساند. حضرت صاحبقران اشک ریزان استفسار احوال نمودند. و بساعت سعید باتفاق اخترشناسان هند و فرس که برای سرانجام زیاده از هفته توقف نشد اواخر ربیع الاول سنه هزار و می هفت هجری بطریق استعجال از راه احمد آباد براهبری ظفر و اقبال مرحله پنجمی منزل مقصود گشتند. و بآصف خان فرمان از روی عنایت مشتمل بر رسیدن بنارسی و بدولت و فیروزی متوجه شدن طرف دار الخلافت مصحوب امان الله بدآک روانه ساختند. و با وجود اطلاع تقصیرات خان جهان لودی که در برهان پور صوبه دار بود جان نثار خان را مع فرمان لطف آمیز نزد او روانه فرمودند. و آن بی سعادت از توهمی که بسبب ظهور نمک بحرامی خودش دامنگیر گردید و براهنهائی دریاخان

محمد جهانگیر بادشاه (۳۹۲) سغه ۴۳۷

رهیل و آقا افضل دیوان دکن که برادر او دیوان شهریار بود و بر
لحوال شهریار برگشته طالع و نور جهان بیگم اطلاع نیافته بود بمجواب
ناصرآب پرداخته در جواب فرمان عرضه داشت نیز نائمه جان
نثار خان را آزاده خاطر ساخته روانه نمود

• بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار

همان او کند کش نیاید بگار

و بدان نامرمانی و عدم اطاعت فرمان اکتفا ننموده فرزندان خود را
در برهان پور همراه سکندر خان لوحانی گذاشته باجمعیت خواه
و بندهای پادشاهی مثل راجه گچ سنگه و غیره که در رقابت آن بی
سعادت مجبور و معذور بودند طرف ماند و آمده اکثر قصبه و محلات
مالوا را بداخت و تاراج آورده بعضی جا عاملان و منصوبان خود
گذاشته طبل مخالفت و بغی را بلند آوازه ساخته به برهانپور
مراجعت نمود - و حضرت صاحب قران چون بمنزل و معبر گذر بابا
پیرای رسیدند عرضه داشت شیر خان عرف ناهر خان مشتمل بر
اظهار اطاعت و قدسیت بخود و اراده فاسد سیف خان بذکر ملاحظه
قصیر سابق و از راه خجالت سلوکی که با عبد الله خان نموده
بود رسید لهذا فرمان سعادت عنوان مشتمل بر تفویض صوبه داری
احمد آباد بنام او که بعد نائب گذاشتن و بنسب آنجا پرداختن
سیف خان را نظربند ساخته بحضور بیاورد صادر فرمودند - و خود
بلنر بابا پیرای از آب نربدا عبور نموده در منزل سنور شرف نزول
فرموده برای جشن وزن مبارک حکم مقام نمودند و چون همشیره
کلان نواب قدسیه ممتاز محل در خانه سیف خان بود و خاطر

سنه ۱۰۳۷ (۳۹۳) محمد جهانگیر بادشاه

مبارک قدسیه با همشیره خود محبت وافر داشتند از طرف
ناهمواری و خبر بیماری سیف خان خاطر جمع نبود شفیع سیف
خان گردید - بموجب التماس بیگم خدمت پرست خان را فرمودند
به شیر خان پیغام رساند و خود خبردار باشد که نظربند ساختن
سیف خان بضرر جانی او منجر نگردد *

درین منزل و جشن عالمی که بفیض رسید دلیر خان باره
آمده شرف اندوز ملازمت گردید و خبر مقید و مکحول گردیدن
شهریار و پسران دانیال از روی عرضه داشت شیر خان که بموجب
نوشتن صرافان لاهور رسیده بود بعرض رسید - بعد رسیدن سیف
خان که کار بقصد هلاک نمودن خود رسیده بود بشفاعت نواب
قدسیه قلم عفو بر جرائم او کشیده گشت و مورد عنایات بی پایان
گردید و از مزد جان بخشی بیماری سیف خان در آن واحد
بصحت مبدل گشت و شکر این عطیة الهی که در خیال و هم
او نمی گذشت بجا آورد - چون موکب همایون بمحمود آباد
دوازده گروهی احمد آباد نزل فرمود شیر خان باتفاق عیسی خان
و میرزا ولی شرف اندوز ملازمت گشت شیر خان را بمنصب
پنج هزار و صوبه داری احمد آباد سر بلندی بخشیدند و عیسی
خان بپایه چهار هزار دوهزار سوار و حکومت تپه مفتخر و معزز
گردید و خدمت پرست خان نزد یمین الدوله مع فرمان بدست
خاص مشتمل بر اینکه هرچه کردی مستحسب افتاد اما اگر نظر
بر امن و دفع آشوب شهریار را با پسران دانیال که ماده فساد
و فتنه اند روانه شهر عدم سازی قرین مصلحت هواخواهان ملک

محمد جهانگیر بادشاه (۳۹۴) سنه ۱۰۳۷

و سلطنت خواهد بود فرستادند * بیت *

سروارت ملک تا بر تن است * تن ملک را فتنه بر آهت است
بعد رسیدن فرمان قضا جریان بلاهور آصف خان مطابق حکم بعمل
آورده به بیعت و دویم جمادی الاولی نام بردها را آواره صحرای عدم
ساخته ریشه حیات مخالفان دولت را بر انداخته خطبه نام نامی
صاحب قران ثانی شاه جهان زینت بخش منابر ساخت - بعده
که رایت ظفر توام نزدیک سرحد رانا رسید رانا کرن که در ایام شاه
زادگی در رکاب عالی شرط جان فشانیا بجا آورده بود بسعادت
زمین بوس رسیده مورد عنایات گردید و بعد رسیدن مرکب جاه
و جلال ظفر اقبال باجمیر پیاده بر مزار حضرت خواجه معین الدین
چشتی قدس الله سره العزیز تشریف آرزانی فرموده مبلغ خطیر
بخادمان و مستحقان آن درگاه رسانده فرمودند که مسجد سنگین
آنجا بنا نمایند و بکار پردازان امر شد که بنایان چابک دست و
معماران باوقوف مع مصالح حاضر و موجود سازند و محلات
مربوطه اجمیر بموجب درخواست مهلت خان بجایگزین او مرحمت
و مقرر فرمودند و جا بجا برای محافظت و نگاهبانی زراعت و
حفظ مال و ناموس رعایا و زبردستان و تنبیه زبردستان قدغن
خدا توس حق شناس تعیین فرمودند *

اواخر جمادی الاخری سنه مذکور بدار الخلافت آگره بفرخی
و فیروزی شرف نزول واقع شد و عالمی از مشاهدہ جمال کامیاب
گردید *

ذکر سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی که بده واسطه بامیر تیمور صاحبقران میرسد

از چمن اخبار سلاطین کامکار و گلشن آثار خواقین نامدار
چنان نگهت روح پرور بهشام سامعان این خبر ورزیده که چون
ابوالمظفر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه
غازی که بده واسطه بامیر تیمور صاحب قران گیتی ستان انار الله
برهانه می رسد چنانچه بحیز تحریر در آمده دردار الخلافت شرف
نزل فرمودند و هفتم جمادی الاخری مطابق بیست و پنجم بهمن
ماه الهی سنه [۱۰۳۷] هزار و سی و هفت بعد انقضای یک و نیم
ساعت زمانی رونق افزای تخت سلطنت هند گردید - از سرنو
منابر فلک منزلت مساجد بخطبه نام نامی سامعه افروز جهانیان
گشتند - و زر سرخ و سفید سرخ روئی تازه از اسم شریف خاقان
زمین و زمان بهم رسانید و از تهنیت این نوید فرحت افزای
سرپا امید نسیم مسرت و دلخوشی جان تازه در قالب ساکنان
بحر و بر عرصه پر وسعت هندوستان بهشت نشان نمودند گرفت
شه گیتی ستان جمشید ثانی • سر افزای ده تاج کیانی
خدا خوانده ازان شاه جهانش • مسخر شد زمین و آسمانش
از طنطنه کوس شادی عذر مال بیزوال و برقع آمدن رامشگران

شاه جهان پادشاه (۳۹۶) سنه ۱۰۳۷

زهرة مثال و نغمه پرداني مغنيان حور مثال كه چون طاووسان
بهشت عنبر سرشت بجلوه خراميدن در آمدند زمين و زمان
لبريز عيش و نشاط گرديد *

وزان جشن فرح بخش و طرب خيز
همنان شد زمين از عيش لب ريز
نه قنپا ساز عشرت شد طرب ساز
كه برگ عيش عالم شد خدا ساز
جهان امروز داد خورمي داد
ز مادر گوئي آن دم خورمي زاد

بعد تقديم اداي تسليم و نثار اميران بشبستان محل خورمي
نم يف بردند - ابتداء نواب قدسيه ارجمند بانو بيگم مخاطب به
ممتاز محل خوانهاي سيم و زرو طبقهاي پراز لعل و گوهر برسم
مبارك باد بفرق همايون افشاندۀ عالمي را از نزول و نثار آن كامياب
ساخت - بعده جهان آرا بيگم و همه پرديگان سرادقات سلطنت شرط
نثار و تهنييت بجا آورده صفحه ايوان فلک وسعت را بحرو كان زر و
گوهر ساختند - دولک اشرفي و در (شش) لک روپيه بمهد عليا ممتاز
محل و يك لک روپيه بنواب قدسيه جهان آرا بيگم و بروشن آرا
بيگم و ثريا بانو بيگم مرحمت فرمودند - و ساليانه مهدي عليا دو (ده)
لک روپيه و در ماه جهان آرا بيگم صبيحة کلان هفتاد هزار روپيه حکم نموده
مخاطب به پادشاه بيگم ساختند و ديگر حجله آرايان گلشن سلطنت
را پنجاه پنجاه هزار روپيه مقرر فرمودند - و چهار (چهار و نيم) لک
روپيه براي پادشاه زاده هاي جوان بخت دارا شکوة و شجاع و اورنگ

زیب که در لاهور بودند به بیگم صاحبہ سپردند - و یک لک روپیه
 بپادشاه زادۀ والا نژاد محمد مراد بخش که در حضور بود عنایت
 فرمودند - و اول دیوان بعضی بدعتہای نامشروع مثل سجده
 نمودن در مقابل عنایات و در وقت آب نوش جان فرمودن و
 بجای تاریخ ماه عربی سال ہجری ماء و سال شمسی آلہی بقید
 سنہ جلوس اکبری نوشتن ممنوع نموده عوض سجده زمین بوس
 چہار تسلیم مقرر فرمودند و تاریخ ماه عربی و سال ہجری را از
 سال و ماء جلوس مقدم داشته ماء الہی را با سال مطابق آن
 قرار دادند - و در بارہ فضلا و دانشمندان صاحب کمال و فقرای
 صاحب حال فرمودند کہ وقت ملاقات شروع بدعاء مسنون سلام
 علیک می فرمودہ باشند - و وقت رخصت بخواندن سرود فاتحہ
 اختتام نمایند و سکہ روپہ و اشرفی یک طرف بکلمہ توحید و اسم
 خلقای راشدین و طرف دیگر بنام نامی شرف زینت پذیرفت -
 و در مقابل آن قرص بی سکہ مهر و ماء رواج اختیار افتاد - و اسم
 نور الدین جہانگیر بادشاه را با لقب جنت مکانی بتکریر آوردن
 مامور فرمودند - بہ یمین الدولہ آصف خان فرمان عنایت آمیز
 مشتمل بر مبارکباد مخاطب بعموی بجان برابر آصف خان با باقی
 القاب نوشته طلب حضور فرمودند - و مہابت خان را مخاطب
 بخان خانان سپہ سالار مہابت خان ساختند و بمنصب ہفت
 ہزاری ہفت ہزار سوار سہ اسبہ و دو اسبہ و چہار لک روپہ نقد
 و دیگر مرصع آلات مع فیل و اسب خاصہ با ساز طلا ممتاز فرمودند -
 اگر بتفصیل اسم و منصب امیران و عطای انعامات پردازد اختصار

سخن بطول کلام منجر میگردد لهذا هر جا ضرورت داند بتحریر و اظهار اسم امرای ذو الاقتدار خامه را رطب اللسان خواهد گردانید - و نام نامی را به اعلیٰ حضرت و صاحب قران ثانی و آنچه بران خامه فصاحت بیان بی اختیار جاری گردد بتسطیر آن قلم را شاداب رقم خواهد ساخت - قاسم خان بصوبه داری بنگاله مقرر گردید و صوبه بهار از تغییر میرزا رستم صفوی بخان عالم و صوبه کابل بشکر خان مفروض فرمودند - و صوبه پنجاب و ملتان بنام منصوبان یمین الدوله آصف خان مسلم داشتند و صوبه برهانپور بتقاضای مصلحت بخان جهان لودی مغضوب بحال فرمودند و صوبه مالوا بمظفر خان و کشمیر باعتقاد خان و صوبه اوده به باقر خان و اله باد بجهانگیر قلی خان بدستور سابق برقرار داشته تغییر و تبدیل راه ندادند و دیگر خدمات صوبه داری و قلعه داری و فوجداری و عمل جا بجا هر که بودند برای بحالی و استقلال او حکم صادر گردید - هر سه پادشاه زاده که در لاهور بودند بموجب حکم با یمین الدوله بحضور رسیدند و محمد مراد بخش مع بیگمان و پردگیان حرم باستقبال رفته بخدمت حضرت اعلیٰ آوردند - و اعلیٰ حضرت از راه شفقت بی اختیار برخاسته هر یکی را در بغل مرحمت گرفتند و تا مدت در آغوش لطف داشتند و هر کدام نذر و نثار گذراندند - و یمین الدوله که بعد از گذراندن بیعت هزار اشرفی و یک خوان جواهر و دو هزار روپیه قد مبوس حاصل نمود - سر او را برداشته بهر دو دست به سینۀ مبارک ضم ساخته با آغوش نوازش در بر گرفتند و بعطای خلعت و اسب و فیل و جواهر آلات که ازان جمله یک پرتله

قیمت لك روپيه بود كه جنت مكاني در جلدوي فتح دكهن
بخشیده بودند مفتخر ساختند - و منصب هشت هزاري هشت
هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خدمت وكالت و لقب عمو آرزاني
داشتند - و شایسته خان خلف كلان ارشد يمين الدوله بمنصب پنج
هزار ي چهار هزار سوار سرافراز گردید - و دران روز سي امير
بافانهاي نمايان و عنايات بی پایان سربلند گردیدند - و ارادت خان
ميربخشي را بتجويز يمين الدوله مسند وزارت و قلمدان مرصع
مرحمت نمودند و صادق خان را خدمت ميربخشي عطا فرمودند *

ذكر جشن سال دويم از جلوس و نوروز عالم افروز

مطابق سنه هزار و سي و هشت هجري

درين جشن سايبان ملك تمثال مسی بدلبدل كه در
طول و عرض و رفعت بر آسمان زياده سري مي نمود و عرصه
زمین متحمل ثقل آن نمي گردید و حكم چرخ فراخ دامان
ديگر بهم رسانده بود بخرچ مبلغ خطير و فرصت ایام كنير باهتمام
كار فرمايان فراش خانه كشير زينت تياري يافته با فلک
برين دعوی همچشمي داشت حكم باستاده كردن آن نمودند - و در
عرصه دو ماه كه چندین هزار فراش بدستياري فيلان قوي هيكل
شب و روز تردد مي نمودند ايستاده نتوانستند نموده و از ايستاده
شدن آن زمین و آسمان را آرايش تازه رو داد - و همه اسباب سرور و
كامرانی زينت سرانجام پذيرفت - و از هر طرف پري رخساران
حور مثال رونق انزای بزم عشرت گشتند و مغنيان خورشيد لقا و
لوليان گلعذار از آتش شعله رخسار گلزار بگرم نمودن دف کف

کشدند - و رامشگران ماه سیم از صدای چنگ و مردنگ بهم آوازی
بزم برپا و قال و بهم آهنگی رباب و موسیقار گوش زهره چنگی را
چون تار طنبور گوشمال دادند * بیت *

ز رقص شاهدان لاله رخسار * نم از بهر اصول آمد بگلزار

ز آتش گاه مینا شعله سر زد * خرد چون دود از محفل بدرزد

از بیست و هفت هزار بیعطای خلعت و اضافه و اسب و فیل
و جواهر سرافرازی یافتند - و فضلا و فقرا و شعرا و ارباب طرب درخور
قسمت کامیاب گشتند و لشکرخان را صوبه دار کابل فرمودند -
پنجاه لک روپیه بمهه علیا و بیست لک روپیه نقد و جواهر و
زیور به بیگم صاحب یعنی جهان آرا بیگم و پنج لک روپیه بشاه
زاده مرحمت شد - جمله درین جشن عالم افزو یک کرو و شصت
لک روپیه از آن جمله سی لک بامرا باقی بخدمه محل و شاه زاده
بعطا در آمد - خواجه عبد الرحیم که از سادات و خاندان مشهور
گفته می شد از جانب امام قلی خان والی توران آمده پنجاه هزار
روپیه سواپی عنایات دیگر یافت - چون عبد الله خان فیروز جنگ
در مکافات اعمال نکویده آخر کار از مدت گرفتار زندان کم عنایتی
گشته بود خواجه مذکور شفیع جرائم او گردید و از سرنو مورد عنایات
بی پایان گشت و منصب پنج هزار و پنج هزار سوار و پنجاه
هزار روپیه نقد مرحمت فرمودند - یاقوت حبشی دکن که خود را
هم چشم عنبر بد مآل می گرفت چون رو بدین درگاه آورده شرف
اندوز ملازمت گردید بیعطای منصب سه هزار و خلعت و
اسب و فیل و نقاره سرافرازی یافت - مهابت خان خان خاندان از

تغییر خان جهان لودی صوبه داردکهن مقرر شد - و خان جهان لودی را بصوبه داری مالوا مامور فرمودند و بمهابت خان حکم نمودند که خان زمان پسر خود را عجله روانه دکن سازد ، خواجه عبدالرحیم باجل طبعی رحلت نمود پسر او را مورد عنایات فرمودند - دریاخان لودی که در ایام شاه زادگی قولا و فعلا ازو تقصیر و ادای خارج سرزده بود چون روی ندامت بنامیده شفاعت یابن درگاه آورد قلم عفو بر جرائد افعال او کشیده بمنصب چهار هزاره سه هزار سوار و عطای خلعت و اسب سرافراز نمودند - خواجه ابوالحسن از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار سربلندی یافت - نادر محمد خان را اگرچه در ایام شاه زادگی بآن جناب ارادت خاص بود اما از آنکه اکثر در عالم نشئه شراب اختیار خود نداشت در ایام اختلاف سلطنت باغواي کارپردازان بر سر کابل فوج کشي نموده نواح آن را مکرر بتاخت و تاراج در آورده از ترک و قزلباشي بیجا تزلزل تمام در کابل انداخته اذیت و خرابي تام بحالی سکنه و رعیت آنجا رسانده و بارجود مانع آمدن امام قلی خان برادر گلان او نام امنیت در آن طرفها نگذاشته هرجا از هر جنس که یافتند از ماکولات و حیوانات زنده و مرده و ملبوسات و غیر آن آنچه که بدست جفاکاران خونخوار آمد دست رد بران نگذاشته باوجود هزیمت خوردن مکرر بطریق قزاقی در اذیت سادات و شرفا و صلحا و علما و مشایخ آن دیار می کوشیدند - و سه ماه بر محصوران و رعایای مل گذار کمال صعوبت گذشت - و ظفرخان و یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت خان و غیره و حاکمان و کومکدان کابل و اطراف در دفع ضرر آي

جماعه كوشیده گاه غالب و گاه مغلوب می گردیدند - آنچه از تعدی آن جماعه بر مسلمانان روداده اگر بتفصیل آن پردازد باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید بعده که حضرت اعلیٰ به تعدی آن جفاکاران اطلاع یافته خواجه ابوالحسن مشهدی مخاطب بلشکر خان را برای تنبیه آن جماعه روانه کابل فرمودند - و از عقب خان خانان مهابت خان را با دیگر امرا نامزد نمودند - بسرهند نارسیده خبر فرار ازبکی مردم آزار رسید حکم شد که در سرهند توقف نموده با باقی منصوبان پادشاه زاده ها و خدمت محمل که از لاهور بحضور طلب گشته اند همراه شده مراجعت نمایند *

بر دانشمندان نکته سنخ ظاهر باد که سهند را سابق سرهند می نوشتند و فی الواقع تا سهند در سلطنت غزنویه بود یعنی بتصرف سلاطین غزنوی بود اسم سرهند اسم با مسمی گفته می شد بعده که فرما رویان ممالک محروسه هندوستان سر اطاعت و فرمان بری درگاه آسمان توأمان نهادند بلکه نام و نشان دیگر فرمان فرما نمادند و تا آن طرف کابل و قندهار در قلمرو لا یزال سلطنت همد درآمد حضرت اعلیٰ فرمودند که سهند می نوشته باشند - و لشکر خان که بعد رخصت هیچ جا توقف نورزیده شانزدهم محرم بکابل رسید بعد عرض رسیدن لشکر خان و خبر فتح و فرار ازبکی یک لک روپیه مصحوب قاضی زاهد روانه کابل ساختند که بسادات و شرفا و صلحای غارت زده برسانند - و باوجود مرده فتح و فرار ازبکی ناهنجار از شنیدن تعدی که بر مسلمانان آن دیار رفته بود بحیار اثر ملال بر چهره پادشاه حق آگاه ظاهر گردید - گویند دوسه برابر

محصول یکساله بلخ و بدخشان سوای آنچه که غارتیان بردند
بتصرف محمد خان در آمده بود *

چون تقریب جمع و حاصل توران و هند ببیان آمده لازم
آنکه آنچه از جمع و محصول ایران و توران و هندوستان مولف
بادشاه نامه بزبان قلم داده و هرچه از روی دفاتر تحقیق
مسود اوراق گردیده تخمینا بتحریر در آمد و محصول تمام ایران
آنچه از مل پیدشکس سوای عشاری که آن مقرر نیست قریب
در کرور و پنجاه لک روپیه می شمارند که مراد از هشت لک
و دوازده هزار تومان عراق باشد و بارجه عشاری دو کرور و
هفتاد و پنج لک روپیه که قریب هشت لک و نود هزار تومان
باشد کم زیاد می شود - اگر تومان سی روپیه هندوستان که پنجاه
عباسی گیرند اما در تحصیل سی و پنج عباسی از رعایای مالگذار
می گیرند - و در ایران چون جمع هر ساله مال مقرر است اختلاف
آفت کم زیاد چندان دران راه نمی یابد برخلاف جمع هندوستان که
در یک سال لکها بهزارها و هزارها بصد دو صد منجر می
گردد بهر حال تمام محصول ایران بجمع سه چهار صوبه از جمله
شش صوبه دکن نمی رسد و محصول محال بلخ و بدخشان آنچه
نوشته از سی لک روپیه تجاوز نمی نماید که یک کرور و بیست
لک خانی باشد برابر محصول یک صوبه کم حاصل هندوستان و
و تنخواه یک امیر زیاده ازان است که محصول بیست صوبه
هندوستان در عهد حضرت اعلی هشت ارب دام که مراد از هشت
صد کرور دام باشد و حاصل آن بیست کرور روپیه می شود نوشته

ایند - و بعد آن لغایت زمان حال که عهد مبارک محمد شاه پادشاه
باشد قریب سه ارب دام از صوبه بیجاپور و حیدر آباد بضبط درآمد -
و جزیه که جمع کمال او به پنجاه و دو لک روپیه رسیده بود باز
در عهد خلد منزل رو به تغزل گذاشته مزید بران شده - اگر در دفاتر
که مطابق آن تنخواه می شود و دیگر هم بر دامهای سیر حاصل
و برگذات ویران صوبه احمد آباد و دیگر صوبجات افزوده شده اما
آنچه بحسب ویران شدن ملک بموصل در می آید بتحریر
آن زبان خامه را آشنا نمودن اولی - مگر انشا الله تعالی در ذکر
سلطنت خلد منزل شاه عالم بتقریب بعضی رویداد شمه از احوال
ملک و مال و حال رعایا و سپاه و تجار و زبایان قلم خواهد داد •
چون در ازمنه سابق که پادشاهان سلف دیوان عام می نمودند
برای استادن بندهای پادشاهی سایه سرکه مانع آفتاب و باران
تواند شد نبود حکم شد که عمارت عالی مشتمل بر چهل ستون
که وقت نشستی دیوان عام برای تابش آفتاب و زحمت
نزول رحمت بکار امیران آید در قلعه دار الخلافه آگرا و در
دار السلطنت لاهور و دار السرور برهانپور بسازند و موسوم بخاص و
عام گردانیدند - بعد تیار شدن چتر کیاس عرش اساس خاص و
عوام حضور طلبای کلیم در صفت آن گفته • بیت •

این تازه بنا که عرش همسایه اوست

رفت جرفی ز زیننه (95) پایه اوست

باغیست که هرستون سبزش سرویست

گسایش خاص و عام در سایه اوست

امام قلیخان والی توران در زمان حیات جنت مکانی عربضه مشتمل برین مضمون ارسال داشته بود که چون شاه عباس بمدد فرصت قلعه قندهار را بتصرف خود آورده اگر پادشاه زاده جهان وجهانیان یعنی شاه جهان صاحبقران ثانی که بگفته غرض گویان متهم بعدم اطاعت گردیده بهم تسخیر قندهار مامور گردد ما هر دو برادر باتفاق رفاعت نموده بعد تسخیر قندهار برای تصرف آوردن خراسان کمر بسته آن بلاد را نیز بتصرف اولیای دولت خواهم آورد - از جمله آن ولایت مفتوحه هرچه شیایان عنایت خواهند فرمود بدان قناعت خواهم نمود و مدام در امداد و اعانت ملک قدیم و جدید خواهم کوشید - باز خواجه عبد الرحیم درین آوان از توران بحضور رسید - با وجود آن تاخت و تاراج که از نذر محمد خان و برادر او در کابل بظهور آمد بار دیگر همان مضمون را موافق انداز حوصله خود بزبان قلم داده بود - چون خواجه عبد الرحیم ازین جهان بآن جهان منزل نمود تحریر جواب آن در تعویق افتاد - و درین آوان نظر بر طریقه جرم پوشان بسیار بخش کم پذیر برای رفع حجاب مقدمه کابل جوابی بعبارت متضمن بر چشم پوشی و اظهار تلافی و عذری که دستور و آئین بزرگان می باشد مع لك و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عنایات مصحوب حکیم محمد صادق (۹۶) و خواجه

محمد صادق (97) پسر خواجه عبد الرحيم مغفور روانه ساختند و بيست هزار روپيه براي مجاوران روضه حضرت صاحبقران فرستادند *

ذکر فراري شدن و بغي ورزیدن نرسنگه ديو

بنديله از حضور و مهم فرمودن بر او

چون نرسنگه ديو پدر چهار سنگه (98) بنديله از ايام شاهزادگي حضرت جنت مكاني تا زمان حال در جرگه ملازمان ركاب سعادت اندوز بود و چهار سنگه در آواخر عهد جنت مكاني بسبب برهم خوردن بعضي نسق سلطنت رويۀ بغي اختيار نموده در ملك پادشاهي دست درازي كرده بتاخت و تاراج مسافران اقدام مي نمود و خزانه و افراد وخته رعايای خود را نيز پايمل ظلم و تعدي مي ساخت درين ايام كه در فكر استيصال آن بدمآل بودند خبر بجهنم واصل گرديدن او رسيد - نرسنگه ديو از شنيدن اين خبر بحكم آنكه

• بيت •

بد گهر با كسي وفا نكند • اصل بد در خطا خطا نكند

نظر بر رويۀ بزرگان بد كردار خود و ملجا و ماواي پراز اشجار خاردار و جنگلهاي دشوار گذار و پشت گرمي خزانه بيدشمار در اواخر سال جلوس نيم شب معه همراهان بدسگال از دار الخلافت اكبر آباد بر آمده راه اديبار اختيار نمود - و بمجرد فرار نمودن طريقۀ مفسدان مردم آزار را شعار نكبت دنار خود ساخته بدست اندازي ملك

(97) در پادشاهنامه محمد صديق نوشته *

(98) - ن - چهار *

و مال رعایا و مسافران پرداخت - چون بعرض رسید حکم شد که خان خانان مهابت خان سپه سالار با ده هزار سوار و پنج هزار بندو قچی و پانصد بیلدار و تبردار از راه گوالیار تعاقب آن سرگشته دشت ادبار نمایند - و سید مظفر خان باره و اسلام خان و دلاور خان و سردار خان و راجه رامدراس و نظربهادر و ده امیر دیگر برای خراب و پایمال نمودن وطن و استیصال آن آواره وادی ناکامی تعیین فرمودند - لک روپیه با دیگر عنایات بمهابت خان مرحمت نمودند - و بهم دیگر امیران رعایت و عنایت پادشاهی مبذول حال گردید - بخان جهان لودی صوبه دار مالوا نیز حکم رفت که با همهران خود و کرمکیان آن صوبه بمدد مهابت خان برسد - و بهارت سنگه بندیل که بر سر وطن ارث آن مرز بوم شوم بآن نهک بحرام عداوت داشت نیز برو تعیین گردید - و عبد الله خان فیروز جنگ را مامور فرمودند که از طرف کالپی بملک او در آید - و بهادر خان روهیله را حکم نمودند که با جمعی از بهادران رزم طلب و دو هزار بندو قچی و بیلدار و تبردار بسیار از جانب شرقی بگوشمال او روان گردد - و جمعی از فوج یمین الدوله با نوکر عمدۀ او نیز سردار علاحدۀ مقرر کرده تعیین فرمودند - و خود بهمراکبی دولت و نصرت بشهرت شکار رایت علم برافراشته رخ دولت خانه بآن دیار نمودند - و بعد ورود بفتح پور جشن وزن سال قمری سال سی و نهم از عمر شریف انعقاد یافت - اول ربیع الثانی مطابق آذر ماه الهی مجلس عشرت و نشاط پادشاهانه آراسته گردید - و آن نیز جهان تاب فلک سلطنت درپله میزان عشرت طراز شرف نزول نموده زر و گوهر را

آبروی دوبلا بخشید * * نظم *

از دولت وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو یاقوت گهر
در پله میزان چو در آمد گوئی * خورشید نشست در افق تا بکمر
آنچه از زینت و آرایش محفل فردوس مشاغل و پیرایش بزم داد
و دهش در ماده امرا و ارباب استحقاق و اهل طرب بظهور آمده
خامه مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است - بعد فراغ
متوجه سیر و شکار سمت قلعه گوالیار گشته چون حوالی قلعه شرف
نزول ریاست ظفر آیات گردید اندرون قلعه تشریف بده تفرج
مکانهای آنجا نمودند - همین که بر مکن محبوسان عبور واقع شد بر احوال
زندانیان ترحم نموده چلد نفری که حبس دائمی آنها شرعا و عرفا
واجب و لازم بود نگاهداشته باقی جمع کثیر که از مدت مدیده
دران عذاب شدید گرفتار بودند حکم خلاص آن جماعه فرموده آزاد
ساختند *

از واقعه کشمیر بعرض رسید که از جمله غرائب مخلوقات
کیل و نهار روزگار بحکم خالق ارض و سما در خانه حسن محمد نام
صبیه توله یاقوت روز هفتم یزبان آمده بفصاحت بیان بنوالدین
خود بطریق پند و اندرز گفت که بلیه عظیم بر مردم این شهر
فازل شدنی است مردم شهر را از روی تاکید بگویند که برای خدا خیر
و تصدق بسیار نمایند - دویم آنکه در خانه باقر نام کشمیری فرزندی
متولد شده که اعلا واه بول و غایت ندارد *

و فوجهای صحرا تورد شیر نبود که برای استیصال چهار
بد سگال تعیین شده بودند بعد رسیدن نزدیک قلعه احداث

کرده آن بد کردار امیران شیرشکار بمحاصره آن حصار برداختند و همت بر قلع ریشه شجر شقاوت آن نابکار گماشتند و از هر طرف بهادران شیر جنگ و پنگ صولقان شیر جنگ سر نه بیشه آن بد عاقبت گذاشته نیشه بیخ اجل اشجار حیات او گردیدند - و دبدبه نزل مرکب همایون بگوئیاری علاوه تقویت بهادران قلعه کشا و دل باختن آن شقی خسران مآل گردید - و وکیل زبان فهم برای عفو جرائم و خطا بخشی فرستاده معروض داشت که اگر صفحه اعمال این سیه نامه بآب دجله غفوشست و شو یابد من بعد قدم جرأت نافرمانی را پیش نگذارم - درین ضمن بعرض رسید که عبد الله خان و بهادر خان رهیل و بهار سنگه برسیده کمند همص قلعه ایبرج را که ملجای آن غول دشت ادبار بود مفتوح ساختند - و قریب سه هزار کافر را بقتل رساندند - بعد عرض رسیدن بندهای جان نثار بعنایات پادشاهانه و بهار سنگه بندیده بنوازش نقاره سرافراز و بلند آوازه گشتند - و چون عمده های لشکر بحضور رسیدند بشفاعت آنها التماس عفو جرایم تقصیرات چهار سنگه بعز قبول در آمد و او را دست بسته آورده ملازمت فرمودند هزار اشرفی نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل بطریق جرمانه گزاند و از جمله چند محال مفتوحه که بطریق غصب در تصرف آن بد سگال بود موافق تنخواه چهار هزاری چهار هزار سوار در جایگزین او را گذاشته باقی بعبد الله خان و خان جهان لودی تنخواه نموده

۵۰۰ در سرکار ضبط نمودند •

ذکر جشن سال سیوم از جلوس مطابق سنه هزار و سی و نه
جشن آغاز جلوس سال بهجت افروز عالمی از خاص و عام
ارباب حاجت کامیاب مقاصد گردیدند و در عیش و نشاط بر روی
صغیر و کبیر آن سرزمین گشودند *

دهان شیشه می باز کردند * بقلقل عیش را آغاز کردند
جرن مهابت خان خان خاندان که صوبه دکهن باو مقرر فرمودند بصوبه داری
دارالملک دهلی مامور گردید - ارادت خان وزیر را بصوبه داری
دکن مقرر فرمودند و قلمدان مرصع وزارت را بافضل خان خاتسامان
مرحمت نمودند و خاتسامانی بمیر جمله مقرر شد چنگیز ولد عنبر
حبشی که بحضور رسیده بود بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار
و خطاب منصورخان سرفرازی یافت *

از سرانم کابل بعرض رسید که بامیان نام قلعه که میان بلخ و
کابل واقع است و بتصرف ازبکان درآمده بود بنده های
پادشاهی آن سرزمین از تصرف آنها بر آورده بتقاضای مصلحت
مسمار نمودند - بحری بیگ ایلچی ایران که با نامه تهنیت
جلوس بطریق استعجال از نزد شاه ایران بدون هدیه رسیده بود بعد
ملازمت بست هزار روپیه و جیفه و خلعت مرحمت نمودند - چون
اکثر بادشاهان سلف هند خصوص محمد اکبر پادشاه غازی که
تا شش هزار فیل فراهم آورده بود در آرزوی بهمرساندن فیل سپید
که ازان بجز نام نشان نمی دادند عمر به پایان رساندند و نیافتند درین
ایام بمدد طالع صاحب قرانی خواجه نظام نام تاجر که طرف بنادر
بیدگو و آچمی رفته بود آنجا چهاره فیل که هنوز رنگ آن مایل

بخاکستري نا مشخص بود بحسب اتفاق بدست آورده در کمال
لاغري نظر بر ندرت رنگ او خريده اراده هندوستان نمود و دوازده سال
آن فيل نزد او ماند و روز بروز رنگ او مانند اثر صبح صادق از سياهي
مائل و مبدل بسفيدي مي گرديد تا آنکه بلون بلور و کافور از همه
عيب بري برآمد چون سيد دلير خان که در جاگير او مدتي آن تاجر
قيام داشت بران اطلاع يافته آن جانور کمياب گران بها را بقيمت
خاطر خواه خريده بطريق پيشکش روانه درگاه والا نمود نهايت
پسند افتاد و مجراي او شد و موسوم بگجيت [99] ساختند -
روزي که بران خود بدولت سواي فرمودند طالبابي کليم اين رباعي
را بديهه گفته بنظر گزrand

• رباعي •

بر فيل سفيدت که مبيناد گزند * شد بخت بلند هر که او ديده فکند
چون شاه جهان بر برآمد گوني * خورشيد شد از سپيده صبح بلند
خان جهان لودي که اسم او بيرم بود در ايام سلطنت جنت مکاني
بمدد تقاضاي طالع از پايه ادنی بمرتبه اعلى رسيد در ايام شورش
حضور و دکن که صوبدار آنجا بود حق نسل قديم ولي نعمت را
منظور نداشته چنانچه سابق باحاطه تحرير در آمده با نظام الملکيان
ساخته ولايت بالاگهات را که از پنجاه و پنج کرور دام جمع داشت
و بعد بخرچ آوردن کرور ها خزانه دو پادشاه و بکار آمدن لکها از
مردم سادات و شرفاي هرديار مفتوح ساخته بودند و بطمع شش
لک هون از دست داده بود وقت عزيمت حضرت اعلى از

[99] در بادشاهنامه نامش گجپتي نوشته *

دکهن بدار الخلافه که فرمان طلب مشتمل بر اظهار عنایات و عفو تقصیرات مصحوب جان نثار خان بدستخط خاص صادر گردید و تکلیف رفاقت از روی لطف نمودند در جواب کلمات لا یعنی و لغو بر زبان آورده و در تقدیم آداب فرمان گرفتن نیز مقصر گردید و علاوه آن تنگ ظرفی دیگر کار فرموده از برهانپور بمالوه آمده بعضی محلات را تاخت و تاراج نموده بمحاصره ماند و پرداخت بعد رسیدن خبر و مرده جلوس حضرت اعلیٰ بر تخت دایر الخلافه که بهلول و غیره امرا همراه او نظر بر مال اندیشی متفرق شدند دست از محاصره برداشته به برهانپور شتافت و بعد این همه تقصیرات عریضه متضمن بر تهنیت جلوس و ندامت افعال ایام گذشته که از راه تیره بخنی و ضلالت از او صادر شده بود بحضور ارسال داشت هر چند که حضرت صاحب قرانی می دانستند که از راه ناچاری که زبان و دل او باهم اتفاق ندارند عذر خواه گردیده باز از راه خطا بخشی و جرم پوشی صوبه برهانپور و برار بر او چندگاه بحال داشته بعده که مهابت خان را بصوبه دکهن مامور فرمودند او را بصوبداری مالوا سرفرازی بخشیدند چون بکوملک مهم چهار سنگه بندیل مامور گردید بعد از فراغ فتح بحضور رسید اصلا حرف کم التفافی بر زبان نیارند بلکه چندان لطف بر حال او مبذول فرمودند که نزد ظاهر بینان کینه خواه این معنی بسیار غریب نمود اما از آنکه گفته اند الخاین خایف مدام نظر بر تقصیرات زیاده از اندازه تحمل سابق ترسان و لرزان می بود و لشکری نام پسر مخلص خان که با پسران آن بد سرانجام همدم و هم بزم گردیده گاه گاه بطریق مطائبه بل

اظهار دوستی بر زبان می آورد که با ایر تقصیرات از دام تدبیر
پادشاهان غافل ماندن و از اندیشه انتقام آن فارغ بودن از طریق
حزم و دانائی بیرونست امروز فرداست که جزای اعمال ناصواب
عاید حال شمایان خواهد گردید پسران خانجهان برین مذکور اوزا
اطلاع دادند و آن پیر کهن کار بران خلاصه تذکار مطلع گردیده
متوهم گشته در بحر فکر دور از کار فرورفت و ترک رفتن در بار
و مجرای نموده در خانه مغزوی گردید و قریب هزار سوار تجربه
کار کارزار دید؛ انتخابی بدر خانه خود نشاند پادشاه برینمعنی
اطلاع یافته اسلام خان را برای تسلی او فرستاده سبب توهم زیاد
استفسار فرمودند در جواب انحراف مزاج حضرت را درباره خود
و نظر بر مال آبرو که در قوم افغانان و همه صاحب عزتان جان
و مال فدای آبروی می توان کرد ظاهر ساخته عذر خواه گردیده
التماس نمود که یا خط آزادی جان بخشی که تویع رستگاری
بندهای قدیم می باشد عطا شود یا حکم شود که سر بریده خود
را بر سر نیزه نموده بخدمت بفریسم حضرت فرمودند که برای
نجات او امان نامه بمهر یمین الدوله باوردهند بعد ظهور این
عنایات چند روز بدستور سلب بمجرا میرفت باز از گفته
مصاحبان برهم کار که بدین مضمون دلفکار خاطر نشان او نمودند که
همه عنایات و الطاف برای آبداری تیشه قطع شجر حیات تست
و رسواس و هراس آمیز بیش از پیش در دل آن بداندیش راه
یافت و در سرانجام تهیه فرار افتاد آصف خان برینمعنی اطلاع
یافته بعرض رسانده برای چوکی نشاندن بر در خانه او التماس

نمود فرمودند که تعیین چوکی بدون تحقیق و ثبوت تقصیر باعث
 خفت اوست درین ضمن آنچه که فیلان و اسپان و جواهر داشت
 نوشته بطریق نذر و پیشکش که در سرکار ضبط نمایند فرستاده و چند
 فیل و جواهر قبول نموده باقی را معاف فرمودند اما آخر از توهم
 غضب سلطانی که نمونه قهر الهی است و خطاهای او زیاده
 از اندازه قبول عقل در عالم خطا بخشی و جرم پوشی بود شبی
 از شبها بعد انقضای دو ساعت نجومی با سایر متعلقان صغیر
 و کبیر که بعضی را بر فیلان و برخی را بر اسپان بوقع پوش سوار
 نموده جریده خانه بدوش گشته معه دوهزار سوار افغان جرار که اکثر
 آن از خویش و تبار و یکجان و دو قالب بودند و دوازده نفر فرزندان
 و داماد و دوصد سده صد پیداده و شاگرد پیشه هوا خواه قدیمی از آگره
 نقاره و طبیل زنان برآمده مرحله پیمای تیه حیرانی گردید بهر شب
 بعرض اعلیٰ حضرت رسید پادشاه همان ساعت خواجه ابوالحسن
 و خدمت پرست خان عرف رضا بهادر و سید مظفر خان
 باره و نصیر خان و غیره قریب بیست امیرنمایی و راجهای
 نامدار برای تعاقب او خلعت داده مرخص فرموده سزاولهای
 شدید برای برآوردن تعیین نموده از دیوان برنخواستند بعده که عمل
 یازده گهری شب که مراد از فرصت چهار گهری از ابتدای وقت
 عرض رسیدن تا رساندن خبر و برآمدن امیران از دروازه شهر باشد
 برآمدن محمد رضا بهادر میرانش و غیره هفت هشت امیر
 و دوسه راجه معروض گردید و برای برآمدن دیگران تاکید و تهدید
 و وعده و وعید آمیز نموده اندرون محل تشریف بردند *

برضیمیرمنیر هوشمندان ظاهر باد که سرانجام و اطاعت امر نوکران
 مرشد پرست و پرداخت پادشاهان خانه زاد پرور و کد و تقید در امور ملکی
 در زمان سلف بدین مرتبه بود که از وقت عرض رسیدن تابر آمدن امیران
 از شهر که هر چند اسپان زیر زین و شتران و فیلان زیر بار سرانجام سفر
 و تهیه سرانجام جنگ موجود باشد در فرصت سه چهار گهری بر
 برآمدن نظر بر رویه آن زمان حرفیست که عقل در قبول آن
 تردد تام دارد و شاهد صدق اینمقال محال انتقال آنکه صبح روز
 دیگر بعد برآمدن شش گهری روز که خان جهان لودی روی کنار آب
 دهل پور که هزده کوه عرفی از اکبرآباد است رسیده در توده
 و گذراندن فرزندان و قبایل بود که ناگهان گرد سیاه رسیدن لشکر
 ظفر اثر از عقب نمودار گردید و آن سیل کوه فنا بنظر غیرت پذیر
 او در آمد و عمل یک پهلوان گهری کار بمقابله و مقاتله کشید و
 خان جهان لودی چون اختر رجعت برگشته طالعان بعد از گذراندن
 مال و عیال معاودت بقصد مقابل فوج پادشاهی نموده ثبات
 قدم ورزیده بعضی مکانهای قلب کنار دریا را مورچال قرار داده
 سد سیلاب فوج دریا موج گردید و لشکر پادشاهی که هر امیری
 با خاصان معدود و جمعی از احدیان و برقعدازان رسیده بودند
 و باقی امیران و فوج چون سیل روان از پی هم دران اسپ تاخته
 می آمدند مقابل گشته بمقاتله و کارزار پرداختن و بهادران رزم
 طلب ندهای جان را بر کف اخلاص گذاشته بجهت نثار کار
 و لینعمت پیش قدمی بر یکدیگر می نمودند خصوص خدمت پرست
 خان یعنی رضا بهادر بهادر بیدش به مردم توپخانه و خواصخان بهی

و مرحمت خان بخشی احدیان و سید مظفر خان بارهه ابتدا دست و بازو به تیراندازی کشودند و از هر دو طرف باران نیسان تیر به بارش درآمد و دلاوران جنگ جو و مبارزان رزم خویکه تازیهای مردم مردانه و جانبازی رستمانه بهم چشمی همدیگر بعرضه ظهور آوردند و خدمت پرستخان که تیر روی ترکش و از بندهای جان نثار مقرب بود بزخم تیری که بر پیشانی او رسید باوجود سرخوئی حاصل نمودن از جوی خونی که بر چهره عقیدت آئین اودوان گردید و زخم کاری بود تا دم واپسین تردد های نمایان بظهور آورده نقد جان را نثار راه مرشد و قبله برحق نمود چون شعله پیکار دزان بزم کارزار بلند گردید و از افغانان رزم جو چپقلشهای مرد را بروی کار آمد و هریکی از مبارزان هر دو طرف مرگ را بچشم خود مشاهده نمودند بلکه سر را ببداد فنا دادن مطاع بی اعتبار زیر پا افتاده دیدند راجه بیقهلاس و پرتیراج با جمعی از راجپوتان و دیگر تهور پیشگان بدستور فدویت کیشان هندوستان از اسپان فرود آمده بران کوه اندیشان شجاعت نشان حمله های نمایان آورده زخمی گشتند و خواص خان بهائی و مرحمت خان شرط تهوی بجا آورده باعث قطع شجر حیات چند نفر افغانان با نام و نشان گردیدند آخر کار زخمهای کاری برداشته در معرکه افتاده صفحه زمین را گلزار ساختند و سید محمد نبیره سید مظفر خان بارهه که جوان نونهال گلشن شجاعت بود بانوزده سید بارهه که هریکی خود را از بهادران جلالت نشان میگرفت در نظر جد نامدار نقد هستی در راه ولینعمت بباد نیستی در داد و بآظهار شجاعت

ارثي هاشمي شرط جان سپاری را بتقدیم رساند و سید مظفر خان خود با پنجاه نفر از همراهان زخمهائی شمشیر و تیرو سنان که زینت افزائی چهره مردان جلالت نشانست برداشته برای اثبات محضر سرخروئی بمهر و نشان سیف حیدر کرار رسانید و دو برادر راجه بیتلهداس با چند راجپوت و قریب هفتاد مغل احدی دست از جان شسته گوی نیکنامی از میدان رنوده بچوگان شمشیر لودیان سرو جان شیرین نثار نمودند • بیت •

نیاسود لشکر زخون رنجتن • ز دشمن بدشمن در آونجتن
پرتهمیراج راآهور را باخود خان جهان سروکار مبارزت افتاد و هر یکی بزخم نیزه همدیگر مجروح ساخته سر کم نیاورده از کوتاهی اجل از یک دیگر سالم جدا شده جان بسلامت بردند و دو پسر خانجهان باسم عظمت خان و حسین خان و شمس خان دامادش با دو برادر محمد خان و محمود خان نام که نبیره های خان عالم لودی می شدند و هر پنج پنجه شیر زیان را روز نبرد رنجه میداشتند و در مغرکه مضاف فیل دمان را امان نمی دادند معه شصت تن افغان که آنها اکثر قرابت دور و نزدیک بخان جهان داشتند بعد جوهر نمودن عیال و ناموس که عبور آنها از آب متعذر بود کشته گردیدند چون در وقت دار و گیر و چپقلشهایی که با فرزندان خان جهان درمیان بود خان جهان بموجب قسم دادن و ابرام آن مقتولان فرصت یافته با چند سریت و دوزن که از آب گذرانده بود و جمعی از عورات دیگر جهاعتداران و هفت نفر پسران و خوینها قریب و جمعی از افغانان دیگر که زنان اکثر آنها خود را بآب غرق بحر فنا گردیدند از دریای

چنبل عبور نموده تخته های کشتی را که قبل از رسیدن لشکر پادشاهی آن طرف آب برده بودند شکسته راه راست گذاشته مرحله پیمای دشت حیرانی گردید باقی همه بهیر صغیر و کبیر معه مال و عیال بزوال و بال تاراج و اسیر گشتن و کشته گردیدن در آمدند - بعد اتمام جنگ و کشته شدن جوانان با نام و ننگ و گذشتن خان جهان از آب فدائی خان و خواجه ابوالحسن و معتمد خان و رای زاد و خان زمان و راجه جی سنگه و غیره امرا و فوج عقب مانده پیهم رسیده باهم ملحق شدند چون بیدار خوابی شب و ماندگی راه و ضرور گردیدن فکر تکفین و تدفین بندهای پیش قدم جان نثار و خبر گرفتن راهی که خان جهان اختیار نمود و موجود نیافتن کشتی همه علاوه سبب توقف ورزیدن کنار آب گردید و جمعی که زخمهای کاری داشتند نیز مانع قصد عبور گردیدند ناچار باقی روز و تمام شب کنار آب بصد هراس و دل پرتاب بسر برده در تلاش کشتیها و مدفون ساختن کشته ها و تدای زخم سپاه نیم جان شب را پ پایان رساندند روز دیگر بعد دو بهر عبور میسر آمد و میان خان جهان و امیران پادشاهی که از آب گذشته تعاقب نمودند هفت بهر تفارت حایل گردید و همه جا سراغ جویان از راه گوالیار و چندیری تعاقب کنان مرحله پیمای گردیدند تا آنکه از گوندوانه برار هردو فوج سربر آوردند چون خان جهان از راه بندیل کهند گذشته بود راجه و راجپوتان آنجا در همه باب شرط خدمت و رفاقت روز بیگسی بجا آورده تا گوندوانه رساندند و بعد رسیدن سرحد گوندوانه راه تعلقه نظام الملک که خان جهان

سوخنة آتش رعایت مردم همان دیار بود اختیار نمود و از کوه نشینان صحرا نورد آن مرز بوم هرکه در میخورد و برهبری باخود می گرفت و بار رعایت انعام نقد و جنس نموده و منت احسان اودا قبول کرده برای پی غلط گرفتن سپاه عقب رهنمونی می نمود و هرجا لشکر پادشاهی می رسید براهای پر از اشجار و جنگلهای دشوار گذار سرگردان می ساختند سید مظفر خان و خواص خان و راجه پرتیراج و غیره زخمهای کاری داشتند و لاعلاج برای علاج در دهمیل پور توقف ورزیدن لازم گشته بود حقیقت بحضور معروض داشت و از روی فضل طلب حضور شدند و بعطای خلعت و اضافه و آفرین سرخرویی تازه حاصل نمودند و بهلول میانه و سکندر لوهانی که بانی رهنمونی تقصیرات خان جهان گشته بود وقت برآمدن از دکن ترک رفاقت نموده بودند درینو بار پیوسته معاون او گردیدند *

چون بحری بیگ ایلچی شاه عباس از ایران مراسله محبت آمیز آورده هنوز مرخص نگشته بود که خبر واقعه انتقال شاه ازین سرای فانی بروضة جاردانی و قایم مقام او شدن شاه صفوی رسید بعد رسیدن این خبر بحری بیگ و مرخص ساخته از طرف خود میر ترک را جریده بدستوریکه بحری بیگ آمده بود ازین طرف نیز نامه باعزاز مشتمل بر تهنیت و تعزیت بطریق استعجال روانه ایران نمودند *

نقل نامه بطریق اختصار بتحریر می آرد

شکری که باترای آن عطیه گرای نامتناهی و سپاسی که در برابر

این نعمت عظمی الهی زبید هیچ زبانی و عنوانی بیان نمیتوان نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جم جاه خلد آرام گاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزی از افق دولت طالع و لایم گشته و مانند آن سزاوار تاج و تخت بر سریر دولت صفوت فحشته امید از کرم واهب بی منت آن است که این جلوس میمنت لزوم را بران صفوة دودمان صفوی و ثمره شجره مصطفوی و دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداناد - چون از قدیم الایام الی الان بمقتضای تعارف ازلی که مدد و معاون رابطه لم یزلیست میان خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانواده عظیم الشان پیوسته رابطه مودت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم بوده بمردای الحب بتوارث از سلف بخلف این عطیه گرایی از سابق بلاحق این موانست عظمی بارث می رسید لهذا میانه اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رابطه دوستی بعد برادری بود - و میان این نیازمند درگاه اله و آن پادشاه والا جاه خلد آرمگاه در ایام خجسته فرجام پادشاه زادگی نسبت محبت بمرتبه انجامیده بود که آن جنت بارگاه را بمنزله عم بزرگوار خود می دانست و آثار محبت و علامات مودت موروثی که رشک علاقه اخوت و ابوت تواند شد از طریق مشاهده عالمیان می گشت - و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین این معنی مرکوز بود که هرگاه واهب العطایا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند بآن رضوان دستگاه دقیقه از دقایق

دوستی نامرعی نگذاشته آن چنان محبتی ورزد که خواقین زمان از تصور آن مستغرق بحر تأسف و رشک گردند - چون اعلیٰ حضرت جنت مکنی بحکم قضای آسمانی بروضة جاردانی شتافتند و نوبت خلافت باین نیازمند درگاه الهی رسید و عرصه مرزبوم هندوستان را از لوث وجود ناپاک مخالفان بآب شمشیر خون نشان پاک ساخت و تمام مملکت وسیع هندوستان که قبل ازیں چندین پادشاهان داشته اند و سیاهان روی زمین آنرا سه ربع ربع مسکون شمرده اند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد الحمد لله و ثم الحمد لله و شکر لله و ثم شکر لله می خواست یکی از معتقدان آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت بطریق رسالت بحضرت آن عم قدسی منزلت روانه سازد درین اثنا خبر واقعه هایل و حادثه نازله رحلت آن شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسید و جراحت کلفت قصه پر غصه جنت مکنی را تازه ساخت تا آنکه بامداد مرده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون لقتدار بر سریر سلطنت آن عم بزگوار و استقرار آن شاه جمجاه بر مقرر دولت آن خلد آرامگاه لشکر غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور گردانید - و کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی مبدل گردید رجاء واثق و امید صادق از کرم عظیم چنان است که هم چنانکه این جلوس همایون را برین نیازمند درگاه الهی مبارک ساخته آن جلوس میمنت مانوس را نیز بران کامگار نامدار مبارک گرداناد و در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - جبرین شاه جمجاه را اعلیٰ حضرت عرش آشپانی بجای فرزند

و حضرت سکندر شوکت جنت مکاني بمنزله برادر ميدانستند
 اين نيازمند درگاه الهي آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار
 ميخواند بمقتضاي اين نسبتها آن نور حديقه دودمان صفوي را
 بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستي را که در خاطر
 دوستي گزين مرکز داشت که در ايام سلطنت و خلافت نسبت
 بآن عم سليمان جاه از قوه بفعل آورد انشاء الله تعالي نسبت بآن
 فرزند کامگار نامدار بظهور خواهد آمد - چون عم غفران مال
 بحري بيگ را از روي استعجال بجهت اطلاع اوضاع و استعلام
 احوال فرستاده بودند او را بزرودي رخصت نموده مانيز سيد
 صحيح النسب و معتمد پسندیده حسب ميربرکه را برسبيل
 استعجال براي استفسار احوال خير مآل آن صفوه دودمان صفوي
 باتفاق روانه آن صوب فرموديم که بعد از ادای مراسم تهنيت
 و تعزيت و اظهار مراتب محبت و مودت آن معتمد را از احوال
 خجسته مال خود کماينبغي آگاه سازند. و هرگونه امری که باعث
 مزيد اقتدار و هرنوع کاري که بموجب زيادتي استقرار شاه والا
 جاه در امور سلطنت آن ديار باشد اين نيازمند را اشاره نمايند
 که از قوه بفعل آورده بعالميان نسبت دوستي بآن فرزند ظاهر
 سازد - آن معتمد را زود مرخص نموده بارجاع مهمات و اعلام
 مرغوبات که درين بلاد بهم ميرسند گلشن محبت و چمن مودت
 را نصرت و خضرت بخشند ايام سلطنت قرين کامراني و موجب
 سعادت دوجاهاني باد *

از واقعه صوبه کلل و عرضداشت لشکر خان ناظم بعرض رسيد

سنه ۱۰۳۹ (۴۲۳) شاه جهان بادشاه

که اقغانان ضلالت آئین اصلا با حکام شریعت نمی پردازند و بنسبت
پیر گمراه خود که یکی از الحاد پیشگان بیدین بنای بدعتی
مذموم دران مرزبوم گذاشته رفته انرا استغفر الله باعتقاد باطله
خود بجای آیه و حدیث دانسته بطریقه الحاد را شعار خود ساخته
رویه ملحدان مباه پیشه اختیار نموده پیروی همدیگر مینمایند
یعنی زنان را بمجرد آنکه گوی مذبح ساخته مجلسی از هم
مشربان فراهم آورده بخته خوراندند بیعقد بتصرف و طی درمی
آرند - وقت طاق سه سنگ ریزه بدست زوجه از خانه بدر می
سازند و زنان بیوه را داخل متروکات میت شمرده وارثان را در
نکاح آوردن و بدیگری هبه نمودن و بیع و شرا کردن جایز و مختار
میدراند و هر مسافر اجل رسیده که دران سرزمین وارد گردد
و بدست آن ناس صفتان حق ناشناس افتد دستگیر نموده شکار
حلال و کار مباح دانسته بملکیت خود در آورده از بیع و شرا آن
وجه معاش می سازند - و از متروکه میت دختر و اولاد نسا را بی
نصیب می نمایند و در قتل و قطاع الطریقى صلحاء آنها سنت
و رویه جد و آبا برهمدیگر سبقت نموده اینمعی را جوهر رشد و کمال
و اظهار رشادت میدانند - ازین مقوله آنچه در باره آن غول نژادان
دون نهاد بدبنیاد در پادشاه نامه درج گشته اگر بتحریر همه خصایل
انجماعه بدسگی پردازد محمول بطریقه عبارت آریان تعصب پیشه
خواهد گردید - حاصل کلام آنکه بعد عرض حکم محکم قضا شیم صادر
شد که حکام توره و شریعت در صلاح و توبیخ آن بزجر و تنبیه
کورشدن و بعد شاید تاکید که کار بفساد و هنگامه منجر گردد بمروایام

شاه جهان بادشاه (۴۲۴) سنه ۱۰۳۹

آن بدعتهای بدنام از میان آن انام کم شد اما کم نشد - چنانچه تا حال آثار آن بدعتهای مذموم دران قوم باقیست *

چون بعرض مقدس رسید که خان جهان لودی خود را نزد نظام الملک بدولت آباد رسانده و خواجه ابوالحسن و دیگر امرا که تعاقب او نموده بودند بسرحد بکلان رسیدند باعانت زمینداران آنجا استقامت ورزیده هرچند بنامه و پیام نصایح آمیز خود واحکام جهان مطاع دکنی های معذورالعقل که همیشه تیشه ندامت و بد مالی پریای نخل خیال محال اندیشی خویش زده ثمره ناکامی چیده اند برای بدر ساختن آن مغضوب بارگاه سلطانی آگاهی میدهند فاند مترتب نمیکرد - و با وجود ذخیره سرکشیهایی سابق از گوشمال روزگار حریف آزار که همه وقت نقش مراد نمی آید غافل گردیده بذخیره چند روز قلعه مغرور اند و اطاعت امر و نهی چنانچه باید نمی نمایند - از شنیدن آن آتش غضب سلطانی شعله آنروز گردید و در ساعت محمود و طالع مسعود یعنی غره ربیع الاخری سنه هزار و سی و نه با عالم عالم سپاه رایت ظفر آیت جانب سرزمین جنوبی برافراشتند و کوچ بکوچ از آب نربدا گذشته همینکه داخل سرحد خاندیس شدند سه فوج بسرداری ارادت خان و شایسته خان معه اعظم خان و راجه گچسنگه که مجموع باهر سه سردار پنجاه هزار سوار می شد تعیین فرمودند و باز ارادت خان را بر کن لشکر و امیران هر سه فوج حاکم ساختند - و اوایل ماه جمادی الاخری داخل برهانپور گردیده آن شهر را بدارالسرور موسوم کردند خواجه ابوالحسن که بدست آوردن خانجهان لودی مامور بود

سنه ۱۰۴۰ (۴۲۵) شاه جهان بادشاه

بحضور رسیده ملازمت نمود و حقیقت پناه بردن خان جهان
به نظام الملک و اعانت دکهنی بعرض رسید *

ذکر سوانح و جشن سال چهارم مطابق

سنه هزار و سی و نه (چهل) هجری

آغاز سال چهارم از جلوس میمنت مانوس مطابق سنه هزار
سی و نه هجری جشن سراپا سرور و بزم عالم افروز به ترتیبی که
هر سال کارپردازان در سرانجام اسباب عشرت آنمجلس بهشت مثال
اعتماد بلیغ بکار می بردند منعقد گشت و در هر کچه و بازار ساز
خرمی آماده گردید و امیران و شعرا و صلحا و ارباب طرب از فیض
ذخیره ها اندوختند و اهل نغمه و نشاط مامور گردیدند که بگرز طنبور
و گلبانگ چنگ و رباب لشکر غم را خوار زار نموده اخراج نمایند
* نظم *

مغنی ز طنبور شد گرز دار * نگردد چرا فوج غم خوار زار
پداله بچشمک زدن گشت گرم * ز جوش ادا بسته شد راه شرم
برون تاخت از شیشه گلبانگ می * خموشی گریزان شد از بندنی
بیست لک روپیه نذر و پیشکش بیگمان و امیران از نظر گذشت
و مضاعف آن بانعام درآمد و دوازده لک روپیه سالیانه از اصل و
اضافه مهد علیا مقرر فرمودند هفت هزار سوار منصب دار و احدی
بهمراهی راو رتن و وزیر خان بجهت تادیب سرکشان تلنگانه تعیین
نمودند - رحیم خان داماد عنبر حبشی و بهروز خان نظام الملکی آمده
شرف ملازمت حاصل کردند اولین را پنجهزاری دو هزار سوار و
دو یمین را دو هزار سوار منصب معه خلعت و دیگر انعامات

عطا فرمودند - خواجه ابوالحسن را با شاه نواز خان و غیره برای تسخیر قلعه و اطراف ناسک ترمک مرخص نمودند و بنام شیرخان ناظم احمد آباد حکم رفت که نایب در احمد آباد گذاشته خود را بمدد ابوالحسن برساند - و راجه بکلانه نیز مامور برفاقت لشکر بتسخیر آن ضلع گردید - عبد الله خان بهادر از کابل رسیده شرف اندوز ملازمت گشت چون اعظم خان را با شایسته خان صحبت موافق نیفتاد عبد الله خان بجای شایسته خان بمرداری مقرر گردید و شایسته خان طلب حضور شد - درین آوان بعرض رسید که قریب دوازده هزار سوار دکنی ها با فوج شایسته خان و خان اعظم بطریق قزاقی یک دو بار مقابل شده شوخی نمودند بعضی مردم کار طلب بکار آمدند و بیشتر زخمی گردیدند چون بهادران لشکر پادشاهی نیز تردد نمایان بظهور آورده جمع کثیر آنها را زیر تیغ آوردند آخر کار راه فرار اختیار نمودند و از مردم نامی پادشاهی امام قلی خان پسر جان سپار خان و پسر شجاعت خان و راجه سترسال [100] برادر زاده راجه مان سنگه با دو پسر او و جمعی منصبداران و خانه زادان کم منصب بعد تردد مردانه داخل پیش قدمان جان نثار گردیدند و راجه گردهرداس و غیره پنجم نفر راجپوت زخم کاری برداشته از خانه زمین به زمین میل نموده صفحه گارزار را گلگون ساختند بعد عرض مراتب بندهای جان نثار را طلبیده فرزندان و خرویشان آنها را اضافه و خلعت و اسب عنایت فرمودند و زخمهای قدویان کار طلب

را که از پدرياي زخم آرايش چهره ساخته بودند بمرهم انواع لطف و عنایت اضافهاي نمايان و انعامات بي پايان التيام دادند - جادو راي نظام الملکي که با پسران و برادران و نبیره هاي سابق رو بدزگانه آورده بمنصب بيست و چهار هزاري پانزده هزار سوار معه برادري مجموع سرفرازي داشت دربنوا؛ از کم طالعی و گمراهی بعضي بدطینتان بار دیگر برخاسته رفته بقصد نوکري نظام الملک نزدیک قلعه دولت آباد فرود آمد ازآنکه نظام الملک ازو بيدماغي زياده از حد داشت بعد از شنيدن خبر رجعت او بخاطر خود قرار داد که وقت ملاقات لو را غافل دستگیر نماید و محبوس سازد و با بعضي محرم و همرازان مصلحت نموده انتظار مي کشيد روزی که جادو رای با اندرون قلعه براي ملاقات طلب داشت بشهرت خلوت او را معه دو پسر و نبیره با معدود چند مانوان آمدن ساختند هيئکه جادورای غافل باتدرون در آمد ناگاه جمعي از کمين گاه بر آمده بقصد زنده بدست آوردن بر سر آنها ريختند جادو راي خبردار گشته با پسران و همراهان دست به پراق نموده هرطرف حمله آورد چندي را کشته و زخمي ساخته آخر کار با پسران و نباير اسير پنجه اجل گردید و شومي نمک حرامي هردو ولی نعمت قدیم و جدید کار خود ساخت زن او گر جای نام که از زنان صاحب اختیار و عاقله و با هوش گفته مي شد بعد از شنيدن کشته شدن شوهر و پسران اصلا بگریه و ماتم مقتولان نپرداخته همراه جگديو برادر خود و دیگر سپاهي که داشت براسپ سوار شده آنچه از زر و زيور و نقد و دیگر اشيای ضروري توانست بر اسبان و فيلان که داشت برداشته و باقي همه همانجا

گذاشتند و آتش داده باستقلال تمام نقاره زنان روانه سند کهپرکه وطن و جاگیر قدیم و جدید پدر و شوهر او بود گردید و هرچند متصل تسلي نامه نظام الملک براي معاودت او رسيد اعتماد بران نموده از سر نو سرانجام در جاگیر نموده روانه درگاه والا گردید و بواسطت اعظم خان جگدیو بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و پتنگ راو نبیره او سه هزارى هزار و پانصد سوار و عطايي یک لک و سي هزار بوبیه و بحالي جاگیر وطن سرافرازی یافت - خان جهان لودی از راه تدبیر سرا پا خطا بامید نجات خود که پادشاه را سراسیمه اخبار موحش اطراف نماید نوشتجات فساد افزا بافغانان و راس الروس آن جماعه که در کوهستان و جبال کابل و حسن ابدال همیشه سرکشی می نمودند فرستاده اشاره بر بر افراشتن علم بغی نمود و ندانست کوه از وزیدن تند باد بحرکت نیاید و نهنگ از تموج موج ترک دریا ننماید - چون نوشتجات فساد آمیز او بسرگروهان آن قوم رسیده افغانان خلیلی و مهمندی و داود زئی و یوسف زئی و لودی و رهیل و غیره از هر طرف چون مور و ملخ فراهم آمده ما بین پیشاور و اطراف آن شیوه بغی و سرکشی و طریقه غارت و آدم کشی که جوهر ذاتی آن بد نهادان دون نژاد است اختیار نموده بقصد تسخیر قلاع پیشاور و دیگر بلاد ماده فساد گردیدند - بندهای عقیدت سرشت پادشاهی کمر همت بردفع آن قوم فتنه پزوه بسته چند گاه بسبب غلبه آن تبه کاران محصور گردیده در دفعیه مضرت آنها کوشیده آخر نظر بر شوخی زیاد آن ستم کاران تیره روزگار ناچار بقصد پیکار و مقابله آن فتناس صورتان بد مآل برآمده از میمنت اقبال لایزال پادشاه عدو

مال آنها را از مقابل برداشته هزینمت فاختش داده دست بافغانان کشي کشته دماغ از دمار روزگار آن گروه ناهنجار بر آوردند - چون خبر فتح گوشمال آن فرقه بد سگال بحضور رسید بر عالمیان ظاهر گردید که تدبیر انگلیختن آن فساد عظیم و آوازه فتنه پریم خیال باطل بود و سواى منجر بافغان کشي گردیدن حاصل دیگر نداد - بغرض رسید که دیانت خان قلعه دار احمد نگر که از بندهای جان فشان بود در وقت فروختن ملک مفتوحه تعلقه نظام الملک که خان جهان لودی شش لک هون گرفته دست ازان ولایت برداشت قلعه دار مذکور دست از قلعه برنداشته چندین هزار دکهنی را در ایام محاصره طعمه گولت توپ و تفنگ ساخته بود ازین حصار بند حیات فانی بقلعه نجات جاردانی شناخت - حضرت افسوس نموده جان نثار خان را بجای او مقرر فرمود - سادات خان و شرزه خان و ناراجی سه سردار نامی نظام الملکی بحضور رسیده ملازمت نموده در جرکه بند های پادشاهی در آمدند خواجه ابو الحسن که برای تسخیر ملک تلگانه نامزد شده بود چون آثار گرانی و کم آبی دران ضلع ظاهر شد و خرابی رسانیدن فوج نظام الملکی و در آمدن افواج پادشاهی علاوه آن گردید عرصه زندگانی بر لشکریان تنگ شد و کار بجائی رسید که نانی بجانی بهم نمی رسید و لشکر عاجز آمده یفد تفرقه افتادند - خواجه مذکور حکم فرمود که در دیهات ویران حسرت و جو چاه های غله که دران ملک مدفون می سازند نمایند و در کوه و جنگل های پر از اشجار که رعایا با مال و عیال و غله یک ساله رفته ملجا و پناه خود ساخته اند بر آنها تاخته تا بیست

کره سی کره رفته در گرد اوری غله کوشند - درین تردد غله فراوان
 با دیگر ماکولات و اجناس بدست مردم لشکر افتاد - درین ضمن
 خبر رسیدن فوج نظام الملک انتشار یافت خواجه ابرو الحسن
 با بهادران یکه تاز و مبارزان جانباز مقابل فوج دکنیان که محل دار
 خان و غیره هفت هزار سوار بودند رفته کارزار صعب نموده بعد
 بکار آمدن و کشته شدن جمع کثیر از هر دو طرف فوج دکن را
 هزیمت داده غنیمت بسیار آوردند - چون خبر نامرافقت سرداران
 که هر کدام نظر بر پایه مراتب و اعتبار بهم دیگر سر فرود نمی
 آوردند بآتش برهم خوردن انتظام لشکر و شوخی خصم می گردید
 بعرض رسید - یمین الدوله آصف خان را سر لشکری هرسه فوج دکن
 فرمودند و عبد الله خان را که سابق سر فوج مقرر نموده مرخص
 ساخته بودند بفرادپور نا رسیده بسبب عارضه بدنی با اتفاق سید
 مظفر خان بحضور مراجعت نمود - درین ضمن بعرض رسید که از
 اعظم خان و دیگر امرا تردد نمایان در تنبیه خان جهان لودی
 بظهور آمد مجملی از تفصیل آن بتحریر می آرد - گویند اعظم خان
 که در ایام برشکال در پرگنه بیرو مقرب خان دکنی در جائنه بسر
 برده در انتظار قابو و فرصت وقت بودند از شنیدن مقرر شدن سر
 فوجی یمین الدوله رک غیرت اعظم خان بحرکت آمده و از جای
 خود با فوج دریا موج بقصد گوشمال عدو بد سکال روانه شده
 بطریق ایلغار شب و روز طی مسافت نموده وقت صبح غافل
 در حالتی که خان جهان لودی و دریا خان در موضع راجوری
 اسباب تجارت غارت کرده آورده بسپاه قسمت می نمودند رسید

مقرب خان معه فوج نظام الملك كه براي مدد خان جهان نزدیک
 فرود آمده بود از شهرت رسیدن فوج پادشاهی رنگ رو و حوصله
 باخته راه فرار اختیار نمود بعده چهار طرف لشکر خان جهان را فرو
 گرفتند - بهادر خان پسر دریا خان که با پدر عداوت شدید داشت
 و هرارل فوج اعظم خان بود باتفاق راجه جیستگه و راجه بیتلدهاس
 و انی رای و دیگر راجپوتان رزم جو حمله آور گردید و از عقب
 سپه دار خان و خواص خان و سردار خان و مرحمت خان
 بخشي احدیان و اهتمام خان داروغه توپ خانه بهیئت مجموعی
 دست و باتوبه تیراندازی و برقندازی و بان کاری کشاده هنگامه
 داز و گیر را بلند آوازه ساختند خان جهان ازان نزل بلای ناگهانی
 خبردار شده کمر بسته و نابسته بسرائیمکی تمام زنانرا برفیلان و
 اسپان سوار ساخته خود را با رفقا به پشت اسب های زین شده و
 فاشده رسانده جنگ کنان طرف کوه و غارها فرار اختیار نمود -
 اگرچه سپاه مغلیه بغارت و تاراج اسباب و قماش پراکنده شده
 پرداختند اما سرداران تجربه کار دست از تعاقب خان جهان و
 افغانان برنداشته بلکه مترجه فراهم آوردن لشکر که بتاراج مل
 مشغول بودند نگشته سزاول های شدید برای گرد آوردن آنها تعیین
 نموده خودها با جمعی که همراه مانده بودند در پی افغان شتافتند
 و بهره می رسیدند سراز تن جدا و زین از آدم خالی می ساختند و
 بهادر خان که بجای آب تشنه خون پدر بود دریا دریا گویان دران
 دریای بی سرو پایان غوطه زده بهادرها بروی کار آورد و باتفاق
 اهتمام خان و نرهداس جهاله باشند کوب بالای قلعه کوه برآمده

چپقلشهای رستمانه و ترددات بهادرانه نمود خان جهان دید که سیلاب
 بلای آسمانی از سر کوه نیزگذشت فیل سواری عیال خود را از روی
 اضطرار باجمعی از افغانان طرف سیوگانو که فراز کوه در راه واقع
 است روانه ساخت و خود در غول ایستاده بهادر خان برادر زاده
 خود را که اشجع روزگار گفته می شد و در شجاعت با بهادر خان
 همسنگ زور بود بمقابل او فرستاد و بهادر خان که افغانان همراهی
 و بغارت پرداخته بودند و با معدود چند رسیده بود نظر بر قلت
 جمعیت از اسب پیاده شده بدستور مبارزان جان باز بهم نبردی
 هم اسم که رهمت بست و بکار آتش بار پرداخت و زد و خوردی
 که در آن هنگامه از بهادر خان و دیگر همراهان او بظهور آمد اگر
 بتحریر تفصیل آن پردازد محضر ابطال داستان رستم دستان
 می تواند گردید - آخر بکوشش بسیار که چندین راکب و مرکوب را
 از همدیگر جدا نمودند دو زخم تیر و یک زخم شمشیر بر رو و پهلو
 خورده محضر سرخروئی را بهم رساند و نر هرسنگ جهاله و غیره
 بلا فاصله رسیده داد مبارزت داده با جمعی از راجپوتان نقد جانرا
 خنار کار ولی نعمت نموده گوی نیکنامی از میدان جلادت ریودند و بعد
 کشته شدن راجپوتان که عجب آشوبی در عرصه کارزار بظهور آمد
 بر سر دیگر بهادران رزم جو افغانان هجوم و زور آورده حشر و شریقامت
 آشکار ساختند

* بیت *

بسا زهره شیر مردان گداخت * صدا بر لب کوهساران نواخت
 عرصه کارزار برامیران پادشاهی تنگ آمد سپه دار خان و خواص خان
 و مرحمت خان یشتن کوه را پناه ساخته بضرر تاثیرمند انیعت خصم

پرداختند راجه بهار سنگه از عقب خود را رسانده بمدد بهادر خان که از رسیدن زخم های کاری و ترده نمایان عرصه حیات برو تنگ می نمود پرداخت - درین ضمن اعظم خان ازین زد و خورد آگاهی یافته خود را رساند راجه جی سنگه و بیتله داس و راجه انوپ سنگه و غیره راجپوتان عمده که طرف دیگر از سردار دور افتاده بودند نیز خبر شنیده رام رام گویان با نیز های جان ستان رسیدند و بازار رزم بمرتبه گرم گردید که تا سه ساعت نجومی کار بکوته یراق کشید و پدر و پسر و دو برادر توام میان هم بر خون ریختن هم دیگر گوی سبقت از یک دیگر می ربودند - هرکرا زخم کاری می رسید آرزوی زخم دیگر نموده قدم جرات بقصد سربازی پیش می گذاشتند تا آنکه بهادر خان از طرف خصم از زخمهای پیاپی از پا در آمد و خان جهان نیز ثبات قدم از دست داده عنان را طرف فرار معطوف داشت - و همه افغانان رو بهزیمت آوردند - بهادر خان که از بسیاری زخم افتاده بود چون رمقی باقی داشت بمدد غیرت از جای خود برخاسته باز روی بلشکر پادشاهی دست بشمشیر برده حمایه مردانه نموده اخر بزخم گولۀ تفنگ افتاد راجپوتی آمد که سر او را جدا سازد جمده را از کمر بر آورده چنان افتاده بر راجپوت انداخت که گوش او بباد داد راجپوت زخم خورده دست از او بر نداشت سر او را جدا ساخته با انگشتی دست و یراق او نزد اعظم خان آورد اعظم خان سر او را برای آویختن بر سر دروازه قصبه سپرد و انگشتی که اسم او دران بود بحضور روانه نمود و باقی اسلحه و انگشت هلی مقتول بهمان راجپوت بخشید - چون از تاختر مسامت سی -

کره راه اسپان نعل انداختند و سم ستوران فرسودند و سواران را از
 بیخوری و بی خوابی و کسل شب و روز راه رفتن طاقت حرکت
 نماند برای آرام گرفتن فرود آمدند - خان جهان این توقف فوج
 پادشاهی را غنیمت و از مدد طالع خود دانسته معه عیال و
 ناموس پیشتر مرحله پیمای گردید قریب سه صد نفر افغانان
 درین مابین مقتول و زخمی گردیده از خان جهان جدا شدند
 و اعظم خان درویش محمد نام را با جمعی برای تعاقب خان جهان
 تعیین نموده خود هم بلا فاصله از عقب روانه گردید و کار بر خان جهان
 بدین مرتبه تنگ شد که فیلی که بران عیال او سوار بود راه نمی
 رفت عوارات را فرود آورده برقع پوش نموده بر اسپان نشانده فیل سواری
 ناموس او با عیال و ناموس دیگر افغانان و جمعی از افغانان که
 پایند قبیله عقب ماندند بدست مردم پادشاهی افتادند و اسیر
 گشتند و بعد حایل شدن شب تا روز و آوردن افغانان بجایای قلب
 و تنگنای غار هر دو لشکر مانده و عاجز گردیده گرسنه و تشنه هرجا که
 رسیدند مثل بیهوشان افتادند - گویند اگرچه اعظم خان را کنار رود
 خانه برای فرود آمدن جا میسر آمد اما چندان ماندگی و کسل
 تردد بر سپاه اثر کرده بود که بعضی دور تر آب لنگر اقامت
 انداختند از تعب کوفت راه تا کنار آب رفتن و دم آبی آشامیدن
 بر آنها شاق گردید و تشنه شب را بصبح آوردند و چندی از تشنگی
 هلاک شدند - و بعد صبح دست از تعاقب برداشته طرف بنگاه
 مراجعت نموده به بهیر رسیدند - چون همه حقیقت بعرض پادشاه
 حق شناس رسید نسبت بحال همه رعایت و عنایت افزانه و

خلعت و اسب و فیل و جواهر بظهور آمد *

درین اوان ساهو بهوسله پدر سیوا که داماد جادورای مقتول و سیوا نواسه او می شد بعد از کشته شدن جادورای از نظام آزاده گشته رو بدین درگاه آورد و از پونه و چاکنه که در جایگز او بود باعظم خان نوشته بامید بندگی امان نامه و فرمان طلب درخواست نمود - بموجب نوشته اعظم خان فرمان قضا جریان بنام او رسید و آن رگ و ریشه فساد که در شش صوبه دکن بدستور حرام خواران آن قوم تا زمان حال ماده فساد مالی و جانی سلسله آن بد سگال نکوهیده خصال روز افزون است و آنچه ظاهر می شد تا باقی آبادی سرزمین دکن قلع و قطع شجر فساد آن ملعونان متعذر - چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان بشرح و بسط بتحریر اصل و نسل و سبب طغیان و زیدن آن بداصل قلم را بجوآن خواهد در آورد - با خویشان دو هزار سوار بحضور رسیده بمنصب شش هزار پی پنج هزار سوار و عطای خلعت و اسلحه مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و انعام دولک رویه سرفرازی یافت و بهمه همراهان او منصب و هشتاد هزار رویه نقد مرحمت کردند و بر اعتبار او افزودند و احکام تنبیه رسانیدند خان جهان لودی جا بجا بنام حکام و زمینداران و سرداران بآکاید تمام معه سزاولن صادر فرمودند *

ذکر تیره بختی باقی ایام خان جهان لودی

خان جهان و دریا خان خرد را به بیجاپور رساندند - انجا هم از خدمات افواج پادشاهی و عدم توجه زلفت بیجاپوریان توقف

نقوانمکنند ورنه و باز بدولت آباد بامید پناه نظام الملك روانه گردیدند اعظم خان از شنیدن آن که سابق اراده تسخیر و تصرف ملک نظام الملك در خاطر او بود باوجود گرانی غله و کم یابی کاه از کمی باران آن سال که تفصیل قصه پرمال آن بزبان خامه سوخته زبان داده خواهد شد متوجه دولت آباد گردید - نظام الملك مال و عیال خود و سپاه و رعایا را اندرون قلعه دولت آباد جا داده فوج سنگین برای مقابله فوج پادشاهی تعیین نمود و بر سر کتل که جای قلب و برای دکهنی ها مورچال خاطر خواه بود مقابله و مقاتله رو داد بعد از زد و خورد بسیار و کشته شدن آدم بیشمار هر دو طرف دکهنی ها هزیمت خوردند و جمعی قتل و اسیر گردیدند - بعده که فوج پادشاهی داخل ملک نظام الملك شد اعظم خان شروع به تلخواه نمودن پرگنات و محالات بامرا نموده گماشتهای جاگیرداران و منصوبان دکهنی را از هر جا خارج نمودن فرمود - و قلعه منصور گذه که احداث کرده منصور نام یکی از غلامان نظام الملك بود و دیگر قلاع را که اگر بذكر تفصیل محاصره و تردد قلعه کشانی و جانبازی بندهای پادشاهی باوجود ظهور آمدن شرط قلعداري محصوران مفتوح گردیدند پردازد از سر رشته انتظام اختصار نویسی گسسته می گردد - و بضرب گوله توپ و تفنگ و قوت سر پنجه اقبال تیموریه بتسخیر در آوردند و محصوران بعضی مقتول و مغلول جمعی بقرل امان خواستن و قلعه سپردن مامون گشتند - خانجهان لودی از ملاحظه مغلوب گردیدن نظام الملك و همدات فوج دریا موج پادشاهی و اثر بلای قحط و وبا که

از بلیه ناگهانی آسمانی دران ملک روی داده و از هر طرف چون صدای نفسمی نفسمی روز محشر بگوش هوش باخته او رسید با مال و عیال و جمعی که رفیق روز بیکسی با او مانده بودند برآمده بقصد سمت شمالی راه کتل انقور که از راه هلی قلب مشهور است فرود آمده از دهرنگاون و جوپره (101) شده سرحد سلطانپور و تعلقه اداس طرف چپ گذاشته از آب نربدا عبور نموده بعد عرض حضرت اعلیٰ عبد الله خان را که زیرکوه فردا پور و سید مظفرخان را که در حضور بود و هر دو بعد از بیماری صحت یافته بودند مامور فرمودند که بلا توقف و اهمال در پی خصم بدسگل شتابند - و سرفراز خان و درگا داس و مادهو سنگه و یکه تار خان و جمعی از امرا با دو صد گرز بردار شجاعت پیشه شدید شیر شکار مرخص گشتند - و حکم شد که دو گرز بردار نزد عبد الله خان رفته از راه سلطان پور و بیجا گره سزاولی نموده از آب نربدا بگذرانند - و دو دو گرز بردار همراه هر یکی از امرای نامدار مامور گشته مقرر فرمودند که همه را بکنار آب باهم ملحق سازند - عبد الله خان و سید مظفرخان در سرحد بیجا گره بهم پیوسته کوچ بکوچ طی مسافت مینمود - چون بمرونج مالوا رسید خبر یافتند که خان جهان دو روز قبل از ورود لشکر ظفر اقبال عدو مال آنجا رسیده دو حلقه فیل از فیلان پادشاهی که آنجا بودند گرفته از صدمات تعاقب لشکر پادشاهی استقامت نورزیده پیشتر مرحله پیمای گردید - چون وقت

عزیمت خان جهان از حضور بدکهن عبور بتعلقه بکرماجیت پسر
 چهار بندبیله واقع شد بکرماجیت شرط ضیانت و اعانت و بدرقه
 همراه دادن بجا آورده مغضوب بارگاه آسمان جاه گشته بود - این
 دفعه که باز بامید دستور سابق بآن سرحد رسید بکرماجیت که در
 تلافی تقصیر گذشته انتظار مید جسته سابق میکشید بعد شنیدی
 خبر نزدیک رسیدن آن سرگشته وادی حیرانی که هیچکس را چنین
 روز ندامت نصیب مباد با فوج خود سوار شده بقصد شکار تاخت
 و تاراج و دستگیر ساختن آن امید افکار خود را نزدیک آن برگشته
 روزگار رساند قضا را خان جهان از شنیدن اراده او ازان سرحد تند و
 جلد معه عیال که پابند و بال جان او بود گذشت و دریا خان که
 نیم کوه عقب خان جهان بطریق چنداول میرفت مقابل بهم شدند
 و هر دو گرم دار و گیر گردیدند بعد کشته شدن افغانان و راجپوت
 طرفین گوه تفنگ قضا بر پیداشانی دریا خان خورد و کشتی حیات
 دریا را حباب وار غرق بحر فنا ساخت - راجپوتان که از پیش رفتن
 سردار خبر نیافته بودند دریا خان را خانجهان تصور نموده بودند سر
 او را بریده بتاراج مال و عیال و قتال همراهان او پرداختند - خانجهان
 آنروز فرصت یافته جان بسلامت بلا تردد آفت بدر برد - همراهان
 دریا خان شرط غیرت و جانبازی را کار فرموده بعضی ناموس خود
 کشته قریب چهار صد افغان با پسر دریا خان غرق دریای خون و
 هلاک گردیدند و قریب دو صد بندبیله کشته شدند و بکرماجیت سر
 دریا خان را با پسر او بحضور ارسال داشت و در جلدوی ان بعطای
 خلعت و چمدن و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه گردیده - و خانجهان

لزگشته شدن دریا خان که همدم و همراز و محرم باوفای خود میدانست غرق دریای حیرت و سرگردانی گشته باید که پرنم سراز قدم نشناخته بطریق یلغار مرحله پیدا گردید - چون پانزده گروهی سذرده رسید از آنکه همراهان خان جهان و ستوران از یلغار چند روزه مانده و کسلمند و زخمی گردیده بودند و خانجهان را نیز از تردد راه و فکر آبروی ناموس و غیرت نام هوش بباد داده بود یکرز با التماس پیک اجل مقام ضرور گردید - درینضمن سید مظفر خان باره که بجاذبه شجاعت ازلی همه جا پیش قدم بود چون بازیکه تلو و بلای سرنوشت رسید و خانجهان خبر یافته بحالتیکه خدا نصیب هیچ بنده خود نسازد چاره کار درین کار دید که بانصد سوار لائق کارزار که مددگار و یار بیگسی توان گفت با خود نگهداشته باقی سواران زخمی را همراه خزانه و بهیر تاراج گشته که مانده بود یکم منزل پیشتر روانه ساخت و خود مقابل سید مظفر خان آماده کارزار و جان سپاری گردید و عجب مقابله و مقاتله رستمانه از هر دو طرف رو داد که سیدان باره مقابل شمشیر افغانان که هر یکی چون سد سکندر ثبات ورزیده داد شرط نمکخواران آخر روز میداد پروانه وار بران شعله کوه زده جوهر شجاعت بر روی کار آوردند و از افغانان نیز چپقلش های مردانه مرد ربا بظهور آمد که سادات باره افرین گفتند و بحملهای هاشمی و حیدری که در مقابل افغانان جانباز نمودند هر طرف که خانه زین خالی میشد مضاعف آن سرو جان طرف دیگر بباد فنا میداد و شمشیرها از غلاف بلا مدد دست بر آمده جوهر برش ذاتی را بر روی خصم بعرضه نمودار میگشت • بیت •

شاه جهان پادشاه (۱۶۴۰) سنه ۱۰۴۰ هـ

چو برق از رگ ابر بهر مصاف • برون گشت شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار • که شد تیغ ها جفت مقراض وار
شیرزاد خویش خان عالم دران گرمی هنگامه رسیده تحفه جانرا نثار
راه کارولی نعمت نمود و دهگا داس راجپوت نیز بهم چشمی او
بعد دست و پا زدن بهادرانه رخت هستی بباد فنا داد بعده که
خانجهان اکثر همهرهان را زخمي و پای برکاب سفر آخرت دید خصوص
محمود خان پسر او که بمدد غیرت افغانی و جانبازی حرکت
مذبوح مینمود نفس او چون دم آه سحر خیزان چشم بر راه دم
واپسین اجل بود طعمه تیغ سادات گردید - پسر دریم خانجهان از
گلولی تفنگ زخمي شد و از تردد کارزار مانده و خود و خانجهان
نیز زخم نمایان برداشت ناچار ثبات قدم ورزیده برعایت پاس
ناموس اصلا بهیچ چیز مقید نگشته فیلان و اسپان و همهرهان زخمي
که تاب سواری نداشتند در انجا گذاشته مرحله پیمایی بادیغ حیرانی
گردید بلکه بعضی اسباب کار آمدنی و چارپایه معیوب عمدا
میکذاشت که بهادران غنیمت دوست برای بدست آوردن آن
دمی و نفسی مشغول گردند - و افغانان اجل رسیده آن تفرقه را
غنیمت و فضل الهی میدانستند که جان سالم بدر توانند برد - بست
زنجیر فیل بدست شیران فیل گیر و باقی فیلان و اسپان خوب و
توب و علم بتصرف امر سنگ زمیندار بهاندون آمده با فیلان دیگر
بحضور رسیدند - خانجهان که با مردم بقیة السیف و همدمان چند
بقصبة کالنجر رسید قلعداران انجا سر راه بهو گرفته اکثر رفقای او را
زیر تیغ آردند - و حسن خان پسر خانجهان با جمعی اسیر گردید و

خانجهان از آنجا نیز جریده بقصد جان بدر برون تا تالاب سندرعه
 عنان نکشید در آنجا خاک اجل دامنگیر و نفس گریبان گیر گردید
 و دل بمرگ داد - همدمان و همروز را چند بار قسم های شدید برای
 جدا شدن داد و در جان بردن مختار ساخت - چند نفر جانرا عزیز
 داشته ترك رفاقت نمودند و جمعی را که حق نمک دیرینه و
 رعایت وفاداری از نقد جان عزیز نه نمود ترك رفاقت نه نمودند -
 هر یکی بزبان اخلاص بیان گفتند که اگر سر برود از سر پیمان
 فروزم - درین ضمن سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد گرز
 بردار چون بلبه آسانی بر سر آن اجل گرفته ها رسیدند و
 آن سرگشته برگشته طالع با عزیز خان نام پسر که از همه عزیزتر
 می داشت و تا دم واپسین رضا بمقابل شدن او نمی داد
 پیاده شده با چند افغانی که مانده بودند دو نیل را پناه و مورچال
 ساخته با فوج مقابله و مقاتله آغاز نهادند - مادهو سنگه و گرز
 برداران پیش آهنگی نموده حمله اور گشتند و خان جهان چون
 شیر تیر خورده زخم رسیده غرش کنان به نبرد رستمانه پرداخت *

• بیت •

خرامیده شیران بگشت آمدند • نهنگان ز دریا بدشت آمدند
 دران عرصه شوری برانگیختند • که در چشم محشر نمک ریختند
 ز برند گیهای شمشیر کین • لب زخم بر تیغ گفت آفرین
 و آن از جان سیر آمده خون گرفته در عرصه کارزار هیچ وجه
 کوتاهی ننموده داد مردانگی میداد تا طناب عمرش به تیغ اجل
 بریده گشت و به برچهی مادهو سنگه از پا در آورد و باوجود زخم

شاه جهان بادشاه (۱۶۴۲) سده ۱۰۴۰

دیگر که پیدایی رسید باز بعد از افتادن خود داری نموده نشسته تا دم واپسین از دوست و دشمن آفرین شنیده در جواب محاربه حریف کوتاهی و پهلوی خالی ننموده تا رسیدن سید مظفرخان بدست یاری حربی جان ستان بعلم بقا شتافت - گویند شاه قلبی نام گز بردار سر اورا از تن جدا ساخت - از جمله افغانان که همراهی او از اکبر آباد کرده بودند دیگر جمعی که آمده باو ملحق شدند سوای چند افغانان که در راه بسبب رفاقت عیال دستگیر شدند سی نفر دیگر زنده مانده بعد فراغ کار او جان سلامت بدر بردند دیگر همه طمعۀ تیغ و تیرو سنان و گولۀ تفنگ سوزان گردیدند و تادم واپسین بلکه بعد از ارتحال و انتقال خان جهان از تنگنای سرای بیوفا بتقدیم وفاداری شرط جان سپاری بجا آوردند * بیت *

نیا سود لشکر زخون ریختن * ز دشمن بدشمن در او یختن

سر سرداران زیر گرز گران * چو سندان نزدیک اهنگران

و دران روز نبیره سید مظفرخان با بیست و هفت نفر جان باز شرط جان نثاری بجا آوردند و چندی از سادات و راجپوتان بخال و خط زخم نمایان گلگونۀ غیرت آرایش چهره ساخته علم شهرت بر افراشتند - عبدالله خان که بعد از اتمام کار گفتگو بر سر تقسیم سرها و تصرف نمودن اسپان و یراق مقتولان میان گرز برداران و بعضی سادات کشیده بود رسید - و لشکر فراغ این هرج و کساله زبان را آشنا ساخت و سرخان جهان با همراهان و پسر او همراه گرز برداران و خواجه کامگار مؤلف جهانگیرنامه روانۀ بارگاه آسمان جاه ساخت و جان جهان نام پسر خان جهان که زنده خود را گذار کشیده نزد زن

دریا خان رفته پناه آورده بود زن مذکور او را گرفته بود مصحوب جلال برادر خورد بهادر خان بمعرفت یکه تاز خان روانه درگاه اعلی ساخت - بنام خدای را سری که با چندین هزار سران سرکله می زده باشد و از چنان ادنا پایه به چنین مرتبه اعلی رسیده پادشاه زاده را بغرور جاه و مرتبه و شجاعت بخاطر نمی آورد چنانچه ابتدا مایه نزاع و کم توجیهی حضرت بحال او از غرور و تبختر و خود سری آن افغان جهالت نشان گشته درین ضمن آه دودآلود کدام دل رنجیده و تیر آه عرش گذار کدام ستم کشیده در ایام حکومت رانی هرچهار صوبه دکن که با دو پادشاه دعوی همسری داشت کار گرگشته باشد الحال بدین بی اعتباری و خواری بر سر سنان برای عذرت دیگر خود کامان غافل از درگاه منتقم حقیقی جلوه کنان شهر بشهر تشهیر می یابد *

کجا این سرو اعتبار سنان (102) * مگر از پی عذرت دیگران سر یرا که بودی ز صندل بدرد * زمانش بباری پراز گاه و گره وقتی که حضرت اعلی کنار دریا برکشتی نشسته سیر دریا و تفرج آب تپتی برهانپور می نمودند خواجه کامگار آن سر را بنظر پادشاه آورد - حضرت شکر دفع فساد بجا آورده حکم نواختن شادیانه فرمودند - آرزنده سرو همه بندهای جان نثار که دران پیکار و کارزار سبقت از یک دیگر روده بودند باضافها و خلعت و اسب و فیل و جواهر سرفرازی یافتند - چون سر دریا و سرخان جهان

پدیم و متفاوت سهل از نظر گذشت طالبا این قطعه تهنیت
بدیهه گفته بنظر گذراند *

این مژده فتح از پی هم زیبا بود

این کیف دوبالا چه نشاط افزا بود

از رفتن دریا سر پیرا هم رفت

گویا سر او حباب دریا بود

و پسند طبع دشوار پسند افتاد فاعتبر و ابا اولی الابصار ورد زبان

و سامعه افروز صاحب سروران پند نیوش گردد *

ذکر قحط سال دکن که بسال غم موسوم گردید

چون رزاق عباد بعد از ظهور کمال بی اعتدالی در وفور عصیان ورزیدن

و اقسام قبایح که انسان صورتان ابلیس صفت در درگاه خطابخش

جرم نیوش می نمایند و هر دم و هر لحظه در عالم جوانی بعد از

ایام جهالت آنچه ازین عاصیان نامه سیاه افعال قبیحه بظهور می آید

و از بیصران سیاه نامه هرچه نافرمانی و زشتی اعمال سر می زند

اگر مخلوقات روی زمین را روزی ده بار بانواع سید است و بلیات

مبتلا ساخته باتش جلالت بسوزاند و احیا سازد و باز جزای

کردار او را درین دیر مکافات بکنار او گذارد از صد یکی تلافی بظهور

آمدن محال محال محال - اما هرگاه نافرمانی از حد گذشت جذبۀ

قهر الهی بوسیله نازل بلای قحط و وبا و دیگر عقوبات خبردار می

سازد چنانچه ابتدا در سال هزار و سی و نه از وفور رحمت که

بزحمت روان نعمت بند های عاصی مبدل گردید آفت آب

زدگی برگ سبز زراعت و بیخ نباتات را چنان تباه ساخت که

دران سال اصلا حاصل آن بعمل نیامد و ثمرشامت بندهای
مغضوب درگاه الهی از دکن تا احمد آباد غافل پدشگان بادیه غرور
را خبردار ساخته فی الجمله گوشمال داد اگرچه غربای بی
بضاعت را تنبیه بظهور آمد اما متکبران با ثروت و مال داران
با نخوت که خان جهان را پراز انبار غله و نقد وافر و خیره همه
ماکولات درخور طول عمل مقابل کوتاهی عمل گنج در گنج
اندوخته داشتند و بر حال دیگران رحم نداشتند از ان گوشمال
و زیست سرایا ملال چندان بهوش نیامدند - و در سال هزار
و چهل که تاریخ آن سال سرایا قهرجبار حقیقی سال غم یافته
اند از ابتدای تیر ماه الهی آخر مهر ماه این چهار ماه ایام
برشکل که سبب پرورش اطفال نباتات و نشونمای سبز پرشان مهد
زمین است چنان امساک باران روداد که برای پارچه ابر سفید
و سیاه چشمهای گرسنه چشمان مبتلا بجوع سیاه و سفید میگردد
لکه ابر ظاهر نمیگردد - و بمرتبه آسمان بر زمین بخل ورزید که قطره
شبم بر زمین نرسید از نائره قحط و غلا که از بد ترین بلا و بلیه
آسمانی است سموم گرسنگی و بی برگی خرمن هستی بی
بضاعتان را بباد نیستی داده دایه بیرحم ابر را بر اطفال نباتات
چنان سنگ دل ساخت که تا انقضای موسم رضاع زراع و پرورش
نباتات و حبوبات قطرات مطرات را از سر بستان سحاب باز گرفت

• بیت •

چنان آسمان بر زمین شد بخیل * که لب تر نکردند زرع و نخیل
از صفحه زمین و زمان نام نان چنان بی نام و نشان گردید که در

دكان خبازان و طبلة عطاران بجز گاوزبان از خوردني و دروا كه گاه گاه
اهل دول را ميسر مي آمد ديگر چيزي كه آرايش تختة نان بايان
تواند شد ديده و شنیده نمي شد * بيت *

نشان از ابرباران آنچنان رفت * كه گفتي برج آبي ز آسمان رفته
هوا گر قطره ابري جلوه ميداد * بدی بي آب همچون كاغذي باد
اگر يك قطره آبي آتشين بود * چو آب آبله پرده نشين بود
بجز زبان خشك كه بكام گرسنه چشمان چسپيده بود سوخته ناني
در تنور يافت نميگريد و غير از چشمه چشم گرسنه چشمان كه از
آتش جوع در جوش بود يكي در باز نمودار نبود - الحاصل آفت
قحط سالي بكمال شدت منجر گرديد - و فرياد و فغان بي نوايان و
جوش و خروش بي بضاعتان بفلك برين رسيد و شمار موتي از
احاطة حصر و عدد در گذشت - و طريقه كفن و دفن از الكه دكهن
مرفوع القلم گرديد - و عزا و نوحه بمزده نجات يافتن از بليۀ جوع
بشادی و مبارك باد مبدل گشت و ساكنان آن ديار را عزم غربت
چون احرام كعبه بستن واجب شد - و فوج فوج از مستمندان بي
بضاعت و جوق جوق از صاحب ثروتان حوصله باخته روبره ديار
شرقي و شمالي گذاشتند اما از كم قوتي و بي مايكي سواي كچكول
گدائي ترشه زاد و راحله بر نميداشتند و اكثري از ضعف و ناتواني
بمنزل اول نا رسیده بخدا ميرسيدند - و در هر گوشه و كنار شهر و صحرا
سواي كله و استخوان آدم بجای تخم غله و ديگر حبوبات كاشته
نمي يافتند * بيت *

ز بس در كوچه فرش مرده افتاد * نشان از كوچه تابوت ميداد

بسمان شیشه ساعت دو دنیا * پراز خانی شد از موتی و احیا
از نگاه تند گرسنه چشمان قرض ماه در کاستن و از دود آه حسرت
نگاهان شعاع آفتاب در رنگ باختن ضرب المثل گردید * بیت *
نظرها قرص مه را کرد تاراج * بنان شب فلک هم گشت محتاج
ز تنگی گر فقیر و گر غنی بود * بخوان رزق او غم خوردنی بود
از مردم ثقه آنوقت آنچه مسود اوراق در همان سرزمین مسوم نموده
و از کهنه دهقانان کهن سال شنیده و هرچه مولف بادشاه نامه
نوشته اگر تفصیل آن نکاشته آید محمول بعبارت پردازی و اغراق
خواهد گردید مجمل می نگارد که کار مردم در آدم خواری بسماع
جگر خوار منجر گردید مادر و پدر مهربان خوردن گوشت جگر گوشه خود
برای خلاصی جان او از عذاب جوع و مامون گردیدن خویش از خوف
هلاک نسبت آدم خواران بی باک از افعال حسنه می پنداشتند -
اگر خوان رسیدات شادی که در میان نبود و ماکولات دیگر بطریق
ندرت میر و وزیر بخانه هدیه میفرستادند از ملاحظه گرسنه چشمان
دایم الصوم که خود را چون بلای ناگهانی بران خوان میزدند ببد رقه
شمشیر و سپر که بر سر حامل آن حایل نموده سپر در سپر می
یافتند - از آفت دست برد و هجوم آنجاعه محفوظ میداشتند - اگر
تنگدستی بدست گرسنه مستی تنها می افتاد از سر گوشت خون
آلود حلال او نمیکدشت و نان بایان استخوانهایی بوسیده وقت شب
لورده از آسیا گذرانده قدری آرد گندم نور کهنه تلخ شده و هرچه
میسر آید داخل نموده نان پخته بطریق تحفه و هدیه برای
مالداران می بردند - تا آنکه کجه آنها نزد حکام گل نموده و گوشت

مردۀ خشک شدۀ آدمي بدست هرکه افتاد بآب تر نموده بروغن
 پیه چشم و شعلۀ آتش دل خود کباب ساخته تناول مي نمود - اهل
 بازار با خاک مان مزار و قبرستان همدستان شده بر سر بيع و شراء
 گوشت مردۀ تازه و سال خورده گفتگو بکوتوال و ارباب عدالت
 ميرساندند و تنبيه مي يافتند گویند - روزي ضعيفۀ مويه کنان و
 موکنان قضيه نزد قاضي آورد که فرزند و جگر پاره خویش را از
 غلبۀ آتش جوع خود بملاحظۀ شدت اضطراب همسايه که همیشه
 همکسه بودیم خود بذبح و اکل آن راضي نشده بهمسايه تواضع
 نموده بمذبح ساختن و پختن آن ماذون ساخته گفتم مرا هم بقدر
 فرو نشاندن آتش جوع لقمه خواهي داد آن بيمرت دور از انصاف
 مرا از پارچۀ استخوان و ریزۀ گوشت جگر گوشۀ ام متمتع ساخت
 و از قلت کم يابي کاه انسال چه نرسم که اگر بوابي خلال ریزۀ کاه
 مطلوب ميگردید بوزن شعشعۀ طلا بتلاش بهم ميرسيد - چنانچه
 شاعري گراني و کميابي علف را بدین حسن ادا بيان نموده *بيت*
 بهوش باش که زندان که فروش ترا * بجاي کاه مباد که زعفرانت دهند
 و از جنس بقولات چه شرح نمايم که هم وزن زمرد و زبرجد بجد و
 کد تمام دست بهم ميداد - شهرها از بيرون رفتن متوطنان مورثي
 و بپلاک شدن هزارها که هر روز از هر محله و بازار خالي ميگردید
 بويرانه منجر گردیدند - و در هر کوچه و محله بجاي اب باران غم
 مي بارید - و بسال غم چنانچه تاريخ قحط آن سال بذکر در آمده
 موسوم گردید - پادشاه حق اکاه براي جاري نمودن لنگردر هر شهر
 و قصبه هاي مشهور خصوص برهانپور مامور فرمودند که چه از سرکار

پادشاهي و چه از طرف يمين الدوله و ديگر امراي نامدار در
 رسانيدن مبلغهاي خطير بسيار بمحتاجان تاكيد بكار برند - چون اكثر
 برگذات دكهن خصوص صوبه خاندیس و بالاگهات از اومت قحط سالي
 ويران مطلق شدند از انجمله پرگنه نندگان و باهل و سلطان پور و غيره
 محالات متصل دامن كوه يك قلم رو بويراني آورده بودند سی و چهل
 كرو در دام تخفيف داده از اصل جمع داممي كم نمودند و سواي ان ديوانيان
 دكهن تا مدت دامي محالات ويران شده دكهن را تخفيف مي دادند
 از جمله آن سلطان پور كه چهل سال ويرانه محض بود و در صوبداري
 خان جهان بهادر و ديواني حقيقت خان و گنگارام نام عامل بعد
 تخفيف تام بآبادي آن كوشيده و رعاياي اطراف را آورده آباد
 ساخت - حاصل كلام در چنان ايام ملالت انجام اعظم خان بحسن
 تردد جانبازي بهادران كه بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن
 تحصيل حاصل است قلعه دهارور را كه در باري او شهر كلان مشهور
 آباد بود و لك ها مال به بيع و شرا در مي آمد مفتوح ساخت
 و جمع كنير دران يورش بكار آمدند هفت (103) فيل و هشتاد اسب
 نظام الملك و جواهر وافر و مال زياده از حساب از اندرون و بيرون
 قلعه بدست اعظم خان آمد و آنچه بتاراج رفت رفت گويند
 هيچ كس از لشكريان نبود كه صاحب زيور و مرواريد نشده باشد
 و براي اكثر مردم نكبت قحط سالي بعيش مالداری مبدل گرديد و
 بجاي ظرف گلي ظرف چيني و غوري باستعمال درآمد و طلا و نقره

بنصف قیمت به بیع و شری رسید - بعده که خبر تاراج شدن و بدست مردم آمدن از جواهر و افر باعظم خان رساندند فرمود که از جنس جواهر و مصالح توپ خانه و چارهای قیمتی و چاهای غله هر جا که باشد بضبط سرکار در آورند باقی را به سپاه و تاراجیان واگذارند و جدو مادری نظام الملك با جمعی از خویشان آن خاندان و جمع کثیر اسیر گردیدند از آن جمله چند مرد و زن با نام و نشان را نگاهداشته با عریضه فتح نامه بحضور روانه ساخت باقی اسیرانرا آزاد نمود بعد عرض اعظم خان با همراهان بعنایات پادشاهی معزز و مفتخر گشته برای تنبیه دیگر مخالفان و امداد لشکر پادشاهی که قلعه قندهارک را محاصره داشتند روانه گردید •

درین ضمن خبر رسید که زندوله خان که از امرای با نام و نشانتص به اشاره عادل شاه برای رسالت و پیغام مصلحه و درخواست قلعه قندهارک نزدیک رسیده اعظم خان مقام نموده خلف صدق خود ملتفت خان را با یاقوت خان حبشی باستقبال او فرستاده باعزاز نزد خود طلبیده بعد ملاقات و ادای پیام محبت التیام از کلمه و کلام او ظاهر شد که چون زندوله خان با ده هزار سوار همراه فرهاد خان پدر خود برای حراست ملک عادل شاهیه مقرر است و سابق با عادل شاه صلح باین شرط شده بود که بعد اعانت فوج پادشاهی که در استیصال نظام الملك کوشد از جمله قلاع نظام الملك پنج قلعه با بعضی تعلقه طرف کوکن بار عنایت نمایند معینا عادل شاهیه در باطن نمی خواستند که استیصال نظام الملك بالکل شود و در معارنت افواج

بادشاهی کجدار و مریز بعمل می آوردند الحال التماس دارند که از جمله قلاع موجوده قلعه دهارور را منجمله آن پنج قلعه که در عهد نامه بهرح بیان در آمده بعادل خان عنایت فرمایند و الا عهد شکنی ماده دل شکستگی خواهد گردید اعظم خان در جواب گفت اولاً وعده عطای قلعه ها که موقوف بر اعانت و مدد شما در تادیب نظم الملک بود اصلاً بظهور نیامد و وقت تسخیر قلعه دهارور نیز بالکل اثر معارنت ظاهر نگردید درینصورت درخواست شما و اظهار طالب ایفای عهد بیجا و بیموقع است و صلاح کار در تلافی گذشته که عذر خواه تغافل سابق تواند گردید در اینصورت که چون فوج عدو مال برای تنبیه بقیة السیف مخالفان پایان گهاک متوجه شده شما را باید که درین نواح با فوج شایسته کمر جهد بسته چشم بر راه و گوش بر آواز آوارگی لشکر نظام الملک باشد که هرگاه آن هزینه یافتگان از چنگل شیران فیل شکار چون آهوان دشت ادبار جسته و خسته آواره این سمت گردند سر راه بر ایشان گرفته جوهر تردد خود ظاهر سازید بعد ظهور خدمات پسندیده از طرف شما برای قلعه مفترحه بحضور التماس نموده خواهد شد و درجه پذیرائی خواهد یافت - القصه اعظم خان زندوله خان را طرف ناندیر مرخص ساخته خود بقصد معارنت تسخیر قلعه قندهار روانه گردید نظام الملک که بر اینمعنی اطلاع یافت صلاح کار خود دران دید که با عادل خان مصالحه بشرط دادن قلعه شولا پور که از ابتدا میان هر دو ماده نزاع موروثی همان قلعه بود نماید و عهد و پیمان اتفاق را تازه سازد لهذا رسولان چرب زبان فرستاده نفاق را باتفاق مبدل ساخت و

برای مدافعه لشکر پادشاهی هم عهد و پیمان گردیدند - بعده که بر مقرب خان و بهلول خان نظام شاهیه از صدمات افواج قاهره عرصه تنگ گردید بقصد فرار خطی برندوله خان مشتمل بر اظهار اتحاد سابق و لاحق بچاپلوسی نوشتند - درین ضمن نوشته اعظم خان نیز رسید مبنی برین که مخالفان اراده آوارگی به بلاگهات دارند طریقه هواخواهی درین است که مطابق قرار سرراه بر آنها گرفته امید وار نتایج باشند - رندوله خان که از سبب صلح و صلاح هر دو عهده دکن بر قرار خود بحال بود در جواب عذر دهنیه آمیز نوشت و در معاونت نظام الملک کوشیدن گرفت عازم خان حقیقت را بحضور معروض داشت - بعد عرض سردار خان را با سه هزار سوار و سید دلیر خان را با سائر احدیان که همراه خواجه ابوالحسن بودند و خواص خان و رشید خان نزد اعظم خان روانه ساختند و اعظم خان بعد رسیدن کومک بتاخت و تاراج قصبه پیرینده تعلقه عادل شاه پرداخت و بازارها را آتش داده عمارت ها را سوخته بتسخیر قلعه متوجه گردید و در اندک فرصت دیوار حصار از ضرب گوله و صدمه فیلان کوه هیکل بتزلزل در آورده کار بر محصوران تنگ آورد و احاطه اول قلعه را مفتوح ساخت درین ضمن محصوران توپ کلانرا پراز آهن پاره و پل سیاه نموده جانب لشکر آتش دادند و چند نفر کار آمدنی و چارپا ازان هلاک شدند و برای باقی مردم لشکرکه از گرسنگی فاقه و لاغری چارپایان بجان آمده بودند فی الحقیقت قوه حرکت و تردد درانها نمانده بود و از کهی سوای نام و نشانی پیدانبرد دستاریز پس پا شدن بدست آمد و محصوران

از مشاهده آن تقویت تازه بهمرسانده از اندرون برآمده مردمیکه دران حصار داخل شده بودند پاره را بقتل آوردند و جمعی با جان سلامت برآمدند ملامت فرار را بربرباد دادن جان اختیار نمودند - و بعد از محاصره چند روز دیگر عازم خان نظر بر سختی که لشکر از طرف قحط و نرسیدن رسد و قوت لایموت حیوان ناطق و غیر ناطق میکشید و پوست خشک بر قفس استخوان انسان و جانوران مانده بود تسخیر قلعه را بروقت دیگر موقوف داشته از پای حصار قلعه برخاست و خود را بدهارور رساند - آصفخان از بالا گهاٹ و سید مظفر خان و عبد الله خان از مهم خان جهان بحضور رسیده دوازدهم شعبان سنه مذکور شرف ملازمت دریافتند - سید مظفر خان را بخطاب خان جهان از اصل و اضافه پنج هزار پانجهزار سوار مفتخر ساختند و عبد الله خان باضافه هزار سوار و عنایات دیگر مع برادری و همراهان سرفرازی یافت و هر یکی در خور پایه کامیاب گردید و احکام عتاب و عنایت امیز در باب تنبیه انواع نظام شاهي و تسخیر قلعه جا بجا صادر شد و فوجها مع ترب خانه روانه گردید •

ذکر سوانح و جشن سال پنجم از

جلوس مطابق سنه هزار و چهل هجری

هفدهم شعبان المعظم جشن جلوس سال پنجم منعقد گردید حکم شد که وجه خرج آرایش و دیگر لوازم بزم و نشاط بمستحقان جان بلب رسیده و گرسنه چشمان از جان سیر آمده رسانند - رشته بی نوائی عالمی که از قحط و غلابانواع لا گرفتار بودند بروده گشت و در قلاب پوست و استخوان کهنه برنا و پیر مستمندان

جان تانه بهمرسیدن گرفت - محمد علی رسوای ایران با نامه شاه صفی ملازمت نموده خلعت و تاج قزلباشی و جیفه مرصع و خنجر الماس و دو خوان طلا و پاندان مرصع معه نه پیداله ارگجه که قیمت جمله بیست هزار روپیه باشد عطا فرمودند و ارمغان شاه ایران سه تفوز اسپ معه دیگر تحف آن بلاد بقیمت سه لک روپیه از نظر گذشت - و همان روز پنج لک روپیه با جواهر و افر و نیلان کوه پیکر فرستاده قطب المملک بعرض رسید *

از وقایع صوبه اله باد معروض گردید که ابدال نام کافر بد فرجام که قلعه و حصار متعدد در جنگل پراز اشجار احداث نموده علم طفیان بر افراشته مردم آزایی و قطاع الطریق می نمود بمعی و تردد قلیچ خان بعد امتداد کشیدن محاصره و بدرجه شهادت رسیدن جمعی از بندهای پادشاهی قلعه مفتوح گردیدند و قریب هزار کافر زیر تیغ غازیان اسلام در آمده راه دارالبوار پیمودند - و زیاده از هزار نفر صغیر و کبیر زن و مرد را آن شقی جوهر نموده خود قابو یافته آواره دشت ناکامی گردید - و مال و اسباب زیاد بتاراج لشکر اسلام درآمد و جا هلی قلب توابع آن را آتش زدند و آن کفر آبک را باسلام آباد موسوم گردانند و بتخانها را مسجد ساختند *

دیگر از فتوحات آن سال تسخیر قلعه ستونده است که از سعی سپه دار خان بعد تردد نمایان مفتوح گردید و مقدم مفسد پیشه آنجا خود را سید میگرفت امان خواسته بتجویز سپه دار خان بمنصب سه هزار سوار سوارازی یافت - نصیر خان

که سال گذشته بقصد تسخیر قلعه و قصبه قندهار شرط سعی بجا آورد
 بسبب بعضی موانع دست برداشته موقوف بر سال آینده داشته
 بود درینوقت باتفاق شهباز خان و غیره بطریق ایلغار جلو ریز بر قصبه
 مذکور رسیده باوجود خبردار شدن و تردد نمایان نمودن مخالفان که
 سرافراز خان و سمندر خان و سیدی سرور حارثان قلعه و قصبه از
 سر دادن توپ و تفنگ و دیگر آلات آتشباری از اطراف قلعه کوتاهی
 نمودند - بهادران کشور گیر و دلاوران قلعه کشا بانواع تدبیر و سعی
 قهوریها بکار برده اول قصبه را بتصرف والا در آوردند و قریب شش
 هزار مرد و زن صغیر و کبیر دستگیر شدند - و پانصد اسپ و مد شتر
 با مال وافر و دیگر اشیا که از سرکار خاصه نظام الملک در آنجا بود
 سواپی امتعه و اتمشه تجار و رعایا بتصرف مردم پادشاهی در آمد و
 مل و مبلغهای خطیر بتلراج رفت - و سرافراز خان حارث آنجا
 بهزاران هراس جان سلامت بدر برده خود را بنظام الملک رساند
 و نصیر خان اسیران را ازاد ساخته همت بتسخیر قلعه گماشت - بعد
 ترددات نمایان و محاصره چندگاه که نقب ها بپای حصار رسیده در
 فکر برنمودن باروت بودند که لشکر کومکی دکهنی ها بسرداری
 زنده خان و بهلول خان رسید معینا که از جمله نقب ها یک
 نقب زیر برجی که ملجاء رفقدازان محصوران بود آتش داده
 پانصد نفر پرانده بودند مردم قلعه به پشت گرمی کومکیان که از
 چار طرف بر مورچال ریخته صدای داز و گیر بلند ساختند آشوب
 قیامت برپا شد از زیر و بالا متصل هم گول توپ و زنبورک و حقه
 آتش بار و بان شر و افشانی و سنگهای فیل را نازل شدن گرفت و

تزلزل عظیم در لشکر افتاد

• بیت •

ز تیر دلیران پیکار تیز • زمین لاله خیز آسمان لاله ریز
 نصیر خان دل از دست نداده و دست از کارزار برنداشته باوجود
 هجوم چنان خصم و باریدن تگرگ گولۀ آتش که از بالا و
 پائین میرسید حملهای صف ربا و نبرد های مرد ازما نموده
 مخالفان را از پیش رو بر داشته و مصلحت کار دران دید
 که دران گرمی هنگامه کارزار که غرش و عد توپ و بارش گولۀ
 آتشین هوش تهمتنان روزگار میبرد از جمله نقب های باروت
 فرش شده که سه نقب مصالح آتش زدن آن موجود شده بود
 آتش دهنده - درین ضمن اعظم خان که از شنیدن خبر رسیدن فوج
 زندرله خان یلغار نموده بود رسید و بحضور اعظم خان نقب هارا
 آتش زدند و جمعی زیر دیوار آمدند و برخی همراه برج
 با مصالح آن پریدند - باوجود تزلزل پراندن یک برج و دیوار و تردد
 یورش بهادران لشکر نصیر خان باتفاق فوج تازه رسیده اعظم خان
 محصوران بمرتبه سدره گردیدند و بممانعت دفع حمله یورش
 پدش آمده چنان شرط قلعداری بجا آوردند که جای تحسین
 و آفرین خویش و بیگانه داشت و آن روز قلعه مفتوح نگردید و
 در تردد طرفین ظلمت شب حایل یورش گردیده و تمام شب مردم
 قلعه در برداشتن دیوار از مصالح چونه و سنگ که موجود داشتند
 و مردم پادشاهی در پر نمودن نقب های دیگر از باروت بروز آوردند
 صبح که تیغ دودمه آفتاب جهان تاب برای تسخیر ربع مسکون
 نور افشان گردیده سراز برج مشرق بر آورد و مردم قلعه باهم

سنه ۱۰۴۰ (۴۵۷) شاه جهان بادشاه

مصلحت نمودند آخر فردا روز هم این قلعه ها به تسخیر قلعه کشا خواهند در آمد و همه کشته تیغ قهر و سیاست خواهیم گردید صلاح کار درین است که امان طلبیده کلید قلعه را حواله نمایم و خود را از بلای اسیری و طعمه تیر و سنان محفوظ داریم - پس هفت نفر فهمیده کار برای پیغام امان و سپردن قلعه نزد سرداران فرستاده کلید قلعه را سپردند - ده زنجیرفیل و صد و شانزده توپ که از جمله چهار توپ فامی باسم غیری کلان و غیری خورده (104) و بجلی و ملک ضبط بودند با اسباب دیگر بضبط اولیای دولت قاهره در آمد *

دیگر از مدد طالع صاحب قران ثانی - آنکه چون بعد فوت ملک عنبر نظام الملک فتح خان پسر کلان عنبر را که سپهسالار صاحب مدار نظام الملک گفته می شد از سوئی ظن که خراب کن دیر کهن و خاصه کامروایان الکة دکن است غافل گرفته محبوس ساخت و بجای او تقرب خان که از غلامان عمده او بود سپه سالار و خواصخان حبشی را وزیر خود نمود بعده که از تقرب خان موافق چشم داشت بظهور نیامد و دکنی های دیگر که موافق رویه بزرگان برهمکار که همیشه باتی استیصال سلاطین خود گردیده اند حسد بکار بردند باز فتح خان را از قید برآورده صاحب مدار سلطنت ساخت - ازین معنی تقرب خان رنجیده خاطر گشته رجوع باعظم خان آورده بمنصب شش هزاری شش هزار موار و عطای لک روپیه و دیگر انعامات سرافرازی یافت - صد و چهل نفر دیگر که همراه او از مردم با نام و نشان آمده بودند

همه در خور پایه منصب و خلعت یافتند - بعده که اعظم خان بقصد
بهر بردن ایام برسات طرف بدر و دریافت اراده عادلخان روانه گردیده
بارجود پیغام مصالحه بمیان آمدن از طرف زندوله خان و دیگر امرای
بیجا پور همینکه سه چهار منزل قطع نموده شد روزی بر سر کهی که
بر سر دیهی رفته بودند میان راجپوتان و مقدمان دیه جنگ در گرفت
و هر ساعت شعله آتش فساد بلند شدن گرفت و کومک از هردو
طرف میرسید و نایر جلال و قتل افروخته تر میکردید جمع کثیر
از طرفین کشته و زخمی گردیدند درین ضمن قریب هفت هزار سوار غنیم
بسر داری زندوله خان و غیره سه چهار امیر نامی ناگهانی رسیدند
و مردم بقیه السیف کهی را در میان گرفته بزد و خورد پرداختند و
بمرتبه غلبه دکهنی ها ظاهر شد که شهباز خان با پسر خود از اسبان
پیاده شده داد مردانگی داده نقد جان را با شصت نفر دیگر در راه
ولینعمت نثار نمودند و رشید خان و بهادر خان و یوسف خان
باجمعی از راجپوتان بعد جنگهای رستمانه زخم کاری برداشته علم
جان افشانی در معرکه کارزار برافراشته بیهوش گشته افتادند - و جمع
کثیر دیگر از منصبداران و احدیان و برق اندازان کشته و زخمی
گردیدند حاصل کلام احدی ازان ورطه سالم نجات نیافت و اکثر مردم
زخمی نامی را که دکهنی ها می شناختند برداشته دست بدست
بطریق تحفه و هدیه نزد سرداران خود بردند - اعظم خان از شنیدن
این هنگامه جلو ریز خود را رساند و فوج دکهنی ها راه خود گرفتند
اعظم خان را که نظر بر کشتگان و زخمیان افتاد افسوس کنان برای
تیمارداری و محافظت زخمیان باقی مانده امر نموده مراجعت کرد -

اگرچه در تدارك این چشم زخم تاخت و تاراج بسیار و اسیر گرفتن
بیشمار در ملک و تعلقه بیجا پور نموده شد اما فایده بحال کشتگان
و زخمیان نداد بلکه روز بروز زیاده ماده فساد و فوج کشی و آدم
کشی بیجا پور و نظام الملکی علاوه فریاد و شدايد قحط سالی دکن
میگردید •

ذکر واقعه ممتاز محل بیگم

هفدهم ذی قعدة سال حال ملکه قدسی صفات ممتاز محل
که روح جان پرور و همدم و محرم بستر حضرت اعلی بود بدرد زه
که بعد امتداد ده پهر صبیغه متولد شد ازین منزل فانی بروضة
جاددانی بهزاران حسرت شتافت - ازین واقعه جان گاه کوه کوه
غم در دل پادشاه راه یافت و در تعزیت آن محرم و همدم دیرینه
مدتها با سینۀ پراخگر و دیده پراختر بحرورده ترک ملبوسات رنگین
و عطریات و جواهر پوشیدن نمودند و در جشن زن و جلوس نغمه
و سرود شنیدن را صدای نوحه و ماتم تصور می نمودند و هرگاه
یاد می آمد اشک ریزان گشته آه پردرد کشیده بدین زمزمه زبان
را آشنا می ساختند •

زندگی بهر دیدن یار است • یار چون نیست زندگی عار است
و هرگاه که بر سر مزار آن ملکه ملکی صفات میرفتند دریا دریا لولوی
آبدار از چشم گهر بار بر سر قبر آن مرحومه مغفوره می امشاندند و
اکثر میفرمودند که دیگر لذت سلطانی بلکه مزه زندگانی نمانده و
بی نظاره دیدار آن دلدار غمگسار همه نشاط بکدورت و غم مبدل گشته -
و هرگاه در حرم سرا تشرف میبردند اشک ریزان قدم گذاشته پادیده

پرنم همانوقت مراجعت مینمودند و میفرمودند که دیدن زنی
احدی خوش نمی آید - زهی سعادتمند زنی و خوشحال مردی
که در ایام حیات باهم چنان نرد محبت بازند که ایام فراق وجدائی
بر آنها چنین کار نماید - فی الواقع هیچ نعمت دنیا به از همدم و
رفیق صاحب غم خصوص چنان غمگساری که در آخرت نیز مسرت
افزایی همدیگر خواهند بود نیست - در خانه داری بیست و یکسال
چهارده فرزند تولد شد از آنجمله هفت گل گلشن سلطنت باقی
مادند چهار پسر و سه دختر یک کرور روبیه در خزانه مغفوره بر آمد
آنها با اجناس دیگر دو حصه کرده نصف به پادشاه بیگم و نصف
بچهار پادشاه زاده تقسیم نمودند •

اعظم خان و تقرب خان از بالا گهات آمده شرف اندوز ملازمت
گردیدند - درینولا بعرض رسید که فتح خان پسر عنبر بعد از خلاص
شدن و سپه سالار نظام الملک گشتن در تلافی محبوس گردیدن
خود موافق دستور نمک حرامان دکهن نظام الملک را غافل ساخته
از روی دغا و تدبیر گرفته محبوس خود ساخت و حقیقت این
حسن خدمت بخدمت حضرت اعلیٰ معروض داشت و خود
را یکی از بندهای مطیع عقیدت کیش و غلامان خیراندیش
آن درگاه وانمود - درین اوان معروض گردید که خواجه ابوالحسن
با لشکر پادشاهی برای انقضای ایام برشکل در دامن کوهی
نزدیک ناله که آب بسیار کم داشت چنانچه بخرچ لشکروا
نمی نمود فرود آمده بود - نهم شهریور ماه الهی از بارش سه روزه
که پیهم واقع شد بمرتبۀ آب ناله طغیان نمود که لشکر را فرصت

تبدیل مکان نداد - و از بالای کوه سیلاب های کوه ربا فرود آمده تمام دامن کوهسار فرو گرفت و لشکر را هیچ طرف راه گریز نماند ناچار دست لڑ همه اسباب برداشته هرچه توانستند برداشت مع عیال و ناموس که بر فیلان و اسپان سوار بودند خودها شنا گزان با هزاران هراس و خواری ازان آب خون خار جان بسلامت بر آوردند و دیگر مردم لشکر که بار بردار و سوار نبودند نداشت و در آب دس و پازدن نمی توانستند معه زن و فرزند و آنچه داشتند زاد راحله کعبه با خود گرفته از راه نزدیک بدریای شور پیوستند - از خزانه خواجه ابوالحسن زیاده از یک خریطه اشرفی و پنج خریطه رویه فرصت برداشتن نشد تا به بیجارگان بی سر و سامان که سوار یا بوی خشک شده قحط دیده نداشتند چه رسد *

همدین روزها از واقعه اودیسه بعرض رسید که در همسایگی پرورش خان باره باروت فروشی خانه داشت در انبار باروت لو آتش از غیب افتاد و خان مذکور با جمعی که در دیوان خانه باو هم بزم بودند از صدمه باروت معه آن خانه پریدند *

ربیع الاولی جشن وزن قمری سال چهل و دویم بدستور هر سال انعقاد یافت - نصیرخان را بعطای مراتب ماهی که در دکن ازان عمده تر مراتب نمی باشد سرفرازی بخشیدند - و از سلاطین دهلی اول کسی را که ماهی عنایت نمودند همین بود - چون فتح خان پسر عنبر حبشی نظام الملک را که در محبوس خانه داشت خفه نموده روانه دار البقا نمود و جمعی از امرای دیگر مثل خواص خان و عبدالله خان معلم که نظام الملک

اورا دخیل مصلحت ساخته و سید خلیفه قلعه دار و سادات خان و سیدی بلال مخاطب بشمشیرخان و اعتماد راو و دیانت راو و غیره دوازده نفر را همراه آن مظلوم هم سفر ساخت و جمعی را محبوس نمود و حقیقت را به تمهید آنکه ارتکاب اختیار این عذاب برای رضا جوئی آن جناب بامید نتیجه آن نموده ام بحضور معروض داشت و درج نمود که پسر ده ساله او را برای مصلحت قایم مقام پدر تا رسیدن حکم ساخته ام بعد عرض اگرچه در باطن از نملک حرامی آن ظالم بد مال بسیار بخاطر نگرانی نموده اما بتقاضای امور ملکی که از نظام الملك نیز ذخیره بیدمانی داشتند در جواب نوشتند که ما هم باقی ملک نزدیک بتسخیر رسیده را نظر بر یتیمی و مظلومی پسر او بحال داشتم اما جواهر بیدش قیمت و فیلان نامی نظام الملك را با پسر خود روانه حضور سازد و خلعت معه کهو ده مرصع که اسلحه مخصوص دکهنی هاست و یازده اسپ برای او روانه نمودند و مکرر احکام معه سزاواران شدید رو شناس برای اردن جواهر و فیلان نظام الملك تعیین فرمودند *

ذکر تعیین افواج برای خرابی ملک بیجا پرور و فتوح قلعات

چون عادل شاه از راه ناعاقبت اندیشی با نظام الملك بر قلعه شولپور مصالحه نموده خلاف مرضی پادشاه عهد و پیمان را یکسو گذاشته بود آصف خان را با امرا و راجهای نامدار که به تحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است برای تنبیه او مرخص ساختند - خبر ارتحال اسد خان در لاهور و جهانگیر

قلی خان ولد اعظم خان در جونه گده بعرض رسید *

جشن وزن شمسی سال چهل و یکم بدستور مقرری منعقد گردید - آصف خان که نزدیک قلعه بهالکی رسید قلعدار آن جا یک روز دست و پا زده راه فرار اختیار نمود و تمام اسباب و ذخیره قلعه سوای آنچه بباد حادثه تاراج رفت مبلغ خطیر واصل سرکار گردید چون بتقاضای مصلحت ملکی چنان قرار و حکم شده بود که هرچه قلعه عادل شاهیه بتسخیر در آید حواله متوسلان فتح خان که در آن ضلع اند نمایند آن قلعه را حواله منصوریان او که در قلعه اوده گیر بودند نمودند و از آنجا کوچ نموده نزدیک قلعه گلبرگه رسیدند - بعد سیر اطراف آن مصلحت در محاصره او ندانسته مترجه بیجاپور شدند - مابین راه رزاق الله نام از اعیان عادل شاه با نوشته و پیغام صلح باظهار ندامت و اعتراف تقصیرات گذشته و التماس عفو جرایم مع قبول پیشکش لائق رسیده ملاقات یمین الدونه نمود از آنکه رزق الله نام مردم کم زبان بوده بمجرد رجوع مصالح در تن دادن التماس او مصلحت نبود رسول مذکور مایوس مراجعت بیجاپور نمود *

شبه از وقائع حضور آنکه - پادشاه زاده محمد شجاع که برای رساندن تابوت والده ماجده بدار السلطنة رفته بود رسانده آمده ملازمت نمود - چون فتح خان حبشی در ارسال جواهر و فیان تکامل ورزیده بود وزیرخان را برای تنبیه و گوشمال آن بدمال مرخص فرمودند - و تقرب خان دکنی را که با فتح خان از قدیم الایام عداوت داشت با ده هزار سوار و چند امیر دیگر همراه

دادند - چون آصف خان بهای قلعه بیجاپور رسید و بتروند قلعه گیری پرداخت افواج عادل شاهی از اطراف بطریق قزاقان گریز پا نمودار شده خود را بر فوج پادشاهی می زدند - هرگاه بهادران قلعه کشا بر آنها حمله می آوردند رو بفرار می نهادند *

درین ضمن مصطفی خان ولد ملا محمد لاری که از امرای معتبر محیل بیجاپور بود خفیه پیغام اظهار اخلاص و فدویت خود نسبت به بندهای پادشاهی و تسلی آنکه درین نودی قابوی یافته یکی از دروازه ها را نموده لشکر اندرون خواهم گرفت بمیان آورد بعد از چند روز محمد رضا نام فرزند خود را شب جریده فرستاد که نزد یمن الدوله آمده قسم های مغلظه خورده عهد موافقت روا نمودن دروازه بر قابوی وقت نموده رخت و هر روز و هفته بعدرهای مختلف می گذاردند و بوی صدق ان مقال و راستی آن پیام بمشام منتظران موعود نمی رسید - و سواي آن مصحوب شیخ دبیر نام که از دبیران رازدار عادل شاه بود پیغام صلح بمیان آمد و مدت در دفعیه گذشت آخر معلوم شد که همه تدبیر و تزویر عادل شاه است و آصف خان در تنگ آوردن محصوران و دواندن نقب ها و مورچال بیشتر از سابق کوشیده - بعده مصطفی خان علانیه نزد یمن الدوله آمده پیغام اظهار زدامت و قبول پیشکش بقدر استطاعت نظر بر خرابی و ویرانی ملک که از دست اندازی و پایمالی و غارت لشکر ظفر پیکر باقی در ملک و مال رعایا نمانده نمود - آصف خان باتفاق بی نفاق همه امر کنکاش بمیان آورد بقبول چهل لک روپیه که

فی الحال نظر بر حال و احوال ملک و رعایا در سرکار عاید ساخته
تعهد اطاعت آینده نوشته بدهند مقرر گشت - و تعهد و عهد نامه
از هر دو طرف مصورده نموده بهادر خان و یوسف خان و غیره را
در جنگ کهی چنانچه بتحریر آمده زخمی از میدان برداشته
برده بودند طلبیده سپردند - و شیخ عبد الرحیم نام را که از معتمدان
یمین الدوله بود با خود برد که تعهد معه مبلغی از جمله چهل
لک روپیه همراه او ارسال دارند - و موسی الیه را دو روزه در قلعه
مهمان نگاهداشته روز سیوم بعد از دفع الوقت که متعاقب همراه
مردم خود تعهد و مبلغ ارسال می داریم خالی برگردانند - روز
دیگر دو نفر چرب زبان حراف معتبر نزد یمین الدوله آمده پیغام
بعضی استدعا رساندند - آصف خان آنرا نیز قبول نموده وقت
بر خاستن پارچه کاغذی زیر مسند گذاشته رفتند مضمون آنکه یاران
که برای مذکور صلح آمده بودند عمده مطلب آن بود که احوال
سپاه و اسبان و عسرت لشکر که از سبب باقی ایام قحط و نرمیدن
غله عسرت تمام عائد حال سپاه گشته بود بجز پوست و استخوان
در تن و بدن حیوان ناطق و غیر ناطق پیدا نبود در یابند -
بعده که بر حقیقت لشکر آگاهی یافته پیش هیج اسپ برگاه
ندیدند و بوی ماکولات و دود هیج مطبخ بمشام و نظر آنها در نیامد
رفته از قرار برگشته ورق سبق را واژگون خواندند و صلاح دادند که
آخر سپاه بنگ آمده بر خاسته خواهند رفت - لهذا بعد از غدر و نعیه
می نمایند - ما را چون بندگی باطنی باین درگاه است از اصل
کار خبردار ساختیم • حاصل کلام آخر چنان شد که از گفتگوی غدر امیدز

ناثره قتل و جدال و تردد یورش روز بروز زیاده می گردید و ایام محاصره بامتداد کشید * و در مدت ایام تردد چهار جنگ نمایان که دکه‌نیه از اندرون و بیرون قلعه هجوم آورده گاه غافل و گاه خبردار ساخته برسر لشکر ریخته داد شجاعت می دادند رو داد - چون رسد غله نمی رسید و اثر گرانی باقی بود و هر جا که در آن نواح غله و خرمن گاه سرکار عادل شاه و فروختنی بود هر چه توانستند بقلعه برده بودند - باقی را پاک سوخته اثری از آذوقه جان دار نگذاشته بودند و گاه گاه مشتم گاه که برای اسپان میسر می آمد اسپان از ملاحظه آنکه اگر تمام شود باز میسر نخواهد آمد بنگاه آن قانع می شدند همه اسپان از لاغری قادر بر حرکت یلک قدم اگر همه براه عدم باشد نبودند - لهذا دستور اعظم صلاح دران دید که دران سال خود را طرف ضلع آباد بیجا پور رسانده هم چارپا و آدمیان را از عذاب برآرد و هم بخرابی و غارت ملک پرداخته در تلاقی حیلۀ باقی دکه‌نیه پردازد - لهذا از انجا کوچ نموده راه کنار دریا اختیار نمود - و طرف رای باغ که الحال بمرتضی آباد موسوم گشته و بسیار سبز و خرم آباد بود خراب و قاراج کنان مرحله پیمای گشتند - هر جا زمین کشته و زراعت بنظر می آمد در چشم برهم زدن بصورت نا کشته می ساختند و بسم اسپان از سر نو بقلعه رانی آن می پرداخته و خانه و قصبه و بازار آباد را بمرتبه ویران می نمودند که قابل کشت و کار می گردید - و در اسیر نمودن زن و مرد صغیر و کبیر رعایا و روانه ساختن آنها بدشت عدم و ناکامی تقصیر نمی نمودند - بهرحال بدین حال محال آباد تعلقه بیجاپور را

بصورت دیگر معمورهای غیر مسمی میگردانند تا آنکه موسم برسات رسید و اثر آبائی دران ملک نماند و گاه و دانه درانجا یافت نمی شد متوجه ملک بادشاهی گردیدند - و از شولا پور گذشته چهارنی نمودند •

از رویداد حضور آنکه بعد تعیین وزیرخان چنانچه گذشت ابوالفتح نام فرستاد؛ فتح خان مع عرضه داشت مشتمل بر روانه شدن عبد الرسول پسر آن نابکار ستمگار با جواهر و فیلان و التماس موقوف نمودن تعیین فوج رسید و حکم توقف وزیرخان صادر گردید - و بعد رسیدن عبد الرسول مع سی زنجیرفیل و نه اسب و جواهر بقیمت هشت لك روپیه خلعت و کهور مرصع و یک زنجیرفیل مرحمت نمودند و مورد دیگر عنایات گردید •

ذکر سوانح و جشن سال ششم از جلوس مطابق

سنة هزار و چهل و يك هجری مشتمل

بر نمودن مراجعت از برهانپور بدار الخلافه

جشن آغاز جلوس سال ششم اواخر ماه شعبان سنة هزار و چهل و يك باهتمام کار پردازان بآئین هر سال باقسام آرایش زینت گرفت و سلاطین و امرا ادا ب تسلیمات بگذراندن نذر و پیشکش بجا آوردند و هریکی درخور پایه و قسمت کامیاب و کام روا گردید و جمعی از شعرا و صلحا بفیض رسیدند مجموع پنج لك روپیه پیشکش و نذر از نظر گذشت - بیست چهارم رمضان سنة هزار و چهل و يك (۱۰۴۱) از برهانپور متوجه دار الخلافه اکبر آباد شدند عبد الرسول پسر فتح خان را مرخص فرموده صوبه دکن به یمین

الدوله مقرر نمودند - چون بسبب اختیار نمودن جدائی از رکاب قبول ننمود مهابت خان را طلب حضور و بصوبه داری دکن مامور فرمودند - و بنام آصف خان حکم رفت که خان زمان را در دکن بر سرکار گذاشته خود را قبل از رسیدن مهابت خان بحضور رساند - نصیر خان را صوبه مالوا مقرر نمودند و به پنجاه کوچ و هشت مقام کنار اکبر باد رسیدند - یمین الدوله از دکن آنجا رسیده با پسران و هسراهان ملازمت نمود - برای ساعت هشت مقام نموده غره ذی الحجه داخل دارالخلافه شدند - عبد الله خان ولد خان جهان را که بسبب کبر سن التماس صوبه داری بهار نموده بود مقرر فرمودند - مهابت خان از دهلی رسیده بعد ملازمت روانه دکن گردید - در مجلس فاتحه انقضای سال مهد علیا لک روپیه بمستحقان ذکور و اناث بطریق بالمناصفه رساندند و هر سال همین مبلغ را برای ارباب استحقاق بنام آن مغفور مرحومه مقرر فرمودند *

درینولا مرده فتح هوگلی بندر شرقی که از تصرف فرنگیان بضبط بندهای پادشاهی در آمد بعرض رسید - تفصیل این اجمال بطریق اختصار آنکه فرنگیان در هوگلی که از راج محل بنگاله بیست کروه واقع است بسببیل تجارت مسکنی داشتند - در ایام سابق پارچه زمین برای نگاهداشتن اقمشه و بودن خود التماس نمود - در آنجا حصار بخته با برج و باره ساخته آلات توپخانه فراهم آورده معبد خانه که کلیسا گویند بنا نهاده بمروار ایام قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته بمضرت حال مسلمانان آن دیار و ایدای مسافران پرداختند - و روز بروز در استحکام آن مکان میکوشیدند - از جمله

انفعال شنیع آن قوم اینست که در همه بگذار کنار ساحل که دارند از مسلمانان و هندو رعیتی که آباد می سازند دیگر ضرر مالی و جانی بآنها نمیرسانند مگر آنکه همین که یکی از باشندهای آنجا باجل طبیعی در گذشت و ازو فرزند نابالغ ماند آنرا با مال اودر سرکار خود بضبط در آورده و ارثان خورد سال را خواه سید خواه برهمن باشد نصرانی و مملوک خود می نمایند چنانچه تا حال در بنادر کوکن دکهن و کنار دریا که قلعه و حکومت دارند معمول آن گروه شقاوت پزوه است - و باوجود علم این ظلم از طمع بهمرسانیدن قوت مسلمانان و هندو همه قوم در تعلقه آنها رفته آباد می شوند - دیگر فقیر را در ملک خود راه نمیدهند اگر نادانسته فقیری در آنجا وارد گردید اگر هندو باشد آن قدر بایذایی او میکوشند که زنده خلاصی او متعذر است و فقیر مسلمان را بعد حبس و تصدیع دادن چند روز خلاص می سازند - و مسافری که ازان راه عبور نماید و تنباکو در وقت تفحص اشیایی او برای محصول برآید در تنبیه او و خفت تقصیر نمینمایند - چرا که تنباکو را اجازه داران مقرری میفرورشد و مسافر همان قدر که بخورد همراه بردارد و معبد خانه آنها برخلاف بتخانه هندو بحسب ظاهر در کمال صفائی که شمعی کافوری برروز آنجا می سوزند بنظر آمده - صورت حضرت عیسی و مریم را علی نبینا و علیهما السلام باعتقاد فاسد خود بچندین صورت از چوب و رنگ و روغن بزیانت تمام ساخته اند - اما در کلیسای انگریز که آنها نیز نصرانی اند صورت بطریق اصنام نمی باشد - مکرر اوراق مکرر دران مکن و بنادر وارد گشته با علمای آنها صحبت داشته مذاکرها نموده - حاصل کلام درون

بي اعتدالي آن جماعه بعرض رسيد قاسم خان را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - وقت بخصت خفيه براي استيصال آن قوم و تسخير آن قلعه مامور فرموده بودند قاسم خان بعد رسيدن آنجا بمرور ايام و تدبيرات صائب بمحاصره و تسخير آن پرداخته بعد سعي بسيار که بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن بطول کلام منجر ميگردد بدست ياري نواره و لشکر کشي از راه خشکي و دريا به پيکار آن مدبران پرداخته در محاصره سه ماه بناي هستي غرور آن جماعه را با قلعه از پا در آورده و قريب پنجاه هزار نفر از رعاياي آنجا پناه بقاسم خان آورده از آفت هر دو طرف مامون گرديدند - و ده هزار نفر از فرنگيها و رعايا بمعرض تلف در آمدند - هزار و چهار صد فرنگي اصيل و جمعي که بجبر نصراني گرديده بودند به اسيري در آمدند - و قريب ده هزار کس از رعاياي بيگناه و محبوسان آن جماعه آزاد گرديدند - و زياده از هزار مسلمانان از لشکر پادشاهی دران محاصره و کار زار بدرجۀ شهادت رسيدند *

لشکريخان از صوبه کابل آمده ملازمت نمود - چهار هزار اشرفي و لک روپيه مع چند اسب پيشکش گذراند - و صوبه داري دهلي مقرر گرديد *

ديگر از فتوحات غيبي عهد آن شهنشاہ کشور کشا تسخير قلعه کالنه است که با هفت پرگنه نظام الملکي که شش لک روپيه محصول آنوقت داشت و الحال بسرکار کالنه صوبه خاندیس در دفاتر نوشته مي شود بلا تردد تير و سنان بتصرف در آمد - مچلي از تفصيل آن مي نگارد که بعد ظهور ظلم و تعدي فتح خان

که همه امرا و منصوبان دور و نزدیک نظام الملکی ازو نفرت اختیار نمودند و به تزلزل درآمدند محمود خان حارس قلعه کالنه چند روز سر از اطاعت فتح خان پنجپنده آخر کار از ملاحظه جان خواست که بوسیله ساهو بهوسله پدر سوای مقهور که تمام ضلع کوکن در جاگیر و تصرف او بود با فتح خان رابطه تام داشته باطاعت آن ظالم در آید خان زمان پسر مهابت خان که به نیابت پدر در دکن بود ازین معنی اطلاع یافته بمیر قاسم قلعه دار فتح آباد سرکار آسیر که قرب جوار کالنه واقع است خطی نوشت که محمود خان را رهنمونی سپردن قلعه بمقتولان درگاه پادشاهی نماید - میر قاسم آنچه بایست درین ماده بمحمود خان نوشت - و بعده که بحسب طلب محمود خان بقلعه کالنه رفت بوجوه تسلی او نموده و وعده و امید ها بمیان آورده فرمان پادشاهی بنشان آنکه کف دست بر فرمان وقت سپردن فرمان زنند طلبیده قلعه را بتصرف والا مع محالات آن در آورد - محمود خان را منصب چهارهزاری دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد مع منصب دو پسر او عطا فرمودند - چون خبر واقعه قاسم خان که بعد از سه روز از مفتوح ساختن قلعه فونگ ازین جهان رخت بملک ممات کشید بعرض رسید بجای او اعظم خان مقرر گردید *

درین اوان حاجی محمد جان قدسی از ایران آمده قصیده غرا گفته ملازمت نمود بانعام و منصب و خطاب ملک الشعرا سرافرازنی یافت *

درین سال کریمه سلطان صبیحه سلطان پرویز بعقد دارا شکوه

در آمد هفت لك روپيه چهار آورد و از آرایش بزم نشاط و چراغان و آتش بازی و جوش و خروش اهل نغمه و رامشگران حور تمثال چه شرح دهد - اعتماد خان ترکمان از عادل شاه رنجیده خاطر گشته بحضور رسیده بعطای منصب و خطاب قزلباش خان و بیست هزار روپيه نقد سرافرازی یافت - محمد معصوم کابلی بمنصب هزار و پانصدی و خطاب اسد خان مفتخر گردید *

از واقعه صوبه بهار بعرض رسید که هفتاد و شش بتخانه نو احداث

معمار و مصالح بناء مساجد شد *

چون در ایام تشویش انتقال سلطنت جنت مکنی نذر محمد خان چنانچه بذکر در آمده با از بکن بیدک بتاخت و تاراج کابل و اطراف آمده در استیصال و خرابی ملک و مال و رعایا تقصیر ننموده بود حضرت اعلی باوجود قادر بودن بر تلافی و انتقام سواي لطف و مدارا و تدارک بر عکس بعمل نیاروند - بعده که نذر محمد خان وقاص حاجی را مع نامه عذر آمیز بامید عفو ارسال داشته بود وقت رخصت او تربیت خان را با نامه سراپا لطف و یاد بود لك روپيه و تحف هندوستان همراه دادند - کدخدائی پادشاه زاده محمد شجاع با صبیغه رستم میرزا مغوی بمیان آمد و لکها بار باب طرب و مستحقان بی بضاعت رسید - و از خرچ مبلغها که بصرف چراغان و آرایش بندي تمام شهر و آتش بازی در آمد چه شرح دهد که تحصیل حاصل است *

درین سال محمد علی بیگ که از نزد غفران پناه شاه عباس با سوغات قیمتی سه لك روپيه آمده بود رخصت فرموده جمله يك

لك و پنجاه هزار روپيه نقد و ديگر عذايات مرصع آلات و غيره با و رساندند و همراه او صفدرخان را بطريق سفارت مع چهار لك روپيه سوغات و نامه محبت عنوان متضمن بر تعزيت و تهنييت و بر مرگذشت خان جهان لودي و دريا خان و فتح هشت قلعه دكهن و تسخير بندر هوگلي از تصرف نصرانيان و پند و نصائح در باب منع سياست زياد بائيني كه پدران بفرزندان نويسند كناية و مراحه درج نموده نزد شاه صفي فرمان رواي ايران روانه ساختند زباني نيز كلمات بعضي پند و اندرز در ماده خدا ترسي از طرف خون ريزي ناحق كه دستور و روي شاه ايران شده بود خصوص از سفاكي شاه صفي كه زياده از جد و آباي او اشتها يافته بود پيغام نموده مرخص ساختند - چون ايام عرس مهد عليا ببيان آمد حكم شد كه مبلغ شش لك روپيه براي اخراجات محجر نقره و قناديل طلا و مينا و ديگر لازمات مع لك روپيه مقرري مستحقان از خزانه بدهند - درين ايام اثروبا و طاعون در شهر ظاهر گرديد و روز بروز زياده مي شد بعده از قلعه مع خدمه محل بر آمده كنار دريا نزول فرمودند بعد از چندگاه رو بتخفيف آورد كه باز مع هشم و خدمه محل داخل قلعه ارك دارالخلافت شدند *

جنگ نمودن پادشاه زاده محمد اورنگ

زيب با فيل كه بحسب اتفاق رو داد

درين سال بدستور هر سال جنگ فيلان كوه تمثال زير جهره كه حكم فرمودند و بخاطر عالي چنان گذشت كه همه پادشاه زاده هاي گرامي قدر سوار اسپ شده سير جنگ فيلان نمايند - و پادشاه

شاه جهان پادشاه (۴۷۴) سنه ۱۰۴۱ و

زاده فیل افکن و شیرشکار محمد اورنگ زیب اسپ خود را
نزدیکتر بغیلان آورده از مستی باد و جوانی و شجاعت از هر دو فیل
مست که باهم آمیخته بودند اصلا توهم و اندیشه بخاطر راه نداده هر
ساعت اسپ را پیشتر میبرد تا آنکه یکی از آن هر دو فیل کوه را
برپادشاه زاده حمله آور گردید چون نزدیک رسید آن کوه وقار
با حوصله از جای خود نجنبید و به مقابل آن بلای سیاه استاد

• بیت •

بردی ز جایک سرمو نشد • ز پیش چنان بیل یک سونشد
ز تمکین سرشته زبس بیکرش • نه جنبید جز نبض از بیکرش
با وجود آنکه هنوز مرحله عمر او بعد تکلیف شرعی نرسیده بود
بتایید فضل حافظ حقیقی با زوی جلالت موروثی را کار فرموده
بضرب برچهی فیل شکار به پیکار آن کوه تمثال پرداخته پیشانی آن
دیو نژاد فلک هیکل را مجروح ساخت • بیت •

بتکلیف فطرت دلیری نمود • به سنی که تکلیف بر وی نبود
دین سن اگر بر وی انرا سیاب • همی گشتی از دیدن فیل آب
از مشاهده آن حال نظار گیان ملکوت مهر از لب سکوت برداشته
بهزاران آفرین زبان کشادند و از چهار طرف چهار قل برای دفع چشم
زخم او خوانده برد میدند - و آن عفریت نژاد دندان از خوردن
زخم زیاده خشمناک گشته با وجود سردادن چرخ و دیگر آتشبازی
و انداختن گرز و زدن کجک و دیگر اقسام حربه پادشاه زاده را مع
اسپ بیدریغ زیر دندان در آورد و آن نونهال گلشن کامرانی بمدد
همت تهروری و شجاعت موروثی از اسپ جدا شده باز همان لحظه

بچستی و چالاکي تمام دست بقبضه شمشیر نموده بار دیگر بر فیل
کوه پیکر حمله آور گردید و پادشاهزاده محمد شجاع از ملاحظه آن
حل باوجودي که از هجوم و ازدحام خلأقی که بالای هم می افتادند
باد را هم راه تردد نبود و از دود آتشبازی آدم آدم را نمیدید خواست
که خود را نزد برادر والا قدر رسانده مدد نماید - چون نزدیک رسیده از
زور بازو صف ازدحام بردرید از صدمات و آتش فشانی اطراف اسپش
چراغ پا گردید و او نیز از بالای اسپ افتاد - درین وقت راجه جیستکه
خود را بفیل رساند اگرچه از رم نمودن اسپ او نیز نزدیک بود که
بیفتد اما بهر وجه خود را نگاهداشته بر چپي چند متواتر بر فیل زد
و معاکرز برداران و دیگر بندهای جلوی خاص زیر صدمه گوز و حربهای
دیگر گرفتند درین ضمن فیل حریف او برو حمله غلبه آمیز آورد باز
آن فیل دیو صورت عفریت سیرت از صدمات اطراف مغلوب و
هراسان گشته رو بفرار آورد - هر دو شاهزاده محض از فضل حانظ
بیهمال از چنگ آن بلای ناگهان نجات یافتند - و پادشاه گردون وقار
از محفوظ ماندن هر دو پادشاهزاده نامدار هزاران شکر بدرگاه کردگار
بدل و زبان بجا آوردند و هر دو گوهر درج سلطنت را تنگ در آغوش
شفقت گرفته فرمودند که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را باشرنی
بوزن در آرند و به پنج خریطه اشرنی سنجیده بدرویشان و مستحقان
رسانند *

چون فتح خان پسر عنبر حبشی چنانچه بتحریر در آمده
بهبود کار خود در اطاعت پادشاه ملک سپاه دیده عبد الرسول پسر
خود را بحضور فرستاده کار پردازان پای تخت را رسیده عفو جرائم

ساخت حضرت اعلیٰ بمضی محال نظام الملک را که بساهو نظر بر تقاضای وقت عطا فرموده بودند باز باو بدستور سابق مرحمت و بحال نمودند - و ساهوی واژگون بخت آزرده خاطر گشته نزد عادل خان به بیجا پور رفته باعث فتنه و فساد تازه گردیده در خراسان مدد برای تسخیر دولت آباد نمود و لشکرگران و مصالح قلعه گیری از عادل شاه گرفته روانه دولت آباد گردید - ازانکه دران ایام بسبب انقضای سالهای قحط و اختلاف وضع روزگار ذخیره در قلعه نملکده بود و فتح خان میدانست که امرای نظام الملک بسبب خونریزی و سختی سلوک او با او وقت محاصره رفاقت بلا نفاق نخواهند نمود از شنیدن خبر رسیدن لشکر بیجا پور متوهم خاطر گشته عریضه بخدمت خان خانان مهابت خان مشتمل بر خبر روانه شدن فوج بیجا پور بسلسله جنبانی ساهوی سیاه رو و اراده سپردن قلعه دولت آباد به بندهای پادشاهی و طلب نمودن خان خانان نوشته روانه نمود - خان خانان برین مرده خاطر خواه خود مطلع گشته اول خان زمان را با جمعی از بندهای درگاه روانه دولت آباد ساخت و از عقب خود نیز مرحله پیمای گردید - خان زمان چون در منزل دولت آباد رسید خبر رسیدن فوج ساهو بر سر راه باراد باطل حائل گردیدن شنید لهراسپ برادر خورد خود را با دلیر همت و دیگر همراهان برای مقابل شدن سرداران بیجا پور تعیین نمود - و خود هم ترتیب فوج نموده برای پیکار آن فوج مستعد گردید بقصبه پهلومری (۱۰۵) ناریسیده

گرد سپاه بیجا پور ظاهر گشت و اول بالهر اسپ بعده با خان زمان پلی دار و گیر بمیان آمد و بعد زد و خورد مردانه که از هر دو طرف جمعی کشته و زخمی شدند فوج دکن هزیمت خورده هفت کوره آن طرف دولت آباد رفته فرود آمدند - دو گروهی کهرکي خان زمان نزول نموده سرداران بیجا پور نظر بر مآل اندیشی با فتح خان پیغام و مصلحت بمیان آوردند و موافق رویه بد عهده و پیمان شکنی آن قوم باهم صلح باین شرط نمودند که فتح خان سه لک روپیه بسامو باچند سراسپ برساند و آنها ذخیره قلعه و غیره بداد خود بالای قلعه رسانند و از بالا و پائین بر لشکر پادشاهی گرنه توپ و تفنگ و سنگ باران و تیر و سنان باریدن گرفت - خان خانان از شنیدن این خبر چون مار بر خود پیچیده خان زمان را نوشت که برای تسخیر قلعه و تادیب بیجا پوریان کمر هست بسته به بستر مورچال و کندن نقب پردازد و بر لشکر عادل خان تاخته از پای قلعه برخیزانده نگذارند که ذخیره بالای قلعه رسانند و خان زمان بعد رسیدن نوشتجات خان خانان خود را بنظام پور رسانده بفر برداشتن لشکر دکنی و تردد پیش بردن مورچال پرداخت و بسواری مکرر هرجا اثری از لشکر بیجا پوریان می یافت علف تیغ و طعمه تیر و سنان می ساخت - فتح خان مصلحت دران دید که خیریت خان بیجا پوری را که از امرای صاحب راي دکنی گفته می شد با شش صد سوار اندرون قلعه گرفت و مکرر فوجهای طرفین بر یکدیگر روز و شب تاخت می آوردند آخر دکنیها هزیمت یافته ازان نزدیکی برخاستند و

خان خانان نیز با فوج برای بند نمودن راه رسد غله و ذخیره قلعه مقرر کرده خان زمان را با پنج هزار سوار برای مقابله فوج بیجاپور تعیین نمود و دیگر سرداران را برای دراندن نقب و پیش بردن مورچال جابجا قرار داده به سرانجام دیگر مصالح قلعه گیری کار فرما گردید اگرچه قلعه گردون اساس دولت آباد که نه قلعه پایه بنیاده از سنگ خارا مدور یک لخت تراشیده و سر بر فلک برین کشیده نه آنچنان قلعه ایست که وصف او بزبان خامه و بیان درآید یا از تردد مصالح محاصره قلعه و زینه و یورش و نقب رساندن تسخیر آن باحاطه قبول عقل در آید اما ازانکه خالی شدن قلعه از ذخیره بمدد طالع و اقبال پادشاه عدو مال قلعه کشا باعث امید مفتوح گردیدن و تقویت دلهای بهادران قلعه گیر گردیده بود امرای جان نثار دران محاصره مصدر تردد نمایان گردیدند و علی الرغم همدیگر کوشیده در تسخیر آن می خواستند که بر معاونت چرخ خونخوار سبقت جویند و یاقوت حبشی که اول غلام نظام الملک بود بعده بقصد نوکری پادشاهی رجوع آورده در زمره بندهای این درگاه در آمده خدمت می نمود خواست که سیاه روی خود را بر عایت بازگشت جانب حق نمک قدیم بحر روئی مبدل گرداند اول بفکر رساندن ذخیره بقلعه از طرف مورچال خود افتاد و نتیجه او بر روی کار آمد ازانکه گفته اند که سیاهی روز ازل بشستن آب تدبیر زائل نگردد از شهرت اینکه باعث مزید سیاه روی او گردید ثبات قدم نتوانست ورزید و مثل غلامان گریز پا از لشکر برآمده خود را نزد مالکان خویش رسانید و جنگهای

که در شبانه روز بر سر رساندن رسد غله بقلعه میان هر دو فوج رو میداد آدم کشي ببيان مي آمد و همچنان براي ممانعت رسيدن غله بلشکر پادشاهي افواج بيجاپوري شوخي نموده سر راه مي گرفتند و بر مورچال مي ريختند و مردم را ضائع مي نمودند و ترده نمايان دران قتال وجدال از هر طرف بظهور مي آمد و جانهاي شريف بباد فنا مي رفت تا کجا بشرح تفصيل آن توان پرداخت - درين ضمن کهيلوجي نام دکهني که او نيز از مدت رو باين جناب آورده بدولت پنجهزاري پنجهزار سوار رسیده بود بدستور ياقوت از لشکر پادشاهي برخاسته داخل فوج عادل شاه گرديد - و از پيوستن او دکهنيها مستظهر گشته شبي بقصد رساندن چهار صد گاو رسد بر قلعه بر سر لشکر پادشاهي شورش عظيم آوردند و بهلول خان که سردار عمده فوج بيجاپور بود و نبيره اي ياقوت و غيره از چار طرف بر مورچال ريخته صد اي دار و گير بلند ساختند و امتداد جنگ تا دوپهر روز انجاميد و سرها چون گوي غلطان زير فعل اسپان بهادران مي غلطيد و کار بجائي رسيد که خان خانان و همه سرداران سوار شده قدم بعرض کار زار گذاشته مقابل دکهنيها صف آرا گشتند و از گرد سپاه موافق و مخالف ابر آسا آسمان ديگر نمودار گرديد و خورشيد از ميان نا پديد گشت * بيت *

زگرد سپاه آسمان گشت ميغ * همه گرز باريد و پولاد تبغ
غبار زمين بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شدزدست

دران نبردگاه دوسه سردار مثل جگذاشته راتهور و غيره و جمعي از راجپوتيه و بعضي مسلمانان روشناس نقد جان درباختند آخر

بهلول رو بفرار آورد و شاد پانته نصرت طرف خان خانان بنوازش در آمد و اسپ و آدم بسیار دکهنیها قتل و اسیر گردیدند و فوج پادشاهی بلا فرصت بر سر بهیر مخالفان تاختند و در آنجا نیز محاربه صعب بمیان آمد و غنیمت و افرمغ انبار غله که برای رساندن بالایی قلعه فراهم آورده بودند بدست لشکریان افتاد و آنچه نتوانستند برداشت آتشها زدند - درین وقت فتح خان که مورچال لشکر را از فوج خالی شنید فرصت وقت را از دست نداده از قلعه برآمده بر مورچالی که نقب آن تا پای حصار قلعه رسانده بودند ریخت و شور و غلغلۀ عظیم بر پییم بلند گردید و خان خانان از شنیدن آن مع بهادران جان باز یکۀ تازه خود را رساند و از هرجانب مبارزان رزم جوی آتش خوی جلوریز رسیدند و از صدای نفیر و گرنای زهره گداز و آواز سم ستوران تیز رفتار و های و هوی جوانان جان نثار افسون فرار بران دکهنیهای حیلۀ ساز دمیدند و فتح خان افتان و خیزان خود را بقلعه توانست رساند و پاره اسباب مورچال بغارت رفت - چون چند روز کهی بر لشکر فرسیده بود بل از جنگ شب و روز لشکریان را فرصت زیر، از پشت اسپ فرود آوردن نمیدادند تا بآوردن گاه و هیمه چه رسد خان خانان خان زمان را با فوج گران بجهت آوردن کهی روانه ساخت و دو هزار سوار برای قراولی ما بین راه که از رسیدن فوج ناگهان خبردار باشند نگاه داشت - لشکر بیجا پرور از شنیدن این خبر چون گرد باد بر فوج پادشاهی تاختند و با فوج قراولان جنگ در گرفت و بعد رسیدن مدد و کشش چندی از هر طرف کهی بلشکر رسید چون نقب طرف خان زمان از

بازارت انباشته شده بود نهم شوال قرار یافت که وقت صبح آتش دهند - و فرمودند که همه سرداران مع بهادران جانباز برای یورش حاضر شوند - عمل و فعله مورچال جلدی نموده هنوز که اثر تاریکی بود و برای یورش فوج و مردم آبرو طلب بر سرکار نرسیده بودند بازو را آتش دادند و با وجود پریدن بیست و هشت درعه دیوار بسبب تاریکی که برخاستن غبار علاوه آن تیرگی گردید و از نرسیدن مردم کار طلب قلعه کشا احدی جرأت داخل شدن نمی نمود و محصوران خبردار شده از گول تفرنگ و حقه آتش و بان آتش فشان گشته با مصالح چوب و تخته و هرچه بدست آمد به تردد بستن راه پرداختند خان خانان از مشاهده آن خود کمره مت برای یورش بست و با همراهان خواست خود را بدم باریدن سنگ و آتش زدن امرای دیگر مانع آمده غیرت را کار فرموده نزدیک بصبح از هر طرف هجوم آورده با جمعی از مغلان و راجپوتان و مبارزان جان سپار و قلعه کشایان شیرشکار حمله آور شده سینها را سپر بلا ساخته بر محصوران تاخته بعد بکار آمدن جمعی داخل حصار شهر پناه که به عنبر کوت مشهور بود شدند و آن جماعه جمع کثیر را بکشتن داده فرار اختیار نمودند و خود را بخندق مهاکوت رساندند - و مردم پادشاهی به نسق و بند و بست مورچال اندرون حصار پرداخته حویلیهای عنبر و یاقوت را ملجا و پناه خود ساخته راه تردد را بر محصوران دست و پا باخته از سابق تنگ تر ساختند و آنچه ذخیره آتش بازی اندرون آن حصار یافتند متصرف شدند - و مگر توبهائی آن بر مستحضان قلعه دریم بستند - اگرچه هشت قلعه

دیگر بمرتبه استحکام برج و باره داشت که کمند وهم بر اطراف او
بند گردد خیال محال می نمود اما چون از عدم ذخیره خوردنی و
محتاج دیگر بمرتبه کار بر قلعه نشینان تنگ بود که اکثری پوست
بی گوشت و استخوان چار پایان حلال و حرام را قوت لا یموت خود
می ساختند - خان خانان بمدد اقبال پادشاه کمر همت بر تسخیر آن
بسته بود القصه درین هنگامه دار و گیر سیاهی سه چهار هزار
سوار غنیم برای شورش انداختن و فوج پاشاهی را بخود مشغول
ساختن نمودار گردید - و هزار سرباره (106) غله مع دوسه هزار پیاده
برقنداز و تیرانداز با لباس سیاه در شب تار بر شیر حاجی رسیده
غله را نزدیک در بچه متصل خندق انداخته چون برق و باد رو
بگریز آوردند و مردم قلعه هجوم آورده جمعی را حائل آب و آتش
و تیرو سنان ساخته و بعضی را مقابل فوج اندرون حصار داشته خود
را برای آردن غله رساندند - و خان خانان که پیشتر برین تدبیر و اراده
دکهنیها مطلع شده جمعی از سوار و پیاده را بیرون خندق تعین
نموده در کمین داشته بود میان هر دو گروه نائره قتال و پیکار شعله ور
گردید و مردم پادشاهی غالب آمده ذخیره مفت بدست آوردند -
و بعده که بهادران جان نثار از سرنو بفکر دواندن نقب و فراهم آوردن
اسباب قلعه گیری پرداختند و از عسرت و کسالت فاقه حال بر
احشامیان قلعه تنگ گردید رعب و هراس تمام در دل فتح خان
راه یافت و اهل و عیال خود را با احوال و ائقال بالای قلعه سیوم

مصمى بکلا کورت روانه ساخته خود با جمعی از همدمان روز سختی در مها کورت ماند درین حال خیریت خان بیجا پوری و غیره که بطریق مدد در قلعه آمده بودند و از عسرت جان بلب آنها رسیده بود پیغام خفیه نزد خان خانان برای امان جان و راه یافتن نزد عادل شاه فرستادند خان خانان بجان منت داشته جواب داد که اگر نوکری پادشاهی اختیار نمائی بمنصب لائق سرافرازی خواهی یاست و اگر پیش عادل خان بروی نامه و خلعت برای آفای تو میدهم - پس خیریت خان وقت شب قابو یافته با دو صد نفر خود را نزد خان خانان رساند و خان خانان در خلوت ضیافت خوانیده صبح آن خلعت و مایحتاج ضروری راه بار داده و خلعت و نامه عادل شاه مع فرمانی که بدستخط خاص مشتمل بر عفو تقصیرات عادل خان و اراده توجه پادشاه طرف دکهن رسیده بود سر دیوان خوانده پیغامهای وعده و وعید سراپا امید و بیم از طرف خود و حضرت اعلیٰ بر زبان آورده حواله او نمود - بعده که خیریت خان نامه و خلعت برای عادل شاه گرفته روانه بیجا پور گردید خان خانان مشغول تردد تسخیر قلعه گشت - درین ضمن خبر رسید که غنیم از شنیدن روانه شدن مصالح قلعه گیري مع خزانه از برار و برهانپور خود را بر سر راه رسانده لهذا خان زمان را برای تنبیه و گوشمال آن جماعه تعیین نمود و مابین راه وقت رفتن و مراجعت نمودن همه جا افواج غنیم و یمن و یسار خان زمان را داشتند و هر روز محاربه و قتال بمیان می آمد و گاه چنان کار بر لشکر پادشاهی تنگ می آوردند که یک در کوره راه جنگ کنان تا شام طی نمودن دشوار

میکردید - و از هر دو طرف مردم بسیار بکار می آمدند - بعده که خان زمان بخزانة و ذخیره نزدیک رسید از اتفاقات همان روز قریب پانزده هزار سوار 'یجا پوری و نظام الملکی دیگر با فوج دکن ملحق گردید و از هر طرف مدد برای غنیمت میرسید و لشکر عظیم مثل مور و ملخ که تعداد آن نزدیک یک سوار و پیاده می شد فراهم آمدند و اطراف فوج پادشاهی را فرو گرفتند و بکار زار در آمده صدای دار و گیر بفلک برین رساندند و ولولہ رستخیز عجیب بر پا گردید - خان خاتان از شنیدن غلبه دکنیها فوج دیگر برای مدد تعیین نمود و از هر طرف عرض کار زار بر یکدیگر تنگ ساختند و سرهای بی شمار بر زمین غلطان گردید و زمینهای آن دشت از خون مبارزان رزم پرست لاله زار گشت *

دو لشکر بهم در خروش آمدند * دو دریای خونی بجوش آمدند تو گفتی هوا لاله بارد همی * ز پرلاد ها ژاله بارد همی اگرچه بمدد اقبال شاهنشاهی خزانه و ذخیره بلا آفت بلشکر رسید اما نقصان مالی و ضرر جانی بسیار بحال مردم عائد گردید *

درین اوان خبر رساندند که مرابی پندت که از نوکران عمده و وزیر صاحب السیف و القلم عادل خان است با فوج سنگین رسیده با لشکر سابق ملحق گردیده چند کوه زمین را سوار و پیاده زیر بار آورده مقابل رسیده - خان زمان با فوج گران و توپخانه دشمن سوز در برابر فوج دکن بر آمده از سردادن بان و تفنگ و انداختن تیر بازار کار زار گرم ساختند - و دکنیها با هیئت مجموعی از هر طرف با بهالهای جان ستان فوج فوج نعره زنان جلو رز رسیده چپقلشهای مردانه و

حمله‌ای رسته‌مانه، نصف ربا نمودند بعد زد و خون، بسیار و کشته شدن سوار و پیاده، بیشمار کار بر فوج پادشاهی تنگ آوردند و نزدیک بود که هزیمت، بر لشکر خان زمان راه یابد - خان‌خانان خبر یافته دلیر همت را درون حصار گذاشته خود با همراهان شیرشکار عازم کارزار فوج دکن گردید و بعد مقابل شدن هر دو فوج دریا موج و بهم پیوستن سرداران صف شکن که اگر قلم را به تحریر تفصیل آن رنجه دارد سر رشته انتظام سخن از هم می‌گسلد محاربات صعب بمیان آمد و غبار دار و گیر بچرخ برین رسید و از هر طرف سردارهای نامی با چندین هزار آدم جان شیرین بباد دادند - از آن جمله راجه چندراوت و غیره سه سر فوج نامدار پادشاهی در آن کارزار بکار آمدند - و هر ساعت شعله جدال و نائر و قتال اشتعال می‌گرفت و از جمله حبشیان بدو و دکنیهایی ددخو یا قوت حبشی مشهور که بذکر در آمده و از سپه سالاران نام آور بود با جمعی از قبایله و نبیره خود مرحله پیمایی بادیه عدم گردید و برای سفید روئی بیرون بردن جسد آن سیه رویان از معرکه حبشیان و دکنیان بیشمار بالای کشتهای مرزبور کشته گشته پشته جسد گردیدند آخر قادر بر بردن لاش سربازان خود نگردیدند و هر طرف پشته از کشته نمودار گردید

* بیت *

دولشکر چو مور و ملخ تاختند * نبردنی چنان در جهان ساختند
جگر تاب شد نعره‌های بلند * گلوگیر شد حلقه‌های کمند
گویند چنان جنگ قیامت آشوب در دکن کمتر داده کوتاهی سخن
تا پهر شب صدای نفیر دکنیه و آواز کوس و کرنای هیبت افزای

بهادران رزم پرست سامعه افروز مبارزان آن دشت و بوم بود بعده از هم جدا شده لشکر پادشاهی از ملاحظه غدر فوج دکن جلوی اسپان بدست گرفته باقی شب را بصبح امید آخر نمودند - چون خسرو زرین کلاه غلغله افکن انهدام فوج اختران گردید آن بد اختران باز از هر طرف نمودار گشته دست و پا زده راه فرار اختیار نمودند - و خان زمان پاره تعاقب نموده اسپ و آدم و اسلحه بسیار بدست آورد و خان خانان بفتح و فیروزی داخل حصار مفتوحه گردید - چون نقبها زیر حصار قلعه دویم تیار و پراز باروت شده بود میخواستند آتش دهند بارجود بعضی مردم احشام که بدام عبرت گرفتار بودند باتفاق فتح خان پیغام امان جان بمهلت یک شب بمیان آوردند - خان خانان قبول نه نموده نقب را آتش داد یک برج مع پانزده درعه دیوار پرید فدویان جان نثار پروانه وار خود را مقابل بارش گول توپ و تفنگ و حقه بان که از بالای مهاکوت میزدند زده بحصار در آمدند - و خان خانان نیز با بهادران دیگر داخل احاطه قلعه دویم شده حکم بستن مورچال و تردد تسخیر قلعه سیوم همان روز نمود - از انتشار خبر وحشت افزای فتح حصار دوم مراری پندت و دیگر سرداران عادل شاه و نظام الملکی بار دیگر بقصد پیکار سوار شده فوج فوج خود را رگشتند همینکه خان زمان با بهادران خون آشام برای مقابله آنها - عرکه آرا گردید حرکت مذبح برای دفع بدنامی نموده بعده که دانستند که کار قلعه از دست رفته بدل افسردگی تمام لجام اسپان برگردانیدند - درین ضمن محل دار خان قلعه دار ترمک نظام الملکی که از بیداد فتح خان دل آزرده می بود پیغام سپردن قلعه

بخان خانان فرستاد خان خانان در جواب نوشت اگر مي خواهي
 نتیجه حسن خدمت از تو بظهور آيد مال و عيال ساهوي بدسگال
 دران جبل نزدیک بيضاپور متصل قلعه تعلقه تست بايد که خود
 را غافل آنجا رسانده بتصرف در آري و از نمر اين نيکو خدمتي
 بهره فراواندوزي - محل دار خان خود را با همراهان بر سر آن ستاره
 سوختگان رساند مال وافر مع عيال و دختر ساهو مع مبلغ یک لک
 و پنجاه هزار هون و چهار صد اسپ و چهار فيل بدست آورد و از غارت
 و تاراج متفرقه همه همراهان متمتع گردیدند و حقيقت بخان خانان
 معروض داشت - خان خانان چو گل شگفته از خوشوقتي در جامه
 نگنجيد و آفرين به محل دار خان نوشته مع خلعت و اسپ و جيغه
 روانه ساخته بحضور خود طلبيد - و فتح خان از دن خبر دشمن
 کام خود را باخته و از صدمات اين فتوحات دل از دست داده
 عبد الرسول پسر خود را مع پيغام عجز و نياز و اطاعت قبول
 سپردن کلید قلعه فرستاده مهلت یک هفته مع قول امان براي
 بر آوردن عيال خواست خان خانان التماس او را قبول نموده نظر
 بر کمال عسرت و پریشاني او دو لک و پنجاه هزار روپيه مع فيلان و
 کهازان پالکي و ديگر بار بردار همراه عبد الرسول که مخلع ساخته
 مرخص نموده فرستاد - وبعد از برآمدن فتح خان نوزدهم ذي حجه
 سال هزار و چهل و سه هجري که پنجاه و هشت روز مدت ايام
 محاصره کشیدن آن قلعه نه حصار که چرخ دوار چنان قلعه مطبوع
 با رفعت ندیده مفتوح گردید و خطبه بنام نامی ابرالمظفر شاه
 جهان پادشاه غازي خواندند و نظام الملک که از صغرس در حبس

فتح خان بود مع دیگر وابستهها بقید بندھای پادشاهی در آمد -
 گویند از جمله نه قلعه دولت آباد پنج قلعه بر روی زمین نمودار
 و چهار دیگر مدور از سنگ مصفا بر سر کوه است پنجهزار و پانصد
 درعه شاه جهانی که مراد از یک کوه و عشر جریبی باشد دوره
 دارد و ارتفاع آن صد و چهل درعه است - در ایام سابق بنام دھاراگیر
 و دیوگیر زبان زد بود بعده که سلطان محمد تغلق چنانچه بذکر
 در آمده قلعه را با اکثر توابع آن ضلع و دکن به تسخیر در آورد
 ساکنان دهلی آباد کرده خود را ویران مطلق نموده په پای این
 قلعه آورده آباد ساخته مسمی بدولت آباد ساخت - از آنکه شهر
 و عمارتی که بجزیر و ظلم آباد و تیار شود عاقبت بخیر نمی باشد
 و باز زود ویران و خراب میگردد در اندک مدت رخنه و فساد در
 ملک نو بتسخیر آمده سلطان محمد تغلق افتاد - بلکه شهر و ملکهای
 قدیم موروثی از ظلم و سفاکی او از دست رفت جمعی را که
 از دهلی به تکلیف و جور آورده آباد ساخته بود همه بجاذب
 حب وطن مالوف برخاسته رفتند سلطان علاءالدین بهمنی نیز
 بعد از جلوس خود آن مکان آباد شد و تظلم را قابل سکناي خود
 ندانسته گلبرگه را موسوم باحسن آباد ساخته پای تخت خود نمود
 و شهر دولت آباد ویرانه محض گردید و سوای تصب کهرکی آبادی
 نماند و دولت آباد اسم قلعه بزبانها جاری گشت و بهمان نام
 در دفاتر سلاطین دکن موسوم گردید - تا آنکه در عهد سلطنت
 حضرت اعلی بعد تسخیر در آمدن در ایام صوبه داری پادشاه زاده
 محمد اورنگ زیب باهتمام زین العابدین خوافی بتفارت مسافت

هفت کوه قلعہ آبادی عظیم بہمرساند و مسمی بارزنگ آباد گشت
و الحق درین عصر از طرف رفور آب و اعتدال هوا و رنگینی رستہ و
بازار پراز اقسام میوہ و فواکہ شہر مثل او دیگر در دکہن نیست مگر
در صوبہ تلنگانہ فرخندہ بنیاد حیدر آباد خجستہ بنیاد اورنگ
آباد دعوی ہمچشمی می نمود کہ آن ہم الحال ویران محض گشتہ
حاجی محمد جان قدسی در تعریف قلعہ گفتہ • بیت •
حصاری کہ مثلش ندیدست کس • بود قلعہ دولت آباد و بس
فلک را رخ از رفعت پایہ اش • کبود است از پرتو سایہ اش
بود مملکت را عروس این حصار • کہ پایش بود از شفق زرنگار
بیست و ششم ذی الحجہ مزدہ دلکشی فتح قلعہ بعرض
حضرت اعلی رسید و خان خانان مع ہمراہان مورد انواع عنایات
گردید و نصیر خان را خطاب خان دوران و ہزاری و ہزار سوار اضافہ
عطا فرمودند و خان خانان خان دوران را مع مرتضی خان برای
محافظت قلعہ نگاہداشتہ قلعہ دار تعیین نمودہ خود بقصد تادیب
دکھنیہای خیرہ سر عازم ظفرنگر گردید و مقابلہ و مقاتلہای
سخت بالشکر دکھن بمیان آمد و ماناجی سردار مشہور بیجاپور
کشتہ گردید و عادل شاہیہ مغلوب ہراس گردیدہ پیغام صلح بمیان
آوردند و مراری کہ مدار علیہ بیجاپور بود فرہاد نام پدر زندولہ خان
را برای پیام مصالحہ نزد خان خانان روانہ ساخت آن سپہ سالار
تجربہ کار گفتار آنها را از پایہ اعتبار و صدق خالی دانستہ فرستادہا
را بار ندان بنابران سرداران دکھن از صلح مایوس گردیدہ باز اتفاق
نمودہ بامید استخلاص قلعہ دولت آباد کہ شاید از عدم گرد آردن

ذخیره کاری توانند ساخت و هنوز که مردم پادشاهی از راه و بیراه واقف نشده اند تردد تزریر آمیز آنها پیش رود جلو ریز تا نظام پور رسیدند و مورچالها بسته بمحاصره پرداختند خان خان از شنیدن این خبر با رسد غله باستعجال تمام طرف قلعیان مرحله پیمای گردید و خان دوران انتظار کومک خان خانان نکشیده و نظر بر قلت جمعیت خود نه نموده از قلعه برآمده مقابله نمود و حملهای رستمانه و تردهای مردانه بکار برده خصم را از گرد قلعه برداشت اما دکنیها باز اطراف قلعه انتشار نموده گاهگاه شوخی می نمودند تا آنکه خان خانان بارسد غله رسید و ده هزار گاو ذخیره همه اشیای بالای قلعه فرستاده خود متوجه برهان پور گردید و خان درران نیز بموجب رسیدن حکم مرتضی خان را قلعه دار مستقل ساخته خود را بصوبه داری خویش بمالوا رساند - درین ایام بعرض رسید که بعضی قلاع تعلقه بکلانه و کنار ساحل که فرنگیان داشتند از ملاحظه آمد آمد قلعه کشایان دست و پا باخته قلعه را خالی نمودند و سیدی فولاد و سیدی مفتاح نظام الملکی که با سه هزار سوار و پیاده در آن ضلع بودند راه فرار اختیار نمودند و راجه بهاری که حارس نواح بکلانه از طرف بادشاهی بود تعاقب نموده فیل و عیال سیدی فولاد را با چهار صد زن و مرد فرنگی با تصویرهای اصنام که در کلیسای نصایی می باشد بدست آورده بحضور ارسال داشت و فرنگیان بعضی بشرف اسلام درآمدند و باقی علف تیغ گردیدند فتح خان مع نظام الملک و اموال و انیال که از قلعه دولت آباد همراه مهبوسان رسیده بود حکم شد که اموال در سرکار بضبط درآورد و

نظام الملك را در قلعه گوالیار که از خویش و تبار سابق او نیز در آنجا بودند بفرستند و فتح خان را دولک روپیه سالیانه مقرر کرده از جمله اموال که ما بحتاج ضروری او بود بدو معاف فرمودند چون لغایت حال بادشاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع بمنصب سرفرازی نیافته بودند محمد شجاع را به تجویز خان خانان عوض هفت صد و پنجاه روپیه یومیه منصب ده هزاره پنجهزار سوار عطا فرمودند و روانه دکن ساختند بخاطر بادشاه خطور نمود چون دران ایام مقرر بود که بادشاه زاده را تا بخدمت مامور نسانند منصب عطا نمی نمودند باوجود پادشاه زاده دارا شکوه پسر کلان را نسبت بهمه پسران بمرتبه عزیز میداشتند که از خود جدا نمودن بر خود گوارا نمی توانستند نمود بعد از منصب یافتن بادشا هزاره محمد شجاع برادر کلان را بعطای منصب بلند آوازه ساختن لازم گردید خلاف دستور بی آنکه بخدمت مامور فرمایند بمنصب دوازده هزاره شش هزار سوار و عنایات دیگر لوازم منصب سرفرازی دادند و محمد شجاع را بعطای خلعت و اسب و غیل مع ساتر طلا و نقره و دیگر عنایات مقتخر ساخته سید خان جهان و سید عالم بارهه و راجه جی سنگ و راجه بیتهل داس را مع دیگر امرا همراه داده بعطای اضافه و انعامات سر بلندی بخشیده بدکن مرخص ساختند و بتجویز منجمان فرمودند که بر سواری رتبه از حضور نوبت زنان روانه گردد - درین سال صادق خان میر بخشی و دیعت حیات نمود بادشاهزاده محمد اورنگ زیب را مامور فرمودند که رفته جعفر خان پسر کلان صادق را بحضور بیارد و بتسلیم و ابستگان دیگر پردازد و بجای صادق خان اسلام خان را

شاه جهان بادشاه (۱۶۹۲) سنه ۱۰۴۲

میر بخشی نمودند - بخان دوران حکم صادر شد که نائب در صوبه
مالوه گذاشته خود در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع رفاقت نماید
و بنام زمینداران برار و بالاگهات حکم رساندن مصالح قلعه گیری
صادر فرمودند *

ذکر سال هفتم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و دوازده هجری

جشن آغاز سال هفتم بدستور هر سال ترتیب یافت محکدار
خان دکنی نظر بر حسن تردد او چنانچه گذشت بمنصب چهار
هزاری دوهزار سوار و عطای اسب و فیل و شمشیر مرصع و بیست
هزار روپیه سرفرازی یافت اول ماه شعبان مطابق وسط بهمن ماه
الهی متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و هر منزل سیرکنان و
شکار انگنان و داد دهان نزول نموده قدغن چنان مقرر کردند که اگر
بوته زراعت بدست تاراجیان یابند دست آنها را قطع نمایند و صاحب
مال از وجه قیمت او مضاعف بدهانند و برای تحقیق و جریب نمودن
زراعت که بحسب ضرورت بسبب عبور لشکر و افواج و بهیر از تنگی
راهها پایمال واقع شود امین خدا ترس جز رس ضابط مقرر کردند
که اراضی پیموده وجه نقصان از سرکار برعایا عائد سازند و دران
عهد مطابق حکم بعمل می آمد بحرف و صوت نمی گذشت
بیست و سویم شهر مذکور بدارالملک دهلی رسیده بعد زیارت
بزرگان بلا توقف طرف لاهور مرحله پیدا گشتند چون ششم رجب
بدارالسلطنه لاهور شرف نزول فرمودند و یمین اندوله آصفخان که
بخرج بیست لک روپیه عمارت عالی طیار ساخته بود بالتماس

او دران مکان تشریف بردند و شش لک روپيه از جواهر و ديگر اجناس و نقد پيشکش نمود بعد نظم و نسق ملڪي و ملاقات ميان محمد مير که نقد کمالات صوري و معنوي او بسکته قبول دلها رسیده بود و رعایت نمودن مبلغ خطير بخدمه و مستحقان خانقاه از لاهور که تا بیست و پنجم ماه مذکور درانجا توقف واقع شد طرف کشمير کوچ فرمودند و باوجود از ملاحظه تنگي راه کشمير بادشاهزاده‌ها را با آصف خان و ديگر امرا حکم شده بود که برور و خاطر جمعي از کتله عبور نمايند بعد ازان خود روانه شدند و کسبت بسفرهای ديگر باشادهان لشکر بسيار آسوده گذشت باز خالي از هرج و تصديع نبوده چنانچه از جمله اشعاري که محمد جان قدسي درماده راه پرتعب کشمير گفته چند بيت نوشته مي شود *

معاذ الله ز راه پير پنجال • که مثلش ديده کم چرخ کهن سال
 سراپا گشته حيرت چرخ والا • که ره اين کوه را چون رفت بالا
 بود مشکل گذشتن زين روتنگ • درين ره راه رونقشي است برسنگ
 گروهی دست از جان برفشانده • درين ره چون گره برتار مانده
 ز قطع ره بسر غلطیده يکسر • چنان کز رشته بگسسته گوهر
 الحاصل هيچدم ذي حجه در منزل بهشت مشاکل خان پور که
 پنج گروهی کشمير فردوس نظير است شرف نزل فرمودند و درتلافي
 رنج راهها که اسباب عيش و تنعم مهيا گردید ديگر دران مکان تهنيت
 نشان همه روي زمين پراز لاله و رياحين و اشجار سراپا بهار و اثمار
 رنگين و انهار و چشمه‌اي زلال و شيرين بنظر مي آمد اگر خواهند
 بصفت و غور فواکه و گلزار و سبز زار آن قطع زمين زبان خامه را شيرين

شاه جهان بادشاه (۹۴۰) سنه ۱۰۴۲

سازد یا بوصف رود و سرود و نغمه پردازی دلبران شوخ شنگ آن
معدن راگ و رنگ پردازد سرشته انتظام اختصار کلام بحال نمی
ماند انصم الشعرا عرفی اگرچه در تعریف آن سرزمین در آبدار
بسیار سفته اما درین بیت عالم عالم مضمون درج نموده * بیت *

هر سوخته جانی که بکشمیر در آید

گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

و از جمله اشعار ملا طغرای مشهدی در وصف گل و لاله زار آن
مکان جنت نشان چند بیت بتحریر می آرد * بیت *
گل و سنبل درین گلشن بناشد * بهار اینجا بهشتی آشنا شد
شفق سر جوش رنگ لاله زارش * فلک یک پشته سبز از بهارش
نداند مرغ این گلشن رسیدن * نگردد سبزه اش سیراز دمیدن
کشیده کوهها از سبزه خاک * بجوش سبزه و گل سر بر افلاک
بجای قلعه کوهش رسیده * که رنگ از چهره رفعت پریده
زموج لاله از بس خورده پهلوی * بود راهش بصد باریکی مو
ز طغیان گل و سنبل بگلگشت * نه کوهش می شود معلوم نی دشت
زمین گل آسمان گل بحر و بر گل * نماده در عدم گونی دگر گل
سرود و حسن اینجا هم عنانند * گل و می هر دو جنس یک دکانند
ترنم ریز هر سو خوش خرامی * بپای نغمه در سیر مقامی
بمطرب نی دل اینجا بسته دارد * که یکدم بی لب او بر نیارد
حاصل کلام حضرت اعلی در هر هفته و هر صبح و مسادر باغهای
دلکشی آن سرزمین سیر و تفرج مینمودند و بکار بزم نشاط مشغول
بودند درین اثنا بعرض رسید که اهلیه پادشاه زاده محمد شجاع

صبیه میرزا رستم صفوی بعد از تولد شدن دختر برومۀ جاردان شتافت از بن معنی سیر و شکار آن مکن ناگوارا نمود و دختر را مسمی به دلپذیر بانو بیگم ساختند - بعده که پادشاه زاده محمد شجاع داخل دارالسرور برهانپور گردید چون قلعهٔ پرینده که از اعظم قلاع نظام الملکی گفته میشد و اعظم خان در محاصرهٔ آن تضييع اوقات نموده کاری نساخته برخاسته بود و بعد آن عادل شاه آن قلعه را بمبلغ سه لک هون که بآقا رضول قلعه دار آنجا داده خریده بتصرف سیدی فرجام نام فرستاده خود واگذاشت و توپ ملک میدان را که در پرینده بود به بیجا پور طلب داشت گویند که بدان کلانی و خوش ساخت تویی دیگر کم شنیده شده و آدم مسلح بفرغ دران توپ می نشست و این توپ در ابتدا در قلعهٔ احمد نگر بود از تبدیل وضع روزگار سیدی عنبر از احمد نگر بقلعهٔ پرینده فرستاده نگاهداشت بعد رسیدن پادشاه زاده محمد شجاع به برهانپور که خان خانان آمده ملازمت نموده اول همین مصلحت قرار یافت که لشکر برای تسخیر قلعهٔ پرینده تعیین نمایند پادشاهزاده نظر بر ایام جوانی و ناکرده کاری خود بدین سرانجام معقول قلعه گیری با خان خانان و خان زمان متوجه تسخیر قلعهٔ مذکور شد و به ملکپور رسیده خان زمان را با دیگر امرا و راجه جیسنگه بطریق هراول مع مصالح قلعه گیری رخصت نموده امر فرمودند که مابین راه همه جا که تعلقهٔ بیجا پوری باشد بتاخت و تاراج در آورند و جایجا تهانه مقرر کرده روانه ساختند درین ضمن خبر رسید که ساهو بهوسله یکی از خویشان نظام الملکی را که دریگی از قلاع محبوس بود

بدست آورده با جمعی از واقعه طلبان ماده فساد ساخته نواح ظفر
نگر را تاخته خواص خان را با سه هزار سوار برای تنبیه او تعیین نموده
فرمودند که بعد از اخراج از ملک چمار کونده را که وطن بهوسله
گفته می شود تاخت و غارت نماید درین اوان شهرت یافت که
زندوله خان بامراری و غیره چهار سردار عمده و فوج سنگین از طرف
شاه بمدد قلعه پرینده رسیدند و خان زمان که نزدیک قلعه رسیده
بود از شنیدن خبر فوج دکنیها یک گروهی قلعه کنار ناله کم آب
لنگر اقامت نموده به بستان مور چال و کندن نقب مردم تعیین
فرموده خود بفوج بندی برای مقابله پرداخت و قبل از رسیدن
کومک بیجاپوری مردم قلعه گاه بیگاه برآمده بر مور چال ریخته دست
برد نمایان می نمودند درین ضمن روزی گولی تفنگ برچشم
سیدی فرجام بد سر انجام قلعه دار در وقت نگاه کردن از سوراخهایی
حصار رسید کار او را تمام ساخت و قلعه دار لاحق دیگر فرستاده عادل
شاه نارسیده بقلعه دار سابق پیوست - بعده که پادشاهزاده بدرگنه ببر
رسید خان دوران از مالوا بهمد رسید با جمعیت شایسته رفیق و هم
مصلحت کار گردید اوائل رمضان پادشاهزاده سه گروهی قلعه رسیده
دائرة نمود هنوز خیمها برپا نه نموده بودند که فوج غنیم از
اطراف نمودار شده بشوخی و زدن کهی پیش آمدند و روز دیگر
که غلبه فوج خصم برکهی رسید خان خانان از شنیدن مغلوب
گردیدن لهراسپ پسر خود با حکیم خوشحال که همراه کهی بودند
مع خان زمان مستعد کار زار گردیده چون بمیدان رسید جمعیت
غنیم بمقابل آمد و بعد ترده سرداران فوج پادشاهی دکنیها جنگ

بگریز نموده خان خانان را طرف فوج کلان خود کشیدند و تا خان خانان خبردار گردید اطراف او را فرو گرفته کار برو بمرتبه تنگ آوردند که زنده از آنجا بر آمدن محال می نمود همچنان چار طرف خان زمان را فرو گرفتند چون خان دوران در ابتدای شهرت شورش بر فیل سوار شده در مکل خود استاده جاسوسان برای خبر و تحقیق نمودن قابوی ریختن بر سر اعدا تعیین کرده انتظار خبر واقعی میکشید بعد از شنیدن غلبهٔ خصم که سه فوج ساخته یک فوج بر سر خان زمان رسیده برو عرصه تنگ آورده و قریب ده دوازده هزار سوار غنیم خان خانان را محاصره نموده اند هیچکدام بمدد هم نمیتواند رسید و یک فوج کومک غنیم اطراف فوج پادشاهی را دارد و جمع کثیر از مردم همراه خان خانان با راجه موهن داس بکار آمدند خان دوران خبر یافته جلو ریز خود را بمدد خان خانان رساند وقتی رسید که فوج دکن بر سر جمعی که بکار آمده و زخمی افتاده بودند هجوم آورده می خواستند از میان فوج برداشته ببرند و بعضی غیرت طلبان با نام و ننگ چون شیر ژیان دران دریای خون غوطه زده مدد راه آن جماعه گردیده بودند خان دوران دران حال رسیده هنگامی که زار گرم ساخته چپقلشهای صف ربا بکار برد و هائی و هوی مردان و نعره های زهره شکاف مبارزان بپرخ برون رسید

• بیت •

ز بس نعره کامد برون از کمین * فرو افقند آسمان بر زمین
خان دوران خود را بر مقتولان رسانده جمعیت مخالفان را از اطراف
بنات النعش ساخته نعش مرده ها را با زخمیان نیم جان از میدان

بر داشته بر اسپان بسته بمدد خان خانان عزان تافت و خان خانان
تقویت یافته ازان تهلکه جان بر گردید و از دست برد مبارزان
صف شکن و حمله شیردلان فیل افکن خصم رو بغار آورد درین
ضمن که پادشاه زاده از شنیدن آن جنگ مغلوبه سوار فیل شده
رو بمعرکه آورده بود خان درزان و خان خانان رسیده خبر هزیمت
مخالفان رسانده مانع آمدند و پادشاه زاده بر حقیقت اطلاع یافته
زبان بآفرین خان دو ران کشاد و هر روز فوج دکهنی بشوخی تمام
پیش آمده بر مورچال و کهی میربختند و مردم پادشاهی بکار می
آمدند و کهی گاه سالم و گاه نصف بلشکر میرسید روزی از روزها که کهی
بار کرده رو بلشکر روانه شده بودند و فوج غنیم اطراف کهی را محاصره
نموده از هر دو طرف جنگ کزان می آمدند یکبار بان آتش بار
بر شتر پراز گاه رسیده بمدد باد رو برودر گرفت و از شعله آن بشتران
دیگر رسید تا خبردار شدن اکثر از فیلان و شتران سراپا شعله آتش
گشته سوختند و شور و غلغله عظیم بر خاست غنیم فرصت غنیمت
دانسته بر باقی جانور و آدم کهی دست یافت و غالب آمده
نگذاشتند که پرگاه به لشکر برسد خان خانان خبر شنیده سوار گردید
و کار بجائی رسید که پادشاه زاده نیز سوار شد خان خانان شنیده
متصل هم مردم روانه مانع آمده پیغام داد که هر جا رسیده اند
فیل سواره استاده باشند تا خبر مابندهای جان فشان برسد غنیم
از شنیدن سوار پادشاه زاده و خان خانان و نمودار شدن نشانها
پارو شتران را کشته و بعضی را ریسمانهای بار آنها بریده با خود
گرفته فراز نمود چند فیل و شترهای هیمة و جانوران نیم سوخته را

برگرداندند و باز هر روز شوخی می نمودند و کار بر لشکر پادشاه زاده تنگ آوردند تا آنکه روزی خان خانان مصلحت نمود که آخر شب فوج پادشاهی سوار شده غافل خود را بر بنگاه دکهنیا رسانند از سبب مخالفت سرداران و حسد میان هم خبر بغنیم رسید و تا رسیدن فوج پادشاهی که پهر روز برآمده نزدیک بنگاه آن جماعه رسیدند دکهنیا بهیر را بار کرده بدستوری که تا زمان حال دارند چند سردار با بهیر روانه ساختند و باقی فوج آراسته در مقابل افواج پادشاهی مستعد کارزار گردیدند بنابر آن آنچه مرکوز خاطر بود صورت نبست مگر آنکه پاره گاو ان غله که از سنگینی بار مانده بودند با چند شتر و گاو کهی که بیخبر از کهی برگشته بودند بدست مردم پادشاهی افتاد وقت مقابله که راجه جیسنکه را با فوج بیجا پوری مقاتله روداد و کارزار صعب بمیان آمد مودهوجی نام سردار نام آور دکهنیا که از سابق زخمی بود با معدود چند اسیر سر پنجه تقدیر گردید - درین اوان خبر رسید که کاکا پندت نوکر عهده خان خانان با رسد غله نزدیک لشکر رسیده و فوج دکهنیا برای سدر راه او گردیدن سوار شده اند خان خانان بشاه زاده گفت که همراه کاکا پندت آن قدر جمعیت است که از عهده دکهنیا براید اما درینوقت که فوج آنها به دور رفته بر بهیر آن جماعه سوابی باید نمود و در فکر تعین فوج شدند پادشاه زاده فرمودند که ما خود هم سوار می شویم می خواهیم سیر فوج دکهنیا نمایم لهراسپ را مع جگراج و غیره سه چهار امیر در بنگاه گذاشته با باقی فوج بر بهیر خصم سواری نمودند دکهنیا خبر یافته بدستور اول بهیر را بار کرده چپرها

را آتش زده خود مستعد کارزار گشتند و بعد رسیدن فوجها جنگ
 صعب بمیان آمد آنچه از طرفین مردم بسیار کشته شدند اما از
 طرف مخالفان جمع کثیر اسیر و قتل گردیدند و مراری بندق زخمی
 شده از اسب افتاد باز دکنیها از معرکه بدر بردند بادشاهزاده به
 بنگاه خود مراجعت نمود از آنکه میان خان خانان و خان دوران که
 هر دو سردار صاحب داعیه بودند نفاق بمیان آمده بود و خان دوران
 اکثر حرفهای سبک اینکه من خان خانان را از چنگ اجل
 رهایی داده جان و آبروی بباد رفته او را بخشیدم بر زبان می آورد
 و روز بروز زیاده مادی نزاع میکردید و سپاه نیز از سختی سلوک
 خان خانان شاکی بودند هر تدبیر و منصوبه که خان خانان می نمود
 خبر بمخالفان می رسید و آنها در مدافعه میکوشیدند و سعی
 در تسخیر قلعه فائده نمی بخشید هر چند کرجه سلامت و نقب
 پیش می بردند محصوران بران اطلاع یافته از اندرون در خرابی آن
 میکوشیدند با وجود پراندن يك طرف باره برج که باره باروت از
 اندرون قلعه دزدیده بودند فائده مترتب نشد و از کمی گاه و هیمة کار
 بر لشکر تنگ گردید چار پای سواری و بار بردار از بی علفی
 و تاخمت غنیم بسیار تلف شدند لهذا پادشاه زاده بمصلحت
 خان خانان از پای قلعه برخاسته متوجه برهان پور شد - در مدت
 محاصره هفت ماه که اوایل ماه ذی حجه دست از محاصره
 برداشتند آدم و جانور بیشمار ضائع گشتند و تا نزدیک رسیدن
 برهان پور دو بار غنیم نزدیک قصبه بیر نمودار گردید و دست و
 پای نمایان زده بعده که جمع کثیر از هر دو طرف کشته شدند

دکهنیها بمکن خود رفتند *

چون مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد شجاع ناکام بعرض رسید پادشاه زاده را باخان خاتان و دیگر همراهان مغضوب ساخته طلب حضور نمودند *

اواخر ربیع الاول بعد از فراغ سیر باغات کشمیر متوجه لاهور شدند - بمنزل بهنیر که رسیدند بعرض رسید که مسلمانان این سرزمین که بجز کلمه توحید خواندن که پی بمعنی آن هم نه برده اند از راه و رسم اسلام بیخبرند و بکفار دختر میدهند و نسبت دو طرفه مینمایند در منع آن حکم تهدید آمیز صادر شد - و بعد رسیدن سرحد پنجاب جمعی استغاثه نمودند که بعضی کفار شدید دختران و زنان مسلمین را بجبر در خانه انداخته در خرابی مساجد کوشیده اند - حکم شد آنها را مقید ساخته اگر توبه نموده بشرف اسلام در آیند بعقد جدید عزرات را بآنها واگذارند والا بقتل آورده خانه و مال آن جماعت بضبط در آورند و مساجد را بدست همان طائفه بتعمیر در آرند و بتخانهای آنها را مسمار سازند *

درین اوان خبر رسید که خان زمان از خان خازان رنجیده بحضور رسیده و متصل آن خبر واقعه مهابت خان خان خازان از آزار ناسور معروض گردید (زمانه آرام گرفت) تاریخ یاقوت ازین مقوله تاریخ مدح و ذم صاحب طبعان بسیار گفته اند *

ذکر سال هشتم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و چهار هجری

چشم آغاز سال هشتم از جلوس منعقد گردید و هریکی

موافق پایه و نصیب خود بغیض رسید - پنجم جمادی الاخری داخل دار السلطنت لاهور شدند سرکار بیجاگده و ندر بار و بعضی محال سرکار هاندیه که متصل سرحد مالوا و احمد آباد کنار آب نربدا و تپتی بود حکم شد که داخل صوبه خاندیس نمایند و سابق برای صوبه خاندیس و برار یک صوبه دار مقرر می شد فرمودند دو صوبه دار نمایند و صوبه بالا گهاٹ نظام الملکی تازه مفتوح گشته را که تا سرحد کنار دریا و ساحل کوکن بجمع یک ارب و بیست کرور دام بود برخان زمان پسر خان خانان مقرر فرمودند و صوبه برهان پور را که بعضی از محال پایان گهاٹ برار داخل نمودند بعد از خان دوران مقرر ساختند پادشاه زاده محمد شجاع از دکن آمده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را که پانصد روپیه یومیه داشت بمنصب ده هزاری چهار هزار سوار مع لازمه منصب عنایت فرمودند - چون فساد ساهو در ملک تازه مفتوح گشته دکن متواتر بعرض میرسید تجویز فرستادن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بدکن بمیان آوردند بخان دوران و خان زمان احکام صادر شد که خود را تا رسیدن پادشاه زاده بصوبه دکن رسانده در تغذیه و استیصال نظام شاهیه گوشند چنانچه بعد از عرض رسیدن استیلای دکنیان بلا فاعله خبر رسیدن خان دوران از مالوا به برهانپور تعیین نمودن افواج برای گوشمال نظام شاهیه و بعد محاربات صعب منکوب و مغلوب ساختن و از پای قلعه ترخیزاندن آن گروه معروض گردیده هفتم شعبان المعظم از لاهور کوچ سمت دارالملک دهلی فرمودند و سرسواری بدیدن زبده حق آگاهان روشن ضمیر میان محمد میر

و دیگر بزرگان رفته و فاتحه استمداد از مزار برگزیدگان دین حاصل نموده رایت توجه بمنزل مقصود برافراشتند - وسط رمضان باغ کنار دهلی را از نزل رایت رونق دو بالا بخشیدند - مزده تولد فرزند در خانه دارا شکوه بعرض رسید مسمی بسلیمان شکوه ساختند و بعد زیارت قبر جنت آشیانی و دیگر مزار بزرگان متوجه دارالخلافه شدند - چون سه چهار جشن ضمیمه بهم اتفاق افتاد اولاً تخت مرصع که مجملي از خرج مبلغ و جواهر آن بزبان قلم خواهد آمد و ساعت جلوس بران روز نو روز مقرر شده بود دوم عید سعید فطر رسید سوم بزم طرب افروز ولادت شاه زاده سلیمان شکوه ضمیمه آن گردید روز دوم عید داخل دارالخلافه اکبر آباد شده طرح جشن انداختند و بکارپردازان حکم آرایش بزم بهشت مشاغل نسبت بهر سال زیاده فرمودند از انجمله یک اسپک مخمل زرباف که بخرج يك لك و ده هزار روپیه در مدت سه سال در کارخانه احمد آباد تیار شده بود موافق اندازه آن دیگر فرش و ما بحتاج آماده گردید از بساطهای زرین و آئین بندی رنگین درو دیوار شعشه طلا گشت و تخت مرصع بخرج يك كرو روپیه که صد و سی هزار تومان عراق باشد و در مدت هفت سال اتمام یافته بود از انجمله چهارده لك روپیه را طلباقي جواهر بیش قیمت دران بکار برده بودند رونق افزای آن بزم گردید - محمد جان قدسی در تعریف تخت گفته *

* بیت *

زهی فرخنده تخت پادشاهی • که شد سامان بتایید الهی
فلک روزی که میگردش مکمل • زر خورشید را بگداخت اول

شاه جهان بادشاه (۵۰۴) سنه ۱۰۴۴

رساند گرنفلک خود را بپایش * دهد خورشید و مه را رونمایش
دهد شاه جهان را بوسه برپای * ازان شد پایۀ قدرش فلک سای
چو تاریخش زبان پرسید از دل * بگفت (اورنگ شاهنشاه عادل)
چون پادشاه خورشید منزلت بران تخت فلک رفعت جلوس نمود
از اطراف نغمه پردازان حور مثال و رامشگران پری تمثال باصول
گوناگون برقص در آمدند و سلاطین و امرا بهزاران زبان شکر گویان
تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و جیب و دامن مراد عالمی
مالامال گردید شعرا و صلحا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیزه
لند وختند و مهر و ماه برای نظاره جشن آن خسرو خورشید کلاه
سراز درپچه مشرق بر آورده در مجمر فلک سپند اختران سوختند
و بدین ترانه مترنم گردیدند *

• بیت •
جشنی بهزاردل فروزی • اختر همه در سپند موزی
ایام بدل نشاط افروز • همچون شب عید و صبح نور
و فلک بهزاران زبان میگفت *

• بیت •
همین بس وصف این فردوس آئین * که باشد جلوه گاه خسرو دین
بدوق جشن نو روزی نقاره * گلو از صوت بلبل گشت پاره
نفیر و کرنا گشتند دمساز * سرود زیر و بم شد هر طرف ساز
آنچه بیادشاه زاده و یمین الدوله و دیگر امرا بانعام درآمد و هرنچه
نذر و نثار از نظر گذشت در تحریر تفصیل آن قلم را رنجه نداشته
بدین اکتفا می نماید که از ساعت تحویل تا روز شرف نورزده روز
دست و دل آن پادشاه دریا دل در ایثار زر و گوهر حکم بحروکان
داشت و فقیری نماند که صاحب نصاب نگردید و غنی نبود که

ذخیره سالها برای عیال نیندوخت *

ذکر خرابی نجابت خان در قبول مهم سری نگر

نجابت خان فوجدار دامن کوه ولایت پنجاب عرضه داشت نمود که اگر مهم زمیندار سری نگر به بنده مقرر شود دو هزار سوار سه بندی مرحمت فرمایند ملک آن حدود بتصرف والا می آرم یا پیشکش لائق از مرزبانان آن مزر و بوم میگیرم - التماس او بدرجه قبول در آمد - اگرچه بعد رسیدن بهرحد آن ولایت تردد نمایان نموده قلعه حاکم نشین آنجا را با مکنهای قلب دیگر بتسخیر در آورده سر راههای کتل را باوجود آنکه زمینداران بسنگ و گچ گرفته برقند از آن حکم انداز آنجا گذاشته بودند بعد رسیدن نجابت خان از سم اسپان بهادران آن راه مسدود مفتوح گردید - و مرزبان فرار اختیار نموده رو بکوهستان آورده وکیل زبان دان نزد نجابت خان فرستاده بقبول پیشکش ده لک روپیه برای ارسال حضور و یک لک و پنجاه هزار روپیه به نجابت خان پای صلح بمیان آورد - نجابت خان ناتجربه کاری آنکه از بندوبست و احتیاج فروری خاطر جمعی حاصل نماید بشرط ادای زرمذکور در مدت بیست روز نگهداشتن وکیل تا حصول زر قبول نمود - وکیل قدری طلا آلات و ظروف نفوس و سنگ ریزه که باخود آورده بود بقیمت لک روپیه داده برای تنم دو نفر مغلوک بی نام و نشان را لباس فاخره پوشانده عوض خود تا واصل ساختن باقی نزد سرکار نا کرده کار گرو گذاشته راه صحرا گرفت و برای بند نمودن رسد غله راهها را چندان مسدود ساختند که تردد قاصد دشوار گردید - و از نرسیدن رسد حال لشکر روز بروز تباه میگردد و تا رسیدن ایام برسات

بعرضه داشتہای سراپا غدر گذرانده دام و درم دیگر نرساند و کار و عرصه
بر مردم بمرتبه تنگ گردید که گردۀ نان بقرص آفتاب ایام بر شکل
و زمستان دم همچشمی میزد - و شب و روز باران فرصت چشم
و نمودن نمی داد - و از هر طرف سیلاب دوان برای و بل جانوران و
آدمہای فاقه کشیده می رسید و ہر جا کہ تہانہ بادشاہی گذاشتہ شدہ
بود مخدولان گاہ بیگاہ چون بلای ناگہان ریختہ دمار از دماغ روزگار
آن جماعہ بر می آوردند - تا آنکہ نجابت خان باہم مصلحتان جان خود
بسلامت از انجا بر آوردن غنیمت دانستہ بفکر تدبیر بر آمدن ازان
قبلکہ افتاد - درین ضمن خبر رسید کہ گوجر نام را کہ در قلعه گذاشتہ
پیش آمدہ بود با جمع کثیر کشتہ گردید و سوار و پیادہ بیشمار ہمہ جا
سراہہا را بند نمودہ اند - حاصل کلام ملالت انجام نجابت خان
تمام لشکر و توپخانہ و اسباب تزک و کارخانجات بباد فنا دادہ خود
بہزار دشواری و تغییر وضع با معدود چند جان بر گردیدہ از انجا
نجات یافتہ - و عیال و ناموس مردم کہ از ملاحظہ تیغ خونفشان
مفسدان رو بغار و انبوہی اشجار گذاشتہ بودند بدست تہہ کاران آن
دیار افتادند - بعد از عرض نجابت خان را بی منصب نمودند و از تغیر
او میرزا خان بن شاه نواز خان مقرر گردید و حکم شد کہ وجہ
پیشکش مقرری را از نجابت خان باز یافت نمایند •

ذکر مهم چهار سنگہ بندیلہ

چون چهار سنگہ بندیلہ را بعد وقوع تقصیرات قلم عفوبر جرائم او
کشیدہ ہمراہ خان خانان روانہ دکن نمودہ بودند و آن بد بنیاد بعد
از چند گاہ از خان خانان رخصت وطن در خواستہ بکرماجیت نام

پسر خود را بجای خود نگهداشته بمسکن مرزوثی رسیده مفسدی
قدیم اختیار نموده بهیم نراین زمیندار گدازه را بغدر و عهد حيله
آمیز از وطن طلبیده مع توابعان بقتل رساند همه سرانجام و دهلك
روپیه خزانة او را مع قلعه متصرف شد - بعده پسر بهیم نراین که
در حضور بود برین ماجرا مطلع گردید و حقیقت بعرض رسید حکم
نصائح آمیز مشتمل برهنمائی بازگشت از راه خطا و مسترد ساختن
مال بهیم نراین بوارثان مکرر بنام آن برگشته طالع صادر گردید اما
فائده نداد - و بکر ماجیت پسر او نیز بموجب اشاره پدر از دکن
برخاسته روانه گردید - خان دوران در برهان پور برقرار او اطلاع یافته
تا مالوا تعاقب نمود و بعد رسیدن بآن تبه کار و مقابله و مقاتله
بمیان آمدن زد و خورد عجیب رو داد - و اکثر همراهان طرفین کشته
و زخمی گردیدند و بکر ماجیت خود دو زخم برداشته جان بدر برده
نزد پدر رسید - بعد از عرض رسیدن عبداللعمان بهادر و سید خان جهان
و خان دوران که بعد از تعاقب او بمالوا رسیده انتظار حکم میکشیدند
با چند امیر دیگر تعین گردیدند و صوبه مالوا بدستور سابق بخان
دوران مقرر فرموده صوبه برهان پور باله وردی خان مرحمت کردند و
برار بخان زمان ضمیمه بلاگهات نمودند - و آن مفسد که از روانه شدن
انواج اطراف اطلاع یافت و کیل خود را بحضور روانه ساخته
خان خانان آصف خان را شفیع جرائم خود نمود و التماس طلب
یکی از بندهای حضور که دست او گرفته بدرگاه آن پادشاه خطا
پذیر حاضر سازد بمیان آورد - حضرت اعلیٰ سندر کب رای را که از
شعراي پای تخت هند بود بسبب هم جنسی نزد او روانه فرمودند

و ارشاد فرمودند که اگر محال سرکارسانوا را (۱۰۷) که سی لک روپيه جمع دارد بعهده بندهاي پادشاهي نمايد و بکرماجيت پسر خود را بحضور فرستاده خود نزد خان بدکهن بدستور سابق برود قلم عفو بر جريده اعمال او کشيده گردد - سندر کب رای که نزد آن تبه کار رسيد بعد از سوال و جواب غدر آميز آن فتنه انگيز دانست که مطلب او تا سر انجام يافتن استحکام مکنهائي قالب دنيويه است - بغرور جنگل پراز تراکم اشجار خاردار و گذر هاي دشوار گذار قدم براه اطاعت نمي گذارد - بي حصول مطلب برخاسته بحضور آمد - و پادشاه از راه مزود احتياط باوجود تعيين امرای نامدار صاحب فوج پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را که براي دکهن مستعد ساخته بودند بسردازی تمام فوج بهم آن کافر ناجر مقرر فرموده بتاکيد مرخص ساختند و هزار سوار اضافه مع ديگر عنايات عطا فرمودند و شايسته خان و رستم خان دکهني و ديگر امرا همراه پادشاه زاده تعيين شدند - دوازده لک روپيه نقد و جنس پيشکش زمينداران بنگلا فرستاده صوبه دار آن ضلع از نظر گذشت - حکيم مسيح الزمان عرف حکيم مظفر که از کعبه الله معاودت نموده بود متصدي بندر سورت به نيابت بيگم صاحبه که بندر سورت مع مال و سائرد جاگير و انعام نواب قدسيه عطا فرموده بودند مقرر فرمودند و سه هزار پانصد سوار منصب سابق بحال نمودند - وسط شهر ربيع الثاني سنه هزار و چهل و پنج هجري متوجه دکهن گرديدند - ميرک حسين

خوافي را بعنوان سفارت با تحف قيمت لک روييه و دو هزار
اشرفي نقد نزد نذر محمد خان روانه ساختند - تاريخ ترجمه دفعه
ثاني صاحب قران ثاني بدکن بعرض رسيد • ع •

بپادشاه جهان اين سفر مبارکباد

شمه از ترددات عبد الله خان و ديگر امرا که در مهم چهار معروض
گريدند بزبان خامه تيز رفتار ميدهد - که اميران نامدار چون متوجه
استيصال آن نابکار شده قبل از رسيدن پادشاه زاده نزديک قلعه
آوندچه که مکان مطبوع سير حامل بود و جنت مگاني آن پرگنه
را در جلدي کشتن ابو الفضل به نرسنگه ديو پدر چهار بطريق
وطن مرحمت نموده بودند رسيدند - چندين هزار بيلدار و تبردار
براي بریدن اشجار و هموار نمودن راههاي دشوار گزار مقرر نموده هر روز
نيم کوه راه مسافت طي مينمودند - و چهار نا هنجار با پنج هزار
سوار و برقنداز بيشمار در قلعه آوندچه نشسته سوار و پياده بسيار
اطراف تعيين نموده بود که از يمين و يسار براي سدره مبارزان نامدار
در پناه اشجار و گوشههاي غار نشسته بانداختن تير و تفنگ سپاه اسلام
راگشته و زخمی می ساختند و ازان جماعه نيز هر روز جمعي بدا را البوار
مي پيوستند چون به يك ونيم کوهي آوندچه رسيدند بحمله اول
راجه ديبي سنگ هراول که دعوي ارث قلعه چهار داشت بعضي
مورچال آن بدخصال بتصرف مبارزان در آمد - جمعي کثير قتيل
و اسير گرديدند ترس و هراس تمام در دل آن بد اساس راه يافت و
با بکرماجيت پسر و عيال و مال آنچه از زر سرخ و سفيد و حواهر
توانست باخود گرفت برداشته جمعي از برقندازان بمرداري

يکي از راجه پوتان آنجا گذاشته طرف قلعه دهاموني که مکان بسيار قلب و بنا کرده پدر او بود روانه گرديد - بهادران قلعه کشا بران اطلاع يافته شاديانه آثار فتح نواخته تنزل تمام بگوش دل باختگان آن مرز و بوم انداختند - و به تردد دوسه شبان روز قلعه را مفتوح ساختند و هزار پاي صداي اذان دين محمدي بگوش کافران آن ديار رساندند و بموجب اشارت پادشاه آن قلعه را به راجه ديبي سنگ سپرده کليد قلعه را بحضور ارسال داشتند - و با سرانجام جنگل بري طرف دهاموني روانه گشتند - و در فرصت دو روز بآن مکان رسیده شروع به پيش بردن مورچال و کندن نقب نمودند - هرچند که سنگ لاج آن سرزمين بمرتبه صلب واقع شده که سواي آهن فولاد دران سنگ ناخن گير نميگرديد - اما بهادران کوه کن چنان کمر همت بستند که در اندک فرصت کار بر محصوران تنگ آوردند - و مع هذا مخدولان در تردد اذاختن گول توپ و تفنگ و حقه آتش و بان و سنگ صد من و دو صد من کمي ننموده مردم بسيار شهيد شدند و شب و روز باران آتش بر فوج پادشاهي ميباريد - آخر شبني بدستيابي زينه - آسمان پايه و کمندهای هوش ربا مبارزان جان باز قرار بر يورش دادند - چهار دل باخته بهوش آمده براي طلب زنهار ميانجي فرستاد - هنوز گفتگوي بني صلح بگوش سرداران نرسیده بود که بهادران رهيله و نظر بهادر بهادری را کار فرموده از طرف جنوبي بکمند جانبازي خود را بقلعه رساندند و دروازه قلعه را آتش زدند - چهار سنگه سراسيمه وار از حصار برآمده در شب تار راه ادبار پيش گرفته خود را به پناه اشجار جنگل انبوه رسانيد - اگرچه

صدای دارو گیر و تردد محصوران بر طرف شد اما چون خبر تحقیق فرار آن تبه کلان نداشتند قرار بران دادند که بعد از طلوع نیر اعظم بقلعه در آیند - غارت پیشگن که سیماب وار برای در آمدن قلعه ببقرار بودند گوش بحرف سردار ها ننموده از هر طرفی که راه یافتند بقلعه در آمده در تاخت و تاراج نمودن پیش دستی را غنیمت دانستند - خان دوران برین معنی اطلاع یافته با جمعی بقلعه در آمده باهتمام منع غارت دست و زبان کشاد و جایجا مردم شدید بتاکید اکید وتهیده تعیین نمود - درین اوان ازکنار برجی آواز بلند گردید که جمع کثیر در آنجا بامید بدر رفتن فراهم آمده فرصت فرار نیافته انتظار تیغ اجل می کشیدند - علی اصغر ولد محمد جعفر که از بندهای تردد طلب و روشناس بود بخاندوران گفت که من رفته آن جماعه را مقید ساخته می آمم خان دوران خان هر چند بعدر شب تار در منع کوشید آن جوان نشنیده بهمعنائی اجل خود را در آنجا رساند - قضا را در آنجا باروت خانه مملو از باروت بود که سر اورا وقت یورش را نموده بودند و جمعی از تماشا شانیان و تاراجیان با مشعل دران مکان در آمده تردد می نمودند در همان آن که آن نوجوان از عمر سیر آمده بدان مکان رسید گل مشعل در باروت خانه افتاد تمام برج را به هشتاد گز دیوار و قریب دو صد نفر که آنجا بودند با آن نوجوان و همراهان او چنان پراند که در میان مردها تقریق صورت نمودن دشوار نمود - و از افتادن برج و دیوار از صد نفر زیاده راجپوتیه که بیرون قلعه در پای برج بودند نیز تلف شدند - روز دیگر که خان دوران خان در ضبط اموال و تفحص خزانه مدفون پرداخت و جایجا مردم تعیین نمود برای او خبر

آوردند که چاه پر از زر مسکوک و ظروف نقره و غیره در جنگل یافته شد و خان دوران از شنیدن آن خود را بر سر چاه رساند و برای پیدا کردن چاههایی دیگر بجست و جو پرداخت در سه چاه دیگر که برای غله می سازند زر مدفون یافتند - بعد از تفرقه شدن و بغارت رفتن زر بسیار دولت و پنجاه هزار روپیه مع بیست من ظروف نقره واصل سرکار گردید و معلوم شد که در چاههایی دیگر نیز زر مدفون ساخته باشند بعد عرض حکم شد که سید خان جهان در آنجا مآذنه به بند و بست آنجا و تحقیق خزانه چاههایی دیگر پردازد - و خان دوران و عبد الله خان با باقی امرا بتعاقب چهار خود را رسانده قتل و اسیر سازند - و نیز ظاهر گردید که چهار خود را بشاه پور که گدھی قائم بود و سابق همان مکن حاکم نشین بود رسانده در فکر برآمدن طرف گوندوانه و دیوگده که از برارست بنابران هر دو سردار متوجه شاه پور شدند - و در همان زودی خبر فوت زمیدار گوندوانه و رسیدن فوج پادشاهی معا به چهار رسید و دل و حوصله باخته توپهایی قلعه را شکسته و نا بود ساخته عمارات را از باروت پرانده تمام اثاث البیت را که در همراه گرفتن آن عاجز بودند آتش زده هرچه توانست از جواهر و زر نقد و ظروف طلا و نقره و عیال و اطفال برانیا و اسپان راهوار بار و سوار نموده مع دوهزار سوار طرف دیوگده وقت شب برآمد عبد الله خان و خان دوران خبر یافته خود را اندرون قلعه شاه پور و جورا گده که متصل هم بودند رسانده بقیة النار را بضبط خود در آورده اذان محمدی خوانده بتخانه هارا مسمار ساخته آن قلعه را حواله مردم معتبر نموده جمعی از راجپوتیه در آنجا گذاشت -

و از احوال چهارخبر یافت که زیاده از هفت هشت کروزه طی مسافت نمیتواند نمود - باوجود تفاوت پانزده روز هر دوسردار تعاقب نمودند پادشاهزاده محمد اورنگ زیب اگرچه از شنیدن خبرفتح و فرار چهارخبر خود را بطریق یلغار رساند اما چون میان عبدالله خان و دیگر افواج پادشاهزاده تفاوت بسیار واقع شد در دهامونی برای آرام لشکر و نسق آن حدود چند روز مقام و توقف نمودند و فوج عدو مال تعاقب آن بدسگل گرفته یلغارکنان هر روز هفده هیجده کروزه گاه بیست کروزه طی مسافت می نمود تا آنکه بسرحد راجه چانده که با سرحد گوندوانه و دیوگده متصل است رسیدند خبر یافتند که چهارخبر ازینجا فرود آمده بود از شنیدن خبر نزدیک رسیدن فوج اسپان را گاه و دانه نداده پیشتر مرحله پیمای گردید - فوج پادشاهی باوجودی که آن روز بیست کروزه طی مسافت نموده بوده آرام نگرفته بتعاقب پرداخته وقت غروب آفتاب نزدیک آن خونگرفتگان رسیدند و آنها خبر یافته آنجا بند نتوانستند گردید - از رسیدن فوج خونخوار باز برای افتادن - بهمین دستور همه جا پاشنه کوب رسیده دست از عقب برنداشته هر دو لشکر شب و روز یلغار می نمودند - تا آنکه بفوج پادشاهی خبر رسید که فیلان و شتران پراز بار خزان و خالی که نمیتوانستند رسید سر بصحرای داده سراسیمه وار طی مسافت می نمایند - لشکر پادشاهی از شنیدن این خبر خواستند که بتفحص و غارت فیلان پردازند - خان دوران و عبدالله خان مانع آمده پابند طمع فیل و خزانه نگردیده افتان و خیزان که اکثر فعل اسپان افتاده بود دست از دنبال خصم بدخصال برنمیداشتند

تا آنکه کار بدست و گردیدان رسید - چهار را فرست و ناله نمود که بدستور کفار غیرت شعار بجوهر نمودن زن و فرزند پندارد و عالم اضطراب و بجمدها برین کلاں وائی پارتیی نام زده و یگان یگان شمشیر بدیگر زنان و عیال و اطفال خود و همراهان رسانده در راه انداخت و همه با پسر خورد سال بکرماجیست بدست مردم پادشاهی آمدند - و چهار یک دو مقبله بانوج نموده جنگ ناگزیر از تنگ نام نموده هم بهادر خان را با چند نفر کشته و زخمی ساخته و از خود جمعی بکشتن داده فیلان و شتران بسیار پر از بار گذاشته خواست جان خود را با چند فیل که از عیال خورد سال و مریض آلات و اشرافی دران بودند بتعلقه گلکنده رساند - خان دوران محمود بیگ خوانی را برای گرد آوری فیلان و مل و عیال که مابین راه گذاشته میرفته داشته خود دست از تعاقب برنداشته تا آنکه باقی فیلان مع جواهر آلات و عورات بدست مردم پادشاهی آمد و اثری از چهار و بکرماجیست پسر او نیافتند ناچار بر سر تلابی رسیده چون جان از اسبان نمانده بود و آدمها جلن بلب رسیده طاقت حرکت نداشتند آنجا خورد آمده خواستند تا خبر تحقیق رسیدن چهار آرام گیرند - درین ضمن خبر کشته شدن چهار مع بکرماجیست رسید و در همان آن گونه های آن سرزمین که در جنگل وشت فرار با چهار و بکرماجیست دو چارگشته بر احوال پرمال آنها اطلاع یافته با هر دو هم نبرد گشته کشتند - و سرهای پدر و پسر را بطریق پدر و پیشکش نزد سرداران پادشاهی آوردند - و بر وایتی خبر کشته شدن هر دو آورده خان دوران را در آن مکان بردند و خان دوران سر هر دو

بریده با انگشتریهای نام آن بد مآلن آورده گوندها را مصلح ساختیم
نقد و اسب داده مرخص ساختیم و سرها را مع عروسیاشریت فتح
مصحوب بهادر بیگ نام روانه حضور گردانیدیم • بیست •

چو بد کردی مباحش ایمن ز آفات

که واجب شد طاعت با مکتوبات

در سرای شهر تعلقه مفتوحه چهار نزل واقع شده بود که سرها
مع عرضه داشت از نظر گذشت • و فرمودند که بر دروازه سوای
بهاریزند • و آنچه زر نقد و طلا و نفقه آلت مع جواهر از جاها بر آیدند
و بعد از آن در راهها وقت فرار چهار بیست بندهای پادشاهی آمد
سوای آنچه تلف شده مبلغ یکسکورو روید و بخل خزانه سرکار گردید •
و سوای آن عبدالله خان وقت مراجعت پنج لک روید و یک
لک روید را جواهر و دیگر جنس مع دو نیل نامی از راجه چانده
گرفته بحضور معروض داشت • و هر سال یک لک روید و بیست
و پنج نوبل بطریق پیشکش مقرری بر ذمه زمیندار چانده نموده که
هر سال برساند •

ذکر جشن و واقعات سال نهم از جلوس مطابق سنه

هزار و چهل و پنج هجری

غره جمادی الاخری: آغاز سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار
و چهل و پنج موافق سرانجام سفر آرایش جشن ترتیب یافت •
بعد از فراغ جشن کوچ فرموده سیر تلاب و عیارتهای احداث نموده
نوسنگ دیو پدر چهار نموده شکار گدان طی مسافت نمودند •
درین ضمن یعرف رسید که بعضی جاهای غیر معلوم بر از خزانه

مدفون چهارست - اسحاق بیگ را برای تحقیق آن تعیین فرمودند
 هرگاه خانه سنگ بنظر می آمد باشاره چشم تمام چشم دست بدست
 معمار می ساختند - عمارات آن سرزمین را بی آنکه احتیاج بگل و
 چونه افتد از سنگهای مربع و طولانی که پنداری که سنگ تراشان
 بمدد تیشه ساخته اند از محض قدرت الهی بيشمار دران سرزمین
 افتاده می سازند - اگرچه از آفت باد و باران و سیلاب و آتش
 محفوظ می باشد اما وقت خراب و معمار ساختن محتاج بکلنگ
 و بیل نمیگردد - از جمله تعلقه چهار یک برگنه چپیره که نهصد دیم
 و هشت لک روپیه جمع داشت بضبط در آورده خالصه مقرری
 ساختند - و بند های پادشاهی که برای تعحص خزانه مدفون رفته
 بودند از چاهها و جاهای غیر معلوم دیگر مبلغ شصت لک روپیه از
 سعی مردم پادشاهی و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب سواي زری
 که سید خان جهان بر آورده زیاده از کرور روپیه واصل سرکار نموده
 بود بر آمد - و روانه قلعه اکبر آباد ساختند - و پادشاه زاده محمد
 اورنگ زیب بحضور رسیده ملازمت نمود - و باتفاق از راه سرونج
 متوجه دکن گردیدند - چون از ادای خارج عادل شاه غبار ملال بر
 خاطر عاطر پادشاه بود و امداد نظام الملک علاوه آن گردید و
 نیز مکرر بعرض رسید که در حیدر آباد خطبه بدستور ایران خوانده
 می شود و نام شاه ایران در خطبه داخل مینمایند - فرمودند که اول
 برای اثبات حجت یکی از بندهای پادشاهی زبان دان سخن فهم برای
 ارشاد و نصیحت آن هر دو مغرور باد غفلت روانه ساخته از فرمان
 و پیغام وعده و وعید آمیز خبر دار سازند - لهذا مکرمت خان را با فرمان

و قبضه دهرپ و پرتله مرصع بدستور ساز دکن روانه بیجاپور نمودند -
 و فرمودند که بالمشافه به عادل خان بگوید که هنوز آتش قهر
 سلطانی شعله در نگردیده اگر ساهو را با دیگر مفسدان نظام الملکی
 از نوکری خود برطرف و از ملک بیجا پور اخراج فرماید و دست
 از قلعبات نظام الملک و توپ ملک میدان و دیگر توپهای آن قلعبات
 بردارد و محلات آن حدود را بتصرف بندهای سرکار واگذارد و بدستور
 سابق در ادای پیشکش اطاعت و رزد بیشتر از پیشتر متوجه احوال
 و پرداخت او خواهیم گردید - و الا افواج دریا امواج با فیلان کوه شکو
 بهمداری بهادران قلعه کشا و مبارزان صف ربا دران دیار رسیده
 داند - و نیز پیغام نمود که اگر موافق فرموده و ارشاد بشاه راه هدایت
 قدم گذارد از راه ترحم قلعه شولا پور را که سرمایه آرزو و ماده نزاع
 بانظام الملک است و ملک کوکن کنار ساحل تا بندر جیول مرجمه
 تعلقه نظام الملکی که نه لک هون محصول است باو عنایت خواهیم
 فرمود - و تا بقای حیات اولاد ما او ابدو تعلق خواهد داشت و
 مطابق همین مضمون در فرمان پند و اندرز سراپا امید و بیم درج
 فرمودند - و بزبان قلم دادند که اگر خلاف آنچه بزبان خامه و پیغام
 گهر سنج درآمده بظهور آید آنچه خواهد دید از خود خواهد دید -
 و بمکرمات خان امر شد که در صورت قبول انداختن حلقه اطاعت
 بگوش پند نبوش زرد بحضور معروض دارد - که فرمان مع نتیجه عهد
 و پیمان امان باو فرستاده شود - و بهمین دستور فرمان مع کمر مرصع
 پرکار برای قطب الملک همراه میر عبداللطیف که از تربیت یافتهای
 تیز هوش حضور بود روانه فرمودند - کلمه چند از انتخاب فرمان

که بنام قطب الملک صادر گردید بزبان قلم میدهد - ایالتها و امارت
 پناه - ارادت و عقیدت دستگاه - خلاصه اماجد کرام - سلاله اکرام عظام - نفاذ
 خاندان عز و لا - عضاده دودمان مجد و اعتلا - زبده مخلصان صلاح اندیش -
 خلاصه متخصصان سعادت کیش - مورد الطاف شاهنشاهی - مصدر
 آداب خیرخواهی - جوهر مرآت صفا و صفوت - فروغ ناصیه دولت
 و رفعت - سزوار عاطفت ییکران - المخصوص بعناية الملك المقارن -
 قطب الملک بشمول عنايات پادشاهانه مستظهر بوده بداند - که
 چون ما بدولت و اقبال پادشاه اسلام و مروج دینی مبین حضرت
 سید انام صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم و مرید و مروج
 مذهب اهل سنت و جماعتیم بر ما واجب است که هر جا حکم
 اشرف ما جاری باشد احکام شریعت غرا و ضوابط ملت بیضا را
 جاری سازیم و آثار بدعت و ضلالت را محو فرمائیم و بعرض ما رسیده
 که در ملک آن قطب فلک شوکت سبب اصحاب کبار که آیات
 قرآن مجید دلالت مریح بر فضل ایشان میکند و اخبار و آثار
 صحیح شهادت میدهد بر علو درجات آنها و معینا قرابت قریبه
 با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم دارند می نمایند و آن
 ایالت پناه در منع آن نمی کوشد و بسزای اعمال نمیرساند - بنابراین
 از روی ارشاد حکم میفرمائیم که از ملک خویش این امر قبیح و
 فعل شنیع را بر طرف گرداند و اگر بدبختی از بی سعادت میسر نگردد
 این امر شود بسیاست رساند و لا برعلازم است که در تسخیر آن
 ملک سعی نمائیم و مال و اهل آن ولایت را بر خود حلال دانیم
 و خون آنها را هدر شناسیم و بعرض رسیده که خطبه بنام فرمانروای

ایران خوانده می شود هرگاه آن ایالت پناه دعوی عقیدت و مریدی
 باین جناب داشته باشد بوالی ایران چه رجوع دارد باید که بعد
 این نام فرمان روی ایران در خطبه مذکور داخل نمازد و خطبه
 دران دیار بنام نامی ما مزین باشد و مبلغ کلی بابت پیشکش
 ما که آن ایالت و شوکت دستگاه را باید داد زود ادا نماید و ما
 نظر بر صدق اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان محمد قطب
 الملک مرحوم بخدمت ما داشت و خدمتی که ازو بوقوع آمده
 همه عنایات پادشاهانه بحال او مبذول می فرمائیم و بشرط قبول
 اطاعت منکره و ادای مطالبات مقرر می نمایم که بعد ازین
 ضرری بآن ملک از اولیای دولت ما نرسد لهذا معتمد کار آگاه ملا
 محمد اللطیف را که از بندهای رو شناس این درگاه است پیش
 آن ایالت پناه و شوکت دستگاه فرستادیم باید که آنچه نباتی
 او ارشاد شده مطابق آن بعمل آرد و پیشکش را مع جواهر و فیضان
 قابل درگاه چنان روانه سازد که در جشن نوروز عالم افزوز در دولت
 آباد از نظر اشرف بگذرد و اگر از قبول احکام جهان مطاع انحراف
 ورزد اقواچ دریا امواج برای استیصال آن ولایت تعین خواهد گردید *

خان دوران و عبد الله خان با پیشکش نقد و فیضان جبار
 و راجه چانده و غیره رسیده ملازمت نمودند و ابستهای جبار
 که رانی پارتی از زخمهای کاری در گذشته بود و زخمهای دیگران
 التیام پذیرفته مع درگاه پسر خورد و درجن سال نبیره او بنظر
 گذشت هر دو را مسلمان ساخته اول را باسلام قلی و دومی را بعلی
 قلی مصمی گردانیدند و زنان را نیز بتلقین کلمه شهادت مشرف

ساخته داخل پرستاران مشکوي گردانيدند - و خان دوران را خطاب
 بهادري مع خلعت و چار قب طلا دوزي و شمشير و خنجر مرصع و
 اضافه دو هزار سوار که اصل و اضافه پنجهري پنج هزار سوار باشد
 عنایت فرمودند - و همچنان عبد الله خان و همه همراهان بعنایات
 پادشاهانه و اضافهای نمایان سرفرازي یافتند و بعد نزدیک رسیدن
 برهان پور داخل شهر نشده در کراره که از مکانهای با صفا و شکار گاه
 مشهور دار البسرو است نزول اجلال فرمودند دو روز سير و شکار آنجا
 نموده بیست دریم شعبان متوجه دولت آباد شدند - در مدت بیست
 و هشت روز بدولت آباد رسیده بتفاوت دو کرره کنار حوض قتلو
 شرف نزول فرمودند خان زمان صوبه دار بالا گهاٹ آمده شرف
 ملازمت حاصل نمود چون ساهوي ضلالت آئین بوجود مقید
 بودن نظام الملك در گوالیار برای هنگامه نساد و شورش واقعه طلبان
 طفل مجهول النسب را از قبيله نظام الملك بهمرسانده دستاویز معرکه
 آرائی ساخته لشکر فراهم آورده بعضي از محلات و قلاع دور و نزدیک
 آن ولایت را در هنگام فرصت که بزبان خامه داده شده بتصرف
 در آورده ماده شوریدگی ملک و تقرفه مال و حال رعایا گشته
 بود خان دوران بهادر و بهادر خان و خان زمان و شایسته خان را مع
 بیست و چهار امیر روشناس کار طلب با چهل و هشت هزار سوار آن
 عهد که اکثر موجودي بودند برای تادیب و تنبیه مقصد مذکور مقرر و
 مرخص نمودند وقت رخصت ارشاد فرمودند که اگر عادل خان بمده
 طالع باعانت فوج پادشاهی و گوشمال آن تیره بخت پردازد ضرر
 بملک او نرسانند والا ولایت بیجاپور را نیز بتاخت و تاراج در آورند و از

جمله افواج مذکور بیست هزار سوار بصره داری خان زمان و رفاعت
سید شجاعت خان و بهادر خان و هیله و غیره فوج بندی نموده
فرمودند که طرف احمد نگر شتافته اول چمار کونده را که وطن ساهو
است پایمال سم اسپان مبارزان ماخته طرف کوکن رفته آن ولایت را
از تصرف ساهو بر آورند - و شایسته خان و اله وردی خان را باتفاق
سید عبدالوهاب خاندیسی که از مبارزان مشهور و بهادران یکه تاز
روزگار گفته میشد برای تسخیر قلعه جنیر و ناسک و تواع آن تعیین
فرمودند - و خان دوران را حکم شد که ملجین قندهار و ناندیر که
سرحد بیجاپور و گلکنده گفته می شد استقامت ورزیده بعد
تسخیر قلعه اود گیر و اوسه بتاخت و تاراج ملک بیجاپور پردازد و
هر سه سرفوج را بعطای خلعت و شمشیر و خنجر و جمدهر مرصع
و اسب و فیل معزز ساخته مرخص فرمودند و خود اندرون قلعه
دولت آباد تشریف برده میر نمودند *

اوائل شوال فرخ فال عرضه داشت شایسته خان رسید که
از اقبال عدو مال قلعه رام سیج از توده احمد خان نیازی بتصرف
اولیای دولت در آمد و معا بعرض رسید که یک پسر و برادر چهار
که در وقت فرار از پنجه شیران بیشه شجاعت بدر رفته دران
جنگل انبوه مفقود الاثر گردیده بودند دستگیر مردم قطب الملك
گردیده بحضور رسیدند بادشاه هر دو عرض خجسته فال چنین را
برای تسخیر باقی قلعه بفال نیک گرفته شکر الهی بدل و زبان
بجا آوردند و آن هر دو اسیر پنجه تقدیر را که از قبول اسلام
سرپیچیدند بزیور تیغ در آوردند - چون بتازگی خبر نفاق و عدم

اطاعت بیجاپوری بعرض رسید سید خان جهان را با سپه دلا
 خان و رستم خان و غیره بندهای جان نثار پادشاهی با فوج ده
 هزار سوار برای خرابی و تاخت و تاراج ملک بیجاپور بکومک
 خان دوران مرخص ساختند و بخان زمان و همه سرفوجان احکام
 صادر شد که از هر طرف تاخت و تاراج کنان داخل سرحد ملک
 بیجاپور شوند و اول به تنبیه رندوله خان که از سرداران نامی عادل
 خان گفته می شد پردازند - و نیز خفیه حکم صادر نمودند که در
 صورتی که عادل خان از خواب غفلت بحال آمده باظهار اطاعت
 رجوع آرد دست از تاخت و تاراج کشیده بحضور برنگارند - از
 عرضه داشت شایسته خان بعرض رسید که قلعه نلدرک به تسخیر و
 برگزانت نواح آن بتصرف بندهای پادشاهی در آمد - ملا تقی فرستاده
 حیدر آبادی مطابق حکم روز جشن نوروز با قدری جواهر و پنج
 فیل کوه شکوه و دیگر تحف که قیمت جمله یک لک و شصت
 هزار روپیه می شد مع عرضه داشت تهنیت سل نوروز رسیده
 ملازمت نمود - مجموع در جشن نوروز بیست لک روپیه پیشکش
 پادشاه زاده ها و امرا و قطب الملک و راجه چانده از نظر گذشت •
 چهارم ذی قعدة میر ابوالحسن و قاضی ابوسعید از نزد عادل خان
 مع قدری جواهر و مرصع آلات و عرضه داشت مشتمل بر اظهار کمال
 عجز و ندامت و خجالت افعال گذشته و قبول اطاعت آینده رسیده
 ملازمت نمودند - نرسنگه دیو پسر بکر ماجیت از بقية السیف همراهان
 چهار که بامید جان بدر بردن براهمنائی و رفاقت بهادر نام
 افغان از راه چانده نزد بهلول بیجاپوری می رفت هر دو دستگیر

پسر اله وردی خان گردیده بحضور رسیدند نرسنگه دیو را بشرف اسلام
در آوردند و بهادر را بقتل رساندند *

حقیقت مکرمت خان که نزد عادل خان مرخص گردیده
بود آنکه بعد رسیدن بیجاپور حاکم آنجا استقبال فرمان نموده
مکرمت خان را باعزاز بشهر در آورده اگرچه در ظاهر آنچه باید
بظاهر اطاعت و تقدیم خدمت کوشیده اما از اطوار او چنان ظاهر
گردید که در خفیه رویه امداد مخالفان برخلاف ظاهر از دست
نیدهده مکرمت خان حقیقت را مکرر بحضور معروف داشت
و چنانچه بتحریر در آمده فوج برای پامال و خراب ساختن
ملك بیجاپور تعیین نمودند و آنچه انجام کار او کشید بزیان
خامه خواهد داد *

دو کلمه از سلوک قطب الملک نگاشته می آید که بعد
رسیدن عبد اللطیف بحیدر آباد بکمال اظهار ارادت و عقیدت
شکرگویان و ثنا خوانان استقبال فرمان نموده حاجب را باعزاز
تمام بشهر در آورده بتهیئه اسباب پیشکش پرداخته روز جمعه
خود بجامع مسجد رفته امر نمود که خطبه را بتذکار آسامی
سامی اصحاب کبار و نام نامی پادشاه عوض اسم شاه ایران بخوانند
و گل طلا و نقره وقت بردن اسم پادشاه اسلام نثار نمود و سکه بنام
شاه جهان صاحب قران ثانی زده رویه و اشرفی تازه سکه و دیگر
تحف و جواهر بحضور ارسال داشت و این آرزوی دیرینه پادشاهان
سلف دهلی بر آمد - اله وردی خان که به تحخیر قلاع طرف کوکن
رفته بود از عزم داشت او ظاهر شد که قلعه چانده و رندوله و جهوله

و کهنتر و راجدهیرو هنونت و دهرپ و غیره بیضت و پنج قلعه که
 از قلعه‌های قلمب و ملجایی خودیشان و منسویان نظام الملک بود
 بعد از تودن نمایان و ضرب شمشیر قلعه کشایان بتصرف بنده‌های
 پادشاهی در آمد و شایسته خان بجهت ضبط محصول و محل
 تعلق آن قلعات خود متوجه شد و مبلغ دو کروڑ و شصت لک دام
 سیر حاصل مثل پرگنه سنگم‌نیر و گلشن آباد و چاندور و انگوله
 و غیره هفده پرگنه بضبط دیوانیان سرکار در آورده و پسر و قبائل ساهو
 با جمعی دیگر از وابستگانی نظام الملکیه اسیر و دستگیر شدند و یک
 پسر ساهو سیوا نام خود را با جمعی بقلعه قلمب میلان دریا رساند
 شایسته خان را طلب حضور نموده مورد عنایات بی پایان ساختند -
 و تردیدی که از خان دوران بهادر و همراهان او بظهور آمده آنکه بعد
 رسیدن بقندهار کمر همت به تسخیر قلعه اوسه و او دیگر که قلعه
 سرحد منازع فیه بود بسمت - درین ضمن حکم رسید که تاخت
 و تاراج نمودن ملک بیجاپور را بر تسخیر نمودن قلعات مقدم دارد و
 نیز خبرتعیین شدن و رسیدن سید خان جهان و خان زمان برین کار
 انتشار یافت - خان دوران مطابق حکم بهیر و اسباب زیادتیی را کنار
 آب بهنورا گذاشته بامردم خوش اسپه یک تار غافل بطریق ایلغار
 جلوریز بر قصبه کلیانی که از بلاد آباد مشهور بود تاخت - و قریب
 دو هزار آدم صغیر و کبیر آنها را طعمه تیغ و تیر و سنان ساخت و
 نین و مرد خورک و کلان زیاده از شمار اسیر نمود - آنچه از اموال
 و اقسام اقمشه تجارت و اثاث البیت خانه هندوان و مسلمانان
 و مواشی بدست سپاه در آمد و بحادثه غارت رفت قلم را

بذكر تفصيل آن آشنا نماختن اولی و بعد فراغ خرابی کلیانی بر
 قصبة نراین پور که یک و نیم کوهی از کلیانی واقع است و
 از مال تجار مالمال بود و سکنه آنجا نیز بدر بردن جان و آبرو بر
 همراه گرفتن مال مقدم داشتند شتافته بهمان دستور بقتل و غارت و
 اسیری پرداختند - و هیچ سوار و پیاده نبود که از آن غارت کامیاب نگردیده
 بل از بسیاری مال غنیمت و یلغار هیچ سوار و پیاده یانته نمی شد
 که از انداختن بار زیاده خود را سبکبار نساخته باشد و باوجود از
 سنگینی بار زیاده از یک دو کوه طی نتوانستند نمود و شب در راه
 گذرانده صبح آن اسباب تاراج را بر سر صاحبان مل که با سیری گرفتار
 آمده بودند گذاشته مرحله پیدا گشتند و خود را بموضع بهالکی که
 نزدیک تر از آبادیهایی دیگر بود رسانده بهیر را همانجا طلب نمودند
 و غله و کنجهایی گاه و هیمة از اطراف آن قدر بدست آمد که در فراهم
 آوردن آن تا یک هفته آدم و چارپایان عاجز آمدند باز از آنجا که
 جریده سواران نمودند طرف محمدآباد و بیدرو هر جا که آبادی بنظر آمد
 در چشم برهم زدن دست خوش لشکریان گردید بر هر جا که تاختند
 ائراز آبادی نگذاشتند و بهر مکان که رسیدند ذخیره های همه آشیا
 بدست آوردند و لباس برای ستر عوراه محتورات نگذاشتند چنانچه
 در سه چهار روز پنجاه قصبه و دیهات معمور بحادثه تاراج رفت - درین
 ضمن سرداران بیجاپور باسم بهلول خان مشهور و یاقوت خان مغرور و
 خیریت خان که برای مقابله با فواج پادشاهی از بیجاپور مامور شده
 بر آمده بودند رسیدند و بمجرد نمودار شدن سیاهی لشکر دکن راجه
 جیسنگه هراول فوج با بعضی مبارزان بهادر پیشه بمقابله خصم اسپان

بر داشتند و بعد از زد و خورد بسیار دکنیها راه فرار اختیار نمودند و لشکر پادشاهی از آنجا کوچ نموده اسباب غارت و اسیران را با بهیرو جمعی از مردم کار آزما روانه ناندیبر ساخته بعزم تاخت و تاراج نواح بیجا پور با فوج جهان آشوب سواری نمودند هر جا میرسیدند معموری را آنجا بوبرانی مبدل می ساختند و فوج غنیم گاه گاه سر راه جلوریز رسیده شوخی نموده اسپ و آدم ضائع ساخته جمعی از مردم خود را بدم تیغ و سنان داده برق کردار فرار می نمودند تا آنکه لشکر پادشاهی از گلبرگه گذشته بقصبه هیرا پور که از معمورهای پراز مال تجارت بود رسیده در طرفه العین بخاک سیاه برابر ساختند و جنس اقمشه و طلا و نقره و زر مسکوک مع اسیر بسیار بدست آوردند روز دویم که در کنار آب بهنوره متصل هیرا پور فرود آمدند دسته دسته فوج دکن نمودار شده از هر طرف آغاز جولان دادن اسپان مقابل مبارزان جنگ جو نمودند ازین جانب نیز بهادران یکه تار جان باز مقابل برآمدند و از طرفین داد مردانگی دادند و هرساعت فوج غنیم زیاده می شد و کار بمحاربه صعب کشید و سرهای سران بحیار بخاک و خون آغشته گردید و هر لمح عرصه دار و گیر گرم تر میشد و نعره های و هوی مرغان با صدای کوس غلغله افکن سطح زمین و زمان گشت و رستخیز عظیم روداد و از طرفین توده نمایان و کار زار رستمانه بعرضه ظهر آمد

• بیت •

چو لشکر بلشکر در آمیختند • قیامت ز گیتی بر انگیختند
نفیر از دلیران بر آمد بارج • ز هر گوشه میرفت خون موج مرج

آخر بعد از کوشش و کشش بحیار فوج دکن راه فرار اختیار نمود و فوج

پادشاهی تعاقب نموده تاراج کنان تاده دوازده کروهی بیجا پور رسیدند -
 درین ضمن نوشته مکرمات خان رسیده که بیجا پوریان تالاب شاه پور را
 که برای لشکر بیرون همان آب بود شکستند و مردم بیرون را اندرون
 گرفته به بندوبست برج و باره پرداختند تا چند کروه بیجا پور ذخیره
 کاه و غله و آب نایاب گردیده خان دوران از شنیدن این خبر فزع
 اراده طرف بیجا پور نموده اطراف دیگر را پامال لشکر ساخته نواح
 کله پور و شولا پور را مع هر دو قصبه تاخته مال و اسباب بی حساب
 بدست آورده تا سرحد ملک قطب الملک ویران و بی چراغ ماختند
 درین اوان حکم حضور رسید که چون عادل خان بعد خرابی بصره که
 پنداری این مثل برای او موضوع گشته از خواب غفلت بیدار شده
 میر ابو الحسن و قاضی ابوسعید را با اطاعت نامه و تحف بحضور
 ارمال داشته التماس عفو جرائم نموده دست از تاخت و تاراج
 ملک او بردارند

• شعر •

هرچه دانا کند کند نادان • لیلک بعد از قبول رسوائی
 خان دوران بموجب حکم بعمل آورده متوجه تسخیر قلعه اوسه
 و اودگیر که سابق به نظام الملک تعلق داشت گردیده •

فقره چند از تردد سید خان جهان می نگار

چون سید خان جهان بقلعه سرادهون که بر سر راه بیجا پور
 بود رسیده محاصره نمود و سه روز عنبر نام قلعه دار انجا بگوله
 توپ و تفنگ زدن پرداخته آخر مغلوب هراس گردیده قلعه را
 از دست داد و خود با جمیع کثیر اسیر گردید و بعد ازان تا قصبه
 کانتی تاخته تهانه خود نشانده قلعه کانتی را مفتوح ساخته

محمصوران را علف تیغ گردانیده مال بمیار مع ذخیره و توپ خانه بدست آورده قصبه دیوگانو را نیز بتصرف درآورد - چون از آنجا کوچ نمود فوج بیجا پر بمقابل رسید و محاربه صعب بمیان آمد و هر چند اول و بهیر عقب زور آوردند و بازار دارو گیر گرم گردید و از صدمه سم ستوران و نعره های زهره شکاف بهادران زمین بر خود بلرزید دران روز از شه نواز خان که بمدد چنداول رسید نردد رستمانه بظهور آمد

• بیت •

دلیران جنگی دران رستخیز • سنان بهر خون ریز کردند تیز

تمام روز جنگ مغلوبه بود که غالب از مغلوب جدا نمی گردید وقت غروب افتاب از هم جدا شدند دران جنگ رندوله خان که سردار بانام و ننگ دکنیها بود زخم کاری برداشته بر زمین افتاد و همراهان او دست بدست برداشته بردند و مردم بسیار از هر دو طرف بکار آمدند و جمعی از مبارزان بگلگونه زخم سرخ روئی حاصل نمودند گویند تا ده کروه آدم کشته و زخمی افتاده بود و بعد آنکه سید خان جهان بدهاراسیون رسیده برای تیمار زخمیان چند مقام نمود خبر رسید که رندوله خان باوجود التیام نگرانی زخم باز مقابل لشکر پادشاهی نمودار گشته - سید خان جهان با همراهان بمقابل شتافت تمام روز معرکه کارزار گرم بود و پدر رندوله خان چپقلشهای نمایان نمود جمعی از طرفین کشته و زخمی شدند آخر هر دو لشکر از هم جدا گشتند - سید خان جهان باز یدهارا سیون مراجعت نموده بعد توقف چند روز که زخم سپاه التیام گرفته بهیر را جای محفوظ نگاهداشته طرف گلبرگه بتلخت و تاراج

آمد و جمع کثیر گشته و زخمی شدند آخر کار سید خان جهان خود از قول برآمده باغینم مقابل شده نبرد رستمانه نموده خصم را مغلوب ساخت همچنان تا بیرو دهارور که باراد چهارنی ایام برسات قطع معائن می نمودند هر روز غنیم مقابل می شد و بخله و شوخی تمام گاه بر هر اول و گاه بر چنداول کار تنگ می ساخت و بعضی وقت بر قول زده دست برد نمایان نموده چون برق پران بدر میزدند و بسیاری از مردم را ضائع و زخمی می ساختند و مہارزان میدان رزم و آزر مہرستان معرکه نبرد در مقابل شرط جانفشانی بتقدیم رسانده هوار آنها را ہزیمت میدادند تا آنکہ در دہارور استقامت ورزیدند •

کلمہ چند از تردد خان زمان بر صفحہ بیان می آرد - کہ اول بموجب حکم باحمد نگرآمده بعد گرد آوری آذوقہ بہیر را آنجا گذاشته بتعمتہ ساہوی برگشتہ طالع پرداخت و بعد ترددات نمایان ساہورا از ان ضلع بر آورد و ساہو خود را بملک عادل خلن رساند - چون حقیقت بعرض رسید حکم شد بتاخت و تاراج ملک بیجاپور بدستور خان دورانی و سید خان جهان پردازد - خان زمان بعد رسیدن حکم بنگاہ خود را با اسباب زیاد ہمراہ بہادر خان جایی محفوظ گذاشتہ داخل ملک عادل خان گردید - ہرجا کہ میرسید از آبادی کہ مانده بود نشان نمی گذاشت و ہمہ جا بالشکر بیجاپور نبرد کنان در خرابی و ویرانی آن ضلع و بوم می کوشید و قصبہ کولہور را محاصرہ نموده بعد تردد نمایان مفتوح ساختہ جمع کثیر را قتل و اسیر نمود •

درین ضمن خبر رسید که جمعی درنشیب و فراز کوه جوار آن ضلع فراهم آمده اند مال و عیال و مواشی بسیار دارند جمعی را بر آنها تعیین نموده که همه را بتاراج در آورده اسیر و دستگیر ساختند - چنانچه ازان جمله دو هزار مرد و زن صغیر و کبیر بفروخت رسیده - بعده تهانه در کولپور گذاشته متوجه بیجاپور گردیده کنار دریای کشنا گنگا رسید - ساهوی مفسد پیشه بانوج خود و بیجاپور بغلبه تمام نمایان گشته تا آخر روز جنگ بگریز می نمود - خان زمان شاه بیگ خان را با جمعی از راجپوتیه بر بهیر خود جای محفوظ گذاشته برهبری جاسوسان نصف شب سوار شده بر سر بهیر دکهنیا روانه شد - ساهو خبر یافته بهیر را بار نموده بمکانهای قلب روانه ساخته خود سر راه فوج خان زمان گزنت و عجب دار و گیر و ستعیز عظیم بمیان آمد - آخر دکهنیا فرار نمودند و پاره اسباب بدست مردم خان زمان آمد همچنان تا مرچ جنگ کنان که هر روز فوج بیجاپور بر سر راه آمده شوخی می نمود رسیده بتاخت و تاراج آن قصبه آباد پرداخت - بعده معموره رای باغ را بیچراغ ساخت و سوامی نام باغ آبادی دران ضلع گذاشت و همه جا مقابله و مقاتله نموده بکنار آب بهنوره رسیده چند روز توقف نمود - درین اوان حکم رسید که چون عادل خان بریقه اطاعت در آمده دست از خرابی ملک او برداشته خود را بحضور رساند *

درینوا معرض رسید که قلعه انکی تنکی و غیره چهار قلعه سر بفلک کشیده توابع دولت آباد از سعی فوج منصوب کرده خان

خانان آصف خان مفتوح گردید *

درین ضمن وقاص حاجی کد سابق از نزد نذر محمد خان
بحجابت آمده بمبلغ کلی متمتع گردیده بقوران معاودت نموده بود
از نذر محمد خان آزرده شده پنهانی دل از یار و دیار کنده بامید
بندگی این درگاه بحضور رسیده مورد عنایات گردیده بمنصب
هزاری هشت صد سوار و بیست هزار روپیه نقد هر افرازی
یات - چون عادل خان از خواب غفلت بیدار گشته مکرر التماس
طلب شبیه مبارک پادشاه و امان نامه و پنجه فرمان عفو
تقصیر نموده بود حکم شد که شبیه مبارک را مع پنجه و عهد نامه
و قبضه دھوپ مرصع مصحوب محمد حسین همراه ابرالحسن
و قاضی ابوسعید فرستاده عادل خان روانه سازند و شبیه اقدس
را در خانه زمرد گران بها گذاشته با امان نامه منقش از پنجه
زعفران مع فرمان عنایت عنوان که مضمون آن بطریق اختصار
بترك القاب نرشته می آید به عادل شاه فرستادند - عرضه داشتی
که درین ایام بدرگاه خلّاق پناه ارسال داشته بود رسید و از نظر
اشرف اقدس گذشت چون از فحوائی آن عرضه داشت و فور
اخلاص و اختیار اطاعت و صدق ارادت آن عدالت و شوکت پناه
مفهوم گردید و همان مضمون از عرضه داشت مکرمت خان نیز
بذره عرض رسید و بتحقیق پیوست که هرچه بآن مورد الطاف
فرمودیم قبول کرد و طریق اطاعت و انقیاد اختیار نمود بنابراین
تقصیرات گذشته آن مهبط اعطاف را بعفو و اغماض مقرون ساختیم
و مجددا در مقام عنایت و مرحمت نسبت بان عدالت مرتبت

در آمدیم اگرچه پیش ازین هم ما بدولت و اقبال بواسطه اخلاص
و خدمات عادل خان مرحوم نمی خواستیم که از ما نسبت بآن امارت
و ایالت دستگاه املا بی عنایتی بظهور آید و خرابی بملک آن
چشمیت مآب راه یابد اما چون مردم کوتاه اندیش که بداندیش
آن امارت مرتبت بودند براه نمائی که ندامت انتهای آن باشد
باعث شدند لازم شد که بدین قدر بخرابی ملک و مال آن
عدالت پناه راضی شویم بهرحال چون از آن راه خطا بشاهراه
هدایت برگشت و در هرباب هرچه فرمودیم قبول کرد مابدولت
نیز تمام ملکی که از عادل خان مرحوم بان عدالت مرتبت
رسیده بدان زبده مخلصان مرحمت فرمودیم و از ملک نظام الملک
هم قلعه شولا پورو غیره محال مع متعلقه آن که ما از عادل خان
مرحوم گرفته به نظام الملک و ملک عنبر داده بودیم و قلعه پرینده
و پرگنات نواح آن و بعضی محال کرکن که بنظام الملک متعلق
بود باقلعجات آن حدود و پرگنه چاکنه که مجموع پنجاه پرگنه بجمع
بیست لک هون می شود بآن شوکت پناه مرحمت فرمودیم
و مقرر نمودیم که تا وقتی که آن عدالت پناه و اولاد و احفاد آن
حشمت دستگاه بشروطی که در ذیل این فرمان عنایت عنوان
که بمقرضه عهد نامه است مرقوم گشته عمل نمایند انشاء الله تعالی
هرگز ضرری از ما و فرزندان برخوردار کامکار نامدار عالی مقدار و
از اولیای دولت قاهره ما بملک آن عدالت پناه نخواهد رسید
و این معنی نسل بعد نسل و بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن برقرار و
پایدار خواهد بود و بیست لک روپیه پیدشکس که نقد و جنس بعد

معاف نمودن مطالبات باقی که قبلاً نموده نزد بر ماند و چون در هر باب آنچه بامارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عظمی اکرام عظام سلانه امجد کرام زبده مخلصان صلاح اندیش قدوس متخصسان سعادت کیش قطب الملک حکم شده بود که از روی کمال اخلاص و بندگی قبول نمود و از زمره مبتدعان بد اعتقاد برآمده در سلك فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت در آمد و بروشی که خطبه را در ممالک محروسه با سامی سامی خلفای اربعه راشدین و القاب نامی مامزین ساخته میخوانند خوانده و وجوه دراهم و دینار را بنام نامی مازیب و زینت داد و قریب پنجاه لک روپیه پیشکش که بعد از جلوس برو مقرر فرمودیم ارسال داشت این معنی مقتضی آن بود که آن قطب فلک ایالت را رعایتی فرمائیم بنابراین مقرر فرمودیم که از جمله چهار لک هون که هر سال به نظام الملک حسب الحکم اشرف میرساند دو لک هون را بصراک واصل سازد باید که آن عدالت پناه هم که عده دنیا داران دکن و اس روس آنها و بجای برادر گلان آن قطب فلک ایالت اسع امل و مطلقاً در رسانیدن ضربی بملک آن قطب فلک شوکت نشود و متعرض محال متعلقه او نگردد تکلیف دادن چیزی از نقد و جنس نه نماید و بارسل هدایا و تحف که در میان بزرگان شمایان بود اکتفا نماید و این معنی را نیز از جمله شرطهای این قرار داند - چنانچه ما مقرر نمودیم که ساهو و ریحان شولا پوزی و دیگر نوکران معتمد آن عدالت دستگاه را درین درگاه راه نباشد - و هیچ یک را بقول و پیمان نزد خود طلب نه نمائیم - باید که آن عدالت پناه

شاه جهان بادشاه (۵۳۴) سنه ۱۰۴۵

فیز هیچ بنده این درگاه را در ملک خود راه ندهد و نوکر ننماید - و
ظاهر است که چون ساهو جای دیگر راه ندارد بآن عدالت مرتبت
رجوع خواهد آورد ماهم مافون میسازیم که نوکر نماید اما باین شرط
که قلاع ترمک و غیره که در تصرف او مانده حواله بادهای
پادشاهی نماید - درین صورت سواي مصالح توپخانه مزاحم حال و
مال و احوال عیال ساهو و همراهان او نخواهیم گردید و اگر ساهو از
راه برگشته طالعی بسر کشتی پیش آید تا مقدور سعی نموده بسزا
رساند یا از تعلقه حدود خود اخراج نماید و هیچ یك از نوکران
نظام الملک را نزد خود راه ندهد و اگر نوکر نمودن ضرور داند نام نظام
الملکی بر آنها اطلاق ننماید و زود مکرمت خان را مع عهد نامه
و پیشکش روانه درگاه سازد ماهم خدا را شاهد ساخته عهد کردیم که
این قرار همچو سد سکندر بحال ماند و عهد نامه را بدستخط پنجه
خاص مزین ساختیم و فرمودیم که خلاصه این امان نامه را بر لوح
طلا که در ثبات حکم لوح محفوظ خواهد داشت کنده منقش
گردانیده نزد آن عدالت پناه روانه سازند باید که بحکم آیه لَنْ شَکَرْتُمْ
لَا زِدْنٰکُمْ وَ لَنْ کَفَرْتُمْ اَنْ عَذَابِيْ لَشَدِيْدٌ * شکر این عطیه را بدل و
زبان بجا آورد *

عرضه داشت عادل شاه

عرضه داشتی که عادل شاه در جواب ارسال داشته اگرچه مضمون
آن قابل تحریر نیست اما غزلی که در آخر آن درج نموده
پنداری که عندلیب گلشن شیراز حافظ قبل ازین بسمه صد و چند
سال این غزل را محض برای عادل شاه گفته بود و خالی از

لطف نبود بزبان قلم میدهد
 * غزل *
 جزوا سحر نهاد حمائل برابرم * یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم
 شکر خدا که از مدد بخت کار ساز * کامی که خواستم ز خدا شد میسر
 گردید نام شاه جهان حرز جان من * وز این خجسته نام بر اعدا مظفر
 شاهامن اربعرش رسانم سر بر فضل * مملوک این جنابم و مسکین این درم
 گریا ورت نمی شود از بنده این حدیث * از گفته کمال دلیلی بیارم
 بر من فناد سایه خورشید سلطنت * اکنون فراغت است ز خورشید خاورم
 نامم زکار خانه عشاق محو باد * گر جز محبت تو بود شغل دیگرم
 ای شاه شیرگیر چه کم گردد ارشود * در سایه تو ملک قناعت میسر
 عهد الست من همه بامهر شاه بود * در شاهراه عمر این عهد نگذر
 غره صفر این سال عبد اللطیف با چهل لک روپیه نقد و
 جواهر و مرعع آلات و صد فیل و اسبان رسید و عرضه داشت و عهد
 نامه قطب الملک از نظر گذشت *

تعهدنامه عبد الله خان

تعهدنامه مرید موروثی نیک خواجه و مخلص و ندوی بلا اشتباه
 عبد الله قطب الملک آنکه چون بندگان اعلیٰ حضرت خاقانی ظل
 سبحانی خلیفه الرحمانی سلیمان مکنی صاحب قران ثانی که هزاران
 جان گرامی فدای نام نامی آن حضرت باد از روی کرم این ناحیه
 محقر را بشرط ذیل نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن باین نیازمند
 درگاه جهان پناه مرحمت فرمودند این مرید موروثی از صدق
 اعتقاد و نور اخلاص تعهد می نماید که همواره درین ملک
 خطبه چهار یار با صفا را چنانچه اسم سامی هریک ازان

اکابر دین صریحا دران مذکور شود مزین ب نام نامی و لقب گرامی
 بندگان حضرت خاقانی در جمیع ایام جمعه و عیدین لاینقطع میخوانده
 باشد و هرگز پیرامون روشی که سابق میخواندند نگردد و پیوسته بر زر
 سرخ و سفید سکه مبارک که از درگاه عالم پناه کنده فرستاده اند
 میزده باشد و نیز قبول نمودم که دو لک هون را که هشت لک
 روپیه می شود از جمله چهار لک هون بابت نظام الملك
 سال بسال بلا عذر و اهمال بسرکار خالصه شریفه واصل سازم و
 هشت لک روپیه از جمله سی و دو لک روپیه که تا آخر سنه
 هشت بطریق بالمقطع برین نیازمند درگاه منقطع شده بود و باقی
 مانده نیز با دو لک هون سالیانه بدرگاه معلی بفرستم و بعد
 ازین همیشه با اولیای دولت عظمی از صمیم قلب یکرنگ و
 با مخالفان از ته دل دشمن و مخالف باشم و در حضور مولانا شیخ
 عبد اللطیف بر قرآن مجید دست گذاشتم و قسم یاد کردم که خلاف
 آنچه تعهد کرده ام از من سر نزنند اگر خدا نکرده مصدر خلاف آن
 گردم اولیای دولت قاهره در انتزاع ملک من محق خواهند بود و
 طریقه عهد اولیای دولت که صوبه داری دکن باشد آنکه چون همچسمن
 بسبب پیش قدمی این نیازمند در قبول اطاعت و بندگی درگاه
 جهان مطاع بامن کمر عداوت بسته اند اگر احیانا بعد از معاودت
 ریایات عالیات بمستقر الخلافت از ناعاقبت بینی دست تطاول
 بملک نیازمند دراز نمایند ایشان در دفع شر آنها مدد و معارن
 من باشند و اگر بسبب اغماض صوبه دار عادل خانیه بتعدی ازین
 عاجز مبلغي بگیرند آن مبلغ درین هشت لک روپیه پیشکش

هر ساله مجرا باشد تحریر شهر فی الحجه سنه ۱۰۴۵ هجری •
 درین سال بمدد اقبال آن پادشاه زیاده از دو کرور روپیه بابت
 اموال چهار و زمینداران گوندوانه و پیشکش حکام دکن و چهل قلعه
 که محصول توابع آن قریب یک کرور روپیه می شد بدست آمد

• بیت •

شاهها بخت کشور اقبال گرفت • تیغ زعد و ملک و سرو مال گرفت
 چل قلعه بیک سال گرفتی که یکش • شاهان نتوانند بچل سال گرفت
 بعد از رسیدن مکرمات خان از بیجا پور مع پیشکش نقد و جواهر
 و نیل و عریضه عادل شاه مشتمل بر التماس طلب بعضی تعلقه
 کوکن نظام الملکی موافق قرار و عهد و عرض آنکه بران خورشید
 ضمیر پنهان نیست که رعایای هراس خورده ملک این غلام در
 پاداش کم خدمتی این بنده سراپا تقصیر و بفرار آورده اند باو حرم
 تشریف داشتن آن خدیو جهان ستان که تا درین دیار بخیر و خوبی
 جلوه گر اند رو باوطنان خود نخواهند گذاشت و بدون آبایی که
 آئیده از عهده ادای پیشکش و ملک داری توان بر آمد متعذرو
 فیل سواری نزد فدوی نمانده امیدوار ست که بعطای یکی از
 فیلان سواری خاصه بنده خود را سربلند سازند - همه ملتسمات او قبول
 افتاد - حکم شد که عهد نامه بر لوح طلا کنده و با فیل دل سوپها
 نام برای عادل خان روانه نمایند و نیز مقرر شد که قلعه پرینده
 و شولا پور و چاکنه تا کنار ساحل دریای کوکن که بندر جبول و
 راجپوری و غیره توابع آن باشد چهارده محال در عهد نامه او درج
 نمایند و بدستوری که در امان نامه قطب الملک بزبان قلم آمده

شرائط بههادت خدا و رسول نوشته بفرستند و صوبه داري هر چهار صوبه دکن با تپیل آن ضلع بنام پادشاه زاده با فرهنگ محمد اورنگ زیب مقرر فرمودند و خلعت و دو صد اسپ و دو فیل و شمشیر و جمدهر مرصع و دولک رویه نقد عنایت نمودند - و خان زمان را با کومکیان در خدمت پادشاه زاده همراه داده بیستم صفر المظفر مطابق غره امرداد سنه هزار و چهل و پنج هجری از دولت آباد کوچ فرمودند و از گهات تونداپور عبور نموده به برهانپور رسیده در کراره که محل خانه نشاط و شکارگاه با صفا و فضاست نزول نمودند و برای انقضای ایام برشگل شدت دو هفته در آنجا مقام نمودند - و سطر بیع الاول از آنجا کوچ فرموده بطریق استعجال کوچ بکوچ طی مسافت نموده آخر شهر مذکور از آب نریدا گذشته نزدیک قلعه ماندور رسیده چند مقام نمودند تا تمام لشکر از آب گذر اکبر پور عبور نمود - جوهری که همراه عبد اللطیف رفته بود بعرض رساند که قطب الملک انگشتی یاقوت قابل سرکار دارد حکم شد باو بنویسند که آن انگشتی را بحضور ارسال دارد قطب الملک انگشتی یاقوت را که دوازده سرخ وزن و پنجاه هزار رویه قیمت داشت و بسیار خوش رنگ و بی عیب بود فرستاد و پسند افتاد و پنجاه هزار رویه من جمله پیشکش که باقی مانده بود دران محسوب نمودند و شبیه خود را که در خانه مرصع گرفته بودند با عهد نامه و فیل سواری خاصه ظفر نشان نام برای قطب الملک بموجب التماس وکیل او روانه فرمودند *

درینولا مرض رسید که قلعه اودگیر و اوسه که فتح نشده بود

سنه ۱۰۴۶ (۵۳۹) شاه جهان بادشاه

بصعي و تردد خان دوران بعد محاصره سه چهار ماهه كه سيدى
مفتاح قلعه دار اودگير و بهوجراج حارس اوسه امان خواسته و
اميد وار عنايات بادشاهي گشته كليدهاي قلعه را فرستاده مفتوح
گرديد و بموجب تجويز خان دوران سيدى مفتاح بمنصب سه هزارى
و پانصد سوار و بهوجراج هزارى و پانصد سوار سرفرازي يافتند و
خان دوران مع همراهان مورد عنايات خاص گرديد *

غره جمالى الاخرى نزديك اجيرن شرف نزول فرمودند و براى
جشن جلوس چند مقام حكم نمودند *

ذکر جشن سال دهم از جلوس مطابق

سنه ۱۰۴۶ هزار و چهل و شش هجري

جشن آغاز سال دهم موافق سرانجام سفر منعقد گرديد
و هريكى موافق پايه و مراتب و مطابق قسمت كامرواى مطالب
و فيضياد نقد و جنس گشت بعد فراغ از راه اجير متوجه
مستقر الخلامت شده زيارت حضرت خواجه معين الدين چشتي
قدس الله سره نموده سيركنان و شكار انگنان متوجه منزل مقصود
گرديدند - درين ضمن از عرضه داشت خان زمان بعرض رسيد كه
قلعه جنير و غيره كه در تصرف ساهو مانده بود بعد تردد نمايان
كه تفصيل آن طول دارد بتسخير در آمد و ساهو بامان در آمده
اگرچه براى بندگي درگاه بادشاه رجوع آورده اما خانه زاد قبول
نموده بنوكري عادل خان رهبري نمود - و نظام الملك لباسي را كه
ماده نتنه و شورش بود با توپخانه و اسباب بسيار آنچه در قلعه يافتند
در سركار بضبط در آوردند و ساهو را ازان ملك بالكل اخراج نمودند

خان زمان خود را نزد بادشاه رساند خان دوران بعد از فراغ تسخیر قلعه اودگیر و اوسه چون بگوش او رسید که قطب الملک فیل نامی با سم گجموتی دارد که در اخفای آن وقت بودن عبد اللطیف کوشیده بحضور نوشته حکم گرفتن فیل مذکور طلبیده آن فیل را بسعی و تجسس تمام مع مبلغ بیست و پنجاه هزار هون دیگر بدست آورده بر سرزمیندار دیوگره آمده در خرابی ملک او و بتصرف در آوردن مکانهای قلب و تسخیر قلعه حاکم نشین آن ضلع کوشیده باوجود رسیدن مرزبان چانده بمدد گوشمال واقعی بهر دو دانه قلعه را بتسخیر در آورد و بعد گرفتن یک لک رویه نقد و صد و هفتاد فیل با تحف دیگر و مقرر نمودن چهار لک رویه پیشکش هرساله قلعه او را با سپرده طرف کالی بهیته که کنار دریای نریدا تعلقه صوبه خاندیس واقع است آمده از زمیندار انجا نیز مبلغ نقد و جنس و فیل گرفته بحضور معروض داشت *

هیچدهم شعبان داخل قلعه اکیر آباد گردیده حکم جشن فتوحات ضمیمه جشن وزن شمسی سال چهل و ششم فرمودند و اکثر امرای رکاب و بندهای دور و نزدیک باضافهای نمایان سرافرازی حاصل نمودند و صلحا و فضلا و شعرا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیره اندوختند و مغزیان حور مثال و رامشگران پری رخسار به ترمز و جلوه در آمدند - چون بعد ممنوع ساختن سجده بزمین بوس و چهار تسلیم مامور فرموده بودند درین جشن زمین بوس را که بسجده شبیه بود نیز منع نموده همان چهار تسلیم مقرر فرمودند *

درین ایام فرحت انجام يك لك و شصت هزار روپيه
مرصع آلات و غیره بطریق ساجق بخانه شه نواز خان صفوي
فرستاده صبیغه اورا برای پادشاه زاده محمد اورنگ زیب که از
چندگاه نام زد بود خواستگاری نمودند - و در همین روزها انحراف
مزاج پادشاه روداد و چندگاه باعث اختلال احوال امرا و رعایا
گردید بعد علاج حکما و تصدق لکها از نقد و جنس که بمستحقان
و درماندگان رسید مرض بصحت کامل مبدل گردید - روز جشن
غسل پادشاه زاده‌ها و بیگمان و امرا لکها تصدق و نثار گذراندند - از آن جمله
بیگم صاحبه تخت مرصع هشت پا که مبلغ دولک و پنجاه هزار
روپيه بران خرچ شده بود از نظر گذراندند - درین جشن خان دوران
از دکن آمده ملازمت نمود و در صد فیل و هشت لك روپيه پیشکش
نرمیندازان دکن گذراند - و فیل قطب الملك را که مبلغ یک لك
روپيه برای یراق آن از طرف خود خرچ نموده بود پیشکش نمود نهایت
پسند فرموده هزاری هزار سوار اضافه مع عطایای نقد و جنس دیگر بخان
دوران عنایت نمودند - سیدی مفتاح را بخطاب حبش خان سرفرازی
دادند - و اسمعیل نبیره عادل خان را که در قلعه اودگیر بدست آمده
بود وظیفه مقرر نموده در قلعه نگاه داشتند - جمله سی لك روپيه
سواي بعضي جنس که بقیمت در نیامد درین جشن پیشکش از
نظر گذشت •

گویند روزی در بزم عشرت افزای آن پادشاه ذکر سکندر ذوالقرنین
بمیان آمد که هرگز از و فعلی سرزند که جای حرف باشد - حضرت
اعلی فرمودند که اگر باعتقاد مورخان که بنبوت نسبت میدهند

نظر نمایند جاي ايراک ندارد والا رفتن سکندر نزد نوشابه که بصورت ایلچی رفته بود کمال خطا از بظهور آمد نزد دانشمندان فعلی که اگر نقش واژگون آرد و ندامت تمام بخشد بلا ضرور اختیار نمودن از آئین خرد مندی دور است - دیگر آنکه در نامه بدارا نوشت * ع *

شد آن مرغ کو خایه زرین نهاده

پدران خود را بمرغ نسبت دادن خلاف داب بزرگان است - همچنان در همان روز ها روزی بتقریب ذکر یکی از دیوانیان صوبجات که حقیقت سختی اودر حق خلق الله باظهار امانت و جزسی بعرض رسید فرمودند که کار و بار روزگار بل بعضی مقدمات دینی بی مسامحه و مصالحه پیش بردن متعذر است چنانچه در زمان خلافت حضرت امیر المومنین شاه مردان علی مرتضی علیه السلام که نظر حق بین ایشان محض در اجرای احکام شرع متین بود در بعضی امور که نظر بر نساد زمان اغماض نمودن ضرور بود فرمودند این معنی ماده شورش گردید و کار بمقابله و شهادت رسیدن چندین هزار اصحاب سید مختار کشید - درین ضمن دیگر مذکورات آنچه بمیان آمد درین مختصر زبان خامه را جرات تحریر آن نیست مفصل در شاه جهان نامه درج است *

غره ذی الحجه پادشاه زاده محمد اورزنگ زیب برای کدخدائی از دکن آمده ملازمت نمود - و نظام الملك لباسی که مقید گشته بحضور رسیده بود همراه نظام الملك سابق محبوس گردید * از واقعه دکن بعرض رسید که خان زمان ازین سرای فانی بآن جهان رخت اقامت کشید *

دربین سال حمیني نام را شمشیر و متکلي مرصع بقیمت
 پنججاه هزار روپيه و نامه مشتمل بر رویداد فتح دکن و استیصال
 چهار بدکردار و دیگر اخبار فرحت آثار مع نقشه قلعه دولت
 آباد که فی الواقع زیر طاق نه رواق مثل آن قلعه مطبوع سیاحان
 ربع مسکون نشان نمیدهند نزد شاه صفی شاه ایران روانه ساختند •
 در همین سال جشن کدخدائی پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب
 باصیغه مرزا شاه نواز خان حکم نمودند و سطنی حجه ده لک
 روپيه بپادشاه زاده والا گهر مرحمت نمودند که در محتاج جشن
 کدخدائی صرف سازد - بیعت و دریم این ماه از خانه میرزا
 شاه نواز خان صفوی حنا بالوازم آن آوردند و از گل افشانی آتشبازی
 و دیگر آرایش عرصه کم وسعت زمین رشک افزای سپهر برین
 گردید - و از نغمه مطریان حور لقا ورقاصی رامشگران فرحت
 افزا شرر آتش حسد در دل زهره چنگی بر افروخت • بیت •
 برقص شاهدان لاله رخسار • نم از بهر احوال آمد بگلزار
 نفیر و کرنا گشتند دمماز • سرود زیر و بم شد هر طرف ساز
 روز دریم وقت سواری شهرگشت که پادشاه زاده جوان بخت
 بخدمت پدر بزرگوار آمد خلعت و چارقب و دو تعبیم لالی بیش
 بها و شمشیر و جمدهر و پرتله مرصع و دراسپ و درفیل با یراق
 طلا و مینا و نقره عطا نموده سهره مروارید بدست خود بر سر
 پادشاه زاده بستند و بخانه شاه نواز خان رخصت فرمودند در
 تعریف و وصف چراغان و آتشبازی و آرایش دیگر که هنرمندان در
 سرانجام تزیین آن کوشیده بودند چه سان پردازد که محمول

شاه جهان بادشاه (۱۰۴۵) مده ۱۰۴۶

بعبارت آرائی نگردد - پادشاه خود براه دریا بر کشتی نشسته بمنزل
شاه نواز خان آمده آن بزم نشاط را زیب و روشنی دو بالا بخشیدند
و عقد آن دو گوهر بحر سلطنت بکابین چهار لک روپیه بسته گردید -
و از صدای نغمه سرایان سحر پرداز و دست افشانی رقاصان
خوش آواز که دران بزم دلکش سامعه افروز عالمی گردید جهان
جهان نسیم فرحت و نشاط بر دل جهانیان وزید * بیت *

دل افروز جشنی شد آراسته * درون و برون هر دو پیراسته
سرا پردهای مکلل کلاه * کشیدند بر دره جشن گاه
بزرگان درگاه بر خاستند * عروسانه جشنی بر آراستند
و همه بندهای قدیم و جدید خلعتهای فاخره از هر دو طرف یافته
تسلیمات مبارکباد و عطای خلعت و دیگر عنایات بجا آوردند *

چون بعرض رسید که پرتی راج نام طفلی از اولاد جیجارج
نکویده کردار که در معرکه کازار وقت فرار گریزانده بودند ساده فساد
گردیده جمعیت فراهم آورده آواره نواح وطن گشته دست تعدی در خرابی
بعضی دهات و آزار زیر دستان دراز نموده - خان دوران را فرمودند که
به تنبیه و قطع شجر حیات و قلع ریشه فساد آن بد نهاد پرداخته
بصوبه داری خود بمالوا برود - و شایسته خاں را از انتقال خان زمان
بصوبه داری دکن و تعلقه نظام الملکی مقرر نموده فرمودند که خود را
تا رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسانده بنسق آن ضلع
پردازد *

دیگر از وقائع این سال بگوشتال رسیدن پرتاب سنگه زمیذدار طرف
شرقی است که از اطاعت سر پیچیده در جرگه راهزنان خهران

مآل داخل گردیده بود بعرض رسید - بعبد الله خان فیروز جنگ امر شد که با کومکیان صوبه بهار رفته به تنبیه آن تبه کار پردازد فیروز جنگ باتفاق دیگر همرهاں شیرچنگ خود را بحصار آن بد کردار رسانده بمحاصره پرداخت - و پرتاب سنگه نظر بر استحکام حصار و زیادتى مصالح بمدافعه پیش آمد و در هر هفته و ماه مردم بحیار از هر دو طرف کشته و شهید می شدند - چنانچه دو پسر محمد یار بیگ که از شجاعان مشهور روشناس بودند باجمعی بکار آمدند و بعد محاصره شش ماه قلعه مفتوح گردید و چند روز در حویلی حصار ارک پرتاب در کمال تصدیع بی آبی محصور مانده آخر بعجز و زینهار در آمده همراه زن و فرزند بر آمده عبدالله خان را دید - بعد عرض حکم شد که پرتاب را بمکافات کردار او آواره دشت عدم سازند وزن او را باسلام در آورده بعقد نبیره خود در آورد - و سی و شش فیل و پنجاه اسب و اقمشه که بعد تاراج رفتن آنچه بسرکار بضبط در آمده بود بحضور رسید *

درین سال پادشاه زاده دارا شکوه را سه هزارى سوار که از اصل و اضافه پانزده هزارى هفت هزار سوار باشد و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب و محمد شجاع را دو هزارى سوار که از اصل و اضافه دوازده هزارى هفت هزار سوار باشد اضافه مرحمت نمودند و هریک را آفتاب گیر عنایت فرمودند - چون بمحبب امعاء باران که سه ماه ایام بر شکل اصلا نبارید گرانی غله رو داد و ماده تشویش عالمی گردید و مکرر از باب عدالت با صلحا و فضلاء و عام و خاص برای طلب باران بیرون شهر رفتند بعده رحمت الهی نزول نموده

زحمت خلق الله برحمت و فرحت مبدل گردید - میر جمله میر بخشی
که در عهد جنت مکانی از نزد قطب الملک بایران رفته باز
مراجعت نموده بعد از ملازمت خاندان امیر تیمور در زمرة امرای
عظام در آمده بود و از سادات و اعیان ایران گفته میشد ازین جهان
بآن جهان انتقال نمود - و معتمد خان را که بخشی دریم بود بجای او
مقرر فرمودند *

ولایت بکلانه که مشتمل است بر سی و دو پراگنه سیر حاصل
و در اعتدال هوا و وفور اشجار سایه دار پر از اثمار کنار انهار و اقسام
فواکه که بکشمیر باج نمیدهد و مابین بندر سورت و دولت آباد
بتفاوت شصت کروزه عرفی واقع شده و زمیندار آنجا بهرجی نام
از پنجاه و دو واسطه متعلق بود (؟) پادشاهزاده نامدار محمد اورنگ
زیب وقت رخصت دکن برای تسخیر آن که مله پرو فیره نه قلعه
نامی پای نام اوست بحسب التماس خود مامور گردید و بانواع
عذایات معزز ساخته مرخص فرمودند *

تبت ولایتی است مشتمل بر بیست و یک پراگنه کم حاصل
که در طول و عرض بصوبهای سیر حاصل باج نمیدهد و متصل
سرحد کشمیر واقع است و سی و هفت قلعه بار تعلق دارد
و از لک روپیه چیزی زیاده محصول دران ایام ازان مرز و بوم بهم
نمی رسند و اکثر زمین آنجا سنگ لاح و ناکاره واقع شده و جوی آب
دارد که از رنگ آن بدستور ملک آشام قریب دو هزار توله طلای
کم عیار سواي محصول مذکور واصل خزانه حاکم آنجا میگردد
و از انگور و خربزه شیرین و زرد آلو و شفتالو و دیگر فواکه وفور دارد -

و در عهد جنت مگانی هاشم خان ولد قاسم خان حاکم کشمیر بآن دیار لشکر کشی نمود سوای آدم کشی فائده حاصل نگردید - درین سال بموجب حکم از تردد ظفرخان حارس کشمیر که بتحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است بتسخیر حضرت اعلی در آمد - متصدیان پادشاهی همگی دو لک روپیه مع عیال و اموال مرزبان آنجا بضبط سرکار در آور دند باقی بحدانۀ تاراج رفت •

چون خاتمۀ جلد اول شاهجهان نامه که مراد تا آخر سال دهم جلوس مطابق سنه [۱۰۴۷] سنه هزار و چهل و هفت هجری باشد بذکر اولیا و فضایی آن عهد نموده فقرۀ چند از انتخاب احوال ارباب حال و مستعدان آن وقت بر صفحه بیان آوردن لازم است •

سید محمد رضوی که اصل بزرگان این خاندان از بخارا است و مولدش احمد آباد گجرات به پنج واسطه بمظہر انوار ولایت مظہر اسرار هدایت شاه عالم بخاری که مرقد مبارک او نیز در احمد آباد است می رسد - و نصبت شاه عالم قدس سره به بیعت و یک واسطه با امیر المومنین امام المتقین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام منتهی میگردد - بانواع فضل و خوبی صریح و معنوی موصوف بود و دوبار با اعلی حضرت قبل از ایام جلوس ملاقات واقع شده - و سید جلال خلف الصدیق خود را بجهت تهنیت پادشاه بدار السلطنت فرساده بودند سال هشتم جلوس از جهان فانی بروضۀ جاودانی شتافتند تاریخ ولادت خود را خود ازین مصرع الملع الشعرا شیخ سعدی رحمة الله علیه یافته اند

• ع •

من و دست و دامان آل رسول

و میفرمودند که من بدین تاریخ میسر شده ام *

سید جلال گرامی خلف سید محمد مذکور است با حسن خلق و حسن سیرت آراسته بود و بر اکثر علوم عقلی و نقلی استحضار تمام داشت و بموزنی طبع که گاه گاه مضامین رنگین و معانی دلنشین بر زبان معرفت بیان شان جاری میگردد موصوف بود چنانچه این شعر از زاده طبع ایشان است * شعر *
در نخت و کبر لا علاجم چکنم * با آنکه اسیر احتیاجم چکنم
میرم ز نیاز و ناز دلبر نکشم * من عاشق معشوق مزاجم چکنم
تاریخ ولادت شان (وارث رسول) یافته اند ابتدا در هند که نشو و نموی این طبقه عالیّه شده سید جلال ملقب بمخدوم جهانیانست که پرتو ظهور شان در بلده آچه از آفتاب زیاده اشتها دارد و سید برهان الدین معروف بقطب عالم که نبیره مخدوم جهانیان باشد بسبب ناموافقیت پادشاه آن عهد در گجرات آمده در قصبه تیوه سه گروهی احمد آباد سکونت اختیار نمودند و همانجا آسوده اند *

دیگر سید محمد مشتهر بشاه عالمند که بیرون شهر احمد آباد مزار ایشان است و اوصاف سلحله او در ذکر سلاطین احمد آباد مسطور خواهد گردید *

میان میر که شناور بحر حقیقت و غواص لجه معرفت بود وطن گرامی ایشان سیهوان از تعلقه ملتان است - در ایام شروع شبات بدار السلطنت لاهور آمده چهل سال چنان انزوا اختیار نمودند که هیچ احدی را بر احوال ایشان اطلاع حاصل نبود بعده که بمرور ایام

اطوار خفیه آن بزرگوار بر ملا انجامید باز بر مرتبه از ملاقات دنیا پرستان و آرایش دنیای دور اکره داشتند که از رجوع طائفه آنان نفرت تام می نمودند بل از دیدن صورت اهل ظلمه بری الطبع بودند و تا بقای عمر تاهل و تعلق اختیار نه نمودند • بیت •

غلام هست آنم که زیر چرخ کبود • زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
 دو دفعه پادشاه بدیدن آن واصل بالله تشریف بردند و میان میر
 اصلا متوجه تعظیم و تکریم که بعضی فقرا و مشایخ را باهل دل و
 سلاطین می باشد نگردیدند و ازین معنی حضرت اعلیٰ بهیار
 مشغوف گردیدند •

ملا شاه بدخشی از بدخشان بلاهور آمده از خدمت میان
 میر سعادت اندرز معرفت گردیده بدستور پیر بزرگوار در آمد
 و رفت بر روی مردم روزگار بسته بودند - و ایام سرما در لاهور
 و فصل گرما در کشمیر بسر میبردند - آخر بحکم پیر از منزوریان
 مقرری کشمیر گشته مشهور گردیدند •

دیگر خواجه خواند (108) محمود نبیره خواجه علاء الدین عطار
 که از زمره دانایان اسرار الهی محسوب میتوان نمود در اوان سلطنت
 عرش آشیانی از توران بکابل و از انجا به هندوستان بهشت نشان
 آمده شرف ملازمت پادشاه دریافته بکشمیر رفته اقامت ورزیده
 آنجا خانقاه عالی بنا نموده از طرف پادشاه چند موضع در وجه
 مدد معاش یافته همان جا مرحله عمر طی نمودند •

شیخ ناصر که اصل اسمش ناصر محمد است پسر ایشان محمی
 بشیخ ناصر ساخت - از اصحاب وجد و حال و ارباب دانش و کمال
 بوده دو گجرات اقامت داشتند - در سیاحت مدت سیر نموده در ایام
 پادشاهزادگی چند گاه در رکاب بحر برده اند - در آن روزها هم در
 صیف و شتا جبه و جامه پنبه دار با نیمه آستین پشمین که آن نیز
 خالی از پنبه نبود می پوشیدند - و مدام اسلحه پوش می بودند -
 بعده که منزوی گردیدند با رجوع امداد یومیه و اسب و فیل که از
 پادشاه بایشان میرسید همه را صرف فقرا و محتاجان نموده خود بصحرا
 رفته گاه و هیمة آورده فروخته وجه قوت خود مینمودند - و گاه بود که
 بخوردن بیخ گاه و برگ اشجار قناعت می نمودند - امور عجیبه و غریبه
 بهمیار ازان برگزیده اطوار مشاهده می شد مثل ساختن ماهی از
 چوب و در آب بشنا آوردن و مرورید از قطره آب ساختن و اشرفی و
 رویه از سفال بجلوه نمود دادن اغلب که در جفر و تفسیر و تخییر
 و علم ریاضی ضمیمه ولایت دست تام داشت - روزی در مجلس
 جشن که ارباب طرب در نغمه سرائی بودند بوجد در آمده در آن
 حالت آب برای خوردن طلبیده دمی خورده بدیگران دادند هر که
 ازان تبرکات یک دو قوت خورد فعل و آب نبات گلاب آمیز بذائقه او معلوم
 گردید - از غرائب دیگر آنکه راجه بکر ماجیت با رجوع بیگانه بودن از
 آئین دین بعرض رساند که من روزی شیخ را در ایام جوانی که اصلا
 موی سفید در ریش نبود غافل مشغول نماز دیدم که موی سیاه
 ریش ایشان بسفیدی مبدل شده و سر از تن جدا گشته ایستاده نماز
 ادامی نمودند - درین ضمن دارا شکوه وقاضی محمد اسلم بعرض رساندند

که بحضور ما کوزه سفال را به پرو بال در آورده پرواز نموده از نظر غائب شدند - ازین مقوله حکایت در شاه جهان نامه بسیار درج نموده که از کوتاهی قلم بنحویر آن نمی پردازد *

دیگر ملا میر از جمله صاحب کمالان هروی خراسانی ست که در عنقراب جراتی از وطن بهندوستان آمده باز احرام کعبه الله بسته از زیارت حرمین سعادت اندوز گشته بعد از مراجعت بخدمت ملا عبد السلام لاهوری رسیده کسب علم عقلی و نقلی نموده بر کتب حدیث عبور بسیار نمودند و از مشاهیر مشایخ گردیدند - و چند گاه در خدمت پادشاه و پادشاه هزاده بطریق ملازمان و مصاحبان خلوت بسر برده بسفر عاقبت بخیر آن جهان شتافتند *

دیگر شیخ عبد الحق دهلوی که در کمالات صری و معنوی و تحصیل علوم عقلی و نقلی خصوص تفسیر و حدیث در تمام هندوستان ثانی نداشت مد کتاب از تالیف او در اکثر علوم نوشته شده از انجمله شرح مشکوة در حدیث اعتبار و اشتباه تمام دارد - و از حفظ کلام الله و طواف بیت الله نیز سعادت جاودانی حاصل نموده بود - و در مکه معظمه و مدینه منوره در عهد اکبر پادشاه مدت برای تحقیق احادیث و صحت آن بسر برده - آخر بعد از مد سال از مرحله عمر طی نموده بروضه رضوان شتافت *

شیخ نور الحق خلف ارشد او مولف تاریخ زبد، نیز از فضایی نیک سیر آن عهد بود مزار هردو در دارالخلافه دهلوی است و آغاز ظهور هردو بزرگ از عهد محمد اکبر بادشاه بود چنانچه بذکر در آمده *

ذکر جشن سال یازدهم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و هفت هجری

جشن شروع سال یازدهم از جلوس بهزاران زیبا و زینت بدستور همسال رونق افزای زمین و زمان گردید هر یکی درخور قحمت و پایه بغیض رسید - و معروض گردید که مرشد قلی خان فوجدار منتهرا که بر یکی از مرزبانان سرکش تاخته بود از رسیدن گولی تفنگ قضا جان بجان آفرین سپرد بجای او اله وردی خان مقرر گردید - چون جمعی از مفسده پیشگان بد مآل در پرگنه جدوار علم طغیان برافراشته بودند اصالت خان را مع شیخ فرید ولد قطب الدین خان بخشی اهدیان برای تنبیه او مقرر نمودند - و بعد رسیدن فوج و محاصره نمودن حصار و ملجای آن تبه کاران که جمع کثیر از هر طرف مع پسر جانسپار خان کشته گردیدند محصوران مغلوب و دستگیر گشتند •

آمدن علی مردان خان بهند

از فتوحات عمده غیبی این سال گردیدن و آمدن علی مردان خان و تسخیر قلعه قندهار است - مجمعی از تفصیل آن بزبان قلم میدهد - که قلعه قندهار از سنه چهل جلوس محمد اکبر بادشاه بعد از التجا آوردن میرزا مظفر صفوی بتصرف خاندان امیر تیمور درآمده بود و در ایام سلطنت جنت مکانی شاه عباس که کمال رابطه محبت و وداد باین دودمان داشت زینل بیگ را برفاقت خان عالم که از هندوستان بحفارت رفته رسالت را باکین شایسته سرانجام داده هر دو بادشاه را از خود راضی و شاکر ساخته مراجعت کرده بود ایلچی نموده نزد جنت مکانی

روانه ساخت - و در نامه و پیام زبانی برای در خواست قندهار بطریق تواضع در عالم دوستی و داد تکلیف بیان آورد - بعد از که جنت مکنی درین باب با وزیر و دیگر امرای با تدبیر مصلحت بمیان آوردند جمعی صلاح دولت دران دیدند که هرگاه محبت دیرینه در دادن قلعه که مخارج آن مداخل را احاطه می نماید قائم می ماند چه مضایقه و بعضی برخلاف آن راهنمونی نمودند - بعد از که درین ماده بحضرت اعلی که در دکن تشریف داشتند نوشته مصلحت خواستند در جواب نوشتند که هر چند در تواضع نمودن این حصار جز زیادتیی التیام موروثی شاه مدعی دیگر مرکز خاطر نیست اما ظاهر بیدان دور و نزدیک این معنی را حمل بر عجز و فروتنی خواهند نمود - جنت مکنی این مصلحت را پند نموده جواب عذر پذیر با بلچی دادند - چون دانستند که شاه عباس از رسیدن جواب یاس رگ غیرت بحرکت آورده فوجها برای تسخیر قلعه قندهار تعیین خواهد نمود از راه عاقبت بیزی بخان جهان لودی صوبه دار ملتان نوشتند که خود را بطریق کومک بهای قلعه قندهار برساند - خان جهان از راه قرب ادعای فرزندی در رفتن خود بقندهار تکلل ورزیده قلعه داری آنجا را بنام عبدالعزیز خان که از وابسته های عزیز او بود درخواست نموده مقرر کرد که بروقت ضرور خود را بکومک رساند و زینل بیگ ایلچی حقیقت را بشاه نوشته ترغیب بر قصد تسخیر قندهار نمود و شاه خود را بقندهار رساند - عبد العزیز خان بعد از محصور بودن یک و قیم ماه که خان جهان بکومک نرسید و دران ایام چنانچه بنگارش در آمده بسبب نور جهان بیگ ماده نزاع میان جهان گیر و حضرت

اعلی که دفعه ثانی بدکن رفته بودند رویداد بیان آمد قلعه را پادشاه عباس داده برآمده ملازمت نموده مرخص گردید - و شاه دزسنه هفده جلوس جنت مکانی مطابق سل هزار و سی و دو هجری گنجعلی خان را بحراست قلعه قندهار مقرر نموده بصفاهاں مراجعت نمود بعد ودیعت حیات گنجعلی خان علی مردان خان خلف او قلعه دار و ناظم آن ولایت گردیده - بعده که حضرت اعلی سرپر آرای هندوستان شدند خارخار تسخیر قندهار در دل آن پادشاه ذی وقار خطور مینمود - و به سبب پیش آمدن مهم بندیل و خان جهان لودی و مکرز تشریف بردن بدکن کمر عزیمت بدان صوبه نتوانستند بسمت - بعد مراجعت از دکن دفعه ثانی بمعید خان صوبه دار کابل حکم صادر شد که چون اراده روانه نمودن یکی از پادشاه زادها برای تسخیر قلعه قندهار مرکوز خاطر است باید که یکی از بندهای پادشاهی را که کار آزموده سخن فهم باشد بدست آویز ضروری آن ضلع سمت قندهار روانه نماید که خفیه خود را نزد عالی مردان خان رسانده تا مقدر او را بر جرم آوردن باین درگاه بامیدهای ترقی مرتبه و جاه رهبری و استمالت نماید - سعید خان ذوالقدر خان را بدین کار مامور نموده بقندهار روانه ساخت - و مومی الیه خود را بعلی مردان خان رسانده بچندین وجه فهمانیده از فیض بی شمار وعده و وعید بسیار استمالت بمیان آورد - علیمردان خان بعد تقدیم ضیافت بجواب رعایت پاس نعل و حق بندگی مروری آن طرف را زبانی عنبر خواسته ذوالقدر خان را مرخص نموده جواب نامه را موقوف بفرستادن همراه یکی از معتمدان خود نمود - و علی بیگ نام را با نامه و سوغات نزد ظفر

خان عرف ابو الحسنی که سابق بنیابت پدر صوبه دار کابل بود و با علیمردان خان را بطه و داد و رسل و رسائل محبت آمیز در میان داشت فرستاده باز در خط ازین مقوله هیچ درج ننموده زبانی نظر بر طریقه صوفیان عقیدت نشان ایران باظهار آنکه باز چنان پیغام بمیان نیاید نمود بعده که حضرت اعلی ازان جواب آشفته خاطر گشته در لواخرسنه ده جلوس حکم بر آوردن پیشخانه بقصد تسخیر قندهار نمودند و تعیین افواج بمیان آمد - علی مردان خان برین معنی اطلاع یافته باستحکام برج و باره پرداخته قلعه خورد دیگر بر فراز کوه آن قلعه احداث نمود و حقیقت را بشاه صفی نوشته طلب کومک بمیان آورد - شاه صفی که اصل سفاکی در سرشت او بود و بعضی امیران ظلم پیشه بدخواه که در ظاهر خود را خیر خواه می گرفتند و با علیمردان خان انحراف مزاج داشتند مزاج شاه را از چند امر از راه حسد که خانه بر انداز چندین هزار خانه دیر کهن است برگردانده در تجویز قطع شجر حیات آنها بودند از رسیدن عریضه علیمردان خان چنان خاطرنشان نمودند که در عالم شرب مدام بر آشفته تر از سابق گشته علیمردان خان را مطعون بر جبین و گرمی بازار باظهار مزید اعتبار خود نموده در دل اراده قتل او مصمم نمود - و اغلب که خبر آمد و رفت پیغام هندوستان نیز بگوش او رسیده باشد - اول حکم طلب محمد علی پسر علیمردان خان نمود علیمردان خان بمجرد ورود حکم پسر را مع تحف و پیشکش لائق روانه اصفهان ساخت - مع هذا سربو ظن شاه بحسن ظن مبدل نگردید و بسپارش نام امیری که سابق در مشهد مقدس فرستاده بود در ظاهر نوشت که خود را مع سر انجام و سپاه خراسان بکومک

قندهار رساند و خفیه پیغام نمود که بعد رسیدن بعلي مردان خان پیام نماید که بعضي مذکورات زباني ارشاد رفته و خود را بقلعه رسانده او را مقید ساخته مع مال و عيال روانه حضور سازد يا سراو را بریده بصافهان ارسال دارد - بعده که سیاوش از مشهد روانه قندهار شده موافق ارشاد شاه بعلي مردان خان از رسیدن خود بطریق کرمک و رساندن پیغام زبانی نوشت علیمردان خان از شنیدن اخبار وحشت افزا متوهم گشته بدننامی رجوع آوردن بحضرت اعلي بر خود گوارا ساخت - بسیاوش نوشت که آمدن تو بقندهار بوجوه موافق مصلحت نیست و مکرر نوشته و پیام ببیان آمد تا آنکه طشت این گفتگو از بام افتاد و جواب درشت و صاف بسیاوش نوشت - و سیاوش حقیقت را بشاه معروض داشت - و علیمردان خان بسعید خان صوبه دار کابل و عوض خان قاتشل که در غزنین بود و قلیچ خان حاکم ملتان نوشتجات مشتمل بر اظهار رجوع و عقیدت خود و طلب کرمک فرستاده بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت نموده همراه خط سعید خان ارسال داشت - و صوبه داران و فوجداران بعد رسیدن نوشتجات علیمردان خان بجنس بحضور روانه ساخته انتظار جواب نکشیده هر یکی برای اظهار مجرای خود مع جمعیت روانه قندهار شدند - عوض خان که از غزنین بسبب قرب جوار قبل از همه امیران رسیده بود علیمردان خان باعزاز بقلعه در آورده اواخر شوال سنه هزار و چهل و هشت سکه و خطبه بنام نامی شاه جهان نموده نه اشرفی و نه روپیه مسکوک اسم صاحب قران ثانی مع عرضه داشت و کلید طلا همراه احمد بیگ ملازم خود روانه بار گاه

ساخت - و قاضي آنجا را كه با سياوش همداستان گشته بود بقتل رساند - چون عرضه داشت اول علیمردان خان همراة عریضه و ملازم سعید خان بحصور رسید در جواب بنام همه صوبه داران و حکام حکم زود خود را رساندن صادر شد - و لك روپیه مع خلعت و خنجر و شمشیر و جیغۀ مرصع و غیره عنایات برای علیمردان خان و چهار لك روپیه بطریق مساعدت برای خرج ضروری بسعید خان و همراهان او عنایت نموده قلعه داری بنام قلیچ خان ناظم ملتان كه از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری پنجهزار سوار سر افزاری یافت مقرر فرموده فرامین صادر نمودند - و سعید خان را مختار ساختند كه آنچه داند بهمراهان علیمردان خان از طرف سرکار رعایت نماید و از راه احتیاط پادشاهزاده محمد شجاع را بایست هزار سوار طرف كابل مرخص نموده ده لك روپیه نقد و دیگر انعامات عطا فرمودند - و حكم نمودند كه تا كابل رفته چشم بر راه اخبار طرف ایران باشد - اگر خبر روانه شدن شاه صفی بقندهار برسد خود را بقندهار بطریق یلغار برساند - و در صورتیکه شاه ایران امرای خود را تعیین نماید آن فرزند هم خان دوران را با فوج شایسته روانه سازد - و بوزیر خان ناظم پنجاب حكم رفت كه با رسد غله و ذخیرۀ مایحتاج و توپخانه خود را نزد پادشاه زاده رساند - بعده سعید خان مع فرمان و عنایات پادشاهی بقندهار رسید - علیمردان خان بداد هندوستان از قلعه برآمده از گرفتن فرمان و دیگر عنایات مفتخر گردید - درین ضمن خبر رسید كه سیاوش با چهار پنج امرای ایران و هشت و نه هزار سوار ده دوازده فرسخی قندهار رسیده - سعید خان از شنیدن این خبر با فوج خود

و دیگر امرا و راجهای کومکي و فوج علیمردان خان باستقبال فوج قزلباش شتافت - و بعد زده و خورد و زخمی و کشته شدن جمعی از هر دو طرف شکست بر قزلباش افتاد - و سیاهوش توشک خانه و خیمه خود را آتش زده باقی همه را گذاشته راه فرار اختیار نمود - سعید خان علیمردان خان را همراه خانه زاد خان پسر خود روانه درگاه معلی ساخت و خود همراه قلیچ خان و دیگر بندهای پادشاهی برای تسخیر قلعات بست و غیره توابع قندهار توقف و زبیده قلعه را حواله قلیچ خان بموجب حکم نمود - اگرچه خبر رسیدن دیگر افواج قزلباش که شاه صفی بعد از شنیدن خبر هزیمت سیاهش تعیین نموده انتشار یافت و سعید خان به پادشاه زاده محمد شجاع نوشته بوملک درخواست نمود اما آخر ظاهر شد که سواي فوجي که سیاهوش وقت فرار برای کومک قلعه داران دیگر اطراف قندهار تعیین نموده بود شهرت مذکور اصل نداشت - و علیمردان خان بعد رسیدن یکبل که پادشاه زاده محمد شجاع خان دوران خان را مع دیگر امرا باستقبال فرستاده بکمال اغزاز و استقلال طلبید براهنمونی خانه زاد خان موافق اداب هندوستان پادشاهزاده را ملازمت نمود - خلعت چهار قب مع مرصع آلات و اسبان مع ساز طلا و مینا و دو فیل باساز نقره مطابق ارشاد حضور عنایت نمودند - و سعید خان و قلیچ خان برای تسخیر قلعه بست و زمین داور و گرشک و غیره افواج تعیین نمودند - و بحسن تردد راجه جگت سنگه و منصوریان قلیچ خان و ملازمان عمده سعید خان که یک دو قلعه در پورش سر سوار و بعضی در محاصره سه چهار ماه که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی

شدند خصوص در پرورش قلعه بسمت که محراب خان قلعه دار غلام شاه ابرن تردد نمایان نموده قریب صد نفر را کشته و سه صد کس را زخمی ساخته مفتوح نمودند - و دو قلعه دار جنگ نا نموده راه فرار اختیار نمودند - اگر بتفصیل تردد ایام محاصره و کارزاری که از بهادران هر دو طرف بمیان آمده پردازد منافی ادعای اختصار نویسی است - حاصل کلام در مدت چهار ماه همه قلعات بتصرف بندهای پادشاهی درآمد - و محراب خان قلعه دار بسمت که بعد تردد و زخم برداشتن امان خواسته قلعه را سپرده با قلیچ خان ملاقات نمود - هر چند که او را از وعدهای رعایت منصب عمده و دیگر عنایات استمالت نمودند قبول ننمود لهذا او را خلعت داده از همراهان او یراق گرفته دیگر اشیای آنها واگذاشته مرخص ساختند *

الحال ذکر باقی احوال علیمردان خان برآینده موقوف گذاشته بتحریر دیگر رویداد عنان خامه را معطوف میدارد *

حقیقت ملک آشام و وضع بد وضعان دد نهاد و وحشی نژادان آن ملک از طرف خوراک و پرشاک و مداخل و طریقه زیست آن سر زمین که انشاء الله تعالی در ذکر سلطنت عالم گیر پادشاه غازی بشرح و بسط بتحریر خواهد درآمد در عهد حضرت اعلی اگرچه صوبه داران و فوجداران بنکلا خصوص از اسلام خان در فرستادن افواج بحرامواج همراه میرزین العبدین برادر خود والہ یار خان و عبد الوهاب خان و میر هاشم ممناپی و دیگر امرای مبارز پیشه کار طلب و رساندن خرابی تاخت و تاراج و اسیر و قتل ساختن مفسدان آن ولایت و تسخیر قلعات کوتاهی واقع نشد

اما از آنکه دران ملک پنج ماه بارش بشدت تمام می باشد و در اواخر
 برشکل باشکل تمام تردد پیاده های آن ضلع که چون وحوش آن سرزمین
 در آب و خشکی تردد نمودن محسوس می دانند میسر نمی آید تا
 بسواران و پیاده های غیر واقف چه رسد - و سحر و جادو و اثر سمیات
 آب و هوا و غذای آن ولایت باعث هلاک مسافران تازه رسیده آن
 دیار میگردد خصوص اواخر برسات که در همه ستر زمین کوهها از شست
 و شوی یافتن اشجار زهر دار و هوای مسموم موجب آفت جان
 مسافرین و متردین میگردد اگر همه عبور از یک در روزه راه باشد میشود -
 باوجود مفتوح ساختن و به تسخیر در آوردن قلاع و بلاد آن حدود نوج
 اسلام خان استقامت نتوانست ورزید - انقصه آنچه ترددات نمایان
 از سرداران و افواج پادشاهی دران دیار خون خوار بظهور آمد اگر
 بتفصیل شرح آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد - کوتاهی
 سخن بعد تنبیه یافتن و بگوشمال رسیدن کوچ بهار و بهیم نراین و
 دیگر مرزبانان آن مرز و بوم شوم که چندین هزار سوار و پیاده
 پادشاهی و آدم بی شمار آن وحشی نژادان که زیاده از یاجوج
 و ماجوج دران سرزمین منتشرند کشته و شهید شدند و اسلام خان
 مع همراهان مورد عنایات گردید - آخر کار در آنجا استقامت نتوانست
 ورزید - و طلبیدن اسلام خان برای وزارت چنانچه بتحریر خواهد آمد
 علاوه برهم خوردن بندوبست آن دیار گردید - فرمان عنایت عنوان
 مشتمل بر عطای منصب پنجهزاری پنجهزار سوار مع لوازم نقاره و
 دیگر مراتب بنام علیمردان خان عنایت فرمودند - چون یادگار بیگ
 ایلچی ایران که شاه صفی قبل از برهم خوردن رابطه و داد و دهانه

ساخته بود حوالی دارالخلافه رسید میرخان میر ترک را باستقبال فرستاده طلبیدند بعد ملازمت نامه شاه مشتمل بر فتح قلعه ایروان با دوازده سوار و سه چهار تغنگ کلان که وقت یورش باقی همه لشکر از بارش گوله اجل جان و حوصله اقامت را الوداع گفته بودند - و خود شاه با وجود آن همه تفرقه سپاه یورش نموده مفتوح ساخت نوشته بود با تحف و هدایای شاه ایران گذراند - سه دفعه مجموع نود هزار روپیه نقد مع خنجر مرصع و دیگر عنایات مرحمت نمودند - خبر فوت راجه گجسنگه که از راجهای عمده هندوستان بود و قرابت نسبی با پادشاه داشت بعرض رسید - پسر او جسونت را خلعت ماتمی مرحمت نموده از اصل و اضافه چهار هزار و چهار هزار سوار ساختند - خبر تولد فرزند در خانه دارا شکوه معروض گردید مسمی به سپهر شکوه فرمودند - خبر فتح ملک بکلانه که پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب برای تسخیر آن مامور شده بود از واقعه دکن بعرض رسید - و این بکلانه چنانچه بتحریر آمده ملکیت مختصر مشتمل بر سی و دو پرگنه و نه قلعه که از انجمله دو قلعه سالیمر و ملهیر از قلعههای مشهور سربفلک کشیده آن سرزمین است - و از مدت هزار و چهار صد سال در تصرف جد و آبای بهرجی مرزبان آن ولایت بود و مبلغ پانزده لک روپیه محصول داشت و در زمان سابق صاحب سکه بوده اند و در لطافت و اعتدال آب و هوا و فراوانی انهار و افزونی اشجار سردار خصوص انبه و وفور انگور و طراوت سبزه و اقسام گلهای و فوا که بکشمیر باج نمیدهد اگرچه آنچه از وزن خوشه انگور و انجیر و تربیج آنجا از زبان مردم ثقه شنیده زبان خامه را بتحریر آن آشنا ساختن

محمول باغراق میگردد اما مسود اوراق که دو سال در آنجا بود خوشه
انگور فنجری هشت اثار و تزیین نیز همین وزن و انبه یلک نیم اثار بون
در آورده و بهرنج کمود اینجا در تمام صوبجات دکن بتحقیقی شهرت
دارد و انبه آنجا در رفور و کلانی و امتداد کشیدن فصل زیان زد
خاص و عام دکن است •

حاصل کلام پادشاهزاده بعد رسیدن دکن پنجه‌رار سوار و پیاده
بیشمار مع مصالح قلعه گیری بسر داری محمد طاهر که بخطاب
وزیر خان و صوبه داری برهانپور سرافرازی یافت و مالوجی تعین
نمود - در همان روزها چون سید عبدالرهاب خاندیسی که از شجاعان
مشهور و رستم آن عهد گفته میشد در برهان پور با خان دوران هر سر
ملاقات که دست بر سر نگذاشته سلام علیک گفته در خورد برهم خوردگی
تمام بمیان آمد و گفتگو بطول کشید و نقاره زنان از مجلس خان دوران
سوار شده راه حضور گرفته خود را جریده بطریق یلغار بدار السلطنت
رساند - از آنکه حقیقت او از روی واقع برهان پور و نوشته خان دوران
معروض گردیده بود و پادشاه رعایت خاطر خان دوران بسبب
سر داری و طرف داری سید عبدالرهاب از راه خانه زاد پروری
و قدردانی منظور داشته وقت ملازمت ابتداء فرمودند که چرا
با خان دوران بدسلوکی نموده بی رخصت سردار آمده باز از راه
لطف مامور نمودند که در تلانی آن خود را باستعجال به بکانه
رسانده باتفاق فرج پادشاه زاده در تسخیر قلعه ملهیر کوشه و
خلعت داده مرخص ساختند - و میر مورچالی آن مهم از تغیر محمد
طاهر از حضور بنام او مقرر گردید - و سید عبد الرهاب بر سرکار رسیده

بر خلاف دستور به پدش بردن مورچال و دراندن نقب و آنچه لازم
ملزوم قلعه گیري است اما نپرداخته مطعون زبانتها گردید - بعده که
ایام محاصره بمه ماه کشید شبی سید عبدالوهاب با چهار پنجم سید
کوه نورد جاتبار و یک نشان بردار و نفیری نواز و یک سقا از لشکر
بی اطلاع دیگر سرداران بر آمده با کمند همت براههای دشوار گذار
در شبهای تار سه روز و سه شب دران غارها بحر برده روز چهارم
ناگهان بر فراز کوه با نشان اثر فتح نمایان گشته از صدای نفیر غلغلۀ
وحشت افزا و زلزله هوش ربا در گوش و دل محصوران انداخت و
بهداران قلعه کشا از مشاهده آن دلیرانه قدم بالایی کوه گذاشته نوح فوج
پیام بحید عبد الوهاب پیوسته خود را بدروازۀ قلعه رساندند -
از آنکه حاکم نشین آن قلعه در کمر کوه که قریب دو کوه محانت رفعت
دارد که باصطلاح هند بازي گویند واقع شده و اصل قلعه بتر فراز آن
بلندی نیم کوه است - بهرجی راجه آنجا حوصله باخته با متابعان
و همراهان خود را بالایی قلعه دویم رساند و باندک تردد جلی بزان
حصار بازي را به تسخیر در آورده شروع بنواختن شادمانۀ فتح نمودند -
بعد از محاصره سه روز دیگر مرزبان مع دیگر محصوران تنگ آمده
والده خود را بوابی التماس امان و درخواست برگشت سلطان پور
بطریق وطن و خرج وجه معاش نزد سرداران فرستاد - بعد عرض
پادشاه زاده محمد لورنگ زیب نظر برینکه برگشت سلطان پور دران ایام
بحسب ویرانی رعایا از گرانی سال قحط بسیار کم حاصل شده بود
التماس او بدرجۀ قبیل در آمد - و قلعه در اواخر شوال سال مذکور
مفتوح گردید - و در اندک فرصت سالهیر و غیره هشت قلعه به تسخیر

در آمد و محمد طاهر را قلعه دار مله پیر ساختند - مگر قلعه دار بسا دل
 که تعلق به رود مانام بني عم بهرجي داشت چند گاه ديگر حرکت
 مذبح نموده دستگیر گردید - و چون پرگنات بکلانه بسبب آفت قحط
 و افواج کشي و مردم کشي علی اتصال چند سال پایمال آفات
 گردیده بود بجمع چهار لک روپيه مقرر کرده فرمودند آنرا ملک
 مي نوشته باشند - و چند گاه پرگنه سلطان پور در انعام بهرجي مقرر
 بود بعده که او فوت شد بيم نام پسر او را بشرف اسلام در آورده
 عوض پرگنه سلطان پور پرگنه پونار در انعام او مرحمت نموده بخطاب
 دولتمند خان و منصب هزار و پانصدي سرفرازي بخشیدند - بعد
 عرض عبد الوهاب را مورد عنايات ساختند و خواستند که بخطاب دلار
 خان بلند آوازه سازند قبول نمود - گویند سيد عبد الوهاب از
 سادات رسول دار که بزرگان او چند گاه در مشهد مقدس جارب
 کشي مزار حضرت امام رضا عليه السلام نموده بعده در صوبه خاندیس
 بحسب قسمت و آب خورد آمده پرگنه بیارل و رانوير را وطن
 اختیار نمودند - بعد از آنکه سيد عبد الوهاب بقصد جهاد با کافران
 بد نهاد کوه متصل پرگنات مذکور در جرگه نوکران پادشاهي در آمد
 تردهاي نمايان که ازو بظهور آمده از رستم زمان محسوب میتوان نمود -
 کارنامها که ازو بروایت ثقه از پيران کهن سال راست گفتار مسموع
 گشته اگر بر نگارد محمول بر اغراق است اما کلمه چند از احوال
 او نکشته مي آید - در ایامیکه فوجداري محال بیارل و رانوير
 باو مقرر بود و با بهیلان و سرکشان کوه نشین مبارزه و فوج کشي
 بمیان مي آمد آن شیر نبرد کوه نور خیمه زیر دامن کوه بقصد

مقابله آن كفار مي زد و قبل از آنكه در كوه داخل شود وقت شب يكه و تنها سياه پوش شده پا بدامن كوه مي گذاشت و خود را بلباس جاسوسان تا مكاني كه آن مفسد كوه نشين با هم خوابه خود در خواب غفلت بود رسانده بصداي بسيار مهيب بدستور همان بهيلان او را خبردار و بيدار مي ساخت و او سراسيمه وار از خواب جسته از خانه بيرون آمده در پي تحقيق حريف خود مي شد سيد عبد الوهاب بار بزبان ملثم بكلام در آمده چون ملقب بسيد عبد الوهاب بهائي در آن ضلع زبان زد بود مي گفت بخود ترس را راه مده عبد الوهاب بهائي بديدن تو آمده ما و ترا باهم سروكار محاربه است مردم ما و تو چرا بمعرض تلف در آيند و شمشير خود دران مكالمه از غلاف بر آورده رو ازو گردانیده بدست او مي داد و مي گفت به بين كار كجاست و آن سرگروه مفسدان سواي آنكه خود را در پاي آن سيد انداخته بعجز و فروتني پيش آيد جرأت ديگر نتوانست نمود سواي آنكه اطاعت قبول نمايد - گريند كاما نام مرزبان گنهي كاما سلهوركه از خجسته بنياد دومنزل سرازه است و نزديك هزار سال بني گلي آن گذاشته شده و هيچ حصار پخته باستحكام او نمي رسد - از ابتدای عهد حضرت اعلي قطاع الطريقي مي نمود چنان از جمله سرکشان مشهور بود كه از تمرّد او راه فردا پورجاري نبود و چندين امراي بيش منصب براي استيصال او تعيين شده كاری نساختند - بعد از آن سيد عبد الوهاب تنبيه آن بدسگال بعهده خود گرفته مدتي محاصره نمود چون ديده كه بدون تدبير خدعه آميز برو دست نمي توان يافت بتقاضای مصلحت ترك محاصره نموده بتفاوت مسافت چند كروه

چهار دیواری کشیده خود را مغلوب و محصور آن کافر ساخته یک شب بشهرت شکار دور دست برفاقت همراهان شیرشکار رفته مفقود الاثر گردید کامای مفسد اطلاع یافته خود را با جمعی بقصد تسخیر و تاراج باقی محصوران آن حصار فواحدات رسانده هنوز کاری نساخته بودند که خبر رسیدن آن قلعه کشای رزم خو که خود را با مبارزان جنگ جو بگدھی کاما رسانده بکمند جرأت بالا برآمده مفتوح ساخت رسید *

بیست و چهارم مفر المظفر رایت ظفر آیت طرف لاهور برافراشتند - سیف خان را برای حراست اکبر آباد مقرر کردند - اوائل ربیع الاول متصل دهلی شرف نزول فرمودند یک هفته بمقام نموده کوچ فرمودند *

ذکر سوانح سال دوازدهم از جلوس مطابق سنه هزار و

چهل و هشت هجری

غرة جمادی الاخری ملین راه جشن سال دوازدهم جلوس موافق سرانجام سفر ترتیب یافت - پانزدهم جمادی الاخری داخل قلعه لاهور شدند - صفدر خان که حجابت ایران بآئین شایسته نموده بود چنانچه شاه صفی بدیدن او بخانه اش آمده و صفدر خان لک روپیه پیشکش گذرانده و نه هزار تومان و هشتاد اسپ با ساز طلا و فیروزه تا روز رخصت باو رعایت نموده از ایران مراجعت نموده شرف ملازمت دریافت - و پانصد اسپ عربی و عرانی مع دیگر تحف ایران فرستاده شاه که قیمت جمله پنج لک روپیه می شد پیشکش گذراند - از انجمله چند اسپ باو بخشیدند - و خبر

نزدیک رسیدن علیمردان خان بعرض رسید معتمد خان و تربیت خان
میربخشی و تن بخشی را حکم فرمودند که تا دروازه دولتخانه رفته
بحضور آوردند - هزار مهر نثار گذراند و بعطای خلعت و خنجر و
شمشیر مرصع و جیغه و دو فیل و دو اسب مع ساز طلا و مینا و نقره
با چهار قب طلا که قیمت جمله لک روپیه می شد و اضافه هزارای هزار
سوار معزز ساختند - و حویلی از سرکار برای ماندن مرحمت نمودند -
و ده نفر معتمد علیمردان خان را بیست هزار روپیه نقد و خلعت
و اسب و منصب در خور حالت هریک عطا فرمودند - یادگار
بیگ که از ایران آمده رخصت شده در لهور توقف ورزیده بود
ملازمت نمود از سر نو بیست هزار روپیه داده مرخص ساختند -
و تحف جمله دولت و پنجاه هزار روپیه برای شاه صفی حواله
یادگار بیگ نمودند - علیمردان خان را عوبه کشمیر بطریق اقطاع و
مریداری مرحمت نمودند و بعطای خلعت و مرصع آلات و پنجاه
هزار روپیه را اقمشه زر بافت و غیره کار احمد آباد و کشمیر و بنگاله
مع پاندان پراز پان و سلف دان طلا عنایت کرده فرمودند که پان
از نعمتهای مفید هندوستان است بخوردن آن عادت نمایند - و روز
دیگر پنج لک روپیه نقد و ده تفوز پارچه نفیس سفید مرحمت
نمودند - و علی بیگ سلطان را که قرابت قریبه با علیمردان خان
داشت به نیابت کشمیر مقرر کرده خلعت و چهار هزار روپیه عطا
نموده مرخص ساختند - افضل خان که از وزرای گاردان بود بعد از
طی هفتاد سال از مرحله عمر ازین محنت آباد نا پایدار بمرضه
دارالقرار انتقال نمود و باعث ملال خاطر پادشاه گردید - و فرمان

طلب بنام اسلام خان صوبه دار بنگالا برای وزارت صادر نمودند - و حکم شد که تا رسیدن اسلام خان دیانت رای که پیشکاری دفتر خالصه و تن باز مقوض بود کار وزارت جاری سازد - و جعفر خان سیاهه تلخواه ارباب طلب و مناصب از نظر گذراند که دستخط و مهر نماید محمد مراد بخش را که پانصد روپیه روزانه داشت بمنصب ده هزاری ده هزار سوار مع مراتب دیگر سرافرازی دادند - پادشاه زاده محمد شجاع از کابل آمده مع راجه جگت سنگه ملازمت نمود - و پادشاه بمنزل خان دوران تشریف بردند - و سه لک روپیه را جواهر و دیگر جنس پیشکش گذراند - بعرض رسید که بعد استیصال جهجار مع اولاد چنپت بدنهاد پرتیراج نام کودک را که از فرزندان گم نام مفقود الاثران بدنام بود قائم مقام او ساخته دست تعدی بمل مسافران و رعایای پرگنات دراز نموده - و باقی خان فوجدار آن سرزمین باوجود تردد نمایان که در تنبیه و گوشمال او بکار برده از عهده او نتوانست برآمد - حکم شد که عبدالله خان صوبه دار پتنه برای استیصال آن ماده فساد خود را برساند - و تیول عبدالله خان را در سرکار اسلام آباد مقرر نموده صوبه پتنه را بشایسته خان مرحمت فرمودند - چون صبیله میرزا رستم قندهاری صفوی که که در عقد پادشاه زاده محمد شجاع بود برحمت حق پیوست نسبت صبیله اعظم خان بمحمد شجاع مقرر کرده بحضور خود نکاح خوانده پادشاه زاده را بطریق استعجال روانه بنگالا فرمودند - و از عقب صبیله را با پسران اعظم خان روانه بنگالا ساختند که آنجا رفته لوازم جشن بعمل آرند - پادشاه زاد محمد شجاع را وقت رخصت اضافه سه هزاری که از اصل اضافه پانزده هزاری

نەھزار سوار باشد مع دولک روپیە خرچ ساجق مرحمت نمودند - و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را نیز هم منصب محمد شجاع فرمودند - چون خبر حرکت شاه ایران بقصد تسخیر قندهار از اصفهان بعرض رسید حکم برآوردن پیشخانه طرف کابل نمودند - و دارا شکوہ را با سپاہ دریا موج و فیلان کوہ شکوہ و توپخانه جهان آشوب پیشتر روانہ ساختہ فرمودند کہ از نیلاب گذشتہ تا رسیدن خبر تحقیق شاه صفی توقف نماید - وقت رخصت دہ لک روپیہ و دو بیست اسب و یک لک روپیہ را مرصع آلت و دیگر سرانجام انعام نمودند - و خان دوران بہادر نصرت جنگ و فدائی خان و ذوالفقار خان و راجہ رای سنگہ و راجہ جگت سنگہ و غیرہ امرای صاحب فوج را خلعت و اسب و فیل و مرصع آلات و نقد و اضافہ مرحمت نمودہ ہمراہ پادشاه زادہ مقرر ساختند و خود غرہ ذی قعدہ را بہ ظفر آیت بصوب کابل برافراختند - و علیمردان خان را مع دو پسر یکشمیر رخصت فرمودند - و از اخر ماہ مذکور از آب بہت گذشتہ وسط ذی الحجہ نزدیک باغ حسن ابدال نزول نمودند -

اوائل محرم [۱۰۴۹] بہ پیدشاور رسیدہ از آنجا گذشتہ در موضع علی مسجد چند مقام نمودہ او اخر شہر مذکور در باغ آہو خانہ کابل شرف نزول فرمودند - چون قوم افغانان ہزارہ نواح کابل بشوخی و نا فرمانی شہرت یافتہ بودند برای تنبیہ آن جماعہ سعید خان را با خان دوران بہادر مامور ساختند - پادشاه زادہ را فرمودند کہ باجمعی از امرا و توپخانہ رفتہ در غزنین توقف نماید - از عرائض سعید خان بہادر و خان دوران بعرض رسید کہ اکثر افغانان ہزارہ بہ تنبیہ و گوشمال رسیدہ بغارت مال و اسیری عیال پایمال مکانات اعمال

گردیدند و جمعی باطاعت و انقیاد در آمده احرام حضور بسته اند -
حکم شد خان دوران از همانجا روانه مالوا تعلقه صوبه خود گردد و
سعید خان آن جماعه افغانه را همراه گرفته بحضور بیاید - سعید خان
با بیست و هفت نفر هزاره که از اعیان آن قوم بودند بحضور رسید
و همه مورد عنایات گردیدند - و آخر ربیع الثانی متوجه لاهور شدند -
ذکر احوال سال سیزدهم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و نه هجری متضمن بر آوردن

نهر لاهور بتجوز علی مردان خان

غره جمادی الاولی جشن آغاز سال سیزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و نه موافق تهیه سفر منعقد گردید - و بیست و یکم
شهر مذکور در دار السلطنت لاهور شرف نزول واقع شد - علیمردان
خان از کشمیر رسیده ملازمت نمود اضافه هزاره هزار سوار یافته
از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار سر افزای
یافت - اسم خان از بنگلا رسیده بعد ملازمت بعنایت خلعت وزارت
و عطای قلمدان مرصع مفتخر گردید - سه لک روپیه نقد و جنس
که بیست و پنج فیل با سار نقره سوای آن بود پیشکش اسلام خان
از نظر گذشت - اهلینه یمین الدوله ازین جهان بروضه جنان رحلت
نمود بمنزل آصف خان تشریف برده به پرسش احوال وابستگان او
پرداخته از آنجا بر خاسته بدیدن علیمردان خان قدم رنجه فرمودند -
لک روپیه نقد و جنس گذراند - خلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع
با شدهای مروارید بیش بها عنایت نمودند - خبر تولد فرزند
بخانه محمد شجاع بعرض رسید مسمی بزین العابدین ساختند -

چون چراغان شب برات بطرح تازه بتجویز کارپردازان علیمردان خان که از چوب مشبک نمایان نموده بودند جهان افروز گردید پادشاه بجهنمکه بر آمده تماشا نموده پسند فرمودند و حیرت افزایی تماشاگران گردید - علی مردان خان عرض نمود که بعضی واقف کاران و مصالح کنندن گارنیز قنات ایران با خود دارم اگر حکم شود از آب رادی نهري بر آورده بشهر و زراعت و باغات آورده شود تا باعث رونق دو بالای شهر و مزید محصول اراضی نواح گردد - حضرت اعلی شنیده خوشوقت گشته یک لک روپیه برای خرج آن عطا نمودند - و خان معزی الیه یکی از معتمدان واقف کار خود را برین کار چشمه خیر جاری مقرر ساخت - و از چهل و نه کوره جریبی که تا لاهور مسافت داشت شروع بآوردن نهر نمودند - باقی ذکر انجام آن بر محل بعد اتمام کار بذکر خواهد در آمد •

از غرائب سوانح آن سال آنکه میان عبد الله خان بهادر که به بد خوئی زبان زن بود و عبد الرحیم بیگ ازبک که از عمد های متعینه همراه او بود نا سازگاری تمام در میان آمد - عبد الرحیم چند گاه خود را بیمار مریض ساخته آخر بکنک منجر گشتن شهرت داد و بمرتبه درین ماده خود داری نمود که فرزندان و عیال را نیز محرم کار نساخته - این معنی از نوشته عبد الله خان و اخبار نویسان بعرض رسید طلب حضور گردید - بعد رسیدن حضور در بیانت شرف ملازمت بسلاست و فصاحت تمام بعرض مدعی خود شروع نمود - حضرت آفرین نموده خلعت واسپ و بیست هزار روپیه عطا فرمودند - از عرطه داشت پادشاه زاده محمد

اورنگ زیب بر مرزده تولد فرزند که ها یمن راه در منتهای نونهای
گلش سلطنت بوجود آمد مطلع شده مسمی به بمحمد سلطان
ساختند - و متصل آن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از دکن
رسیده ملازمت نمود هزارا شرفی و پنجاه فیل و دیگر جنس جواهر
و غیره بقیمت شش لک روپیه گذراند و در لک روپیه جنس
به علیمردان خان و دیگر امرا تواضع نمود *

ذکر حادثه سوختن خانه پادشاه زاده محمد شجاع

از واقعه بنگاه بعرض رسید که از آفات بلیه ناگهانی اندرون
قلعه ارک آتش در گرفت و از صرصر تهر الهی که از عذاب عاد
خبر میداد تمام عمارات و خانهای احاطه قلعه سوخته آتش
به بنگلهای محل خاص پادشاه زاده محمد شجاع رسید با وجود
چندین هزار سقا و آدم جلد دست برای خاموش نمودن دست
و پا زدند و در فرو نشاندن آن سعی تمام بکار بردند فائده نداد -
و بمرتبه نشان غضب الهی شعله در گردید که اطراف عمل خانه
و خاص و عام را فرو گرفت و فرصت برآوردن خدمه محل و جواهر
خانه و دیگر کار خانجات نداد - و هر ساعت فریاد و وایای عورات
بهم زبانی شعلهای آتش جان سوز بچرخ برین میرسید - و پادشاه زاده
مثل هوش باختگان سراسیمه وار برای چاره کار به آوردن خادمان
محل هر طرف میدوید - چون آتش سر راه دروازه گرفته بود
از هیچ راه و طرف تدبیر نجات مستورات میسر نمی آمد
آخر کار بعد سوختن عورات بسیار از یلک جانب بام زینها گذاشته
عقیقه ها را بر قعه و چادر پوشانده ریسمانها بر کمر بسته فروه

آوردند و جمعی از ملاحظه جان خود را از بالای بام زیر انداخته دست و پا بباد دادند و هشتاد ضعیفه بیدست و پا از جمله خدمه محل سوختند - و آنچه بر شاگرد پیشه بیرون گذشت و مال و اسباب کارخانه جات سوخت از احاطه حساب بیرون است - بعد عرض حکم شد که پنچ لک روپیه را جواهر و دیگر مایحتاج ضرور از حضور بفرستند - باید که ارباب هوش درین باب خوب غور نموده در همه حال شکر فضل ایزد متعال بجا آورده غره بعمارات پخته و دیگر سروسامان و حشمت و شوکت و تدبیرات محافظت جانی و مالی خود نباشند که سواي آن داور خطا بخش در مقابل مکافات اعمال بندهای عامی حافظ و معین باشد و تصدق و دعای سالکان و مستحقان بفریاد رسد هیچ اسباب سبب پناه و نجات آیات عذاب نمی تواند گردید *

اواخر شوال اوائل اسفندیار بقصد سیر و تفرج باغات و سبزه و ریاحین متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند پادشاه زاده محمد لورنگ زیب را سه لک روپیه نقد و جواهر مع دیگر عذایات عطا نموده بدکن رخصت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را از راه کمال احتیاط برای محافظت قندهار طرف کابل مرخص ساختند - وزیرخان و ذوالفقار خان و غیره دوازده امیر نامی را همراه دادند - مکرمت خان را حکم شد که بکابل بطریق استعجال رفته بگردآوری ذخیره و مصالح توپخانه پردازد - و خود با وجود تصدیع و تعب راه پراز برف و یخچال که کوچ بکوچ طی مسافت می نمودند تا بسره جویهای کشمیر بی نظیر رسیدند چون

حضرت اعلیٰ را با اسپان خوب رغبت زیاد بود در سال گذشته که ظریف نام را همراه ایلچی ایران برای خرید اسپان عراقی روانه فرموده بودند و از خدمت شایسته نیامد در تلاقی آن التماس نمود که اگر مرا بعربستان و ولایت روم فرستند تدارک خجالت سفر ایران می توانم نمود - لهذا او را در سال دهم جلوس با نامه و هدیه کمر مرصع و جواهر برای سلطان مراد قیصر روم مرخص ساخته بودند - ظریف وقتی بمکان مقصود رسید که قیصر روم بقصد تسخیر بغداد که بتصرف شاه ایران درآمده بود اراده بر آمدن داشت - بعده که خبر نزدیک رسیدن ظریف بقیصر روم رسید او را باعزاز طلبید و ظریف نامه با کمر مرصع بیش بها و قدری جواهر که داشت گذراند - قیصر نامه را از روی تعظیم گرفت و از ملاحظه کمر مرصع مسرور گردیده گفت که درین وقت اراده سواری مهم چنین دارم تحفه از نزد چنان پادشاه را شکون نیک و فضل الهی میدانم - روز دوم ظریف هزار پارچه هندوستان از طرف خود گذراند - قیصر پسند نموده از ظریف استفسار نمود که در هند برین رخت باریک نازک کدام اسلحه پوشیدن زیاده رواج دارد ظریف از همه سلاح و بکتر و هزار میجی تعداد نمود و بکتری که با خود داشت از نظر گذراند - قیصر پشند نموده ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد بظریف انعام مرحمت فرموده گفت که تا مراجعت من از مهم در موصل که مکان خرید اسپان است مانده بکاري که آمده مشغول باشد - و بعده که قیصر از فراغ تسخیر بغداد معارفت نموده آمد ظریف را همراه ارسلان آقا مع نامه و یک اسپ سواری خامه خود با زین مرصع

بالماس و عبلي مرورديد باف مرخص نمود - و يك اسپ بابت
 سواری خليفه سلطان كه از منصوب كردهاي شاه ايران بدست
 آورده بود مع خلعت بطريف بخشيد - و ظريف در ين سال قبل
 از ارسلان آقا برآه تنهه رسيد و براي ارسلان اقا مع مهمان دار احكام بنام
 حكم تنهه و ملتان روانه فرمودند - و حكم شده كه ده هزار روييه از خزانة
 ملتان دهند و هر جا رسد موبه داران خدمت ضيافت و طريقت
 مهمان داري بجا آرند - و بقدر حالت نقد و جنس تواضع نمايند -
 چنانچه سوای تواضعات ديگر غير از زربادشاهي بيست هزار روييه
 باو رسيد - و بعد رسيدن هر دو و گذراندن پنجاه و دو اسپ خريد
 سرکار مع هر دو اسپ قيصر روم و عبا مورد عنايت گرديدند -
 و پانزده هزار روييه با خنجر و كمر مرصع و خلعت بارسلان آقا
 مرحمت شد و ظريف را خطاب فدائي خان و اضافه دوميدي مد
 سوار بر هشت مدي مد سوار مرحمت نمودند *

از ذكر تسخير بغداد آنچه در شاه جهان نامه از زبان ظريف
 نقل نموده منجمه حاصل كلام او چند فقره بزبان خامه ميدهد -
 چون ميان قيصر روم و فرمانرواي ايران نزاع مويوني بود و لشكر
 قزلباش بر سر بغداد آمده بعد قتل و جدال بسيار بغداد را
 به تسخير در آورده بكتاش خاں را شاه درانجا گذاشت - بعد از
 چندگه كه سلطان محمد مراد متوجه تسخير بغداد گرديد شاه صفي
 با لشكر خود از صفهان روانه شده بطلاق بستان رسيد آنجا توقف
 ورزیده خليفه سلطان را با مير فتاح تفنگ چي باشي و چند امير
 ديگر بمدد بكتاش خاں روانه ساخت - هنوز سلطان محمد مراد از

مروصل نگذشته بود که خبر وعمل لشکر تازه ایران به بغداد شنید - بعده که سلطان محمد مراد بپای قلعه بغداد رسید بعد از ارسال نامه و پیام نصیحت آمیز که مفید ندید بمحاصره پرداخت و هنگامه داروگیر گم گردید - در ابتدا قزلباش جنگهای نمایان و تردد مردانه نموده مکرر از قلعه برآمده بر لشکر سلطان محمد مراد تاخته کوشش و کشتش بسیار نموده بمرتب دست و پا زدند که بآن کثرت لشکر روم محمد پاشا نام وزیر اعظم قیصر با چند امیر جمع کثیر کشته گردید - و از مردم ایران نیز بسیار زیر تیغ آمدند - قیصر روم که دشت و بوم اطراف بغداد را لشکر فرو گرفته بود و توپخانه که در اصل احداث کرده همان ست از حد حساب و تعداد زیاد داشت بعد از کشته شدن وزیر اعظم با امرای نامی خود بغضب درآمده حکم یورش نمود - چون خبر یورش شهرت یافت بعضی از محصوران همراه بکتاش خان که سابق بقید رومی درآمده شکنجه عذاب آنها کشیده جان برگزیده بودند همت باخته سردار را بصلح و سپردن قلعه راه نمونی نمودند - چون با دیگران مصلحت بمیان آمد آنها تن بقبول این ننگ که خلاف رویه قزلباش عقیدت آئین است ندادند - و گفتند عار فرار بر کشته شدن اختیار نمیتوان نمود - اما از بسکه بکتاش خان را همراهان او از قتل بغداد و اسیر شدن ترساندند هوش باخته گردید و وقت شب بی اطلاع خلیفه سلطان و دیگر امرا از قلعه برآمده بواسطت مصطفی پاشا وزیر حال قیصر را ملازمت نمود - از انتشار این خبر با وجود تقید خلیفه سلطان دل باختگان دیگر از هر طرف

قابوي راه فرار اختيار نمودند - و سلطان محمد مراد وقت را غنيمت دانسته فرمود که از چهار طرف آوازه يورش بلند ساخته توپهاي قلعه کشا و توپخانه عالم آشوب سردادند و زلزله عظيم سراپا بيم در دل باقي محصوران راه يافت - درين ضمن یک طرف ديوار حصار از دم مات گوله توپ مسمار گرديد و لشکريانش يورش نموده اندرون حصار در آمدند - محصوران حوصله از دست داده امان خواسته بزيهار در آمدند - اما سلطان محمد مراد امرای بامان در آمده را حکم قتل نمود حتي جمعي که خود را بمزار حضرت سيد عبد القادر جيلاني و گنبد فيض آثار امام اعظم ابو حنيفه کوفي رحمه الله پناه آورده بفریاد الا مان در آمده بودند همه را زیر تيغ بيدريغ آوردن حکم فرمود و بقتل عام آن حماة امر نمود و عجب قزلباش کشی بميان آمد - بکناش خان را که با همرواهان بالتماس و زير چنډ روز امان جان داده بود نيز بانواع سياست ره نورد باديۀ عدم ساخت - و بر منصفان و دانشمندان ظاهر است که خاندان امير تيمور نسبت بسلاطين هفت اقليم در خطا پوشي و جرم بخشي در مقابل چنان تقصيرات عظيم اگرچه نسبت بکفار حربي باشد و عقلا و شرعا قتل او جائز دانند بعد التجا و رجوع آوردن بدین درگاه که در خطا بخشي نمونه بارگاه غفار و رحمت الهي اند قتل او جائز ندارند •

الحال عنان خامه را از تحریر ذکر جنگ و قتل مارف گل گشت

و سير بهار کشمير هميشه بهار معطوف مي سازد •

نهم نبي حجه کنار تالاب دل شرف نزول واقع شد تا قوت سامعه و باصره کار ميکرد صدای نغمه روح پرور و اقسام گل و رياحين

فرحمت افزا شنیده و دیده می شد چنانچه ملا طغرا گوید • بیت •
 سرود و حسن اینجا همعنانند • گل و مل هردو جنس یک دکانند
 ترنم ریز هر سو خوش خرامی • بهای نغمه در هر مقامی
 بمطرب نی چنان دل بسته دارد • که یک دم بی لب او بر نیارد
 نداند مرغ این گلشن رمیدن • نگردد سبزه اش سیر از دمیدن
 زمین گل آسمان گل بحر و برگل • نماند در عدم گویی دگر گل
 درین ایام فرحمت افزا خبر نشاط فزای دستگیر شدن پرتویی راج
 ولد چهار بد کردار و فرار شدن چنپت و بقتل رسیدن اکثری از
 کفار فجار آن دیار از حسن تردد جانفشانی باقی خان متعین
 عبد الله خان بعرض رسید حکم شد پرتویی راج را بقلعه گوالیار
 محبوس سازند - اما چون عبدالله خان چنانچه بایست خود دران
 مهم سعی نمود و از کوتاهی او چنپت زنده بدر رفت و بهادر خان
 انصرام باقی استیصال آن طائفه بد سگال بعهده خود از روی تعهد
 گرفت عبدالله خان را بحضور طلب فرمودند - چون بعرض رسید که ملکه
 بانو همشیره حقیقی مغفوره مرحومه ممتاز محل اهلیه سیف خان
 ازین جهان رحلت نمود برلی تملی فرزندان او بخانه سیف خان
 تشریف برده بهر سه پسر محمد یحیی و محمد شانی و ابوالقاسم
 خلعت عنایت نمودند - چون که حضرت پادشاه دیوار های باغ و بام
 همارات و کفار های نهرو تالاب را چراغان نموده ایلچی روم را
 با ایلچیان دیگر جهت تماشا طلبیدند - روز دیگر علیمردان خان
 همارات میان تالاب دل را چنان چراغان نمود که تماشاگران از مشاهده
 آن در حیرت افتادند و پسند طبع پادشاه مشکل پسند گردید - اسپ

فرستاده قیصر روم را بدارا شکوه عطا نمودند - درین ایام چین صفت بهار و سیر ایلاق مشهور بسنگ سفید که بسیار راه دشوار گذار نا هموار دو سه منزلی کشمیر واقع شده مکرر سامعه افروز گردید باوجود کمال احتیاط در تحقیقات راه از طرف عدم برف و باران که اکثر در آن سرزمین هنگام و غیر هنگام می بارد متوجه آن طرف شدند - و از ملاحظه تنگی راه حکم شد که مردم اسباب غیر ضروری برندارند و زیاده از یک مقام اراده نبود بنابراین اکثر مردم از سپاه و اهل کسب خیمه و سایه برنداشتند و آذوقه خوردنی نیز زیاده از دو روزه با خود نگرفتند - بعده که بالای کتل برآمدند نزول باران بمرتبه شد و باد زمهریر آسا وزیدن گرفت که اسبان مع سواران لرزیدن گرفتند و آنچه آذوقه خام و پخته باخود داشتند نه فرصت صرف نمودن آن یافتند و نه احتیاطی که بایست در نگاه داشتن آن بعمل آمد و سه چهار روز متصل هم بشدت بارید و از بس که آب از بالای آسمان و کوهها فرود می آمد و از زیر هر بارچه سنگ آب میجوشید و راهها در نظرها از بسیاری آب نایاب گردید و پادشاه بصیرگانه نرفته نظر بر تخفیف تصدیع خود و خلق الله مراجعت فرمودند اما از آنکه در راه گل و طغیان آب بمرتبه کمال بود اسپ و آدم تا بزانو و سینه بالا و گل فرو میرفت و از فاقه سه چهار روزه و صدمات سرما و وزیدن باد زمهریر هر که بآب و گل فرو میرفت طاقت برآمدن نداشت لهذا تعب بسیار بلشکر رسید و منزل چهار کوهی را در شش پهر یعنی تا دو پهر شب بعد ضائع شدن جانور و آدم بسیار بمنزل رسیدند و معهذا اکثر باقی شب بالای اسپ بروز آوردند و

دو مقام برای آرام و رسیدن مردم نمودند و باز باران فرصت نمیداد و خرابی بسیار بمردم رساند - گویند از سیلاب و طغیان آن سال چهار هزار خانه کناره دل و دیهات کنار کشمیر و چهار صد و سی و هشت ديه و برگنات بهمیر و غیره از بیخ و بن کذده و بی نام و نشان گردید و اثر زراعت خریف آن فصل نمائند و باثر قحط منجر گشت و عمارات بسیار در شهر از پا در آمد و چند روز ترده بازار و وانمودن دكانها میسر نیامد پیران کهن سال آنجا بعرض رسانیدند که چنان طغیان و آفت آب یاد نداریم و از بزرگان خود نشنیده ایم *

درین ضمن از واقعه کابل معروض گردید که جمعی از افغانان یوسف زئی بر سر رسید دلاور خان فوجدار ریخته مع سه پسران و جماعه داران و جمع کثیر مقتول ساختند - و هرچه یافتند بتاراج بردزد بنابران فرحت خاطر پادشاه بکدورت مبدل گردید - تودمل افضل خانی را خلعت دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سهرند و خطاب رای مرحمت نمودند و حکم تهیه کوچ لاهور فرمودند *

ذکر سوانح و جشن سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه

هزار و پنجاه هجری نبوی

غره جمادی الاخری جشن آغاز سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه منعقد گردید و جمع کثیر از بندهای حضور و ارباب طرب و سکنه آنجا کامیاب فیض گردیدند و بعد توقف شش ماه هفتم شهر مذکور کوچ سمت دارالسلطنت لاهور واقع شد - غره شعبان المعظم در دولتخانه لاهور داخل شدند یمین الدوله که بسبب عارضه بدنی در لاهور مانده بود شرف اندوز ملازمت گشت -

ارسلان آقا را پانزده هزار روپيه و يك مهر صد توله و يك روپيه بهمان وزن مع خلعت داده مرخص ساختند - سعد الله خان كه بشيخ سعد الله لهوري موسوم بود و بحليۀ فضيلت و علوم عقلي و نقلي و حفظ قرآن و حسن تقرير و تحرير آراستگي داشت و سابق شرف اندوز ملازمت گرديده بود چون هنوز مساعدت ايام باستعداد ذاتي او موافقت ننموده بود موافق جوهر كمالات منظور نظر نگريده بر روزيانه بسيار كم مامور گشته از قبول ابا نمود - بعده كه كوكب بخت او ياروي فرمود بار ديگر در رمضان المبارک سنه هزار و پنجاه هجري بصدارت موسوي خان صدر بشرف ملازمت رسیده بعطاي يوميۀ مناسب و خلعت واسپ سرافراز گشت - و در دو سه هفته عرض روز يانه منصب مرحمت نمودند - و در عرض يك سال بمدد رشد و كمال كه اقبال طالع بآن موافقت نمود بمنصب هزاري ذات و دو صد سوار و خطاب خاني و خدمت عرضه داشت مكرر معزز گشت - و متصل آن بداروغگي غسليخانه مباهي گرديد - و در سال دوم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار خدمت خانساماني سر بلندي يافت - و در سال چهارم چنانچه در ذكر هر سال بزبان خامۀ گهربار داده خواهد شد بپايۀ وزارت كل هندوستان مفتخر گشت - و در سال هفتم بمرتبۀ هفت هزاري هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و دو كرور دام انعام سرافرازي حاصل نمود - و بمرتبۀ در مزاج پادشاه جا گرفت و اعتبار بهمرساند كه سواي مقدمات وزارت درهمه امور كلي و جزوي مالي و ملكي بدون صلاح و مشورت او صورت اجرای كار متعذر بود و كار بجائي رسيد كه باعت رشك پادشاه زاده

دارا شکوه کردید و بدان قرب و لایمندی و اختیار سلطنت برو حصد
برده کارشهای بیجا نموده ضرر بحال او نتوانست رساند و از حسن
نیت و فطرت برخلاف او همه امرای صاحب مدار دهلوی و دکن را که
آخر از برهم زنی هم چشمان رخنه در مراتب آنها راه یافت و بسیاری
را کار بباد دادن جان و مال و بی آب روئی عیال منجر گردید و
تادم باقی حیات که در سنه هزار و شصت و پنجم مرحله پیمای سفر
آخرت با هزاران توشه نیکنامی گشت ضرر جانی و چشم زخم آبرو
نرسید - چنانچه باقی احوال او در ذکر سال بیستم جلوس بعد از
ارتحال او بروضه جنان بزبان قلم داده خواهد شد *

چون نشیمن خلوت بامرای خاص که دران وقت بار داشتند
در عهد عرش آشیانی نزدیک حمام واقع شده بود بغسل خانه زبان
زد خاص و عام گردید - و درین سال فرمودند بدیوان خاص موسوم
نمایند - علیمردان خان را صوبه داری کابل از تغیر سعید خان و سعید
خان را صوبه کشمیر بجای علیمردان خان مقرر فرمودند از جعفر
خان چون تقصیر خلاف مرضی بظهور آمده بود از منصب
برطرف ساخته از مجرا ممنوع فرمودند - بعرض رسید که شاه قلیخان
بکشمیر نا رسیده مرحله پیمای سفر آخرت گردید لهذا بجای او
ترتیب خان را مقرر و مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش
را بکابل رخصت نموده فرمودند که بکابل رسیده بدانچه مامور گردد
بعمل آرد - از واقع احمد آباد بعرض رسید که زمیندار جام که سر با طاعت
صوبه دار و احکام پادشاهی فرود نمی آرد و سکه محمودی میزد
بعده اعظم خان برو لشکر کشی نموده و آدم کشی از طرفین

بمیان آمد باطاعت در آمده سه لک روپیه و امد اسپ پیشکش
قبول کرده تعهد بر طرف نمودن سکه نوشته داد - معتقد خان
صوبه دار از سه آمده ملازمت نمود هزار مهر و شصت فیل مع جواهر
و دیگر تحف که جمله چهار لک روپیه بقیمت در آمد پیشکش
گذرازد - چون مکرر بعرض رسید که راجه جگت سنگه که از راه حيله و
تدبیر با راجه روپ پسر خود که بفوجداری دامن کوه کانگه مقرر بود
و از و بعضی تقصیرات سر میزد باظهار شهرت ناساز گاری مدعی
گشته بخدمت پادشاه التماس نموده که اگر فوجداری کانگه بمن
مقرر شود تعهد می نمایم که هم چهار لک روپیه در سرکار هرسال سواي
جمع مقرری ذمه زمیدار و اصل سازم و هم راجه روپ را به تنبیه واقعی
رسانم بعده که ملتئم او بدرجه قبول در آمد و بان مکان رسید از
راه کوه اندیشی روپ سرکشی اختیار نموده ملاه فساد آن سر زمین
گردید - و قلعه تاراگنه را که از قلعه ای محصور نموده آن ضلع بود تعمیر
کرده ملجا و ماوای خود ساخت - هر چند که در ظاهر از راه حیل
و اقسام تمهید عیب پوشی خود بسر انجام گرد آوری ذخیره جنگ
و انوخته ضروری پرداخت اما از اندازه فکر طول امل بر اراده
باطل آن بد عمل مطلع شده برای تنبیه او سه فوج بمرداری سید خان
جهان بهادر و سعید خان بهادر و سید اصالت خان بهادر که همراه هریک
چند امیر با مصالح قلعه گیری و توپ خانه مقرر گردید تعیین فرمودند
و باز سرداری هر سه فوج بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش
تجویز نمودند و هر یکی را بعضای عنایات مفتخر و معزز ساختند
چنانچه باقی ذکر آن بر محل ذکر خواهد در آمد *

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه

هزار و پنجاه و یک هجری نبوی

غره جمادی الاخری جشن آغاز سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و یک سرانجام پذیرفت - هفدهم شعبان سال حال یمین الدوله مرحله پیمای سفر آخرت گردید و از نقد و جنس سواي حویلی که بران هم بیست لک روپیه بخرچ درآمده بود دوکرور و پنجاه هزار روپیه که از انجمله سی لک روپیه جواهر محسوب گردید بضبط و قید تعداد در آمد فرد تفصیل نقد و جنس مذکور را روز عیادت که حضرت تشریف برده بودند خود یمین الدوله نوشته گذرانده التماس ضبط آن نمود - بیست و پنج لک روپیه بفرزندان او از انجمله بخشیدند و حویلیها را بدارا شکوه عنایت فرمودند و در عطا نمودن خلعت و دیگر رعایت کوشیدند - خصوص بخلف الصدق شایسته خان زیاده عنایت مبدول گردید - و تا مدت در صوبه بهار ایام بهار جوانی بعیش و کامرانی در زمان حیات پدر و بعد آن بانصرام رساند •

والحال ذکر باقی مهم جگت سنگه بدکردار بقذکار می آرد - بعد از آنکه فوجها از اطراف حصار آن تبه کار در آمده بمحاصره پرداختند خصوص سید خان جهان که پسر کلان آن نابکار سر راه او از تنگ نای کوتل گرفته کار بر مردم پادشاهی تنگ آورده بود آخر کار از ضرب دست و سعی بهادران راه هزیمت اختیار نموده و باز بعد از بدست آمدن کتل چون تا ممکن آن محیل مکار چند هزار بند و قچی در هر گوشه و کنار و پناه غار و اشجار دشوار گذار مورچال

بسته کمین گاه ساخته سد راه گردیده بودند همه جا بموضع اقبال
 عدو مل بادشاه اسلام سید خان جهان مع همراهان جنگ کنان
 کافر افگنان اشجار بری نموده میگذشت تا بیای حصار آن
 تیره روزگار رحید و افواج قاهره برای تاخت و تاراج هر طرف تعین
 نمود وزن و مرد بسیار و مواشی بیشمار باسیبری و غارت در آمد
 و بکندن نقب و پیش بردن مورچال پرداختند - و از طرف
 دیگر سعید خان بهادر ظفر جنگ خود را بدامن کوه آسمان شکوه
 رساند - و از جانب دیگر فوج سید اصالت خان مع راجه جی سنگه بعد
 تردد نمایان بدوره درآمده بفوج سعید خان ملحق گردید اما ازان انبرهی
 جنگل و ترا کم اشجار خار دار و نامواری کوهبای سربفلک کشیده
 دشوار گذار که پرواز مرغ و هم از انجا متعذر می نمود مع هذا تفنگچیهایی
 بیخطای آن خطاکار سد راه گردیده در پناه درختان خاردار مورچال قائم
 کرده بودند و باعث قطع شجر حیات و شهادت لشکر اسلام میگردیدند
 محتاج رسیدن کومک و مصالح جنگل بری گردیدند - تا آنکه قلیچ
 خان و رستم خان و اله ورمی خان و بهادر خان که از عقب بمدد
 هر سه فوج همراه پادشاه زاده مقرر شده بودند با دوسه هزار تبردار
 و بیل دار و سنگ تراش رسیدند و جنگل بری نموده باعث قطع
 بیخ حیات آن زمیندار برگشته روزگار نابکار گردیدند - و آن نگوئیده شعار
 چون مور و ملخ دران راه پراکنده شده بالای درختها برآمده در
 پناه شاخها بزدن و انداختن تفنگ جرأت می نمودند و مردم کار
 آمدنی بسیار ضائع می ساختند سرانجام کار از هر طرف سیلاب
 افواج رسید کار بران تبه کاران تنگ آورده نقبها زیر برج و حصار

رسانده از باروت پر ساختند و آتش داده يك برج با قدري دیوار
 پرانند اما چون عقب آن دیوار دیگر برای احتیاط همین روز
 برداشته بودند و مصالح توپخانه بسیار داشتند وقت پرورش سواي
 آنکه جمع کثیر از مردم پادشاهی بکار آمدند فائده مقرر نشد
 و همچنان بر قلعه دیگر که ملجای دویم آن کافر بود تروندهای نمایان
 از مبارزان کار طلب بعرضه ظهور آمد بغیر از آنکه جمعی از
 مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند کاری نداشتند و بعده که مهم
 و محاصره بامتداد کشید آن غدار بدکردار ملاحظه نمود که چند
 هزار کفار بدار البوار پیوستند پیغام صلح باظهار عجز بمیان آورده
 پسر خود را نزد بادشاهزاده برای قبول عفو جرائم گذشته و اظهار
 اطاعت آینده فرستاد و چند روز بدین شهرت دست بهادران
 قلعه کشا را از تردد کوتاه ساخته درین فرصت ذخیره و مصالح تازه
 فراهم آورده باز بوسیله زیاده طلبی و درخواست مطالب بیجا
 پادشاه زاده را بیدماغ ساخت و از سرنو صدای دار و گیر بقصد
 تسخیر و استیصال حصار آن بدکردار بلند گردید و مجددا یورشهای
 رستمانه و سعیهای زیاده از اندازه بیان بظهور آوردند - اگر بتجزیه
 تفصیل امتداد آن مهم پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر می
 گردد - از جمله ایام محاصره پنجروز چنان جنگ صعب بمیان آمد
 که گولگ توپ و تفنگ و تیر تگرگوار بلا فرصت از آسمان می
 بارید و از زمین شعله آتش می جوشید و قریب دو سه هزار کس
 سواي مردم آن ناکس بدرجه شهادت رسیدند و زخمی گردیدند
 کفار بیشمار بزیرب تیغ بیدریغ در آمدند آخر مغلوب هراس گشته

هر دو حصار را گذاشته مع مال و عیال راه جنگل بی سروپایان اختیار نمود و شادیاته از هر طرف و کنار افواج بنوازش در آمده و بعد عرض سید خان جهان و بهادر خان و راجه جی سنگه و غیره همه سرفوجان در خور پایه مورد عنایات گردیدند - چون قلعه تاراگه بنا کرده جگت منگه اصل تعلق بهرتی راج زمینداران حدود داشت که جگت سنگه پدر او را کشته آن مکن را بغصب متصرف شده بود و از تسخیر قلعه مذکور هنوز خاطر جمعی حاصل نکرده بودند باز وقت صادر نمودن حکم انصرام باقی مهم آن بدسگل بهرتی راج فرمودند که بوطن رفته سرانجام خود نموده باستیصال آن بد مال پرداخته گری می مذکور را بتصرف خود در آورد *

چون فصل خریف کشمیر چنانچه گذشت از کثرت باریدگی و طغیان سیلاب نزاعها را آفت تمام رسید و انبار غلهای چند ساله نیز ضائع و نابود شد قحط عظیم دران ولایت افتاد قریب سی هزار نفر از ضعفا و مساکین آن دیار بدار السلطنت آمده نالش ضعیف حالی در پای جهرکه در پیش نمودند - لك رویه بانجماعه دهانیده حکم فرمودند که دو سه جا لنگر غله بخته و خام برای آن ضعیفان جاری سازند و سی هزار رویه در کشمیر نیز برای محتقان عطا فرمودند - و به تربیت خان برای تیمار داری در ماندگان آنجا حکم صادر فرمودند - چون تربیت خان چنانچه باید بغم خواری ضعیفان نتوانست پرداخت رعایای الم کشیده کشمیر جوق جوق بفریاد می آمدند - صوبه داری آنجا بطفر خان ولد خواجه ابوالحسن خان ناظم سابق مقرر فرمودند و

بیست هزار روپیه دیگر بمستحقان کشمیر عنایت نمودند •

بار دیگر که افواج پادشاهی بصردراری سید خان جهان و همراهان پادشاه زاده بمحاصره دیگر مکانهای قلب جگت سنگه پرداختند از سرنو محاربهایی عظیم بمیان آمد و جمعی از بهادران همراه خسرو بیگ جماعه دار عمده یدین الدوله که تازه در جرکه بندهای پادشاهی در آمده بود و غیره زیاده از پانصد نفر بدرجه شهادت رسیدند و جان بازي و تردد های مردانه و پرورشهای رستمانه از هر دو طرف بکار رفت آخر کار از هراس غلبه اسلام پیغام اطاعت و ندامت از طرف آن کافر بدنام بسید خان جهان رسید و بشفاعت سید خان جهان قلم عفون بر جرائم او کشیدند و بمزده جان بخشي و امان بحال ماندن عرض و ناموس مبشر گشته طلب حضور گردید و حکم شد که حصار گدبها را مسمار و به زمین هموار نمایند - رای میکند را که دیوان مستقل آصف خان بود بمنصب پانصدی صد سوار و خدمت دفترتن از تغییر جسونت رای مرفرازی دادند و همه جا شکار و تفرج کنان طی منازل راه کشمیر نموده اواخر شوال نزدیک دار السلطنت لاهور رسیدند پادشاه زاده محمد شجاع را بموجب درخواست او صوبه اودیسه ضمیمه بنگلا و شهر نواز خان را عوض اودیسه سرکار جونپور مقرر فرمودند و محمد زمان طهرانی را نائب اودیسه از طرف پادشاه زاده نموده مرخص نمودند پادشاه زاده محمد مراد بخش مع همراهان از مهم جگت سنگه فارغ شده بحضور رسید و جگت سنگه را مع فرزندان فوطه در گردن انداخته آورده ملازمت کنانید - از راه خطا بخشي و جرم پوشی لاسر

تقصیرات او در گذشتند - پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب بموجب حکم از دکن آمده ملازمت نموده يك لك و بیست هزار روپیه نقد و جواهر و فیلان نذر گذراند - دولت روپیه نقد مع دیگر عنایات باو عطا فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را که ده هزار بی هشت هزار سوار بود دو هزار بی اضافه مرحمت نمودند *

چون بعرض رسید که شاه صفی رستم خان گرجی را بالشکر و توپخانه گران برای تسخیر قلعه قندهار روانه خراسان ساخته خود تهیه روانه شدن سمت مذکور دارد خواستند که طرف کابل و قندهار رایت ظفر آیت برافرازند - پادشاه زاده دارا شکوه التماس نمود که امیدوار است که حضرت خود بدولت در دارالسلطنت لاهور بعیش و کامرانی سربر آرا بوده مهم قزلباش بدمعاش و دفع شر شاه صفی باین فرزند ارادتمند واگذارند التماس او بدرجه قبول درآمد - و اواخر محرم الحرام دارا شکوه را بابیست و نه هزار سوار سائر و هفت هزار سوار توپخانه و احدی و پیداه بیست و سه سوار کومکیان صوبجات که جمله از پنجاه و پنج هزار سوار تجاوز می نموده بابیست و چهار امیر که عمده آنها سید خان جهان و راجه جسونت و راجه جی سنگه و رستم خان و قلیچ خان و بهادر خان و اله وردی خان و قطب الدین خان و تیر انداز خان و یکه تاز خان و غیره باشند مرخص فرمودند - از اصل اضافه بمنصب بیست هزار بیست هزار سوار و عطا داده لک روپیه نقد و دو بیست اسپ و دو فیل و دیگر مرمع آلات سرافرازی داده بعضی نصائم نموده روانه ساختند - و حکم

شد که سر صد سوار نابین موافق موجودات ده هزار روپیه نقد سواي
 تنخواه جاگیر که دارند برای سرانجام سفر بطریق مساعدت بامرا و بندہای
 پادشاهی عموماً رسانند - و باحدیان توپخانه که نقدی اند سه ماهه
 پیشگی دهند - و پادشاه زاده محمد مراد بخش رانیز همراه برادر کلان
 مرخص ساخته سفارش نمودند که اگر نظر بر شورش و زلباش
 بد معاش فوج بلخ و بخارا بحرکت آید برای تنبیه ازبکیه موافق
 صلاح دارا شکوه محمد مراد بخش خود را رساند و اگر بتقاضای
 وقت محمد مراد بخش را پادشاه زاده کلان نزد خود نگه دارد
 علی مردان خان را برای دفع فوج توران از کابل رخصت نمایند -
 و کومگیان کابل همراه پادشاه زاده رفاقت نمایند - خان دوران بهادر
 نصرت جنگ که از مالوا خود را رسانده بود نیز همراه پادشاه زاده
 تعیین فرمودند - و حکم صادر شد که هر دو پادشاه زاده بغزنین رسیده
 توقف و ززیده سی هزار سوار مع توپخانه پیشتر همراه خان دوران و
 سعید خان بهادر ظفر جنگ و غیره روانه سازند - در صورتی که از طرف
 شاه ایران رستم خان بر سر قندهار آید همان فوج برای مقابل
 او کافیست و در صورت آنکه خبر رسیدن شاه بخراسان و گذشتن
 از سرحد هرات تحقیق برسد پادشاه زاده خود را بقندهار رسانند *
 درین ضمن خبر واقعه شاه بطریق افواه بعرض رسید و بتفاوت
 هفته خبر مذکور بثبوت پیوست که بعد انقضای مدت چهارده سال
 فرمان فرمائی ایران نزدیک مشهد مقدس جان بجان آفرین سپرد -
 و بجای او شاه عباس ثانی جلوس نمود - و معا عرضه داشت
 دارا شکوه مشتمل بر خبر واقعه شاه و اظهار آنکه اگر حکم شود با

اشکر و توپخانه جهان آشوب متوجه تسخیر بلاد خراسان گردد رسید
در جواب نوشتند که بر سر پدرمرد خود سال که هنوز سلطنت
او مزاج نگرفته مهم فرمودن موافق رویه سلاطین نیک سیرت نیست
خود را مع اشکر نوک بحضور رسانند که لذت دیدار فرحت آثار
آن فرزند عزیز را زیاده از تسخیر هفت اقلیم میدانیم *

دربین اوان بعرض رسید که میرزا رستم قندهاری صفوی که در مدت
پنجاه سال خدمت سه پادشاه نموده بود ازین جهان فانی بروضه
جاودانی شتافت اگرچه از دودمان و دبائر صفویه گفته می شد و کارهای
نمایان ازو بظهور آمده بود اما بعضی اداہلی خلاف اطوار بزرگان ازو
سر می زد که اکثر ماده انحراف مزاج پادشاه میگردد *

چون مهم چنپت از عبد الله خان چنانچه بایست انصرام
نیامت و راجه بهار سنگه تعهد تنبیه اوداده بعد خود گرفته بود
در اندک مدت بی تردد تیر و سنان چنپت را چنان مطیع
ساخت که باظهار ندامت و قبول اطاعت در آمده براجہ ملاقات
نموده شفیع جرائم خود گردانید و حقیقت از عرضه داشت راجہ
بعرض رسید تقصیر او را معاف فرموده همراه بهار سنگه بدستور قدیم
که نوک موروثی او بود مقرر فرمودند *

چون نسبت صبیہ شاه نواز خان صفوی با پادشاه زاده محمد
مراد بخش بمیان آمد و شهنواز خان در اودیس بود نورس بانو اہلیہ
شاه نواز خان صبیہ را بموجب حکم بحضور آورده یک لک و پنجاه
ہزار روپیہ ساحق فرستادند و بعد رسمیات حنا بندگی آن صبیہ را
در محل طلبیدہ در دولتخانه جشن طوی زده چہار لک روپیہ

مهر بستند و از آرایش چندین هزار چمن گل و چراغان و اتشبازی تمام شهر و بازارها بجلوه و رونق در آمد *

بر سخن رسان با هوش ظاهر باد که عجب حکمت کارخانه پادشاه حقیقی است که از ابتدای سلطنت شهاب الدین سام عرف معز الدین غوری که بانی رواج اسلام و تسخیر هندوستان گردید لغایت آخر فرمانروائی محمد شاه عرف معز الدین که چند هزار (۹) پادشاه در تمام ممالک محروسه و بیست و دومین هندوستان صاحب سکه و خطبه شدند در صورتیکه اکثر تاریخ معتبر پادشاهان هند بنظر غور بمطالعه در آید و بدقت طبع ملاحظه نمایند هیچ پادشاه سید صحیح الاصل نشده و نگذشته با وجود که در صبیغه شد نواز خان صفوی در خانه عالمگیر پادشاه و محمد مراد بخش آمدند و از بطن آنها اولاد مثل اعظم شاه و اکبر شاه بهمرسید و دیگر هم در زمان سابق دختر سادات در خاندان تیموریه آمده بود و از آنها تناسل و توالد حاصل شد اما هیچ یک سرور آرای ملک پر وسعت هندوستان نگردید که باختلاف روایت هم از طرف مادر سیادت او سکه زد گردیده باشد - مگر در ذکر پادشاهان سلف دهلی خضر خان بن ملک داؤد که فی الحقیقت بحسب ظاهر موافق رسم آبا و اجداد از قوم افغانان چنانچه بذکر در آمده افغان ثابت می شود - بعضی مورخان به حجت آنکه روز ضیانت برگزیده خاندان نبی و ولی سید جلال بخاری که مهمان پدر خضر خان وارد گردید طشت و آفتابه بدست خضر خان که خورد ساله بود داده مامور بدست شستن مهمانان نموده بود از زبان آن سید برحق برآمد

که این سید زاده را بدین خدمت چرا تکلیف نموده اید - هر چند که موافق اعتقاد مشایخ باید که آنچه از زبان زید دودمان مصطفوی بر آمده باشد کلمه لغو نباشد اما نزد متکلمین شرعا و نقلا سیادت ازین کلمه و کلام ثابت نمی شود بلکه این مقوله بسیار شبیه است به سوال و جواب علمای اسماعیلیه که بچراغ کش و روافض در احمد آباد شهرت دارند و نزد فضایی امامیه بالحد مطعونند - و مسود اوراق ملا جیون نام مجتهد و پیشوای آن قوم در احمد آباد صحبت بی تکلف داشته سبب شهرت اسماعیلیه و رافضی و چراغ کش استفسار نمود و کتب فقه و علم کلام آنها را بنظر دقت بمطالعه در آورد - اگرچه فی الواقع در همه مسائل فروع و اصول بمذهب تشیع موافقند الا آنکه بجای دوازده امام اسماعیل را امام سیزدهم میدانند و منکر متعه اند ازین جهت علمای امامیه در قبول اسلام آنها نیز گفت و گو دارند - بلکه این طائفه که در ایران سکونت دارند فضلی آن ولایت حکم بر قتل و اخراج آنها می نمایند - و آنجماع در جواب برای اثبات امامت اسماعیل حجت و سند می آرند که در کلینی که از کتب معتبر احادیث تشیع گفته می شود درج است که امام موسی کاظم علیه السلام فرزند خود را مسمی با اسماعیل که خاطر او را بسیار میخواستند مکرر در صغرس مخاطب با امام ساختند و کلام امام لغو نمی باشد - ازین مقوله اسماعیلیه امام بودن اسماعیل نزد آن فرقه ثابت شده اما وجه معقول برای زبان زد گردیدن بچراغ کش از تقریر و تحریر مسائل فقهی آنها ظاهر نگردید مگر آنکه ملا جیون می گفت که ما در روز عید غدیر خم که هیجدهم ذی حجه امامیه از جمله ایام عید

مقرری میدادند شاهی می نمائیم - مدعیان ما را متهم باین می سازند که خم در زمین مدفون ساخته آرد پر نموده بدان فعل تبییم که شهرت داده اند مرتکب میگردیم - بهر حال سر رشته سخن بطول انجامید - حاصل کلام ازین مقال شرعا سیادت خضر خان ثابت نمیگردد - و بهادر شاه بن عالمگیر که بتجویز نصای مزاج گو سیادت بخود داخل خطبه نمود بر عالمی هریدا است که عالمگیر پادشاه بصیادت خود قائل نبود - و برجانیان ظاهر است که از طرف والده که دختر راجه کشتوار است نیز سیادت ثابت نمی شود - العلم عند الله - اما وجهی که برای سیادت طرف جد مادری بهادر شاه شهرت یافته و در ذکر سلطنت بهادر شاه انشا الله تعالی بزبان قلم خواهد داد سیادت دیگر هیچ پادشاه هندوستان باثبات نرسیده •

ذکر سوانح مال شانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار

و پنجاه و دو هجری

بخش آغاز سال شانزدهم اوائل جمادی الاخری موافق سنه هزار و پنجاه و دو بدستور زیب و زینت هر سال ترتیب یافت و از ادنی و اعلی هر یکی فراخور قسمت و حالت فیض یاب گردید و پادشاه زاده دلا شکوه و محمده مراد بخش از کابل و غزنین مراجعت نموده آمده ملازمت نمودند - دارا شکوه را بخطاب شاه بلند اقبال که خود در ایام شاه زادگی داشتند بلند آوازه ساختند - و محمد مراد بخش را صوبه ملتان در اقطاع و صوبه داری مقرر کرده مرخص فرمودند - الفورسی خان که در هرزه گوئی ضرب المثل بود بلکه تاحال فرزندان و سلسله او بدین صفت موصوفند - از وقت کلام و کلام در خدمت و رکب

پادشاه زاده خلاف داب نمک خواران بعرض رسیده بود لهذا بی منصب فرمودند و برگزیده شکرپور بجمع سی و چهار لک دام برای وجه معاش او مقرر کردند - زهی وسعت خلق و طریقه خطا بخشی و جرم پوشی خاندان امیر تیمور که با وجود ظهور چنین تفصیلات که نزد پادشاهان هفت اقلیم سوای قتل متحمل نمیتوانند شد جان و نان بحال میدارند - از عرضه داشت ظفر خان ناظم کشمیر بعرض رسید که از عنایت یک لک و پنجاه هزار روپیه تصدق حضرت که بر رعایا و سکنه کشمیر رسید اثرالم ایام قحط بروزهای عید و نوروز مبدل گردید اما اگر سی هزار روپیه دیگر برای خرید گاو و تخم ریزی برعایای مال گذار مرحمت شود باعث استمالت و آبادی محال و یران خواهد شد درجه پذیرائی یامت • رای مکند آصف خانی را بخدمت بیوتاتی حضور مفتخر ساختند و خدمت دفترتن از تغیر او بملا علاءالملک فرمودند •

اگرچه نه‌ریار کرده علیمردان خان بخروج لک روپیه که بتحریر درآمده باعث آبرویی علیمردان خان و سرسبزی و خرمی باغات پادشاهی و زراعت و طراوت و فیض باغ فرح بخش شالی مار که بر مهنه روزگار سیاحان ربع مسکون بدان خوبی باغی نشان نمیدهند گردید و پسند شاه و گدا افتاد - اما چون برای شهر آب کمی می نمود لک روپیه دیگر حواله ملا علاءالملک نمودند که منبع و عرض نه‌ریار را کشاده تر سازد تا چشمه خیر همیشه جاری باشد •

سید جعفر ملقب بسید جلال خلف شاه عالم بخاری را بخدمت

مدرات کل از تغییر موسوی خان مقرر فرمودند *

هیجدهم شهر شعبان این سال از دار السلطنت لاهور بدار الخلافت اکبر آباد توجه نمودند - سعید خان بهادر ظفر جنگ را صوبه دار لاهور فرمودند - التفات خان ولد میرزا رستم صفوی را چهل هزار روپیه سالیانه حکم نمودند - تودرمل را بر حسن تردد خدمت دیوانی سپردند هزار سوار سرفرازی بخشیدند - و اواخر رمضان المبارک داخل دار الخلافت اکبر آباد شدند - علیمردان خان را صوبه دار کابل نموده مورد عنایت ساخته مرخص فرمودند - عبدالصمد عمودی سفیر شریف مکه باتحیف و کلید بیت الله که بطریق شگون روانه ساخته بود رسیده ملازمت نمود - چهل هزار روپیه مع خلعت و اسب و فیل انعام یافت - عبدالله خان را از منصب بر طرف ساخته یک لک روپیه سالیانه مقرر نمودند - سعدالله خان را باضافه پانصدی صد سوار که از اصل و اضافه هزار و پانصدی سه صد سوار باشد و عنایت خلعت و اسب و فیل از حلقه خاصه معزز ساختند - عمارت مزار ممتاز محل باهتمام مکرمات خان در مدت دوازده سال بخرج مبلغ پنجاه لک روپیه با تمام رسید - و چند دیه بجمع چهل لک دام سوای آنچه از داکین اطراف عمارت مذکور بهم میرسید که جمله محصول و کرایه از دولک روپیه زیاد می شد برای خرج روضه آن مغفوره مقرر فرمودند - از خوبی نضا و عفائی آن عمارت چه بزبان قلم دهد هر که دیده میداند *

ذکر سوانح سال هفدهم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و سه هجری

غره جمادی الاخری سنه هزار و پنجاه و سه هجری جشن آغاز سال هفدهم جلوس بجلوس و آرایش تمام زیب و زینت پذیرفت - عبدالصمد سفیر مکه را تا روز رخصت جمله از نقد و جنس شصت و پنج هزار روپیه انعام نموده مرخص ساختند - و رای رایان بعد پیشکش نمودن فیل و اسبان استعفای منصب و خدمت نموده در معبد خانه بنارس منزوی گردید - عرضه داشت پادشاه زاده محمد اورنگ زیب مشتمل بر مرزده تولد فرزند بعرض رسید مسمی بمحمد معظم ساختند *

هیجدهم شعبان بقصد زیارت معین الحق والدین حضرت خواجه معین الدین چشتی متوجه اجمیر شده هشتم رمضان بدان مکان فیض نشان رسیده بعد زیارت و رساندن ده هزار روپیه بخدمه آنجا فرمودند که دیگ کلان ساخته جنت مکانی را از برنج و گوشت نیل گاوهای شکار خاصه پخته بمستحقان رسانند یکصد و چهل و پنج من پخته از برنج و گوشت و روغن دران دیگ پخته شد بعد از فراغ زیارت مراجعت نموده هیجدهم شوال داخل دارالخلافه شدند - سعد الله خان را از اصل و اضافه دو هزار پانصد سوار نموده بخدمت میر سامانی مقرر ساختند و داروغگی دیوان خاص از تغیر سعد الله خان بباتی خان مقرر فرمودند - بعرض رسید که راجه کشن سنگه فوت شده و ازو پسری که مانده از بطن جاریه است و میان هنود فرزند کنیز را وارث ملک و مال نمیدانند

و با او طعام نمی خوردند و داخل غلام محسوب می نمایند لهذا وطن او را بدیوی سنگ نبیره هم او مرحومت نموده بخطاب راجگی و منصب هزاری هزار سوار مفتخر گردانند - و عبدالله خان فیروز جنگ را که سالیانه مقرر نموده بودند باز بمنصب شش هزاری شش هزار سوار بحال فرمودند - صفی قلی خان سپاه ملصور که در جرگه امرای ایران بود از ایران آمده ملازمت نمود - بمنصب هزاری پانصد سوار و عطای خلعت و اسب وفیل و پانزده هزار روپیه سرافرازی یافت - چون در دار الخلافت اثر طغیان تپ و وبا و طاعون ظاهر شد اوائل ذی حجه طرف فتح پور عنان توجه معطوف داشتند - بعد از چندگاه بطریق سیر و شکار آن طرفها بسر برده بدار الخلافت مراجعت نمودند - و بسبب شدت و با بعد توقف هفتة در دار الخلافت باز متوجه سمرگده گشتند و بعد انقضای محکم بدار الخلافت رسیدند *

ذکر سوختن پادشاه بیگم

چون روز جشن سال گره نواب جهان آرا بیگم مخاطب پادشاه بیگم از شعله آتش شمع دامن نواب قدسیه پادشاه بیگم و هردو دست و شکم و سینه را سوزاند و چهار کنیز خاصه که برای خاصوش نمودن پروانه وار خود را بران آتش زدند بآنها نیز آتش در گرفت و اکثر اعضای هر چهار خواص سوخت و جع بسیار از اثر جراحت در ذات قدسیه بهم رسید و الم آن بر ذات حضرت اعلی که محبت زیاد بآن قدسیه صفات داشتند موثر گردید - از آنکه سرانجام شادی سال گره نواب قدسیه تیار شده بود و ارباب طرب جمع آمده بودند بزم غنا بعنا و کدورت غم و الم مبدل گردید. و حکیم مومنا و دیگر حکما

برای علاج مقید گشتند خصوص حکیم داؤد که دران تازگی از نزد شاه عباس فرار اختیار نموده خود را بحضور رسانده بود معالج گردید و شصت هزار روپیه تصدق بمستحقان رسانده دعا برای شفا حاصل نمودند - سواي آن هر شب هزار روپیه زیر بالین بیگم گذاشته مباحی بفقرها میسرساندند - و از جمله خدمه که سوخته بودند دو تا که زیاده آتش گرفته بود در عذاب و جح آن در گذشتند - و دو خواص علاج پذیر شدند - و الم جراحت بیگم که از شدت و جح تب و دیگر امراض علاوه آن گردید بچهار پنج ماه کشید - و پادشاه از غم فرزند عزیز دیوان کم نموده اکثر بر بالین بیگم حاضر می شدند - از اتفاقات نا محمود در همان ایام سید جلال صدر جدید باوجود شرافت چنان خاندان برهنه منونی پیشکاران شرارت پیشه بعرض رسانده بود که از بلخبری موسوی خان صدر معزول وجه مدد معاش باکتر مردم بیجا که اصلا استحقاق ندارند مقرر شده و بفرمان و اسناد جعلی بسیاری یومیه و اراضی دارند حکم ضبط یومیه عموما تا تحقیقات اسناد صادر شده بود این معنی ماده بدنامی بسیار برای صدر و باعث الم جراحت دلای مستحقین و مستمندان دل سوخته گردید - و از شعله آتش دل همان بیچارگان بی بضاعت که من جمله آن چندین مومن و مومنه و مسلم و مسلمة که سواي آه درد آلود و دود آتش اندود اندرون سینه پردرد وسیله پیغام رسانی نداشتند بدامن آن صغیفه که فی الحقیقت پاره از جگر پادشاه بود در گرفت و پرتو این معنی بر دل درد اثر آن حضرت فریادرس اثر نمود و فرمودند که بدستور سابق یومیه ذکر و نسا جاری سازند راست گفته اند • بیت •

آتش سوزان نکند با سپند • آنچه کند دود دل درد مند
 گیرند پادشاه محبت بافراطی که با دارا شکوه و با پادشاه بیگم داشت
 با هیچ فرزند دیگر نداشت - در ایام مرض بیگم دو پیر شب با دل
 سوزان و چشم گریان بر سجاده نشسته بدرگاه شانی برحق برای
 حصول صحت بیگم زار زار مینالید و در مدت پنج شش ماه که
 علاج نمودند از دوا و مرهم حکما فائده که می بایست حاصل نگردید
 آخر عارف نام غلام سرکار بیگم مرهمی ساخته مالید بسیار مفید
 گردید و حق سبحانه پاره صحت و امید حیات بخشید - و باوجود
 موقوف داشتن جشن صحت کامل بر آینده بمجرد علم آنکه از زبان
 حکما امید شفا ظاهر گردید جشن عالی که ازان عالمی بفیض
 رسید و حکما و صلحا و فضلا و مستحقین و ارباب طرب ذخیرهها
 اندوختند نمودند - چون پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از شنیدن
 عارضه بیگم سبکبار بطریق ایلغار خود را بحضور رساند و پادشاهزاده
 محمد مراد بخش نیز از ملتان برای عیادت همشیره رسید هر دو
 پادشاهزاده مورد عنایات گردیدند - شایسته خان نیز خود را برای احوال
 پرسى آن ملکه دوران رسانیده ملازمت نمود - چون از پادشاه زاده
 محمد اورنگ زیب براهنمائی بدراهان از عقل معذور بعضی اداهای
 خلاف مرضی سرزده بود آثار قهر و کم توجهی و غضب ولی نعمت را
 که بعد از غضب الهی هیچ غضبی بآن نمیرسد در حق خود
 مشاهده و ملاحظه نموده از راه غیرت و پیش بینی قبل از آنکه
 از طرف پدر اثر کم لطفی بعرضه ظهور آید خود اراده انزوا نموده
 شمشیر از کمر او کرده چند روز منزوی گردید و جاگیر ضبط

خالصه در آمد و صوبه داری دکن بخان دوران باضافه هزاره هزار
سوار و دو کروردام انعام که از اصل و اضافه هفت هزاره هفت هزار
سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد مرحمت فرمودند و
پرتوی راج را تهور را قلعه دار دولت آباد ساختند و نقاره جشن صحت
کامل بیگم صاحبه دو باره بلند آوازه گردید و آن ملکه را بطای خالص
یونن در آورده بمستحقان قسمت نمودند - و مغنیان سخن آفرین رونق
افزای مجلس بهشت مشاکل گشتند - و رامشگران جادو خصال
حور تمثال آرایش افزای بزم فرحت افزا گردیدند - و از در و دیوار آن
عشرت خانه گلبانگ مبارک و تهنیت سامعه انروز عالم و عالمیان
گشت - و فقیر و بینوائی نماد که صاحب نصاب نگردید - و خانه نبود
که دران جشن بندخیر و مایحتاج چند ساله آماده نگشت پادشاهزاده
محمد مراد بخش را بتعلقه صوبه خود مرخص ساختند - و شایسته
خان را درین جشن از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه
و سه اسپه ساخته برسر خدمت ماموره رخصت فرمودند - اله وردی
خان مغضوب را بشفاعت پادشاه زاده بلند اقبال منصب و
جاگیر بحال فروده گرد غم از چهره کدورت آلود او زدودند - سید عبد
الوهاب خاندیسی که شمه از شجاعت و جلالت او بزبان خامه
داده شده بفوجداری و قلعه داری بکلان مامور گردید *

امرسنگه بعد از کشیدن آزار تپ محرق دو ماهه صحت یافته
بمجرای دیوان آخر روز آمده بود ظاهرا بصلابت خان برسر تقسیم
وطن که باوجود برادر کلان برادر خورد جسونت نام داده سوی
مزاجی ته دلی داشت بعد از ادای نماز مغرب که پادشاه بتحریر

فرمان بیگنی از امرای مقرب بدستخط خاص مشغول بودند امرسنگه خود را بجای بی بصلابت خان رسانده غافل جمدهر بعینه اش رسانده که تا قبضه فرو رفت و صلابت خان آه نکشیده جان بجان آفرین سپرد. خلیل الله خان و ارجن ولد راجه بیقهل داس که نزدیک بودند خود را بامرسنگه رسانده بر حمله آوردند و امرسنگه بمقابله آنها با فائز نموده داد مردانگی داده باوجود زخمی شدن بجای خود قائم ماند تا آنکه گرز برداران و دیگر بند های پادشاهی رسیده بمدد همدیگر کار آن راجپوت جاهل ساختند. و ارجن و غیره چند نفر زخمی گردیدند. بعد وقوع این حادثه میر خان میر ترک و ملوک چند مشرف دولخانه لاش امرسنگه را برداشته بیرون آوردند. درین ضمن قریب پانزده نفر راجپوت از جمله خدمتگاران و مشعلچی امرسنگه خود را رسانده بشمشیر و جمدهر بر میر خان و ملوک چند و هر که مقابل آنها آمد بجدگ در پیوستند باوجود گرز بردار و منصبدار بسیار بمقابله و دفع شر آنجماعه پرداختند و تردد نمایان از آنها بطور آمد ملوک چند با چند گرز بردار و پنج شش منصبدار و شناس کشته شدند و میر خان با جمعی زخمی گردید گویند تا کار آن چند نفر راجپوت ساخته شود رستخیز عظیم اندرون و بیرون در بار بر باشد و از مشعلچی تنها چند بنده کار آمدنی پادشاهی ضائع گردیدند چون صدای این هنگامه وحشت افزا بلند گردید بعضی راجپوتان حوصله باخته همان وقت شب راه گریز اختیار نمودند و بسیاری از نوکران هواخواه امرسنگه صبح ناشده بر سر خانه ارجن هجوم آورده آواز دایر گیر بلند ساختند و کار بجائی رسید که حضرت ابتداء فوج

برانها نامزد نمودن ماده مزید فساد دانسته یکدیگر را چهرت مصلح
کار را نزد آنجماعه فرستاده پیغام نصیحت آمیز دادند که امر سنگ
و جمعی که مرکب فساد شده بودند بسزا رسیدند و شما که بی
تقصیرید چرا خود را طعمه تیرو سنان می سازید آن جهالت پیشکن
شجاعت نشان که در عالم پاسبان خوار بی بعد واقعه آقا جنگ
بی سردار نمودن خالی از طریقه آرزو پرستان نیست در جواب آن بزبان
شمشیر و جملهر بی ادبانه پیش آمدند و کار بکار جهان آشوب
کشید سید خان جهان و رشید خان انصاری و سید عبدالرسول باره
و دیگر بندگان پادشاهی با توپخانه تعیین شدند و نائز جنگ و جدال
اشتغال گرفت و سید عبدالرسول خان که از جوانان فوهای بود
باجمعی از سادات باره و دیگر بندگان بکار آمدند و سید غلام محمد که
از سرداران و شجاعان مشهور گفته می شد با چهار پنج نفر بیش
منصب روشناس پیاده شده تردد نمایان نموده و با وجود برداشتن
زخمها بکوته یراق کار بران کوه اندیشان تنگ آوردند و تا وقت شام
که آفتاب عمر آن سوخته اختران غروب نموده و همه راجپوتان علف
نیغ و هدف تیرو سنان و گوله تفنگ گردیدند جنگ قائم ماند و بعد
فراغ جنگ سید غلام محمد را با سرداران دیگر که زخمهای کاری
برداشتند بردند و اماتدگان و وابستگان جان باختند آن معرکه خصوص
خلیل الله خان و ارجن و میر خان پسران ملاحت خان را اضافی
نمایان و خلعت و اسب و جواهر مرحمت نمودند *

ذکر مواعظ سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه

هزار و پنجاه و چهار هجری

جشن آغاز سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و چهار موافق هر سال سرمایه فیض خاص و عام گردید بعرض رسید که بخانه دارا شکوه فرزند بعرضه وجود در آمده محضی بحیثیه شکره ساختند دو لک روپیه رونمایی عنایت فرمودند - از واقعه ملتان معروض گردید که بر سر مبارز خان روهیله خانه فرود آمد و از تنگنا سرای فانی نجات یافت - خان دوران را از دگر برای مصلحت ضرور بحضور طلب داشته بنام راجه جیسنگه حکم صادر شد که تا مراجعت خان دوران خود را از وطن بدکن رسانده از بند و بست آنجا خبردار باشد - چون بعرض رسیده بود که امام قلیخان از غلبه و تعدی نذر محمد خان برادر که ملک و مال بعد از پایمال حوادث رفتن بتصرف او در آمده نکمال پریشانی و بی سامانی راه بیت الله اختیار نموده يك لک روپیه برای مدد خرج راه کعبه نزد امام قلیخان روانه ساخته بودند - از آنکه قبل از رسیدن زر مذکور امام قلیخان در مدینه بمنوره مرحله پیمایی سفر آخرت گردید از جمله لک روپیه یکدانه مروراید امروزی بوزن چهل و سه سرخ بقیمت سی هزار روپیه مع اسپان برای پادشاه آوردند - قیمت آن مروراید پنجاه هزار روپیه بقیاس جوهریان در آمد و بعرض رساندند که اگر هموزن آن مروراید به پنجاه هزار روپیه خواهند بهم رسیدن متعذر - و تاحال چنین مروراید که بجراهر خانه سرکار پادشاهان سلف آمده باشد از روی سیاهه دفتر ظاهر نمی شود - آنرا داخل

سرپیچی که از لعل دوازده تانگ و بیست و چهار دانه مروارید بقیمت چهار لک روپیه داشتند نمودند - باز آنرا امام تسبیح خاص کردن قرار داده تا دم واپسین از خود جدا نساختند •

چون مذکور جواهر بزبان قلم آمد چند کلمه از جواهر خانه عهد اعلیٰ حضرت بتحریر می آید - روزیکه بر تخت جلوس نمودند قریب ده کرد روپیه را جواهر و مرصع آلات موجود بود از انجمله لغایت سال حال دو کرد روپیه را جواهر بخرچ انعام و ارمغان در آمد و پنجاه لک روپیه در معجزات و صدقه و نثار روز و زن و جشن صرف شد و پنج کرد روپیه را جواهر در جواهر خانه انعام و باقی در توشکخانه داخل پوشاک خاص موجود - از جمله آن دو تسبیح مشتمل بر صد و بیست و پنج دانه مروارید و هفتاد و هفت دانه یاقوت رنگین و شفاف است که قیمت آن هر دو تسبیح بیست لک روپیه می شود و وزن هر دانه مروارید سی و درونی که از عهد عرش آشیانی در جواهر خانه پوشاک خاص داخل است •

میر محمد صالح مشکین قلم ولد میر عبدالله زرین رقم ترمذی متخلص بکاشفی کذاب مذاقب مرتضوی تالیف خود از نظر گذرانید چند ورق بمطالعه در آورده پنجهزار روپیه و فیل ماده انعام فرمودند - با وجود دو جشن اثر صحت و امید حیات که بخرچ هفتاد و هشت لک روپیه نموده بودند باز بسبب عود نمودن جراحت غسل صحت دفعه ثالث پادشاه بیگم در ماه رمضان اتفاق افتاده و از سرنو سرانجام جشن جهان افروز آراستگی یافت -

بعد غمل هزار اشرفی و پنجه‌زار روپیه بمسئولان رساندند - و عارف چیله را که مرهم او مفید افتاده بود بنقره بوزن در آورده خلعت و اسب بدو بخشیدند - بعده که آن ملکه دوران برای تسلیم بحضور آمد حضرت اعلیٰ طبق پراز لعل و مروارید و زر سرخ و سفید بقیمت لک روپیه بدست خود گرفته بر فرق پادشاه بیگم نثار فرمودند - بعده از طرف پادشاه زاده و دیگر بیگمان طبق طبق گل طلا و جواهر نثار نمودند - و صدای رود و سرود بر فلک برین رسید - و سمرنی صد و سی دانه مروارید بقیمت پنج لک روپیه از دست خود بدست بیگم بختند و روز دیگر گوشواره که دو گوهر آبدار و دو الماس بقیمت لک روپیه داشت عنایت فرمودند - یک هفته جشن بزم افروز بود و هر روز عنایت تازه و لطف زیاده از اندازه مبدول میگردد - سواي آن یازده لک روپیه محصول بندرسورت که در جاگیر بیگم مقرر بود انعام مرحمت نمودند - جمله دران جشن بزم افروز مع آنچه بهادشاه زاده‌ها و امرا بصرف آمد و سواي آنچه بانعام حکما در آمد و بمکه متبرکه و مدینه منوره و اطراف روانه نمودند بیست لک روپیه بانعام در آمد - و بموجب التماس نواب قدسیه تقصیر پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر بعفو و انواع لطف مبدل گردید - و منصب پانزده هزاری ده هزار سوار بدستور سابق جاگیر بحال فرموده بدیگر عنایات معزز ساختند - و حکیم داود را منصب دو هزاری دو صد سوار و اسب و فیل و یک مهر و یک روپیه هریک بوزن پانصد توله مع خلعت در انعام معالجه بیگم مرحمت نمودند حکیم مومناکه سی هزار روپیه سالیانه داشت بمنصب هزاری صد سوار و عنایات دیگر سرافرازی یافت دیگر همه مقربان و امرا

و حکما و ارباب طرب در خور پایه و قسمت فیض یاب گردیدند و چهار
لک روپیه برای شریف مکه و لک روپیه برای مسحقان حرمین که
بقصد شفای بیگم نذر کرده بودند همراه احمد سعید روانه مکه معظمه
ساختمند - و از چراغان عالم افزوز که هنرمندان همه دیار بطرحهای
مختلف بآیین بندنی آن پرداخته بودند و آتشبازی اقسام و آرایش
گونگون چه سان وصف نماید که بطول سخن منجر میگردد - و بشرح
خصوصیات آن بزم بهشت مشاغل چگونه پردازد که محمول باغراق
مینماید •

و بعده اواخر فی قعدة بقصد سیر و شکار کشمیر بی نظیر
متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند - باوجود آن همه علاج که حکمای
یونان و هند و فرنگ و عارف چیله برای جراحات بیگم نموده بودند
بعد کوچ بار دیگر جراحاتها بجوشش درآمد و ماده بید ماغی بادشاه
گردید - روزی که بمنزل متھرا نزول و مقام واقع شد محمد علی فوجدار
آنجا بعرض رساند که هامون نام فقیر مرهمی دارد که برای همه
جراحاتها نافع و بحکم آب حیات اثر حیات می بخشد - حکم باحضار او
فرمودند و در سه چهار روز مرهم او آنقدر نفع بخشید که هفته هم نکشید
که نشان جراحات نماند و بالکل وسواس زائل گردید - و بدھلی که
رسیدند غسل صحت کامل نمود هامون فقیر را بروپیه وزن نموده
خلعت و زیننه برای زن او بخشیدند - و محمد علی فوجدار را بعطای
اضافه و خطاب مفتخر ساختند - و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب
را صوبه دار احمد آباد ساخته بعذایات خاص نواخته اواخر فی حجه
مرخص فرمودند - و به سهند که رسیدند جشن نوروز را ضمیمه

شادی غسل پادشاه بیگم ساختند - اوائل صفر در باغ فیض بخش لاهور نزل فرموده بعد سیر و تفرج عمارات قلعه و باغات ششم شهر مذکور از انجا سمت کشمیر کوچ فرمودند - خان دوران از دکن آمده ملازمت نمود - چون مکرر حقیقت برهم خوردن سلطنت بلخ و بدخشان و ظلم و تعدی از بکان و اختلال تمام راه یانته میان پدر و پسران و بغارت رفتن عبدالعزیز خان و خرابی نذر محمد خان بعرض رسید علیمردان خان را بکابل مرخص نموده ارشاد نمودند که چون مهم و تسخیر بلخ و بدخشان منظور و مرکوز خاطر است و عنقریب پادشاه زاده را بدانصوب مرخص خواهیم نمود باید که تا رسیدن توره سرانجام آن مهم بعده خود دانسته بگرد آوری مصالح و مردم کار آزموده واقف کار آن سر زمین گوشد - و از عقب او اصالت خان میر بخشی را برای معاونت و سزایی آن کار نزد علیمردان خان مرخص ساختند *

درینولا بعرض رسید که صفدر خان قلعه دار قندهار ازین حصار ناپایداری رخت هستی بر بست - پسران او را بعنایت اضافه خلعت ماتمی نواختند - منازل پرتعب راه کشمیر را که از بسیاری برف دست و پای اکثر مردم برباد فنا رفت طی می نمودند چنانچه طغرای مشهدی گفته

* بیت *

زیم برف آن کوه خطرناک * رمیده مردمک از چشم افلاک
چنان درونی برودت پافشوده * که آتش در درون سنگ مرده
غره ربیع الاول داخل دولتخانه کشمیر گردیدند - چون از زبانی سکنه آن دیار حهن سلوک ظفرخان بعرض رسید لك روبه

منجمله مطالبه دمه از معاف فرمودند هر روز و هر هفته در باغی و مکتبی که مرغوب طبع بود تشریف می بردند صفاپور که در قبول پادشاه بیگم مقرر و اسم بامسمی بود بیگم تهیه ضیافت گرفته چراغان نمود - بعد تشریف بردن مبلغ کلی نقد و جواهر پیشکش گذراند - محمد مراد بخش را اضافه دو هزاری داده از اصل و اضافه دوازده هزاری نه هزار سوار ساختند - خان دوران را بعنایات مفتخر ساخته باز بدکن مرخص فرمودند - درینوا از عرصه داشت علیمردان خان که بمهم بدخشان بمغالطه شهرت طلب کوملک قندهار مامور گشته بود خبر حرکت قزلباس اشتها یامت - راجه جگت منگه و بهادر خان و قلیچ خان و نجابت خان و راجه رایی سنگه و راجه بهار سنگه و مرزا خان نبیره عبدالرحیم خان خانان و شمس الدین بنی مختار را باجمعی دیگر امرا مرخص ساختند - و دوازده هزار بندو قچی همراه داده مبلغ بیست لک روپیه ازخزانة دارالسلطنت حکم فرمودند که به بندهای پادشاهی بطریق مساعدت رسانند - کنار تالاب دل را که بحد طبع افتاده بود چندشب چراغان نمودند و در صفا و مضایر دیگر سیرگه ترجیم دادند - چنانچه ظفرا گرید • بیت •

درین دریاچنان جوش سرود است • که هر موجش ز آب نغمه زده است
 ز عکس لاله رخساران سرکش • فتاده ماهیان در دام آتش
 ز هر زوبق صدای نغمه تر • زده موج طرب برگوش اختر
 زکطنبور رشک موج آب است • بدستش کاسه چشم حباب است
 از واقعه لهور بعرض رسید که خان دوران از ضرب جمدهر خدمتگار

کشمیری نو معلوم که وقت شب بار رساند بحاط حیات در نور دیده پنج پیر بعد زخمی شدن زنده مانده نقد و جنس که داشت مع وصیت نامه بخط خود در مادر فرزندان بخدمت بادشاه نوشت - اگر چه خان دوران از طرف سلوک با خلق بمرتبه سخت و ناهموار بود که آخر تیر آه مظلومان کار او را ساخت اما چون در کار پادشاهی و تسخیر قلاع امیر کار طلب مبارز پیشه گفته می شد پادشاه از خبر واقعه او ملول گشته پسران او را موافق وصیت سرافراز تقسیم ترکه و عطای منصب ساختند - سواي رزی که بفرزندان تقسیم نمودند شصت لک روبیه در سرکار بضبط در آمد - سید محمد و سید محمود هر دو پسر کلان را هزاره سوار و عبد النبی پسر خرد را به پانصدی سرافرازی دادند - و شایسته خان را از اله آباد تغییر نموده بصوبه داری مالوا مقرر فرمودند *

ذکر سوانح سال نوزدهم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و پنج هجری

جشن آغاز سال نوزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و پنج هجری زینت افزای گلشن و باغات کشمیر بهشت نظیر گردید - اسلام خان را صوبه دار دکن نموده بعنایات خاص مفتخر ساخته مرخص نمودند و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاره پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه سرافرازی یافت - سیادت خان برادر او را باو تعیین نمودند - سعد الله خان را که رسوخیت باطنی و استعداد ظاهری او دلفشین پادشاه جوهر شناس قدر دان گردیده بود از تغییر اسلام خان بهایه وزارت کل و عطای خلعت و جمدهر و قلمدان مرصع

و اضافه هزارې پانصد سوار که از اصل و اضافه پنجهزاري هزار و پانصد سوار باشد بلند آوازه سالهندند - بعده که اصالت خان نزد امير الامرا علميردان خان رسيد برای سرانجام گرد آوري لشکر و اذوقه و تعيين امرا بحسب هموار نمودن راهها پرداخت - و امراي ديگر نيز پيهم بکبل رسيدند - درين ضمن تهانه دار غوريند باسم خليل بيگ آمده ظاهر ساخت که در بلخ و بدخشان عجب هنگامه نفاق و لشکرکشي و ازبک کشي ميان پدر و پسران يعني عبد العزيز خان و سبحان قليخان و نذر محمد خان بميان آمده - و حارس قلعه کهمرد که قلعه سرحدي است بکمک جمعي که همراه سبحان قليخان که از طرف عبد العزيز خان براي تسخير حصار شادمان آمده بودند رفته قلعه مذکور خالي ست اگر لشکري همراه من دهند بمدد اقبال لايزال پادشاه عدو منل به تسخير مي آرم - علميردان خان سه هزار سوار که ازان جمله هزار سوار خود او بود بسرداري فرهاد غلام خویش مقرر نموده مرخص ساخت - و ارشاد نمود که در صورت مدق خبر مذکور به تسخير قلعه پرداخته حقيقت پيهم برنگرد والا بتاخت و تاراج نواح آن طرفها پردازد - بعده که فرهاد و خليل بيگ بکهمرد رسیده خواستند بمحاصره پردازند قلعه نشينان از دبدبه آمدن فرج هندوستان محصور ناگشته از قلعه جر آمده راه فرار اختيار نمودند - و خليل بيگ و فرهاد بي آنکه شمشير از غلاف برآيد و يا تير در خانه کمان جاگيرد قلعه را بتصرف در آوردند - اما از آنکه از گراني و کيمياي گاه و غله اصلا فخيرو در قلعه نمائده بود و خليل بيگ و فرهاد بکمان آنکه نذر محمد خان

بحال خود در مازده و از شامت پسران و نوکران بکومک قلعه نخواهد پرداخت و از نا کرده کاری و عدم تجربه در استحکام برج و باره و گرد آوری ذخیره قلعه تازه بتسخیر در آمده نپرداخته و مردم کار آزما در آنجا نگذاشته سرمست نام نبیره مبارز خان را با پنجاه سوار تفنگ انداز قلعه دار نموده خود متوجه تاخت و تاراج اطراف و گرد آوری ذخیره گردید - امیر الامرا که در انتظار امرای کومکي روز میسرود بعد رسیدن خبر تسخیر قلعه از راه دور یمنی اصالت خان را پیشتر روانه ساخت که خود را بغوربند رسانده از آمدن از بکیه برای خلاصی قلعه گوش بر آواز باشد اگر تواند خود را بمدد رساند والا حقیقت برنگارد - و بعد از روانه ساختن اصالت خان خود نیز از غلبه و سواس خام کاری خلیل بیگ و فرهاد انتظار کومک نکشیده روانه شده بطریق ایلغار باصالت خان پیوست - همان روز خبر رسید که فوج از بکیه آخر شب غافل داخل قلعه کهمرد شدند چون سرمست قلعه دار که مست خواب غفلت بود از آواز رسیدن از بکان از خواب برجسته خود را به پناه چاه خالی غله رساند جمع کثیر را کشته و زخمی ساخته باز راه صحرا گرفتند - امیر الامرا از شنیدن این خبر اصالت خان را با فوج شایسته بمدد قلعه بتعجیل تمام روانه ساخت و خود نیز پاشنه کوب روانه شد - دوسه منزل قطع نانموده خبر شنید که قلعه بتصرف از بکیه در آمد و قلعه دار زخمی گشته با بعضی همراهان عربان و پیاده بحال تباه خود را بفوج پادشاهی رساند امیر الامرا خواست که فوجها بدرها تعیین و روانه نماید - درین ضمن خبر رسیدن فوجهای

نذر محمد خان بر سر کتلای هندوستان بقصد سد راه لشکر امیرالامرا انتشار یافت و اصالت خان و خلیل بیگ مانع آمدند و گفتند که از درها زیاده از يك دوسوار پهلوی هم نمی تواند گذشت و همه جا ذخیره باید برداشت و از هر جا که گذشتند تپانه قائم باید گذاشت و هنوز امرای کومکي نرسیده اند از خود فوج جدا نمیتوان ساخت - آخر مصلحت بران قرار یافت که فی الحال بفکر تسخیر قلعه نپرداخته برای تسخیر بدخشان کمر همت باید بخت و از راه بنچشیر به بدخشان روانه باید شد - درین ضمن بهادر خان و چند امرای دیگر کومکي رسیدند - بعده که چند منزل قطع نمودند دولت بیگ تپانه دار بنچشیر با جماعه که ازان راه خبر داشتند رسیده ظاهر ساخت که ازیں راه عبور نمودن متعذر است اگرچه جریده بتعب تمام میتوان از کتل و درها گذشت اما بالشکر چنان و بهیر و اسباب و ائقال گذشتن بسیار اشکل دارد - و از آنها مقابل هجوم لشکر خصم پل بستن و گذشتن متعذر - و از نزدیک رسیدن ایام برف و سرما بدون برداشتن اذوقه راه طی مسافت نمیتوان نمود - و حال ستوران که از گراني و کویابی گاه بجز پوست و استخوان ندانند معلوم - در برف و سرما هر جا افتادند برنخواهند خاست - و بر سپاه احوال تباه خواهد گردید - مگر در ابتدای فصل بهار ازیں راههای خطرناک عبور توان نمود - امیرالامرا گوش بحرفها ننموده مصلحت کار دران دید که دو هزار سوار انتخابی کار آزموده کارزار دیده بسرداری یکی از بندهای سخت جان کار طلب اسب قیچی که اذوقه چند روزه موافق قوت اهمیت بر پشت

خود و اسپان توانند برداشت بر اسپان تیز چاق باد رفتار
سوار شده بطریق قزاقان از کتلها و معبرها گذشته بغواج بدخشان
تاخت آورده بر احوال ملک مطلع شده مراجعت نمایند -
درین صورت اغلب که بعضی الوسهای آن ولایت نیز رجوع
آورده رفیق گردند و سرداری آنها اصالت خان از راه کار طلبی بعده
خود گرفت - فرمود که لذت هفت هشت روزه که در صورت ضرور
بکار دو هفته آید برداشتند و براه کوه هندو کش گذشته در هفت
و هشت روز بمنزل پنجشیر گل بهار رسیدند و آن قدر اسپ و گاو و گوسفند
غذیمت بدست آوردند که همان شیر و گوشت وافر غذای لشکر
گردید - و بهادران یکه تاز جان باز و مبارزان رزم جوهر طرف تاخته
خرابی بسیار دران ملک نموده تا خبردار شدن و نمودار گشتن از بیکه
مراجعت نمودند - بعده که حقیقت گرفتن قلعه و باز از دست دادن
و چنان بلغارتاخت نمودن اصالت خان بعرض رسید خلاف مرضی
پادشاه بظهور آمد - درین ماده پاره نصیحت شفقت آمیز بامیرالامرا
و اصالت خان نوشتند - و در فرمان درج گردید که اصل سنگ
تراشان و بیل داران و تبرداران برای هموار ساختن راههای قلب و دره
روانه سازند و نجابت خان و دیگر امرا پیش قدم گشته بهوشیاری
تمام بامصالح توپخانه دران فواج و درها بسر برده سر راه از بیکه
داشته باشند - چون راجه جگت سنگه باظهار تهوری و کار طلبی بعرض
رساند که باین مهم مامور گردیده جوهر تردد خود بعرض ظهور آرد
و بامید قبول این التماس جمعیت زیاد از وطن طلبیده درخواست
محل نمودند بمیان حضرت ادعای او را پسند نموده حکم فرمودند

که عرض لشکر او از روی تقدیر بقید اسم نویسی بطریق موجودات بگیرند بعد ملاحظه موجودات هزار و پانصد سوار و دو هزار بندو قچی زیاد آمد موجب آن از راه قدر دانی نقد از خزانه سرکار دهانند - خوشا پادشاهان قدر شناس و خوشا نوکران جان نثار کار طلب آن عهد - بهر حال راجه بخدمت ماموره روانه گردیده چون از کتل هندو کش گذشت فوج خود را در جوق ساخته جمعیت نصف همراه بهار سنگه بسر خود داده هراول نمود - چون بمکان خوست که در سرحد واقع است رسید کلان تران و کدخدایان آن سرزمین که سوخته بیداد از بگن خونخوار جفا کار مردم آزار بودند برآمدن فوج مطلع شده استقبال نموده بعد ملاقات به راجه صلاح دادند که اگر قلعه بطریق حصار درین سرحد ساخته شود از مایان چنان خدمت بظهور آید که باعث مجرای راجه و و مایان گردد - و رهنمونی آنجماعه در دل راجه نقش پذیر گردید - از آنکه راجه از شجاعان صاحبزایی گفته می شد دانست که در تیاری حصار خشت و سنگ فرصت زیاد مطلوب است و چوبهای کلان دران کوهها بسیار بهم میرسد و درودگران جلد دست باخود داشت و زمیداران آن ضلع آنچه مصالح مطلوب بود موجود نمودند - مابین راه سراب و اندراب بنای حصار قلعه چوبی گذاشته برجا از سنگ و گل قرار داده اول خود شریک کار گردید و باطاعت و وفات راجه تمام لشکر کمر همت بسته کلنگ و تیشه بدست گرفته رفیق نجار و گلکار گشته حصار که در یکسال اتمام آن متعذر می نمود در فرصت یک ماه تیار کرده دو چاه عمیق در آنجا کنده قریب

دو هزار سوار برآمدند و تیرانداز درانجا نگاهداشته می خواست پیشتر روانه شود - درین ضمن خبر رسیدن فوج ازبکيه بسرداری کفش قلپخان تعیین کرده نذر محمد خان انقشار یافت که سه فوج از سه طرف جلوریزی آیند - راجه نیز لشکر خود را سه فوج قرار داده مستعد کار زار ازبکان خون خوار گردید - بعد مقابل شدن زده خوردی که جای مد تحسین و هزار آفرین داشت از طرفین بعرضه ظهور آمد آخر کار بعد کوشش و کشش بسیار ازبکان فرار نمودند - بعده که راجه تعاقب نمود از بکيه فوج راجه را طرف دره قلب کشیده برگشته بزدن تیر باز کشتی پا استوار نمودند - راجه هم پای استوار کم نیاورده باقی فوج خود را طلبیده هم نبرد ازبکان گردید بمرتبه نائره کار زار اشتعال گرفت که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند - باوجود نسبت باز بکان را چپوتیه بسیار بکار آمدند آخر کار از بکيه را از مقابل برداشته هزیمت دادند و راجه خود را بقتل و نصرت بقلعه نو احدات رسانده حقیقت بامیرالامرا نوشته مدد کوملک طلبید - و سه چهار هزار سوار با سرب و باروت بسیار از نزد امیرالامرا بسرداری علی بیگ و اسحاق بیگ منصبدار و فریدون غلام امیرالامرا رسیدند - درین اوان از بکيه بر نهانه که راجه برده نه کوتل گذاشته بود شبخون عجیب آوردند که کمتر کسی مازد که کشته و زخمی نگردیدند - و راجه زود خبر یافته چون برق پران خود را رسانده تلانی شوخی آنجماعه کنار آنها گذاشت - اما وقت مراجعت چندان برف بارید و باد سرد وزید که امپ و آدم را قدم پیش گذاشتن مشکل گردید - و کار چهار پا و آدم

بهاکت - رسید ناچار راجه آن روز و شب را مع همراهان به سخت جاني بسر برده طی مصافحت می نمود - درینوقت فریدون غلام امیرالامرا با جمعیت خود بمدد رسیده باعث تقویت دل یخ بخت راجپوتان گردید - درین ضمن از بگن که از شنیدن مراجعت و کشیدن سختی راجه فراهم آمده دلیرانه قدم بقصد پیکار پیش گذاشته بودند هجوم آوردند و هنگام قتال و جدال بلند آوازه ساختند - راجه پھر خود را با فریدون هراول ساخته پا قائم نموده آنچه شرط جلاوت و کوشش بود بظهور آورده داد مردانگی داد - و بعدتر دنمایان که جمعی از راجپوتان پکار آمدند از بکیه را شکست داده از مقابل برداشت و خود را بقلعه چوبی خویش رسانده بعد آرام گرفتن چند روز باز باتفاق لشکر کومک آهنگ پیشتر نمود •

اوائل شعبان پادشاه جهان ستان از کشمیر سمت لاهور کوچ فرموده همه جا سیرکنان و شکارانگن و داد دهان بعد کشیدن تعب و تصدیع برف و باران که لازم و ملزوم راه تنگ و غارهای پرسنگ کشمیر است و در کوتل پیدر پنجال برف بسیار باریده طی منازل نموده وسط رمضان داخل دارالسلطنت گردیدند - راجه تودرمل را بر حسن خدمت هزار و پانصدی دویست سوار از اصل و اضافه نموده بدیوانی سرکار سهند بدستور سابق مرخص ساختند •

از واقعه کابل بعرض رسید که دیندار خان قلعه دار از حصار چار عنصربی بقا بآن جهان شتافت بجای او اسد الله برادرش را مقرر فرمودند - معروض گردید که سید خان جهان بهادر که از بهادران

مشهور باره بود ازین جهان بروضه جنان انتقال نمود - باعث ملل
 خاطر پادشاه گردید فرزندان او را مورد عنایات مآخضند مگر سید منصور
 نبیره سید خان جهان که بسبب نزاعی که با بنی اعمام داشت
 متوهم گشته بی حکم راه فرار اختیار نمود و این معنی خلاف مرضی
 پادشاه گردید حکم شد که فوج عقب او رفته پیدا نموده بیاورند •
 غره خی قعدۀ این سال نور جهان بیگم که دو لک روپیه سالیانه
 می یافت ازین تنگنا سرای پر وحشت بروضه جاودانی رحلت
 فرمود گویند بعد از واقعه جهانگیر سوای رخت سفید بلباس دیگر
 رغبت نه نمود و در مجالس شادی با اختیار خود هرگز حاضر نگردید مگر
 باکراه خاطر و در مدت باقی حیات در غم و الم جدائی رفیق آخرت
 بسر برده در مقبره که در لاهور پهلوی جنت مکنی برای خویش
 ساخته بودند مدفون گردید - در خانه پادشاه زاده محمد شجاع فرزند
 متولک شد مسمی بزین العابدین ساختند - سعد الله خان را از
 اصل و اضافه شش هزاری دوهزار سوار سرافراری دادند - شایسته خان
 الماس صد و شانزده سرخ (۱۰۹) فرستاده بود از نظر گذشت شانزده سرخ
 معیوب را تراشیده صد سرخ بی عیب که مانند دو لک روپیه قیمت
 آن نمودند - ایلیچی نذر محمد خان با نامه و قطعه لعل و سی
 اسپ و بیست شتر که قیمت جمله سی هزار روپیه شد رسیده
 ملازمت نمود بیست هزار روپیه بایلیچی مرحمت فرمودند •
 درین آوان بعرض رسید که راجه جکت سنگه مرحله عمر پیاپی

رساند راجه روپ پسر اورا مورد عنایات سرفوجی و حراست قلعه چوبی ساخته جایی پدر او بدو مغوض داشتند •

آخر ذی الحجه اول اسفندار ماه الهی پادشاه زاده محمد مراد بخش را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پیاده تفنگچی و تیر انداز و بانددار و تربخانه بیستار بقصد تسخیر بلخ و بدخشان مرخص ساختند و وقت رخصت اضافه دو هزار پیاده هزار سوار که از اصل و اضافه دوازده هزار پیاده هزار سوار باشد و یک لعل آبدار و طره مرصع مع مروارین بخش بها و دیگر عنایات مرحمت فرمودند - و امرای نامدار کار زار دیده کار طلب رزم جو را هر اول یمین و یسار مقرر نمودند و جمله با سرداران سابق همراه علیمردان خان هفت فوج و هفت سردار عمده مثل نجابت خان و میرزا خان و عبد الله خان و شیخ فرید و قطب الدین خان کوه و ذوالقدر خان و ملتفت خان که همراه هریک هفت امیرنای تعینات بودند قرار دادند - و از سادات رزم جوی باره و از راجپوتان نامدار شیرشکار هر اول و سردار مستقل ساختند - از امرا و منصبداران روشناس قابل بتعداد چهار صد و هفتاد نفر بشمار آمدند - هفت لک روپیه و دو هزار اسپ از سرکار همراه دادند که بروقت بکار بندهای پادشاهی آید - و حکم شد که چون هفتاد و دو روز و دو روز برف درها و راهها باعث تصدیع تردد لشکر است امر در ملک کهکمران و حسن ابدال و هر جا علف زار وافر بیابند چند روز توقف نمایند و لشکرها از راه کوتلهای مختلف بدفعات بگذرند که بلا تصدیع عبور واقع شود - بعد که مواکب مواکب شمار در کابل فراهم آیند

قلیچ خان و خلیل الله خان با فوجهای خود پیش آهنگ شده نخست حصار شادمان را بعد ازان حصن غور بند را بتصرف در آورند - بعده بتسخیر قندز و دیگر بلاد بدخشان باتفاق بی نفاق پردازند بعد از مفتوح گردیدن بدخشان فتح بلخ را وجه همت سازند چون بعرض رسید که در ملک پنجاب از کمی آب و گرد آمدن افواج گرانی غله بمرتبه شده که مردم فرزندان خود را می فروشند بلکه ذبح نموده میخورند حکم شد دو صد روپیه را لنگر خام و بخته در ده جا یعنی دوهزار روپیه را روز مره مقرر نمایند و پنجاه هزار روپیه نقد بدر ماندگان بی بضاعت رسانند و هر که هر جا فرزند خود فروخته باشد و پیدا نماید زر از سرکار داده فرزند مسلمان را بمادر و پدر او بدها نند *

اگرچه میان پادشاه و شاه ایران وقت وفات شاه صفی رشته محبت گسیخته گردیده بود اما حضرت اعلی برای بقای استحکام اخلاص جان نثار خان را با نامه تهنیت و تعزیت و قدری جواهر و مرصع بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه و پنجاه هزار پارچه کشمیر و بنگالا و احمد آباد و غیره بقیمت دو لک روپیه نزد زنده بود مان مصطفوی شاه عباس روانه ساختند و در نامه معذرت این معنی که رو آوردن علی مردان خان بدین درگاه برای حب دولت و جاه نبود بلکه بسبب حسد پیشگان شرارت سرشت غرض پرست بود و تکلیف مرخص ساختن محمد علی پسر کلان علیمردان خان که در ابتدای شروع تهمت حامدان حسب الطلب شاه صفی فرستاده بود درج نمودند *

ذکر متوجه شدن حضرت اعلی از دارالسلطنت لاهور به کابل
 هیجدهم صفر وسط فروردی از دارالسلطنت لاهور رایت
 ظفر اثر طرف دارالملک کابل برافراشتند - جعفر خان را صوبه دار
 پنجاب نمودند و اعظم خان را که التفات خان پسر او مع فوج پدر
 پدشتر روانه شده بود بسبب ضعف کبر سن روانه کشمیر ساختند -
 داراشکوه را بعلت عارضه بدنی مع اهلیه او در جهانگیر آباد
 گذاشتند بعد ورود حسن ابدال بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش
 فرمان صادر شد که باعساکر نصرت مآثر پدشتر روانه گردند پادشاه
 زاده بعد و رود حکم باتفاق امیرالامرا اواخر ربیع الاول از پشاور کوچ
 نمود و چند منزل که طی نمودند امیرالامرا برای پاک نمودن
 راهها از برف و هموار نمودن کنلهای دشوار گذار و بستن بلها پدشتر
 مرحله پیمایا گردید - غره ربیع الثانی پادشاه از آب نیلاب عبور نمودند
 بعد رسیدن پشاور اگرچه اصل عمارتهای آنجا که بدستور ایران ساخته
 بودند خوش ننمودند اما رستههای بازار را که علیمردان خان موافق
 دستور اصفهان مسقف ساخته بکمال صفا چهار سوی بازار را بطرح
 مذهب بغدادی آراسته بود بسیار مرغوب طبع افتاد و فرمودند که
 نقشه نمونه آن نزد مکرمات خان ناظم دهلی که اهتمام قلعه
 نواحیات شاه جهان آباد که مفصل بزبان خامه داده خواهد شد
 بعبه او بود بفرستند - هزارسوار به معد الله خان اضافه مرحمت
 شد امام قلی (۱۱۰) بیگ پسر جمشید بیگ از ایران آمده شرف

اندوز ملازمت گردید پنجهزار روپیه و خلعت و اسب و فیل و منصب هزارى دود سوار عطا فرمودند - و حکم شد که امرا تا بمیان بلخ پنجم حصه تباین بداغ رسانند - و بسعد الله خان امر نمودند که بمنصبداران نقدی توپخانه و احدیان و پیاده ها سه ماهه پیشگی از سرکار بدهند و جمعی که جاگیر دارند بآنها نیز نظر بر چهارم حصه تنخواه نموده نقد برسانند و اگر احیاناً منصبدار جاگیر نیافته باشد چهار ماهه موافق جاگیر از تاریخ داغ پیشگی باو بدهند - و تاکید فرمودند که سعد الله خان پیشتر رفته تا رسیدن ما زرقند مساعدت به بندهای بادشاهی رسانده فارغ سازد *

مثلاً شیان جاه و منصب غور نمایند که دران عهد چه خیر و برکت بود اگر درین عصر خدا نکرده از طرف مهم ایران و توران و هجوم غنیمت هفت اقلیم خلل عظیم برخیزد بیچاره منصبداران و جاگیر داران که بنام بی نشان گفته می شوند و از صد نفر یک دو صاحب طالع شاید پارچه نان از منصب و جاگیر می یافته باشند کار باقی همه بفقر و فاقه و گدائی و خفت می گذرد و آنها که نام نقدی برانها اطلاق شده و یکساله و دو ساله طلب دارند بالفرض که پادشاه برحقیقت حال و فقر و فاقه آنها اطلاع واقعی یافته و نظر بر چنان مهم نموده خواهد سه ماهه و چهار ماهه منجمه طلب آنجماعه برسانند و وزرای خدا ترس حق پرست خود متوجه شوند از عدم خزانه و سرانجام نیافتن زر و کثرت منصبداران محال و خیال فاسد است که از عهده بر آوردن تمنای چندین ساله مروخته دلان گدا پیشه که نام منصبداري بر خود گذاشته اند توانند برآمد *

و مکرر به سعد الله خان فرمودند که اگر احدي از بندهاي پادشاهي بعلت عدم خرج و بار بردار عقب بماند باز خواست روز جزا و اين زمان بعهده آن وزير بي نظير خواهد بود و سزاوان پيهم برای آوردن مردم و رساندن زر تنخواه از خزانه تعيين نمودند - و باخبرار نويسان تاکيد فرمودند که زويداد بی کم و کاست مي نوشته باشند - ميرزا محمد مشهدي که از سادات مشهور و خاندان ذوالاحترام و متوليگان امام رضا عليه السلام بود شرف اندوز ملازمت گريده مورد عنايت گرديد - بکابل شرف نزول نموده چند روز در حويلي اميرالامرا تشریف داشته بعد اتمام تعمير دولت خانه بقلعه تشریف آوردند •

الحال عنان کميت تيز جلو خامه را بذکر تسخير بدخشان معطوف من سارد که چون هراول بکمل مسمی بطول که از کتلها قلب آن سرزمين است رسيد منهيان خبر آوردند که یک گروه پائيرن کتل بعضي جا بارتفاع چهار ذراع و در بعضي جا تا بکمبرف دارد سه هزار بيلدار و تبردار و سنگتراش مع محصلان شديد محنت ديده تعيين نمودند و چندين هزار مدد کار از ديهات جمع آوردند و سپاه که برای آساني عبور خود دامنهارا بکمرزده کمر همت برای برف روي و برف کويي بسته بودند با هنرمندان کار شريک کار گشته در دو روز و یک شب که شب و روز با چراغان کار ميکردند و نوسه ذراع که شتر با بار تواند رفت کمرچه بدستور پاك نموده باقي برف را کوييدند که از بالاي آن لشکر ترده تواند نمود اما باز کار بيل و بيلدار باقي بود و راجه بتهل داس و

اصالت خان که همواره هراول بودند از اسپان فرود آمده بدره درآمد
مردم خود را فرمودند که راهها را چنانچه باید صاف نمایند و هر لحظه
بدادن انعام ترغیب نموده بکمال خوشدلی از آنها کار گرفته در پاک
و صاف نمودن راهها میکوشیدند و خود ها نسبت بنوکران کم قرار
برای دلدهی دیگران در برداشتن برف از سپرو دامن زیاده کار
میکردند و کار میگرفتند و تا سه پهر در اهتمام صاف نمودن برف
اوقات صرف نموده هر دو سردار ها آخر روز از کتل گذشتند روز دیگر
بهادر خان مع راجها و جمعی دیگر از بهادران ازان کربوه فرود آمدند
و بتفاوت هفته تمام فوجها مع پادشاه زاده عبور نمودند - از غره جمالی
الاولی لغایت هشتم شهر مذکور که آخر ماه خورداد آن سال باشد
زیر کتل همه سرداران فوج و مردم اردو بهم پیوستند اما کارخانجات
دران هفته نتوانست گذشت - درین اوان خبر مسرت افزا رسید که
خسرو خان پسر دویم نذر محمد خان که در بدخشان و قندرز می بود
بسبب تاخت و تاراج از بکیه که بعد از دست برد اسپ و شتر
و گوسفند و غله و تمام ما یعرف خانه بر عرض و ناموس مردم آنجا
دست تعدی دراز نموده جامع مسجد را سوخته و جمعی از سادات
نامی را بقتل آوردند و نذر محمد خان که بحال خود در مانده بود خبر
خسرو نتوانست گرفت ناچار بطریق فرار و ایلغار با دوسه هزار خاندادار
برآمده که خود را نزد پادشاه زاده رساند درین ضمن محمد مدیق
نام نوکر محمد خسرو خان مع عریضه که مشتمل بر اراده ملازمت خود
فرستاده بود رسید و پادشاه زاده اصالت خان را فرمود که باستقبال
رفته بر حقیقت مطلع شده در صورتی که ادعای او واقعی باشد

مردم همراہ و رعایا را آنجا گذاشته خسرو خان را با محمد بدیع پسر و مخصوصان او برای ملازمت بیارد بعد نزدیک رسیدن امیرالامرا پیش رفته بالای اسب ملاقات نمود بعده کہ بحضور پادشاہ زادہ رسید محمد مراد بخش دوسہ قدم استقبال کردہ در بغل شفقت آمیز گرفت و دست او را گرفته برکنار مستند خود جا داد و باظهار انواع لطف و دلجوئی و خوش خوئی اشک ملالت و عرق کربت از چشم و جبین او پاک نمود و یک قبضہ جمدھر مرصع و یک تفوز پارچہ و نہ اسب و یک فیل با حوضہ نقرہ از طرف خود و پنجاہ ہزار روپیہ از طرف پادشاہ تواضع نمود و امیرالامرا ہفت اسب و ہفت تفوز پارچہ ارسال داشت و بعد تقدیم ضیانت و مہمان پرستی روانہ حضور ساختند - چون نزدیک حضرت اعلیٰ رسید مہر حمت خان را برای مہمانداری و آوردن او تعیین فرمودند و همراہ او فرمان عنایت عنوان با چہار اسب خاصہ مع زین طلا و مینا و یک پالکی و چہار دولی با ساز طلا و نقرہ و بیست تفوز پارچہ روانہ ساختند و مرحمت خان نزد خسرو خان رسیدہ بعد رساندن پیغامهای لطف آمیز آداب ملازمت و ملاقات را تعلیم و تلقین نمود بعدہ کہ داخل دولت خانہ شد بخلوتخانہ میمنت آشیانہ طلبیدہ ملازمت فرمودند - خسرو بعد از تقدیم آداب عنایات پابوس بجا آورد - دست شفقت بر مر و پشت او گذاشتہ حکم نشستن فرمودند و دل غمدیدہ محنت کشیدہ او را بانواع مہرم لطف تداوی نمودند و چارقب طلا دوزی و جیفہ و شمشیر و خنجر مرصع مع پھل کتارہ گران بها با دیگر مرصع آلات عنایت نمودہ منصب شش ہزاری دو ہزار سوار و

دو نیل و پنجاه هزار روپیه عطا فرمودند و در حوبلی خان دورانی کل
ما بحتاج کار خانجات از فرش و ظرف مهیا ساخته فرود آوردند .
حاصل کلام فرج پادشاهی کوچ بکوچ طی مراحل مینمودند تا از
مکانهای دشوار گذار گذشته بقلعه کهمرد رسیده بعضی قلاع آن حدود
را بلا تردد تیغ و سنان بتصرف در آوردند و حارثان یک دو مکی
حرکت مذبحی نموده آخر قرار برقرار دادند - خلیل بیگ را در
قلعه کهمرد گذاشتند و قباد نام قلعه دار حصار بعد دست و پا زدن
بمیار با پانصد ازبک امان طلبیده باطاعت در آمد - خلیل الله
خان و قلیچ خان بعد بتصرف در آوردن قلعه حقیقت بحضور
معروض داشتند و از بگانی که بعد از شنیدن فرار نمودن خسرو خان
خود را بقتل رسانده انواع تعدی بحال مل و عیال رعایای مالگذار
باقی مانده می رساندند - از دبدبه رسیدن مواکب کواکب شمار
قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و بعد از مفتوح شدن قلعه چندین
هزار رعایای برهنه ستم کشیده که پارچه ستر هم بر بدن بعضی
نگذاشته بودند شکر مقدم گویان نزد پادشاه زاده آمدند از راه ترحم
یک لک خانی و چهار صد دره پارچه نیمه نمود بآن جماعه
مرحمت فرمودند - درین ضمن نامه حضرت اعلی که بطریق پند
و نصائح و اثبات تقصیرات به نذر محمد خان نوشته نقل آن
نزد پادشاه زاده فرستاده درج نموده بودند که بعد دریافت مضمون
نزد نذر محمد خان روانه نماید رسید - مضمون نامه آنکه مخفی
نماند اولاً ابتداء تقصیر عمده که از سر زده آنست که در ایام شورش
سلطنت جنت مکانی تعدی و بیو حمی که ازان مست بلاه

غفلت در خرابي ملك و مل و رعایای سرحد كابل بظهور آمد
تا دور آخرت بر صفحه روزگار ثبت خواهد ماند - بعده كه از خواب
غفلت بپوش آمده خواست كه از ارسال رمل و رسائل عذر آمیز
التماس عفو جرائم بمیان آرد چون زبان و دل او با هم موافق نبود
با وجود این همه اظهار ندامت و خجالت و ادعای اطاعت آنچه باو
اعلام نمودیم در اجرای آن اغماص صریح نمود - چنانچه در باب وقاص
حاجي كه پناه بحضرت ما آورده در جرگه بندهای پادشاهی در آمده
بود بعد رسیدن حاجي منصور سفیر بزرگاني پیغام نمودیم كه فرزندان
و ناموس وقاص حاجي را بلا آفت جاني و مالي روانه حضور
سازد و آن بد عاقبت برخلاف آن بعمل آورده چنان كار و عرصه
زندگاني بر عیال او تنگ نمود كه منكره او با دختر خود را مسموم
ساخت - و وقاص حاجي از شنیدن آن بیمار گشته بر بستر غم و
غصه همدوش مرگ گردید - سبحان الله از بزرگي و نجات ذاتي
و رویه خردمندان تا طریقه گمراهان روز ازل این تفاوت دارد كه در
ایامی كه میر خلیل الله یزدی با پسر خود میرمیران از شاه عباس
آزاده گشته بطریق فرار نزد جنت مكاني آمد و برای طلب
اصالت خان و خلیل الله خان نبیره های خرد سال كه بسبب صغر سن
و تفرقه روزگار با خود نتوانست آورد جنت مكاني مصحوب خان
عالم بشاه عباس نوشت آن زبده دودمان مصطفوي بر گزیده
خاندان مرتضوي آنها را با سر انجام ضروري باعزاز تمام روانه ساخت -
و این معني باعث مزید التیام مودت و وداد گردید - و همچنان بعد
رو آوردن علیمردان خان باین درگاه كه برای محمد علي پسر كلان او

که نزد شاه ایران بطریق برمال بود نوشتیم بلا توقف روانه نمود • ع •

ببین تفاوت ره از کجا ست تا بکجا

منعها بخاطر ما رسیده بود که اگر آن شوریده طالع رو باین جناب
آرد باعانت او کوشیده دست شرظالمان و شریک دولتان او از و
کو تاه نموده فوج شایسته برای محافظت بدخشان نزد او فرستیم -
الحال هم هیچ نرفته اگر برهنمونی طالع قدر عنایات سابق و لاحق
ما دانسته رجوع باین درگاه آرد زیاده برین ندامت نخواهد کشید
و ملک بر و مسلم خواهد ماند والسلام •

امیرالامرا نامه را مصحوب اسحاق بیگ بخشی کابل نزد
نذر محمد خان روانه ساخت - چون لشکر بمکان ریگ بوم که سه
منزلی سرزمین بلخ است و دوازده کوه نام آب و علف پیدا نیست
رسید اکثر چهار پای لاغر و آدمهایی کم بضاعت شکم پرور هلاک
شدند - و نذر محمد خان بعد رسیدن نامه از راه حیل و چابولوسی
یا احترام تمام گرفته بعد مطالعه باظهار بشاشت شکر عنایات پادشاه
مقابل تقصیرات عظیم خود بزران آورد و گفت که الحال دانستم که
از دست جور پیشگان حق ناشناس ناسپاس رهایی خواهم یافت و
تمام ملک را باشد رضا تسلیم پادشاه زاده و الا قدر نموده خود را بخدمت
پادشاه خطا بخش جرم پذیر خواهم رساند - و بدستگیری آن کعبه
و قبله مقصود زاد و راحله کعبه الله حاصل نموده روانه بیت الله
گردم - و جواب نامه را موقوف باظهار زبانی بالمشافهه پادشاه زاده
داشت - و محمد اسحاق در ظاهر بر جواب باصواب نذر محمد خان
مشغوف گشته چون او را تا رسیدن پادشاه زاده نگاه داشته حقیقت

را معروض داشت اما در باطن ترسان بود که مبادا از غدر از بگان
خونخوار ضرر جانی و مالی باو رسد - و مکرر در عرضه داشت پادشاه
زاده القماس زود رسیدن نمود - بعده که پادشاه زاده نزدیک آستانه
شاه مردان (۱۱۱) رسید نذر محمد خان جوگج بیگ نام از بیگ معتمد
را نزد پادشاه زاده فرستاده القماس دوسه روز مهلت در میان آورد چون
پادشاه زاده و امیرالامرا آنرا خدعه و دفعه فراهم آوردن لشکر دانستند
آن روز پانزده گروه راه طی نموده دو گروهی بلخ رسیده فرود آمدند
و اسحاق بیگ باستقبال آمده آنچه شنیده و دیده بود معروض
داشت و بهرام خان و سبحان قلیخان پسران نذر محمد خان باجمعی
از امرای خود برآمده وقت نماز مغرب بطریق استقبال بی آنکه از
آمدن خود اطلاع دهند داخل اردو شدند - بعده که نزدیک خیمه
اصالت خان رسیدند پادشاه زاده خبر رسید - چون هنوز بسبب قطع
مسافت دور و در رسیدن سوار بی جریده بطریق ایلغار فرش درون
خیمه نشده بود پاره در منزل اصالت خان توقف ورزیدن ضرور گردید
بعده که پادشاه زاده طلبید امیرالامرا تا بدر دولت خانه پیشوا رفته
آندرون آورده بر سوزنی که متصل مسند انداخته بودند اشاره
نشستن فرمودند و بعد استفسار احوال کلمه و کلام محبت التیام
بزیان آورده گفتند که بخان بگویند که از پیشگاه جاه و جلال لشکر عدو
مال برای امداد و اعانت آن ذوالقبال و گوشمال بی ادبان خسران
مآل تعیین شده که هر گونه امدادی که مطلوب باشد بعمل خواهد آمد -

و خلعت و خنجر مرصع و اسپان با زین طلا بهر دو برادر و خلعت
 بهمراهان داده رخصت فرمودند روز دیگر که بیست و هشتم شهر
 جمادی الاخره سنه هزار و پنجاه و شش باشد پادشاه زاده با امیرالامرا
 و دیگر امیران لشکر بکمال استقلال و جاه و جلال سوار شده رستم
 خان را با قلیچ خان مامور نمود که بقلعه بلخ رفته متعرض حال و
 احوال نذر محمد خان نشده بضبط مداخل و مخارج و تیمارداری
 زیر دستان و پرداخت حال پرمال رعایا پردازند - و خود از کنار شهر
 گذشته بیرون شهر نزول نموده به نذر محمد خان پیغام دادند که
 مشتاق صحبت گرامی دانسته هرگاه و هرجا دماغ وفا نماید و بهتر
 دانند آگاهی دهند که استقبال ملاقات نموده مهمان همدیگر باشیم و صحبت
 داریم - نذر محمد خان دل و حوصله باخته که از عدم قبول مهلت
 زیاده متوهم و بیدماغ شده بود معینا چشم آن داشت که پادشاه
 زاده یکسر بخانه او رفته فرود آید و از باختن عقل استقبال ننموده
 تهیه ضیافت گرفته بود - از رسیدن پادشاه زاده بدان استعجال و برون
 فرود آمدن و تعیین نمودن امر برای بندوبست زیاده از سابق بر
 ملال خاطر پرمال او افزود از روی افسرده خاطر جواب عذر آمیز داد -
 از آنکه طاقت مقابله نداشت عنان حوصله از دست داده قرار عاز
 فرار و گذاشتن مل و عیال بدست خصم بر خود داده زن و فرزند
 را در قلعه باد و پسر باسم بهرام و عبدالرحمن و سه چهار دختر
 گذاشته شهرت بر آمدن خود بیاف مراد بقصد سرانجام ضیافت داده
 راز دل با همدمان ظاهر نساخته کمر مرصع که از لعل گران بهاداشت
 بر کمر بسته قدری جواهر و مومع آلات و اشرافی باظهار پیشکش

نمودن - پادشاه زاده با خود گرفته و در خلوت رفته زره و جامه مکلف بران پوشیده سبحان قلی و قتل محمد پحران را با چندی از بگل و غلامان بخته کار با خود قسمی که شهرت نیداد گرفته وقت ظهر از خانه برآمده بباغ مراد نارسیده بنامرادی راه قرار اختیار نمود چون پادشاه زاده در نوشتن عریضه مبارک باد و روانه نمودن بخدومت پادشاه مصحوب شمس الدین بنی مختار مشغول گردید و همه امرا و لشکر در فرح و شادی آنکه بی استعمال تیغ و سنان پای تخت باخ مفتوح گردید مستغرق بودند - ورستم خان و قلیچ خان به نطق ضروری شهر مشغول گردیدند و نذر محمد خان بامردم جز و متفرقه بدان شهرت با سرانجام ضیافت برآمد - وقتی که مردم پادشاهی خبردار شدند و بعرض پادشاه زاده رسید از یک پهر زیاده فاصله گذشته بود پادشاه زاده بعد از اطلاع بر غفلت امرا و خود تاسف بسیار خورده بسبب آشوب شهر تازه به تسخیر درآمده سوار شدن خود و تعیین امرای کلان مصلحت ندانسته بهادر خان را با احوالت خان و گروهی از نوکران رو شناس خود بطریق استعجال بقاکید تمام برای تعاقب او رخصت نمودند - و راجه روپ سنگه و غیره سه سردار را چپوت از راه کارطلبی و اظهار فدویت بی آنکه مامور گردند پیش قدم بهادر خان و بهادران دیگر گردیدند - درین آشوب و هنگامه تازه که امرای پادشاهی بضبط اموال آن سرگشته بادیه حیرت چنانچه بایست نتوانستند پرداخت - پارا مال پایمال حادثه و تازاج رفت چه از تاراجیان لشکر و چه از ازبکیه خون آشام شهر تا شام هر چه توانستند و آنچه یافتند بغارت بردند - روز

دریم که مردم معتقد برای گرد آوری مال و زجر و توبیخ مردم لوت مال تعیین شدند - و خزانه و جواهر آلات و غیره بتعداد ضبط در آمد جمله دوازده لک روپیه را مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ نر و مادیان و سه صد شتر برآمد - غره جمادی الاخری که روز جشن جلوس سال بیستم بود سکه و خطبه بنام نامی شاه جهان در بلخ زده و خوانده شد *

در شاه جهان نامه درج شده که از امساک و ذنات طبع نذر محمد خان گدا سرشت موافق ضابطه سر رشته دار جواهرخانه و توشک خانه و کار خانجات و مکالید صنادیق نزد خود نگاه میداشت و بصحت پیوسته که در ایام استقلال زیاده از هفتاد لک روپیه نقد و مرصع آلات نداشت که از آن جمله پانزده لک روپیه در حادثات سابق بتاراج رفت و قدری که توانست با خود برد *

القصة بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان را با رستم خان نبیره ولد خسرو که نزد عیال مانده بودند دستگیر ساخته مردم معتبر بر سر از واج و دیگر وابسته های او تعیین نمودند - مجموع محصول آن دیار در ایام امنیت یک کروڑ شاهی که بخانی نیز زبان زد است و روپیه را چهار شاهی داد و ستم می شود بضبط می آمد از آنجمله شصت لک شاهی حاصل بلخ باقی از بدخشان بوده و آخر از نفاق از بکیه و تعدی پسران نذر محمد خان بجای رسیده بود که از قلعه بلخ برآمدن متعذر مینمود - تا بضبط ملک و لشکر کشی چه رسد اما آنچه از تعدی و ظلم او بحال رعایای

ملک خود و ولایت نواح اورسیده مکلفات آنرا دید و کشید • ع •

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

گویند محصول ولایت مارراء النهر که سمرقند و بخارا و تاشکند و اورکند و غیره باشد بتقسیم امام قلی خان برادر گلن نذر محمد خان آمده بود باوجود وسعت زیاد با حامل توران برابر بود اگرچه در ابتدا نذر محمد خان پرداخت و سعی در آبادی ملک نموده در افزونی محصول نسبت بما وراء النهر آنچه بایست کوشید اما آخر موافق ربه سلطان محمد تغلق که تمام ممالک محروسه هندوستان را بتصرف آورده از ظلم و بیداد نود بباد فنا در داد بعمل آورد

• بیت •

اگر بایدت شوکت سروری • دل زیر دستان بدست آوری
اگر بایدت دولت و عز و ناز • باحسان دل دوستان جمع ساز
وجه تحمید مارراء النهر که از توران جدا می نویسند آنست که مابین هردو ولایت آب گلن باسم جیحون که آمون نیز نامند در میان است دو امیر عمده آن ملک که دیوان بیگی یعنی وزیر و اتالیق که بجای وکیل مطلق باشد میباشند مراجب آنها از سه لك خانی که مراد از هفتاد هشتاد هزار روپیه باشد زیاده نمی باشد و نوکران عمده دیگر برین قیاس •

ذکر سوانح سال بیستم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و شش هجری

جشن آغاز سال بیستم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و شش باکین لوازم تهنیت فتح موافق سرانجام سفر صورت اتمام گزشت

و در همان ایام بزم جهان افروز شمس الدین بنی مختار از نزد پادشاه زاده محمد مراد بخش با کلید و مزده فتح بلخ و فرار نمودن نذر محمد خان بطریق ابلاغار رسیده باعث عیش و دو بالا گردید - منصور حاجی که سابق از طرف نذر محمد خان نزد حضرت اعلیٰ مورد عنایات گردیده مرخص شده بود و درینولا حراست یکی از قلعه های سرحد بار تعلق داشت عرضه داشت مبارکباد باظهار سوخت و طلب قلعه دار و اراده ملازمت خود نوشته بخدمت پادشاه زاده ارسال داشت در جواب نوشتند که تا رسیدن قلعه دار خبر دار باشد بعده حراست آنجا را بسعادت خان نام مقرر ساختند - و منصور حاجی بحضور رسید خلعت مع مرصع آلات و فرمان آفرین و تحسین بنام پادشاه زاده و امیر الامرا صادر فرمودند - سعد الله خان را هزار سوار اضافه مرحمت نمودند - ملا علاء الملک که از علم اختر شناسی بهره داشت و فتح بلخ را بقید ماه و سال نوشته داده بود باضافه پانصدی مفتخر گردید •

کلمه چند از حادثات آوارگی نذر محمد خان و جمعی که تعاقب آن نموده بودند بزبان قلم میدهد - بعده که بهادر خان و اصالت خان مع جمعی از سادات و افغانان و راجپوتیه که برای ظاهر ساختن جوهر جلالت خود بی اذن رفاقت نموده بودند در تعاقب نذر محمد خان همه جا نشان جویان و پاشنه کونان طی مسافت دشت پروهشت می نمودند - اما از آنکه روزی که برآمدند هفده هیجده کروه زمین ریک بوم طی نموده جائی افتادند که در شب تار راه گم کردند و اسبان را علف و جو میسر نیامد و روز

دیگر هم چند آنکه راه رفتند نشان از جاده و آب نیافتند اسپان مانده شدند و سواران را طاقت ره نوردی نماند و راجپوتان که از آمدن خود در دل پشیمان گشته بودند در ظاهر بتقاضای غیرت قدم از همراهان عقب نمی گذاشتند و از ملاحظه انتشار و نمودار گردیدن از بکیه شب و روز آرام خورد و خواب بر آنها حرام گشته بود و از شدت گرما که آتش از آسمان می بارید و آب نایاب بود بکمال حرج و تصدیع دست از تعاقب بر نمی داشتند - و بهیئت مجموعی بادیه نوردی مینمودند - تا آنکه باثر آبادی رسیده خبر شنیدند که قریب ده هزار از بک با نذر محمد خان فراهم آمده بودند چون از جمله صحرا نشینان اکثر از ملاحظه تاراج رفتن مال و عیال که همراه گرفته رفاقت نموده بودند آخر از شنیدن نزدیک رسیدن فوج هندوستان با مال و عیال که باخود برداشته بودند از نذر محمد خان جدا شده رو بغارها و کوههای قلب گذاشتند - الحال قریب چهار هزار سوار برفاقت دیوان بیگی و اتالیق و ابراهیم بکارل و محمد امین کتاب دار بالومانده اند و از شنیدن رسیدن فوج مستعد کارزار گشته اند - بعد از که مبارزان صحرا نورد و بادیه نوردان شیر نبرد نزدیک بغوج نذر محمد خان رسیدند - از بکیه یکبارگی نمودار شده بخانه کمان درآمدند - و ازین طرف نیز صدای داروگیر بلند گردید - و شروع بسر دادن بان و تفنگ نمودند - و از غرش بانهای آتش فشان و باریدن گلوله جانستان تزلزل تمام در فوج از بکیه راه یافت - و بعد گشته شدن جمعی از هر دو طرف نذر محمد خان هزیمت خورد - بعضی از بکن که در جنگ بهرگز و بزدن تیر باز گشت جرأت می نمودند قتل و اسیر گردیدند -

و بسیاری زخمی گشته و نگشته ترك رفاقت نمودند - و آن سرگشته بادیه حیرت باچند نفر که رفیق شفیق روزبیکسی او مانده بودند مع غلامان که مجموع به هزار کس نمیرسیدند عنان مراجعت طرف اندجان معطوف داشت - و بعضی مفسده پیشگان واقعه طلب در چنان وقت آشوب سبحانقلی خان را از نذر محمد خان جدا ساخته باخود گرفته جانب بخارا گریختند و فوج پادشاهی تا آخر روز تعاتب نموده شب در هشترخان (۱۱۲) فرود آمدند و اسب و شتر و گوسفند بسیار مع اقمشه که ازبکان تاراج نموده در وقت فرار باخود گرفته بودند و باز در راهها که عرصه بر آنها تنگ میگردد می انداختند فراهم آوردند - آن شب از طرف شیر و گوشت و رخت خواب تنعم نمودند و از آنجا جرأت پیش رفتن در خود نیافته حقیقت را معروض داشتند - بعد عرض رسیدن مورد عنایات گردیده مامور بمراجعت نمودن گشتند - درین آوان چون پادشاه زاده خلیل الله خان را نیز با فوج گران بسرداری کل افواج سابق و حال پادشاهی برای تعاتب نذر محمد خان تعیین نموده بود از شنیدن هزیمت یافتن نذر محمد خان و اراده معاودت فوج سابق که درین ضمن از تسلط و اختیار زیاد علیمردان خان و ناخوش آمدن وضع و آب و هوای آن ملک و رهنمونی بعضی هوا خواهان نا عاقبت اندیش دل بادشاه زاده از ماندن آن ولایت کشید حکم برای مراجعت خلیل الله خان فرستاده بحضور عرضداشت نمود که این غلام امیدوار است که

سردار بی این ملک نو مفتوح و فوج بدیگری مقرر شود بنده را طلب حضور نمایند - بعد عرض برخاطر پادشاه گرانی نمود - در جواب فرمان مادر شد که قبل از فتح بر زبان ما گذشته بود که هرگاه از فضل و اهب بی منت ملک بلخ و بدخشان بتسخیر در آید بآن نور چشم عنایت خواهم نمود - الحال که از عنایت ایزد متعال آرزوی دیرینه این خاندان برآمده هنوز که نسق قلعبات و آبادی ملک ویران گشته و تسلی رعایای دل شکسته و تعیین حکام و اهتمام تهانه باندی صورت نگرفته این اراده بیجا باعث زیاده افسرده ساختن دلای تباه رعایا و سپاه و همه سکنه آنجا خواهد گردید - خصوص چفته اخلاص آثار که از مدت قرنها بدعا از خدا این آرزوی دل می خواستند نهایت ملول خاطر خواهند گشت صلاح دولت درین است که چند گاه بعیش و عشرت در آنجا فرمان فرمائی نماید - باوجود رسیدن این جواب عنایت امیر عتاب اثر پادشاهزاده راضی بماندن آنجا نگشته مکرر استعفا نوشت - بلکه قبل از رسیدن جواب استعفا خلیل الله خان را بلخ سپرده پیشخانه را بیرون زدن فرمود - از ظهور این ناقرمانی نهایت باعث مزید گرانی خاطر پادشاه گردید - و پادشاه زاده را بتغییر منصب و جاگیر معاتب ساختند - و سعدالله خان را فرمودند که بتعجیل تمام خود را رسانیده اگر تواند پادشاه زاده را به پیغام نصیحت آمیز معقول ساخته از راه خطا بشاهره هدایت باز آرد - و در صورتیکه داند حرف شنو نیست اصلا بدیدن او نرفته امرا را نیز از مجرای او ممنوع سازد - و در تسلی و جذب قلوب شرفا و اعیان آن دیار کوشیده رعایا را استمالت نموده از دست اندازی

زبردستان مامون سازد - و بهادر خان داور زنی را برای تادیب
 زبردستان و حراست مال گذاران و اصالت خان را برای پرداخت
 و نسق مالی در بلخ مستقل ساخته بمبالغه از زبان ما ارشاد نماید
 که نظر بر آباد ساختن ملک و پرداخت رعایا هر دو باتفاق
 بی نفاق در سرانجام کارها کوشند و اگر نجات خان که فی الحقیقه
 وارث ملک است خواهش حکومت و ماندن آن ولایت داشته
 باشد با اختیار او واگذارد - و رستم خان را باندجو (۱۱۳) و قلیچ را
 ببدخشان مقرر سازد و از بندهای معتبر برکان لعل برگمارد -
 و برعایا آنچه تقاضای مطلوب باشد داده در آبادی ملک ویران
 کوشد - و سه ماهه بمنصبداران و احدیان پیشگی رسانده سرگرم
 جان فشانی سازد - و دیگر نصاب و ارشاد برای جاری ساختن سکه رویه
 و برانداختن رواج شاهی و غیره نمودند - و فرمودند که حقیقت را بهم
 برنگارد - و منصور حاجی همان روز که آمده ملازمت نمود بمنصب
 دو هزاره سوار و به صدارت بلخ سرافراز گردید - بامیرالامرا حکم
 رفت که بعد رسیدن علامی سعدالله خان ببلخ خود را بقندز برای
 تنبیه از بکن رسانده بعد گوشمال دادن آن بدسکالان بکابل تعلقه صوبه خود
 مراجعت نماید - و بیست و پنج لک رویه برای سپاه متعینه بلخ
 روانه نمودند - و سعد الله خان خود را به پانزده روز به بلخ رساند - اول
 پادشاه زاده را پیغام نصیحت آمیز رسانید چون مفید نیفتاد بامرا
 حکم رساند که بخانه و بمجرای پادشاه زاده نروند - و در همه باب موافق

حکم کار فرما گردید - و در اجرایی سکه روپیه و اشرفی و برانداختن رواج خانی که از مس مغشوش مسکوک می ساختند و بوزن نقره داد و سندی نمودند بموجب حکم تاکید تهدید آمیز بسیار بکار برد - و همگی بیست و پنجروز در آنجا مانده آنچه از آن مجموعه کمالات و کاردانی موافق ارشاد حضور پرداخت ملک و گرد آوری رعایای متفرقه بظهور آمده بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن بطول کلام منجر میگردد - و راجه روپ سنگه را که پادشاهزاده در قندز گذاشته بود و جمعی از قوم ازبکان که بالمانیان زبان زد بودند بارادۀ گذشتن از آب آمون که سد راه آن طائفۀ بد معاش همان آب است بر راجه هجوم آوردند و راجه در مقابل آنها تردد نمایان نموده باوجود بکار آمدن مردم بسیار و مکرر غالب و مغلوب گردیدن طرفین که محاربات معب اتفاق افتاد هر بار آنجماعه را هزیمت داده تا رسیدن امیر الامر که بموجب حکم خود را رسانده بتادیب آن گروه بد عاقبت پرداخت کار زارهای رستمانه از راجه بظهور آمد - و در کولاب نیز خطبه بنام شاه جهان صاحبقران ثانی خواندند - و طرف اندجو نائزۀ فساد المانیان خون خوار مردم آزار بلند گردید - و بآب شمشیر آبدار بهادران رزم جو فرونشست - آنچه در ایام شورش فساد ازبکیه و المانیان بدنهاد درون نژاد دران ضلع روداد در شاه جهان نامه درج است - اگر بتحریر عشر عشر عشیر آن پردازد سر رشته اختصار از انتظام می افتد - حاصل کلام از طرفین کوشش و کشش بسیار بر روی کار آمد - و چندین هزار المانیان زیر تیغ آمدند - و آن بد نژادان نیز در خون ربزی کمی نمودند - و پادشاهزاده بحضور روانه گردید *

بعده عرض رسید که نذر محمد خان بایران رو آورده میر عزیز نام را که سابق نزد نذر محمد خان بسفارت رفته بود مع نامه شفقت آمیز مملو از نصائح انشا کرد و سعد الله خان نزد آن ره نورد بادیة ناکامی روانه ساختند حاصل مضمون آنکه اگر چه اراده لشکر فرستادن ما بآن دیار بجز آن نبود که از بکان نتنه جو و المانیان زشت خوراک که در همه اکفاف و اطراف بلاد عالم از رویه ناهنجاری و جور و خون خواری و ظلم و بیداد آن گروه پناه بجبار حقیقی می جویند تنبیه نموده آن دیار موردی آن فرازند مسند عزو تمکین را با وجود ظهور تقصیرات بروی بحال داشته فوجی برای امداد و اعانت او در بدخشان گذاشته پای تخت خود را مراجعت نمائیم - اما آن عقل و هوش باخته برهنمائی بدخواهان و محض وهم مرحله پیدمای آن سمت گشته و فرزندان و عیال و ناموس خود را اینجا گذاشته اگر یکی از معتمدان خود را روانه نماید آن حمله نشینان سراچه عصمت را با احتیاط سرانجام راه نموده همراه او روانه سازد - و الا وجه معاش درخور حال هر یکی مقرر نماید - و در ظل عاطفت خود نگاه دارد - بعد از آنکه میر عزیز از راه فرات داخل سرحد عراق گردید و شنید که او بصفهان رسید خود را مع مکتوب جان نثار خان ایلمچی که نزد شاه میرفت باصفهان رساند - آنجا رسیده خبر شنید که نذر محمد خان از سودا مزاجی چون بخت خود باز بطرف خراسان براه فرات برگشته - میر عزیز خواست او نیز مراجعت نماید - شاه عباس اطلاع یافته مانع آمده فرمود که اغلب نذر محمد خان از راه هجنون و آشفته دماغی که علاوه حال او گشته با او سلوک معقول ننماید - بهتر آنست که

تا رسیدن جان نثار خان در آنجا مانده حقیقت بحضور برنگارد و موافق حکم که رسد بعمل آرد - بعد رسیدن عریضه میر عزیز مصلحت شاه ایران پسند رای مائب افتاد و حکم مراجعت میر عزیز صادر گردید - بیست و پنج لک روپیه نزد شاه بیگ خان قلعه دارغور روانه ساختند که بابیست و پنج لک روپیه سابق بسپاه رساند - پادشاه زاده محمد مراد بخش بعد رسیدن حضور از داخل شدن کابل و ملازمت ممنوع گردید - و حکم شد که بعد کوچ رایات به پیشاور رفته اقامت نماید - خلیل الله خان و دیگر بندهای پادشاهی متعلقان نذر محمد خان را بحضور آوردند - روز دیگر بهرام و عبد الرحمن هر دو پسر و رستم خان پسر خسرو را بملازمت مشرف فرموده بهرام را بعطای خلعت و چارقب نزد رزی و جیغه و خنجر مرصع و پهل کتاره و دو اسب خاصه و فیل و منصب پنجهرای هزارسوار و یک لک شاهی مفتخر ساختند - عبد الرحمن و رستم را نیز بانواع عنایات نواخته بسبب صغر سن صد روپیه یومیه هریک مقرر فرمودند - و برای تربیت به پادشاه زاده دارا شکوه سپردند و زوجه و دختران نذر محمد خان را بیگم صاحب نزد خود طلبیده باطف بی پایان گرد کریت از چهره آنها رفته هریک را خلعت و زیور عطا فرموده برای هر کدام مکان و یومیه مقرر نموده دلاسا نمودند - و فرمودند که هر جا که نذر محمد خان باشد شماها را خواهم رساند - و فرمان طلب پادشاه زاده محمد شجاع از بنگالا و محمد اورنگ زیب از احمد آباد به یلغار فرستاده بتاکید طلبیدند و صوبه بنگالا باعتماد خان صوبه دار بهار ضمیمه ساختند و صوبه گجرات به شایسته خان مقرر فرمودند و شه نواز

شاه جهان بادشاه (۶۴۲) سنه ۱۰۵۶

خان را از تغییر شایسته خان صوبه مالوا داده سرکار جونپور از تغییر
شه نواز خان بمیرزا حسن صفوی عطا فرمودند - سعد الله خان از
بلخ یلغار نموده آمده ملازمت نموده باضافه هزار سوار که از اصل و
اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مفتخر گردید •

نهم شعبان از دار الملک کابل بدار السلطنت لاهور متوجه
شده پسران و متوسلان نذر محمد خان را پیشتر روانه ساختند -
به سعد الله خان فرمودند که نامه اتحاد بیان مبنی بر ذکر فتح بلخ
و بدخشان بشاه عباس برنگارد - و یک قبضه شمشیر مرصع مع پرتله
گران بها و خنجر مرصع بابت ضبط اموال نذر محمد خان که از جمله
مرصع آلات و جواهرخانه اوهان ضرورتاً قابل ارسال بود و آنها را اصل از جمله
فرستادهای شاه جهان بوده بطریق شکون نشان ولایت تازه مفتوح
گشته مصحوب ارسال بیک روانه ایران ساختند - فقره چند منجمه
مضمون آن نامه بنگارش می آید •

چون درین هنگام سعادت انجام بمسامع حقائق مجامع رسید
که فرقه طاعیه خاطیه ازبکیه در بلخ و بدخشان سر از گردیدان
حصیان بر آورده چشم از باز پرس روز معاد و سطوت رب العباد
پوشیده دست باطل پرست از آستین جور و جفا بر آورده پا از جاده
انقیاد والی خود بیرون نهاده کار بر تنگ ساخته مصدر ادا هلی
زاهنجار و بی اعتدالی دور از کار گشته اند - وضعفای آن اماکن
و غربای آن مساکن با مل حوادث و دستخوش وقائع گردیده
و عرض و ناموس مسلمین بباد فتنه رفته و امن و امان بالکل
منعدم گشته و کار بجای رسیده که از سادات اهل بیت نبوت که

قره العین رسالتند و بضعة بتول زهرا و غلظه بطحا که محبت
اینان اجر تبلیغ اوامر و نواهی و مزد ابلاغ احکام الهی است جمعی
کثیر و غفیر بقتل رساندند تا بدیگران چه رسد - از اینجا که با تقضای
حمیت دین مبین و حمایت ملت متین و ترحم بحال مسلمین
نصاب مکنات و شکر نعمت قدرت که ایزد بیهمال و دادار بیمثال
بفضل کامل و لطف شامل باین مشمول عنایت خود آرزائی
داشته و داد دهی مظلومان و فریاد رسی ستم رسیدگان بر ذمه
همت والا فطرت علیا لازم و متحتم است عنان نیت حق طویست
و عزیمت حقیقت سرپرست هیچدهم شهر صفر ختم الله بالخیر و
الظفر از نوزدهم سال جلوس میمنت مانبوس بهمعنائی ظفرو
همرکابی نصرت از دار السلطنت لاهور بصوب مقر دیوات و اقبال
دار الملک مجد و اجلال کابل معطوف و مصروف گشت و اواخر
ربیع الثانی بمبارکی و نصرت قرین فتح و فیروزی گردیده دار الملک
مسطور از پرتوماهیچه اعلام لامعه فروغ تازه یافت - از اینجا که بشکرگران
بیکران در خور این دولت یز افزون خدا داد و سرانجام فرا خور
این شوکت ابد پیوند ازل بنیاد از توپخانه سنگین و خزانه خارج
از قیاس و تخمین بسرداری فرزندان سعادتمند کامکار مؤید منصور
بختیار قره باصره دولت غره ناصیه حشمت نور حدیقه شوکت
نمره دوحه جلالت پادشاه زاده محمد مراد بخش تعین فرمودیم
با آنکه راهها از کثرت نشیب و فراز جبال و دره های بیمناک و
بسیاری کربوه و مغاب دشوار گذار بود در گذر طول برف بمرتبه که
نظر تند در عبور آن کندی می نمود بیلداران چابک دست و گویم

اندازان چالاک و چست مع مبار زان نصرت شعار جلالت کیش
 و مجاهدان فیروزی آثار سبقت اندیش که جانبازی در راه خدیو
 حقیقی و خداوند مجازی سرمایه حصول سعادت نشأتین دانند و
 معرکه رزم را در تقدیم خدمت ولی نعمت محفل بزم شناسند
 راهی را که چون صراط باریک بنیاد و دقیق بود خبر نکرده و انتظار نبرده
 برف را بجمده رخنه کنند و بدست و سپر و دامن برداشتنند و
 داخل ملک ولایت بدخشان گشتند - و خسرو سلطان خلف نذر محمد
 خان التجا باین درگاه آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد - چنانچه
 امروز درین حضرت بانواع عنایات و خصوصیات کامیاب است - و
 لشکر ظفر اثر قلعه قندز را که حاکم نشین بود و قلعه کهمرد را سر
 سواری مفتوح ساختند و قلعه داران اسیر گردیدند - و دیگر قلاع و
 بقاع مملکت مسطور نیز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
 پادشاه زاده عالیقدر بعد از فتح ولایت بدخشان بسرعت تمام متوجه
 بلخ گردید از بکیه تاب خدمات شیران بیشه و غا نیاروده از جمیع
 اطراف ره سپرد وادی فرار گشته آنروی آب آمون رفتند - نذر محمد
 خان که نه رای ستیز و نه طاقت محصورن گردیدن داشت درحین
 که پادشاه زاده با عساکر فیروزی اثر بنواحی بلخ رسید پسران خود
 را برسم پذیرد آن نو باره بوسطن سلطنت با مقتوب مشتمل برخواهش
 طواف حرمین شریفین فرستاده و آن والا گهر بائین پسندیده سلوک
 نموده به تسلی و دلدهی و دادی کوشیده آنها را رخصت
 انصراف پدش پدر داد - اما فردای آن که حوالی شهر بلخ مضرب
 خیام نصرت گردید خان از استیلاي و هم و توهیات بیجا تمام عیال

و اطفال و مال و منال اندوخته مدّة العمر گذاشته و سبحانقلي و قتلّق پسون را که دران وقت حاضر بودند همراه گرفته دیگران را بجهت عدم حضور گذاشته و اطلاع نداده سراسیمه وار با معدود چند از بلخ برآمده رو بدان آستان آورده - پیداست که آن نقاره دود مان اصلاّب طیبین و سلاله اسلاف طاهرین چنانچه مهین برادرش را باعزاز رخصت حرمین شریفین نموده بودند خان مشقت دیده تعب کشیده را نیز که خواهان این سعادت است با احترام تمام دستوری طواف اماکن متبرکه خواهند داد - هزار شکر کار ساز بنده نواز که تدبیرات این نیازمند درگاه را بتقدیرات خویش موافقت بخشید - الله تعالی چنانچه این فتح نمایان را که کار نامه پادشاهان روزگار است برین نیازمند مبارک گردانید فتح سرقتند و بخارا را نیز نصیب گرداند آمین رب العالمین *

بعد رخصت اسلان بیگ کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنت شدند - مبلغ ده لک روپیه روانه غوربند نمودند - اوائل رمضان از آب نیلاب عبور واقع شد - محمد محسن کرمانی که از ملازمان عمده جانی خان قوزچی باشی ایران بود بعد از قتل جانی خان از اصفهان آمده ملازمت نمود - بعطای شش هزار روپیه و خلعت و اسب سرافرزی یافت - مبلغ بیست لک روپیه روانه کابل ساختند - اعظم خان که بموجب حکم در کشمیر مانده بود آمده ملازمت نمود - وسط شوال بحوالی دارالسلطنت نزول واقع شد پنجاه هزار روپیه بخسرو و بهرام و بیست و پنج هزار روپیه بدیگر پسران نذر محمد خان مرحمت نمودند - و یک فیل با زین نقره و ده هزار روپیه بمحمد بدیع بحر

خمسرو عنایت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را که از منصب
دوازده هزاره هزاره ده هزار سوار معزول فرموده بودند بکمی هفت
هزار سوار بحال نمودند - شکر النساء بیگم عمه حضرت از اکبرآباد برای
تهنیت فتح بلخ رسیده لعل قیمت چهل هزار روپیه گذرانده لک روپیه باو
انعام نمودند - پادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احمدآباد رسیده ملازمت
نمود و بعطای ولایت بلخ و بدخشان از اصل و اضافه بمنصب دوازده
هزاره ده هزار سوار که هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد
و خلعت و دو تسبیح مرورارد و لعل و زمرد و شمشیر خاصه و دو
اسپ از طویل خاص باترین طلا و مینا مع دو پست اسپ از
طویل دریم و دو فیل با ساز نقره و پنج لک روپیه نقد مفتخر ساخته -
وسط محرم مرخص نموده فرمودند که به پیشاور رفته ایام نوروز
بگذارند و در ماه اردی بهشت از آنجا روانه بلخ گردن - بعرض رسید
که راجه رای سنگه و غیره جمعی بحکم از بلخ سرخاسته آمده اند
حکم شد که نگذارند که از آب اتک فرود آیند - و پادشاهزاده باخوه
بدر - سید منصور ولد سید خان جهان را که مغضوب و محبوس بود
بالتماس پادشاهزاده محمد اورنگ زیب خلاص نموده فرمودند
که پادشاهزاده در سرکار خود نگهدارد - مبلغ پنجاه لک روپیه برای
مدن خرج سپاه بلخ روانه پیشاور نموده تاکید فرمودند که قبل از
رسیدن پادشاهزاده با جمعیت شایسته از کتلهها بگذارند - بتعداد
امرائی که همراه پادشاهزاده بعد یافتن اضافه و انعامات مقرر شدند
فهرداخته بتحریر دیگر مدعای بردارد - سی هزار روپیه بمستحقان
تخط دیده رسانند - پادشاهزاده محمد شجاع را نا رسیده هزار سوار

افسانه دادند - سعد الله خان دو لک روپيه را جواهر و لک روپيه را
ديگر اجناس گذراند از جمله آن جواهر لک روپيه قبول افتاد -
ميرزا محمد مشهدي را منصب هزار پانصدي چهار صد سوار
عزائت فرمودند •

محارباتي که ميان منصوبان پادشاهي و ازبکيه گذشته چون
شرح آن طول کلام دارد مجملې بتحرير آن مي پردازد - مکرر
حقيقت نساد عبد العزيز خان پسر نذر محمد خان بعرض رسيد
که براي تسخير بلخ از مورو و ملخ زياد لشکر فراهم آورده و ازبکيه
و المانيان که سيوم و چهارم حصه ان علوفه دار باقي لوت (114)
خونخوار مردم آزار از اطراف جمع نموده قابو طلب است و المانيان
دد سیرت بر سر قلعه داران تازه به تسخير درآمده وقت بيوقت تاخته
و غافل ريخته جمع کثير را بقتل آورده نزديک بود که قلعه را باز
بتصرف در آرند - سعادت خان خبر يافته بگوشمال آن جماعه بدسکل
خود را رسانده و ديگر آنچه از تعدي و ضرر جاني و مالي آن گروه
شقاوت پرده بحال رعایا بل بامرای آن ضلع رسیده از ملاحظه اطناب
سخن بتحرير آن نمي پردازد - اما کلمه چند از حسب و نسب و
افعال و اطوار آن قوم بدسکل مي نگارد - گویند المانيان فرقه اند از
قزاقان از بکيه که خوراک و پوشاک و زیست و کردار آن طائفه
ناهنجار باطوار آدم نمیمانند جمعي اند از شناس صورتان حق
فاشناس که دائم کار آن جماعه دد نژاد بدنهاد اندر ختن مل و زر و

وبال است و همیشه شیوه این طائفه ضلالت پدیده خونریزی و فتنه انگیزی و راه یدداد سپردن و اندوخته هر که بدست آید بطریق سفاکی و بیبایگی بدستور قطاع الطريق بدست آوردن و رجه معاش مخصوص ازان کسب حلال بهمرساندن است - و برای یغملی یابویی نیم مرده چندین بهادر خون آشام برهمدیگر سبقت نموده برقتل یکدیگر مبادرت نمودن سرمایه اعتبار و فخر خود میدانند در جنگ صف باندک غلبه پشت بحریف داده کار بتیر باز گشت زدن رسانده رو بگریز آوردن از جمله صفات شجاعت می شمارند و در سفرها که بقصد غارت مسافت بعیده را در یک دو روز طی می نمایند محتاج خیمه و دیگر مایحتاج سفر نیستند زیر چادر کهنه چندین نفر اعیان شان گذار فراغت می توانند نمود - بهترین غذای شان خون اسب و قمیز ترش و تلقان جو است اگر پارچه گوشت بو گرفته یا چار پای نیم مرده بدست آید بدان تنعم می نمایند و اسپان آنها مثل خود شان سخت جانند که گاه گاه بخوردن کاه و جو که بغذیمت یابند قناعت نموده چهل و پنجاه گروه می دوند و از آب آمو که دریای خون خوار آدم رباست بسرعت هر چه تمام تر گذشتن کار بازیچه سرسری دانند - بسیار شده که روز ده بار ازان آب عبور نموده تاخت آورده اند - باقی اوصاف شان در شاه جهان نامه مفصل درج است - حاصل کلام بادشاه اواخر مفر المظفر بهمعنای ظفر و نصرت دفعه سیوم از دارالسلطنت متوجه دارالملک کابل شدند ، سید منصور پسر سید خان جهان را قلعه دار دارالسلطنت ساختند و پسران و وابستگان نذر محمد خان را با دازا شکوه که بسبب عارضه

اهلیه رفاعت نتوانست نمود در لاهور گذاشتند - بعرض رسید که حکیم
تقرب خان نود سال از مرحله عمر طی نموده جان بجان آفرین
سپرد - حکیم داود را خطاب تقرب خان عنایت فرمودند - سعید خان
ظفر جنگ را بعنایات مفتخر ساخته مع پسران و توابعان نزد شاهزاده
محمد اورنگ زیب بتاکید رخصت فرمودند - از سوانح تازه بلخ
فساد المانیان معروض گردید که چند هزار نفر بر سر اوگر سین
کهچواکه تهاه دار نواح آن ضلع آخر شب رسیدند اوگر سین بتهدیه
سامان جنگ کمر بسته آدم جلد پیش ناظم بلخ روانه نمود و تا رسیدن
کومک بمقابله ومقاتله آن جماعه پرداخت و تاسه روز کار زار مع
روی داد و جمعی از راجپوتان و یندهای بادشاهی بکار آمدند و از
آنها نیز مردم بسیار کشته گردیدند درین ضمن فوج فرستاده بهادر
خان بکومک رسید و المانیان رو بفرار گذاشته خود را بنواح بلخ
رسانده تا خبردار شدن و فوج تعیین نمود بهادر خان اسب و شتر
و گوسفند بسیار فراهم آورده روانه شدند - بعد تفاوت چهار و نیم بهر
فوج تعیین کرده بهادر خان بسردارین نیک نام خان که با دوهزار
سوار تعاقب نموده بود رسید بعد بمقابله جمعی از آن گروه طعمه
تیغ و تیروسنان گشته باقی رو بفرار آوردند - نیک نام خان که
غنایم بسیار از آنها بدست آورده بود بسبب مانده شدن اسبان و
چارپایان که از غارت بدست آمده بود و حائل شدن تاریکی
شب بعد هزیمت دادن آن جماعه در آن مکان فرود آمد - المانیان
اطلاع یافته چون زحل رجعت نموده و با بخت برگشته خود
یک و نیم بهر شب گذشته بود که بر سر نیک نام خان رسیدند -

سبازان شیر شکر مقابل کارزار خصم بدرگزار پا قائم نموده پروانه وار خود را بران گروه نابکار زدند و شرط جانبازی بر روی کار آوردند و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی شدند - آخر کار المانیان را نورد قرار گشتند - بعده که چادر سیاه حجاب شب از میان برداشته گردید از جمله کشتگان آن قوم ظاهر شد که نظریک از سرگروهان معتبر آن گروه که در خدمت بادشاه زاده آمده در جرگه بدهای پادشاهی داخل شده بود باز وقت قابو بقوم خود پیوسته باصل کار خود می پرداخت در آن میان کشته گردید و سر او را بریده آورده بدروازه بلخ آویختند - همچنان در حوالی بدخشان جمعی از المانیان خود را رسانده مواشی و چارپای بسیار رعایا و سپاه از چراگاه گرفته راهی گشته بودند خنجر خان حارس بدخشان خود را رسانده بعد دار و گیر مردانه و تردد رستمه بران گروه غائب آمده بسیاری را بقتل رسانده مواشی را برگرداند - دیگر از سوانح قابل تحریر جنگ قلیچ خان قلعه دار بدخشان است که با دوازده هزار سوار المانیان را داده و چند روز نائز کارزار اشتغال داشت و کار بجائی رسید که نزدیک بود که قلعه بدخشان بتصرف آنها در آید ابو الحسن و راجه راجروپ از قندز بمدد رسیده با همراهان قلیچ خان داد جانبازی دادند و جمع کثیر همراه محمد مراد داروغه و محمد زمان مشرف توپخانه و بعضی راجپوتیه بکار آمدند - و اسپان قلیچ خان که برای خرید بیرون قلعه بسته بودند و فرصت اندرون بران نیافتند بدست تاراجیان افتاد و ایام محاصره بامداد کشید - تفصیل آن خالی از طول کلام ملالت اثر نیست

حاصل سخن تا دو هفته سپاه اندرون و بیرون فرصت دم آب آشامید
نداشتند و هر روز جمعی از هر دو طرف کشته می شدند تا آنکه
سرداران آن جماعه از راه حیل و غدر از ملاحظه رسیدن فوج دیگر
بمدت بلایه و مداحی پیش آمده پیغام صلح بپایان آوردند - درین
ضمن بآرامش و بهشت باریدن گرفت و تردد توپ و تفنگ در میان
نماند و آنها خیره شده به پیکار زور آوردند و آبی که بشهر می آمد
بریدند و کار بر محصوران بسیار تنگ گردید - اما بهاداران رزم آزموده
کارزار دیده دل از دست نداده دست از کارزار و تردد باز نداشتند -
تا آنکه از اطراف کومک پادشاهی رسید و مفسدان بدعالم رو بفرار
آوردند •

دیگر از جمله سوانحی که در غور بر شاه بیگ خان دوباره
رو داده و بتحریک خواجه کلان و قاضی تیمور که از اعیان غور بودند
و با مخالفان باقامه و پیغام همدستان شده فوج بر سر شاه بیگ خان
طلبیدند و بخیه آنها بر روی کار افتاد و آخر همه آنها بمکانات
رو بکار خود رسیدند - و دیگر مکروهات که بفوجها و بندهای پادشاهی
رسیده اگر بذكر آن پردازد از سر رشته سخن دوز می افتد لهذا بتحریر
باقی احوال نذر محمد خان عنان خامه را معطوف میسازد •

چون نذر محمد خان همراه قتلک پسر و چندی از ازبکان و غلامان
رو بایران آورد قاسم پسر خسرو نبیره نذر محمد خان با چند امیر
مثل پادگار قلی و عاشور قلی و غیره دوازده نفر سردار و سه صد
سوار در راه بدو پیوستند بهمراهی آنها به بلده حاکم نشین مرور رسیدند
هفته آنجا توقف ورزیده از آنجا خود را بمشهد مقدس رسانده

یازده روز مقام نموده چون دید که موافق چشمداشت از طرف شاه ایران طریقه استقبال و مهمان پرستی که با برادر گلان او نموده بودند در باره او بظهور نیامد خواست برگردد - مرتضی قلی خان ناظم مشهد اطلاع یافته جمعی از قزلباش را فرستاده درخانه او کشک نشانند لهذا خجل زده و ناچار گشته راه صفاهان اختیار نموده چون به بسطام تعلقه عراق رسید شاه عباس محمد علی بیگ را که سابق بمسافرت هندوستان آمده بود بمهمان داری او مع نقد و جنس روانه نمود - بعد رسیدن محمد علی بیگ از راه کاشان نزدیک اصفهان رسید شاه خلیفه سلطان را که از پادشاه زادهای مائزندان و وزیر و داماد شاه می شد باستقبال فرستاد و فرمود که موافق رویه مهمان نوازی یک کوره پاندا از اول پارچه رنگین و چپینت بعده قطنی و دارائی و نیلک و مشجور و زربفت فرش نمودند - اگر چه در هندوستان ضابطه است پارچه های پای انداز را بطریق ذوات بهم درخته از نظر گذرانده بتوشک خانه حواله می نمایند اما در ایران پای انداز را بطریق واقعی نموده بشاطر باشی و عمله و فعله سواری انعام میفرمایند - نذر محمدخان فرمود که در سرکار او ضبط نمودند بعده که نزدیک دروازه شهر رسید شاه خود استقبال نموده باعزازی که مخصوص خاندان آن درویشان و برگزیده سلسله صفویه است و با مهمان موافق و مخالف طریقه مسافر پرستی بجای می آرند در خورده بباغ متصل شهر که برای او قرار نموده بودند برده فرود آوردند و بعد فراغ خوردن ماحضر باز همراه او سوار شده چون داخل شهر شدند شاه بخانه خود رخت و نذر محمد خان را مکانی که برای او مقور کرده شده بود فرود آوردند

روز دیگر باز شاه بدیدنش رفت و بعد استفسار احوال و اظهار تفقد بدولتخانه خود مراجعت نمود روز سویم نذر محمد خان بدیدن شاه آمد و سه ساعت نجومی نشسته طعام خورده مراجعت نمود - بعده شاه نذر محمد خان را مدعو ساخته طلبیده بعده که استفسار احوال بمیان آورد نذر محمد خان از بیونائی و شرارت نوکران و از بکن نمک بحرام و شکوه پسر بدانجام و سرگذشت خود ظاهر ساخت و خواهش کمک بمیان آورد - شاه در جواب بتسلی پیش آمد - دیرین ضمن خلیفه سلطان گفت هرگاه از بکیه با پسر شما اتفاق و با شما اتفاق ورزیده ملک بشورش آورده باشد و ملک از دست رفته باشد کمک بردن چه سود خواهد بخشید - نذر محمد خان جواب داد که از شما کمک و نصرت از باری تعالی مطلوب است بعده شاه چراغان نموده نذر محمد خان را باز بضيافت طلبید - نذر محمد خان بادل گرفته رفته چون خار خار جواب خلیفه سطر بجای پیکان تیر در دل او جا گرفته بود بخاطر آشفته و لب شکریه آورد سیر چراغان نموده بخانه خود رفته بمعارض یا عارضه و انعی خانه نشین شد - بعده که شاه بعیادت او رفت بیدماغانه و بی ادبانه با شاه سلوک نمود و وقت آمدن و برآمدن شرط استقبال و مشایعتی که باید بظهور نیامد شاه رنجیده خاطر برآمده با همراهان گفت چه کنم مهمان ناخوانده هدیه خداست والا این مرد خودائی مزاج چنان سلوک مرعی میدارد که پنداری من بدر خانه او با احتیاج رفته ام - باوجود از وضع نا محمود او که روز بروز بر خاطر شاه نگرانی می نمود در توجه و رویه مهمانداری شاه قصور راه نیافت تا آنکه نذر محمد خان محمد

علي بيگ مهباندار را طلبیده پيغام شکوه آميز بميان آورده گفت
من براي خوردن طعام و مير چراغان نمودن نيامده ام چشم اعانت
و مدد تنبيه پسر غدار و از بکل ناهنجار و بر آوردن فوج هندوستان
داشتم حالا که شاه بحال من نمي پردازد اراده بيت الله دارم و
ميخواهم که شاه مرا ماذون سازد که مشت استخوان خود را بآن
مکان متبرک برسانم شاه در جواب گفت که هنوز از شما گرد راه نکل
نيافته و انحراف مزاج راه يافته چند روز در سير باغات و نقرج
عمارات و کشتکار طبع را بحال آرزد و باهم صحبت بداريم بعد
موافق ادعای خاطر شما بعمل خواهد آمد نذر محمد خان در جواب
گفت که زياده برين صبر نمیتوانم نمود و چاره کار بجز اختيار نمودن
سفر حجاز ندارم - پادشاه خليفه سلطان را براي تسلي و دلداري خان
ساجت نشان فرستاد و نذر محمد خان همان جوابهاي درشت
داد - و بار ديگر خليفه سلطان فهماند که شما را رضامندي شاه ضرر
است در صورت اراده سفر بيت الله نيز برخصت شاه روانه شويه
خان در جواب بيد ماغانه گفت که من در بند رضي کمي نيستم
خردا روانه مي شوم - و روز ديگر که زياده از دو هفته از رسيدن نذر
محمد خان نگذشته بود از شهر برآمده در باغي که وقت آمدن
نذر محمد خان و شاه هم نمک گشته بودند فرود آمد - دريم آن روز شاه
خليفه سلطان را باد يگر ارکان سلطنت خود نزد خان سودائي مزاج
فرستاده دلداري نمود و روز ديگر خود تشریف آورده آنچه شرط
دلداري و سلوک بود بجا آورده دوازده هزار تومان که چهار لک
روپيه باشد نقد و قدری جنس مرواريد و زربفت و غيره که لڑ هزلو

تومان زیاده قیمت داشت تواضع نمود و سارو خان (۱۱۵) را با جمعیت شایسته همراه مقرر کرده حکم بنام حاکم خراسان برای مدد و کمک مقرر ی آن سرزمین نوشته داده مرخص ساخت - نذر محمد خان بسارو خان گفت که بسبب عارضه بدنی مزاج من سرمای این ملک را بر نمیدارد بنابراین برای مائندان که گرم سیراست خودم خواهم رفت - شما قتل محمد پسر مرا با خود گرفته با اسباب زیادتی بمشهد رفته انتظار مرا بکشید که باهم آنجا ملاقات خواهم نمود - قاسم نبیره خود را همراه گرفته جریده برای استر آباد از بسطام سر بر آورده بمشهد رسیده بسارو خان که قبل از و رسیده بود در خورده گفت من برای مرور میروم بسبب کمی آب عبور ما و شما با لشکران را خالی از تصدیع نخواهد بود - شما لشکر خود را باقش (۱۱۶) خراسان فراهم آورده انتظار نوشته من کشیده هر جا بنویسم خود را برسانید - و بعد توقف پنجروز در مشهد باتفاق پسر و نبیره برآمده چون بمر رسید از راه بدخلقی و سودا مزاجی با علی قلی خان حاکم مرو صحبت موافقت ننموده او را از خود آزرده ساخت و بمر داخل نشده بالا بالا روانه گردیده چهار فرسخی مرو فرود آمد - و چندی مقام نمودن ضرور گردید - درین ضمن کفش قلیخان (۱۱۷) که از امرای نامی و هواخواه لو گفته میشد با صد دود سوار میداده گفت که رؤس ازبکان

(۱۱۵) ن - سارو خان *

(۱۱۶) در بادشاهنامه هراة نوشته *

(۱۱۷) در بادشاهنامه کفش قلیخان نوشته *

بشما خطوط غدر آمیز مشتمل بر طلبیدن شما و اطاعت خود
 نوشته اند و دیگر ندامت افعال گذشته و الحاح قبول التماس
 حال بسیار نموده اند زنه از حرف و نوشته آنها را مقرون بصدق ندانسته
 فهمیده قدم پیشتر باید گذاشت و فکر استیصال آن طائفه بدستگاه
 واقعی باید نمود که آنها در تمهید و تدبیر دستگیر و هلاک ساختن
 شما از شما ساعیترند - خان هم تصدیق قول او نموده قرار یافت
 که از الوس قلماق جمعیت طلبیده خود را بقلعه میمنه رسانده
 اول بتسخیر آن پرازند پس اول پسر خود را با فوج فرستاده دو ماه
 محاصره نمودند کاری نکشود و باز خود را رسانده کدو جهد تلم بکار
 برده یکماه دیگر صرف اوقات نمود - باوجود رساندن چهار نقب زیر
 حصار که سه نقب را محصوران پی برده فقیله باروت را دزدیدند
 و یک نقب را آتش دادند و بیست و پنج دزعه دیوار پرید - چون
 در همان اوان فوج پادشاهی تعیین نموده بهادر خان بمدد قلعه دار
 رسید شادمان بیگ قلعه دار نیز با مردم دیگر از قلعه برآمده وقت
 یورش بر آنها تاخت و حملهای نمایان آوردند کاری نتوانستند ساخت
 بلکه نذر محمد خان باجمعی زخمی گردید - درین ضمن خبر
 رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با مراکب کواکب شمار انتشار
 یافت و نذر محمد خان بر گشته طالع دل و حوصله باخته بناگامی
 از پای قلعه برخاست - و متصل خبر شنید که بهادر خان باستقبال
 پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از بلخ برآمده و مزاج گویان
 مصلحت دادند که اگر درین وقت خود را بطریق یلتغار بنپای تخت
 بلخ برسانند اغلب که مردم اندرون شهر و هواخواهان اطراف معارفت

نمایند و تسخیر بلخ باسانی میسر آید - نذر محمد خان ابتداء گوش
 باین مصلحت خام نداد آخر کار قرار بران یافت که قتل محمد
 پسر خود را با فوج و جمیع سرداران هم مصلحت بطریق یلغار باراد
 تسخیر بلخ روانه سازد - اگر قتل محمد بمدد و کمک هوا خواهان
 اندرون و بیرون مستطهر گشته نذر محمد خان را بطلبد خود را
 برساند و قتل محمد را با مردم کار طلب روانه ساخت بعد
 روانه شدن باز رایها برگشت و همدان گفتند درینوقت
 پسر خود را با جمعیت بامید از بکان موافق پیشه از خود جدا
 ساختن از آئین خود دورست اغلب که قتل محمد را همان
 همراهان از راه پیش برده وسیله پیش آمد ترقی خود دانسته او را
 بخوشی و ناخوشی تحفه راه آورد نزد عبد العزیز خان ببرند یا نزد
 پادشاه محمد اورنگ زیب رجوع آرند - نذر محمد خان نیز ازین کلمات
 هوش افزا نظر بر مال کار نموده خواست پسر خود را برگرداند و
 خواجه عابد نام را که همد و همراز پدر و پسر بود برای برگرداندن
 قتل محمد روانه نمود بعده که خواجه عابد بقتل محمد رسید و
 همراهان او برین معنی اطلاع یافتند گفتند که چون دولت از
 نذر محمد خان رو تافته از برگشتگی طالع مردم وسواس و هراس
 تازه در دل او راه می یابد و هر لحظه فکر اندیشه باطل در خاطر
 میگذرد صلاح دولت درین است که خود را نزد برادر کلان رسانده
 شریک دولت و گنج بی رنج او باشند قتل محمد این
 مصلحت را بگوش بند نبوش شنیده همراهان را در مراجعت
 و زفات مختار ساخت اکثر زفات نمودند درین ضمن قریب

دوازده هزار سوار المانیان بسرداری محمد بیگ قلماق بقتل محمد در خورده ظاهر ساختند که عبد العزیز خان فوج عظیم برای طلب همه که هر جا یابند و بهر صورت که دانند بخوشی و ناخوشی شمارا نزد او به برند تعیین نموده و ما هم بهمین خدمت ماموریم رفیق او گشته باعزاز و احترام تمام نزد عبد العزیز خان تحفه بردند و عبد العزیز خان استقبال نموده بکمال برادر نوازی سلوک مرعی داشته گرد غربت از روی او رفت - پادشاه زاده محمد اورنگ زب بعد رسیدن پیشاور موافق حکم سه ماهه بهمه بندهای پادشاهی نقدی و جاگیر دار بدستور سابق رسانده از آنجا کوچ نموده اوائل اردیبهشت داخل کابل شده سه روز آنجا توقف نموده مردم آنجا را نیز از رساندن مساعدت فارغ ساخته باخود گرفت و باتفاق امیر الامرا پیشتر مرحله پیمای گردید بعده که داخل دره شدند خلیل بیگ از کمرد خود را رسانده حقیقت را ظاهر ساخته باز برای تحقیق و پاک نمودن راه مرخص گردید باوجود پانصد سوار با او بیش نبودند و فوج ازبکیه که در اطراف غارها هزارها در کمین انتظار شکار بودند ناگهان برو تاخندند و او مردانه وار بآنها مقابله نمود عجیب زد و خورد بمیان آمد و جمعی از هر دو طرف گشته شدند و باوجود غالب آمدن ازبکیه آن قدر استقامت ورزید که بعد رسیدن خبر پیداشاهزاده فوج کومک بار رسید و ازبکیان فرار نمودند روز دویم مابین راه خبر رسید که ازبکیه و المانیان بسیار دو سه فوج نموده در اطراف کمین گاهی قلب دارند پادشاهزاده بامیر الامرا پیغام نموده که باهتمام فوج هر اول پرداخته از دست برد مفسدان خبردار

باشد و آن روز هرجا که نشان ازبکیه پیدا می شد نشانه گلوله تفنگ و تیر می گردید و مقابل قائم نتوانستند شد روز دیگر که از تنگنای دره گذشتند جوق جوق ازبک از هر طرف نمودار شده آغاز شوخی نمودند و جمعی از مردم پیش و اطراف لشکر را زخمی ساختند و تمام منزل جنگ کفاز میرفتند از هر طرف که بر آنها حمله می آوردند فرار نموده باز از طرف دیگر نمودار می شدند وقت رسیدن بمنزل و فرود آمدن نیز دست و پای بسیار زده آخر روز مفقودالامر شدند وقت شب بامیرالامرا خبر رسید که قتل محمد با ده هزار سوار ازبک فردا مقابل لشکر پادشاهی خواهد شد و دو فوج پنج پنج هزار سوار ازبک هر دو طرف او دارند امیرالامرا از شنیدن این خبر با سرداران مصلحت نموده جمعی از بهادران رزم طلب را با سرداران کارزار دیده و فیلق هوش ربا و کوس و کرنای خورش افزا همراه داده چهار پنج فوج مقابل آنها مقرر و تعیین نمودند و فوجها هر طرف گروه گروه با دبدبه و شکوه بخانهایی کمان در آمده شمشیر کشان جوشان و خورشان ازبک جوان و نعره زنان اسپها بجولان در آوردند و هر طرف که اثر سیاهی آن گروه ظاهر میگردد هدف تیر و سنان مبارزان معرکه رزم و جلالت میگشتند و مردم جوق جوق فوج پادشاهی با تیغهای آخته اسپ تاخته بمدد همدیگر میرسیدند و ازبک بیشمار قتیل و اسیر گردید آخر روز بهزیمت آوردند و چند گروه فوج پادشاهی تعاقب نمود و تردد سرداران دژان روز نزد پادشاه زاده بسیار مستحسن افتاد و آفرین نمودند •

چون خبر واقعه امالت خان که اختیار مقدماته ملکی و

مالی بلخ بار وا گذاشته بودند بعرض رسیده بسیار افسوس نمودند و بر جوانی و کاردانی او تاسف زیاد بر زبان آوردند و خلیل الله خان برادر امالت خان از شنیدن حادثه جانکاه برادر عنان طاقت از دست داده التماس استعفاي منصب و ترک علائق دنیوی به بیان آورد هر چند در تسلی او کوشیدند فائده نه بخشید و منزوی گردید این معنی نیز بر ملال خاطر پادشاه حق شناس و بادشاه زاده والانزاد افزود و دیگر و اماندگان او را بانواع عذایات معزز ساختند *

سلخ ربیع الاول حضرت اعلی داخل دار الملک کابل گردیدند در بی سال سعد الله خان و اسلام خان صوبه دار دکن بانتهای ترقی دولت رسیده هر یک بیایه هفت هزار بی هفت هزار سوار که بر ارودی دوازده هزار سوار باشد رسیدند و مورد دیگر عذایات گردیدند - ذوالقدر خان را که دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار بود پانصدی پانصد سوار اضافه داده پانزده لک رویه خزانه همراه او روانه بلخ ساختند - پادشاه زاده محمد شجاع از بنکلا رسیده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد مراد بخش که با وجود بحالی منصب لغایت حال از مجرا ممدوع بود بموجب حکم باستقبال برادر رفته همراه محمد شجاع تسلیمات عفو تقصیرات نمود - از واقعه دارالسطفت بعرض رسید که سید جلال بخاری صدرالصدر بروضه جنان شتافت - راجه جیسنگه را اضافه هزار سوار و خلعت و جمدهر عطا نموده بیست لک رویه بجهت متعینه بلخ همراه داده جمعی از راجپوتان با نام و نشان بار تعین نموده روانه ساختند - چون عبد العزیز خان از شنیدن ورود مرکب انواع

پادشاهی فوج گران شایسته با مصالح کارزار بسرداری بیگ اوغلی خان که از سرداران نامی توران بود برای مقابله پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب بطریق هراول ساخته روانه ساخت و تاکید برای گذشتن از آب آمون نمود و خود نیز به تهیه برآمدن بالشکرگران پرداخت بهادرخان برین خبر اطلاع یافته رام سنگه را در بلخ گذاشته خود بانفوج شایسته بقصد استقبال و سر راه غنیم گرفتن که هر کدام اول اتفاق افتد برآمد و کنار پل نذر محمد خان بی آنکه با ازبکيه ملاقات رود دهد ملازمت پادشاه زاده نمود و غره جمادی الاولی پادشاه زاده ببلخ رسیده اندرون و بیرون قلعه را که به پنج کروه دور قلعه به پیمودن در آمد ملاحظه نموده بیرون شهر فرود آمدند - درین اوان خبر رسیدن دو فوج گران عبد العزیز خان بسرداری قتل محمد و بیگ اوغلی خان بسرحد بلخ انتشار یافت پادشاه زاده بعد از بندوبست ضروری که اکثر شرفا و اعیان بلخ که بخاندان عبد العزیز خان رشتۀ قرابت داشتند و اولاد خواجه پارسا و دیگر نجبهارا که بودند بانواع لطف و انعام نواخته بعضی را که گمان نفاق بآنها بود بحسن تدبیر با خود گرفته مدهو سنگه و راورتن را با شمشیر خان برای حراست قلعه بلخ گذاشته تنخواه سه ماهه مردم را تقسیم نموده در سه روز از همه کاروبار فراغ حاصل کرده باهتمام فوج بندی پرداخته بهادر خان را مع همراهان هراول و امیر الامرا را برنغار و سعید خان را جرنغار نموده کوچ فرمودند و برای احتیاط راهها و بستی پل برسر معبرها مردم کار دیده تعیین ساختند بعده که بموضع تیمور آباد رسیدند از شنیدن آوازه غنیم که بمسافت قریب فرود آمده بودند لشکر به ترتیب فرود آمد

و روز دیگر وقت سوار شدن که بهادر خان و امیر الامرا براه افتاده بودند از هرطرف فوج ازبکيه و المانیان نمودار گشته یکبارگی خود را تا اردو رسانده شوخی از حد گذرانده از اطراف هجوم آوردند و بهادران رزم جو و دیگر مبارزان از هرطرف خبردار گردیده گرم پیکار گشتند و امیر الامرا و بهادر خان را در راه بآن گروه اتفاق نبود عظیم افتاد و خبر ببادشاه زاده رسید راجه ستر سال و اله وردی خان بمدد مامور گردیدند و ازبکيه اطراف سعید خان را که بسبب عارضه بدنی درخیمه خود بود فرو گرفتند و سعید خان با ضعف بدن بمقابله و مقاتله آنها پرداخت و هرطرف آتش قتال و شعله جدال زبانه برکشید و بزبان توپ و تفنگ و غریدن بان آتش فشان خبر مرگ بگوش هوش باخنگان میرسید و هر بار که از یمین و یسار سه چهار هزار سوار ازبکيه و المانیان خونخوار چون سیل دمان رسیده حمله می آوردند بعد ازان که جمعی طعمه تیر پران و تفنگ سوزان میگرددند رو بفرار آورده باز بشوخی نمودار می شدند و بیچستی و چالاکي باعث هلاک بعضی بندهای پادشاهی میگرددند بهادر خان ازبکان مقابل خود را از پیش رو برداشت و بهادران فوج امیر الامرا قبل از رسیدن کومل چپقلشهای مردهانه بکار بردند و بسیاری از بکان بی باک را مقتول و زخمی ساختند و هزیمت داده تا دیر سرداران رساندند و چند اسب با اسب خاصه قتل محمد بدست آورده برگشتند چون سعید خان بعلت ضعف بدن خود بر اسب سوار نتوانست شد بخشی او با چهار صد پانصد سوار مقابل آن جماعه شده بعد از کشته شدن جمعی از همراهان مغلوب گشته باحاطه آنها در آمد سعید خان

لطف الله خان و خانه زاد خان هر دو پسر خود را بکومک تعیین نمود هر دو مبارز پیشه داد شجاعت داده بعد بکار آمدن بعضی از جان بازان زخمهای تیر برداشته از پدر کومک طلبیدند - معید خان چون شیر غران نعره زنان خود را رسانده با کمال ضعف و ناتوانی چند از بک اجل رسیده را که بران جوانان زخم رسیده هجوم آورده بودند بذات خود بشمشیر جان ستان از پای در آورد و رستخیز عظیم و زد خورد عجیب بمیان آمد - درین حال پای اسب سواری سعید خان بر مغاک فرو رشت و زخمی بسعید خان رسید که از زمین بر زمین میل نمود و با وجود که دو سه زخم دیگر بر آن بهادر دل شیر نبود رسید باز برخاسته سه چهار حریف مقابل را از پا درآورد و در همان آن که لطف الله خان متوجه مدد پدر گردید از رسیدن تیرهای جان ستان که بیایی بسرو سینه او میرسید از پشت اسب بزمین نارسیده بعالم دیگر واصل گردید خانزاد خان نیز بعد تردد نمایان بزخمهای بیکران از اسب افتاد بعده که خبر تسلط ازبکیه پادشاه زاده تهمتن نژاد رسید •

• بیت •

تهمتن بشورید زین آگهی • بجناباند دیهم شاهنشهی

بتعجیل تمام رخ فیل سواری خود را بآن طرف گردانده با سوار و پیادگان توپخانه جهان آشوب و فوج جلوی خاص بقصد تاختر اسب خواری بران ازبکان جفا پیشه و برهمزدن بساط هجوم آن مدبران بمدد خان مغلوب متوجه گردید و غلغلۀ کوس و کرنا بر چرخ برین پیچید - فوج ازبکیه بشوخی تمام جلوریز بمقابله پادشاه زاده عدو مل رسید و نعرۀ صف ربائی مبارزان جانباز از هر طرف

بلند گردید *

* بیت *

شد آن لحظه هول قیامت عیان • بگردون برآمد نفیر و فغان
 سپاهی چو دریای جوشان بجنگ • همه تیز کرده به بیداد چنگ
 همه جنگ را تنگ بسته میان • بگردون بر آورده گرز گران
 بادشاه زاده که همیشه در معرکه رزم آئین سر رشته بزم را از دست
 نداده هر وقت رای سلیم را کار میفرمود فرمود که دو فیل محبت
 کوه شکوه شیر صولت را پیش قدم فوج ساخته بهمقدمی بهادران
 صف شکن بران گرده دوانند و از اطراف مبارزان یکه تاز تاخته از
 بلند ساختن شلک توپخانه غلغلۀ عظیم و شورش سراپا بیم در دل
 و جان از بگان عاقبت وخیم اندازند و بعد کشته شدن و زخمی
 گردیدن بسیاری از بگان رو بفرار آوردند درین ضمن نوکران عمده سعید
 خان فرصت یافته خود را رسانده سعید خان را با هردو پسر از
 میدان کار زار برداشتند خانزاد خان که هنوز بمقی درو باقی بود
 بتأشاره و لکنت زبان از احوال پدر استفسار نموده بتفاوت یک پهر
 روز نوزد سفر آخرت گردید - حاصل کلام از اول روز تا شام بهادران
 با نام و ننگ دران جنگ دایه جلالت دادند و بسعی پادشاه زاده
 غنیمت نصیب آخر روز آن جماعه رو بفرار آوردند اما بسبب آنکه مابین
 هردو فوج چندان مسافتی نبود از ملاحظه باز گشت و شبخیز
 آوردن بسیاری از سرداران بالای فیل و اسبان طلایه کنان شب را
 بصبح رساندند و رز دیگر امیرالامرا معروض داشت که صلاح دولت
 درین است که خصم را فرصت نداده بر نگاه آن جماعه تاخته
 گوشمال واقعی داده آید و از سرنو ترتیب فوج نموده بهیر خود را

پراچپوتان شجاعت نشان سپرده بر بنگاه و مقابله مخالفان روانه شدند - نزدیک بنگاه نرسیده که فوج فوج از بیکه بآراستگی تمام اسپ تازان در برابر فوج پادشاه زاده جلوه کنان رسیده بشوخی پیش آمدند و بضرب گوله و بان و تیر و شمشیر بهادران جانباز جان بباد فنا داده باز حمله می آوردند و آدم بسیار از مردم پادشاهی نیز از مدمات تیرباران آنها بکار آمدند - درین ضمن لشکر از بیکه سه فوج شده دو فوج مقابل سرداران یمینی و یسار پادشاه زاده آمده صدای داروگیر بلند ساخته طرف خود مشغول نمودند - و فوج سنگین سوم غافل بر سر هراول تاخت و آن هر دو فوج نیز با هم اتفاق کرده ده دوازده هزار کمان دار یکبار بختانهای کمان در آمده آن واحد امان داده تبر باران عجب نمودند و جمع کثیر را کشته و زخمی ساختند داروغه توپخانه و دیگر بهادران شیر شکار به پیکار آن جماعه خونخوار در آویخته داد تهوری داده سینها را سپر بلا و هدف تیر آنها ساخته بمحلهای پدایی آن جماعه را از مقابل برداشتند - درین آوان بیگ اوغلی سردار دیگر با فوج تازه رسیده آن گروه هزیمت یافته را نیز برگردانده و از سرنو بازار گلزار گرم ساختند و فوجی بر سر راه هراول گذاشته باقی فوج رو بروی امیر الامرا رسیده چند هزار تیر یکبار از خانه کمان ببارش آوردند امیر الامرا با همراهان مقابل تیر هجوم و تیر باران آن قوم شوم بهدد ذوالفقار حیدر کرار ثبات قدم ورزیده کوشش و کشش بسیار نمود اما نزدیک بود که ازان نایستان بلا چشم زخم بفوج امیر الامرا رسد - درین حالت پادشاه زاده نامدار با فیلان شیر شکار و فوج عدو مال بهدد رسیده باعث

تقریب دل بهادران نبرد جو و مبارزان پلنگ خو گردید و در طرفه
 العین جمع کثیر از بکیه را طمعاً گولۀ تنگ و تیغ و سنان ساختند
 و تفرقه تمام در جمعیت آنها راه یافت - و دران وقت پادشاه زاده
 از راه منصوبه باری جمعی از سرداران راجپوتیه را بر سر بنگاه از بکیه
 تعیین و روانه نمود - چون آن جماعه بران اطلاع یافتند تزلزل تمام در
 تفرقه خاطر آنها افزود و کارزاری که بهئیت مجموعی می نمودند
 بجنگ بگریز مبدل گردید و برخی بنگاهبانی بنگاه از عرصه
 کارزار رو تافتند و افواج پادشاهی بتعاقب تاختند و هزیمت عظیم
 بر فوج از بکیه روداد و اسباب و خیمه بسیار بدست سپاه
 هندوستان افتاد و چند هزار نفر از رعایا و مردم لشکر که بدست
 و اسیری آنها در آمده بودند خلاص گردیدند - روز دیگر خبر رسید که
 قبل از هزیمت یافتن ازبکان عبد العزیز خان فوج گران بمرداری
 سبحان قلی برای تاخت بلخ تعیین نموده بود قتل محمد و دیگر
 سرداران هزیمت خورده خود را بآنها رسانده اراده تاخت بلخ دارند -
 پادشاه زاده از استماع این خبر متوجه بلخ گردید و مابین راه دوسه
 جا بآن گروه مقابله و نبرد واقع شد و جنگ و رستخیز عظیم روداد
 و هرگاه کار و عرصه کارزار بر فوج پادشاهی تنگ میگردید پادشاه
 زاده و امیرالامرا خود را بکوملک میرساندند - و مکر کار بجائی رسید
 که پادشاه زاده و علیمردان خان بذات خود بکارزار پرداختند و بعضی
 بسیار لشکر و اردو از شریجوم آن گروه شوم محفوظ ماند - درینوا خبر رسید
 که عبد العزیز خان خود با باقی فوج رسید، بلشکر خود پیوست و قرار
 داده که در لشکر او نقاره نفوزند و خود در قول نباشد و نشان و

علامت سر فوجی با خرد نگاه ندارند - بعد رسیدن عبد العزیز خان تعداد لشکر از بکیه از اندازه شمار و قیاس گذشت و چون مور و ملخ در دشت و صحرا پراکنده گردید و جنگ و محاربات که در هر منزل و هر روز رو میداد اگر بتحریر آن قلم را رنجه دارد باعث ملال مستمعان و مطالعه کنندگان خواهد گردید - حاصل کلام هر روز جمعی از هر دو فریق کشته و زخمی میگرددند و هرگاه بر فوج پادشاهی از بکن زور می آورند پادشاه زاده بغریاد و کومک میرسید - روزی عبد العزیز خان هفت فوج با سرداران کارزار دیده مقرر کرده از هر طرف بر افواج پادشاهی هجوم آوردند ازان جمله یادگار بیگ که میر توزک و میر شمشیر قدیم الخدمت نذر محمد خان بود از شجاعان یکه بهادر گفته می شد با دوسه هزار سوار یکه تاز اسپ تاخته شمشیر آخته برابر امیر الامرا رسید و هیچ نمانده بود که باعث قطع شجر حیات آن سپه سالار گردد امیر الامرا برابر او شمشیر از نیام بر آورده حمله آور گردید و بمدد طالع دود مان تیموری حریف را زخمی و دستگیر ساخت - بعده که نزد پادشاه زاده حاضر آوردند پادشاه زاده بر امیر الامرا آفرین گفته در بغل گرفته یادگار بیگ را بشفاعت امیر الامرا تسلیم عفو تقصیرات فرموده امیدوار عنایات و بندگی پادشاهی ساخت - روز دیگر از بکیه بهیئت مجموعی سوار شدند - و محاربه جهان آشوب و کارزار عظیم بمیان آمد و در درباری خونی بهم پیوستند *

چو شد روبرو هر دو قلب سپاه • کشیدند شمشیر در رزم گاه
دو لشکر در آمیخت با تیغ و تیر • بگردون در آمد مدای نغیر

آن روز غلبه از بکيه بجائي رسيد که سه چهار هزار سوار جلو ريز داخل اردو شده چون سيل دمان خود را بکار خانجيات رسانده چندين قطار شتر پر از بار سرکار پادشاهي و بعضی امرا و صرافه بازار پيش انداخته روانه شدند و زن و فرزند بسيار مردم لشکر بدست آوردند - امير الامرا خبر يافته از عقب شتافته بذات خود آن روز تردد جانبازي که انتهای شرط جلالت و تهور يست بکار برده بعد کشته شدن جمع کثير از طرفين چند قطار شتر کارخانجيات پادشاهي و اکثر امرا را بر گرداند اما نقصان و خرابي بسيار بمردم بازار و سپاه رسيد *

ديگر از جمله منصوبه سازي پادشاه زاده که در وقت غلبه جنگ بکار برده شمع می نگار که روزی در عين گرمي کارزار و هنگامه داروگير خبر رسيد که شادمان بيگ و محمد طاهر خراساني که آخر صف شکن خان شده بود از تعلقه تهنه خود بکومک می آمدند قريب دو هزار سوار از بکيه سر راه آنها در مکان قالب گرفته محاصره نموده کار بر آنها تنگ آورده اند و سواي دو صد بند و تيجي و کماندار که استقامت ورزیده مانده اند ديگر اميد مدد و کومک نمانده و اغلب که آنها کشته شوند پادشاه زاده از شنيدن اين خبر جمعي از فوج خاصه خود و امير الامرا که بصد دو صد سوار نمي رسيدند با علامات و نشان سواي خاصه بمدد آن جان باختار روانه ساخت از بکان ازديدن و شنيدن آوازه رسيدن سواي خاصه پادشاه زاده رو بگريز آوردند و شادمان بيگ و محمد طاهر نزد پادشاه زاده جان سلامت رسيدند - کوتاهي سخن آنکه ناهفته هيچده روز آدم واسپ از نبرک نياسود و حکم شده بود که نان و

است و نسبت به پدر رعیت پرور و آباد کار واقع شده و من هم او را فرزند خوانده بخطاب تلخیص خان مخاطب ساخته ام امید وارم که این ولایت بدو مرحمت شود و پای نزاع و خونریزی محملتان از میان برطرف گردد - پادشاه زاده در جواب گفت که بدون حکم پادشاه من جواب این نمیتوانم داد - بار دیگر که سواد بلخ نزدیک رسیده بود عبدالعزیز خان پیغام داد اگر پادشاه زاده اینجا فرود آمده بیاسایند می خواهم که بیگ او غلی خان و یلنگ توش را بخدمت پادشاه زاده برای بعضی پیغام بفرستم پادشاه زاده جواب داد که شهر نزدیک رسیده در اینجا که نزول واقع شود هر کرا دانید بفرستید - ازین آمد و رفت پیغام آوازه مصلحه نمودن در لشکر انتشار یافت - و لشکر هیچکدام جمادی الاولی در ظاهر سواد بلخ نزول فرموده سه مقام نمودند - و از لشکر عبدالعزیز خان ازبکيه و المانیان اسپان و مادیان برای فروختن در اردری پادشاهی می آوردند پادشاه زاده آنها را خالی از ماده غدر نمیدانست لهذا کوتوال اردو را فرمودند که ازبکيه را از آمدن در اردو و خرید و فروخت مانع آیند تا بر اسرار لشکر اطلاع نیابند - و قرار بران یافت که شاه زاده محمد سلطان را با بعضی امرا و مردم زخمی در بلخ گذاشته جریده گشته بالشکر عدو مال بگوشل ازبکان بدسگال پردازند - از شهرت این خبر المانیان و اکثر ازبکيه که مراجب و وجه قوت حلال و کسب مال آنجماعه یغمان نمودن است و درین هنگام هیچ چیز از وجه تاراج عائد آنها نگردید بلکه اکثر اسباب و مال اندر خفته سابق بباد فنا و تاراج دادند از عبدالعزیز خان جدا و متفرق گشتند و فوج فوج رو باند جان و بخارا آوردند -

ناچار عبدالعزیز خان از حوالی بلخ برخاسته بعضی جاها را تاراج و تاخت گنان منزل اول روز از ملاحظه شبخون فوج هندوستان بیست کره طی نموده از آب آمون گذشت •

اگرچه در شاه جهان نامه بتعین تعداد افواج از بکیه و المانیان نوکر و غیر نوکر که از اطراف بامید تاراج و غارت نمودن لشکر هندوستان زیاده از شمار فراهم آمده تا روزی که پای مصالحه در میان آمد در افزایش بودند و لشکر پادشاهی واقعی نپرداخته اما در واقعات بابری درج است که در محاربه که میان عبد الله خان والی توران و شاه طهماس رو داده بود سپاه توران از یک لک و پنجاه هزار سوار کم نبود و فوج قزلباش بچهل هزار سوار نمیرسید و مردم کهن سال کار زار دیده که در هر دو فوج بودند می گفتند که لشکر همراه عبدالعزیز خان زیاده از آن فوج بنظر می آمد - بهر حال آنچه تحقیق شده بزبان خامه میدهد که از یک لک بیست هزار سوار کم نبودند و فوج پادشاهی آنچه همراه محمد مراد بخش تعین شده بودند پنجاه هزار سوار بودند و همراه محمد ارزنگ زیب عمر چند که زیاده از پنجاه هزار سوار مقرر شده بودند اما بسبب زود رسیدن پادشاه زاده و دیر رسیدن بعضی را جپوتان جمعیت همراه پادشاه زاده بعضی و پنجاه هزار سوار موجودی نمیرسید •

چون در خاتمه جلد ثانی تاریخ شاه جهان نامه که مراد از آخر سال بیستم از جلوس باشد در ذکر کمیت منصبداران جا گیردار و نقدی و تالیان و جمع دامی صوئجات بزبان خامه داده به تبعیت آن کلمه چند ازان بر صفحه بیان می آید لغایت سال حال از

دوبستی منصبدار تانه هزاره جاگیردار هشت هزار منصبدار از سائر
جاگیرداران و نقدی بودند سواي آن نقدی توپخانه واحدی هفت
هزار سوار که جمله پانزده هزار باشد و یک لک و هشتاد و پنج هزار
تابین که تمام بدولت سوار می رسید - آنچه از روی دفتر ثبت گردیده
جمع دامی بیست و یک صوبه هندوستان لغایت سنه بیست
جلوس صاحبقران که باز کم و زیاد شده باشد بدین تفصیل •

صوبه دارا الملک دهلی - یک ارب دام

صوبه دار الخلافه اکبرآباد - نود کرور دام

صوبه دار السلطنت لاهور - نود کرور دام

صوبه اجمیر - ششت کرور دام

صوبه دولت آباد - پنجاه و پنج کرور دام

صوبه برار - پنجاه و پنج کرور دام

صوبه احمد آباد - پنجاه و سه کرور دام

صوبه بدگالا - پنجاه کرور دام

صوبه اله آباد - چهل کرور دام

صوبه بهار - چهل کرور دام

صوبه مالوا - چهل کرور دام

صوبه خاندیس - چهل کرور دام

صوبه ارده - سی کرور دام

صوبه تلنگانه - سی کرور دام

صوبه ملتان - بیست و هشت کرور دام

صوبه اودیسه - بیست کرور دام

صوبه کابل - شانزده کرور دام

صوبه کشمیر پانزده کرور دام

صوبه تهمه - هشت کرور دام

صوبه بلخ - هشت کرور دام

صوبه قندهار - شش کرور دام

صوبه بدخشان - چار کرور دام

ولایت بگلانه دو کرور دام

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس مطابق

منه هزار و پنجاه و هفت هجری

در آغاز سال بیست و یکم غره جمادی الاخری بدستور هر سال بزم جلوس منعقد گردید و عالمی از امرا و اعلی و ادنی ذکور و انات بغیض رسید - از شنیدن اخبار بی اعتدالی از بگان که باراد فاسد در طرفی از اطراف بلخ و دیگر بلاد آن ضلع چون مور و ملخ فراهم آمده در خرابی ملک و رعایا میکوشند پنجم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را بطریق کومکي برای تنبیه آن قوم مرخص فرموده از عطای خلعت و دیگر عنایات مفتخر ساختند - درین ضمن بعضی رسید که افواج از بکیه از راه خطا و اراده باطل باز آمدند و نذر محمد خان عازم حضور گشته - چنانچه عریضه او مشتمل بر التماس عفو تقصیرات و طلب استعانت نامه رسید - یازدهم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را از رفتن بلخ موقوف فرموده حکم مراجعت صادر نموده بصوبه کشمیر مرخص ساختند - و خود از کابل اوائل رجب سمت پنجاب باراد

دار الخلافت کوچ فرمودند - تودرمل امین و فوجدار سهرند را بر حسن خدمت پانصدی اضافه و خطاب راجه مرحمت نمودند که از اصل اضافه دوهزاری دو هزار سوار باشد - نجات خان که در رسیدن حضور بموجب حکم درنگ نموده بود بعد رسیدن حضور مامور گردید که ملازمت نموده بکابل برود - بعد عبور از آب اٹک پادشاه زاده دارا شکوه از لاهور آمده ملازمت نمود - یک قطعه الماس بوزن صد رتبی قیمت لک روپیه مع خلعت و اسپان عنایت فرمودند - عبد الرحمان و دیگر فرزندان نذر محمد خان همراه پادشاه زاده ملازمت نموده مورد عنایات گردیدند - نوزدهم شوال بلاهور رسیده زیاده از دوسه مقام نموده متوجه دار الخلافت شدند - چون بهسهرند رسیدند از واقعه دکن بعرض رسید که اسلام خان صوبه دار دکن ودیعت حیات نمود - بسادات خان برادر او که قلعه دار دولت آباد بود محمد اشرف که نیابت برهانپور داشت و محمد غیاث (118) ودیگرفرزندان موافق رتبه و پایه اضافه مرحمت فرمودند و اموال نقد و جنس بوارثان معاف نمودند - ویشه نواز خان صوبه دار مالوا حکم رفت که تا رسیدن صوبه دار خود را بدولت آباد رسانده از بندوبست آنجا خبردار باشد - از عریضه نذر محمد خان بعرض رسید که قبل از رسیدن حضور قلعه میمنه بار عطا شود - فرمودند که بعد حصول شرف ملازمت رعایت خاطر خواه به از درخواست او نموده خواهد شد - درین اوان محمد قاسم نبیره نذر محمد خان که

(نذر محمد خان) بسبب وسواسهایی بیجا فسخ اراده حضور نموده عریضه مشتمل بر عذر عارضه بدنی نوشته همراه او ارسال داشته بود رسیده ملازمت نمود - از آنکه خرج صربه بلخ زیاده از مداخل مکرر بعرض رسیده بود و نظر بر فساد از یکن که هر سال چندین هزار مسلمانان طرفین بقتل می رسیدند ترحم بحال نذر محمد خان نموده بلخ (۱۱۹) را بدستور سابق بار بخشیدند - و احکام مشتمل بر برخاسته آمدن پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب و دیگر قلعه داران صادر فرمودند - گویند چهار کرور روپیه بخرج مهم بلخ و بدخشان آمده بود و آنچه مردم از هر دو طرف کشته شدند و مال رعایا مع ناموس بباد فنا رفت حساب آن خدا بهتر میداند - پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب چهار دهم شعبان از بلخ کوچ فرموده وسط رمضان چون بیکی از دهنهای دره رسیده منزل نمودند شمشیرخان که به کهی رفته بود هفت هشت هزار سوار از بلك چهار طرف شمشیرخان فرود گرفته صدای داروگیر بلند ساخته شتر و گاو بسیار متصرف شدند و جمعی کشته و زخمی گردیدند - بهانه آن خان بحد شمشیرخان رسیده ازان تهلکه نجات داد - و تا رسیدن غور بند سه دفعه بآن طائفه مقابل و مقاتله معصب رو داد و هر بار جمع کثیر از طرفین کشته و زخمی شدند - بعد رسیدن بغور بند تهانه آنجا قائم نموده ده لک روپیه خزانه که آنجا موجود بود همراه گرفته روانه شدند - و روز گذشتن از دره غور از قوم

هزاره هزاران بر لشکر بادشاهزاده ریخته عجب نایره قتل و جدال بر
 انراختند مال و اسباب بسیار هر چه بدست آمد تاراج نمودند و حال
 بر تمام فرج و سرداران تنگ گردید و کار بجائی رسید که بر خزانه
 ریختند و بهادر خان خود را رساند و مردم زیاد پادشاهی کشته و زخمی
 گردیدند - و تا یکپاس شب صدای دار و گیر بلند بود و امید نجات
 محال می نمود - ذوالفقار خان و نور الحسن (120) که همراه خزانه
 بودند چپقلشاهی رستمانه نمودند - و باوجود زخمی شدن هردو سردار
 داد مردی دادند آخر بدید اقبال پادشاهی از آمت دست برد
 آن جماعه خزانه محفوظ ماند - بکوتل هندوکش که رسیدند از تنگی
 راه و برف و یخ سر راهها بار بردار بسیار تلف شدند و هر جانور که
 افتاد لکدکوب آدم و چهار پا گردید و هر سوار و پیاده که از پا در
 آمد باز فرصت برخاستن نیافت - بهر حال اگر چه بادشاه زاده
 اوائل شوال بکابل رسید اما چون بهادر خان رو هیله و ذوالفقار خان
 و خواجه حسن با خزانه عقب مانده بودند بر لشکر آنها برف
 بسیار چنان پیهم بارید که فرصت چشم بر هم زدن نمیداد چار پا
 و آدم بی شمار تلف شدند - و بهادر خان از ذوالفقار خان
 بی اختیار جدا افتاد و از نصف زیاد بار بردار خزانه تلف گردید -
 ذوالفقار خان هر چه توانست خزانه بر شتران بقیه الهاک بار
 کرده نزد پادشاه زاده فرستاد - و چون دیگر اصلا بار بردار نمانده بود
 با باقی خزانه مقام نمود و برف و باران شب و روز می بارید

درین تهلکه هزاره با فوج سنگین آمده بر سر خزانه و مردم پادشاهی ریخت و عجب هنگامه قتل و جدال بمیان آمد و مال و اسباب و عیال و ناموس کمتر کسی ازان آفت محفوظ ماند و آشوب قیامت بر پا گردید - و قریب چهار پنج هزار اسپ و آدم بسیار مع چهار پای بار بار که باقی مانده بود بتاراج و غارت بردند و جانور بی شمار زیر برف آمدند - و کار بجائی رسید که همه نبرد آزمایان و بهادران کارزار دیده از روی سخت جانی بر سر خزانه پیداده فراهم آمده جنگ رستمانه و تردد مردانه نمودند - و دست از همه ما بحتاج برداشته جان خود و خزانه را از جنگ آن جماعه سالم بر آوردن غنیمت دانستند تا آنکه هزاره غنیمت بسیار سنگین بار کرده فرار نمودند - چون خبر به بهادر خان رسید فرمود که بار بردار هر کرا یابند کشیده گرفته نزد ذوالفقار خان رسانند و افغانان در دادن بار بردار مضایقه نمودند و میان هم کار بجنگ منجر گردید - و بهادر خان با شتران خاصه خود و بار بردار پسران و خویشان خود را به ذوالفقار خان رساند و تا رسیدن بهادر خان آدم بسیار که قریب پنج شش هزار کس باشند از برف تلف شدند و باقی که ماندند پدر بحال پسر نپرداخته هریکی جان خود بیرون بردن غنیمت میدانست - بهادر خان که با سپاه خود را بخزانه رساند چون بار بردار که از سرما و برف نیم جان و پوست و استخوان بز جانوران مانده بود برای خزانه برداشتن وفا نمی نمود ناچار فرمود خزانه را متفرق ساخته خریطه شمار حواله جماعه داران نمودند که بر اسپان بار نموده روانه شدند - درین ضمن باز

هزاره سر راه نمودار گشته پای زد و خورد بمیان آورد - و بهادر خان و ذوالفقار خان بجان بازی تمام بعد سعی و کوشش و کشش تمام خزانه را باجانهایی خود سالم ازان درها برآورده بگبل رساندند • الحال بتحریر وقایع حضور می پردازد - بعده که پادشاه بقصبه کرنال پنجاه گروهی دهلی رسیدند جعفر خان را با دیگر کارپردازان برای سرانجام ضروری بخصت دهلی نمودند - مکرمت خان با جمعی از بندهای پادشاهی باستقبال آمده ملازمت نمود - اوائل ذی الحجه حوالی دهلی شرف نزول واقع شد - و روز دیگر سوار شده برای ملاحظه و تجویز مکنهائی قلعه نو احداث شاه جهان آباد که از سنه دوازده جلوس برای ساختن آن غیرت خان عرف گامگار را مقرر فرموده بودند و نهم محرم الحرام سنه هزار و چهل هشت بنای عمارات ریخته شده بود و آخر اتمام آن باهتمام مکرمت خان قرار گرفت تشریف آوردند - بعد ملاحظه تاکید برای بعضی عمارت ضروری که تا رسیدن نو روز جشن سال آینده قابل فرش نمودن شود نمودند - و عاقل خان خوافی و یوسف خان را برای سرانجام و مدد اتمام عمارت گذاشته متوجه اکبر آباد شدند - از واقعه بندر سورت بعرض رسید که علی اکبر اصفهانی حاکم بندر سورت و کهنبایت را هندوئی در اثنای گفتگوی لایعنی بجمدهر گشت لهذا معز الملک دیوان مالوا را که سابق هم تعلقه بندر مذکور داشت از انتقال او مقرر فرمودند - از واقعه مالوا بعرض رسید که جان نثار خان تیل دار سرکار مندسور از زخم جمدهو زمیدار مفهد پیشه که او را دستگیر کرده آورده بودند وقت روبرو آوردن کشته شد •

بیست و یکم داخل اکبر آباد شدند - از جمله دریافت صفای باطن پادشاه روشن دل باتفاق آنکه روزی صد فیل نرو ماده از نظر میگذشتند تقرب خان بر یک ماده فیل نظر خوااهش انداخت و آهسته بگوش علاء الملک بطریق اظهار آرزوی دل اشاره بهمان ماده فیل نموده گفت که اگر حضرت این ماده فیل را بمن عنایت فرمایند زهی مراد دل من خواهد بود - هنوز سرگوشی تمام نشده بود که پادشاه طرف تقرب خان متوجه شده فرمودند که این ماده فیل را بتو بخشیدم - بعرض رسید که ایک الماس تراشیده بوزن صد و هشتاد رتی از کان تعلقه قطب الملک برآمده - حکم شد که بار بنویسند که الماس مذکور را بقیمت در آورده دروجه پیشکش مقرری بحضور ارسال دارد - چون قبل از رسیدن حکم بعد الله قطب الملک الماس را حواله الماس تراش نموده ده رتی ازو تراشیده بود همان روز که حکم رسید آن سنگ نا تراشیده بیش بها را همان قسم از راه اطاعت امر بحضور ارسال داشت - بعد رسیدن حضور که هفتاد رتی دیگر ازو تراشیده شد صد رتی بی جرم شفاف خالی از عیب برآمد يك لك و پنجاه هزار روپیه بقیمت در آمد - و بیست هزار روپیه ریزه تراشیده او نیز بقیمت رسید - قضا را همان روز شمامه عنبر بصورت قندیل بوزن هفتصد توله بقیمت پنجاه هزار روپیه از نظر گذشت و بخاطر خیر اثر رسید که آن شمامه را در طلای مشبک گرفته بانواع جواهر و ریزه آن الماس مرصع نموده آن الماس صد رتی را بالای آن نصب نمودند که جمله دولك و پنجاه هزار روپیه قیمت آن قندیل بی عدیل گردید - با يك لك و پنجاه هزار

روپيه نصف نقد و باقي خريد جنس از احمد آياك باب مكه متبركه و مدينه منوره كه در آنجا مضاعف اوزن مصحوب سيد احمد سعيد كه سابق نذر بمكه معظمه برده بود روانه آن مكان شريف نموده فرمودند پنجاه هزار روپيه را نقد و جنس بشريف مكه دهند باقي به بيچاره و مساكين و مستحقين آنجا رسانند - و قنديل را در روضه منوره بياريزند - پادشاه زاده محمد شجاع را يك قطعه لعل و غيره بقيمت يك لك روپيه عطا نموده بصوبه بنگاله مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را از كشمير طلبیده صوبه دار دكن ساختند - حسن بيگ خویش علي مردان خان را كه بپايه هزار و پانصدي رسیده بود صوبه كشمير مقرر فرمودند •

روزي فيل مستي در مقابل راجه بدن سنگه كه رو بروی پادشاه ايستاده بود حمله نموده راجه را بايكي از همراهان او كه بقصد خلاصي راجه خود را بمدد رسانده بود زير دندان كشيد راجه زير دندان آن بلاي سپاه جمدهر كشيده بخراطوم او زد درين ضمن چرخي بان چرخي هارا آتش دادند راجه با رفيق خود از ميان هر دو دندان فيل بلافت برآمده مورد آفرين گردید خلعت و پنجاه هزار روپيه منجمله مطالبه ذمه واجب الاداي او انعام مرحمت نمودند - پادشاه زاده محمد اورنگ زيب كه بدريائي انگ رسیده بموجب حكم توقف و زريده بود حكم شد كه بصوبه ملتان كه در اقطاع او مرحمت نموده بودند برود و سي لك روپيه در همان صوبه عنايت نمودند - قلعه داري اكبر آباك بباقي خان فرموده دوازدهم ربيع الاول پراة دريا مترجه شاه جهان آباك كه مسمي بدار الخلافت ساخته بودند شدند •

بیست دویم شهر مذکور نزدیک بقلعه زمیدند چون در مدت هشت سال بخرچ مبلغ شصت لك روپیه ابتدا باهتمام غیرت خان بعده بداروغگی اله وردی خان که اتمام آن به مگرمست خان تعلق گرفت عمارت قلعه گردون اساس و مکانهای آسمان پایه اندرون محل و بیرون خاص و عام و حمام در سنه بیست جلوس که پادشاه در گابل تشریف داشتند صورت اتمام گرفته بود بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و هشت مطابق بیستم فروردی سنه یست و یک جلوس بعد انقضای شش ساعت زمانی که نیر اصغر پرتو افروز برج ثور بنظر سعد صاحب خانه و قران مشتری و طالع اسد بود در قلعه شرف نزول واقع شد - چهار لك روپیه نقد و لك روپیه را مرصع آلات به بیگم صاحب قدسیه عنایت نمودند - بهمین دستور بهمه پرده گیان حرم و پادشاه زاده‌ها و امرا خلعت و نقد و جواهر عطا فرمودند - و دارا شکوه را سی هزار سی هزار سوار نمودند - سعد الله خان و غیره صد امیر دران روز باضافه و عنایات دیگر مفتخر گردیدند - و تا بیست روز دامن آرزوی امیران و فضلا و صلحا و شعرا و ارباب طرب از انواع انعام و عطای زر و گوهر مالا مال بود از حامطان و نغمه پردازان ایران و توران و کشمیر و رقصان جادوفن عالم آشوب ذکور و اناث هند طبق طبق زر و گوهر یافتند و اکثر اهل حرفت که هریکی از گذراندن گلی از باغ صنایع خود بانعام دامن دامن زر سرخ و سفید کامیاب گردیدند - و ذخیره سالها اندوختند و خانه نماوند که در شادی بروی او مفتوح نگردید و کاشانه نبود که شمع مراد دران خانه افروخته نشد - از جمله تاریخ

• ع • صاحب طبعان این تاریخ پسند افتاد

شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد

الحق تا چشم گردون نظر لطف برگهواره نشینان ارض این کهنه

سرای انداخته چنان شهر و چنین عمارات عالی ندیده • بیت •

تعالی الله چه شهر است اینکه از شان

گذشته هر بنای او ز کیوان

ز طرحش هند زیب و فر گرفته

جوانی را جهان از سر گرفته

جهان را گر به از خود یاد باشد

همین شاه جهان آباد باشد

به مصر از وسعت او تا خبر شد

ز رشک از شام غم باریک تر شد

جگر از غیرتش خون شد یمن را

عقیق او گواه است این سخن را

ز خوبی های او هر که کند یاد

رود مد دجله اشک از چشم بغداد

ز خاکش مشک چین بومی کند وام

خطا باشد دران بردن ز چین نام

دزینولا از عرضه داشت علیمردان خان بعرض رسید که عبد العزیز

خان باز لشکر کشی بر سر نذر محمد خان نموده بلخ را محاصره

کرده حکم شد که بهادر خان و راجه بیگله داس و غیره بیعت امیر

خود را نزد علیمردان خان رسانند که مرافق تجویز او بدهد

نذر محمد خان روانه شوند - راي رايان که از مدت تارک علائق روزگار گشته در بنارس منزوی بود باز به جاذبه الفت آلودگي دنيا که ريشه محبت او در دل و جگر انسان جا گرفته گريبان گير او گشته بحضور آورد و بمنصب هزاري ذات دو مد و پنجاه سوار و خدمت ديواني کل دکن ضميمه فوجداري بگلانه مفتخر گردید •

ذکر سوانح سال بيست و دويم از جلوس سنه هزار

و پنجاه و هشت هجري

جشن آغاز سال بيست و دويم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و هشت بدستور هر سال رونق افزاي شهر و عمارات تازه و فيض زياده از اندازه صالح و طالع مغير و کبير گردید - پادشاه زاده محمد مراد بخش را که از تغير شايسته خان صوبه دار دکن ساخته بودند و بعد از فراغ هردو جشن بانواع لطف و عذايات مفتخر گردیده مرخص گشت بمنصب بيست هزاري پانزده هزار سوار سر فرازي بخشيدند - و سه نواز خان که از مالوا بطريق عاريت بدکن رفته بود اتاليق پادشاه زاده محمد مراد بخش مقرر گردیده پنجهزاري پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسبه و سه اسبه اصل و اضافه سرافرازي يافت ، چون خبر مصالحه عبد العزيز خان بنذر محمد خان رسيد بهادر خان را که مع فوج مرخص فرموده بودند موقوف نمودند و صوبه ملتان بار مرحمت نموده بدنيوانيان فرمودند که چون بهادر خان مدت بيجاگير بوده طلب مابين ايام او را عوض مطالبه محسوب نمايند شيخ فرید پسر قطب الدين که بعد از مامور شدن بکومل کابل از حکم انحراف ورزیده بود بي منصب و بي جاگير نموده

روزی عطا فرمودند *

از عرضه داشت خواص خان تلعه دار قندهار و زبانی منیدان
 بعرض رسید که شاه عباس چهارم ربیع الاولی سال بیست و یکم
 از جلوس با لشکر بسیار بعزم تسخیر قندهار از صفاهان برآمده
 هفتم شعبان بمشهد مقدس رسیده یکی از امرای خود را پیشتر
 بهرات (۱۲۱) روانه نمود که آنجا رسیده ده هزار سوار بر قندهار
 که موافق معمول از تاجیکان خراسان که وقت مهم پیش قدم
 می باشند و بیعلوفه رفقت و جانفشانی می نمایند و پنج هزار
 پیلدار و دیگر مصالح قلعه گیری موجود سازد و شنیده می شود
 که شاه اراده دارد که چون در ماه دی و بهمن فوج هندوستان
 از غور برف و بند بودن راه بکومک قندهار نمی تواند رسید خود را
 در ایام مذکور بپای قلعه برساند - و نیز ظاهر شد که شاه قلی
 نام را که با نامه بخدمت حضرت اعلی روانه ساخته بود بقندهار
 رسیده روانه حضور گردید - حضرت جهانبانی بعد از استماع این خبر
 سعد الله خان را که صاحب السیف و القلم گفته می شد بایک
 هند و سی و پنج امیر نامی روشناس بسرداری پادشاه زاده با
 فرهنگ رستم جنگ محمد اورنگ زیب برای رخصت کومک
 قندهار مقرر نموده حکم نمود که شصت هزار سوار و ده هزار بر قندهار
 طومار فوج تیار نمایند که اکثر آن از سادات باره و از بکیه و افغانان
 و راجپوتیه باشند از مردم ایران که مقرر داخل فوج هندی نمایند - و بنایب

دارا شکوه که در لاهور بود حکم رفت که هرگاه شاه قلی ایلچی ایران آنجا رسد نگذارند که پیش بیاید - درین ضمن بعرض رسید که علی مردان خان بموجب نوشته قلعه دار قندهار پنج هزار سوار و هزار برقنداز بسرداری کاکرخان و راجه امرسنگه و نورالحسن بخشی احدیان کومک روانه نموده و پنج لک روپیه خزانه همراه آنها بی آنکه مامور گردد روانه ساخت - سریم ذبی قعده پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را با همراهان بانواع عنایات مفتخر و مرخص ساخته خرد نیز متوجه لاهور شدند •

خبر واقعه اعظم خان که صوبه دار جونپور بود بعرض رسید ملتفت خان و میر خلیل و میر اسحاق پسران او را خلعت ماتم و اضافه مرحمت نمودند و صوبه جونپور بمعتمد خان مقرر فرمودند - ابتدا بخاطر گذشته بود که پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را از دار الخلافت پیشتر روانه سازند باز چنان مقرر گردید که تا لاهور بل تا کابل بطریق استعجال باتفاق طی منازل نموده ملاحظه تصدیع ایام زمستان را از میان بردارند - امرای آرام طلب نا آزموده کار باظهار خیرخواهی خلق الله بعرض رساندند که سه ماه آذر و دی و بهمن قزلباش تاب سفر و مهم ندارد و شهرت اراده رسیدن شاه عباس درین ایام بقندهار خلاف عقل است - و خبر کم یابی غله و کاه آن ضلع نیز بعرض رسید بخاطر پادشاه این مصلحت پسند افتاد که فی الواقع درین سه چهار ماه که برف و سرمای مسافرش دارد اکثر قزلباش تردد نمی نمایند و برای سفر و محاصره قندهار لشکر کشی که فی الحقیقت

لشکرکشی است بعمل نخواهد آمد - لهذا فسخ اراده کابل نموده
 تبار بران یافت که ایام برف و شدت زمستان در قهور بسر یزد و
 نیز انتظار رسیدن امرای اطراف که حکم و گرز برداران برای طلب
 آنها رفته بودند و انتظار خبر تحقیق حرکت نمودن شاه عباس
 از پای مزار شاه خراسان می کشیدند - هنوز خبر کوچ و مقام در السنه
 مختلف شهرت داشت و یاران فراغت طلب در تردد سرانجام
 چهارنی مذذب خاطر بودند و عزیزان بی بضاعت در خیمه
 گذراندن غنیمت از تصدیع سفر ایام زمستان دانسته شکر خرج و
 مرج و کوچ و مقام بجا می آوردند که بغتتا خبر رسیدن شاه عباس
 بیای حصار قندهار از عرضه داشت قلعه دار انجا بعرض رسید -
 معروض داشته بود که شاه عقل تباہ بغرور افزونی سپاه سخت
 جانی را کار فرموده بطریق یلغار با پنجاه هزار سوار قزلباش
 بدمعاش و ترکان هزبر خود تاجیکان ستیزه جو و توپخانه جهان
 آشوب رسیده اوائل ذی الحجه دی ماه الهی که زمین و
 آسمان تخته تخت برف و یخ گردیده و عالمی در زیر لحاف برف
 جان ستان بهاسبانی جان در مانده بود و از وفور باریدن برف و
 یاران جهان چون لشکر کفر و اسلام سفید و تاریک می نمودند از
 ملاحظه رسیدن کرمک و مرکب همایون پروای برف و یخ بند راه
 ننموده خود را رسانده قلعه را محاصره نموده هر چند که زود تر
 بفریاد محصوران رسند صلاح دولت است - بعد عرض پادشاه زاده
 ظفر بیکر محمد اورنگ زیب بهمره و اتالیق سعد الله خان و صد
 و سی و چهار امیر نامدار و روشناسان شیرشکار دیگر که اکثر از

سادات نبردازما و ازبکان بادیه پدما و افغانان صف ربا و راجپوتان
جان فدا که جمله از سایر و توپخانه هفتاد هزار سوار بودند مرخص
شدند - و احکام بنام صوبه داران و فوجداران و جاگیرداران مع گرز
برداران برای طلب حضور مادر گردید - و پادشاه زاده را بسبب
احتیاط ساعت و عدم فرصت بی آنکه لازمه رخصت بمیان آید
پیشتر براه ملتان مرخص ساختند که خود را به ملتان رسانده
بگرد آوری سپاه و سرانجام مهم پردازد - و خلعت و اسب و جواهر
و فیل برای پادشاه زاده ازعقب همراه معذالله خان روانه فرمودند -
و دیگر امرا مامور گردیدند که براه نزدیک بنگش رود خود را بگلبل و
قندهار برسانند و حکم شد که بندهای قدیم نقدی را سواي طلب
لغایت حل فی نفرمد رویه مع تابینان برسانند و جمعی که
نوملازم اند و سند تیار نشده و منصبداران قدیم و جدید که جاگیر
ندارند سه ماه نقد دهند و سزاولان برای دادنی مقرر شدند و گرز
برداران تعیین شدند که لشکرتا مقدور رعایت سرما و برف و باران
و نشیب و فراز نموده جریده از علائق غیر ضروری گشته کوچ بکوچ
مرحله پیمای منزل مقصود گردند - درینفلا حسن بیگ نام ترکمان
قورچی باشی شاه ایران از قندهار جدا شده خود را بحضور پادشاه
رسانده بود بعطای خلعت و اسب و خنجر طلا و چهار هزار رویه
نقد و منصب هزارپا پانصد سوار سرافرازی یافت خواجهمجان ایلچی
نذر محمد خان را که با نامه و بعضی تحف رسیده بود خلعت
و اسب و دوازده هزار رویه عنایت نموده مرخص فرمودند - غره
ربیع الاولی خود از لاهور متوجه کابل شدند - روزی که از آب بهت

عبور لشکر واقع می شد هنوز پادشاه از آب نگذشته بودند که
 گرز بردار از قندهار بطریق یلغار در کمال اضطراب بخانه جعفر خان
 میربخشی رسیده زبانی ظاهر نمود که بعد روانگی من خبر دست
 یافتن قزلباش بر قندهار انتشار یافته بود و مطابق آن بلا فاصله
 نوشتجات مصحوب قاصدان و جلو داران سریع السیر از غزنین
 رسیدند - و جعفر خان بخدمت پادشاه آمده در خلوت حقیقت
 بعرض رساند - اگر ذکر محاصره و نقب دواندن و تردد قزلباش و
 سعی و جانفشانی محصوران که در ابتدا نمودن و آخر کار تاب
 صدمات لشکر خصم نیاروندند مفصل برنگارند بطول کلام منجر
 میگردد - مجمل بزبان قلم میدهد که یک ماه در تردد مورچال
 پیش بردن و نقب دواندن و یورشهای با جلالت نمودن و شب و
 روز از اندرون قلعه تکرگ گولّه توب و تفنگ و حقه آتشی و بان
 شرر باریدن و از قلمه بر آمده بر مورچال ریختن گذشت چنانچه
 قریب دو هزار آدم و چار پای بسیار از لشکر شاه کشته و تلف
 گردید و چهار صد و پانصد نفر از محصوران نیز نقد حیات بباد فنا
 دادند آخر از دل باختن شادی بیگ نام از یک و حومه باختن
 قلعه دار که انتظار کومک نکشید و صدمات جان ربا از طرف قزلباش
 به محصوران رسیده مغلوب هراس گشته با سرداران شاه رجوع
 نموده پای صلح بمیان آورده قلعه را داد - گویند یکی از جاسوسان
 پخته کار آرموده از قلعه بلشکر شاه رفته بر حقیق بختی و کمی
 ذخیره غله و گاه فوج خصم و تزلزل رسیدن کومک هندوستان
 مطلع گردیده هر چند سعی نموده بازار لشکر آمدن و خود را بقلعه

رساندن از خبرداری و بندوبست لشکر ایران نتوانست ناچار
حقیقت برپاچه کاغذ نوشت که از طرف قلت گاه و دانه و
فرسیدن رسد و شدت برف و سرما حال قزلباش بسختی میگذرد
در اسپان بجز پوست و استخوان و جان نمانده و لشکر پادشاهی
کوچ بکوچ متوجه قندهار است و لشکر قزلباش در فکر برخاستن
است و آن کاغذ را بر تیری بسته در احاطه حصار قلعه انداخت
باوجود اطلاع بر مضمون آن آن قدر مردم قلعه دل باختند هراس گشته
بودند که هیچ فائده نداد - تا پانزده روز گفتگوی پیام صلح و عهد
در میان بود آخر کار نهم صفر قلعه دار بر آمده در روز فرصت
بر آوردن مال و فرزندان خواست روز سویم محراب خان قلعه دار
شاه داخل گردید و قلعه دار سابق که شرط عدم قبول رعایت
خلعت وقت ملازمت و رخصت برای عیب پوشی به یاری
آورده بود باتفاق کاکر خان و ابو الحسن و دیگر همراهان رفته ملازمت
شاه نمود لمحّه نشسته بعد استفسار بعضی احوال رخصت خواسته
روانّه حضور شد - بعده که بملازمت پادشاه خطا بخش جرم پوش
رسید سر خجالت پیش افکنده قطرات اشک بران نمیدانست
که بچه زبان عذر سیه روئی خود بخواهد - گویند در اندک فرصت
باقی فلجیات بست و زمین داور و غیره توابع قندهار از تردد فوج
محراب خان بتسخیر قزلباش در آمد - شش صد سوار از لشکر ایران و
نه صد سوار محصوران مغلوب گشته شدند و بکار آمدند و قلعه داران
که بعد گرفتن عهد امان جان مع همراهان نزد محراب خان آمدند
و حکم یراق گرفتن آنها نمود بعضی که جوهر غیرت و شجاعت را

اختیار نمودند بصورتی اسلحه تنی نداده شرط جان سپاری بظهور آوردند و بقیه السیف را مقید ساخته با سردار و مال و عیال نزد شاه روانه ساخت - و شاه بسبب عسرت غله و علف و تلف شدن اسبان و بار بردار از شدت سرما اواخر صفر المظفر ده هزار سوار تفنگچی با محراب خان قلعه دار در آنجا گذاشته خود روانه فره و هرات شد - از ابتدای محاصره لغایت برخاستن شاه بعد از تسخیر قلعه بدو و نیم ماه نکشید *

الحال چند کلمه از لشکر پادشاه زاده و وزیر اعظم بقید تحریر می آرد که چون وقت روانه شدن پادشاه زاده و سعد الله خان حکم شده بود که تا مقدور خود را زود بقندهار رسانند و اغلب که قبل از رسیدن افواج شاه از ملاحظه صدمات موکب کواکب شمار از پای حصار برخاسته بروه و اگر خدا نکرده تا رسیدن شما قلعه بتصرف قزلباش در آمده باشد باید که خود را گرم و چسپان رسانده فرصت گرم نمودن جا و فراهم آمدن ذخیره تازه نداده بمحاصره قلعه پردازند اما چون پادشاه زاده را در ملتان برای گرد آوری لشکر و سرانجام ضروری و سعد الله خان را در راه بسبب انتظار رسیدن پادشاه زاده و بارش غیر هنگام توقف چند روزه رو داد در وسط صفر چون هر دو فوج نزدیک هم رسیدند نوشته خلیل بیگ که برای صفا و پاک نمودن راهها از برف و قطع اشجار رفته بود رسید مشتمل بر اینکه برف آن قدر سراز و دیها را گرفته که اگر دیگر نبارد بعد یک ماه اقل ازین راه تردد بدشوایی توان نمود - درین ضمن مکرر خبرهای وحشت افزای محاصره قندهار و

بتسخیر شاه در آمدن مع احکام تاکید تهدید آمیز زود خود را
 رساندن از حضور رسید تا آنکه از معاودت شاه بعد حصول مطلب
 اطلاع یافتند ناچار راه منظور نظر را گذاشته از راه بالایی کوههای
 آسمان شکوه که دو هزار و هفت درعه ارتفاع آن به پیمودن آمد -
 همه سپاه پیاده گشته اسباب محتاج ضروری و غیر ضروری را
 گذاشته روانه شدند وقت عبور از آن کتلهای هوش ربا که شاه و گدا
 افتان و خیزان بهزار دشواری طی مسافت مینمودند عجب
 هنگامی هرج بر خلق الله گذشت و بار برداری که داشتند اکثر
 زجاهای معب افتادند که از آنها نام و نشان نیافتند و بسیاری از
 شدت سرما از پا در آمدند که برنخاستند و نوکرو غلام و پاجیهایی
 نمک بحرام هر که خالی میگردشت منت عظیم بر آقا میگذاشت
 و غله و کلاه همه جنس ماکولات بدرتبه کمیاب گردید که نانی بجانی
 ایزان بود - بدین حال بکابل رسیدند - در آنجا که رفاهیت شد بیک
 رویه شکم آدم و چار پا بقدر قوت رمق هم سیر نمی شد و چند روز
 در کابل برای خرید اسب و بار بردار که اکثر پیاده و خانه
 بدوش بودند توقف نمودن ضرور گردید - بعده که اوائل ربیع الثانی
 از کابل کوچ نموده بغزنین رسیدند علف اصلا یافت نشد مگر برای
 مردم خاص غله رویه را یک آثار و کلاه یک و نیم آثار بتصدیع
 تمام بهم می رسید کار بر لشکر تنگ گردید - و خبر رسید که از غزنین
 تا قندهار بسبب تسلط قزلباش جنس خوردن انسان و چار پا
 مطلق نایاب است - جملة الملک سعد الله خان حقیقت را بحضور
 معروض داشت - در جواب حکم رسید که در ملک گیري رفاهیت

طلبی نمی باشد بهر وجه خود را بقندهار رسانده قزلباش
 بدمعاش را فرصت فراهم آوردن ذخیره قلعه و استقامت ندهند
 و غلّه حوالی قندهار را که قابل درو شده نگذارند که بدست مردم
 قلعه در آید و بتصرف خود در آرند - لهذا در لشکر منافی نمودند
 که از غزنین آذوقه مابین راه بردارند و بعد مقام پانزده روز کوچ
 کرده بدرتیب فوج پرداخته هفت فوج قرار دادند و هراول و
 برنغار و جرنقار و چنداول مقرر کرده در سه کوچ بقلعه رسیدند
 که از گل ساخته اند و در سرحد واقع است و قزلباش بتصرف خود
 در آورده باز از شنیدن رسیدن افواج قلعه را خالی گذاشته رفته بودند -
 درین اوان مالک حسن نام زمیندار نواح قندهار که بحسب ضرورت
 بمحراب خان ملاقات نموده بود از قلعه گریخته خود را نزد سعد الله
 خان رسانده ملازمت پادشاه زده نمود خلعت و خنجر مرصع و ده
 هزار روپیه نقد یافت - و چهاردهم جمادی الاولی نزدیک باغ گنم علی
 مقابل قلعه قندهار رسیده فرود آمده بتهیه فراهم آوردن آلات و
 اسباب مورچال بندی و نقب کردن پرداختند - و روز سیوم راجه
 بهار سنگ و غیره جمعی از بندهای کار طلب طرفی از اطراف
 قلعه را خالی دیده بی اطلاع سردار بازیمنهای جلالت و کمند
 جرأت بطریق فدیویان جانباز یک تار در فرزند و نشیب دامن کرد
 و پناه حصار خود را رسانده ملجای خود ساختند مردم - قلعه دار که
 خبردار شدند از سردار تنگ و انداختن حقه آتش و سنگ و
 اقسام آتشبازی آن قدر گول و بندوق و انواع آلات جلن ستلن باریدن
 گرفت که جمیع کثیر از بندهای پادشاهی ضائع شدند و آرازه

رستخیز عظیم و نائز دار و گیر پریم با ند گردید - سعد الله خان برین معنی اطلاع یافته براجہ پیغام داد کہ اگرچہ چنین جرأت بیحکم نمودن بیجا واقع شد اما الحال از آنجا حرکت نمودن و برخاسته آمدن باعث شوخی مردم قلعه خواهد گردید باید کہ دل را قوی داشته از چوبهای اشجار جنگل پناہ ساخته استقامت ورزند و ما را از اطراف مستعد کومک دانند و در آنجا بعد مشقت و تردد بسیار و ضائع شدن آدم بی شمار مورچال قائم نمودند • الحال چند کلمہ از رویداد حضور بقید تحریر می آرد کہ بعد از کوچ پادشاه از حسن ابدال بعرض رسید کہ شاه وردی بیگ فرستادہ شاه عباس با نامہ بکابل رسیدہ حکم شد کہ گرز بردار رفته اورا بحضور بیار دز منزل باغ فرح کہ خبر آمدن شاه وردی رسید چون در همان روزها شایستہ خان و جعفر خان از احمد آباد آمدہ بود حکم فرمودند کہ اورا نزد شایستہ خان و جعفر خان کہ جوار ہم فرود می آمدند بردہ در مجلس واحد حاضر سازند و امر نمودند کہ نامہ اورا نگزنتہ از زبان ما بگویند کہ چون ما را نظر بر محبت دیرینہ و موروثی شاه بود یکی از خواصان حضور را قلعه دار قندہار ساخته بودیم اگر میدانستیم کہ از ایشان چنان حرکت بظہور خواهد آمد یکی از امرای رزم دیدہ تجربہ کار آزمودہ را قلعه دار می نمودیم کہ تا جان باقی داشت دز محافظت قلعه خود را معاف نمیداشت چون خلاف توقع بعمل آمد ہرچہ عرض دارد گلہ ندارد - و خبر روانہ شدن شاه قلی با نامہ چون قبل از رسیدن خبر محاصرہ قندہار رسیدہ بود و در همان زودی خبر رسیدن شاه بہای حصار قلعه رسید

شاه جهان بادشاه (۹۹۴) سنه ۱۰۵۹

بنابران حکم نمودند که شاه قلی را در لاهور نگاه دارند فی الواقع هرگاه رشته محبب و الفت از غبار کدورت آلوده گشته باشد دیگر در فرستادن نامه و رسول و گرفتن آن چه لطف دارد باظهار یکرنگی دوررئی منافی رویه اخلاص کیشان سلف است بعده فرمودند که شاه وردی بیگ در جلال آباد رفته توقف ورزد بعد رسیدن کابل هر دو فرستاده او را باعزاز رخصت خواهم نمود درین ضمن پریشانی شاه وردی بیگ بعرض رسید ده هزار روپیه مرحمت نمودند - اوائل جمادی الاولی داخل دارالملک کابل شده روز چهارم بخانه علیمردان خان تشریف بردند از جمله پیشکش يك لك روپیه جنس قبول نمودند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و نه هجری

غره جمادی الاخری جشن آغاز سال بیست و سیوم موافق سرانجام سفر صورت اتمام یافت - چون باقی ذکر نمادی که میان نذر محمد خان و عبد العزیز خان و سبحان قلی خان رو داده و بعد هنگامه داروگیر تمام نذر محمد خان سلطنت خود جاگرفت بتفصیل بتحریر در آوردن در فرصت وقت نمی گنجد ماحصل ضروری بزبان خامه میدهد - بعده که حضرت اعلی خواستند فرزندان و متعلقان نذر محمد خان را نزد او روانه نمایند و ترشحات نذر محمد خان نیز مکرر برای طلب فرزندان و وابستگان مع مدد خرج باظهار پریشانی رسیده بود عبد الرحمن را با دیگر همراهان که در سال و ده ماه در خدمت پادشاه ماند بودند خلعت و خنجر و شمشیر و دیگر

مرمع آلات مع اسپ خاصه با ساز طلا و سي هزار روپيه نقد مرحمت نمودند و پك لك روپيه مع فيل روز رخصت متعلقان براي نذر محمد خان بموجب طلب او فرستادند و يك لك روپيه سابق همراه عبد الرحمن و محمد مراد ايلچي بنذر محمد خان روانه ساخته بودند و خسرو پسر نذر محمد خان بسبب دلبندي لذات هند برفتن نزد پدر راضي نشده در جرگه بندهای پادشاهی در آمد جمله بمتعلقان نذر محمد خان سه لك روپيه مدد خرج سواي زيور و آنچه بيگمها رعايت نموده بودند لغايت رخصت مرحمت شد •

از واقعه فوج قندهار بعرض رسيد كه بهادر خان روهيله كه از سرفوجان تهور پيشه بود مرحله پيمای منزل آخرت گرديد و نوكران بيش قرار و معتمد او را پادشاه زاده و سعد الله خان در جرگه بندهای پادشاهی و خود منسلک ساختند و هفت پسر ازو مانده بودند ازان میان دليل خان نام پسر گلان را كه پانزده سال عمر داشت هزارى پانصد سوار نمودند باقي پسران را منصب و يوميه در خور عمر آنها مرحمت فرمودند - هفده نفر از همراهان محراب خان خود را نزد پادشاه زاده رسانده بعطای منصب و خلعت و نقد سرافرازي يافتند •

الحال بتحریر باقي احوال لشكر پادشاه زاده و حقيقت محاصره مي پردازد از يك طرف جماعه الملك سعد الله خان بعد تردد نمایان و كشته شدن مردم بسيار موزچال و نقبهارا تا زیر خندق رساند - رستم خان و قاسم خان و ديگم كار طلبان جانباز از طرف ديگر

مورچال و نقبها را تا کنار خندق و نزدیک دروازه‌ها رساندند اما چون محراب خان در جنگهای روم جنگ و قلعه داری بسیار نموده کار آزما و آزموده کار بود از پای قلعه شب و روز چنان تگرگ گونه تفنگ و گولهای زمین کوب توپ و حقه‌های آتش بار و باتهای شرر فشان می بارید که بعد رسیدن مورچال پای قلعه فرصت تردد و کار دیگر نمی دادند بلکه اکثر زمین نقب را از ضرب گولهای کوه ربا ضائع و نابود می ساختند و در هر یورش چندین هزار سرسرن باتهای لشکریان مصالح پر کردن خندق می گردید - و فائده تردد بر روی کار نمی آمد - و هر دفعه که قزلباش بر آمده مقابل طلایه لشکر شده بر مورچال می ریخت از طرفین قتل و اسیر می گردیدند و نبردهای عظیم رومی داد گاه از مردم لشکر بدست قزلباش می افتادند و بقلعه می بردند و گاه قضیه برعکس خود رو می داد درین ضمن روزی جمعی که از مردم قزلباش گرفتار شده آمده بودند از زبانهای آنها مسموع گردید که شاه عباس بعد از رسیدن هرات چند امیر کارطاب رزم جوی خود را به سرداری مرتضی قلی خان قورچی باشی که از جمله بیست امیر و سی هزار سوار می شوند برای کومک محراب خان و مقابله لشکر هندوستان تعیین نموده از آنجمله سه چهار هزار سوار بطریق قراران هراول نزدیک رسیده اند - درین اوان یکی از نندهای قدیم بادشاهی که در لشکر ایران گرفتار آمده خود را پایند نوکری ساخته بود بطریق جاسوسی از انطرف تعیین شده داخل فوج گشته نزد قلیم خان که سابق از تابینان او بود آمده از رسیدن دو فوج قزلباش

از یمین و یسار و از انجمله دوسه هزار سوار جدا شدن بقصد
 تاخت کهي آگاهی داد درین ضمن خبر رسیدن قزلباش و ریختن
 بر سر کهي بیخبر و مقتول و زخمی ساختن جمعی کثیر و بتاراج
 بردن و امیر نمودن چارپا و آدم بسیار انتشار یافت و معا شتربانان
 و فیلبانان و استربانان فریاد کنان رسیدند که فیل و شتر و دیگر
 چارپا قطار قطار پیش انداخته بردند - رستم خان که از بهادران یکه تاز
 و رستم زمان گفته می شد برین خبر اطلاع یافته بی آنکه مأمور
 گردد سوار شده تعاقب قزلباش نمود چهار پنج کروه جویبی تاخته
 بخشم رسیده بعد مقابل شدن اول جنگ گوله تفنگ و بان و تیر
 بمیان آمد بعده کار بمحاربه یراق کوتاه رسید از هر دو طرف نبردهای
 صعب روداد و مکرر بر یکدیگر غالب و مغلوب گردیده طرفین داد
 تردد و مردانگی بظهور آوردند و مردم بسیار از هر دو طرف کشته و
 زخمی شدند - آخر کار فیلان و چند قطار شتر و گاو و استرو اسب خود و
 آنها را هرچه بتوانستند بدست آورده مراجعت نموده نزد پادشاه زاده
 آورده مورد آفرین گردید - و صبح آن بتواتر خبر رسید که سی هزار
 سوار قزلباش بحرداری چند امیر نامی که از انجمله نظر علی خان
 حاکم اردوئیل و علی قلی خان و مرتضی قلی خان از سپه سالاران
 مشهور ایران رسیده اند ازین طرف بار دیگر رستم خان و قلیچ خان
 با جمعی دیگر از امرا و راجها و فیلان صف ربا قریب ده هزار
 سوار و توپخانه بی شمار مقابل آنها تاختند بعده که علامت سپاه
 و گرد سیاه لشکر قزلباش نمودار گردید سادات رژه پوش و
 افغانان مدهوش و مغلان یکه تاز و راجپوتان رزم طلب هندوستان

اسپان بجولان در آوردند و سرداران ایران با بمعركه کارزار گذاشتند
اول بواسطه گوله و توپ و بان جان ستان نائره زد و ضرر و اشتغال
گرفت و هر سه فوج قزلباش اسپان تاخته و شمشیرهای آبدار
آخته از اطراف فوج هند در آمده بازارهار و گیر را گرم ساختند
و حملهای مرد ربا بروی کار آوردند و از گرد و غبار سم اسپان هر دو
طرف جهان در چشم دلباختگان سیاه و تیره گردید و مردان رزم
آزمایی جان نثار آن غبار را کحل الجواهر دیده خورش و سرمه دیده
خوبان تصور نموده ترتیابی چشم ساخته شرط جان سپاری بجا
می آوردند • بیت •

درآمد چنان در فغان کوس کین • که چون نبض می جست از جارمین
ز باریدن تیغ آتش نشان • نمی شد برون از تن گشته جان
و فوج قزلباش از چپقلشهای نمایان کار بر لشکر هندوستان تنگ
آورده چند بار فوج مقابل خود را برداشته نزدیک بوه که چشم
زخم صعب و شکست عظیم بفوج بادشاهی رسانند در پیضم
رستم خان که اسم با مسمی و رستم زمان بود باتفاق قلیچ شان و
راجهای تهور نشان فیلان مست را پیش رو گذاشته زنجیر بر لای
فیلان سواری خود انداخته بدلدھی مردم دل باخته پرداخته محتانه
وار قدم پیش نهاده شرط نرددی که لائق فدویان جان نثار می باشد
بجا آورد و بعد بباد فنا رفتن سرهای بیشمار و کوشش و کشش
بسیار که مبارزان نره پوش خود را بر قلب خصم زدند و مثل
محمد معید پسر سادات خان و خواجه خان و غیره سرداران نامی
بکار آمدند و جمعی کثیر از مردم غیر مشهور کشته و زخمی گردیدند

قدم نهایت قزلباش از جا لغزید و راه فرار اختیار نمودند و اسب و استر بسیار غنیمت بدست آورده بخدمت پادشاه زاده مراجعت نمودند - و قبل از رسیدن عرضه داشت فتح جنگ از طرف پادشاه زاده با نام و رنگ شاه وردی بیگ را که نامه شاه ایران آورده بار نیافته در جلال آباد مغضوب گردیده در رکاب پادشاه همراه بود بار دیگر زبانی در جواب نامه ناخوانده پیغام دادند که شاه غفران پناه شاه عباس کلان که قدر دان و اخلاصمند ما بود و از سی سال رشته اتحاد را مرعی می داشت از دنیا رحلت نموده هر آنچه از ان خاندان عالی چشم داشتیم از راه تقاضای سال خلاف آن بعمل آمد و طریقه بزرگان خود را مراعات نه نمودند الحال هر چه خدا خواهد و از ما برآید بظهور خواهد آمد و ده هزار روپیه دیگر بشاه وردی بیگ عنایت نموده مرخص ساخته سزاول همراه داده بقندهار نزد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب روانه نمودند و حکم نوشتند که از قندهار نیز گرز بردار همراه کرده نزد شاه روانه سازند - آنچه از معویبت و مکروهات و گرانی و کمیابی غله و کاه بر لشکر در ایام محاصره قندهار گذشته و آخر فائده آن بظهور نیامده بتحریر تفصیل آن پرداختن بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد - و چون خبر شدائد مذکوره پیهم بحضرت اعلی رسید و دانستند که در امتداد محاصره جز تلف شدن سپاه فائده مترتب نخواهد گردید بپادشاه زاده حکم صادر نمودند که بتقاضای مصلحت وقت همت تسخیر قلعه را بر سال و وقت دیگر موقوف داشته از پایی قلعه بر خاسته بیاید - و بپادشاه زاده دارا شکوه فرمودند که

تا رسیدن خبر پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بغزنین در کابل توقف نماید و خود اوائل رمضان المبارک متوجه دار السلطنت لاهور شدند همینکه منزل اول شرف فزول واقع شد خبر هزیمت یافتن قزلباش بعد مغلوب گردیدن افواج پادشاهی که زیاده از حد تشویش خاطر داشتند رسید باعث تفریم طبع مبارک گردید و حکم نواختن شادبانه تا سه روز نمودند و بسعد الله خان و رستم خان و قلیچ خان و همه امرا اضافه مرحمت فرمودند - و پادشاه زاده بعد از محاصره چهار ماه که قریب دوسه هزار آدم و چهار پنجهزار جانور بمعرض تلف در آمدند از پای قلعه برخاسته روانه حضور شدند - و حضرت پادشاه هیجدهم شوال داخل سواد لاهور گردیدند - و اوائل ذی القعدة دارا شکوه و جملة الملک بحضور رسیدند و وسط ماه مذکور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسیده ملازمت نمود و رستم خان با چند توپ و نشان و اسبان قزلباش رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده مزود آفرین و تحسین گشت و بجایگزین مرخص فرمودند *

از واقعه دار الخلافت بعرض رسید که مکرمات خان حارس برحمت حق پیوست بجای او جعفر خان را مقرر فرموده مرخص ساختند خلیل الله خان را از تغییر جعفر خان میر بخشی نمودند پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را بصوبه داری تهمه ضمیمه صوبه ملتان مقرر فرموده مرخص ساختند - دوازدهم ذی الحجه از دار السلطنت متوجه دار الخلافت شدند علیمردان خان را که از کابل آمده ملازمت نموده بود بصوبه داری کشمیر سرافرازی بخشیدند و فرمودند که بخود بکابل رفته عبد الغنی را نیابت کشمیر مقرر نماید و یازدهم

سنه ۱۰۶۰ (۷۰۱) شاه جهان بادشاه
 محرم الحرام [۱۰۶۰] داخل دولتخانه دارالخلافه شدند و همان روز
 پادشاه زاده محمد مراد بخش از دکن بسبب فای موافقت هوا و
 صورت نگر فتن بند و بست بحضور رسیده ملازمت نمود و از اصل
 و اضافه دوازده هزار و ده هزار سوار دو اسبه و سه اسبه مرحمت
 فرمودند - و جمله الملك سعد الله خان که از ابتدای نوکری بمدد
 جوهر ذاتی و موافقت طالع هرماه و مال برعایت اضافه و دیگر
 عنایات مریندی می یافت بمراتب هفت هزار و هفت هزار
 سوار پنج هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و یازده کرور دام انعام دوازده ماهه
 که بعد از آصف خان خانخانان هیچ امیر بدین پایه نرسیده
 بود و سواى پادشاه زاده دوازده ماهه عطا نمى شد معزز و
 مفتخر گردید *

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس مطابق سنه هزار و شصت هجری

روز جشن حافظ مومن که از حافظان موسیقی دان مشهور شاه
 ایران گفته می شد بحضور رسیده تصنیف بنام حضرت اعلیٰ درست
 نموده خواند خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت نموده در زمره
 بندگان پادشاهی درآوردند - چون خبر ترمذ و مفسد میواتیان متواتر
 بعرض رسید کیسری سنگه ولد راجه جی سنگه را برای تنبیه آن جماعه
 بدسگل مقرر فرموده برگشته گانین پهلوی را بطریق وطن عنایت
 نمودند - رگه ناته داس پدشکر سعد الله خان که بجوهر استعداد
 کاردانی منظور نظر پادشاه قدر شناس گردیده بود بعطای قلمدان
 طلا و خلعت پدشکری باستقلال دیوانی تن مفتخر ساختند - راجه

کیسری سنگه که برای گوشمال طائفه بدمال میوات تعیین شده بود چهار پنجهزار سوار و شش هفت هزار تفنگچی و تیرانداز نوکرساخته شرط سعی در قطع شجر حیات و استیصال آن قوم خصران مال بجا آورده زن و فرزند آنها را اسیر نموده مفسدان بقیه السیف را اخراج نمود بعد عرض هزار سوار اضافه مرحمت نمودند *

روزی وقت گذشتن اسپان معناد از نظر قاضی القضاة محمد سلیم که از نزدیک اسپان می گذشت از شوخی یک اسپ پای ثبات قاضی بدر رفت و ضرب صعب بیای او رسید و سه ماه صاحب بستر گردید بعد صحت چون در همان روزها فراسف خان ناظر محل رخصت کعبه الله خواسته بود و همراه او یک لک و پنجاه هزار روپیه برای شریف و مستحقان کعبه الله مقرر نموده بودند بعد صحت یافتن قاضی سلیم نیز برفاقت فراست خان مامور گردید این معنی موافق رای سلیم قاضی محمد سلیم نیامد و از پا بندی الفت دنیا عذرهای نا مسموع بمیان آورد و حضرت بعد استماع مذر لنگ او عوض هزار بی منصب و خدمت ده هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند و قاضی خوشحال بجای قاضی سلیم قاضی القضاة حضور گردید *

.. کفار کل ایام صیام که عمدا و سهوا خورده شد موافق شصت سال از عمر شریف بتجویز فقها و فضلا بیست هزار روپیه بمستحقان و محتاجان رسانده حکم نمودند که هر سال آخر ماه رمضان سوای سی هزار روپیه که در عوض فطره روزه و غیره باهل استحقاق مقرر می رسانیدند بیست هزار روپیه دیگر به نیت

کفاره روزه بضعفا و در ماندگان می رسانده باشند - ملا شفیعای یزدی که فاضل و شاعر و صاحب طبع تجارت پیشه به بندر سورت از ایران رسیده بود بمدد طالع او حقیقت او بعرض رسید پنجهزار روپیه خرچ از خزانه سورت حکم نموده بحضور طلب داشته خلعت واسپ و منصب هزاری مد سوار عطا فرموده بمجرای دو رقت مامور ساختند - بعرض رسید که سلطان محمد خان قیصر روم سید محی الدین نام از نبأثر حضرت سید عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه را با نامه و تحف و تبرک روانه بارگه ساخته و به بندر سورت رسیده حکم شد که گرز برداران مع فرمان و خلعت و ده هزار روپیه تنخواه بر خزانه سورت رفته بیارند و پانزده هزار روپیه حکم بر دیوانیان برهانور و ماندو و مالوا نمودند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با پسران از ملتان آمده ملازمت نموده بعد چند روز باز مرخص گردید *

غره ربیع الاول این سال اواخر اسفندار متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و غره ربیع الثاني که اتفاق جشن نوروز افتاد بباغ فیض بخش دار السلطنت لاهور شرف نزل فرمودند - علیمردان خان از کشمیر آمده ملازمت نمود حکم شد که متصدیان پیشکش نذر روز یکشنبه را تا یک سال بملا محمد شفیع یزدی میداده باشند - رخصت عبد الرحمن نزد نذر محمد خان پدر او سابق بقید تحریر در آمده بعد رسیدن نزد نذر محمد خان بحکومت غوریند مرخص گردید - و یادگار نام را که از امرای نامدار بلخ بود برفاقت و رسانیدن او مع فوج حضور مامور نمود - سبحان قلی خان برین معنی اطلاع یافته چون دانست که نزد پدر جمعیت

نمانده با سپاه عاقبت تباہ برسر پدر و بلخ آمد و نذر محمد خان
محصور گردیده بدفع شریمر نابر خوردار پرداخت بعده عرصه
بر نذر محمد خان تنگ آورد ناچار نذر محمد خان عبد الرحمن
را از راه برگردانده نزد خود طلبید - بعده که عبد الرحمن بموجب
امر پدر برگردید ابراهیم بیگ نام منصوب کرد سبجان قلی
خان سر راه او گرفته مانع و بجنگ پیش آمد و ابراهیم بیگ
در مقابلۀ اول کشته گردید و همراهان او بر عبد الرحمن غالب
آمدند - لشکر نذر محمد خان با یادگار بیگ فرار اختیار نمود و
عبد الرحمن بدست قلماقان سبجان قلی گرفتار گردید او را نزد
سبجان قلی آوردند و او برادر را محبوس ساخت - عبد الرحمن
بتقاضای مصلحت با نگهبانان خود ساخته و عهد و پیمان رفعت
و شریک دولت بودن بپایان آورده باتفاق آنها فرار نموده خود را
بخدمت اعلیٰ حضرت رساند حضرت پادشاه متوجه احوال و
همراهان او گردیده عبد الرحمن را منصب چهار هزار پانصد مواد
و بیست هزار روپیه نقد مع اسب و فیل و مرصع آلات مرحمت
نمودند و همراهان او را نیز موافق تجویز عبد الرحمن در زمره
بندہای سرکار در آوردند - وقت توجه از دارالسلطنت طرف کشمیر
پسران نذر محمد خان را در لاهور گذاشتند - چون دران سال گرانی
غله و امساک بازار عالمی را بنالاش آورده بود و شب و روز
چندین هزار دستہای مستمندان سوی آسمان بر داشتہ میشد و نانی
بجائی خرید و فروخت میگردد روز کوچ از لاهور از اثر دعای
ضعفای نالن دریای کرم الہی بتلاطم و ابر رحمت بجنبش درآمد

تا چند روز آنقدر بارید که يك هفته توقف و مقام نمودن ضرور گردید
 حضرت حال مردم بفرحت مبدل شد بل از وفور رحمت الهي
 آخر بسبب آنکه رعایا فرصت گشت کار ربيع نیافتند و آنچه گاشتند
 از شدت باران سبز نگردید رعایای برگزات خالصه پادشاهی در وقت
 تشخیص جمع باستغاثه آمده امین متدین خدا ترس طلب نمودند
 و به سعد الله خان حکم شد که چند روز متوجه شده خود بفریاد و
 و نمود رعایا و احوال مالگذاران پردازد - محمد صفی پسر اسلام
 خان که نزد عادل خان برای وصول باقی پیشکش سنوات و دیگر
 بعضی مطالب رفته بود در تقدیم حسن خدمت کوشیده از نزد
 عادل شاه جواهر آلات و زر نقد پیشکش و چهل فیل مع ساز طلا که
 جمله چهل لک روپیه نقد و جنس برای پادشاه باشد و پنج لک
 روپیه نقد و جنس برای ملکه جهان پادشاه بیگم و پانزده لک روپیه
 جواهر آلات و نقد و فیل برای دارا شکوه آورده بایک لک و پنجاه
 هزار روپیه نقد و پنج فیل و قدری جواهر که بمحمد صفی تواضع
 نموده بود از نظر عالی گذرانده مورد عنایات گردید و شش لک
 روپیه نقد و جنس که بسید باقر ملازم پادشاه زاده ولیعهد که همراه
 محمد صفی رفته بود داده بود نیز از نظر گذشت - پادشاه زاده
 محمد اورنگ زیب را صوبه دار مالوا ساخته مرخص نمودند و
 خود تفرج کنان و شکار انگنان منازل و مراحل معبب پراز برف
 کشمیر را بصعوبت تمام طی نموده گاه آخر روز و گاه پهر شب رفته
 با خدمه محل بمنزل میرسیدند تا آنکه آخر جمادی الاخری
 بصواری کشتی بکنار شهر کشمیر رسیده لاله و ریاحین آن سرزمین

بهشت نشان را زونق تازه روئی دیوالا بخشیدند و هر شب و هر هفته همراه خدمت محمل برگشتیهایی مزین بانواع پردهای زریفت و ستونهای منقش از لاجورد و قبهایی طلا و مرصع سوار شده سیر و تفرج روی آب تالاب تزل و اقسام گل باغات و دشت و کوه و در و بام آن مکان فیض بخش که همه یک لخت گل و سبزه زمرد فام بود می نمودند دامن دامن زر بانعام باغبانان و ملاحان مرحمت می شد و مستحقین نموده که در کشمیر صاحب نصاب نگردید - حسب التماس امیر الامرا علی مردان خان بسیر باغ و عمارات ساخته او تشریف بردند از جمله بانی انداز و پیشکش علی مردان خان یک لک و سی هزار روپیه نقد و جنس بدرجه قبول در آمد - ملا شاه بدخشی که ذکر او سابق بقهر بر در آمده و از حق آگاهان وقت و زبان زد خاص و عام کشمیر بود بدیدن پادشاه آمد و روز دیگر پادشاه درویش نواز از روی نیاز مع ملکه زمان پادشاه بیگم که بخرچ مبلغ چهل هزار روپیه مکن انزوی آن واصل بالله ساخته بود و بیست هزار روپیه دیگر بخرچ کرده عمارات دیگر متصل آن برای دیگر فقرا تیار نموده بودند تشریف بردند و پانزده هزار روپیه نذر برای بزم درویشان گذارنده زمانی در خدمت آن درویش حق پرست صحبت داشته سخنان پند بگوش هوش شنیده برخاستند - ملققت خان را دیوانی صوبه خاندیس و برار عنایت فرمودند •

ذکر سوانح سال بیست و پنجم از جلوس شاه جهان

مطابق سنه هزار و شصت و یک هجری

شاعر هندی که از صاحب طبعان مشهور و مقربان حضور بود

کبت بنام پادشاه گفته گذراند فیل ماده و دو هزار روپیه مرحمت نمودند - چون درین سال ابتدا از امساک باران و آخر از شدت باریدن آن اکثر مکنهائی گل و سبزه از طراوت و رونق املی افتاده بود و اشجار را ثمار کمبار و خشک گشته بودند سیر کشمیر دلپذیر پادشاه بی نظیر نگردید و فرمودند که من بعد چنان باغات و مکن با صفای دارالخلافه و دارالسلطنت گذاشته با این همه مدمات که بعندهائی خدا میرسد این مسامت بعیده برای حظ نفس خود طی نمودن و بایندائی خلق راضی شدن از طریقۀ خدا پرستی دور است - و بعد از فراغ و انقضای دو ماه غرۀ رمضان و اواخر مرداد از کشمیر کوچ فرموده متوجه دارالخلافه شدند - و سعدالله خان مامور گردید که چند روز برای انتظام مقدمات مالی و ملکی در کشمیر مانده زود خود را بدارالسلطنت رساند - در منزل آصف آباد وقت عبور از بالای پل آب دریا که کهنه بسیار شده بود از سبب ازدحام مردم شکست و قریب دو صد و پنجاه آدم و جانور و مال بسیار در آب افتاد و از انجمله قریب صد نفر غرق بحرفنا گردید - بعد رسیدن نزدیک دارالسلطنت که سعد الله خان نیز بحضور رسیده حکم شد که رستم خان و دیگر امرای دور و نزدیک و راجهائی نامدار با مصالح توپخانه برای مهم قندهار بحضور برسند و بنام نامی پادشاه زاده محمد مراد بخش نیز درین باب فرمان بدستخط خاص صادر گردید پادشاه زاده دارا شکوه و خسرو و عبد الرحمن پسران نذر محمد خان ملازمت نمودند - بلاءور که شرف نزول واقع شد سید محیی الدین ایلچی روم رسیده نامه قیصر را مع دو اسب

با ساز طلا و مرصع و مروارید و عباي مروارید باف و پنج اسپ از طرف خود بگذراند پانزده هزار روپيه مع خلعت و اسپ و خنجر و جيفه بار مرحمت نمودند - بعرض رسيد که نذر محمد خان که عازم بيت الله گردیده بود در راه ودیعت حیات نمود پسران او را خلعت ماتمي عنایت فرمودند - نامه عربي در جواب قیصر روم که بدستیاري فلم سعد الله خان نوشته شد باجيفه و شمشير و پرتله مرصع بقیمت لک روپيه حواله سيد محي الدين نموده دوازده هزار روپيه نقد و اسپ مع ساز طلا وقت رخصت دادند - قاضي احمد سعيد را با دولک روپيه نقد و جنس برای شريف و مستحقان کعبه الله همراه سيد محي الدين مرخص ساختند - بعرض رسيد که راجه بیتلهداس رخت هستي ازین سرا بر بست ده لک روپيه نقد و پنج لک روپيه را جواهر و فیان و دیگر اموال که ازو مانده بود پسران او معاف فرمودند - شیورام پسرکلان او را اضافه و خطاب راجگي و اسپ و فیل عنایت نمودند - رستم خان بهادر بموجب حکم که از جاگیر خود مع یک کرور روپيه از خزانه سرکار برای مهم قندهار روانه شده بود بحضور رسیده ملازمت نمود - لطف الله و عنایت الله پسران سعد الله خان که تا حال شرف اندوز ملازمت نگشته بودند همراه محله لشکر سعد الله خان ملازمت نمودند - لطف الله را تسبیح مروارید و عنایت الله را سر یدیع مرصع عنایت فرمودند - چهار هزار سوار و هزار برقنداز و پانصد بیلدار و تبردار از نوکران سعد الله خان در محله بشمار در آمدند مورد آفرین گردید - صد و یک اسپ برستم خان مرحمت شد و لهراسپ

خان را از اصل و اضافه پنجهزاري نموده بخطاب مهابت خان و عطاي صوبه کابل معزز ساختند و نجات خان با یک کرور روپيه از خزانه اکبرآباد بموجب حکم رسیده ملازمت نمود - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب مطابق حکمي که بتعین ساعت از حضور مقرر شده براي مهم قندهار شانزدهم ربیع الاول از ملتان بر آمده بود بعد عرض پنجم لک روپيه نقد و پنجاه هزار روپيه را جواهر و دواسپ و دو فیل با ساز طلا و نقره مع خلعت و جیغه بیش بها مصحوب محمد عفي نزد پادشاه زاده روانه فرمودند - وسوای امرای که همراه آن دره التاج تعینات بودند بیست و یک امیر عقیدت گزین فدویت آئین که هریکي شیربیشه رزم گفته می شد از حضور با خزانه نا معدود و مصالح زیاد از قیاس قلعه گیری روانه ساخته مامور فرمودند که از راه ملتان خود را بقندهار رسانده روز یکشنبه صوبه جمالی الاخری که اواخر اردی بهشت باشد ساعت بتجویز اخترشناسان رکاب مقرر ساخته خود را بهائینی قلعه رسانده بمحاصره پردازد - و نیز مقرر شد که سعد الله خان خود را برای کابل در همان تاریخ رسانده با پادشاه زاده ملحق گردد و شانزدهم ربیع الاول مطابق اوائل اسفندار خود متوجه کابل شدند - و همان روز که ساعت مسعود بود سعد الله خان را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پیاده بوقنداز و چند هزار بان و بیست توپ کلان قلعه شکن و بیست توپ میانه و بیست هتال و ده فیل جنگي محبت و صد شتر نال و دو کرور روپيه خزانه و دیگر لوازم قلعه گیری با بیلدار و بیشمار روانه ساختند و آنچه باید برای دواندن نقب و

ساختن ددمه و پیش بردن مورچال ارشاد فرموده تاکید نمودند که در ساعت مقرری که مذکور شد خود را رسانده محاصره نماید - و جمله فوج هفتاد هزار سوار سائر سوای توپخانه که شش صد امیر و منصبدار نامی و روشناس باشند مقرر و تعیین شدند و برستم خان و همه امیران اضافه و خلعت و اسب و فیل و جواهر مرحمت نموده مرخص ساختند و حکم فرمودند که قریب کرور رپیہ در طلب و سه ماهه پیشکی بمنصبداران و تائبیان امرا و توپخانه در کابل بدهند و ارشاد نمودند که اول در تسخیر قلعه بست و زمین داور و غیره کوشند که باعث تزلزل دل مردم قلعه گردد - و پادشاه خود کوچ کنان منزل بمنزل طی مسافت نموده در دو ماه و چهار روز که روز چهارم جمادی الاولی باشد شرف نزول در کابل نمودند - و سعدالله خان کوچ بکوچ طی منازل می نمود تا آنکه اول جمادی الاولی بموجب حکم و تعیین تاریخ نزدیک بقندهار بخدمت پادشاهزاده رسیده باتفاق بمحاصره قلعه پرداختند - عبد الرحمن پسر نذر محمد خان را از روی کم توجهی تعینات بنگاله نمودند - امام قلی یوز باشی از لشکر ایران جدا شده نزد سعد الله خان آمده روانه حضور گردیده ملازمت نمود پنجهزار رپیہ مع اسب و خلعت و انعام مرحمت نموده در جرگه بندهای پادشاهی در آوردند *

اکنون کلمه چند از تردد بمحاصره قندهار و پیش بردن مورچال و ساختن کار بتذکار می آرد - بهادران کار طلب از چار طرف در مکانی که گوله رس نبود فرود آمدند و شروع بدواندن نقب و نسق مورچال نمودند خصوص سعد الله خان نسبت بهم

امیران کارزار دیده زیاده شرط ترده و جلادت و تدبیر بکار برده
 باتفاق راجپوتان تهور نشان بگرد آوری مصالح نقب زدن و مورچال
 دواندن کوشیده نشانه گوله توپ و تفنگ و سنگ خود را ساختند -
 بعد دار و گیر و محاصره چند روز قلعه دار تغافل نموده چنان
 بند و بست نمود که اصلا صدای آدم و ترده محصوران ظاهر نمی
 گردید هر چند که لشکر هندوستان در پای حصار آمده باظهار تهوری
 ترددات رستمانه می نمودند ناشنیده و نادیده انگاشته از قلعه صدا
 بلند نمی ساختند تا آنکه مردم مورچال رستم خان و وزیر اعظم
 و دیگر امرا بپای حصار و نزدیک خندق رسید روزی راجه راجروپ
 که از صاحب ترددان مشهور بود آمده ظاهر ساخت که مکانی
 در مابین حصار نزدیک خندق و برجی بنظر آمده و مورچال
 بآنجا رسیده که قابوی یورش و بالا بر آمدن دارد و پاسبانان بروج
 غافل و بیخبر معلوم می شوند اگر مازون سازند با جمعی از همراهان
 جانباز و مدد زینه و کمند خودها را همراه کرناچی بالا برسانیم لشکر
 مسلح و مکمل چشم بر راه و گوش بر آواز کرنا باشد و بروقت یورش
 نمایند وزینه بسیار تیار نگاه دارند بعده که از پادشاه زاده و سعد الله
 خان اذن حاصل شد راجه وقت شب با چند نفر یکه تاز جانباز
 که در فن قلعه گیری از کار آزمایان مشهور بودند بانواع تدبیر قدم
 جرأت گذاشت و پیش قدمان جان نثار مار صفت بالای حصار
 بر آمده باشاره مقرری لشکر جانباز را طلبیدند و بهادران بی تابانه
 بکمند جانبازی بحرکت درآمدند و صدای کرنا بلند گردید محصوران
 که از چند گاه چشم بر راه و گوش بر آواز چنین قابو بودند از اطراف

مهنداب روش ساخته باقسام آلات آدم کشی بر سر آن بزرگه تاخته
چندان توپ و تفنگ و بان سردادند و حقه آتش و سنگ و روغن
جوشان و انواع مصالح مرد ربا از بالا ریختند که آن جماعه بر سر
برج رسیده و ناریده جان باخته به تبدیل هئیت ییاران خود
بی منت مدد قدم و کمند پیوستند و مسلمانان و راجپوتان بسیار
بکار آمدند که تفرقه نمودن دشوار می نمود و هر که آن طرف دیوار
و کنار برج خود را رسانده خبرش باز نیامد و هر طرف از کشته
پشتها پدید آمد و آن قدر آدم کشته و زخمی گردیدند که بشمار در
نیامدند و ازان روز تا دوماه و هشت روز بازار پیکار بالا و پائین بمرتبه
گرم بود که هر که سر از مورچال بر می داشت در همان دم جان
می باخت و قزلباشان شبها بر آمده بر مورچال می ریختند آدم
و چارپا ضائع می نمودند و از هر دو طرف آدم کشی و مردم کشی
در میان بود روزی از گوله توپکلان طرف سعدالله خان چهار پنج نفر
نامی محصوران که با محمد بیگ توپچی باشی نشسته تردد می
نمودند یکجا خوابیدند شبی بر مورچال رستم خان و سعد الله خان
جمع کثیر قزلباش ریخته کشش زیاد و شوخی بسیار نموده بعضی توپها
را ناقص ساخته و جمعی را اسیر کرده باز راه قلعه گرفتند و هر چند
که از اطراف خبردار شده تعاقب نمودند چون از بالای قلعه باران
آتش می بارید در تلاقی کاری نساختند - و چندانکه بهادران جانباز
و جان نثاران یکه تاز شرط تردد بجای می آوردند و مورچال نزدیک
می رساندند فائده نمی بخشید و از ضرب توپهای کوه ربا که پیهم
می رسید محنت و تردد سرداران ضائع می گردید - درین ضمن توپکلان

پادشاهی ترکیدند و در مقابل توپ اندازان لیکطای قلعه که هم روز می
و قزلباش حکم انداز بودند توپ اندازان هند کاری نمیتوانستند
ساخت - و تسخیر قلعه بست و زمین داور نیز بسبب اختلاف رای
سرداران باوجود تردیدی که می بایست بظهور نیامد و دیگر تردیدات
که از قلعه دار پخته کار بر روی کار آمد اگر بتحریر تفصیل آن پردازد
بطول کلام منجر میگردد - حاصل کلام چون این اخبار ملالت اثر بسمع
پادشاه رسید و ایام محاصره بامتداد کشید و مصالح توپخانه رو
باتمام آورد و در همین اوان معروض گردید که از بکن کم فرصت و واقعه
طلبان نا هنجار از بیکه اطراف غزنین را تاخت و تاراج می نمایند
و جان و مال رعایا بمعرض تلف می آرند فرمان بدستخط خاص
مشتمل بر طلب پادشاه زاده و موقوف داشتن این مهم بر وقت دیگر
صادر گردید - بعد رسیدن پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب بحضور اختیار
چهار صوبه فکن داده مرخص ساختند - و صوبه احمد آباد بشایسته
خان عطا نمودند - و پادشاه زاده داراشکوه از اصل و اضافه سی هزار
بیست هزار سوار غنیمه دو کرور دام انعام و صوبه کابل مرحمت
نمودند - نیابت کابل بنام ملیه مان شکوه مقرر کرده از اصل هشت
هزاری چهار هزار سوار نموده خیمه سرخ که لغایت آن روز بسلطان
زادها حکم نبود عطا نمودند - و از طرف دارا شکوه نیابت ملتان
بمحمد علی خان مقرر گردید - پادشاه زاده محمد شجاع را به بنگلا
مرخص ساختند *

از وقائع بندر سورت بعرض رسید که غلام رضا نامی از ایران
با چند سراسپ عراقی رسیده دستک بمهر والی ایران بدین مضمون

دارد که غلام رضا نامی ملازم اله وردی خان اسپي چند برای او می برد احدی مزاحم نشود و دستک مذکور بجنس بحضور فرستادند بعد عرض حضرت اعلی را مظنه آن شد که اله وردی خان با پادشاه ایران و منسوبان آن خاندان رسل و رسائل دارد برای او بدین وسیله اسبان آمده اند حکم شد که غلام رضا را مقید ساخته اسبان و آنچه دارد ازو گرفته روانه حضور سازند و اله وردی خان را که در حضور بود از منصب برطرف ساخته از کابل اخراج فرموده بدارالخلافه که خانه او بود روانه ساختند - هر چند که اله وردی خان قسمهای شدید را شفیع ساخت فائده نه بخشید - و فاضل خان را که برای تحقیق امر نمودند بعرض رساند که غلام رضا نام وقتی از جمله نوکران او بود بعد برطرف شدن بایران رفته بظاهر دروغ خود شاید دستک حاصل نموده باشد اما این عذر مسموع نگردید *

ذکر سوانح سال بیست و ششم مطابق سنه هزار

و شصت و دو هجری

بعد رسیدن سعدالله خان از قندهار وسط ماه مبارک رمضان روانه دارالخلافه شدند مرشد قلی خان را بدیوانی کل دکن و محمد صفی پسر اسلام خان را به بخشیکری و واقع نگاری دکن مامور و مرخص ساختند اگرچه هر دو نام برده بانواع خوبی و صفات موصوف بودند اما در تعلقه دکن محمد صفی در اکثر مقامات بر منصبداران سختی نموده بنای بعضی بدعتها گذاشت و مرشد قلی خان بندر بخت دیوانی را بدستوری که در عهد اکبر پادشاه تودرمل بنای دستور امور ملکی گذاشته بود در دکن مرسته و هار۱ تشخیص جمع مال بتعین تفریق

جنس اقسام غله و بقولات آنچه از باران بهم رسد و هرچه از آب چاه و کاریز پیدا شود نظر بر قیمت هرجذش و دستور بنای پیدمردن اراضی که بیگه و پرتن و سین و بسوه باشد نوعی نموده که تا بقای روزگار دستور العمل عمل و زمینداران خواهد ماند - پانزدهم فی قعده در باغ فیض بخش لاهور فرود آمدند میرزا رستم قندهاری را بسبب ضعف پیری و امتداد بیماری هزار روپیه سالانه مقرر کردند - میرزا ابراهیم ادهم خواهرزاده تقرب خان از ایران آمده شرف اندوز ملازمت گردید گویند میرزا ادهم که در نجابت و شرافت ذاتی و تحصیل علم و دیگر کمالات صوری و معنوی و طبع موزون از مشهوران اعیان ایران گفته می شد در آغاز جوانی بهندوستان آمده بعد ملازمت چون مرکز خاطر پادشاه بود که او را بهمحری یکی از صبیهای خود، سرافرازی بخشند تقوب خان را که خالوی او می شد برای تربیت او مامور ساختند اما میرزا که از اصل ماده سودا در دماغ او جا گرفته بود نمی خواست که پا بند تاهل گردد و ابا نمودن از پانس ادب دور میدانست زیاده خود را بدر جنون زده کلمات لغو و مطایبهای شوخی آمیز پا خالو و دیگر امیران بمیان آورده بمرتبه خویش را در هرزه گوئی و امر و پرستی مشهور ساخت که مکرر پادشاه فرمودند افسوس باین کمال میرزا بحال خود نمانده - از اشعار رنگین او سفینها پرست از زبان راوی نقه شنیده شده که در حالت سکرات که اشک ندامت برتلف شدن عمر از چشمه چشم او جاری بود حضار مجلس گفتند میرزا خدا را یاد کن در آن وقت بدبیه این شعر از زبان او بر آمد • بیت •

اینکه میگوئی فراموشش میکنی در وقت مرگ
 من که می میرم برایش چون فراموشش کنم
 بخسرو ولد نذر محمد خان را از منصب برطرف ساخته لک روپیه
 سالیانه مقرر فرمودند - بخانه علیمردان خان تشریف بردند دو لک
 و بیست هزار روپیه از جمله پیشکش قبول نمودند - دارا شکوه
 التماس نمود که امیدوار است که مهم تسخیر قندهار بعهده غلام
 مقرر شود قبول نموده سه ماه و نه روز در لاهور توقف فرموده اکثر
 مصالح قلعه گیری که از انجماه ده توپ کلان و سی و هفت توپ
 هوائی خورد و سی هزار گول خورد و کلان و چهارده هزار بان و سرب
 و باروت و غیره برین قیاس قیاس قیاس قیاس قیاس قیاس قیاس قیاس
 رسانیدند رسد استهالت فرمودند از آخر ربیع الاول که اوائل اسفندار
 باشد ساعت کوچ و هفتم جمادی الاخری تاریخ محاصره مقرر
 فرموده از خلعت و شمشیر و خنجر مرصع و دیگر مرصع آلات و اسباب
 و فیلان با ساز طلا و مینا و نقره بقیمت چهار لک روپیه وقت رخصت
 عنایت فرمودند و سواي آن بیست لک روپیه از نقد و جنس
 مساعدت مرحمت شد و از امرای نامدار و راجهای جلالت آثار
 و بهادران رزم آرما و دلوران معرکه آرا از حضور و متعینه کابل و
 دیگر اطراف صوبجات که اکثر در محاصره سابق رفته بودند مجموع
 هفتاد هزار سوار منصبدار و تایی و بنجهزار برقنداز و سه هزار
 احدی تیرانداز و ده هزار پیاده بند و قچی و شش هزار بیلدار
 و تبردار و پانصد سنگ تراش و نقب کن و پانصد سقا و هفت
 توپ کلان و هفده توپ هوائی و سی توپ خورد و شصت فیل

جنگي مست انتخابي سوي فيلان پادشاه زاده و امرا که جمله صد و هفتاد فيل بشمار آمدند و ديگر از بان انداز و کوله انداز و غيره سر انجام قلعه گيري که تعداد آن تحصيل حاصل است با یک کرور روبيه خزانه که در رکاب موجود بود همراه دادند و علیمردان خان را مع محمد ابراهيم نام پسر که بخطاب ابراهيم خان سرافرازي يافته بود و هفت هزار سوار تعين و مقرر ساختند و فرمودند که بکابل رفته تا انفصال مهم در امداد و معاونت ارسال رسد و ديگر لوازم قلعه گيري کوشد *

ذکر سوانح سال بيست و هفتم از جلوس صاحبقران

ثاني مطابق سنه هزار و شصت و سه هجري

مير احمد ولد سيادت خان را بخطاب مير احمد خان و فوجداري نصير آباد و غيره توابع خاندیس و سيف الله عرب را بتعلقه فوجداری مصطفى آباد عرف چوپره صوبه مذکور مرخص ساختند پادشاه زاده را براه ملتان و توپها را براه نزد يك هموار باچند هزار بيلدار و غيره و فيلان کوه پيکر روانه ساخته خود پادشاه در بيست روز بملتان رسيدند و چند روز برای سرانجام ضروري توقف در آنجا نموده و خدمه محل را در ملتان گذاشته مرحله پيمای سمت کابل گردیدند و رستم خان که بطريق هراول با مصالح قلعه گيري و دوازده هزار سوار و چند امير نامدار پيش قدم بود هفتم جمادي الاخری موافق تعين ساعت از حضور خود را بهاي حصار قندهار رمانده بقصد محاصره سپاه را طرف خندق و برج و باره نمودار ساخت و جوانان يکه تاز و ازبکان قزاق اسپان را بجولان در آورده تيز جلوها

نمودند و خود نمائیها بروی کار آوردند و قزلباش نیر بی باکانه از قلعه برآمده با هم آمیخته مصافحه پیکار نموده خواجه خان را باجمعی از اربکان مقتول و زخمی ساختند و چند نفر نیز از مردم قلعه کشته شدند و آن روز رستم خان رو بروی دروازه قلعه دورتر از گولۀ رس فرود آمد و روز دیگر سوار شده با فوج آراسته برای ملاحظه اطراف قلعه و تجویز مورچال و دواندن نقب تا سه روز جلوه گر بود و پادشاه زاده بعد طی منازل دشوار گذار و عبور کتلهای تنگ و نا هموار نزدیک بقلعه رسیده برای ساعت هفت روز از قلعه دور فرود آمده برای ملاحظه و تجویز اسباب قلعه کشائی حواری می شد بعده که نزدیک باغ میرزا کامران فرود آمدند و رستم خان را با دیگر امرای کار طلب حاجا تعیین نموده مورچال قیمت نمودند و همراه هریک از توپخانه و غیره مصالح قلعه گیری بتقسیم درآمد و هریکی در تردد کردن و دواندن مورچال بزور بازوی خود و مدد بیلداران چابک دست سعی موفور بظهور می آورد خصوص محمد جعفر میر آتش که نسبت بهمه امیران صاحب داعیه پیش قدم و زیاده از همه ساعی بود پر کلان بر سر میزد روزی یکی از همدان گستاخ ازو پرسید که چنین پر کلان بر سر زدن چه لطف دارد در جواب باظهار فدویت گفت که روز یورش بهمین پر پریده خود را بقلعه خواهم رساند - آنچه تردد در پیش بردن مورچال و کندن نقب از بهادران کوه کن و جوانان قلعه شکن بظهور آمد و جانفشانیها که بعرضه کارزار آوردند اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از راه اختصار کلام دور می افتد چنانچه بعد ذکر تسخیر قلعه بسط و غیره از توابع قندهار

چند کلمه از تدبیر جانبازان و سعی لاحاصل کوه کنان بتذکار خواهد آورد چون حکم اعلی حضرت بود که اول خاطر از تسخیر قلعات تعلقه قندهار جمع باید ساخت تا تزلزل تمام در دل محصوران راه یابد رستم خان را با نجابت خان و راجهای کار طلب جمله بیعت امیر و پانزده هزار سوار و احدی و برقنداز بسیار برای تسخیر قلعه بخت تعیین فرمودند چون لشکر بیای قلعه رسید از هر طرف تردد نمایان بظهور آمد و گولهای توپ و تفنگ و زنبورک آتش بار گردید از زمین و آسمان رعد هیبت افزا زمین و زلمان را بزلزله درآورده تا ده روز مهدی قلی قلعه دار ثبات حوصله بکار برد بعده که توپ کلان قلعه کشا رو بروی برج دروازه برده چند گوله خانه بر انداز بر در دیوار قلعه زدند قلعه دار بزهار و التماس آمان در آمده کلید قلعه را گرفته نزد رستم خان آمد و مردم پادشاهی بضبط اموال و اذوقه تعیین شدند و رستم خان تفقد بسیار بحال مهدی قلی خان قلعه دار مبذیل داشت چون پسر مهدی قلی خان که حارس قلعه کرسنگ بود باوجود که رستم خان نوشته پدر او مشتمل بر اینکه الحال محصور بودن و جنگ نمودن فائده ندارد چنانچه من قلعه را حواله نموده مامون گردیدم تو هم اطاعت ندا حاصل کرده فرستاده بامید واریها نزد خود طلب نمود او ابتداء قبول ننموده بعد جنگ چند روز قلعه را خالی گذاشته فرار نمود میر محمد برکی را تلعه دار آنجا ساخته مهدی قلی را مع مال و عیال نزد پادشاهزاده ذوالاقبال روانه نمودند - درین اوان چون نوشته ملک حسن نام یکی از امیران که متضسن برشکوه حضرت اعلی و رجوع بشاه

ایران نوشته بود جواب آن بدست جاسوسان پادشاهی افتاد خانه او را بضبط در آورده بی منصب ساخته محبوس نمودند و تسطیر باقی سوانح که از رستم خان برای تسخیر دیگر قلعات و تنبیه مفسدان آن ضلع بظهور آمد و آخر فائده برای علت غائی آن نداد قلم را رنجه نداشته بتحریر چند فقره که در محاصره قندهار بظهور آمده می پردازد - بعد رسیدن خبر تسخیر قلعات و رفتن رستم خان بدون خاطر جمعی از تسخیر باقی قلعات برای تنبیه مفسدان نواح بحضرت اعلیٰ خلاف مرضی دانسته تاکید پیاپی برای تسخیر قندهار صادر فرمودند راجه راجرب و محمد جعفر میر آتش و اکثر بذهای عقیدت نشان بساختن دمدمه فلک اساس و دواندن نقب پرداختند و پادشاه زاده داراشکوه امرا را طلبیده باظهار وعده و وعید تهدید آمیز می فرمودند که مرا محمد اورنگ زیب تصور ننمائید که دوبار از پای این حصار فتح نانموده برخاست تا آنکه قلعه را بتسخیر نیارید یکی از شما را زنده نخواهم گذاشت که روی زن و فرزند خود به بینید و محمد جعفر در تردد بکمال اظهار فدویت و عقیدت بیشتر از آنکه در حوصله بشریت گنجد ساعی بود و التماس می نمود که بعد تصرف آمدن قلعه بهر صورتی که باشد یک نفس و احد محصوران را زنده نخواهم گذاشت چنان نشود که بعد رجوع و الحاح آن جماعه طریقه ترحم را کار فرمایند و جان بخشی نمایند - پادشاه زاده می فرمودند که ما پادشاهان را دریای رحمت گفته اند در صورت رجوع خصم ترحم نمودن ضرور است و هر چند کار نقب و مورچال

بپایکار و نزدیک بخندق و حصار می رسید بضرر گولۀ توپهایی
 بی در پی ضائع و باطل میگردد خصوص محمد جعفر دمدمد
 عالی که بخروج یک لک روپیه بارتفاع بیست و هفت درجه و
 طول هفتاد و پنج درجه تیار ساخته ده توپ عالم آشوب بالای آن
 آورده شروع بزدن گولهای طوی حصار نمود و از دمدمدی دیگر
 نیز گولهای توپ هوایی و بان اندرون قلعه میرسید و خرابی بسیل
 از جان و مال بمحصوران میرسید - از جمله ضائع و کارنامه که یکی
 از گولۀ اندازهای حکم انداز پادشاهی نمود آنکه روبروی دولت خانۀ
 پادشاه زاده از بالای قلعه توبی را مجرا بسته پیهم آتش میدادند
 و مکرر گولۀ آن نزدیک کار خانجات متصل خیمه افتاده آدم و اسب
 ضائع می ساخت تا آنکه از توپ اندازان بیخطای هندوستان در مقابل
 آن توبی را چنان مجرا بسته آتش داد که دهن آن توپ قلعه را
 شکست و چند روز از آن توپ اثر صدا ظاهر نشد بعد از همان مکان
 ناگهان گولۀ می آمد و نشان توپ سوای برخاستن دود آن ظاهر
 نمی گردید آخر از زبانی یکی از محصوران که بقید آمده بود
 معلوم گردید که سر آن توپ را بریده قسمی بر دمدمدۀ نو احداث
 گذاشته بودند که وقت آتش دادن سوای دود و صدا اصلا سروا مرئی
 نمیگشت و اول روز و آخر روز از آن ده دوازده گولۀ سر میدادند
 الحاصل چه جانفشانیهای نمایان که از بهادران عقیدت نشان بظهور
 نیامده و چه تعبیه و تدبیرهای جان بازان که در آن محاصره جلوه
 گر نگردیده تا آنکه آبهای خندق را به تردد تمام دزدیدند و از افتادن
 گولۀ هوایی در یکی از انبار باروت خانۀ قلعه آتش در گرفت و

جمعی که دران کارخانه بودند با سقف خانه پریدند و جان سپاران
 قهر و پیشه که چند بار در مقابل گولهای آتش بار یورش نموده
 آنچه شرط انتهای جان نزاری و جلالت بود بجا آوردند و آخر کار
 کاری نساختند بجز بر تفصیل آن عنان کمیت خامه را معطوف
 داشتن تحصیل حاصل است اما رشید خان عرف محمد بدیع که
 دران مهم در خدمت پادشاه زاده همراه مهابت خان تعلقه
 دیوانی داشت بطریق وقائع رویداد محاصره می نوشت و بعرض
 پادشاه زاده رسانده انعام گرفت و آن تاریخ را مسمی بتاریخ قندهار
 ساخته و آنچه از بعضی وقائع دران درج نموده اگرچه زبان خامه
 را جرأت بیان آن نیست اما اصل ترک ذکر آن نمودن خلاف
 طریقه مورخان صداقت بیان دانسته کلمه چند می نگرد - گویند
 سلطان سلیمان شکوه بدستور اطفال شجاعت پدیده بازی بازی قلعه
 از ریگ ساخته برج و باره دران قرار داده از چوب توپها بران برج
 و حصار چیده جمعی را بجای قزلباش درانجا محصور قرار داده
 یورش نموده بعد بلند ساختن صدای داروگیر و سردادن تفنگهای
 خاکی قلعه فتح نموده حکم بنواختن شادیانه فرمودند و امراندر
 گذرانده تسلیمات مبارک باد بجا آوردند - بعده که بعرض پادشاه زاده
 رسید خود سلیمان شکوه را طلبیده زبان بمبارک باد کشوده
 خلعت عنایت نمودند و همه امرآداب تهنیت بتقدیم رساندند -
 محمد جعفر روزی بعرض رساند که چند روز ست مدلی آدم و
 آثار تردد از قلعه ظاهر نمی شود و بوی گند مردها می آید
 ظاهرا بسبب طاعون و وبا قلعه دار با اکثر رفقا و سپاه و دیعت حیات

نموده بعده بشغف تمام یورش نمودند و تا رسیدن بهادران قلعه
کشا پای برج حصار ندا و عدا از قلعه بر نیامد بعده که کار بکنند
بستن و بالای حصار برآمدن رسید یکبار توپخانه باقسام آلات آتشبازی
بغرش در آمد و چند هزار گوله و سنگ کوه ربا از بالا باریدن گرفت
و آن قدر سوار و پیاده دران یورش پای حصار بکار آمدند که تا
چند روز وارثان آنها از ملاحظه باریدن تگرگ بلا از بالا قادر بر برداشتن
لاش مردها نبودند و راجپوتان بتلاش بسیار شبها هیمها بر
مردهای خود از دور انداخته همانجا آتش می دادند •

دیگراز ساده لوحی پادشاه زاده و بعضی هوا خواهان نوشته
که روزی محمد جعفر دو دعوتی ریش سفید پشمینه پوش ردا
بر دوش را نزد پادشاه زاده با هوش آوردند و عرض نمودند که اینها
بمراقبه رفته از احوال عالم خبر میدهند و پادشاه زاده هر دو را
باعزاز تمام نزد خود نشانده اقسام بوی خوش حاضر ساختند
آن هر دو غواص بحر معرفت سر بمراقبه فرو برده یکی از آنها
بعد از مدت سر از جیب تفکر بر آورده گفت که من سیرکنان
وقتی بصفاهان وارد شدم که صدای واویلائی واقع شاه ایران
بلند شده بود - درین ضمن دیگری سر بالا نموده بر زبان آورد که مرا
در حالتی گذر بر اصفهان اتفاق افتاد که شاه عباس را بخاک
می سپردند چون از زبان الهام بیان هر دو صاحب حال آن مرده
بگوش سامعان رسید محمد جعفر و دیگر امرا بشکر این نوید گویا
شدند - و از غرائب دیگر بتحریر آورده که محمد جعفر یکی از ریاضی
دان صاحب کمال محیل را آورده بعضی رساند که این مرد در

بتسخیر جن و فن تکمیل دست تمام دارد التماس مینماید که اگر یک
لولی که بچنین و چنان شکل و شمائل موصوف باشد با قدری
شراب دو آتش سه ساله و بعضی مصالح مطلوبه دیگر عنایت
فرمایند از خون بدن آن لولی و شراب چند هزار نقش نوشته
بعضی جنها را که محکوم منند با لشکر آنها بتسخیر در آورده برای
مغلوب و منکوب ساختن محصوران مامور می سازم درین مابین
ایام که بچهل روز نخواهد کشید لشکر قاهره در یورش سعی موفوره
بکار برد که جنیان نیز بمدد پردازند پادشاه زاده برای سرانجام دادن
مصالح مطلوبه محمد جعفر را مامور ساختند - از شهرت این خبر
لولیان لشکر رو پوش شدند تا آنکه بسعی تمام آنچه مطلوب و
مرغوب او بود موجود نمودند تا انقضای ایام موعود که امید مفتوح
شدن قلعه بزور سر پنجه مبارزان قلعه کشا داشت در خلوتخانه
خاص تعیش می نمود بعده که ایام وعده بسر آمد و دانست که از
پرویشا فائده مرتب نبی شود و بخیه بر روی کار می افتد از ملاحظه
سرزنش و انفعال از لشکر فرار نموده خود را بیای حصار قلعه نزدیک
دروازه رسانده و مال امان گردانده مامور گردیده بقلعه در آمد و نزد
قلعه دار بردند بعد استفسار احرا و وجه خوراکي او مقرر نمودند چون
ماحول آن محیل مکار سرگشته روزگار رسیده بود گاه گاه بر سر دیوار و
بکنار برج و حصار آمده تفرج می نمود و با مردم لشکر پادشاهی
تکلم میکرد و قزلباشان که از شنیدن اوصاف او متوهم بودند بر
وسواس آنها افزون و او را از پشت بالای قلعه بزیر انداختند و بحرایی
اعمال رسیده - و مکرر محاکمه جعفر بعرض می رساند که امروز فردا

قلعه دار با همراهان اسیر پنجه قهر بهادران خواهد گشت باید که
 ترحم بحال آن طائفه بدسگل ننموده حواله من نمایند که بانواع زجر
 سیاست تمام نمایم و بجزای کردار رسانم پادشاه زاده می فرمودند
 که ما پادشاهانیم ما را لذت عفو جرائم زیاده از انتقام و مکافات
 اعمال مجرمان می باشد *

القصه یورش دفعه پنجم نهم شوال اواخر شب مقرر فرمودند
 نردبانهای آسمن پایه و زینهای گردون رفعت تیار نموده و دیگر
 تعبیه و مصالح یورش موجود ساخته جویای قابو بوده یکپاس شب
 مانده جوانان کار آزما و بهادران قلعه کشا آنچه شرط جد و جهد
 بود بکار برده بکمند همت خود را بالای دیوار قلعه رساندند
 درستم خان و لشکر خان و ایرج خان و محمد جعفر با جمعی
 از راجپوتان مصدر تردد جان بازی گشته از بالای دمدما و
 پائین حصار از زدن بانهای آتش فشان و انداختن گولهای
 خانه بر انداز جان ستان غوغای حشر انگیز بر انگیزند و از هر
 طرف چندین هزار گوله توپ و تفنگ و زنبورک بکرمک یورش
 بهادران برای سراسیمه ساختن محصوران اندرون قلعه میزدند و
 دیوارهایی که هر روز بضرب گوله توپ می انداختند شب محصوران
 پر می داشتند آن شب فرصت برداشتنی آن نیافتند - و عبدالله
 بیگ و محمد جعفر هر دو برادر چندان فریاد برای ترغیب پریشان
 نمودند که از بستگی جدا قادر بر حرف زدن نبودند تا آنکه صبح
 پرتو از روی کار برداشت و از بالا نسبت بشب زیاده گوله توپ
 و تفنگ و ساچمه و پارچه آهن و پل سیاه و چادر روغن نفت زده

و آتش گرفته و سنگهای خورد و گلان چون تگرگ آسمان باریدن گرفت و فرصت سر بر داشتن و ترده نمودن نمی دادند و جمعی کثیر از سادات باره و مغلان و راجپوتان و افغانان دلاور نشان نشانه هدف تیر اجل گردیدند و جمعی زخمی گشته افتان و خیزان راهی که با شکل تمام رفته بودند بسرعت تمام طی نموده مراجعت نمودند و سواي مردم غیر مشهور چندین از روشناسان مثل خواجه خان و ضیاءالدین خان بخشی اعدیان و محمد شریف عرب و تیمور بیگ و لعل بیگ و محمد حمین پسر میر یوسف و محمد سعید کاشغری و دولت خان و راجه مانسنگه و غیره بیست و پنج امیر و راجپوت با نام و نشان بکار آمدند و احدی بسیار جان نثار گشتند و همچنان در خندقها که نقبها از آنجا سر برآورده بود و درین روز بامید افتتاح کار بقصد پیکار تهور پیشگان کار طلب بامید یافتن اضافه خود را بدان رسانده بودند غرق دریای غیرت و مرحله پیمای راه عدم گشتند آن روز زیاده از دو هزار کس ره نورد بادیۀ فنا گردیدند پادشاه زاده رستم خان را با دیگر امرا طلبیده از روی اعتراض فرمودند که ما مکرر می فرمائیم که ما را به برادر اوزنگ زیب نسبت ندهند که بی تسخیر قلعه روی باز گشت داشته باشیم همه در جواب باطاعت امر حاضر جواب گشته از سرنو در نقب دواندن و دهمه ساختن و مورچال پیدش بردن پرداختند و هر روز چندین تن نام داران از هر دو طرف بی سر می گردیدند خصوص از مردم پادشاهی بسیار ضائع و تلف می شدند و هنرمندان عرب و عجم و هند تختها و چوپا تعبیه نموده بریسمانهایی تدبیر بسته بران نشسته خود را به پناه و

جوف زیر کوه که گوله آنجا نمی رسید رسانیدند محصوران مطلع شده روغن نفت بسیار در خیکها پر نموده برابر و محاذی آن تختها فرود آوردند بعد آن بزدن تیر آن خیکها را چنان سوراخ نمودند که روغنهای بران چوبها پاشیده شد و لحاف و پارچههای کهنه را چرب نموده آتش زده بر سر چوبهای در از بسته بران تخته و چوبها رسانده تختها را با ریسمانها بل با راکبان می سوختند و نقبها از کنار خندق تا زیر دمدمه رسانده خاکهای دمدمه را چنان می دزدیدند که تا خبردار می شدند دمدمه بصورت چاه مبدل می گردید - در تاریخ ایران مذکور است که محراب خان در مدت ایام محاصره دروازه قلعه را هرگز نه بست *

حاصل کلام بعده که مدت محاصره از پنج ماه گذشت و مصالح سرب و باروت و گوله بآخر رسید و در لشکر و محرا غله و علف نایاب گردید و از آسمان برف باریدن آغاز نمود و زمینها تخته یخ بست و آدم بسیار و چارپایه بيشمار از گرسنگي و سرما تلف شدند حقیقت بحضرت اعلی رسید فرمان بدستخط خاص صادر گردید که برخاسته آیند - لهذا رستم خان قلعه بست را که بتصرف در آمده بود ویران و مسمار ساخته ذخیره ماکولات آنجا را بمردم قسمت نموده مصالح توپخانه را با خود گرفت - اواخر ذی قعدة پادشاه زاده از پای حصار کوچ نموده چون ملاحظه تعاقب قزلباش و شوخی افغانان بود توپخانه را با مردم زیاده بپیر با غیرت خان پیشتر بغزنین روانه ساخته خود چند مقام نمودند و بعد کوچ در هر منزل از شوخی قزلباش و دیگر مفسدان آن نواح مضرت

بسیار بحال مردم عقب و اطراف فوج می‌رسید تا آنکه بمقتل رسیدند
و در آنجا چند روز آرام گرفته اوائل محرم الحرام داخل دار السلطنت
لاهور شدند *

الحال بگذارش احوال حضور می پردازد که محمد صالح پسر
خاله شاه عباس را هزاری در صد سوار منصب عطا نمودند •
ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس مطابق
سنه هزار و ششت و چهار هجری

از عرضه داشت محمد اورنگ زیب بر مرده تولد فرزند مبشر
گشته مسمی بمحمد اعظم ساختند - محمد ابراهیم آخته بیگی را
بخطاب اسد خان سر فرازی بخشیدند - و اعتقاد خان را که بسبب
مرض دائمی استعفاي منصب نموده بود سالیانه مقرر کرده بودند
بعد حصول صحت از دار السلطنت بحضور رسیده بمنصب چهار
هزاری و پانصد سوار و خدمت بخشی گری بدستور سابق مفتخر
گشت - بعرض رسید که مسجد قلعه اکبر آباد که از سنگ سرخ حکم
شده بود در مدت هفت سال بخرچ سه لک روپیه اواخر سال بیست
و هشتم جلوس باتمام رسیده لهذا اواخر ذی حجه متوجه مستقر الخلافت
شده شانزدهم محرم داخل قلعه گشته روز جمعه نماز ادا نموده ده
هزار روپیه بمستحقان آنجا رساندند - اواخر محرم بعد زیارت مقابر
مهد علیا و بزرگان دیگر بدار الخلافت مراجعت فرمودند - بعرض
رسید که غریب داس برادر رانا جگت سنگه که در حضور بود بلیکن
برخاسته بوطن رفت فرمودند که از منصب و جایگزین بر طرف
نمایند - چهاردهم صفر داخل دولتخانه دار الخلافت شدند -

پادشاه زاده دارا شکوه که از قندهار مراجعت نموده بحضور رسیده بود بموجب حکم سعد الله خان و اسد خان استقبال نموده ملازمت فرمودند مورد الطاف بیغایات گردید - از عریضه متصدی بندر سورت بعرض رسید که سلطان محمد خان قیصر روم ذو الفقار آقا نام را که مع نامه و تحف بدرگاه والا روانه نموده بود به بندر سورت رسیده فرمان مع حکم دوازده هزار روپیه مدد خرج مصحوب گرز بردار بنام ذو الفقار و متصدی سورت صادر فرمودند و پنج هزار روپیه از نزد سرافراز خان فوجدار ندر بار و سلطان پور و دوازده هزار روپیه از دیوان برهانپور و از آجین پنج هزار و از خزانه اکبر آباد دوازده هزار روپیه تنخواه نمودند و حکم فرمودند که سواي آن صوبه داران از خود رعایت نمایند - محمد جعفر را که در محاصره قندهار تردد نمایان از بظهور آمده بود بالتماس پادشاه زاده دارا شکوه مخاطب به برق انداز خان ساختند - پادشاه زاده محمد مراد بخش از صوبه مالوه بحضور رسیده بصوبه داری احمد آباد و اضافه سه هزار سی هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزار سی ده هزار سوار پنج هزار دو اسبه و سه اسبه باشد و یک کورور دام انعام مفتخر ساخته چهار لک روپیه نقد مرحمت فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم از جلوس مطابق

سنه هزار و شصت و پنج هجری

غره جمادی الاخری جشن سال بیست و نهم بدستور هر مال ژینت یافت و هریک از امرا و صلحا فرا خور قسمت کامیاب گردید - بعده که ذو الفقار آقا ایلچی روم نزدیک رسید حکم شد که

شکرخان بخشی و طاهرخان باستقبال رفته آورده ملازمت فرمایند -
و نامه قیصر را با دو اسب مع ساز طلاو زین مروارید دوز و گرز مرصع
که از اسلحه خاص سلاطین آن ملک می باشد و کمر و خنجر مرصع
بانه اسب از طرف خود گذراند - حضرت اعلیٰ باعزاز تمام نامه را
گرفته ذو الفقار آقا را خلعت و خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد
و سه پیاله ارگجه مع پاندان طلا عطا نموده در خانه از منازل سرکار
که در آن همه از ما محتاج موجود ساخته بودند فروز آوردند - چون
در همان ایام جشن طوی سلیمان شکوه با صبیغه پسر راجه گجسنگ بمیان
آمد در آن جشن مبلغ سی هزار روپیه از سرکار و بیست و پنج هزار
از طرف شاه زاده و پانزده هزار روپیه از طرف ملکه دوران نواب
قدسیه جمله هفتاد هزار روپیه مع دیگر جواهر آلات که مجموع لک
روپیه نقد و جنس باشد بذو الفقار آقا مرحمت نمودند - و قائم بیگ
نام از بندهای زبان دان و سخن فهم که بزبان ترکی و عربی
بفصاحت تام آشنا بود همراه ذو الفقار آقا ایلچی مقرر نمودند و
یک خنجر مرصع مع علاقه مروارید بیش بها و زمرد آبدار که
لک روپیه قیمت داشت و کمر مرصع بقیمت چهل هزار روپیه و دو
هزار پارچه زری و ساده نحفه بنگاله و احمد آباد و برهانپور بقیمت
لک روپیه و شیشه پر از پنجاه توله عطر جهانگیری که از چهار هزار
روپیه زیاده ارزش آن ایام داشت و تحف دیگر و نامه عربی انشائی
وزیر بی نظیر سعد الله خان حواله قائم بیگ نمودند - چون وقت
رخصت از زبانی ذو الفقار آقا خبر شدت و طغیان آفت طاعون و وبا
در اسطنبول معلوم شد تسبیح صد دانگ جواهر که امام آن زهر مهره

تکفۀ بی بها داشت و همیشه در داری پادشاه می بود با ارمغان دیگر ضم ساختند - مجموع تالغایت رخصت ذر الفقار آنا سه لك روپیه همه جهت رعایت بعمل آمد و دو لك و پنجاه هزار روپیه سواي جنس و تسبیح: هر مهره برای قیصر روزم ارسال داشتند - و قائم بیگ را وقت رخصت بعنایت مبلغی از نقد و جنس معزز ساختند و همراه همان هر در ایلیچی خواجه خان (۱۲۲) را با لك روپیه جنس خریده احمد آباد و بذر سورت روانه مكۀ متبركه ساخته ثلث آن جنس را برای شریف و باقی برای مستحقین و فضلی آن مگان شریف مقرر کردند - و گلیم خوش باف طرح جانماز کار ملتان موافق طول و عرض مسجد مدینه منوره که فرمایش نموده تیار ساخته بودند حوالۀ خواجه خان نمودند - چون از جمله پیشکشهای عادل شاه فیل کلاں کوه شکوه بقیعت شصت هزار روپیه با ساز طلا از نظر گذشت کمر مرصع بقیعت سی هزار روپیه برای عادل شاه روانه فرمودند - و همچنان چهار فیل نرو و دو فیل ماده با ساز طلا و جواهر آلات پیشکش قطب الملك معرفت عبد الصمد خان از نظر گذشت و بعطای خلعت و پانزده هزار روپیه و دیگر عنایات سرافراز گردید و فرمودند - فرمان لطف آمیز بقطب الملك برنگارند *

ذکر سوانح سال سی ام از جلوس مطابق سنه

هزار و شصت و شش هجری

مرشد قلی خان را که سابق دیوان بالاگهات دکن بود دیوان

مستقل چهار صوبه دکن ساخته برای پرداخت و آبادی ملک
مفتوحه حال و محال ویران گشته سابق نظر بر جوهر و قوف
باردانی او تاکید زیاد فرمودند (۱۲۳) مرشد قلی خان بعد رسیدن

(۱۲۳) از لفظ مرشد قلی خان تا لفظ بیرون است که در مطرانی
صفحه ۷۳۴ چاپ شده بعرض آن در یک نسخه عبارت ذیل بوده
است *

بر طالبان اخبار چگونگی وضع روزگار مخفی نماند که ولایت
پروست شش صوبه دکن از قدیم ملک بود زر خیز سیر حاصل که
دستور تشخیص جمع مال بر سر بیگه شمار و پیمودن زمین بجزیب
و تقسیم غله نموده گرفتن درمیان نبود چنان مقرر بود که هر یکی از
دهاقین و مزارعان که بیلک قلبه و یکجفت گاو آنچه می توانست
کشت کار می نمود و هر جنسی از جبریات و بقولات که میخواست
میکششت بر سر قلبه قلیلی باختلاف بلاد و پرگنات در سرکار میداد
باز پرس کمیت بهم رسیدن غله و غیره درمیان نمی آمد بعده که
بمرور ایام بتصرف چغتا در آمد از آفات غیر مکرر روزگار پرگنات و
دیهات رو بویرانی گذاشت و روز بروز ویران تر می گردید و رعایای
مال گذار از ملاحظه در آمدن ملک بقبضه اقتدار مغلان متفرق
گشته رو باوطان نمی آرند - مرشد قلی خان که از ترکان متصدی
پیشه سیاق دان فهمیده کار بادینانت باکثر اوصاف حمیده موصوف
بود بدستور تودرمیل که در عهد فردوس آشیانی اکبر پادشاه دستور
العمل ملک هندوستان گردیده بود پرداخت ملک و گرد آوری

دکن تردد و سعی در پرداخت و استمالت رعایا و آبادی ملک آنچه بکار برده و تمام اراضی بنجر و مرزوع کل محلات به پیمایش در آورده از سرنو نظر بر محصولات جنسی که از غله و فواکه

رعایای متفرق گشته کوشیده جا بجا امینان فهمیده کار خدا ترس و عمل کاربان متدین تعین نموده ابتداء اراضی اکثر پرگنات را به پیمودن در آورد که نام آن رقبه خوانند بعده تفریق قابل زراعت و کوه و ناله که بکار قله رانی نیاید نمود و هر جا مقدم نداشت و وارثان مقدم قدیم آنجا از صدمات حوادث لیل و نهار مفقود الاثر بودند مقدم می آنجا را بمردمی که جوهر استعداد آبادی و پرداخت حال رعایا داشته باشد مقرر نموده خلعت داده سرگرم کشت کار ساخت و برای خریدگاه و دیگر مایحتاج زراعت مبلغ از سرکار بطریق تقاضی بمقدمان حواله نموده فرمود که سر فصل باقسط بوصول در آرند و سه عمل قرار داد اول سر بسته تشخیص که در زمان قدیم بوده دوم بتائی یعنی تقسیم غله نموده گرفتن و آنرا باز منقسم ساخت سه قسم اول آنکه هر چه از آب بازان تا هنگام درو بمراد رسد هر جنس که باشد بالمناصفه مقرر نمود یعنی نصف سالم بر رعایا برسد و نصف دیگر در سرکار ضبط در آید دیگر هر جنسی که از آب چاه بمراد رسد اگر جنس غله خریف و ربیع باشد سیوم حصه از سرکار و در حصه که دران اخذ می و ظلم را دخل نباشد برای رعایا مقرر نمود و سوای غله هر چه از جنس اعلی مثل انگور و نیشکر و کیله و خشخاش و زرد چوب و زیره و اسبغول و غیره بهم رسد نظر بر خرچ آبکشی و امتیاد ایام بمراد

و ترکاری از باغات یعنی از آب چاه و کاریز و آب بازان بهم میرسید
ربع همه را از روی جز رسی و غور که بر احدی میل و حیف نرود
گرفته دستور العمل نقدی و بتائی قرار داده در افزونی محصول و مل

رسیدن آنجنس مختلف از نهم حصه گرفته تا چهارم برای سرکار بتائی
برای رعیت قرار داد سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها که از دریاها
بریده آورده بزراعت آب میدهند برای تقسم آن برخلاف جنس جایی
بکم زیاد مختلف داخل دستور العمل نمود و عمل سیوم در مقابل
تشخیص سر بسته و تفریق بتائی جریب مقرر فرمود یعنی ربع
هر جنس از حبوبات و بقولات و جنس اعلی گرفته نظر بر نرخ
و کمیت به رسیدن حاصل مزروع نموده فی بیگه دستور نمود که بعه
پیمودن زمین از هر جنس بقرار مختلف باز یانت نمایند این وجه
مقرری که فی بیگه از هر جنسی بگیرند در سه چهار صوبه ملک
دکن بدهاره مرشد قلیخان شهرت دارد گویند بسیار میشد که مرشد
قلیخان وقت جریب نمودند نظر بر اینکه بر رعایا حیف و میل
بعمل نیاید و در ربع و تخمینا گرفتن غبن فاحش نشود خواه
سر ریسمان یکطرف جریب میگرفت ازین جز رسی و پرداخت
لوز بروز افزونی آبادی ملک و محصول مال می افزود دیگر
دانست که اطراف ملک دهلی و اکبر آباد مراد ازینکه خورد که
رعایای برگنات میان همدیگر و با حکام و عمال داد و ستد دارند هزار
و دو صد درعه شاه جهانی است و بیگه دفتری سه هزار و ششصد درعه
مکرم می باشد که مراد از سه بیگه رعیتی یک بیگه باشد و باز

سرکار و پرداخت حل رعایا کوشید چنانچه سابق هم بزبان قلم داده
تا بقای آبادی ملک دکن دستور العمل و زمینداران مانده از

بیگه که بایمه داران از طرف پادشاهی در فرامین درج میگردد و
آنرا بیگه الهی خوانند پنجهزار و چهار صد درعه کسری بالا میشود
و هر بیگه را بیست حصه نموده هر حصه آنرا بسوه خوانند و تمام
مدار کشت کار و حساب سرزمین، اطراف صوبه جات توابع
شاهجهان آباد بر بیگه است و در دکن مختلف است هر چند که
در صوبه جات دکن نیز آخر حساب بیگه بعمل می آید اما بیشتر
بر آوت در دفاتر ثبت میگردد و حساب آن چنین است که در
خاندیس چهار بیگه رعیتی را که مراد از هر بیگه سه هزار و شش
صد درع مکسر باشد و دهان ملک ازین خورد تر بیگه نمی باشد یک
پرتن نامند و بیست پرتن را که هشتاد بیگه باشد یک آوت گویند
و در صوبه برار و اطراف آن هشت بیگه را یک نیتن خوانند و ده
نیتن را یک آوت گویند باز لفظ آوت اطلاق نمایند بر اسم قلبه
مطلق و هر مزارعی که یک جفت گاو داشته باشد و هر چه تواند بدان
جفت گاو قلبه رانی نماید آن را نیز آوت گویند دیگر باصطلاح
دهاتین دکن که دفتر پرگنات نیز ثبت میگردد مقابل محصول
زراعت محصول باغات می نامند یعنی هم قطعه زمین که حاصل
انجا از آب چاه بهم رسد خواه جنس غله باشد و خواه نیشکریا غیره
جنس اعلی باشد آن را باغات می خوانند - باز عدنان کیفیت خامه را
طرف تحریر مطالب معطوف میسازد - بعرض سید که عزیز بیگ الخ

احاطه شرح و بیان بیرون ست - بعرض رسید که عزیز بیگ بدخشی که از بندهای روشناس پادشاهی بود با هفتاد نفر نامی برای کدخدائی طرف پیشاور که جاگیر داشت می رفت یکی از مفسدان آن ضلع که با او عداوت داشت بلباس دوستی و ادعای مهمانداری سر راه او آمده بخانه خود برده فرود آورده اطراف را معدود ساخته بر سر او ریخته با پانزده نفر منصبدار و سی چهل نوکر خود او بقتل رساند - به بهادر خان ناظم پیشاور حکم تنبیه او و دیگر مفسدان آن نواح صادر شد و بهادر خان برای استیصال آن جماعه دو هزار سوار تعین نمود با وجود که مفسدان درهای قلب را پناه خود ساخته چهار پنج روز نائز قتل گرم داشتند و بسبب برف و راه قلب مردم بسیار پادشاهی بکار آمدند قریب پانصد نفر مفسدان که اکثر از الوس مشهور بودند بقتل رسیدند و شتر و گوسفند فراوان بدست مردم بهادر خان آمد و خانهای آنها را سوختند و بعضی با سیری درآوردند *

و سعد الله خان که از وزارت و کار و بار ملک هندوستان رونق گرفته بود بسبب عارضه قولنج که بچهار پنج ماه کشیده و خود پادشاه مکرر بعیادت او تشریف بردند و او را خبر جمادی الاخرای این سال ازین سرای فانی بروضه جاردانی انتقال نمود - لطف الله پسر گلان او پانزده سال عمر داشت بمنصب هفت صدی هند سوار مرافرازی یافت - باقی فرزندان او را با دیگر وابستها یومیه مقرر نمودند - و یار محمد همشیره زاده او را سه صدی شصت سوار منصب عطا فرمودند - و عبد النبی نوکر عمده

صاحبمدار جاگیر اورا هزاری نمودند - و بآکثر نوکران روشناس
 سعد الله خان فرا خور حالت منصب مقرر شد - سعد الله خان
 فخره الله که سواي کمالات صوري و معنوي صفات ذاتي بسيار داشت
 و بهترين صفت او باعتماد محرر اوراق بل همه نصعت پيشگان
 با هوش آن بود که بکمال دیانت و امانت قسمي مهمات ملکی را
 سرانجام داد که در مدت وزارت او هرگز قلم او بر بنای بدعت و
 مردم آزاری که لعنت و بدنامي آن تا روزحشر بر باني آن مي ماند
 جاري نگردید بلکه در دفع و رفع مقدمات و محاسبات که دران نقصان
 عامل و رعایا و مساکین نباشد میکوشید - گویند روزي وقت
 محاسبه يکي از عمل چون سابق ضابطه بود که وجه حق التحصيل
 که فی صد بعمل و تحصيلدار مجرا مي دادند منجمه صد روپيه
 محسوب مي نمودند بخاطر سعد الله خان رسید که بدستور
 هندوان صرافان وجه حق التحصيل را بالای صد روپيه جمع نموده
 در خرچ محسوب نمایند مثلا سابق عامل را از جمله صد روپيه
 تحصيل که پنج روپيه تحصيلانه سند مي دادند پنج روپيه
 مجرا گرفته نود و پنج روپيه واصل سرکار مي ساخت سعد الله
 خان نظر بر کفایت سرکار دستخط مقرر نمود که بعده که صد و پنج
 روپيه کوربان تحصيل نمایند پنج روپيه مجرا گرفته صد روپيه در سرکار
 واصل سازند از بنای این بدعت مدتها نادم بود و مي گفت
 کاشکي آن روز دستم خشک مي شد و بقلم گیرانمي گردید - آری
 بر عقلا ظاهر و مبهرهن است که کفایت در اجرائي بدعت و مردم
 آزاری زمي باشد بلکه در پرداخت ملک و جذب قلوب و دلدهی

رعایا باعث گرد آوری خزانه و ماده نیکنامی وزرا می گردد - و در
شکوه که با سعد الله خان سوی مزاج داشت روزی بعرض رساند
که سعد الله خان پروگنات ویران کم حاصل در تیل ما داده و محال
جید برای خود گرفته چون سعد الله خان برین معنی اطلاع یافت
وکیل پادشاه زاده را طلبیده هر چه دهبای آنی که بسبب محال
ظالم پادشاه زاده رو بریرانی گذاشته بود نوشته گرفته بجایگز
خود گرفت و عوض او جایگز خود را بتجویز وکیل در تنخواه
پادشاه زاده تن نمود و در یک دو سال دیگر همان محال زیاده
از سابق خراب و کم حاصل گردید - از جمله دستخطهایی که
سعد الله خان بر فرد های بدر نویسی مستوفی نموده دو دفعه را
بنقید قلم می آورد - راجه تودرمل در زمان اکبر پادشاه مقرر کرده
بود که اگر از مدد کمتر فاضل عامل و کوریان باشد مستوفیان مجرا
ندهند و از مدد بالا فاضل کوریان و عمال محسوب گردد در عهد
شاه جهان پادشاه مستوفیهای شرارت سرشت یک قلم در مجرا دادن
مفاضل عاملان وقت می نمودند بعد که فرد محاسبه بعهد الله خان
رجوع شد دستخط نمود که ای مستوفی مثل هندی مشهور است
بینا لینا دینا دینا هرگاه ضابطه سرکار چنان قرار یافته باشد که از مد
بالا فاضل مجراست چرا که بدعت و دهبای بدعتی برای خود و ما
راضی می شوی - دیگر بر فرد باز یافت بدر نویسی کوریان محال خالصه
دستخط نموده که این مناره برف را پیش آفتاب بداند هر چه
بعد تموز آن باقی ماند باز یافت نمایند - دیگر بر عظمی جهان دیده
ظاهر است که هر ظلم و حیف و میلی که از حکام و ارباب ریخته

برضعفا و مظلومان می‌رسد و هر احسان و خیر که عائد حال مستمندان می‌گردد دعا و نفرین موافق کردار آن بفرزندان او می‌نمایند از آن آیت که از زمان قدیم لغایت حال از روی تواریخ آنچه بمطالعه درآمده و در مدت پنجاه و دو سال که مسرود اوراق بسجد تمیز آمد مشاهده می‌نماید هیچ ظالم خود عاقبت بخیر نگشته و فرزندان او از طریق رزق و آبرو بمراد دل نرسیدند بل نام و نشان آن جماعه در ده بیست سال بر صفحه روزگار نماند - و اولاد سعدالله خان لغایت حال که هفتاد و چهار سال از زمان وفات اوست همه عاقبت محمود و فراخ روزی و نیکنام زیست نمودند و می‌نمایند - خصوص درین دور که انصافیت و کمال مروت معدوم الوجود گشته و امیرزادها که معلمان متعدد و اتالیقهای مستعد مدتها صرف اوقات در تربیت آنها می‌نمایند بمرتبه از طریق آدمیت بیگانه واقع می‌شوند که سواي جوشیدن در محبت بی‌کمالی مادر آزاد و پدر بیزار و ارباب و ضلعان فاع روزگار املا بمصاحبت صاحب کمال با وقار و دانشمندان ملاح شعار راضی نمی‌شوند چه استعداد و کمالات فن ایشان سرود خوانی و نواختن طنبوره و فهمیدن دهریت و کیت و دهره است و کسب دیگر کمالات را درد سر محض میدانند و باوجود بهمرساندن خط و سواد که پدران شان بمغلهای خطیر بخرچ ملایان در آورده صاحب سواد نموده اند همین که سواد خط بر چهره شان نمودار گردید کتاب بدست گرفتن و بمطالعه تفسیر و حدیث و کتب لغت و تاریخ و مشق خط و مربوط نویسی را از جمله فعلهای لغو حاصل می‌شمارند و نام جد و آيای خود را

چون سطر غلط و ورق قلم خورده از صفحه روزگار حک ساخته اند و باندک گردش لیل و نهار خودشان نیز از گم نامان عالم می گردند همه از اثر دعای مستمندان ستم رسیده است که در درگاه منتقم حقیقی دعای سحر خیزان بدرجه اجابت میرسد و تیر آه دلهای پر خون کار می سازد *

رای رگه نات را که پیشگاری خالصه و تن سرانجام میداد و خالی از جوهر رشد نبود و اثر تربیت سعد الله خان از کار گذاری او ظاهر میگردد مامور نمودند که تا تعیین دیوان کل مقدمات وزارت را سرانجام دهد و از اصل و اضافه هزاری چهار صد سوار و خطاب رای رایان سر افزای یافت - چندربهان که در مطلب نویسی بی نظیر تربیت کرده افضل خان بوده و چفته گاه دارا شکوه بخدمت پادشاه التماس نموده با خود گرفته رفته بود باز از شاه زاده بلند اقبال گرفته بخدمت دارالانشا و خطاب رای چندربهان بر دیگر منشیان هنوز امتیاز بخشیدند - محمد صفی خان بخشی واقعه نگار دکن را از کمی منصب و گرفتن خطاب و عزل خدمت معاتب ساخته بجای او میرجعفر استرآبادی را مقرر ساختند و محمد صفی حکم شد که سی لك رویه منجمه پیشکش قطب شاه که مجملی تفصیل آن بزبان قلم داده خواهد شد در دولت آباد گذاشته باقی بحضور بیارد - و چون حقیقت بعدی که از طرف قطب شاه بحال میرجمه و محمد امین پسر او که از نوکران عمده و کار طلبان معتبر او بودند عائد گردیده بعرض حضرت اعلی رسیده بود و حکم عالی در باب عدم مضرت و روانه

نمودن میرجمله مع پسر بحضور بزام قطب شاه صادر فرموده بودند قطب شاه بخلاف آن بعمل آورده پسر میرجمله را مقید ساخت و باز حکم خلاصی او روانه نمودند و فائده بر عکس بخشید و بر محمد امین پسر او زیاده تقید گردید و اعیان و اموال آنها را بضبط در آورد و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب نیز درین ماده احکام تهدید آمیز نوشتند آخر کار که فائده نداد میرجمله بحضور معروض داشت بعد عرض بار دیگر فرمان نهائیه آمیز مصحوب جبار بیگ و عزیز بیگ گرز برداران صادر شد و پادشاه زاده در فرمان درج فرمودند که اگر چه اغلب آن کوته اندیش قبل از رسیدن گرز برداران از راه خطا باز گشت نموده از خلاصی پسر میرجمله و روانه نمودن آنها بحضور استرضای ما حاصل کرده باشد و الا بعد ورود حکم جدید و تاکید شدید اطاعت امر خواهد نمود اما در صورت مصر بودن برای طریق نامواب باید که آن فرزند تعین فوج نموده یل خود عازم تنبیه او گشته بجزای کردار رساند و احکام رفاقت شاهزاده بنام شایسته خان ناظم مالوا و افتخار خان و دیگر راجهای اطراف صادر شد - چون قطب سیاه با وجود ورود فرامین و نشان پیهم تن باطاعت نداد و دست از مقیدان برداشت پادشاه زاده محمه اورنگ زیب اوائل ربیع الاول - سال بیست و نهم جلوس سلطان محمد را با بسیاری از بندهای درگاه آسمان جاء پروا بتی بشهرت کدخدائی با صبیغه شجاع که در بنگاله بود روانه فرمودند و خود پادشاه زاده نیز به شهرت شکار طرف قندهار متوجه شد - بعد رسیدن سلطان محمد که غافل نزدیک ولایت گلکنده رسید ابتداء عهد الله بخان قطب شاه

بفکر تهیه ضیافت پرداخت بعد که از نزدیک رمیدن هر اولان با مصالح و استعداد جنگ آن مست باد غفلت هشیار گردید مراسیم کار و بار خود گشته سواي اطاعت امر فائده مآل کار ندانسته محمد امین را با والده او و بعضی اجناس نزد سلطان محمد فرستاد و در جواب فرمان پادشاه و نشان پادشاه زاده کلمه و بخندست شاه زاده نامدار عذرهای نامموم دور از روی کار نیست محمد امین که نزد پادشاه زاده رسید ناآش زیاده نمود و خبر پایمال شدن اکثر برگزینان سرحد از دست اندازی لشکر و تسلط رسیدن سیلاب انواع پادشاهی در اطراف بقطب شاه رمید و فرزل سلطان محمد سه گروهی گلکند واقع شد تنزل تمام دران مرز و يوم افتاد پای ثبات عبد الله شاه از جا رفت و شهر حیدر آباد را گذاشته با فرزندان و عیال و مال و خزانه و جواهر هر چه توانست در یک روز برداشته خود را بقلمه گولکنده رحلت و اما از اجناس سنگین مثل قالین و چینی آلات و دیگر اتمش قطب شاه و امرا و قبحار آن قدر در شهر و حویلیها ماند که از انداز حساب بیرون بود اگرچه پنج هزار موار و چند هزار پیاده برقندار همراه موسی محمدار بر سر حویلیها گذاشته بودند اما آخر کار همه بتاراج رفت و در ابتدای زد و خورد تاراجیان محمد ناصر نام که ماده فصله مضرت حال میر جمله همان بود با صندوق جواهر و نامه عذر آمیز بخندست پادشاه زاده رسیده التماس منع تاراج نمود درین ضمن چون مردم سلطان محمد بدست اندازی اطراف پرداخته بودند و مواران و برقنداران عبد الله شاه برای میانم بشوخی

پرداختند صدای دار و گیر بلند گردید و مردم قطب شاه مغلوب و مقتول و زخمی گشتند - از آنکه خیمه سلطان محمد بر مر تالاب حسین ساغر (ساگر) بود و صدای زد و خورد بگوش سلطان میرسید حکم مقید ساختن محمد ناصر مع همراهان نمود و برای ضبط اموال قطب شاه و محافظت مال رعایا تاکید فرموده محمد بیگ نام را باجمعی برای منع آتش زدن و تاکید غارتگران مقرر نمودند - اگر چه بعد از موختن بعضی محلها باقی شهر محفوظ ماند اما دست تاراجیان از مال و غارت کوتاه نگردید - درین مابین میر عبداللطیف حاجب پادشاه زاده که در گذشته می بود بانیدان موسی محملدار و دیگر اسباب آمده برنفاقت حکیم نظام الدین ملازم عبدالله شاه ملازمت نمود و صندوقچه جواهر با دو فیل و در اسپی با ساز طلا و نقره از طرف خود گذراند - سلطان محمد بمحمد امین پسر میر جمله امر نمود که باجمعی از مردم ضابط خود و پادشاهی رفته امهان و دیگر چارها مع احیان قطب شاه که در حویلی است بضبط قید و قلم در آورده مردم معتمد برای چوکی و محافظت بگذارد - و مرمودند که تامسترن ماختن مال و اسباب میر جمله حکیم نظام الدین را نیز با محمد ناصر در قید آورده نگاهدارند - بعده قطب شاه باز دو فیل و شصت اسپی و قدری جواهر و دیگر اشیای میر جمله فرستاده پیغام اظهار ندامت و عذر خجالت بمیان آورد - و نیز از زبان بعضی ظاهر شد که عبد الله شاه برای طلب کومک و امداد و معاونت بعادل شاه و زمینداران عمده نواح مرسته مردم - ربع السیر دوانده و به استحکام برج و باره می پردازد تا آنکه پادشاه زاده

محمد اورنگ زیب هشت گروهی گلکنده در هتک منیرجمعه
رسیده روز دیگر سوار شده باطراف قلعه برای تعیین مورچال
و تعیین خیمه دولت خانه متوجه شدند - درین آوان خبر رسید
که هفت هشت هزار سوار و ده درازده هزار پیاده برقداز
بمردازی موسی خان اطراف لشکر بشوخی تمام رسیده اند و از
بالای قلعه گولگ توپ و تفنگ و بان متصل هم می آید سلطان
محمد را پیغام فرمودند که با فوج سوار شده طرف چپ مستعد
باشد و بدفع مفسدان آن طرف پردازد و از هر جانب بهادران
قلعه گشا در مقابل حمله دکندها تردد نمایان بظهور می آوردند
و تا شام شعله جنگ زبانه می کشید و جمعی از مردم بادشاه زاده
بکار آمدند و زخم برداشتند و برخی از مردم کاری قطب شاه گفته
و زخمی گردیدند و بادشاه زاده نماز عشا بخیمه خود آمده ادا
نموده به تیمار و مرهم داری بعضی نوکران نامی که سحروج
گشته بودند پرداخته روز دیگر مورچال اطراف باصرای کارزار
دیدند رزم از ما میزدند - میرزا خان و کار طالب خان و کبهر سنگه
و دیگر بهادران کار طلب به تدبیر کردن نعلب و دواندن مورچال
پرداختند درینوقت قطب شاه میرفصیح نام را با چهار صندوقچه
جواهر و مرصع آلات و سه زنجیر نایل نامی کلان و چند اسب
باساز طلا و غیره اشیا فرستاده معروفش داشت که برای معذرت
و التماس عفو جرائم مادر خود را مع پیشکش لائق میفرستم
اگرچه بعد از التجای قطب الملک مردم پادشاهی را از دواندن
مورچال و زدن توپ ممنوع ساختند اما میرفصیح را بار ملازمت

نداده اشیای مرموله را قبول نفرمودند - و روز سیوم آن جمع کثیر همراه جبار بیگ خرامانی و دیگر نوکران جاهل پدشه قطب شاه طرف مورچال میرزا خان نمودار گشتند مردم این طرف خبردار شده بسرذاری مالوجی دکهنی بمدد میرزا خان خود را رساندند و زد و خورد نمایان از طرفین بظهور آمد و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی و امیر گردیدند و یک زنجیر نیل با چند امیر که دمتگیر مردم پادشاهی شده بود نزد پادشاه زاده آوردند - میر عبد اللطیف را برای آوردن میر جمله که در کرنا تک بود با جمعی تعیین نمودند - درین ضمن بعرض رسید که هفت هشت هزار حوار و بیست هزار برتنند از کرنا تکی طرف جنوب رو معرکه آرا گشته اند خود بدولت سوار شده بمقابل آن فوج متوجه شدند و ازان طرف بزدن بندوق و بان از بالای قلعه و بهردادن توپ و تفنگ و انداختن سنگ و بان و دیگر آتشیازی پرداختند و از طرفین مدای داروگیر بلند گردید و جوانان نبرد خو و پردان جنگ جو از باریدن تیر بلا اندیشه نموده مقابل گوله و بان حملهای مردانه آورده طریقه جان نذاری را کار فرمودند - خصوص شیخ میر و محمد بیگ میر آتش داد مردانگی دادند و دکهنیها را از مقابل برداشتند و جمع کثیر از طرفین نقد همتی بیاد فنا دادند و زخمی گشتند و مکرر مردم قلعه مغلوب گشته باز اقدام بمقابله و مقاتله می نمودند تا آنکه سر لشکر آن جماعه سید مظفر و جبار بیگ و شرزه خان رو بفرار آوردند و بشیخ میر و محمد بیگ که از سرداران نامی پادشاه زاده بودند زخم تیر و تفنگ رسید - و پادشاه زاده برای مورچال

و سد راه آنها مردم کاری گذاشته خود بدیره تشریف بردند - و روز دیگر زمیندار چانده بمعد رسید - و روز دوم آن مهرزا احمد داماد قطب شاه بخدیم سلطان محمد آمد و برای عفو تفصیرات ملتجی گردید اما از جواهر و نبل که همراه آورده بود قبول ننموده تا انفصال معامله موقوف داشتند - درین فرصت شایسته خلن و التماس خان و نصیر خان رحیمه بانواج پادشاهی ملتجی گشتند و مورچه های سابق را تغییر داده از مراد جالبجا امیران کمر دیده مقرر نمودند - درین ضمن از حضور حضرت اعلی منهور قولش گنجور مع خلعت و جمدھر و شمشیر مرصع برای پادشاه زاده والا گوهر و منصب هفت هزاری ده هزار موار برای سلطان محمد و فرمان عنایت علوان مشتمل بر عفو تفصیرات و خطا بخشی بنام قطب شاه در جواب عرضه داشت او رسید پادشاه زاده فرمان قطب شاه را تا انفصال مقدمه پنهان داشت و در انشای آن مصلحت ندانست - و بندگان جهان نگار کار طلب روز بروز در پیش بر می نمود و چال شرط ترکان بجا آورده کار بر محصوران تنگ آوردند - و هر روز جمعی از نوکران قطب شاه با سید بندگی درگاه پادشاه رحیمه تشریف انور ملازم می گردیدند - و تفرقه تمام بحال قطب الملک راه یاصت و سیر احمد و سیر فصیح را بوسیله اظهار نهامت و عنبر باز گشت از اطوار ناهنجار سابق و اطاعت آئینده و ادبای پیشکش باقی سابق و حال هر چه بفرمایند و التماس پیغم صلوات علیه عود با سلطان محمد بار دیگر فرستاد و ده نبل و دیگر اسباب و ظروف طلا و نقره بابت میر بجمله مع عرضه داشت تا ضمن

بقه نیت منصب سلطان محمد با در فیل و چهار اسب مع ساز طلا و
نقره بتمام شاهزاده رسید و درخواست مافزون فرمودن و آمدن والد قطب
شاه مع لوازم نسبت بار دیگر بمیلان آوردند. و شایسته خان را مامور
فرمودند که استملات نامه از زبان سلطان محمد و خود بنویسند -
و قبل از رسیدن استملات نامه والد قطب شاه روانه شد همین که
خبر از دروازه برآمدن رحید مهر ابو الفصل معموری را همراه
میرزا احمد داده بامتحقال فرستاده اول بدیره شایسته خان فرود
آوردند و روز دیگر بخانه سلطان محمد آمده بمواظبت بیگمان شاه
زاده را ملاقات نموده دو فیل و دو اسب با ساز مرصع و طلا گذراند -
بعده که بخدمت پادشاه زاده کامکار آوردند هزار مهر و پنج اسب
و پنج فیل نرو ماده مع ساز طلا و نقره پیشکش قبول افتاد -
و برای عفو جرائم و تعیین کمیت وجه پیشکش برای پادشاه و قبول
وصلت گفتگو بمیان آورده یک کرور روپیه نقد و جنس پیشکش
حال که باتی پیشکش سابق در مدت دو حال با قسط ادا نماید و تعیین
تاریخ نوبت مقرر نموده بقلمه مراجعت نمود - و از شهرت مصالحه
مردم مورچال از مکان خودها برآمده بخاطر جمعی تردد می نمودند -
در نوا میر احمد الله خان بخاری عرف مدیر میران خلی از حواس
بجای ضرور مدیرف گول زنبورک از بالای قلعه ناگهانی بمیر
احمد الله رسید و در آن واحد تکرار تمام شد و علاوه جمعی کثیر از
دکهنیهایی جاهل که از اطراف با مصالح جنگ برای صلح رسیده
بودند از صلح خبر نداشتند بسر گروهی کتوال گلکنده که برای طلب
آن جماعه رفته بود ده گروهی رحیده دست تعدی و غارت و قتل

بر مردم کهی دراز نمودند و مپاه همراه بدفع مضرت آنها پرداختند و
 فائز قتل و جدال بلند گردید و کار بجائی رسید که تمام لشکر
 شایسته خان و دیگر امرا بی آنکه به پادشاه زاده و مرداران خبر شود
 قریب شش هفت هزار سوار و پیادهای بی شمار بقصد پیگار و
 مدد مردم کهی رسیدند و هر ساعت شعله دار و گیر اشتعال
 می گرفت هر چند سرداران هر دو طرف در منع و دفع آن فساد
 می کوشیدند فائده نمی بخشید و تا آخر روز جمع کثیر از هر دو
 طرف نقد جان بپاد فنا دادند و تمام شب بر امپان و فیلان مستعد
 کارزار بوده از دور تغنگ بر هم دیگر می زدند صبح نا شده باز بازار
 پیکار گرم گردید و مکرر پیهم مردم عمده و شتر سوار و اسب سوار
 از طرف قطب الملک برای دفع فتنه می رمیدند اما ممنوع
 نمیگردیدند و هر بار دکنیهای جاهل مغلوب می گردیدند باز
 فراهم آمده مستعد کارزار می گشتند تا شب دویم مردم بسیار
 از مردم پادشاهی بکار آمدند و آدم زیاد دکنیها کشته و زخمی
 گردیدند و جنگ قائم بود بعد از جا بجا متفرق شدند - درین حالت
 خبر رسیدن میر جمله همراه میر عبد اللطیف که برای طلب او
 رفته بود نزدیک گلکنده رسید قاضی عارف بموجب امر پادشاه زاده
 فرمان و خلعت که از حضور برای میر جمله آمده بود برده برای
 آداب تسلیمات و ملازمت پادشاه زاده راه نمونی نمود و میر جمله
 استقبال کرده موافق دستور هندوستان و قاعده دانان هند فرمان گرفته
 و خلعت پوشیده بخیمه خود مراجعت نمود بعد تعیین ساعت و
 رسیدن نصیر خان و مهر شمس الدین و مالوجی بامستقبال آمده

پادشاه زاده را ملازمت نموده سه هزار ابراهیمی طلا با دیگر تحف
نثار و نذر گزرانند - خلعت و جینغ و جمدهر مرصع و دو اسپ با ساز
طلا و دو فیل مع ساز نقره عطا نمودند و حکم نشستن فرمودند و
بانواع لطف امیدوار ساخته بخلوت برده کلمه و کلام مصلحت
بمیان آورده مرخص نمودند - روز دیگر حکم فرمودند که مور چال
از پای حصار قلعه بردارند - و قاضی میر عادل را همراه شیخ
نظام برای عقد بقلمه فرستاده جینغ و تصبیح مرارید و دو فیل
بایراق و جل زربفت برای قطب الملک حواله شیخ نظام نمودند
و قطب الملک تا دروازه استقبال نموده فرستادها را در مکان خوب
فرد آورده آنچه رسمیات شادی عروسی بود بجا آورد - روز دیگر
بعد فراغ عقد قاضی را مع همراهان مرخص نموده چهارده لک
روپیه جواهر همراه عروس با لوازم دیگر نموده مع سرکار رام گیر که
یسرحد برار و بیدر پیوسته است نیز در جهاز دختر دادند - و اواخر
جمادی اولی که معرکه ارائی رزم بمجلس بزم مبدل گردید بعد
فراغ شادی و انعام امرای همراه فرمان عطومت آمیز پادشاه
برای قطب الملک فرستادند و او استقبال نموده شرط آداب بجا
آورده گرفت بعده پادشاه زاده بخانه میر جمله تشریف بردند او
یک قطعه الماس ناتراشیده و دو لعل و نه زمرد و عصمت دانگ
مرارید و یک نیلم و پنج فیل نرو یک زنجیر ماده بازی طلا و
ایراق نقره و پنج اسپ برای پادشاه زاده سوای آنچه که بسطان
محمد و سلطان معظم گذرانند پیشکش نمود - ارائل رجب بفر
و فیروز ی طرف خجسته بنیاد کوچ فرمودند و شایسته خان را

با دیگر امرا و زمینداران که از اطراف و موطنات برای کمک رسیده بودند بعطای خلعت و جواهر و اسب و فیل معزز ساخته بمکانهای آنها مرخص ساختند - و شاه بیگ خان را با سه هزار موار برای وصول زرشک و محافظت ملک از دست اندازی لشکریان و مفسدان راتعه طلب در سرحد نگاهداشتند - درین ضمن فرمان حضور مشتمل بر عنایت منصب پنج هزاری چهار هزار موار و خطاب معظم خان و خلعت خاصه مع جمدهر مرصع و بهول کتاره و علم و نقاره مع حکم طلب حضور بنام میر جمله همراه گزر بردار رسید - و معظم خان آداب بجا آورده در رکاب پادشاه زاده همراه گردید همه جا شکار کنان قلعه قندهار و اودگیر را ملاحظه نموده اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد شدند و بعد عرض تردد پادشاه زاده اضافه پنجهزاری دو هزار موار دو امپه رسه امپه که از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار موار باشد مرحمت نمودند - و شایسته خان را بخطاب خان جهان بهادر و از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار موار مقتدر ساختند - چون عرضه داشت قطب شاه منضمین بر اظهار فدویت و پریشانی بعرض رسید بیست لک روبه بابت تفاوت نرخ و غیره از جمله پیشکش سابق منجمه پیشکش حال محسوب نموده معاف فرمودند •

چون حقیقت ظلم و تعدی محمد امین متصدی بنظر مورت بعرض رسید از منصب و جاگیر و خدمت برطرف فرموده حکم مع گزر بردار برای محبوس ساختن و حضور آوردن او صادر فرمودند - و برای ادای زر و حق جتم رسیدهها مزارل شهید

تعیین نمودند و درشن ضمیر واقعه نگار را که بکمال صوری و معنوی آرامته بود متصدی سورت مقرر فرمودند (۱۲۴) چون میر جمله

(۱۲۴) از ابتدای سطر ۱۹ صفحه ۷۵۰ تا اینجا عبارتی که

مندرج است بعوض آن در یک نسخه این عبارت است •

چون حقیقت تعدی و ظلم محمد امین متصدی بندر سورت در تشخیص جمع مال و دیگر ابواب بعرض رسید از منصب و جایگزین بر طرف فرموده گریز بردار تعیین نموده طلب حضور نمودند بعده که ملزمت نمود حکم شد که مردیوان مار در آستین او مر دهند آنروز رگهای او هر چند که اطراف برای نجات او دویند نایده نه بخشید تا آنکه بمتصدیان بادشاه بیگم که بندر سورت در تنخواه او بود رجوع آورده بهزاران عجز و الحاح رقعہ خلاصی جان او بفام بادشاه حاصل کردند بعده که رقعہ بیگم بمطالعه خاص در آسد او را حکم حبس فرموده بیدماغ داخل محل شده بادشاه بیگم را نزد خود طلبیده فرمودند که باوجود بندر سورت در اقطاع آنچشم و چراغ سلطنت مقرر است و رعیت مالگذار که باعث آبادی ملک و مزید خزانه و افزونی لشکر بادشاهانست آن فرزند چگونه باین بدنامی ظلم آن ناپاک راضی می شود که برای اظهار حسن تردد امانه آوردن بمرتبه در تشخیص مال مخفی نموده نه رعایا ناچار گشته فرزندان خورد سال را بنصیرانیها فروخته ادای محمول نمودند بندر سورت جایی تردد مردم هفت اقلیم است خبر که بیادشاهان اطراف رود برای ما بدنامی آن علاوه

نزدیک بحضور رحید دانشمند خان بخشی را فرمودند که باستقبال
رفته بحضور بدارد و بعده که ملازمت نمود یک خوان اشرفی
و دو خوان جواهر و دیگر اجناس نذر گذراند و از اصل اضافه
شش هزاری شش هزار سوار نموده خطاب معظم خان مع وزارت و
قلمدان مرصع و شمشیر و دو نیل و دو اسب خاصه باساز و یراق
طلا و نقره و پنج لک روپیه عطا فرمودند - و آمد خان را از اصل و
افاضه دو هزاری و هشت صد سوار نمودند - و محمد امین پسر
میر جماله که از عقب رحیده ملازمت نمود بمنصب دو هزاری و

ناخشنودی خدا خواهد گردید بعده که نواب قدسیه برین بیداد
آن برگشته طالع اطلاع یافت زبان از شفاعت او باز داشت - آری
بادشاهان عادل را چنین بحال رعایای ستم رسیده باید پرداخت

* بیت *

مده رخصت ظلم در هیچ حال * که خورشید مملکت نیابد زوال

خرابی زبیداد بیند جهان * چو بستان خورم زباده خزان

بازار مظلوم مایل مبادش * زدود دل حلق غافل مبادش

روزی دیگر که بادشاه عدالت اساس رعیت پرور دیوان فرمود حکم
باحضار آن نامه تباد و مارگیر نمودند درینضمن راجه رکهنانه
که نیابت وزارت داشت و کلای آن بدعاقتبت از طرف نواب
بادشاه بیگم نیز مایوس شده بدو رجوع آورده با هزاران عجزو زاری
برای رفع بلائی آن مبتلا بانواع بلا سماجت از حد گذرانده بودند
بخدمت بادشاه دادگر عدالت گستر بر قابوی وقت بعرض رسانده

مضطاب خانی سرافرازی یافت . معظم خان قطعه الماس بوزن در صد و شانزده مرخ بقیمت دولك و شانزده هزار روپيه و شصت فيل مع يراق پيشكش نمود و جمله نذر و پيشكش سابق و حال پانزده لك روپيه بقیمت در آمد .

چون از دختر شه نواز خان كه در خانۀ پادشاه زاده محمد مراد بخش بود فرزند متولد نمی شد دختر امير خان را برای پادشاه زاده نسبت مقرر نموده لك روپيه چهار از سر كل داده روانۀ اكنك آباء ساختند و پادشاه زاده را در لك روپيه انعام از خزانۀ بندر صورت

كه اگر چه در ماده چنان بدبخت ظالم هم كه التماس شفاعت نماید اول سزاوار عقوبت اوست اما چون مبلغ خطير حق رعایا كه برو نالاش دارند برزده او طلب امت و سببها مطالبۀ پادشاهی ازو باز یافت باید نمود بدون وصول زر مظلومان و اناء مطالبه سر كل در كشتن او تا مل لازم امت حكم شود كه بعد ازو اصل باختن حق ستم رسیده ها و زربادشاهی او را بپاداش احوال او زمانم التماس او بدرجه قبول در آمد و فرمودند كه بهر لوی محصلان شایسته حواله راجه رگه داده نماید كه بغیر تحقیق حق رعایا رسیده بآنهار مانده در دین صورت فی الحال باعث فرونشستن آتش غضب پادشاه و جان بخشی آن به كردار مردم آزار گردید و دیگرانرا عبرت حاصل شد ازین منقوله حكم هیامت و ترقی می كه در پرداخت حال رعایا و آبادی ملك از ان پادشاه رعیت نواز بظهور آمده بحدار مجموع گردیده بعده كه میر جمله معظم خان بحضور رسیده الخ .

عطا فرمودند از اصل و اضافه به منصب پانزده هزارى دوازده هزار
سوار در اسب و سه اسبه معزز ساختند •

چون بعد تبارى قلعه و حصار دار الخلافت امر بباختن مسجد
هالى كه چنان مسجد در ممالك محرومه هندوستان از ابتدائى
اسلام بنا نيافته و منعت آن بتحرير آوردن تحصيل حاصل امت هر كه
دران مكلن با فيض رسیده ميدانند كه معماران هنرمند چه كار كرده اند
نموده بودند بصركارى و اهتمام سه چهار امير مثل خليل الله خان
و جعفر خان و معدن الله خان و روح الله خان در مدت هشت سال
بخروج ده لك روپيه با تمام رسيد • ع •

قبله ساحات آمد مسجد شاه جهان

تاريخ اتمام آن يافته اند •

چون بعرض رسيد كه عالى عادل شاه بيجا پورى از بين حوامى
فانى انتقال و ارتحال بدار البقا نموده و از وراثت ملك نمانده
مگر حكند نام مجهول النصب كه او را بجای پسر پرورش
نموده و امرامى بيجا پور او را بمطنت برداشته اند و بعضى
با او موافقت ندارند به پادشاه زاده محمد اورنگ زيب حكم
صادر شد كه خود را به بيجا پور رسانده ملك و قلعه آنجا را بتصرف
خود آورد. و معظم خان را از حضور براى معاونت آن مهم مرخص
ساخته فرمودند كه مهر وزارت حواله محمد امين خان پسر
خود نمايد كه برفاقت راى رايان در اجراى كار ملكى و مالى پردازد.
و مهابت خان و خان جهان و نجابت خان و شاه نواز خان و غيره
از حضور و مویجات زياته از صد اميرنامى و روشناس كم منصب

همراه پادشاه زاده تعیین فرمودند - محمد امین خان را از اصل و اضافه سه هزاری هزار سوار نمودند و خان جهان را فرمودند که تا مراجعت پادشاه زاده از مهم بیجا پور در اورنگ آباد باشد - بهمه امرا وقت رخصت خلعت و اسب و جیغه و شمشیر عنایت نمودند و معظم خان را از روز ملازمت تا تاریخ رخصت پنج لک روپیه نقد سوای جواهر و اسب و فیل مرحمت فرمودند چون در دارالخلافه اثر و با و طاعون ظاهر شد و روز بروز شدت او می افزود و درباب برآمدن از نضه که احتیاج فرمودند بروایت مختلف عرض نمودند آخر مصلحت برین قرار یافت که بطریق قصد شکار کلنگ کنار گلنگ تشریف برده چندگاه تفرج کنان و داد دهان و شکار انگنان بسر بردند •

ذکر موالی سال می و یکم از جلوس صاحبقران ثانی

مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجری

چون آغاز سال می و یکم مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجری اول ماه جمادی الاولی زینب و زینت یافت و از امرا و صلحا و شعرا هر یکی فراخور پایه و مراتب قسمت کمر و فیض یاب گردیدند و ارباب طرب دامن دامن زر مرغ و سفید ذخیره اندوختند - پنجاه و هفت فیل پیشکش قطب شاه با تحف دیگر از نظر گذشت مه لک و هشتاد هزار روپیه بقیمت در آمد - پنج کرور دام در انعام پادشاه زاده دارا شکوه مقرر نمودند جمله از سابق و لاحق شصت کرور دام نخواه گردید - صوبه کابل از تغیر بهادر خان برستم خان مقرر فرموده اضافه هزار سوار مرحمت نمودند - بعد رحیدن حکم مهم بیجا پور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب تا رحیدن

نخان جهان عرف شایسته خان بهر انجام و تهیه مهم پرداخت بعد
که بعضی امرای کومکى پادشاه زاده پیوستند پادشاه زاده با
سرانجام توپخانه برآمده برای تسخیر قلعه کلیدانی و دیگر قلاع توابع
بجایور کمر بسته در اندک مدت بتسخیر در آورد بعد ازان بعزم
تسخیر بجایور متوجه شدند چون از کلیدانی عبور نمودند فوجهای
بجایور از هر طرف بدستور قزاقان نمودار شده بعد از زد و خوردی
که بمیان می آمد فرار می نمودند تا پهای حصار رسیدند جا بجا
امرای رزم دیده کار طلب برای نقب زدن و مورچال پیش بردن
مقرر شدند و محصوران با استحکام برج و باره پرداخته بزمن توپ
و تفنگ و انداختن بان و سنگ و دیگر آلات آتشباری پرداختند و
هر روز جمعی از هر دو طرف بدم تیغ و سنان می آمدند و مردم
قلعه برآمده بر مورچال می ریختند آدم و چاره اضائع می ساختند
و آنچه دران محاصره ازان پادشاه زاده با فرهنگ و امرای با نام
و فنک ترددات نمایان بعرضه ظهور آمده بتحریر تفصیل آن قلم
را رنجه داشتن بطول کلام منجر می گردد - حاصل کلام بعد ازان که
کار بر محصوران تنگ گردید پیغام اظهار عجز و پیام امان بمیان
آوردند و قبول مبلغ کرور روپیه بطریق شکرائه شفع جرائم کرده
و ناکرده خود ساختند - درین ضمن اخبار موحش از عارضه حبس
پول پادشاه و بزه خوردن نسق حضور و طلب بعضی امراء
دار السلطنت انتشار یافت ناچار کار بصلح انجامید تا آنکه از
نوشتهات وکیل بثبوت پیوست که امرای همراه پادشاه زاده محمد
اوزنگ زیب بتجویز دارا شکوه که از سابق هم وای عهد صاحب اختیار

بود و بعد عارضه بدني پادشاه زمام نسق سلطنت به پتجه اقتدار او در آمد طلب حضور گردیدند لهذا بعادل شاه بیجاپور یقبول پیشکش مذکور دار و مدار نموده از های قلعه بیجاپور برخاسته متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند *

دیگر مخفی نماند که فرقه گرز بردار سابق جدا نبود از نوکران روشناس که در جلد روی و تیز روی شهرت داشتند برای طلب امرای سرکش و زمینداران مفسد و رحاندن فرامین تعین می گردیدند مگر در عهد جهانگیر پادشاه برای روز شکار سه چهارگرز بردار که گرزهای فولاد هشت پهلو داشتند در رکب حاضر می بودند از اوائل عهد صاحبقران فرقه گرز بردار بتفریق گرز طلا و نقره مقرر گشتند و نمرودند که سوای مردم توران از قوم دیگر داخل گرز بردار ننمایند - خربزه سده که در هندستان اصلا نمی کاشتند در عهد سغه پانزدهم جلوس اعلی حضرت ابتداء محمد رضای خراسانی در فواج شاه جهان آباد تخم خربزه کشت و زمین موافق آمد و از عطای خلعت و دیگر عنایات پادشاهی مفتخر گردید *

بر عقال ظاهر است که اگرچه در ملک گیري استقلال به از محمد اکبر پادشاه رونق انزای سلطنت هندوستان در تیموریه نبوده اما در بندوبست و نسق فراهم آوردن خزانه و آباد کاری ملک و قدردانی سپاه و زنا لشکر به از شاهجهان پادشاه در عرصه هر وسعت هندوستان فرمان فرمای نگردیده سوای بخرچ ازم و ملزوم سلطنت و آنچه بخرچ عمارات و قلعه و مساجد شاه جهان آباد و دیگر بلاد و بانعام ایلیان و مهم قندهار و بلخ که آخر رابگی

شاه جهان بلاشاه (۷۵۸) سنه ۱۰۹۷

رفته در آمده بیست و چهار کرور روپیه و از جنس اشرفی موای
طلا و نقره غیر مسکوک و ظریف طلائی و نقرئی و جواهر که
تخمینا تا پانزده شانزده کروران نیز می شد مانده بود - و در رعیت
پروری و عدم تعدی حکام تقید تمام داشت *

و آنچه در شاه جهان نامه از تفصیل منصب پادشاه زادهای والا
گهر و امرای عظیم الشان درج است فقره چند بزبان قلم میدهد •
دارا شکوه بپایه چهل هزارى و بیست و پنج هزار موار دوامپه
و سه ادپه رسیده بود *

پادشاه زاده محمد اورنگ زیب و شجاع هر دو بمنصب
بیست و هزارى پانزده هزار سوار سرانرازی داشتند *

و مراد بخش از پایه پانزده هزارى تجارز نموده بود •

و پادشاه زانها را تا خدمت نمی فرمودند یومیه مقرور
می داشتند بعد که بمهمی مامور می گردیدند بمنصب سرانرازی
می یافتند مگر دارا شکوه که از بسیاری محبت شاه جهان پادشاه
اورا از خود جدا نمی نمودند بعد از آنکه محمد شجاع بمهم دکن
مامور گردیده تسلیم منصب نمود در عالم همچشمی که کلان تر
از همه برادران بود رقت کنان از مردیوان برخاست لهذا ناچار
بدون آنکه بتخدمتی مامور گردد منصب عطا نمودند - و از جمله
امرای بیش منصب زیاده از چهار نفر شاه جهان پادشاه هفت
هزارى نمی نمودند بعد که یکی ازین چهار و بیست حیات
می نمود دیگرى را بدین منصب سرانرازی میدادند چنانچه
که در ایامی که عارضه حبس بول و شورش سلطنت روداد چهار

نفرکه بمنصب هفت هزاری بتفصیل ذیل مرادرازی داشتند همه مرحله پیمای سفر آخرت گردیده بودند و هیچ یک از امرای مقرب عوض آنها بدایه هفت هزاری نرسیده بود - جمله الملک محمد الله خان و علیمران خان سپه سالار و معید خان بهادر و اسلام خان - و شش هزاری از شش نفر زیاده نبودند رستم خان بهادر خان جهان و اعظم خان و معظم خان و میر جملة و خسرو خان ولد نذر محمد خان و مهاراجه جسونت - و هفده نفر بدایه پنج هزاری رسیدند بودند شاه نواز خان صفوی و مکرمت خان صفوی و قاجی خان بهادر و جعفرخان و خلیل الله خان و مهابت خان و اعتقاد خان و بهادر خان و وهیله و نجابت خان و اله وردی خان و بهرام خان ولد نذر محمد خان و میرزا راجه جیسنگه و راجه جگت سنگه و رانا راجسنگه و مالوجی بهوسله و راجه بیتهل داس و راجه رام سنگه - و چهار هزاری از چهارده نفر زیاده نبودند و سه هزاری و پانصدی یک نفر بود - و سه هزاری چهل و هفت نفر بودند و هزار و پانصدی بیست نفر و هزاری پنجاه و نه نفر بودند که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد *

درینصورت عقلائی دانش پزوه و سخن سنجان گنج معانی نظر بر بندوبست سلطنت سابق در رویه اختلال نسق حال که تعداد برنا یعنی جوان هفت هزاری و شش هزاری مراتب نویسان حضور و محرران بخشیان عظام اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد انصاف نمایند که هرگاه نه محال خالصه مانده و نه پای باقی یافته می شود و نه زر در خزانه فراهم می آید بیش منصفان

شاه جهان بادشاه (۷۶۰) سنه ۱۰۶۷

غیر مشهور و ریزه منصبداران نا محصور گه از اندازه شمار بیرونند
فائده لب بشکوه بی جاگیری و نیافتن نقدی کشودن معلوم مگر
آنکه پا بدامن صبر پیچیده بنام منصب بی ثمر قانع باشند *

القصة چون ذکر خاتمه و قلع سلطنت فردوس آشیانی شاه جهان
پادشاه بتحریر مقدمه آغاز جلوس خلد مکان موقوف است الحال
عنان کمیت خامه نیز رفتار را بتدکار سلطنت خلد آرامگاه محمد
لورنگ زیب عالمگیر معظوف می سازد *

تمام شد

حصة اول منتخب العباب



